

کارگران جهان متحد شوید!

بهمن ۱۳۹۰

فوریه ۲۰۱۲

سردبیر: امان کفا

صفحه آرا: فواد عبداللهی

حکمت

نشریه ای تئوریک - سیاسی از حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

کوروش مدرس: اصول فعالیت کمونیستی، اسد گلچینی: بررسی و نقد شکل های موجود فعالین کارگری، ثریا شهابی: سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی، مصاحبه با اعظم کم گویان: سکولاریسم حقوق زنان، تعبیر و واقعیات، بهرام مدرس: بهمن شفیق و بازگشت به پوپولیسم سال ۵۷، آذر مدرس: منصور حکمت، مبارزه طبقاتی، جنبش ها و احزاب، گفتگو با ریوار احمد: درسها و دستاوردهای انقلابات تونس و مصر، امان کفا: نقاط اشتراک بورژوازی علیه طبقه کارگر، نقاط اختلاف درونی آن علیه هم، خالد حاج محمدی: تحزب کمونیستی طبقه کارگر یا سیاست انتظار، کوروش مدرس: تولد نئوتوده ایسم در سیاست ایران، آذر مدرس: تحزب کمونیستی طبقه کارگر و چپ غیر کارگری، ثریا شهابی: عروج و افول جنبش سبز، بیانیه دفتر سیاسی: در دفاع از موجودیت حزب و سیاست های مصوب تاکنونی آن، نامه دفتر سیاسی به رفقای رهبری حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری کردستان: پایان یک دوره تلاش، کوروش مدرس: حزب حکمتیست یک دفتر سیاسی دارد، دبیر کمیته مرکزی: کدام معجزه از کدام ناجی، سامان کریم: بارانی بی ابر و حمله ای به هر دو حزب، امان کفا: از وحدت طلبی تا وحدت اراده، آذر مدرس: تلاش برای تغییر ریل حزب حکمتیست، بهرام مدرس: پلاتفرمی برای بازگشت به بستر اصلی چپ بورژوایی، خالد حاج محمدی: مضمون اختلاف و جایگاه پلاتفرم هیئت دائم، اسد گلچینی: درباره اختلافات در حزب حکمتیست، ریوار احمد: کینه توزی چپ سنتی درباره فراخوان اصغر کریمی، محسن کریم: چند کلمه درباره مواضع ما راجع به کشمکش های داخلی در حزب حکمتیست، مظفر محمدی: تخطی کننده از قانون نمی تواند درس قانون بدهد

منصور حکمت

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر

در معرفی نشریه حکمت شماره ۵

سردبیر

نشریه حکمت شماره ۵، با تاخیری طولانی منتشر میشود. در طی این مدت مباحث تنوریک سیاسی گوناگونی مطرح شده اند که میتواند ماتیال مناسبی برای انتشار یک شماره نشریه حکمت باشند.

در این شماره سعی شده است که برخی از این مباحث منتشر شود. به همین دلیل این شماره "حکمت" شامل دو بخش است. بخش اول مطالبی است در رابطه با مسائل متنوعی چون دستاوردهای انقلابات تونس و مصر، سرمایه داری ایران، سکولاریسم حقوق زنان، نئوتوده ایسم در سیاست، تشکل های موجود کارگری، و همچنین تحزب و اصول فعالیت کمونیستی، که تماما مباحثی است در ادامه موضوعات شماره قبل نشریه حکمت.

بخش دوم، با توجه به رویدادهای اخیر در حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، بناگزییر به اختلافات درونی این حزب و مسائل مربوط به انشفاق تحمیل شده به آن، اختصاص داده شده است. انتشار مجدد کلیه نوشته ها، سخنرانی ها و مصاحبه هایی که در این مورد صورت گرفته است، مسلماً فراتر از محدوده این نشریه است. از اینرو در این شماره تنها دستچینی از این مطالب، انتخاب و منتشر میشود. هدف از انتخاب این مقالات و نوشته ها این است که تصویری از سیر رویدادها، مضمون اختلافات و تجزیه و تحلیل این رویدادها، و همچنین مختصات خط بازنگری در حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، به خواننده داده شود. لازم به یادآوری است که مجموعه کامل اسناد این رویداد در سایت حزب حکمتیست در دسترس همگان قرار گرفته است.

در این شماره همچنین ترجمه فارسی مقاله ای از منصور حکمت، "ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر" که در سال ۱۹۸۷ به انگلیسی چاپ شده است، را نیز میخوانید. این ترجمه اولین بار در "منتخب آثار"، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، خرداد ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) منتشر شد.

اصول فعالیت کمونیستی

یک بحث آموزشی

این نوشته بر اساس سلسله بحث هائی است که تحت همین عنوان در چارچوب برنامه های آموزشی حزب در سال ۲۰۰۹ ارائه شد، از تلویزیون پرتو پخش شده، سی دی و دی وی آن، در ایران و خارج کشور، منتشر شده است. فایل های تصویری اینجا قابل دسترس هستند.

این بحث، مانند هر بحث آموزشی دیگر، با یک نوشته تئوریک تفاوت دارد. تکرار و بازگشت به یک موضوع از زوایای مختلف و غیره بخشی از کار آموزش است و مهمتر اینکه مخاطب خود را کارگر و فعال کمونیستی در ایران گرفته است.

این بحث در ۱۲ جلسه ۲۰ دقیقه ای ارائه شده است. در متن کتبی، باتوجه به فاصله زمانی میان ادیت بخش های مختلف، در دو قسمت دسته بندی شده است که صرفاً همین توالی انتشار کتبی را میسرساند نه هیچ دسته بندی موضوعی را.

این بحث ها به همت رفیق فرزاد نازاری پیاده شده و توسط سخنران برای انتشار کتبی ادیت گردیده است.

ک.م.

آوریل ۲۰۱۱

فهرست

قسمت اول

پیشگفتار

مقدمه

فصل ۱ - اصول فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

۱ - بحث فعالیت کمونیستی در باره چه چیز نیست

۲ - فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

الف - بحث فعالیت کمونیستی بحث سازمان دادن یک طبقه معین است

ب - تأکید بر محل کار و محل زیست

پ - هدف فعالیت کمونیستی

۳ - فعالیت کمونیستی بخشی از هویت کمونیستی ما است.

الف - هدف و وسیله

ب - از سوسیالیسم عرفانی تا تز پوپولیستی "رهبری توده ها در انقلاب"

فصل ۲ - فعالیت کمونیستی و قدرت سیاسی

فصل ۳ - شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی

فصل ۴ - طبقه کارگر و روشنفکران کمونیست: وحدت و گسل های دو پدیده

فصل ۵ - فعالیت کمونیستی نیازمند چه سازمانی است؟

فصل ۶ - قابلیت های بورژوازی

۱ - امکانات دولتی

۲ - امکانات فرا قانونی یا غیر دولتی

۳ - فرهنگ، مذهب، جنبش ها و افق ها؛ ژورنالیسم و آکادمیسم

فصل ۷ - امکانات طبقه کارگر

۱- سازمان تولید

۲- مکانیسم روابط اجتماعی

۳ - سازمان انقلابیون حرفه ای

فصل ۸ - مشخصات سازمانی فعالیت کمونیستی

۱ - قابلیت سازمان دهی از مبارزه سنگر به سنگر با بورژوازی تا سازمان دادن قیام

۲ - حزب مدرن: استفاده از شیوه ها و مکانیسم های جامعه مدرن

۳ - کارائی در سازمان دادن مبارزه برای رفم و مبارزه برای انقلاب

۴ - امنیت: پنهان کاری و اصل حداقل اطلاعات

۵ - دیسیپلین، رهبری جمعی و وحدت اراده

۶ - حزب توده ای و حزب انقلابیون حرفه ای: حزب اعضا و حزب کادرها

۷ - حزب سیاسی یا محفل کسانی که همدیگر را قبول دارند.

۸ - خط روشن مارکسیستی

توضیحات

قسمت دوم

فصل ۹ - اصول فعالیت کمونیستی

۱ - هدف از فعالیت کمونیستی

۲ - تسمه نقاله های مبارزه کمونیستی

۳ - محل رشد و یاگیری فعالیت کمونیستی

فصل ۱۰ - کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی

۱ - آگاه گری

۲ - متحد کردن

۳ - رهبری

فصل ۱۱ - فعالیت کمونیستی: روشنگری یا مبارزه

فصل ۱۲ - چشم اسفندیار سرمایه دار - نقطه قدرت کمونیسم

فصل ۱۳ - کمیته های کمونیستی و حوزه های حزبی

فصل ۱۴ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در جنبش ها و در میان طبقات دیگر

فصل ۱۵ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در شرایط ویژه

۱ - کار در خارج کشور

۲ - گارد آزادی

وقتی در حال ادبیت این بخش بودم انقلابات و اعتراضات در کشور های عربی در جریان بود. این رویداد ها بیش از هر چیز کارگر و فعال کمونیست در ایران را با این سوال روبرو میکند که اگر فردا انقلابی در ایران شکل گرفت چه بر سر طبقه کارگر خواهد آمد؟

آیا طبقه کارگر ایران با همان سازمان و آگاهی در انقلاب شرکت خواهد کرد که طبقه کارگر مصر، تونس، لیبی یا یمن و سوریه شرکت کردند؟ آیا طبقه کارگر از قبل میداند که چه پرچم های سیاسی و چه آلترناتیو هائی را بورژوازی در آستین دارد؟ آیا طبقه کارگر قدرت آن را دارد که به عنوان یک طبقه در سیاست ایران و در انقلاب آتی ایران اعمال قدرت کند و این انقلاب را در یک پروسه انقلاب مداوم بسوی انقلاب سوسیالیستی سوق دهد؟ آیا بورژوازی نخواهد توانست یکی از آلترناتیو های رنگارنگ و متنوع خود را به جامعه و به طبقه کارگر به قبولاند؟ مثل انقلاب ۵۷ ایران یا انقلاب مصر؟ آیا انقلاب ایران همچون لیبی به لجن کشیده نخواهد شد؟ آیا ...

واقعیت این است که کسی نمیتواند جواب تضمینی به این سوالات بدهد. اما یک حکم قطعی وجود دارد. طبقه کارگر به هر اندازه که پرچم کمونیستی در آن نیرو جمع کرده باشد، به هر اندازه که فعالیت کمونیستی محمل اتحاد و مبارزه پرولتاریای ایران شده باشد، به همان اندازه شانس طبقه کارگر بیشتر است. ما نمیتوانیم انقلاب را بوجود بیاوریم. انقلاب پدیده پیچیده تری از آن است که وقوع آن در اراده کسی باشد. اما ما میتوانیم تضمین کنیم که هر وقت انقلابی به وقوع پیوست طبقه کارگر آماده به دست گرفتن ابتکار، آماده است تا طیف وسیع کارگر و زحمتکش جامعه را با خواست انقلاب کارگری بسیج کند و قیام پیروز مند علیه حاکمیت بورژوازی را سازمان دهد. فعال کمونیستی که امروز مشغول این کار نباشد در رویا زندگی میکند، به کار کمونیستی مشغول نیست.

انقلابات کشور های عربی بیش از هر چیز مبرمیت سازمان یابی کمونیستی طبقه کارگر را در مقابل ما قرار میدهد. امری که تاکنون کل چپ ایران از آن ناتوان مانده است.

کوروش مدرسی

۸ آوریل ۲۰۱۱

مقدمه

موضوع این سلسله جلسات با بحث در مورد اصول سازمانی یا بحث درباره اساسنامه متفاوت است. بحث اساسنامه و اصول سازمانی به معرفی ارگانها، حقوق، وظایف، اختیارات نهاد های حزبی مربوط است. که البته بحث های مهمی هستند؛ اما موضوع این جلسات به جنبه دیگری، جنبه پایه ای تری، از فعالیت کمونیستی معطوف است. موضوعی که بیشتر تحت عنوان "سبک کار" کمونیستی شناخته شده است. این موضوع در ادبیات مارکسیستی به کرات مورد جدل و بحث بوده است. به عنوان نمونه و به عنوان مراجع از شما دعوت میکنم که به نوشته های زیر مراجعه کنید:

- لنین: – "چه باید کرد"
- لنین: "یک گام به پیش دو گام به پس"
- لنین: "بیماری چپ روی"
- منصور حکمت: "کمونیستها و پراتیک بوپولیستی"
- منصور حکمت: سمینار های اول و دوم کمونیسم کارگری
- منصور حکمت: سازماندهی ما در میان کارگران
- منصور حکمت: از ژیتاتور پرولتر
- کوروش مدرسی: کمیته های کمونیستی
- کوروش مدرسی: در باره کار قانونی و غیر قانونی
- کوروش مدرسی: باز خوانی مانیفست کمونیست
- کوروش مدرسی: حزب کمونیستی و قدرت سیاسی

اینجا باید توضیح دهم که حزب در نظر دارد که جزوه کاملی در باره اصول فعالیت کمونیستی را منتشر کند. امیدوارم بزودی این کار انجام شود. به هر حال، در فرصت کوتاهی که اینجا داریم نمی توانیم به همه نکاتی که در چنین جزوه و سندی خواهد آمد بپردازیم. در نتیجه این سلسله بحث ها را باید بیشتر به عنوان یک ابزار کمک آموزشی در ترویج اصول فعالیت کمونیستی گرفت تا توضیح کامل و تفصیلی آن. بعلاوه، مطالعه نوشته های لنین و منصور حکمت، که در بالا لیست شده اند برای هر فعال کمونیستی طبقه کارگر امری واجب است. بدون آگاهی و تسلط بر این مباحث فعال کمونیست به ناچار دید روشن و شفافی نسبت به تئوری های سازمانی و سبک کاری کمونیستی نخواهد داشت، ابزار شناختن جنبش خود و جنبش بورژوائی از دسترس او دور خواهند ماند و مجبور به تکرار همه شکست های گذشته خواهد بود.

فصل ۱ - اصول فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

۱ - بحث فعالیت کمونیستی در باره چه چیز نیست

ما در شرایط خاصی فعالیت میکنیم. از منظر بحث فعلی مان مهمترین ویژگی شرایط کنونی ضعف مطلق فعالیت کمونیستی در پایه های ترین شکل آن است. به جرات میتوان گفت که کمونیسم بورژوائی و سبک کار آن سنت غالب در جریاناتی که خود را، چه در ایران و چه در دیگر کشور ها، کمونیست میخوانند است.

در نتیجه بسیاری از کسانی که بالقوه مخاطب این بحث هستند غالبا درگیر فعالیت کمونیستی نیستند. مشغول فعالیت در چارچوب سازمان یابی های ویژه اند. مثلا درگیر فعالیت در میان دانشجویان، معلمان، زنان، فعالیت فکری و فرهنگی، سازمان نظامی، فعالیت در خارج کشور و حتی فعالیت در چارچوب تشکل های توده ای کارگری مثل سندیکا ها و غیره هستند و از سر پاسخ دادن به سوالات مربوط به فعالیت در این عرصه ها وارد بحث فعالیت کمونیستی میشوند. فعالیت کمونیستی را جمع جبری چنین فعالیت هائی میدانند. فکر میکنند که اگر کمونیست هائی که در چنین فعالیت هائی درگیرند را کنار هم بگذارید میرسید به فعالیت کمونیستی. این نقطه ی شروعی تماما نادرست است. فعالیت کمونیستی فعالیت دیگری است و باید روی پای خود مورد بحث قرار گیرد.

جدائی تاریخی و جهانی چپ از طبقه کارگر معضلات فعالیت های دیگری، به جز فعالیت کمونیستی به معنی پایه های آن، را به معضل و مشغله چپ در دنیا تبدیل کرده است. از فعالیت در میان تحت ستم ها بطور کلی، تا فعالیت علیه مذهب، از فعالیت برای دفاع از محیط زیست، تا مبارزه علیه امپریالیسم، از مبارزه برای رفم تا مبارزه علیه اختناق و غیره و غیره.

این عرصه ها البته عرصه های مهمی در فعالیت کمونیست هستند، اما به هیچ وجه هویت و مضمون فعالیت کمونیستی را تعریف نمی کنند. جایگزینی این فعالیت ها با فعالیت کمونیستی مانند جایگزینی یک استراتژی کمونیستی با مجموعه ای از تاکتیک های بطور کلی انقلابی یا بشر دوستانه است. برای یک حزب کمونیستی این ها عرصه های ویژه هستند اما فعالیت کمونیستی را تعریف نمی کنند.

بعلاوه باید توجه کرد که احزاب کمونیستی همیشه با سازمان دهی در شرایط غیر متعارف یا " خود ویژه " رو به رو می شوند و باید به آنها پاسخگو باشند. شرایط متعارف، مانند هر تعریف دیگری یک مفهوم آبستره است که هیچگاه در دنیای واقعی بدون خود ویژگی ها وجود ندارد. در نتیجه اگر پایه و چارچوب اساسی فعالیت کمونیستی را شناسیم و آن ها را از اشکال متعین فعالیت هر دوره یا هر جا تمیز ندهیم عملا به یک کار حاشیه ای. گروه فشاری و عملا در چارچوب چپ سنتی و پوپولیست میرسیم.

در نتیجه با توجه به برداشت عمومی ای که در چپ، در میان کمونیستها در اروپا و ایران و سایر نقاط دنیا هست، قبل هر چیز باید با این موضوع تعیین تکلیف کنیم که فعالیت کمونیستی راجع به چه چیز نیست.

برای توضیح روشن تر، اجازه بدهید استعاره ای را بکار بگیرم. اگر بخواهید علم ساختمان را بیاموزید، از توضیح نحوه ساختن و طرح در و پنجره ساختمان شروع نمی کنید. هر چه راجع به در و پنجره توضیح بدهید و مسائل آن را حل کنید، هنوز بحث ساختمان را نمی پوشانید. کسی که میخواهد ساختمان بسازد باید از بحث خود ساختمان، از فونداسیون آن، از اسکلت آن و از این قبیل شروع کند. آن مهندس ساختمانی که تنها متخصص ساختن در و پنجره باشد، هر چه که هست مهندس ساختمان نیست. ساختمان حتما در و پنجره، ایوان و بالکن دارد. اما ساختمان عبارت از در و پنجره نیست اینها اجزا مکمل ساختمان هستند و هنوز چیزی در باره خود ساختمان به ما نمی گویند.

در مورد فعالیت کمونیستی هم همین رابطه برقرار است. کمونیستها حتما در میان دانشجویان و دانش آموزان، دهقانان، زنان و غیره فعالیت میکنند، ولی فعالیت کمونیستی راجع به فعالیت در بین دانشجویان و دانش آموزان، دهقانان، زنان و غیره نیست. جمع جبری این فعالیت ها هم نیست. کیفیت یا پدیده دیگر و متفاوتی است. این فعالیت ها، اگر بخواهم از استعاره مان استفاده کنیم، جزو در و پنجره ساختمان فعالیت کمونیستی هستند و نه تئوری یا خود فعالیت کمونیستی.

در جدل هائی که در میان کمونیستها در باره فعالیت کمونیستی و سبک کار کمونیستی وجود داشته است، در واقع اختلاف بر سر همین تفاوت در تعریف از فعالیت کمونیستی بوده است. جریاناتی که این اشکال ویژه و ثانوی فعالیت کمونیست ها را هویت و مشغله خود تعریف میکنند، ناچار نیازمند آن می شوند که مارکسیسم، علم فعالیت کمونیستی، را " چکش کاری " کنند تا بر اهداف و مشغله های طبقاتی و سیاسی خود منطبق نمایند. از جمله به این دلیل، در کنار دلایل دیگر، میرسند به مثلا چپ نو، سوسیال- فمینیسم، گواریسم، کاستریسم و غیره. از اینجا است که فعالیت کمونیستی به نحوه فعالیت در میان " مردم "، علم سازمان دهی خلق یا ستمدیدگان، تئوری مبارزه ضد امپریالیستی و غیره تبدیل می شود. نیاز به تئوری های پوپولیستی، خلق گرایانه، و

انواع جنبش های بورژوائی با "حسن نظر به طبقه کارگر" پیدا میشوند. میگویند نیاز مادر اختراع است. نیاز به تعریف خود به عنوان یک سازمانده "دمکراتیک"، مادر اختراع انواع کمونیست های غیر کارگری و دمکراتیک است.

۲ - فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

بحث فعالیت کمونیستی، بحث سازمان دادن یک طبقه معین، طبقه کارگر در محیط کار و زندگیش برای انقلاب پرولتری است.

طبقه کارگر، محیط کار، محیط زیست و انقلاب پرولتری مفاهیم پایه ای هستند که فعالیت کمونیستی را تعریف میکنند. هر کدام از این ها را نادیده بگیرید و یا چیز دیگری را جای آن بنشانید به یک نوع از کمونیسم بورژوائی میرسید. در نتیجه باید به نکات زیر توجه کرد:

الف - بحث فعالیت کمونیستی بحث سازمان دادن یک طبقه معین است

بحث سازماندهی طبقه کارگر در محیط کار و در محیط زیست او است. فعالیت کمونیستی بحثی در مورد سازمان دادن مردم علی العموم، خلق، زنان، کودکان، فقرا، بیماران و ستمدیدگان جامعه نیست. همه این ها اجزای مکمل فعالیت کمونیستی هستند اما خود این فعالیت نیستند. در و پنجره ی عمارت حزب کمونیستی هستند و نه خود عمارت. جریان و حزبی که کانون فعالیتش در عمق طبقه کارگر و پرولتاریای صنعتی ایران، که الزاما فقیرترین و محرومترین بخش جامعه هم نیست، نباشد هر چه که هست نه کمونیستی است و نه کارگری.

ب - تأکید بر محل کار و محل زیست

تأکید بر محل کار و محل زیست، تأکید بر این واقعیت است که کارگر تنها یک کار کن در کارخانه یا کارگاه نیست. بحث بر سر طبقه ای است که خانواده کارگری جز مهم آن محسوب میشود. طبقه کارگر تنها شامل کارگر شاغل و یا فرد کارگر نیست. کل این طبقه از شاغل و بیکار از همسر و فرزند تا خانواده وسیع تر را شامل میشود. کارگر در محیط کار ارزش اضافه تولید میکند. اما در محل زندگی کارگر است که او این نیروی کار را باز تولید میکند. محله کارگری و آنچه در آن میگردد جزئی از جغرافیا و فعل و انفعالی است که پروسه تولید و باز تولید سرمایه داری را تضمین میکند. کارگر در محل زیست اش غذا میخورد، استراحت میکند و نسل آینده کارگران را متولد و بزرگ میکند تا ارتش همیشه آماده به کار برای استثمار سرمایه تضمین شود.

این واقعیت نتنها توسط جریانات بورژوائی بلکه توسط گرایش اکونومیستی و صنفی گرای درون خود طبقه کارگر نادیده گرفته میشود. از نظر هر دو این سنت ها کارگر صنف است، مثل بقال. تفاوت در این است که بقال مثلاً نخود میفروشد اما کارگر نیروی کارش را. در نتیجه از نظر همه این جریانات محل کار، مثل دکان، تنها محل تحقق کارگر بودن یا صنف بودن کارگر است.

پ - هدف فعالیت کمونیستی

هدف فعالیت کمونیستی سازمان دادن انقلاب پرولتری است نه جنبش ملی، جنبش زنان، جنبش ارتقا فرهنگی، و هر جنبش دیگری.

هدف فعالیت کمونیستی بالا بردن فرهنگ یا مثلاً عقل و شعور طبقه کارگر نیست. فعالیت فرهنگی و مبارزه با خرافات جای بسیار حیاتی مبارزه کمونیستی دارد اما هدفی در خود نیست. نهاد ها و تشکل های بسیاری در خدمت ارتقا فرهنگی طبقه کارگر میتوانند بوجود بیایند و حتی احزاب کمونیستی آن ها را ایجاد کنند. اما فعالیت کمونیستی بحثی در مورد ارتقا فرهنگی طبقه کارگر نیست، درباره سازمان دادن انقلاب پرولتری است. جایگزین کردن تلاش دائم برای سازمان دادن طبقه کارگر برای انقلاب پرولتری با هر تلاش دیگری آن تلاش را تبدیل به یک سنت بورژوائی میکند که در نهایت سبک کار و هدفش را، فعلا و تا آینده ای قابل پیش بینی، روی ادامه استثمار سرمایه داری قرار میدهد.

۳ - فعالیت کمونیستی بخشی از هویت کمونیستی ما است.

معضل دیگر این است که غالباً، حتی در جریانات کمونیستی، وقتی از فعالیت کمونیستی صحبت می شود بحث بر آرایش و یا سازمان متمرکز می گردد. فعالیت کمونیستی به مجموعه ای از نکات یا طرح ها و نقشه عمل های فنی - سازمانی تقلیل می یابد.

در این برداشت فعالیت، سازمان و تنوری سازمان بعنوان یک امر فنی تبیین میشوند. بورژوازی جامعه را در دست دارد، و این موقعیت ویژه ای است که بر متن وجود رابطه سرمایه داری روش های عملی را در دستور قرار میدهد. اگر کتاب های علم مدیریت را بخوانید متوجه می شوید که در آن ها سازمان بیشتر از هر چیز به عنوان یک تکنیک مورد بحث قرار میگیرد. انگیزه و هدف سازمان، محرکه انسان ها، چارچوب و حدود و ثغور فعالیت سازمانی همه داده شده و مفروض اند.

فلسفه فعالیت کمونیستی از پایه علیه داده های موجود اجتماعی است و فراتر از آن فلسفه فعالیت کمونیستی از طریق فرهنگ، سنت، داده های "طبیعی" جامعه، و جنبش ها و باور های بورژوائی بطور دائم زیر فشار طبقاتی و عملی بورژوازی قرار دارد. در این رابطه از جمله میتوان به نکات زیر اشاره کرد:

آنچه که فعالیت کمونیستی را از همه اشکال دیگر فعالیت اجتماعی و سیاسی متمایز میکند در هدف آن است. این هدف وسیله، شیوه فعالیت و موضوع فعالیت متفاوتی را لازم میکند. شیوه و ابزار فعالیت کمونیستی همانقدر با شیوه و ابزار فعالیت بورژوائی متفاوت است که اهداف این دو جنبش.

با شیوه فعالیت احزاب و جریانات بورژوائی نمیتوان به اهداف یک فعالیت کمونیستی دست یافت. عدم توجه به این حکم بدیهی یک از مشخصات بارز اپورتونیسم و کمونیسم بورژوائی است. هدف و وسیله پدیده واحدی هستند، به هم چفت اند. اگر عده‌ای را برای "انقلاب بطور کلی" یا سرنگونی "بطور کلی" جمع کنید، آنوقت هدف آن‌ها با دست به دست شدن قدرت در بالا، با کودتا، با محاصره شهرها از طریق روستا، با تحت فشار قرار دادن سیستم حاکم، با زندگی در شکاف میان دولت‌ها، یا با مبارزه مسلحانه (۱) قابل تحقق است. این روش‌ها برای جنبش‌های بورژوائی غلط نیستند. این جنبش‌ها مکرراً با استفاده از این شیوه‌های فعالیت به قدرت میرسند. در این چارچوب، آنوقت موضوع کار شما، مخاطب شما، نحوه فعالیت شما، افق و برنامه و اولویت‌های تان بر این دیدگاه و بر این افق منطبق میشود. در نتیجه سؤال پایه‌ای این است که سازمان و فعالیت سازمانی را برای چه امری می‌خواهید؟ و بحث سبک کار کمونیستی و در نقد سبک کار پوپولیستی یا بورژوائی دقیقاً از اینجا شروع شد.

ب - از سوسیالیسم عرفانی تا تز پوپولیستی "رهبری توده‌ها در انقلاب"

جدل در مورد شیوه فعالیت کمونیستی در مقابل شیوه فعالیت غیر کمونیستی منظم، در تاریخ مبارزه کمونیستی، در میان کمونیست‌ها بالاگرفته است و پاسخ‌های متنوعی را با خود به همراه آورده است. ناتوانی کمونیست‌ها در سوق دادن شرایط انقلابی و یا تحولات گسترده اجتماعی به سمت یک انقلاب سوسیالیستی و یا عقب زدن دولت‌های بورژوا یک پدیده داده در ۶۰-۷۰ سال اخیر است. کمونیست‌ها چه در ایران و چه در هیچ جای دنیا، نتوانسته‌اند این نقش را بازی کنند. سؤالی که بعد از هر شکست پیش می‌آید این است که چرا؟ چرا کمونیسم به وضع کنونی دچار شده‌اند. و گفتیم، پاسخ‌های متعدد و متنوعی به این سؤال داده میشود.

بخش مهمی از چپ خود را با این پاسخ راضی میکند که "شیطان" رویزیونیسم و بورژوازی در کالبد کمونیست‌ها نفوذ میکند و در نتیجه این چپ، مثل فرقه‌های مذهبی، دائماً در حال کشف اجنه رویزیونیست، افشای عناصر نفوذی بورژوازی در صف پرولتاریا، تزکیه نفس، خود زنی، سینه زنی و قمه زنی ایدئولوژیک - روانی و به اصطلاح انتقاد و انتقاد از خود می‌شوند و نهایتاً به یک فرقه نیمه مذهبی تبدیل می‌شوند.

بخش رادیکال‌تر و اجتماعی‌تر اما، چه در ایران و چه در سایر کشورها، غالباً این ناتوانی را تحت عنوان "ناتوانی در رهبری توده‌ها در انقلاب" توضیح میدهد. تزی که قطعاً از جمع‌بندی‌های چپ مایخولیا اجتماعی‌تر، زمینی‌تر و عاقلانه‌تر است. اما به همان اندازه بورژوائی و غیر کمونیستی است.

این جدل در میان کمونیست‌های ایران در بحث‌های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۶۱ شروع شد و در بحث‌های کمونیسم کارگری منصور حکمت جمع‌بندی شده است که در نوشته کمونیست‌ها و سبک کار پوپولیستی تلخیص شده است.

در آن مباحثات جدال بر سر شیوه فعالیت کمونیست‌ها حول همین تز "رهبری توده‌ها در انقلاب" متمرکز شد. تنوریسین این خط و مدافع آن، حمید تقوایی، پیگیرترین نماینده پوپولیسم در چپ ایران، است. خطی که امروز حزب کمونیست کارگری ایران را واقعا در مسیر "رهبری توده‌ها در انقلاب" قرار داده است. تلاشی که به ناچار بجای رهبری توده‌ها به دنباله‌رو آن‌ها تبدیل میشود. سرانجامی که در همان کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست منصور حکمت پیش‌بینی میکند.

برای نشان دادن مضمون فعالیت کمونیستی و تفاوت آن با سبک کار و یا فعالیت پوپولیست‌ها، ناسیونالیسم چپ و کمونیسم بورژوائی بطور کلی بد نیست که خلاصه وار به "گیر"های تز "رهبری مردم یا توده‌ها در انقلاب" به پردازیم.

ببینید، گفته می‌شود که کمونیست‌ها باید "رهبر توده‌ها در انقلاب باشند". و این باور اکثریت قریب به اتفاق کسانی است که امروز خود را کمونیست می‌خوانند. این باور ساده حول دو کلمه فرموله شده است. "توده‌ها یا مردم" و "انقلاب". اما هر دو این مفاهیم، به عنوان مفاهیم سیاسی، نه تنها غیر مارکسیستی بلکه ضد مارکسیستی هستند.

مارکسیسم و کمونیسم قبل از هر چیز بر اساس به رسمیت شناختن جامعه طبقاتی استوار است. این البته نقطه شروعی است که مختص به مارکسیسم نیست. کشف جامعه طبقاتی همانطور که مارکس در نامه اش به آنتوکوف تأکید میکند متعلق به مارکس نیست. آنچه مارکسیسم را از بورژوازی جدا میکند فراتر رفتن از این حکم است. مارکس تأکید میکند که آنچه کشف اوست این است که مکانیسم حرکت جامعه معاصر در پایه‌های ترین سطح آن بر اساس مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی استوار است و پایان این بردگی مزدی تنها با سرنگونی بورژوازی توسط طبقه کارگر، از میان برداشتن نظام سرمایه داری و کل جامعه طبقاتی ممکن است.

در مقابل این کشف مارکس، کمونیسم بورژوائی و پوپولیسم درست از نفی نظری و یا عملی این احکام شروع میکنند. در جنبش‌های بورژوائی نه تنها هسته محرک تعارضات جامعه از تعارض میان پرولتاریا و بورژوازی جدا می‌شود بلکه اساساً نفس طبقاتی بودن جامعه علناً یا عملاً انکار میشود. جای صف بندی پرولتاریا با بورژوازی را جدال مردم با رژیم، خلق با ضد خلق، توده‌ها با رژیم و جای انقلاب سوسیالیستی را انقلاب ملی، انقلاب بطور کلی، انقلاب مذهبی، انقلاب ضد امپریالیستی، انقلاب دمکراتیک، سرنگونی رژیم و غیره می‌گیرد.

ایده "رهبری توده ها در انقلاب" یا "رهبری مردم در انقلاب" همه این مختصات را دارد. هر مارکسیست و هر فعال کمونیست طبقه کارگری باید از این کمونیست های بورژوا و از این پوپولیست ها به پرسد که کدام توده ها؟ در کدام انقلاب؟

واقعیت این است که در این تز "توده ها" یک آمورف یا آمالگام غیر طبقاتی فرض میشود که منفعت و محرکه واحدی دارند و "انقلاب" پدیده ای داده و غیر طبقاتی است که منفعت این "توده ها" را منعکس میکند. وقتی جدال در جامعه غیر طبقاتی باشد، انقلاب لازم هم غیر طبقاتی، مردمی، انسانی و غیره خواهد بود. این تز، ایده یا افق، نه تنها قادر نیست که منشاء ناتوانی مذمن کمونیسم واقعاً موجود در دنیای معاصر ما را نشان دهد، بلکه به عکس، پایه فکری وجود و ادامه آن است.

جنبش یا حرکتی که هدف خود را تضمین "رهبری توده ها در انقلاب" گذاشته باشد، شیوه فعالیت متناسب با آن را اتخاذ میکند. شیوه ای که طبقه کارگر و انقلاب کارگری در توده ی در هم جوش "مردم" یا "توده ها" و انقلاب پرولتری را در انقلاب ملی، همگانی، ضد رژیم، خلقی و غیره منحل میکند. چنین جنبشی بنا به تعریف نیازمند شیوه فعالیت کمونیستی نیست. جای نیاز به فعالیت کمونیستی را نیاز به فعالیت دمکراتیک، خلقی، ملی و غیره میگیرد که در آن با طبقه کارگر جای ویژه ای ندارد و یا در بهترین حالت عنصر پیگیر و انقلابی تر (انقلابی تر در چه؟) همان توده مردم است. این شیوه فعالیت بنا به تعریف ناتوان از به میدان کشیدن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی است. این افق، شیوه فعالیت شامل اشکال فعالیت، مخاطب، زبان تبلیغاتی و مشغله های خود را به همراه دارد. دلیل نا مفهوم بودن، به حال نزدن تبلیغات و شیوه فعالیت کمونیسم بورژوائی در این نهفته است و نه در ضعف سواد یا ایرادات سازمانی و معرفتی آنها.

گفتیم بحث فعالیت کمونیستی بحث رابطه هدف و وسیله است. هدف فعالیت کمونیستی وسیله این فعالیت، شیوه فعالیت کمونیستی را ایجاب میکند. با توجه به این واقعیت است که میگوئیم شیوه فعالیت همانقدر برای یک کمونیست هویتی است که اصول اعتقادی او. اگر شیوه فعالیت چنین کمونیستی با نیازهای مبارزاتی و طبقاتی طبقه کارگر چفت نمیشود معضل از ایرادت فنی، تکنیکی، پر بها دادن ها و کم بها دادن ها نیست. باید به منشاء جنبشی و آرمانی این کمونیسم توجه کرد. همانطور که کمونیسم مجموعه ای از اصول اعتقادی نیست فعالیت کمونیستی هم مجموعه ای از آرایش ها و اشکال سازمانی نیست.

کمونیسم پرولتری مایه و ریشه اش را از اعتراض پایه ای طبقه کارگر به بردگی مزدی میگیرد. اعتراضی که به جز زحمتکشان و بخش های بسیار پائینی خرده بورژوازی کل طبقات دیگر را در مقابل خود بسیج میکند. در نتیجه فعالیت کمونیستی هم از همین اعتراض شروع میکند و نه از نارضایتی عمومی، نارضایتی دهقانان و حتی فقر یا اختناق. البته اعتراض به فقر یا برای نارضایتی های دمکراتیک هم بعداً وارد تصویر می شود، اما تنها براساس یک فونداسیون محکم اعتراض کمونیستی طبقه کارگر، به موجودیت خود و لذا موجودیت بورژوازی، میتوان تازه تاکتیک های لازم در این اعتراضات را تعریف کرد.

اعتراض به فقر، اعتراض به ظلم، اعتراض به ستم نه تنها نقطه شروع و پایه کمونیسم و فعالیت کمونیستی نیست بلکه نقطه اشتراک کمونیسم با بسیاری از جنبش های ضد ظلم، بشر دوستانه، انسانی سایر طبقات و جنبش ها است. هنگامی که این تفکیک انجام نشده باشد است که فعالیت کمونیستی به یک فعالیت علی العموم پوپولیستی و یا "کم بها دادن" به طبقه کارگر و پر بها دادن به مثلاً دهقان یا دانشجو و یا فقرا تبدیل میشود.

اما علاوه بر این کمونیسم پرولتری و فعالیت ناشی از آن حتی در درون طبقه کارگر یک گرایش معین را نمایندگی میکند. تفاوت گرایش یا جنبش کمونیستی با گرایشهای دیگر را مانیفست اینگونه معرفی میکند:

"از طرفی، کمونیست ها در مبارزات پرولتاریا های ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیستها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ و اما از لحاظ تنوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاریا پی برده اند. نزدیک ترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاریا در پی آنند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تنوریک کمونیستها به هیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

صفت ممیزه کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت بطور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی.

کمونیستها برای رسیدن به نزدیکترین هدفها و منافع طبقه کارگر مبارزه میکنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه مینمایند."

درست با توجه به همین تعاریف دقیق مانیفست است که ما منظمآ تأکید کرده‌ایم که کمونیسم جنبش حق طلبانه علی‌العموم نیست، کمونیسم جنبش آدم‌های خوب نیست، کمونیسم جنبش آدم‌های خوش اخلاق نیست. کمونیسم جنبش اعتراض طبقه‌ای خاص به موقعیت طبقاتی خود است. و این تعریف است که مبنای فعالیت کمونیستی را تشکیل میدهد. تازه بر این اساس است که طبقه کارگر آگاه میتواند رابطه اش را با جنبش‌ها و اعتراضات دیگر تعریف کند.

هدف فعالیت کمونیستی انقلاب بطور کلی نیست. هدف یک انقلاب معین است. هدف این است طبقه کارگر را علیه کل بورژوازی برای این انقلاب آماده کند. بر این اساس اگر در مسیر با انقلابات دیگری روبرو شد میتواند تاکتیک مناسب را از زاویه منفعت انقلاب پرولتری تعریف و اتخاذ کند.

میخواهم تأکید کنم که فعالیت کمونیستی و نقد سبک کار کمونیسم بورژوائی یک نقد فنی نیست. به ریشه این جنبش‌ها در جامعه گره می‌خورد. با هیچ دستور العمل سازمانی و با هیچ آرایش تشکیلاتی نه میتوان فعالیت کمونیستی را به فعالیت پوپولیستی تقلیل داد و نه فعالیت پوپولیستی را می‌شود به فعالیت کمونیستی تبدیل کرد. سبک کار کمونیستی و یا اصول فعالیت کمونیستی همانقدر هویتی است که برنامه و یا اصول هویتی یک جریان. راستش، در دنیای امروز ما اینکه یک حزب یا یک سازمان چگونه فعالیت میکند و باز تاب آن در طبقه کارگر چیست از همه اسناد سیاسی و ایدئولوژیک هویتی آن حزب و یا سازمان گویا تر و هویتی تر است.

سبک کار همان قدر هویتی است که برنامه حزب، سبک کار همان قدر پایه‌ای است که اصول هویتی یک حزب، سبک کار همان قدر به کمونیسم شما مربوط میشود که تبلیغات شما. سبک کار یک حزب موضوع کار و هدف فعالیت آن حزب را تعیین میکند. دیکته میکند که برای چه کسی مینویسید، مخاطب او کیست و چه فعالیتی را سازمان میدهد.

فصل ۲ - فعالیت کمونیستی و قدرت سیاسی

همانطوری که مانیفست اعلام میکند کمونیست‌ها و فعالیت کمونیستی منفعت کل طبقه کارگر را نمایندگی میکند. در نتیجه روشن است که کمونیسم و فعالیت کمونیستی آنتی تز سرمایه داری و کل بورژوازی است.

اما نکته‌ای که مارکس و انگلس، بخصوص، بعد از تجربه کمون اضافه میکنند ضرورت سرنگونی بورژوازی، استقرار حکومت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا)، به عنوان پیش شرط دست بردن به مالکیت بورژوائی و استقرار روابط تولیدی سوسیالیستی و یا کمونیسم است. سوسیالیسم و قدرت کارگری نمی‌تواند مانند شیوه‌های تولیدی پیشین در بطن شیوه تولیدی فعلی شکل بگیرد.

با قدرتی که بورژوازی دارد، حتی پیش شرط جذب و به میدان کشیدن توده وسیع طبقه کارگر علیه بورژوازی تصرف قدرت سیاسی است.

وقتی مثلاً تحول جامعه از برده داری به فئودالیسم را نگاه میکنید، پروسه شکل‌گیری فئودالیسم یک پروسه تدریجی و گام به گام است. فئودال‌ها و فئودالیسم به تدریج در طی یک پروسه نزدیک به صد ساله، در بطن جامعه برده داری رشد میکنند تا جایی که کلاً برده داری بر می‌افتد و فئودالیسم حاکم میشود. مثلاً در رم، و حتی در ایران، پروسه واگذار کردن زمین از جانب برده داران و یا دولت برده دار تدریجی است. به تدریج زمین‌ها فروخته یا واگذار میشوند، کسانی که روی زمین کار میکنند دیگر نه برده هستند و نه برده دار. توده دهقان و طبقه فئودال شکل می‌گیرد. تا به جایی میرسد که دیگر سیستم برده داری قادر به حفظ خود نیست. رم سقوط میکند، بدون اینکه کسی آن را اشغال کرده باشد.

مورد شکل‌گیری سرمایه داری هم همین است. در متن جامعه فئودالی، با پیشرفت تکنیک، با کشف راه‌های تجارت دریایی و غیره، کم‌کم تجار قدرتمند بوجود می‌آیند، کارگاه‌ها درست میشوند، طبقه کارگر مدرن متولد میشود، بورژوازی روز به روز از نظر مالی و لذا سیاسی قدرتمند تر می‌شود، شهرها رشد میکنند، و وقتی که انقلابی شبیه انقلاب فرانسه روی میدهد، فی‌الحال بورژوازی بخش وسیعی از قدرت تولیدی و ثروت جامعه را در دست دارد. حتی در کشورهایی شبیه انگلیس بعضاً در قدرت سیاسی شریک شده است.

این پروسه برای پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی قابل تحقق نیست. پرولتاریا نمی‌تواند در متن جامعه سرمایه داری کالا و تولید کالائی را از میان بردارد، مکانیسم تولید برای سود را بر اندازد و یا استثمار را از میان بردارد. عده‌ای چنین تصویری را داشتن (سوسیالیست‌های تخیلی مانند فوریه و یا اوئن) که شکست خوردند، جزیره‌های سوسیالیستی شان ورشکست شدند. اینها رفتند در مناطقی کمون‌هانی را درست کردند که کارگران در آن‌ها با هم و اشتراکی تولید را راه انداختند. ورشکست شدند. حتی نمی‌توانستند به لحاظ اقتصادی خود را روی پا نگاه دارند. ثابت شد که مارکس حق دارد: شما نمی‌توانید تولید را برای سود از بین ببرید بدون اینکه کنترل جامعه را از دست بورژوازی خارج کنید. این یعنی ضرورت انقلاب پرولتری، ضرورت قیام علیه حکومت بورژوائی، یعنی دست بردن به قدرت سیاسی.

انقلاب پرولتاریائی اولین انقلاب در تاریخ است که باید آگاهانه و از قبل نقشه ریزی و انجام شود. انقلاب اکتبر بهترین نمونه است. بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ حزب بلشویک، به ابتکار و اصرار لنین، با دست بردن به قدرت چنین انقلابی را برنامه‌ریزی و اجرا میکند.

میخواهم بگویم که فعالیت کمونیستی بعلاوه به آماده کردن صف پیشروان طبقه کارگر برای انجام این انقلاب است. فعالیت کمونیستی، همانطور که مانیفست می‌گوید، برای سرنگون ساختن دولت بورژوائی و تبدیل پرولتاریا به دولت حاکم است. انقلاب پرولتری را با سوار شدن بر انقلاب طبقات دیگر نمیتوان متحقق کرد. طبقات دیگر (بورژوازی) آگاه تر، قدرتمند تر و بخصوص بعد از تجربه انقلاب اکتبر، از نظر سیاسی، فکری و عملی، آماده‌تر از آن است که بشود به اصطلاح سرش کلاه گذاشت. البته بورژوازی و سنت‌های بورژوائی میتوانند سوار موج خود بخودی شوند. پرولتاریا تنها با نقد این جنبش‌ها می‌تواند جنبش دیگری، جنبش خود، را خودآگاهی به بخشد و شکل دهد. بحث من اینجا تبلیغ عدم دخالت در تحولات جامعه نیست. بحث بر سر سجده

کردن به محدوده این تحولات و آماده نکردن طبقه کارگر برای نبرد قطعی و نهائی با همه بخش های طبقه بورژوا است.

هدف فعالیت کمونیستی تصرف قدرت سیاسی است. و برای این کار باید پرولتاریا را از نظر آگاهی، اتحاد و تشکل برای آن آماده کند. تا نتنها این قدرت را بگیرند بلکه بتوانند از آن دفاع کنند. مارکس، انگلس و لنین بارها تأکید میکنند که مقاومت بورژوازی بعد از سرنگونی قدرت سیاسی اش صد چندان میشود. در دنیای امروز ما باید این صد چندان را چند میلیون برابر دید. دولت پرولتری با مقاومت تا پای جان همه بخش های بورژوازی روبرو می شود. چون دارید مایه زندگی یعنی سودشان را می زنید. از بورژوازی کوچک تا بورژوازی بزرگ مقاومت میکنند. هر جایی که دست به مالکیت ببرید علیه شما جهاد راه میاندازند. و طبقه کارگری که آماده نباشد و از همین امروز خود را آماده رودروئی با چنین شرایطی نکند، شکست میخورد

این تفاوت مارکس است با آنارشیت ها و این تفاوت مارکس و کمونیم طبقه کارگر است با بقیه کمونیست های بورژوائی. در نتیجه هدف فعالیت کمونیستی آماده کردن طبقه کارگر برای این کارزار و آگاهی بخش پیشرو آن به این واقعیت است که انقلاب پرولتری توسط اقلیت طبقه کارگر انجام می شود که در بحث های مربوط به "حزب و قدرت سیاسی" به تفصیل به آن پرداخته ام.

به این ترتیب آیا حکومت کارگری با کودتا میتواند قدرت را بگیرد؟ مگر نمیگویم که اقلیتی قدرت را میگیرد؟ پاسخ منفی است. انقلاب پرولتری بدون حمایت بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی قابل دفاع، قابل انجام نیست.

در مقابل بورژوازی ای که با تمام قوا علیه کسی که دست به مالکیت اش بزند می جنگد و قدرت طبقه اش را بسیج میکند، تنها شانس انقلاب و حکومت کارگری داشتن پشتوانه قدرت متشکل طبقه کارگر است.

کودتا بنا به تعریف، توطئه یک عده ای است که مستقل از رابطه شان با جامعه و طبقه در یک فرصت مناسب میریزند فلان کاخ و پادگان و رادیو تلویزیون را تصرف میکنند. این تفاوت بحث حزب و قدرت سیاسی کمونیست ها با آنارشیت ها و سایر جریاناتی است که کیسه برای یک تصرف قدرت سیاسی در فقدان پشتوانه کارگری ریخته اند. برای یک انقلاب پرولتری، یعنی تصرف قدرت سیاسی، احتیاج دارید که بخش مهمی از طبقه را بسیج کرده باشید. و البته اگر طبقه کارگر میخواهد دست به قدرت ببرد و یا میخواهد انقلاب کند، ابزارش تحزب سیاسی است. حزب سیاسی ابزار این کار است و نه هیچ تشکل و سازمان توده ای دیگر.

گفتم انقلاب پرولتری انقلاب برنامه ریزی شده و نقشه مند علیه کل نظام موجود است. طبقه کارگر و جریان کمونیستی آن نمیتوانند قدرت را بگیرند یا نگاه دارند بدون اینکه حزبی داشته باشند و بدون اینکه از نظر سیاسی آگاه و متشکل باشند. فعالیت کمونیستی باید این مسئله را بپوشاند.

در نتیجه باز هم باید تأکید کنم که این بحث فراتر از یک بحث سازمانی، بحثی در باره تئوری سازمانی احزاب کمونیست است. بحث رابطه این احزاب با طبقه کارگر و با پیشروان آن است.

حزب "خوب"، حزب انقلابی، حزب "آدم های خوب"، حزب آدم های مترقی، حزب آدم های برابری طلب و غیره جواب این معضل نیست. فعالیت کمونیستی نقطه رجوعش به یک طبقه خاص و یک جنبش خاص در این طبقه است.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را حزب بلشویک وقتی انجام داد، وقتی قیام را سازمان داد، که فی الحال بخش مهم و کلیدی طبقه کارگر صنعتی را با خود داشت. لنین بارها و بارها علیه سازمان دادن قیام زودرس یا تصرف قدرت سیاسی قبل از جلب بخش مهم پرولتاریای صنعتی هشدار داد و مبارزه کرد. بلشویک ها، در روز قیام، قطعاً اکثریت طبقه کارگر را با خود نداشتند و یکی از اولین عکس العمل های منفی به تصرف قدرت سیاسی از جانب حزب بلشویک را کارگران راه آهن از خود نشان دادند. اما حزب بلشویک بخش کلیدی طبقه کارگر را با خود داشت.

تأکید بر این واقعیت و اصل مهم در فعالیت کمونیستی به این دلیل لازم است که مسأله تصرف قدرت سیاسی از جانب کمونیست ها از دو جانب تماماً غیر کمونیستی کش داده میشود. یکی از طرف کسانی که فکر میکنند قیام کارگری وقتی مجاز است که اکثریت طبقه کارگر با آن همراه باشند. در این دیدگاه چون در دوره حکومت بورژوازی چنین اتفاقی محال است، تصرف قدرت سیاسی موقوف به محال می شود. از جانب دیگر، کمونیست هائی هستند که ضرورت آگاهی، سازمان یابی و حمایت بخش مهمی از پرولتاریای صنعتی مورد بی توجهی قرار میدهند. در این دیدگاه تصرف قدرت سیاسی عملاً از جانب یک حزب (اجتماعی یا غیر اجتماعی و چریکی) تصور میشود، لذا اساساً این فعالیت نیازی به تعریف فعالیت کمونیستی به عنوان یک فعالیت طبقاتی و اجتماعی طبقه کارگر را نمی بیند و سیاست و پراتیک پوپولیستی را در پیش میگیرد.

فصل ۳ – شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی

حلقه بعدی در روشن کردن فعالیت کمونیستی این است که از خود بپرسیم که شرایط انقلاب سوسیالیستی چیست؟ چرا امروز انجام نمیشود و موانع آن کدام اند. این بحث هم یکی از نقاط انشقاق در کمونیم است.

یکی از پایه های پوپولیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم چپ این است که انجام انقلاب سوسیالیستی منوط به رشد نیروهای مولده و رشد سرمایه داری میکند. در نتیجه انجام امروز انقلاب سوسیالیستی برای این ها در دستور نیست، تدارک آن در دستور است، انجام انقلاب موقوف به رشد بیشتر سرمایه داری است.

در فلسفه مارکس تحقق هر تحول اجتماعی نیازمند دو سلسله شرایط است. اول شرایط عینی یا ابژکتیو است. این شرایط اشاره به وجود امکان مادی، تکنیکی و تولیدی جامعه جدید دارد، شرایطی که مستقل از ذهن افراد در جامعه وجود دارد. دوم شرایط ذهنی یا سوژکتیو است. این شرایط اشاره به ذهن فاعل چنین تحول یا انقلابی دارد. در جامعه ممکن است مدت ها شرایط عینی یک تحول تولیدی و اجتماعی وجود داشته باشد اما این تحول به دلیل نا آمادگی فاعل آن به تأخیر بیفتد. مثال بارز این اتفاق انقلابات بورژوائی است. این انقلابات معمولاً وقتی انجام می‌شود که مدت ها است جامعه و نظام تولیدی جامعه آن را امکان‌پذیر کرده‌اند.

در دوره برده داری یا فئودالی شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی وجود نداشت. حتی اگر عده‌ای میخواستند جامعه‌ای سوسیالیستی را سازمان دهند امکانات عملی آن موجود نبود. برای مارکس شرایط ابژکتیو انقلاب سوسیالیستی وجود جامعه سرمایه داری است. از نظر مارکس و مانیفست کمونیست با سلطه سرمایه داری بر جامعه شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی فراهم گردیده است، انقلاب سوسیالیستی میتواند و باید انجام شود. مانیفست کمونیست، در اساس، اعلام این واقعیت و فراخوان به انجام انقلاب سوسیالیستی از جانب طبقه کارگر است. مانیفست شرط انقلاب سوسیالیستی را انکشاف و گسترش بیشتر نیروهای مولده و یا تولید سرمایه داری در جوامع سرمایه داری نمیداند. این یکی از تفاوت های اساسی مارکس با رفرمیست های بورژوا و یکی از تفاوت های اساسی لنین با منشویک ها است.

گفتیم در کنار شرایط ابژکتیو برای هر تحول اجتماعی (و از جمله انقلاب پرولتری)، مارکس قائل به شرایط ذهنی یا سوژکتیو است. از نظر مارکس هر تحول اجتماعی یک فاعل دارد و شرط سوژکتیو و یا ذهنی انجام این تحول آگاهی و خواست فاعل یا تغییر در "ذهن" انجام دهنده تحول یا انقلاب است.

در نتیجه، از نظر مارکس، تنها مانع انقلاب سوسیالیستی عدم تحقق شرایط ذهنی این انقلاب یعنی نا آمادگی فاعل آن، طبقه کارگر است. تنها مانع انقلاب سوسیالیستی پراکندگی، نا آگاهی و وجود خرافات بورژوائی در میان طبقه کارگر است. کل سیاست های بورژوازی در قبال طبقه کارگر، از جمله اختناق، مذهب، جنبش ها و فرهنگ بورژوائی و غیره، در خدمت متفرق نگاه داشتن و تحمیق طبقه کارگر برای ممانعت از انجام انقلاب سوسیالیستی است.

در نتیجه فعالیت کمونیستی فعالیتی است مستقیماً برای فایق آمدن بر این ناآمادگی. نباید تردید کرد که کل دستگاه سرکوب دولت، کل صنعت مذهب، کل آکادمیسم بورژوائی و فلاسفه و فرهنگ بورژوائی و ارتجاعی علیه این فعالیت کمونیستی بکار گرفته خواهد شد. این فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست، یک فعالیت سیاسی است که در مقابل خود کل دستگاه سرکوب و تحمیق بورژوازی را دارد. تمام تاکتیک ها و تمام اشکال سازمانی کمونیست ها فلسفه خود را از هدف این فعالیت میگیرند. برای آن است که طبقه کارگر متشکل تر، متحد تر، آگاه تر و قدرتمند تر شود. این فلسفه کل تاکتیک ها در فعالیت کمونیستی است.

فصل ۴ – وحدت و گسل های دو پدیده: طبقه کارگر و روشنفکران کمونیست

جنبش کمونیستی طبقه کارگر دو پایه دارد. یک پایه عینی و مادی که از موقعیت عینی طبقه کارگر در تولید ناشی میشود. و یک پایه فکری علمی و تئوریک که خارج از طبقه کارگر شکل میگیرد.

اعتراض خودبخودی طبقه کارگر بطور خودبخودی به تئوری کمونیسم نمی رسد. تئوری کمونیسم محصول مدرنترین و پیش رفته ترین نقد به جامعه سرمایه داری و همه تئوری های بورژوائی است. طبقه کارگر روی پای خود و تنها از طریق تعمیم تجربه روزمره اش امکان دستیابی به این تئوری را ندارد. تئوری مارکس تعمیم تجربه جنبش اتحادیه ای نیست. همانطور که لنین در سه منبع و سه جز مارکسیسم توضیح میدهد تئوری مارکس نقد پیشرفته ترین تئوری های بورژوائی است. در آن دوره نقد فلسفه هگل و ماتریالیسم مکانیکی فونرباخ، نقد سوسیالیسم تخیلی، نقد اقتصاد دانان بورژوازی مانند آدام اسمیت و ریکاردو بود. امروز فلسفه علم اقتصاد، سوسیالیسم بورژوائی و کل سیستم تولید خرافه آن بشدت از دوره مارکس پیشرفته تر و پیچیده تر شده است.

کسی نمیتواند با اتکا به پایه طبقاتی و یا غریزه طبقاتی و یا تجربه روزمره در کارخانه و محله پاسخ این تئوری ها. جنبش ها و خرافات بورژوائی را بدهد و یا با اتکا به تجربه روزمره طبقه کارگر، کاپیتالیسم، مانیفست، ایدئولوژی آلمانی، دو تاکتیک، امپریالیسم و غیره را بنویسد. از این ساده تر حتی شارلاتانیسم بورژوائی از احمدی نژاد تا بوش و اوباما و یا جنبش های بورژوائی را برای طبقه کارگر روشن کند و به جنگ آن ها برود.

آگاهی کمونیستی طبقه کارگر تنها با تئوری کمونیستی مارکس ممکن است. این تئوری گرچه خود محصول وجود جامعه سرمایه داری است و پایه مادی اش را از وجود جنبش یا غریزه کمونیستی در طبقه کارگر میگیرد اما در خارج از این طبقه متولد میشود. تئوری کمونیسم برای جدال با جنبش ها و تئوری های بورژوائی، که یک بخش پایه‌ای فعالیت کمونیستی و فایق آمدن بر تفرقه در صفوف طبقه کارگر لازم است. تئوری – علم و دانش کمونیستی قابلیت و انسجام خود را از پشت دادن به پیشرفته ترین دست آورد های فکری و عملی بشر میگیرد. کمونیسم علم است و همچون همه علوم، تسلط به آن و به کار گیری آن در چالش های روزمره از دسترس طبقه کارگر خارج است. بورژوازی تنها آن بخش و آن مقدار از علم و دست آوردهای فکری و مادی بشریت را برای طبقه کارگر قابل دسترس میکند که کار با ابزار تولید ضروری میکند. اما مهمتر از آن دور نگاه داشتن طبقه کارگر از دسترسی به دست آوردهای فکری بشری کارانی خرافه های بورژوائی از مذهب تا ناسیونالیسم و از کمونیسم بورژوائی تا لیبرالیسم را تضمین میکند. بدون تئوری کمونیستی مارکس تشخیص درست و غلط در سیاست و در مقابله با تاکتیک های بورژوازی نا ممکن است. مانند این است که بخواهید بدون تسلط به علم پرواز هواپیما بسازید. یا بدون دانش پزشکی بیماری را درمان کنید. مارکسیسم علم رهائی طبقه کارگر است.

گفتم که تئوری کمونیسم در بیرون از طبقه کارگر و در میان آن بخش از جامعه شکل میگیرد که موقعیت طبقاتی اش امکان دسترسی و تسلط به این تئوری را برایش فراهم میکند. و این بخش از جامعه، بخشی از تحصیل کردگان برخاسته از بورژوازی است که دست شان به دهانشان میرسد. بخشی از تحصیل کردگان بورژوازی در پروسه رادیکالیزه شدن شان در متن جدال های فکری و اجتماعی جامعه به کمونیسم طبقه کارگر میرسند. مارکس، نگلس، لنین،

تروتسکی، حکمت و اکثریت قریب به اتفاق تئوریسین ها، تاکتیسین ها و مروجین جنبش کمونیستی به این بخش از جامعه تعلق دارند. این وضع انعکاس موقعیت اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر است. اما در کنار روشنفکران مارکسیست بخش وسیع تری از این تحصیل کردگان در مقطعی از زندگی خود از سر بی‌قراری و انقلابی‌گری یا از سر اوضاع و احوال دنیا خود را متعلق به کمونیسم و یا جنبش طبقه کارگر اعلام میکنند و یا میدانند. کسی که تاریخ جنبش ناسیونالیستی در جهان را تعقیب کرده باشد میدانند که در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی بخش اعظم ناسیونالیست ها خود را سوسیالیست یا حتی کمونیست اعلام میکردند.

اما به هر حال فعالیت کمونیستی تاریخی تنها از انتگره شدن این دو عنصر، یعنی بخش پیشرو عملی طبقه کارگر و روشنفکران مارکسیست، شکل گرفته است و تنها از طریق این امتزاج یا انتگره شدن امکان شکل‌گیری دارد. امتزاج جنبش یا غریزه طبقاتی و کمونیستی در طبقه کارگر و تئوری ای که بیرون از آن شکل میگیرد. فعالیت کمونیستی، به معنی مارکسیستی آن، همیشه وحدت این دو پدیده بوده است.

در نتیجه فعالیت کمونیستی با امتزاج دو پدیده روبرو است: طبقه ای که موقعیت اش در تولید کمونیسم را برایش ضروری میکند و غریزتا به آن میگرود و روشنفکرانی که در بیرون از این طبقه، از کاتال فکری و منطقی تئوری آن را انکشاف میدهند و بکار میگیرند. یکی نیاز طبقاتی اش را ايجاب میکند دیگری سیر منطق فکری اش. این دو با هم گره میخورند و یک هویت، یک جنبش، یک افق، یک حرکت و یک فعالیت واحد را تشکیل میدهند.

این امتزاج در عین حال گسل‌های خود را نیز دارد و این جنبش از سر همین گسل‌ها به کرات و غالباً میشکند، به کج راه می‌رود و از کار می‌افتد. یک سر این گسل در طبقه کارگر قرار دارد. مبنای این گسل این توهم است که کمونیسم، به عنوان یک علم، به عنوان قابلیت مبارزه با خرافات بورژوائی میتواند بطور خودبخودی از دورن طبقه کارگر و فعالین عملی آن سبز شود. این گرایش عقب مانده است و عملاً کمونیسم را برای طبقه کارگر غیر قابل دسترس میکند.

اما سر مهمتر و غالباً مهلک تر این گسل در صف روشنفکران قرار دارد.

برای توضیح این گسل که بنا به خصلت روشنفکری آن پیچیده‌تر هم هست قبل از هر چیز باید به تفاوت میان برداشت خود به خودی کارگر و روشن‌فکر از نظر مبارزه دقت کنید.

برای کارگر مبارزه کردن امری اختیاری نیست. برای روشن‌فکر هست. کارگر صبح که سر کار می‌رود، و مجبور است هر روز این کار را بکند، با سیستم سرمایه داری روبرو است. یکی میخواهد از حقوقش را بزند، یکی میخواهد اخراج اش کند، یکی میخواهد بیمه اش را بزند یا بالا بکشد، یکی ریتم و ساعت کارش را بالا می‌برد، یکی دستمزد اش را نمی‌دهد و غیره. هر روز برای کارگر با جدال و مبارزه و مقاومت شروع میشود. زندگی روزمره کارگر با مبارزه ممزوج و غیر قابل جدا کردن است. کارگر هر روز مجبور است برای بهبود شرایط زندگی اش، برای دفاع از موجودیتش مبارزه کند. و همین مبارزه طبقاتی است. مارکس میگوید مبارزه طبقاتی فقط آن نیست که اعتصاب میکند و یا به خیابان می‌آید و شعار میدهد. مارکس میگوید مبارزه گاه پنهان گاه آشکار پروتلاریا، حتی غرولندی که کارگر به سرمایه دار و سرمایه داری میکند و میگوید این حق من نیست بخشی از مبارزه طبقاتی است. کارگر مانند برده ای است که هر روز با برده دار روبرو است و هر روز باید زندگیش را از طریق کار برای برده دار از نو شروع کند.

میخواهم بگویم طبقه کارگر روزمره زندگی اش همین است. مثل دهقان نیست که بایستد ببیند باران می‌آید یا نمی‌آید، ارباب و کدخدا سر و کله شان پیدا می‌شود یا نه و مثلاً کارش فصلی باشد یک فصل مبارزه کند و یک وقت هابی استراحت کند. کارگر حتی وقتی به خانه بر میگردد زندگی تولیدی اش ادامه می‌یابد و مبارزه ادامه دارد. طبقه کارگر تنها فرد کارگر نیست. خانواده کارگری محل باز تولید نیروی کار و بخشی از محدوده‌ای است که پروسه استثمار سرمایه داری را ممکن میکند. برای فرزند طبقه کارگر، یعنی نسل آینده کارگران، از همان ابتدای کودکی بیکاری، ساعت کار، اخراج، دستمزد های پرداخت نشده، اضافه کاری، سرمایه دار و کارگر و بالاخره اعتراض، اعتصاب و بچه‌های کارخانه مفاهیم آشنائی هستند. با آنها بزرگ میشود. زن خانه دار در خانوار کارگری میبیند که کار و رسالتش این است که مرد خانواده را برای فرود آماده به کار کند، فرزندان را برای کارگر شدن در آینده آماده کند و دستمزدی نگیرد که هیچ همیشه مورد تحقیر و سرکوب باشد. حتی توسط مرد کارگر از زندگی بیزار شده ناگاه، آلوده به خرافاتی که بورژوازی تولید میکند تحت ستم قرار گیرد. و البته علی‌رغم همه این‌ها غالباً مجبور است که خود نیز کار کند. میخواهم بگویم برای طبقه کارگر، اعم از خود کارگر یا خانواده کارگری، مبارزه نکردن یک انتخاب نیست. طبقه کارگر با مبارزه علیه سرمایه دار زندگی میکند.

برای روشن‌فکر، که غالباً منشاء بورژوائی دارد یا میتواند به عنوان بورژوا در جامعه کار کند اصلاً چنین نیست. روشن‌فکر میتواند تصمیم بگیرد حوصله ندارم، از مبارزه کنار میکشم، کرکره دکانم را امروز پایین میکشم، مرخصی میگیرم، مدتی کار نمیکنم، فعلاً میروم زندگی ام را جور میکنم، درس را میخوانم و غیره. مهم این است که انتخاب دارد. بحث من در باره خوبی و بدی این انتخاب نیست. کاش طبقه کارگر هم این انتخاب را داشت و میتوانست استراحتی بکند. روشنفکر، خرده بورژوا یا بورژوا سازمان درست میکند اما یک جا میتواند بگوید رقم فردی کارکنم، استراحت کنم. اصلاً مبارزه را کنار میگذارم.

کارگر نمی‌تواند خود را از مبارزه علیه بیکاری معاف کند، نمیتواند بگوید خداحافظ من دیگر در مبارزه برای بیمه، برای بالا بردن دستمزدها نیستم. نمیتواند از فعالیت کمونیستی یا از حزبی کمونیستی که در راس چنین مبارزه‌ای است کنار بکشد. زندگیش به قهقرا می‌رود.

کار فکری غالباً کاری فردی است و روشن‌فکر به طور خود بخودی یا غریزی دنیا را فردی میبیند. برای تحصیل کردگان و روشنفکران فرد محور همه چیز است. آن‌ها خود به تنهایی به چیزی میرسند، چیزی را کشف یا تولید میکنند. رابطه روشن‌فکر با محصول کارش درست مانند رابطه خرده بورژوا با محصول کارش است و همین ذهنیت را به کار متشکل و فعالیت سیاسی هم منتقل میکند.

برای کارگر زندگی و مبارزه یک امر جمعی است، قهرمانی و دیسیپلین جمعی است، نزدیکی‌ها و دوری‌ها با شاخص‌های جمعی، چه بصورت کار جمعی و چه بصورت مبارزه جمعی معنی پیدا میکند. زندگی و مبارزه طبقه کارگر اجتماعی است. این تفاوت‌ها اصطکاک‌ها و گسل‌های خود را وارد فعالیت کمونیستی هم میکند.

خرده بورژوا و ذهنیت منفرد به سادگی عصیان فردی را جای مبارزه جمعی میگذارد، قهرمانی فردی را جای قهرمانی جمعی مینهد، دیسیپلین و انضباط در فعالیت متشکل برایش خفه کننده است. اعلام موضع جای تلاش برای متحد کردن و به پیروزی رساندن را میگیرد. برایش پیروزی مهم نیست مبارزه و قهرمانی رمانتیک جذاب میشود. میلیتانیسم فردی و اصالت من و لذا ماجراجویی و انفراد منشی محور و مرکز همه چیز میشود. همانطور که کارگر در مقابل عقب ماندگی ضد روشنفکری مصون نیست، روشن فکر هم در مقابل این گرایش‌ها کاملاً آسیب‌پذیر است و غالباً به شکل‌گیری حرکات به شدت ضد کارگری کشیده میشود.

به هر حال، این گسل‌ها، هر دو، پیچیدگی‌های مهمی به فعالیت کمونیستی چه در بعد سازمانی و چه در بعد سیاسی و اجتماعی میدهد که باید دائماً و آگاهانه جواب بگیرند.

فصل ۵ - فعالیت کمونیستی نیازمند چه سازمانی است؟

تا اینجا گفتیم که فعالیت کمونیستی یک فعالیت علی‌العموم و فنی نیست. یک بحث تئوریک و جنبشی است. گفتیم هدف و وسیله، آرمان و سبک کار پدیده‌های انتگره‌ای هستند که نمی‌توانند در تناقض با هم قرار گیرند. هدف و وسیله، جنبش و سبک کار به هم چفت هستند.

فعالیت کمونیستی، همانطور که مانیفست تأکید میکند، فعالیتی یک بعدی نیست. این فعالیت مشخصات عمومی واحدی دارد که بیشتر به آن اشاره کردیم و البته با تغییر در ویژگی‌های جامعه چه در طی زمان و چه از نظر تاریخی و جغرافیایی مجبور است مشخصات ویژه‌ای را هم داشته باشد. اینجا بحث ما در مورد مشخصات عمومی و ویژه فعالیت کمونیستی در اوایل قرن بیستم و یک و در ایران است.

روشن است که فعالیت کمونیستی یک فعالیت متشکل است و تشکل تنها با سازمان معنی پیدا میکند. در نتیجه سؤالی که مطرح می‌شود این است که فعالیت کمونیستی در دنیای امروز ما باید چه معضلاتی را پاسخ دهد و چه مشخصاتی داشته باشد.

وقتی به یک جنگ وارد می‌شوید اول باید پیروزی در آن را معنی کنید. در قدم بعد باید ارزیابی درستی از نیروی خود و نیروی دشمن داشته باشید و بالاخره باید سازمان و تاکتیک‌های خود را در این جنگ تعریف کنید. هر کس که در هر نبرد، مبارزه و یا جنگی شرکت کرده باشد میداند که ابهام در این تاکتیک‌ها و یا تعریف آن‌ها در پروسه (به قول لنین با تاکتیک پروسه و یا هدف پروسه و یا سازمان پروسه و غیره) مهلک است. به اعتقاد من همین ابهامات باعث شد که ما در حزب کمونیست ایران و کومه‌له در مقابل جمهوری اسلامی، در ضعیف‌ترین موقعیت رژیم، شکست خوردیم.

پیش‌تر در مورد اهداف جنگ پرولتاریا با بورژوازی صحبت کردیم سوال این است که برای پیروزی در این جنگ به چه سازمانی نیازمندیم؟ منظورم از سازمان تنها آرایش تشکیلاتی و یا موازین آن نیست. مهمتر از این جنبه‌ها باید قابلیت‌های لازم در صحنه‌های مختلف این جنگ را روشن کرد. هر جنگ طبعاً شامل مجموعه‌ای از نبردهای مختلف است آنچه که باید به آن توجه کرد این است که پیروزی در یک نبرد به معنی پیروزی در جنگ نیست. لذا تعریف پیروزی در هر نبرد باید شامل رابطه آن با پیروزی در جنگ باشد. اگر نبرد‌ها را جدا از جنگ تعریف کنید به مجموعه‌ای از فعالیت میرسید که مستقل از هم هستند، رابطه‌ی ارگانیک و نهادینه‌ی آن‌ها را به هم وصل نمی‌کند و لذا سر از آکسیون‌بسم در می‌آورید. در نتیجه باید سازمانی که برای فعالیت کمونیستی تعریف میکنیم بتواند هم در نبردها و هم در جنگ پیروز شود. لذا لازم است که علاوه بر سازمان به معنی فنی آن، در مورد کارائی‌ها و نحوه کارکرد سازمانی مان موانع تاکتیکی و استراتژیک مقابل آن دقت کنیم و طرح یا پلان عمومی برای چنین سازمانی را تعریف کنیم که به نیاز هدف نهانی جنگ در دوره ما پاسخگو باشد. یک جنگ از زمانی شروع نمیشود که اولین گلوله شلیک می‌شود و یا یک جنگ را تنها فعالیتی ننگه در صحنه نبرد صورت میگیرد تصویر نمیکند. جنگ مجموعه‌ای بسیار متنوع از فعالیت‌ها و فعل و انفعالاتی است که بسیار قبل از شلیک گلوله شروع شده است و علاوه بر نوشتن یک جنگ را مجموعه‌ای بسیار وسیع از کارها در جبهه و در خارج جبهه بسیار قبل از جنگ نهایی تعیین میکند. آموزش، تدارکات، شناختن دشمن، تاکتیک درست، و ... تنها نمونه‌هایی از این فعل و انفعالات هستند.

جنگ برای سرنگون ساختن بورژوازی هم از هر جنگی پیچیده‌تر و پیروزی در آن از هر جنگ متعارفی نامتعارف‌تر، یعنی دو طرف از امکانات و ابزارهای تماماً غیر مشابه استفاده میکنند، است. در نتیجه باید به همه جنبه‌های این جنگ دقت کرد. کسی که ادعا میکند که طبقه کارگر در یک روز آفتابی به خیابان میریزد و حکومت خود را برقرار میکند یا ساده لوح است و یا دارد سعی میکند طبقه کارگر را چشم بسته به میدانی بکشد که این یا آن جناح بورژوازی از آن پیروزمند بیرون می‌آیند. گفتیم فعالیت کمونیستی طبقه کارگر ناچار است انقلاب پرولتری را آگاهانه و از پیش سازمان بدهد و حکومت کارگری یا دیکتاتوری طبقه کارگر را سرکار بیاورد. این یعنی سرنگون کردن کل بورژوازی از اریکه قدرت.

اینجا می‌خواهم بر یک تحریف سیستماتیک چپ که از جنبش‌های بورژوائی به ارث برده است انگشت بگذارم. تحریف این است که معنی سرنگونی از نظر طبقه کارگر را به سرنگونی دولت، به سرنگونی "رژیم" و حتی گاه به سرنگونی بخشی از رژیم یا بخشی از بورژوازی تقلیل میدهد. روشن است که سرنگونی بورژوازی حتماً سرنگونی جمهوری اسلامی را به عنوان پیش شرط خود به همراه دارد اما تعریف هدف انقلاب پرولتری به سرنگونی جمهوری اسلامی در ضمن چنین القاء میکند که حاصل این سرنگونی حکومت سوسیالیستی است. پوپولیسم در این شکل جنبش طبقه کارگر را در جنبش‌های وسیع‌تر بورژوائی حل میکند. جنبش‌هایی که هدفشان نه سرنگونی بورژوازی بلکه نوعی از حاکمیت بورژوازی است. طبقه کارگر وقتی میتواند قدرت را بگیرد که بورژوازی را در کل قامت آن بشناسد، خود را علیه آن تعریف کند، جنگ خود را در تمام قامت آن در مقابل سرمایه داری را بشناسد تا

بتواند نبرد های خود، از جمله نبرد برای حقوق دموکراتیک و با حتی مطالبات اقتصادی طبقه کارگر را دقیق برنامه ریزی کند.

این تحریف در طول تاریخ یکی از موثرترین ابزار های به بیراه بردن جنبش طبقه کارگر بوده است. یکی از مهمترین ابزار های بورژوازی برای نگاه داشتن طبقه کارگر در چارچوب جنبش های بورژوائی دقیقاً همین تقلیل بورژوازی به رژیم یا دولت حاکم است.

جریانات بستر اصلی بورژوازی (مانند جنبش سبز یا احمدی نژاد) نظام حاکم را به عنوان رژیم یا دولت حاکم تعریف میکنند. از این کانال کل رفرمیسم بورژوائی، ناسیونالیسم، کمونیسم بورژوائی و پوپولیسم، به عنوان پادو های جریانات بستر اصلی بورژوائی همین خطر را دنبال میکنند. با تقلیل نظام سرمایه داری به رژیم یا دولت حاکم، اعتراض و آلترناتیو هم همین خصلت غیر سوسیالیستی را میگرد. انقلاب سوسیالیستی جایش را به انقلاب خلقی، انقلاب مردم، انقلاب انسانی، انقلاب ملی و غیره میدهد. و از این طریق مبارزه طبقه کارگر از مبارزه کمونیستی به یک مبارزه ضد رژیمی تقلیل می یابد و فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی به یک فعالیت و سازمان صرفاً ضد رژیمی تنزل داده میشود. رابطه سازمان کمونیسم غیر کارگری با طبقه کارگر یا بگوئیم فقدان رابطه امروزی آن ناشی از این افق است و نه اشتباهات سازمانی یا ندانستن ها. این دانسته ها است که عمل ما را شکل میدهد. تغییر دانسته ها کنه کمونیسم بورژوائی است. نقطه مشترک همه رویکرد ها و جنبش ها بورژوائی اینها این است که دولت را از مضمون طبقاتی آن تهی میکنند، دولت سرمایه داری در ایران با مفاهیمی چون رژیم اسلامی، جمهوری اسلامی نه چندان سرمایه داری، دولت احمدی نژاد، دولت رانت خوار، دولت نفت خوار و غیره تبیین میکنند. به این ترتیب آن بخش از بورژوازی که بیرون از دولت حاکم است و یا منافع ویژه خود را در مقابل بخش های دیگری بورژوازی دنبال میکند سعی میکند با این تئوری ها و جنبش ها بیشترین نیرو، بخصوص از طبقه کارگر، را به خود جلب کند و در همان حال ماهیت سرمایه دارانه نظام حاکم را زیر فرش بزند. این بویژه بخشی از هویت جنبش تحصیلکردگان ناراضی در جوامعی شبیه ایران است. همه اینها نتنها از تحول بورژوائی بیرون نمیروند بلکه تمام تلاششان را معطوف به این میکنند که نگذارند طبقه کارگر هم از این محدوده بیرون برود. این واقعیت در سازمان مورد نیاز آن ها و یا سازمان و تحزبی هم که برای طبقه کارگر توصیه میکنند منعکس است.

اگر هدف نهائی شما سرنگونی رژیم یا دولت، بدون مضمون طبقاتی باشد به یک نوع فعالیت و سازمان متناسب با این فعالیت نیاز دارید و اگر هدف سرنگونی بورژوازی، به عنوان یک طبقه و در هر قامت و شکل حکومتی، باشد فعالیت و سازمان دیگری مورد نیاز است.

فعالیت کمونیستی و انقلاب کمونیستی در بهترین حالت میتواند زحمتکشان و تهیدستان شهری و بخشهای پایین خرده بورژوازی را به طبقه کارگر و انقلاب پرولتری جلب کند. اما روشن است که بقیه بخش های جامعه، که اساساً در موقعیت بورژوا (بزرگ یا خرد) قرار میگیرند با تمام قوای عملی، فکری و تبلیغی علیه این فعالیت و این انقلاب خواهند ایستاد، علیه آن اسلحه بر خواهند داشت. هر توهمی در این مورد مهلک است. جنگ پرولتاریا برای سرنگونی سرمایه داری جنگ نهایی طبقاتی است و همانطور که سرود انترناسیونال میگوید این جدال، آخرین و قطعی ترین جدال است. آخرین جدال دو طبقه در مقابل همدیگر است. اینکه بخش های پایینی بورژوازی که به آن اشاره کردیم به درجهای و در پروسه های به انقلاب پرولتری میپیوندند و یا موضع بی طرف میگیرند نباید بر این واقعیت اساسی و ماکرو سایه بیندازد. وقتی جامعه به سمت انقلاب پرولتری می رود به شدت پلاریزه میشود و کل بورژوازی در مقابل پرولتاریا خواهد ایستاد. اگر پرولتاریا توهمی در این مورد داشته باشد یا از قبل برای آن آماده نباشد قطعاً شکست خواهد خورد.

فعالیت کمونیستی سازمانی را لازم دارد که جوابگوی این نیاز باشد. فعالیت و سازمانی بخواهد از طریق شکاف بین دولتها به قدرت برسد، فعالیت و سازمانی که فکر کند که "زیر جُلکی" و با " زیرکی سیاسی" همراه جنبش ملی میتواند ناگهان و با کمک مردم انقلاب سوسیالیستی راه بیاندازد، یا خود فریبی میکند و یا حقه بازی. غالباً حقه بازی است چون جنبش های بورژوائی این توهم را تاریخاً به طبقه کارگر "انداخته اند". در سیاست و مبارزه طبقاتی "زبلی" و "کلک" تنها سر پرولتاریا کلاه میگذارد و بس.

برای اینکه بتوانیم از قابلیت هائی که سازمان کمونیستی به آن نیاز دارد باید از توضیح قابلیت ها بورژوازی شروع کنیم. ببینیم بورژوازی چه اهرم های اصلی را در دست دارد، طبقه کارگر چه قابلیت هائی دارد و چگونه میتواند با استفاده از این قابلیت ها به جنگ بورژوازی برود و او را شکست دهد. دو فصل آینده را به این موضوع اختصاص میدهیم و بعداً به مشخصات سازمانی لازم برای فعالیت کمونیستی خواهیم پرداخت.

فصل ۶ - قابلیت های بورژوازی

ابتدا از قابلیت های بورژوازی در مقابله با فعالیت کمونیستی شروع میکنیم. بورژوازی طبقه کارگر را با ابزار های بسیار متنوعی مورد تعرض قرار میدهد و تلاش میکند تا فعالیت کمونیستی را کند یا ناممکن کند.

یک مشکل این است که اکثریت چپ و بعضاً فعالین کمونیست ابزار های بورژوازی را غالباً محدود به اختناق و سرکوب میفهمند و در نتیجه از یک طرف فکر میکنند به محض اینکه اختناق از میان رفت فعالیت کمونیستی ساده و سر راست می شود و از طرف دیگر با ندیدن کل ابزار های دیگر بورژوازی که غالباً اگر از اختناق مؤثر تر نباشند کم تأثیر تر نیستند را نادیده میگیرند و در نتیجه در جنگ با بورژوازی می بازند. البته که اختناق یکی از مهمترین ابزار های بورژوازی است. اما محدود دیدن ابزار های بورژوازی به اختناق دو "معضل" بوجود می آورد. اول اینکه نمیتوان توضیح داد که چرا در کشور های سرمایه داری ای که آزادی های دموکراتیک وجود دارد طبقه کارگر پراکنده است و انقلاب سوسیالیستی خارج از دسترس اوست. دوم اینکه چنین برداشتی مبارزه طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را به دایره مبارزه دموکراتیک محدود میکند و عملاً در خدمت جریانات رفرمیست بورژوائی و یا کمونیسم بورژوائی، خلق گرانی و غیره قرار میگیرد.

در نتیجه اینجا سعی میکنیم مهمترین ابزار های بورژوازی را مورد اشاره قرار دهیم. البته با توجه به محدودیت وقت نمیتوانیم همه ابزار های و قابلیت های بورژوازی را مورد بحث قرار دهیم اما به مهمترین آن ها اشاره میکنیم.

از میان امکانات و ابزار های بورژوازی اینجا به سه دسته از این امکانات، که پراکندگی و نا آگاهی در طبقه کارگر را پایدار نگاه میدارد و فعالیت کمونیستی باید آن‌ها را خنثی کند، اشاره میکنیم. این سه دسته عبارتند از

- امکانات دولتی
- امکانات غیر دولتی و فرا قانونی
- فرهنگ، افق، احزاب، جنبش ها و آرمان ها

این سه دسته البته به هم مربوط و در هم تنیده هستند. اما جدا کردن آن‌ها به روشن کردن جنبه‌های مهمی از فعالیتی که باید سازمان داده شود کمک میکند.

۱ – امکانات دولتی

اولین دسته را باید در چارچوب دولت دید. دولت ابزار سرکوب است هر فعالیت کمونیستی و یا کارگری در قدم اول با موانعی که دولت در مقابل آن قرار میدهد روبرو میشود. مهمترین این موانع قوانین موجود در دفاع از مالکیت بر ابزار تولید، در محدود کردن دامنه عمل سازمان یابی و مبارزه کارگری وجود دارد است. پشتوانه این قوانین نیروی قهریه و سرکوب دولت است. بدون این نیرو این قوانین قابل اجرا نیستند. این را هر کارگر و اصولاً هر فردی در جامعه میداند.

قانون در تمام دنیا این است: مالکیت فردی بر ابزار تولید مقدس است، استثمار و بهره کشی از کارگر قانونی است، سرمایه دار حق دارد مطابق نرم موجود در جامعه سود ببرد و اگر نبرد میتواند در کارخانه را ببندد و کارگران را اخراج کند. هر فعالیتی که این قوانین را نفی کند، یعنی هر مبارزه روزمره طبقه کارگر که دانما با این قوانین روبرو است و یا آنها را مورد تعرض قرار می دهد با قدرت سرکوب دولت روبرو میشود.

از این فراتر، بورژوازی دائم و بطرق مختلف در حال پیشگیری از فعالیت کارگری و کمونیستی و مبارزه دائم برای جلوگیری از شکل‌گیری این مبارزت و تشکل ها است. فعالیت کمونیستی و فعال کمونیست دائم با دستگاه دولت و پلیس رو به رو است، تحت نظر است و در شرایط لازم مورد تعرض مستقیم قرار میگردد. هر فعالیتی که طبقه کارگر را متحد کند بنا به تعریف ارکان سود دهی سرمایه را به خطر می‌اندازد و با عکس‌العمل دولت روبرو میشود. پلیس، قوه قضائیه، قوه مقننه و در صورت لزوم ارتش و سایر نیروهای مسلح دولتی. سرکوب، تعقیب، شناسایی، ارباب فعالیت کمونیستی صورت مساله است. فعالیت کمونیستی باید در مقابل این سیستم بتواند دوام بیاورد و آنرا شکست دهد.

۲ – امکانات فرا قانونی و غیر دولتی

بورژوازی همیشه علاوه بر امکانات قانونی یا دولتی، از طیف وسیعی از امکانات فرا قانونی برخوردار بوده است. امروز اما این امکانات ابعاد بسیار وسیع تری را پیدا کرده است. علاوه بر دارو دسته های فوق قانونی نظیر بسیج و حزب الله و انصار الله و غیره ما با طیف وسیعی از احزاب مسلح بورژوائی روبرو هستیم که ظاهراً در اپوزیسیون هستند اما آماده اند تا اگر بتوانند فعالیت کمونیستی را مورد تعرض نظامی و ارباب توسط دارو دسته های متعلق به خود قرار دهند. این احزاب از احزاب مذهبی تا ناسیونالیستی را شامل میشود.

این پدیده تنها شامل ایران نیست، در بسیاری از کشور های جهان ، پلیس های بازنشسته و یا باز خرید شده در قالب دار و دسته های مسلح سازمان دارند و از منفعت بورژوازی دفاع می کنند. در آمریکا کارگران کمونیست سنتا مورد سرکوب، اخراج و ترور پلیس خصوصی بورژوازی قرار میگیرند. در برزیل هنوز پلیس های بازنشسته یا استعفا داده و باز خرید شده را سرمایه دارها استخدام میکنند که در خیابان بچه های بی سرپرست را شکار میکنند، اعتراضات کارگری را سرکوب میکنند و فعالین کمونیست با نفوذ در طبقه کارگر را شکار میکنند.

میخواهم بگویم که ما تنها با دارودسته های مسلح دولت روبرو نیستیم. سرمایه دارها و با احزاب و جریانات بورژوائی و مذهبی دار و دسته های خودشان را درست می کنند. از سازمانهایی که نیروی مسلح دارند استفاده میکنند، از مافیای بگیر تا جریانهای ناسیونالیستی که علاوه بر تبلیغ و گسترش خرافات مذهبی، ملی و سیاسی، سعی میکنند کارگر و فعال کمونیست طبقه کارگر، بخصوص آنجا که علیه این خرافات مبارزه میکند را مرعوب کنند، سازمان های شان را بهم بریزند و غیره. نمونه عمل حزب دمکرات کردستان ایران در مقابل حزب کمونیست و احزاب چپ، نمونه عمل سلفی ها و نیروهائی مانند حماس و حزب الله و غیره تنها مشتم نمونه خروار است. فعالیت کمونیستی ناچار است که این پدیده، که در قرن ما وسعت بی سابقه ای گرفته است را مد نظر داشته باشد و در مقابل آن قابلیت دفاع از خود را شکل بدهد.

۳ – فرهنگ، مذهب، جنبش ها و افق ها؛ ژورنالیسم و آکادمیسم

اما مهمترین ابزار بورژوازی برای انقیاد طبقه کارگر، از اختناق مهمتر، سیستم عظیم تولید خرافه اعم از سیاسی، اقتصادی، مذهبی، ملی-ناسیونالیستی، جنسی و غیره است. حکومت بورژوازی به دلیل تفرقه در طبقه کارگر به زندگی خود ادامه میدهد، و مهمترین خاصیت این خرافات حفظ و تضمین این تفرقه در صفوف طبقه کارگر است. اهمیت مبارزه با این خرافات نه در صرف رد علمی آن‌ها بلکه در مبارزه با ما به ازای تفرقه افکنانه آن در صفوف طبقه کارگر است.

صنعت مذهب، صنعت ناسیونالیسم دستگاه تولید و بازتولید فرهنگ بورژوازی حاکم افکار، فرهنگ، ژورنالیسم و آکادمیست هائی که "حقیقت وارونه"، تئوری ها و عقاید توجیه گر سیستم موجود را صبح تا شب از طریق تلویزیون و رسانه ها، مدرسه و آموزش و پرورش، از طریق فرهنگ حاکم، از طریق افسانه ها، قهرمان ها و ضد قهرمان ها، ارزش ها و ضد ارزش ها، از طریق تئوری سازی ها سیاسی، فلسفی و اقتصادی تولید میکنند دنیایی وارونه را به خورد جامعه و بخصوص طبقه کارگر میدهند. دنیایی که در آن طبقه کارگر میپذیرد که در اساس قانون دنیا همین است و به عنوان طبقه و در مقابل بورژوازی پراکنده میماند.

در دنیای ما از روزی که فرد متولد میشود این سیستم عظیم شستشوی مغزی روی آن کار میکند. شما هزار بار تبلیغ سوسیالیستی هم برای فرزندتان بکنید او پیش از هر چیز شاخص خوب و بد را از جامعه و از فرهنگ حاکم بر جامعه، از تلویزیون و محیط اطرافش میگیرد.

ژورنالیسم و سیستم سرگرمی (Entertainment)، مشهور شدن (celebrity)، پول دار شدن و موفقیت دنیای امروز ما را در سیطره خود گرفته است. ژورنالیسم امروز ما همان نقش را در تحمیل بشریت دارد که کلیسا در اوج عصر سپاه در قرون وسطی. امروز بی سی و سی ان ان، اسکای و تلویزیونهای مختلف هر چیزی که در دنیا روی میدهد را زنده و با تفسیر و تبیین سیستماتیک ژورنالیسم نوکر در همان اتاق نشیمن خانه به خورد شما و فرزندانتان میدهد. در دوره مارکس و لنین، و تا نزدیک اواخر قرن بیست، چنین وضعی را نداشتیم.

امروز بورژوازی بیش از هر زمان امروز صاحب دستگاه عظیم تولید خرافه و تحمیل تعمیم یافته است که غالباً آن را از سرکوب مستقیم بی نیاز میکند. آموزش و پرورش، مدارس و دانشگاه ها قبل از اینکه دستگاه تولید روشنگری باشند، دستگاه تولید خرافه هستند. آنجا که بورژوازی به علم به معنی فیزیکی اش در پروسه تولید سرمایه داری نیاز دارد منفعت اش ایجاب میکند که ابژکتیو بماند. اما به محض اینکه پا به عرصه جامعه میگذارد، کل سیستم دستگاه تولید خرافه است، دستگاه مفروض قالب کردن سیستم موجود است. مثلاً مدیریتی که به شما در دانشگاه درس میدهند بر اساس این فرض "بدیهی" است که کسی از برای کس دیگری کار میکند و آن کس معیشت از را تأمین میکند. مزد بگیری مبنای حقیقت جهانی است. با انواع این حقیقت ها بزرگ میشود.

از هر آدمی که در مدرسه و دانشگاه درس میخواند بپرسید آیا مزد گرفتن و مزد دادن طبیعی است یا نه؟ ببینید چند درصد از اینها میگویند خوب معلوم است که آدم بلاخره کار میکند یکی مزد میگیرد و آن یکی هم مزد میدهد. انسان در جامعه بورژوازی بطور عادی این را طبیعی میدانند و اصلاً مورد سوال قرار نمی دهد. استثمار را جامعه سخیف نمی داند. مذهب هم توجیه کننده همین حقیقت و تریاکی برای فراموشی آن است. سیستم مدرسه و سیستم مسجد، نظام دانشگاه و حوزه علمیه صورت های مختلف مکانیسم تحمیل هستند.

این سیستم تنها با فعالیت نشریاتی و توزیع حقیقت کمونیستی پاسخ نمی گیرد. فعالیت کمونیستی ضمن اینکه باید از این مکانیسم ها استفاده کند، نیازمند راه کار و مکانیسم های خاص خود است.

این حکم ماتریالیسم تاریخی مارکس، است که "فرهنگ حاکم در جامعه فرهنگ طبقه حاکم بر جامعه است". در نتیجه آنچه که به عنوان فرهنگ مردم، فرهنگ توده ها و فرهنگ خلق تقدیس می شود چیزی جز بیان احساسات و ادراکات و ارزش ها در چارچوب فرهنگ طبقه حاکم نیست. حتی خصوصی ترین رابطه بین انسانها، مانند رابطه میان زن و مرد، رفتار با کودکان، توقع از دنیا، تابع فرهنگ طبقه حاکم در جامعه است.

و این فرهنگ را دستگاه عظیم بورژوازی با دولت و مذهب و جنبش های سیاسی و اجتماعی و جنبش های هنری و فکری منظم باز تولید میکند. و سیستم تولیدی جامعه آن را طبیعی می نمانند. و طبقات زحمتکش جامعه با دسترسی محدود تری که به دست آوردهای فکری، فرهنگی و علمی جامعه دارند معمولاً در موقعیت عقب مانده تر نگاه داشته میشوند. این فرهنگ در جامعه مرتب توسط کل میدیا، دولت، مذهب، دانشگاه ها، جنبش های ناسیونالیستی و جریانهای دیگر بورژوازی بالاخره آموزش و پرورش باز تولید می شود و به عنوان بدیهیات به خورد کل جامعه داده میشود. این دستگاه عظیم به کارگر و زحمتکش میقبولاند که تغییر دنیا تنها در چارچوب این داده ها "طبیعی" است.

امروز در اروپا، بعضاً در تمام دنیا، راه خوشبخت شدن اینگونه نمایانده می شود که معروف شوی، آوازه خوان، فوتبالیست یا هنرپیشه شوی. امروز دیگر حتی مانند دوره قدیمی تر جامعه بورژوازی، کسی پیدا کردن داروی سرطان، مفید بودن برای جامعه، دانشمند خوبی یا چیزی هائی از این دست شدن را دنبال نمیکند. خوشبختی علناً خارج از روابط تولید جامعه دنبال میشود.

اتحاد درونی طبقه کارگر و مبارزه علیه پراکندگی ای که در کل این سیستم باز تولید میکند به یک امر مبارزاتی سیاسی بسیار پیچیده تبدیل کرده شده است که تنها با روشن بینی مارکسیستی و زدن محک طبقاتی به همه و هر چیز ممکن است. در این متن است که این سیستم فعالیت کمونیستی را مورد هجوم قرار میدهد تا پراکندگی طبقه کارگر و حاکمیت طبقه سرمایه دار را تضمین کند.

رهائی کامل جامعه و از جمله طبقه کارگر منوط به از میان رفتن رابطه تولیدی است که این فرهنگ و این ارزش ها را لازم و باز تولید میکند. اما جای دیگری توضیح میدهم که چگونه طبقه کارگر، در متن مبارزه روزمره اش، که او دائماً بورژوازی را در چهره ها و در صور مختلف در مقابل خود دارد، میتواند تا حدی خود را از این سیستم رها سازد.

از این رو و از این زاویه باید مبارزه علیه مذهب، مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه علیه ناسیونالیسم، مبارزه علیه جنبه های مختلف فرهنگ حاکم که اتحاد همه جانبه، سراسری و طبقاتی طبقه کارگر، و بویژه فعالین و رهبران آن، را مختل یا محدود میکند از نقد منطقی، انسانی و دمکراتیک فراتر برود، به یک نقد سوسیالیستی که رابطه این ها را با تولید و بازتولید سرمایه داری و تضمین پراکندگی درونی طبقه کارگر ارتقا یابد. فعالیت کمونیستی فقط بحث

راجع به دستمزد و مبارزه اقتصادی نیست، فعالیت کمونیستی این مبارزه را مبنا قرار میدهد تا کل این خرافه را عقب براند. درجه اتحاد درونی طبقه کارگر مستقیماً به درجه آگاهی او به خصلت طبقاتی فرهنگ حاکم بستگی دارد.

فرق طبقه کارگر با سایر زحمت کشان یا محرومین در این است که این طبقه در هر لحظه از زندگی با سیستم حاکم، با حقیقت کارگر بودن خود و بورژوا بودن طرف مقابل روبرو است و آن را تجربه میکنند. واقعیت نقش دسته‌جمعی اش در تولید و واقعیت مبارزه روزمره اش مبنای مادی عقب زدن فرهنگ بورژوازی را به دست میدهد. این موقعیت را نه دهقان دارد و نه خرده بورژوازی حتی تهیدست. کارگر اگر بخواهد زندگی را بهبود دهد، دستمزد اش را بالا ببرد و غیره باید بگوید این حق نیست، استثمار شدن حق من نیست و استثمار کردن حق هیچ کس نیست. که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اینجا می‌خواستم تأکید کنم که فعالیت کمونیستی نمی‌تواند به این جنبه‌ها بی‌توجه باشد و عرصه وسیعی را علیه بورژوازی باز نکند و این جزء لاینفک مبارزه اش نباشد.

در نتیجه فعالیت کمونیستی از جمله به این بر میگردد که نه تنها بتوانید جواب پلیس و دستگاه سرکوب بورژوازی را بدهید بلکه نقد فرهنگ و سیاست حاکم، جواب دانشگاه و مدرسه، جواب مذهب، جواب ژورنالیسم نوکر را نه تنها از سر استدلالی و انسان دوستانه، بلکه از سر منفعت مستقیم بورژوازی و طبقه کارگر بدهید. و این تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست. یک جنگ است. جنگ در همه عرصه‌ها است، در عرصه کارخانه، در محله و در عرصه تصرف ذهنیت طبقه کارگر و بخصوص پیشروان، رهبران و فعالین آن.

اگر انقلاب سوسیالیستی انقلابی آگاهانه و از پیش طرح ریزی شده است، و اگر مانع این انقلاب عنصر ذهنی و آمادگی فاعل این قضیه است، آنوقت جنگ از موضع منفعت روزمره طبقه کارگر با این سیستم بخش لاینفک فعالیت کمونیستی است.

فصل ۷ - امکانات طبقه کارگر

در قسمت قبل راجع به امکانات بورژوازی صحبت کردیم که بسیار ترسناک بنظر می‌آید. وقتی که میبینید بورژوازی این همه امکانات دارد؛ دولت، پارلمان، قانون، دادگاه، زندان، وزارت اطلاعات، مسجد، کلیسا و کشیش و آخوند دارد، آیت الله دارد، حماس دارد، حزب الله دارد، ناسیونالیست، فاشیست و لیبرال و هر رقم آدم و دستگاهی که بخواهید دارد. گفتیم که فعالیت کمونیستی را نمی‌شود به جایی رساند مگر اینکه امکانات دشمن را به حساب آورد. در بحث قبل تمرکز بر امکانات دشمن، امکانات بورژوازی برای سرکوب مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بود، چه در ابعاد سرکوب فیزیکی و چه در حیطة دستگاه تحمیل اش.

سوال این است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی چه امکاناتی در مقابل این امکانات بورژوازی دارد؟ به چه چیز و چه مکانیسم‌هایی میتواند اتکا کند؟ واقعیت این است که در مقابل این امکانات عظیم بورژوازی، طبقه کارگر نیز امکانات عظیمی، از نوع دیگر، را دارد. طبقه کارگر باید از امکانات شبیه امکاناتی که بورژوازی دارد، مانند نشریه، رسانه‌های جمعی، امکانات اینترنتی و غیره بهره بگیرد. اما همه این‌ها را هم که به کار بگیرد هنوز نمی‌تواند یک میلیونیم بورژوازی به این امکانات دسترسی داشته باشد. امکانات طبقه کارگر، امکانات فعالیت کمونیستی عظیم است و بورژوازی قادر به مقابله با آن نیست، اگر به سمت دیگری نگاه کنیم. اگر جامعه بورژوائی را بشناسیم. اگر بدانیم که این جنگ نامتقارن است. یعنی هر طرف با سلاح‌های ویژه خود وارد آن میشود. با مسابقه و رقابت با بورژوازی و جریانات بورژوائی طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی نمی‌تواند پیروز شود.

برای انداختن نور بر این امکانات شاید به توان امکانات طبقه کارگر را بصورت زیر دسته بندی کرد.

۱- سازمان تولید

برای نشان دادن اهمیت سازمان تولید در مبارزه طبقه کارگر شاید بد نباشد که مثلاً به یک طبقه دیگر دقت کنیم. اگر شما خرده بورژوا باشید، در دنیای واقعی موقعیت مناسبی برای مقابله با بورژوازی ندارید. چکار میکنید؟ دکانتان را تعطیل میکنید؟ بلاخره یک دکان تعطیل میشود؟ دو تا یا ده تا تعطیل می‌شود. واقعیت این است که خرده بورژوازی یک جمع متمیزه و فردی است که هر کس در یک پروسه تولید یا توزیع فردی قرار دارد که قدرت مقابله دسته جمعی آن با سیستم ضعیف است.

طبقه کارگر موقعیتی تماماً متفاوت دارد. موقعیتی بسیار قدرتمند دارد. قدرت طبقه کارگر اساساً از کثرت آن نیست؛ از نقش آن در جامعه است. مهم نیست طبقه کارگر در جامعه اکثریت است یا اقلیت. مهم نیست در جامعه چند نفر دهقان و یا چند نفر کارگر اند. مهم این است که اولاً ثروت جامعه اساساً در رابطه میان کارگر و سرمایه دار تولید و توزیع می‌شود و کارگر بعکس دهقان یا خرده بورژوا منفرد نیست. نقشش در جامعه را بصورت اشتراکی و دستجمعی انجام میدهد.

جامعه سرمایه داری هستی اش به وجود کارگر گره خورده است. نعمت در این جامعه توسط کارگر تولید میشود. شما حتی اگر دهقان هستید احتیاج به برق دارید. محصولی که کارگر کشاورزی تولید میکند چندین برابر محصولی است که دهقان یا کشاورز منفرد تولید میکند. شرکت‌های کشت و صنعت تولیدات شان بسیار وسیعتر است از نهادهای کوچک کشاورزی است.

در جامعه سرمایه داری ثروت و نعمت اساساً از کانال روابط تولیدی سرمایه داری میگذرد. در این سیستم یکی مزد میدهد یکی مزد میگیرد. این وضعیت طبقه کارگر را در یک موقعیت استثنایی ای قرار میدهد که هیچ طبقه‌ای ندارد. طبقه کارگر، میتواند حتی در غیر انقلابی‌ترین شرایط، جامعه را بخواباند. دهقان، کشاورز یا دکانداران و یا حتی کارمندان نمی‌توانند این کار را انجام دهند. از نظر ذهنی و از نظر موقعیت عینی در سازمان تولید این امر اگر نه

ناممکن، بسیار نامحتمل است. دهقان و خرده بورژوا نمی توانند جامعه را بخوابانند. دانشجو هم نمی تواند این کار را بکند. هیچ بخشی از جامعه نمی تواند به این سررستی و سادگی جامعه را بخواباند، حتی خود بورژوازی به آن شکست نمی تواند این کار را انجام دهد. کافی است در جایی مثل ایران کارگر نفت و برق دست از کار بکشند. ماشین عظیم سرکوب بورژوازی از کار می افتد. موتور بسیجی هم دیگر بنزین ندارد، ماشینها نمی توانند از پادگان بیرون بیایند، تانکها دیگر حرکت نمی کند و حتی مهماتش هم تولید نمی شود. روشن است ذخیره دارد اما مصرف می شود و بعد دیگر هیچ چیز نیست. یا فرض کنید روزی کارگر های شرکت واحد تصمیم بگیرند دست از کار بکشند، فرض کنید یک روزی در تهران کارگران اتوبوس رانی و مترو دست از کار بکشند و سرکار نروند، شهر فلج است، آنچنان ترافیک و راه بندانی می شود و آنچنان همه چیز فلج می شود که نه بچه ای مدرسه می رود، نه کسی سرکار و نه اصلاً در آن جامعه زندگی می چرخد. این قدرت عظیمی است که طبقه کارگر دارد و این قدرت عظیمی است که جنبش های دیگر و بخصوص جنبش های خرده بورژوائی متوجه آن نیستند.

در نتیجه، برای خرده بورژوائی که قدرتش در قهرمانی و قابلیت فردی او است، اینکه کارگر نحیفی که در تمام عمرش یک شکم سیر غذا نخورده است و چه بسا از نظر فردی هم از خرده بورژوا کمتر قهرمان است، در یک عمل اشتراکا قهرمانانه و باهم میتواند جامعه را بخواباند قابل فهم نیست.

این قدرتی بسیار عظیمی است. کارگری که میخواهد در مقابل بورژوازی بایستد یا اثکا به این قدرت، یعنی اتکا به واقعیت کارگر بودنش در جامعه، که در سازمان تولید، و نه در خیابان، نهفته است، می تواند در مقابل بورژوازی به ایستد، فعالیت کمونیستی را سازمان دهد. سازمانی که محمل تحقق فعالیت کمونیستی است نمی تواند بر زندگی و شبکه های جاری در زندگی و مبارزه طبقه کارگر سوار نباشد، جز انتگره و یک پارچه آن نباشد.

مبارزه کمونیستی جدا از این موجودیت عینی ندارد. سازمان کمونیستی نمیتواند منفصل از این دم و باز دم زندگی روزمره طبقه کارگر باشد. این را محیط دانشجویی، محیط دهقانی، حتی اگر از نظر تعداد بیشتر از کارگران باشند نمی توانند تأمین کنند. گفتم قدرت کارگر به تعدادش نیست به نقش اش در سازمان تولید در جامعه است. قدرت کارگر در خیابان تنها در موارد معین و غالباً در یک پروسه انقلابی متعین می شود تازه اگر کارگر قبل از آن سازمان کمونیستی اش را در سازمان تولید داشته باشد میتواند از خیابان بهره خود را بردارد و حمل آمان های جنبش های دیگر نشود.

طبیعی است که طبقه کارگر در راس توده وسیع زحمتکشانش باید ارتش، نیروی سرکوب و دستگاه دولت بورژوازی را در هم بشکند و این در خیابان و در سنگر انقلاب ممکن است. اما پیش شرط این قابلیت و این برهه از مبارزه طبقه کارگر این است که کارگر بتواند بورژوازی و دستگاه سرکوب و دولتش را فلج کند. با بستن شیر نفت، با قطع برق، با بستن جاده ها، با اینکه هیچ یک از امکانات بورژوازی که متکی به طبقه کارگر است کار نکند، با اینکه هواپیماها پرواز نکنند، با اینکه فرودگاه و کارگران فرودگاه کار نکنند هواپیمای جنگی پرواز نکنند یا اگر، ده تایی آنها بلند می شود، صد تایی آن روی زمین بماند.

میخواهم بگویم که اگر شما این افق را نگاه کنید آنوقت می بینید که طبقه کارگر آنچنان ذخیره ای از قدرت دارد که تمام قدرت بورژوازی در مقابل اش رنگ می بازد. این قدرت طبقه کارگر پایان ناپذیر است. بورژوازی از سر منفعت طبقاتی اش و خرده بورژوازی از سر نفهمی طبقاتی اش و تمام ایدئولوژی و جنبش های بورژوائی و تمام دستگاه تحمیق بورژوازی، که راجع به آن صحبت کردیم، متوجه این است که طبقه کارگر را از این اهرم قدرتش دور بکند، ذهنش را از اهمیت حیاتی و ممانتی نقش سازمان طبقه کارگر به عنوان طبقه و در بطن سازمان تولید جامعه دور کند. یکی این استفاده از مکان تولیدی، یعنی اعصاب، را ممنوع اعلام میکند، دیگری میخواهد طبقه کارگر را قانع کند که صرفاً در خیابان و یا اساساً از طریق مبارزه مسلحانه میتواند بورژوازی را شکست بدهد، باید روش چه گوارا یا پیشرگان ناسیونالیسم کرد را در پیش گیرد.

بورژوازی دست از کار کشیدن توسط کارگر را بزرگترین جرم و هر جنبش و سازمان کارگری ای که به این اهرم نیاز داشته باشد را ممنوع اعلام میکند. خرده بورژوا و جنبش های بورژوائی اصولاً به این جایگاه تولیدی تعلق ندارند و قرار دادن آن را در استراتژی شان نا لازم می یابند. واقعیت این است که فعالیت و سازمان کمونیستی ای که مبنایش بر سازمان طبقه کارگر در تولید نباشد یا هیچ قهرمانی ای نمی تواند در جنگ علیه بورژوازی پیروز شود. سازمان کمونیستی نمی تواند در شکاف دولت ها، با اتکا به قهرمانی فردی و یا با این توهم که میتواند در دنیای مبارزه طبقاتی "پولیتیک" بزند پیروز شود.

کسانی که تاریخ حزب کمونیست ایران و جنگ کومه له و حزب دمکرات را به یاد دارند، میتوانند تصور کنند که اگر آن زمان حزب کمونیست ایران چنین خاصیت پایه ای یک سازمان کمونیستی کارگری را داشت، اگر در اعتراض به حزب دمکرات می توانستیم جامعه کردستان را متوقف کنیم، حزب دمکرات، اگر نه از نظر نظامی بلکه از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و جنبشی متواری می شد، از درون منفجر می شد. آنوقت حتی لازم نبود که بخشی از بهترین کمونیست های کردستان به دست بورژوازی کرد کشته شوند.

مکانیسم های دفاع و تعرض سازمان کمونیستی طبقه کارگر با مکانیسم های تعرض و دفاع بورژوازی متفاوت است. این جنگ نامتقارن است. با رقابت با سازمان ها و احزاب بورژوائی در میدان خود آن ها طبقه کارگر قادر به پیروزی نیست. بورژوازی هر چقدر هم که طبقه کارگر را سرکوب کند نمیتواند کارگر سازمان یافته حول تولید یا توزیع را منحل کند. این کار بورژوازی را منحل میکند. سحر قدرت کارگر این است که بورژوازی در پروسه توسعه سود بردی خود، در پروسه خود گستری سرمایه، طبقه کارگر و قدرت طبقه کارگر در سازمان تولید را دائماً افزایش میدهد.

روشن است که وقتی جنگی در میگیرد هر کس، از جمله طبقه کارگر، ناچار است با هر وسیله ای که در اختیار دارد در آن جنگ شرکت کند. بحث بر سر این است که طبقه کارگر با چه ابزاری میتواند در چنین جنگی بورژوازی را شکست دهد؟ بحث بر سر این است که بدون وجود یک سازمان کمونیستی که در بطن روابط تولیدی جامعه ریشه دوانده باشد طبقه کارگر شانس زیادی ندارد. سازمان کمونیستی ای که بر متن روابط تولیدی جامعه قرار دارد بزرگترین امکان و اهرم قدرت طبقه کارگر است. این روابط مهمترین و پایه ای ترین رکن فعالیت کمونیستی است. درست است که فعالیت کمونیستی

عبارت است فعالیت یکی از گرایش‌های درون طبقه کارگر و در نتیجه راجع به کل جامعه است اما پایه اش باید در طبقه کارگر باشد. پایه قدرت و پایه عمل سازمان کمونیستی پشت چرخ تولید جامعه است. این قدرت می‌تواند و باید به کل جامعه، از جمله به خیابان تابانده شود.

خیابان و باریکاد های قیام البته تکلیف قدرت سیاسی را روشن میکنند. قیام در خیابان اتفاق می‌افتد نه پشت چرخ کارخانه. بورژوازی با اعمال قهر طبقه کارگر، قیام، سرنگون می‌شود نه با اعتصاب. اما طبقه کمونیسم کارگر به شرطی در این جنگ پیروز می‌شود که در بطن سازمان تولید جامعه متشکل و متحد شده باشد و دشمن را بشدت تضعیف کرده باشد. در غیر این صورت حتی اگر انقلاب بورژوازی را در قالب رژیم حاکم شکست بدهد در صحنه عمومی تر جامعه جنگ را به بخش دیگری از بورژوازی خواهد باخت. سنت‌ها و جنبش های بورژوائی، بنا به خصلت و جایگاه و تجربه طبقاتی شان، قدرت طبقه کارگر را نه می‌فهند و نه باور دارند. بخش بزرگی از دستگاه تحمیق بورژوازی متوجه این است که طبقه کارگر را از توجه به این قدرت باز بدارد.

در نتیجه در پاسخ به این سؤال که امکانات طبقه کارگر در مقابله با بورژوازی چیست؟ باید گفت در وهله اول سازمان تولیدی جامعه. بورژوازی حول سازمان یافتن جمعی و اشتراکی طبقه کارگر برای تولید یا توزیع ثروت زنده است. کارگر در چارچوب روابط تولیدی به هم بافتگی ای را دارد که هیچ طبقه دیگری ندارد و بورژوازی نه تنها قادر به از میان بردن آن نیست بلکه بدون آن نابود میشود. این پاشنه آشیل و چشم اسفندیار بورژوازی است. در نتیجه فعالیت کمونیستی نمی‌تواند بر سازمان تولید طبقه کارگر متکی نباشد. یک حزب کمونیستی نمی‌تواند مرکز قدرت اش پرولتاریای صنعتی نباشد، و مثلاً اساساً معطوف به دانشگاه و مدرسه یا دهقانان و جنبش همگانی باشد.

گفتم یک حزب کمونیستی باید در دانشگاه و در میان دهقانان و در همه نوع جنبش حق طلبانه ای قدرتمند باشد. بحث بی توجهی کردن به این‌ها نیست. باید در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی قدرتمند بود، باید هر اعتراض آزادی خواهانه و برابری طلبانه در جامعه به فعالیت و سازمان کمونیستی گره بخورد اما باید توجه داشت که سازمانی که متکی به سازمان تولید طبقه کارگر نباشد نه سازمان کارگری است، نه کمونیستی و نه حتی اگر سازمان خیر خواهان سوسیالیست باشد شناسی در رسیدن به این آرزو دارد. سرکوب اش می‌کنند، شکست اش میدهند و حتی امکان دست یابی به خواست های رفاهی را ندارد.

ما نمی‌توانیم وارد جنگی شویم که می‌دانش میدان اصلی قدرت ما نیست. جنگ مسلحانه با بورژوازی جدا از چنین اتصالی به طبقه کارگر در بطن روابط تولیدی به جنگ در کوه و بیابان با بورژوازی میکشد که همیشه امکانات و قدرت بیشتری دارد. علی‌رغم هر قهرمانی، علی‌رغم هر حق طلبی، علی‌رغم اینکه نیروی بورژوازی غالباً یا مزدور هستند یا تحمیق شده، و غالباً هر دو، و ما آدم ایدئولوژیک بسیار آرمانخواه و برابری طلب، ولی می‌بازیم.

گفتم جنگ میان پرولتاریا و بورژوازی یک جنگ تماماً نامتقارن است. طرفین با ابزار های و تاکتیک‌های تماماً متفاوت و نامتقارنی در این جنگ شرکت میکنند. رقابت و کپی‌برداری از امکانات ابزار ها و تاکتیک‌های بورژوازی برای طبقه کارگر مهلک است چون به چنین امکاناتی دسترسی ندارد و وارد یک جنگ نابرابر و خود شکست دهنده میشود.

طبقات دیگری که نمی‌توانند بنا بر فلسفه وجودی شان، بنا بر سنت و جنبش شان پایه های قدرت شان را بر سازمان تولید طبقه کارگر قرار دهند، غریزتا و اتوماتیک تئوری آن را هم می‌آورند که احتیاجی به این نیست، سؤال میکند کارخانه چیست؟ خیابان محل مبارزه است، من خودم در خیابان کارگر هستم و قدرت را میگیرم. این تصویری ساده اندیشانه یا شیدانه از انقلاب کارگری است که طبقه کارگر در آن شکست می‌خورد.

وقتی حزب بلشویک را، بعنوان یک نمونه موفق از سازمان کمونیستی، نگاه میکنید. وقتی حرف از حزب بلشویک می‌زنید حرف از وایبورگ می‌زنید، حرف از صنعتی ترین منطقه پترزبورگ و مسکو می‌زنید، حرف از دهقانان دور افتاده نمی‌زنید. هرچند حزب بلشویک دهقانان فقیر دور افتاده را همراه خودش کشید، هر چند قسمت وسیعی از ائتلاف پایین خورده بورژوازی را همراه خود کرد اما پایه نفوذ و امکانات اش را کارگر و پرولتار صنعتی روسیه فراهم کرده بود. وقتی تزار تصمیم گرفت برای سرکوب انقلاب با ارتشش از جبهه به پترزبورگ برگردد، کارگران راه آهن ریلها را عوض کردند کل تزار و تزاریسیم را روانه یک روستای پرت کردند و تزار و کل ضد انقلاب نتوانست متوجه شود که از کجا سر در آورده است. بدون چنین پایه ای در عمق پرولتاریای صنعتی روسیه حتی تزار های اوریل لنین بایگانی می‌شد.

۲- مکانیسم روابط اجتماعی

اما تنها اهرم قدرت طبقه کارگر و جنبش کمونیستی وجود کارگر در بطن روابط تولیدی نیست. همراه با قرار گرفتن طبقه کارگر در این روابط تولیدی، طبقه کارگر به ناچار روابط اجتماعی و مبارزاتی ویژه خود را شکل میدهد. همانطور که بورژوازی به هیچ وسیله و تمهیدی نمی‌تواند وجود کارگر در روابط تولیدی را از میان ببرد و منطق سود او را مجبور میکند که این روابط را گسترش دهد، به همین شکل بورژوازی نمی‌تواند رابطه اجتماعی و مبارزاتی که طبقه کارگر، که به حکم قرار گرفتن در چنین روابط تولیدی را بوجود می‌آید، را از میان ببرد. بورژوازی همراه روابط تولیدی سرمایه داری، کارگر و شبکه های اجتماعی و مبارزاتی، بخصوص میان رهبران و فعالین کارگری را بوجود می‌آورد و از دست آن خلاصی ندارد.

کارگر چه در محل کار و چه در محل زیست خود یعنی محله "اتوماتیک" وارد چنین روابطی میشود. گفتم خانواده کارگری خود یک واحد کارگری است. در نتیجه محله کارگری هم جزئی از سازمان تولیدی و اجتماعی طبقه کارگر است. اشتباه است فکر کنیم کارگر تنها در محیط کار کارگر است. القای این شبهه اتفاقاً یکی از شگرد های جریانات بورژوائی و سندیکالیستی است که طبقه کارگر را از سازمان طبقاتی خود محروم میکند. در دنیای واقعی محله کارگری و خانواده کارگری همان قدر مهم است که کارخانه.

متحد کردن کارگر، پایه فعالیت کمونیستی نمی تواند این واقعیت را نادیده بگیرد. حضور کمونیست ها در این شبکه اجتماعی و مبارزاتی و حضور کمونیست ها در تجربه روزمره کارگر و خانواده کارگری در تقابل با جامعه سرمایه داری یکی از مهمترین اهرم های مقابله با بورژوازی و دور زدن کل دستگاه تحمیق آن است. در نتیجه سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی ناچار است بر مکانیسم روابط اجتماعی ای، سیاسی و مبارزاتی ای که طبقه کارگر شکل میدهد قرار گیرد. سازماندهی دانشجو، دهقان، خرده بورژوا و غیره هرکدام روش و مکانیسم های خود را دارد. سازمان دهی طبقه کارگر، به حکم قرار داشتن آن در یک موقعیت یگانه در جامعه روش یگانه خود را دارد. اتکا به روابط اجتماعی ای و مبارزاتی ای که طبقه کارگر، بعنوان یک طبقه ویژه، در سازمان تولید دارد.

فعالیت کمونیستی نمی تواند مستقل از این روابط شکل بگیرد. اینجا باز هم سر نخ بحثی که قبلاً داشتیم را می بینید: فعالیت کمونیستی یک فعالیت فنی-سازمانی نیست، سازمان کمونیستی باید مکانیسم های عمل طبقه کارگر را در خود جای داده باش، باید با آن انگره و یکپارچه باشد. به این بحث بعداً مفصل تر بر می گردیم.

روابط اجتماعی و تجربه روزمره مهمترین مکانیسم آگاهی و خنثی کردن تبلیغات بورژوازی است. طبقه کارگر در متن روابط اجتماعی اش هر لحظه با حقیقت کارگر بودن خود و سرمایه دار بودن طرف مقابل روبرو است. این واقعیت به فعالیت کمونیستی مجال میدهد تا تبلیغات بورژوازی چه در قامت مسجد و آخوند، چه در قامت ناسیونالیسم و لیبرالیسم و چه در قامت ژورنالیسم و آکادمیسم نوکر را خنثی کند. این تبلیغات در زندگی و تجربه روزمره طبقه کارگر بیش از هر جای دیگری پوچ بودن و خرافه بودن خود را نشان میدهد. اینجا است که تبلیغات و فعالیت کمونیستی میتواند موثرتر از هر جای دیگری به مقابله با بورژوازی برود. در محل کار و محل زیست کارگر کرد بهتر و بیشتر از هر جا میتوان ماهیت ناسیونالیسم کرد، بورژوازی کرد و تاریخ اختراع شده را خنثی کرد. در محل کار و در جدال روزمره بهتر از هر جا میتوان خاصیت زن ستیزی، خاصیت خانواده کارگری برای بورژوا و خاصیت مذهب را نشان داد و غیره. اینجا جایی است که ما میتوانیم کمبود هزاران رسانه و مسجد و حزب و جنبش بورژوائی را خنثی کنیم. اینجا پایگاه و نقطه قدرت فعالیت کمونیستی است.

۳ - سازمان انقلابیون حرفه‌ای

اینجا لازم است به یک اهرم بسیار حیاتی دیگر در فعالیت کمونیستی اشاره کنیم. اهرمی که هیچ فعالیت کمونیستی پابرجایی نمیتواند آن را نادیده بگیرد. اگر چنین کند هیچ شانس در مقابله ی با بورژوازی نخواهد داشت. این اهرم سازمان یا شبکه انقلابیون حرفه ای است.

گفتم امکانات بورژوازی دو بُعد دارد، بُعد سرکوب و بُعد تحمیق و دامن زدن به خرافات سیاسی و فرهنگی مانند مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، سندیکالیسم و غیره. و گفتم طبقه کارگر در مقابل هر دو بُعد آسیب پذیر است. ابزار های بورژوازی هم از هر دو بعد مبارزه کارگری، فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی را مورد تعرض قرار میدهد. فعالیت کمونیستی، اگر بخواهد شانس داشته باشد، باید بتواند تعرض بورژوازی را در هر دو بعد خنثی کند.

بعد سرکوب را در نظر بگیرد. بورژوازی امروز متکی به پیشرفته ترین ابزارها، پیشرفته ترین متدها و روشها است. از استراق سمع بگیرد تا نفوذ در شبکه‌ها و سازمان های کارگری و کمونیستی. از بازجویی تا پیچیدهترین جنگ های روانی، تبلیغاتی و فرهنگی. از لمپنیسم آشکار تا لمپن روشنفکران و ژورنالیسم و آکادمیسم جیره خور سیستم. بورژوازی متکی به پیشرفته ترین این امکانات است.

سابقاً اگر می خواستند جاسوسی فعالین کارگری را بکنند مجبور بودند جاسوس و اطلاعاتی را در این فعالیت‌ها نفوذ بدهند. امروز همه جا دوربین مدار بسته کار گذاشته‌اند حتی از ردیابی تلفن‌های موبیل و امکانات ماهواره ای استفاده میکنند تا روابط را ببینند و تعقیب کنند. امروز در ایران در دانشگاه، در کارخانه، در محله و خیابان دوربین های مخفی مدار بسته کار میکنند. امروز اینترنت را کنترل میکنند، اطلاعات را کنترل میکنند. بازجویی های امروز در جمهوری اسلامی بسیار پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر از شیوه های ساواک است. امروز میتوانند حتی بدون شکنجه جسمی قربانی یا متهم را بشکنند.

در مقابله با این دستگاه سرکوب و جاسوسی، در مقابله با این دستگاه تولید خرافه و حماقت فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی باید به شبکه ای از فعالین متکی باشد حرفه‌ای هستند. حرفه‌ای نه به این معنی که به خرج سایر فعالین کمونیست زندگی میکنند یا حقوق بگیر یک حزب هستند. حرفه‌ای به این معنی که علم و روش و تکنیک مقابله با پلیس و دستگاه سرکوب و مقابله با کل دستگاه تولید جهل بورژوازی را با بالاترین استاندارد ها و با موثرترین شیوه‌ها بلد اند. حرفه‌ای مانند یک مکانیک حرفه‌ای که به کارش مسلط است و میتواند آخرین مدل ماشین‌ها امروزه را درست یا تعمیر نماید.

در غیاب چنین شبکه ای از کمونیست های حرفه‌ای کل فعالیت کمونیستی کم تأثیر و موقتی خواهد بود. شبکه ای که متکی به سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای نباشد نه قدرت مقابله با موج خرافه و حماقت را دارد و نه میتواند در مقابل دستگاه پلیسی بورژوازی مقاومت کند. به سادگی تأثیر پایدار و ادامه کاری نخواهد داشت. بورژوازی منظم آن را در هم میکشد و طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را مجبور میکند که از نو شروع کند. طبعاً در بسیاری از موارد این انقلابیون باید توسط سازمان کمونیستی مورد حمایت مالی قرار گیرند. اما سنت چپ انقلابی حرفه‌ای را به کسی تبدیل کرده است که به خرج بقیه زندگی میکند.

لنین در کتاب "چه باید کرد؟" این بحث را در مقابل اکونومیست ها به تفصیل باز میکند. توضیح میدهد که فعالیت کمونیستی بدون وجود شبکه انقلابیون حرفه‌ای ممکن نیست. شبکه ای که حرفه اش را بلد است. مهم نیست که از سازمان یا حزبش حقوق میگیرد و یا نمی گیرد. حرفه‌ای است چون بلد است با پلیس مبارزه کند، بلد است سیستم را خنثی کند، بلد است تناسب قوا را در نظر بگیرد، بلد است کار مخفی و علنی را تلفیق بکند، بلد است سخنرانی کند و جواب مزخرفات بی بی سی و تلویزیون ایران و جمهوری اسلامی سبز و غیره را بدهد.

انقلابیون حرفه‌ای باید این‌ها را یاد بگیرند. هرکدام باید متخصص یکی از این عرصه‌ها بشوند. یاد گرفتن این‌ها زمان می‌خواهد، با آوردن این انقلابیون انرژی، اشتیاق و وقت لازم دارد. هیچ‌کس بطور خود بخودی و از شکم مادر این کاره متولد نمی‌شود. این یک علم است. تکنیک است باید یاد گرفت و البته باید تجربه کرد. تنها وجود چنین شبکه‌ای به فعالیت کمونیستی شانس پیروزی را میدهد. اینجاست که باز هم اهمیت جذب انتگره بودن کمونیست‌هایی که از منشاء غیر کارگری هستند و غالباً بیش از کارگران فرصت و امکان تسلط به علم و تکنیک زمانه خود را دارند برجسته می‌شود. اینجاست که باز هم میبینیم که طبقه کارگر تنها با اتکا به کارگر و در غیاب وجود روشنفکران و متخصصین بورژوازی چقدر در عمل آسیب‌پذیر است.

فصل ۸ - مشخصات سازمانی فعالیت کمونیستی

در این بخش به مشخصات عمومی سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی می‌پردازیم. در فصل‌های بعد وارد تفصیل بیشتر بعضی از این مشخصات خواهیم شد. اینجا مشخصات پایه‌ای یک سازمان کمونیستی، برای داشتن قابلیت مقابله با بورژوازی، را ردیف می‌کنیم.

۱ - قابلیت سازمان دهی از مبارزه سنگر به سنگر با بورژوازی تا سازمان دادن قیام

گفتیم که فعالیت کمونیستی فعالیتی است برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر. و گفتیم این انقلاب، همانطور که سرود انترناسیونال می‌گوید آخرین جنگ است و جنگی است که بورژوازی تا آخرین قطره خون و آخرین ریال امکاناتش در آن مایه می‌گذارد. همه امکاناتش را بر علیه ما به میدان می‌کشد. این مقاومت یا مقابله بورژوازی هم در دوره حکومت بورژوازی انجام می‌شود، هم در مقابل قیام پرولتری و مهمتر از آن هم بعد از آن در دوران حکومت کارگری.

مارکسیسم، و راستش عقل سلیم، به ما می‌آموزد که شکل‌گیری بحران انقلابی و خود انقلاب، که قیام یک نقطه از آن است، در اختیار و کنترل کسی نیست. انقلاب مانند زمین‌لرزه و آتش فشان به فاکتورهای بسیار متنوع و پیچیده‌ای مربوط می‌شود که خارج از کنترل ما قرار دارد.

اما، و این یک امای مهم است، سرنوشت یک انقلاب و به‌خصوص سیر آن بسمت یک انقلاب پرولتری تماماً به نقشی بستگی دارد که کمونیست‌ها و طبقه کارگر در آن بازی می‌کنند. سؤال این است که طبقه کارگر با چه درجه از آگاهی و تشکل و یا با چه درجه‌ای از پراکندگی و نا آگاهی وارد چنین انقلابی میشود؟

طبقه کارگری که بدون سازمان کمونیستی خود و پراکنده وارد چنین انقلابی شود، بخصوص امروزه که بورژوازی مقابله با انقلاب‌ها و به میدان آمدن طبقه کارگر را به یک هنر ارتقا داده است، شانس کمی خواهد داشت.

در این رابطه دو استراتژی میتوان داشت: اول منتظر ماندن تا انقلاب فرا برسد و بعد امیدوار بود که آنجا طبقه کارگر خواهد توانست خود را منسجم کند. این یعنی استراتژی انتظار و استراتژی "تدارک" انقلاب پرولتری. دوم تلاش کرد تا هرچه سریع‌تر طبقه کارگر برای ورود هرچه منسجم‌تر، هرچه سازمان یافته‌تر و هرچه تحزب یافته‌تر به هر تحول و انقلابی که در جامعه شکل بگیرد آماده کرد. یعنی استراتژی سازمان دادن انقلاب پرولتری و آگاز نکردن آن به یک لاتاری سیاسی. این یعنی سیاست کمونیستی. روشن است که در شرایط انقلابی طبقه کارگر هر روز به اندازه صد سال می‌آموزد. اما این در مورد بورژوازی هم صادق است. مساله این است که امروز بورژوازی با تجربه‌تر از همه دوران‌های گذشته وارد چنین انقلابی میشود. سؤال به سادگی این است که با کدام استراتژی شانس طبقه کارگر بیشتر است؟ با انتظار یا با آماده شدن برای ورود به انقلاب و پیش بردن آن بسمت یک انقلاب پرولتری؟ کمونیسم هر چه که باشد علم انتظار نیست. هنر و کل فلسفه سازمانی فعالیت کمونیستی این است که چگونه طبقه کارگر و جامعه را به سمت این رویارویی نهایی سوق دهد و تضمین کند که با شکل گرفتن دوره انقلابی طبقه کارگر در موقعیت قدرتمندی قرار دارد و بورژوازی در موقعیتی ضعیف. این یعنی هنر سازمان کمونیستی دادن و تحزب بخشیدن، لاقیل، به پیشروان و فعالین کمونیست طبقه کارگر در دوره غیر انقلابی. فعالیتی که طبقه کارگر را برای این رویاروی آماده نکرده باشد، در دنیای واقعی کارگر را به جنگی خواهد برد که شانس کمی در بردن آن دارد.

در این پروسه متحد کردن و آماده کردن طبقه کارگر، فعالیت و سازمان کمونیستی باید به تهدیدات و معضلات و پیچیدگی‌های آن بورژوازی و قابلیت‌های آن بوجود می‌آورد جوابگو باشد.

سازمان کمونیستی نمی‌تواند سازمانی باشد قابلیت سازماندهی مبارزه سنگر به سنگر طبقه کارگر در مقابل بورژوازی و قابلیت متحد کردن لاقیل شبکه رهبران و فعالین طبقه کارگر را نداشته باشد. سازمان کمونیستی باید بتواند طبقه کارگر را در مبارزه روزمره و در بطن رابطه تولیدی و شبکه‌های اجتماعی سنگر به سنگر از نا آگاهی و پراکندگی در آورد.

مبارزه روزمره و سنگر‌هایی که نه فقط در کارخانه بلکه در کل صحنه جامعه شکل می‌گیرد و از مبارزه برای آزادی تا مبارزه علیه جنگ، از مبارزه برای رهایی زن تا مبارزه اقتصادی را در بر می‌گیرد. طبقه کارگر علاوه بر صحنه کارخانه، با مبارزه‌ای در ابعاد وسیع‌تری در صحنه جامعه درگیر است. پروسه آماده کردن و بردن طبقه کارگر به آن نبرد نهایی یک پدیده جاری است. بعداً رابطه مبارزه برای اصلاحات و مبارزه برای انقلاب پرولتری را بیشتر باز خواهیم کرد. اینجا باید تأکید کنیم که سازمان کمونیستی نمی‌تواند در رسیدن به اهداف خود موفق باشد مگر اینکه ماهرانه و مارکسیستی مبارزه برای اصلاحات، از خواست‌های روزمره تا خواست‌های عمومی‌تر، را با مبارزه برای انقلاب کارگری ممزوج کند.

قبلاً اشاره کردیم و بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد که این فعالیت کمونیستی صرفاً یک پروسه آموزش و روشنگری نیست، بسیار بیشتر و بسیار مهم‌تر از آن یک مبارزه سیاسی و عملی است. طبقه کارگر قبل از هر چیز سازمانی را لازم دارد که بتواند، آمادگی ذهنی و عملی، عقل و تدبیر، قابلیت تصمیم

گیری، قابلیت مانور و قابلیت انطباق خود با شرایط را داشته باشد.

در نتیجه یکی از مشخصات پایه‌ای فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی قابلیت سازماندهی مبارزه سنگر به سنگر و قابلیت بردن طبقه کارگر به سمت انقلاب و قابلیت سازمان دادن قیام پرولتری است.

۲ - حزب مدرن: استفاده از شیوه‌ها و مکانیسم‌های جامعه مدرن

دنیای ما با دنیای قرن‌های ۱۹ و ۲۰ از هر لحاظ تغییر کرده است. همانطور که مبارزه به شیوه عشایری و سرخپوستی نمیتوانست شناسی در پیروزی بر بورژوازی داشته باشد، امروز نیز بدون استفاده از تکنولوژی مدرن، فعالیت کمونیستی شناسی در پیروزی بر بورژوازی را ندارد.

اوایل قرن بیست ابزارهای بورژوازی و لذا ابزارهای پرولتاریا به نسبت امروز عقب مانده بودند. نوشتن و توزیع نشریه، جزوه و کتاب و استفاده از تلفن بالاترین استفاده از تکنولوژی مدرن به حساب می‌آمد. و کمونیست‌ها به وسعت از آن استفاده میکردند.

امروز گرچه از استفاده از آن ابزارها کماکان هم برای بورژوازی و هم کمونیست‌ها اصل است، اما به تنهایی جوابگو نیست. بورژوازی امروز تنها خود از آخرین تکنولوژی در وسائل ارتباط جمعی، در تمرکز و بهره برداری از اطلاعات و در آموزش استفاده میکند، بلکه بطور اجتناب‌ناپذیر آن را در دسترس طبقه کارگر و کمونیست‌ها هم قرار داده است. بدون استفاده از این ابزارها فعالیت کمونیستی نمیتواند نه صدایش را به گوش کسی برساند و نه حتی میتواند به سایر فعالین کمونیست و طبقه کارگر دست رسی داشته باشد.

اما، وقتی از ضرورت مدرن بودن فعالیت کمونیستی حرف میزنیم، نباید خود را تنها به ابعاد تکنولوژیک قضیه محدود کرد. مدرن بودن در امر سازمان و روش‌ها، مدرن بودن در دسترسی و انعکاس پیشرفت‌های فرهنگی و عملی بشریت، قابلیت در شناختن و پاسخ دادن معضلات جدیدی که جامعه بورژوائی در مقابل فعالیت کمونیستی قرار داده است، مثلاً خطر سناریو سیاه، و تغییر ابعاد رابطه حزب کمونیستی با قدرت و غیره و غیره همه در ردیف اهمیت درک دنیای مدرن ماست.

اینجا باید بر یک نکته تأکید بگذاریم. وقتی چاپ در ابعاد توده‌ای برای جامعه قابل دسترس شد و نشریات انقلابی شروع بر تأثیر گذاری وسیع بر جامعه کردند، بسیاری، طبق معمول، تصور کردند که این خاصیت نشریه است، همانطور که فکر میکردند که عینک سواد می‌آورد. امروز هم، بخصوص در میان سطحی‌نگری خرده بورژوائی، تصور این است که تکنولوژی مدرن، تلویزیون، اینترنت، فیس بوک و غیره انقلاب میکند. اینطور نیست. به این جماعت باید گفت عینک سواد نمی‌آورد. خاصیت این ابزارها وقتی در فعالیت کمونیستی روشن می‌شود که محمل یا تسمه نقاله یک سیاست کمونیستی باشند. جزئی از آن فعالیت و ابزارهای فعالیت در زمین جامعه، بر متن روابط تولیدی و در بطن روابط اجتماعی طبقه کارگر باشند.

به هر صورت، اینجا تأکید این است که فعالیت کمونیستی مانند هر فعالیت دیگری تابع ابزارهای تولید و توزیع زمانه خود باید باشد. این فعالیت نمیتواند از پیشرفته‌ترین امکانات و روش‌های جاری در جامعه بهره نگیرد، نمی‌توانید به شیوه قرن گذشته به جنگ بورژوازی بروید. باید قابلیت استفاده از امکانات جدید، شیوه‌های جدید سازمانی را داشته باشد. باید بتواند در قرن بیست و یکم صدایش را به گوش طبقه کارگر برساند، صدای طبقه کارگر را بگوش هم طبقه‌ای‌اش برساند، سازمان بدهد و متحد کند.

فعالیت کمونیستی باید بتواند کمونیست‌های با چنین قابلیت‌هایی را به خود جلب کند. جلب کانون‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی به حول فعالیت کمونیستی یکی از روش‌های ادغام این قابلیت‌ها در فعالیت کمونیستی است. محدود ماندن به محیط کارگری، ضدیت با روشنفکران، عدم قابلیت در جلب و جذب پیشروترین عناصر فکری و فرهنگی در جامعه نسخه متحجر ماندن فعالیت کمونیستی و شکست آن است.

۳ - کارائی در سازمان دادن مبارزه برای رفرم و مبارزه برای انقلاب

سازمان کمونیستی باید بتواند مبارزه برای اصلاحات را با مبارزه برای انقلاب همراه هم انجام بدهد. و این کاری ساده نیست. بخصوص برای جریانی که سنت مبارزاتی خود را از خرده بورژوازی اخذ کرده است.

بهبود شرایط کار و زیست طبقه کارگر، چه در بعد اقتصادی و چه در بعد سیاسی و فرهنگی نه تنها شرایط زیست طبقه را بهبود میبخشد، که منطق هر جریان کارگری است، بلکه خاصیت اتحاد را به خود آگاهی طبقه کارگر تبدیل میکند و امکان مبارزه، تشکل و آگاهی را در طبقه کارگر افزایش میدهد.

این در مقابل تصور خرده بورژوازی است که فقر و بدبختی را منشاء انقلابی‌گری میداند و تصور میکند هرچه جامعه مختنق‌تر و فقیرتر باشد انقلاب پرولتری در آن ممکن‌تر است. بعلاوه، گفتیم مبارزه برای آگاه و متحد کردن طبقه کارگر یک فعالیت مبارزاتی سیاسی و عملی است نه صرفاً یک فعالیت روشنگرانه. در نتیجه پروسه مبارزه برای اصلاحات بستر مهمی در پروسه بارور شدن آگاهی و تشکل طبقه کارگر است. پروسه‌گره خوردن کمونیسم طبقه کارگر به زندگی و مبارزه توده طبقه و رهبران آن است، پروسه بار آمدن و رشد رهبران عملی و فعالین کمونیست در درون طبقه کارگر است.

در مقابل برداشت خرده بورژوائی از مبارزه برای اصلاحات، برداشت سندیکیالیستی و رفرمیستی از این مبارزات وجود دارد که مبارزه برای رفرم را هدف نهایی و غائی خود میداند. در این سیستم کارگر همیشه کارگر است و فروشنده نیروی کار و رسالت مبارزه کارگری تنها بهبود شرایط کار کارگر

این تنها فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی است که میتواند این دو پدیده را به هم بیاورد و در دنیای واقعی نه تنها هر اعتصاب کارگری بلکه هر مبارزه کارگری را به یک مدرسه انقلاب پرولتری تبدیل کند، هر پیروزی در مبارزه برای رفم را به تخته پرشی در قابلیت مبارزه و در آگاهی و اتحاد طبقه برای انقلاب پرولتری تبدیل نماید.

۴ - امنیت: پنهان کاری و اصل حداقل اطلاعات

گفتیم که گر چه مبارزه توده طبقه کارگر همیشه علنی است، فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی برای حفاظت خود در مقابل دستگاه سرکوب بورژوازی نیازمند پنهانکاری اکید و استفاده از موثرترین شیوه‌های مقابله با پلیس بورژوازی است.

پنهان کاری و امنیت یک موضوع بسیار وسیع و چند جانبه است که اینجا نمیتوان به آن پرداخت. شاید مهمترین پایه امنیت که لازم است اینجا مورد تأکید قرار گیرد اصل حداقل اطلاعات است. مطابق این اصل هر کس باید به اطلاعاتی دسترسی داشته باشد که برای انجام وظیفه اش به آن نیاز دارد.

این به نظر اصل ساده‌ای می‌آید اما اینطور نیست. مهمترین پایه کسب اطلاعات توسط پلیس نشئت این اطلاعات در کانال‌های محفلی است. در این سیستم تنها یک نفوذی میتواند به همه اطلاعات دسترسی پیدا کند و یک اشتباه در عضو گیری را به فاجعه تبدیل نماید، بلکه در نتیجه این نشئت اطلاعات، هر کس که توسط پلیس دستگیر شود میتواند همه اطلاعات را لو بدهد. این واقعیت هم دستگیر شده را در موقعیت بسیار بد تری قرار میدهد (کسی که اطلاعات زیادی ندارد را نمیتوان به اعترافات زیاد کشاند) و هم سازمان را از هم میپاشد.

واقعیت این است که محفل بنا به تعریف بر اساس اعتماد های فردی شکل میگیرد و این طبیعی است. اما، مشکل، از نظر امنیتی، این می‌شود که در این شبکه که بر اعتماد های فردی استوار است، اطلاعات ندادن تبدیل به شاخص اعتماد یا بی اعتمادی میشود. اگر شما اطلاعاتی را به کسی ندهید این کار علامت به اعتمادی به فرد مذکور تلقی میشود. یکی از دلایلی که شبکه های محفلی در مقابل پلیس ادامه کاری ندارند و یا نمیتوانند فعالیت خود را گسترش دهند، همین است.

اگر شبکه های محفلی ضوابط و روابط پیشا حزبی را با خود حمل میکنند، کنجکاو و فضولی خاصیت خرده بورژوا است. خرده بورژوا بنا به تعریف نا امن است. فضولی و کنجکاو مکانیسم دادن احساس امنیت به خرده بورژوا است. از آن بدتر در دادن اطلاعات مکانیسمی است که خرده بورژوا و یا کارگر کم تجربه و کم نفوذ با آن خود را مهم و دارای اطلاعات بسیار مهم معرفی میکند.

فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی بار ها و بار ها به سادگی قربانی این روابط محفلی، این بی تجربگی ها و این اخلاقیات خرده بورژوائی شده است.

۵ - دیسیپلین، رهبری جمعی و وحدت اراده

دیسیپلین و انضباط یکی از مفاهیم کلیدی در زندگی و در مبارزه طبقه کارگر است و بخصوص یکی از شاخص های بلوغ سیاسی و طبقاتی کارگر و فعال کمونیست است. قبلاً اشاره کردم که در زندگی روزمره کارگر در محیط کار، زندگی دستجمعی است. کارگر، به عکس خرده بورژوا که با کار و خلاقیت فردی زندگی میکند، با کار و خلاقیت جمعی روبرو است. هر چیزی که طبقه کارگر تولید میکند، میسازد یا انجام میدهد محصول کار جمعی است. خرده بورژوا در رقابت با هم زندگی و کار میکنند، کارگران در تعاون و همکاری با هم، این واقعیت دو خصالت تماماً متفاوت به این دو طبقه میدهد.

برای کارگری که تازه به صف این طبقه پیوسته است، و معمولاً از یک گذشته دهقانی یا خرده بورژوائی به این طبقه پیوسته است، هضم این موجودیت دستجمعی پروسه ای، گاه طولانی، است. میگویند مارکس یک نسل زندگی کارگری و لنین چیزی حدود سه سال را مینا گرفته اند. اینکه این تخمین ها چقدر دقیق است و چقدر به شرایطی که در آن این اظهار نظر ها شده است مربوط اند، مورد بحث ما نیست. آنچه که هست این است که اگر کارگر در محیط کار زودتر متوجه می‌شود که دیسیپلین و تعهد به انجام یک کار مشترک شرط بقا است، در مبارزه فرا کارگاهی یا کارخانه ای، کسب این آگاهی پروسه طولانی‌تر را طی میکند. جا انداختن ضرورت مبارزه جمعی، در مقابل اعتراض فردی و یا تخریب وسائل کار، جا انداختن مثلاً ضرورت مباره علیه بیکاری توسط کارگر شاغل و امثالهم، یکی از چالش های مهم است که هر فعال کارگری در سازمان دادن مبارزه در محیط های کار با آن روبرو میشود. منشاء طبقاتی کارگری که تازه وارد محیط کارگری شده سدی در راه متشکل شدن کارگر است.

در فعالیت کمونیستی دیسیپلین و انضباط داشتن و نداشتن فرق میان مرگ و زندگی است. اگر هر کس هرکاری را که خود درست میدانند انجام دهد، فعالیت کمونیستی ای را نمیتوان سازمان داد. این جنگ است اگر در این جنگ دیسیپلین و فعالیت باهم و مطابق یک نقشه و سیاست واحد انجام نگیرد، خیلی ساده شکست را به همراه خواهد داشت. نمیشود روز اعتصاب یکی اعتصاب کند یکی نکند، روز قیام یکی قیام کند و یکی نکند. این نسخه شکست است.

دیسیپلین چیزی جز اراده واحد نیست. وحدت اراده مبانی زندگی و مبارزه مؤثر کارگر است. اما این دیسیپلین در مبارزه یک دیسیپلین دلخواه و اختیاری هم نیست. این دیسیپلین تنها زمانی میتواند عملی شود که آگاهانه و متکی به یک پروسه بحث و تصمیم گیری جمعی باشد.

واقعیت این است که در زندگی روزمره آدم ها سیاست ها، روش ها، و تاکتیک های متفاوتی را درست میدانند و یا به نظرشان میرسد. سؤال این است که

این تعدد در نظر را چگونه می‌شود به وحدت اراده یا دیسیپلین در انجام یک روش، سیاست یا تاکتیک واحد تبدیل کرد؟ خرده بورژوازی تنها راهش یک راه نیمه مذهبی است که در آن لازم می‌آید همه مثل هم فکر کنند، تحلیل و اعتقاداتشان یکی باشد. این روش منجر به ایجاد فرقه‌ها و سکت‌های ایدئولوژیک و نیمه مذهبی می‌شود که مبنای اتحادشان نه موجودیت اجتماعی در مبارزه بلکه اعتقادات مشترک است.

سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی نمی‌تواند از این روش استفاده کند باید یک مکانیسم سیاسی غیر ایدئولوژیک، فرقه‌ای و سکتی برای تبدیل تعدد نظر به وحدت اراده را داشته باشد. مکانیسمی که طی آن همه طرف‌های درگیر بحث، طی یک زمان محدود و معین، نظراتشان را مطرح می‌کنند، و بعد برای آنچه که باید انجام گیرد رأی می‌گیرند. بعد از این تصمیم‌گیری، همه به انجام تصمیم جمعی متعهد میشوند. همه به مسئولیت و اختیارات مسئولیتی که برای هماهنگی و پیش برد این تصمیم، نقشه و یا کار انتخاب شده‌اند احترام می‌گذارند. این همان مکانیسمی است که مجمع عمومی، و هر سازمان اجتماعی، بر اساس آن کار می‌کند.

روشن است که سازمان کمونیستی به شیوه مجمع عمومی قابل اداره نیست. هم سازمان خاصی است و هم زیر فشار بورژوازی این پروسه قابل انجام نیست. اما فلسفه تعدد نظر، تصمیم‌گیری و بعد از آن وحدت اراده در انجام سیاست مصوب یکسان است: تعهد مان به این است که وقتی بحث کردیم و بحث را به نتیجه رساندیم، نتیجه‌ای که با رأی‌گیری معلوم میشود، را همه با هم می‌رویم اجرا می‌کنیم. به این می‌گویند وحدت فرماندهی. شما نمی‌توانید در صحنه جنگ پنج نفر فرمانده داشته باشید و هر کس چیزی بگوید. اینجا البته باید به این پیچیدگی توجه کرد که وقتی سازمان کمونیستی مخفی به یک تصمیم باید بتواند آن را به تصمیم همه فعالین و رهبران کارگری خارج از سازمان هم تبدیل کند. این کار، بخصوص در شرایط اختناق و حاکمیت بورژوازی، پروسه پیچیده‌تری است.

نکته این است که فعالیت کمونیستی بدون دیسیپلین قابل انجام نیست. بدون تأمین وحدت فرماندهی در جنگ می‌بازید. گفتم نمیتوان وقتی اعتصاب را فراخوان میدهید یکی بگوید برویم اعتصاب کنیم یکی هم بگوید نه. چنین اعتصابی همان روز اول شکست می‌خورد. طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را نمیتوان با معیارها و زندگی خرده بورژوا، دکانداران و دهقانان سازمان داد. باید بر زندگی طبقه کارگر منطبق باشد. جمعی بودن و اجرای یک نقشه واحد.

اگر به یاد داشته باشید، گفتم قدرت طبقه کارگر در سازمانش در تولید است. کارگر بدون همکاری کارگر بغل دستی اش معنی ندارد. دکاندار و دهقان و سایر بخش‌های خرده بورژوازی، تنها بدون بغل دستی اشان معنی دارند، زندگی‌شان از طریق رقابت با دکاندار یا خرده بورژوازی دیگر می‌گذرد. در نتیجه سازمان مبارزه کارگری و فرهنگ مبارزه کارگری با سایر طبقات، بویژه خرده بورژوازی فرق می‌کند. اگر برای خرده بورژوازی دیسیپلین جمعی یک امر فوق‌العاده و غیر عادی است، کارگر زندگی روزمره اش توأم با دیسیپلین است. باید صبح سر ساعت دقیقی سر کار حاضر باشد، و در پروسه کار همه چیز باید مطابق مقررات هماهنگ با هم باید انجام شود، در غیر این صورت یا کار انجام نمیشود و یا دست ریفش زیر ماشین پرس له میشود. انضباط برای کارگر اصلاً چیز فوق‌العاده‌ای نیست. منطق زندگی روزمره است.

گفتم یکی از گسلهایی فعالیت کمونیستی تناقض میان افراد منشی روشنفکران با انضباط لازم در فعالیت جمعی طبقه کارگر است. این یکی از آن گسل‌ها است که دیسیپلین، امنیت، ادامه کاری، کار با هم و دستجمعی را میتواند مختل کند. کارگر با دیسیپلین زندگی میکند با دیسیپلین متولد میشود و با دیسیپلین می‌میرد. دیسیپلین جزئی از زندگی کارگر است و منطق اش برای او غریبه نیست.

۶ - حزب توده ای و حزب انقلابیون حرفه‌ای: حزب اعضا و حزب کادرها

گفتم که یک مشخصه فعالیت و سازمان کمونیستی وجود شبکه انقلابیون حرفه‌ای است. اسکلت این فعالیت را کسانی تشکیل میدهند که کارشان را بلد اند. کسانی که نه تنها مبارزه با پلیس را میدانند، بلکه میتوانند جواب تبلیغات مذهبی، تبلیغات ناسیونالیستی، جواب بورژوازی را در هر شکل و قامتی بدهند. کسانی که میتوانند قانع کنند، متحد کنند، همه جنبه‌های فعالیت را سازمان بدهند. البته تأکید کردیم که هیچ‌کس فردی نمیتواند در همه این کارها خبره باشد. این خاصیت را جمع متخصصین که این شبکه‌ها و این کمیته‌ها و فعالیت کمونیستی را بوجود می‌آورند، تضمین میکنند. این انقلابیون حرفه‌ای را ما کادر مینامیم. اساس هر کار و هر فعالیتی بر دوش کادرهای آن قرار دارد.

این طیف سخت بار می‌آیند و تعدادشان محدود است. اما، فعالیت کمونیستی محدود به این سطح از فعالین نیست. توده بسیار وسیع‌تری از کارگر و غیر کارگر کمونیست وجود دارند، و دائم باید تولید شوند، که محمل انجام فعالیت کمونیستی هستند.

اینجا به نوع دیگری از فعالین کمونیست میرسیم، کسانی که بدون آنها فعالیت کمونیستی بی‌معنی است. بدون آنها شبکه انقلابیون حرفه‌ای و یا کادرها تبدیل به فرماندهان بی‌سپاه می‌شوند که تنها میتوانند به مدال‌های شان افتخار کنند. این توده وسیع فعالین کمونیست در واقع، در تمایز از کادرها و انقلابیون حرفه‌ای، اعضای یک سازمان کمونیستی هستند.

سازمان کمونیستی باید یک سازمان توده‌ای باشد. باید دور شبکه کادرهای اش را اعضای آن گرفته باشند، همانطور که دور اعضای آن را باید طیف وسیع دوستداران و فعالین مستعد گرفته باشند. اصولاً شاخص یک کادر خوب این است که توانسته است چنین متحد کننده و معتمد توده‌ای باشد.

از این مهمتر این است که به عکس رابطه فرمانده با سرباز، اتوریته و رابطه میان این کادرها با اعضا بر اساس نفوذ و اعتبار کادرها است تا رتبه و موقعیت تشکیلاتی آنها. به همین دلیل در اساسنامه حزب حکمتیست کادرها از حقوق و اختیارات و امتیازها ویژه‌ای، نسبت به اعضا، برخوردار نیستند. وظایف بیشتر و پیچیده‌تری دارند. وقتی که بدنه یک سازمان کمونیستی رأی میدهد همه رأی یکسان دارند. اینکه چگونه این رأی داده می‌شود و به کدام

در نتیجه مشخصه هر سازمان کمونیستی این است که توده وسیعی از کمونیست‌ها را بدور یک اسکلت کادری متشکل میکند. بدون این اسکلت کادرها، سازمان حزبی مانند یک توده ژله ای روی زمین پهن می‌شود و بدون این توده اعضا، اسکلت کادرها، درست مانند اسکلت لخت انسان، کار زیادی نمیتواند انجام دهد. می‌خواهم تأکید کنم که تمایز میان کادر (انقلابیون حرفه ای) با اعضا تمایز میان خوب و بهتر یا مهم و مهم‌تر نیست. یک تقسیم کار و یک نقشه سازمانی بر اساس واقعیت موجود ماست. بدون این تقسیم کار اصولاً کاری نمیتواند سازمان داده شود. فعالیت کمونیستی بدون تفکیک و انتگره کردن همزمان این دو سطح قابل انجام نیست.

بدون این تفکیک و امتزاج، فعالیت کمونیستی به یا به کادر های حرفه ای منتهی می‌شود که نفوذی ندارند، یا به اعضای که کاری از آن‌ها ساخته نیست و یا هر دو اینها. آنوقت سازمان کمونیستی نه میتواند جواب بورژوازی را بدهد، نه میتواند از خود در مقابل پلیس دفاع کند و نه اصولاً مبارزه مؤثر و یا موفق را سازمان بدهد.

۷ - حزب سیاسی یا محفل کسانی که همدیگر را قبول دارند.

رابطه محفلی مبنای شکل‌گیری هر شبکه مبارزاتی است و سازمان کمونیستی ای که طیف وسیعی از شبکه های محفلی را در دور خود نداشته باشد فلج است.

اما محدود ماندن در این روابط و ادامه همان روابط و ضوابط محفلی به کار سازمان کمونیستی مهلک است. لنین به تفصیل در "چه باید کرد؟" و "یک گام به پیش دو گام به پس" در این مورد صحبت کرده است. اینجا ما تنها میتوانیم به جنبه هائی اشاره کنیم.

محفل بر اساس اعتماد شخصی، نزدیکی خلق و خو، همشهری‌گری و هم ولایتی بودن، فرهنگ یکسان، از هم خوش آمدن ها و غیره تشکیل می‌شود و طبیعی هم هست این‌گونه باشد. اما گذار از محفل به سازمان کمونیستی باید با گذار از این شاخص ها به شاخص های سیاسی و اجتماعی همراه باشد. در غیر این صورت امکان سازمان دهی فعالیت کمونیستی که اینجا به آن اشاره کردیم وجود نخواهد داشت. محفل قابلیت گسترش محدودی دارد و تنها یک سازمان کمونیستی غیر محفلی میتواند این سد ها را بشکند.

در سازمان کمونیستی همه روابط باید بر اساس ضوابط و مقررات توافق شده باشند. همه تصمیمات باید مطابق نرم و پروسه و مقررات مدون و روشن اتخاذ و اجرا شوند. این واقعیت ضوابط و روابط جامعه و طبقه کارگر را هم منعکس میکند. طبقه کارگر و سازمان اش در جامعه متکی به یک رابطه تولیدی و اجتماعی است و نه دوستی ها و نزدیکی های فردی. کارگرانی که اتومبیل یا فولاد تولید میکنند یا کارگرانی که حتی یک نانوائی با هم کار میکنند یک موجودیت واحد دارند در حالی که غالباً خلیفات و مشخصات فرمایشان شبیه هم نیست.

مبارزه کارگری مبارزه ای کاملاً غیر شخصی است؛ یک مبارزه طبقاتی است. به محض اینکه عنصر قومیت، ملیت، مذهب، جنسیت، صنفیت و اخلاقیات و فرهنگ را وارد آن کنید تفرقه ایجاد می‌کنید. سازمان کمونیستی سازمانی برای خاتمه دادن به تفرقه درون طبقه کارگر است نه ابدی کردن یا رسمیت دادن به آن. موجودیت طبقه کارگر، مستقل از مذهب، ملیت، جنسیت، صنفیت و اخلاقیات پایه قدرت طبقه کارگر است و بخش اعظم خرافه ای که بورژوازی تولید میکند برای دامن زدن به این تفرقه قومی، جنسی، صنفی، اخلاقی، فرهنگی و غیره است.

۸ - خطر روشن مارکسیستی

گفتیم که پایه فعالیت کمونیستی تلاش برای اتحاد طبقاتی طبقه کارگر است. گفتیم این تلاش یک امر مبارزاتی است و نه صرفاً آموزش و روشن‌گری. در این مبارزه تبیین درست از روابط اقتصادی و سیاسی طبقات و جنبش های مختلف حیاتی است. بدون چنین تحلیل یا روشن بینی عمیق سیاست، تاکتیک و استراتژی درستی را نمیتوان اتخاذ کرد. به این جنگ نمیتوان با چشمان بسته، با توهم، با تحلیل تخیلی یا سطحی وارد شد و امید پیروزی داشت.

بعلاوه گفتیم که یک پای مهم تلاش برای اتحاد طبقه کارگر خنثی کردن تبلیغات و تبیین های بورژوائی از اوضاع جامعه و از جمله وضعیت طبقه کارگر است. مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم و همه سنت‌ها و جریانات بورژوائی تلاش میکنند تا تبیینی وارونه را به خورد جامعه و طبقه کارگر بدهند. تبیین هائی که خرافات است و تفرقه درون طبقه کارگر را ادلی و ابدی میکند. و گفتیم که در این راه بورژوازی پیچیدین ترین تئوری‌ها و تبلیغات خود را بکار مینند تا اغتشاش فکری بوجود آورد، چشم بندی کند و سفید را سیاه و سیاه را سفید به نمایاند. این تبلیغات و این یورش فکری و فرهنگی هر روز و هر لحظه و در مورد هر مساله ای، حتی در مورد خصوصی ترین رابطه انسان‌ها از رابطه دوستی تا رابطه با همسر و رابطه با کودکان، تصویر از خود، رابطه میان کارگران در جامعه را در بر می‌گیرد. به مذهب، به ناسیونالیسم، به لیبرالیسم بورژوائی، به اینکه چه چیز را خوب و چه چیز بد معرفی میکنند، به آرزو ای که هر کس، حتی هر کودک، دارد نگاه کنید تا عمق نفوذ فرهنگ طبقه حاکمه (بورژوازی) را در این یا آن شکل ببینید. مارکس به ما می‌آموزد که فرهنگ حاکم بر هر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه و فرهنگ مناسبات حاکم است.

شرکت در این مبارزه چه در بعد عملی و چه سیاسی و فرهنگی بدون یک تئوری روشن، بدون یک مارکسیسم زلال عملی نیست.

فعالیت کمونیستی، سازمان کمونیستی و کمونیست هائی که به این میدان آمده‌اند بدون داشتن یک خطر روشن مارکسیستی کور عمل خواهند کرد. از این رو

باید ارتقا دانش مارکسیستی، توجه به خرافات و اراجیفی که به اسم مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، مردسالاری، و غیره و چه بسا به اسم مارکسیسم به خورد جامعه و طبقه کارگر داده می‌شود حیاتی است. مبارزه با اینها به اندازه مبارزه در هر عرصه دیگری حیاتی است.

در نتیجه یک مشخصه بارز فعالیت کمونیستی باید توجه به تنوری مارکسیسم، تلاش برای افشای همه جنبه‌ها زندگی انسانی از دید بورژوازی متمرکز باشد. و گفتیم که در بسیاری از اوقات این کار باید صبورانه، پیگیر و در بستر مبارزه و تجربه روزمره طبقه کارگر انجام شود.

قسمت دوم

فصل ۹ - اصول فعالیت کمونیستی

در این قسمت ما به جنبه های مختلف فعالیت کمونیستی بر میگردیم. ابتدا مجدداً نکاتی در باره هدف فعالیت کمونیستی را، به عنوان مقدمه برای موضوعات بعدی مورد تأکید قرار میدهیم. سپس در باره سه موضوع صحبت میکنیم. یکی تسمه نقاله های فعالیت کمونیستی، دوم محل پایه ای رشد و پاگیری فعالیت کمونیستی و بالاخره سوم کارکرد پایه ای سازمان یابی کمونیستی یا یک حزب کمونیستی

۱ - هدف از فعالیت کمونیستی

گفتیم هدف از فعالیت کمونیستی آگاه کردن، متحد کردن و رهبری طبقه کارگر برای انقلاب کارگری است. و گفتیم آنچه که امروز مانع انقلاب کارگری است موانع ذهنی است و نه پیش شرط عینی. مانع ذهنی یعنی عدم آمادگی ذهنی فاعل چنین انقلابی یعنی طبقه کارگر.

انعکاس این موانع ذهنی را در دو بعد میبینیم. یکی در اتحاد طبقه کارگر و دیگری در آگاهی این طبقه. البته این دو بهم مربوط اند و در هم بافته شده اند. اتحاد به درجه زیادی انعکاس آگاهی است، اما این انعکاس یک به یک نیست. یعنی یک نوع اتحاد میتواند درجات مختلف ای از آگاهی را برساند. مثلاً در شرایط اختناق اتحاد کارگران در یک سندیکا بیش از آنکه محدودیت در درجه آگاهی آنها را برساند، میتواند تناسب قوا را منعکس کند و بعکس، اگر امروز کارگران یک کارخانه مجامع عمومی، یکی از شاخص ترین اشکال اتحاد، را تشکیل دهند، انعکاس آگاهی همه جانبه آنان به موقعیت طبقه کارگر نیست. ممکن است این کارگران شرکت کننده هنوز آگاه نباشند که باید در پی انقلاب کارگری بود هنوز آگاه نباشند که باید قدرت سیاسی را گرفت و غیره. به این نکته باید توجه داشت وگرنه در عمل در مقابل تشکل های موجود کارگری دچار چپ روی یا راست روی میشویم.

گفتیم آن چیزی که بیش از همه این نا آمادگی را نشان میدهد نا متحد بودن و پراکنده بودن طبقه کارگر است. بخشی از این پراکندگی را بورژوازی با سرکوب و اختناق تحمیل میکند و بخش دیگری، که چه بسا مهمتر از سرکوب است، را با موج تحمیق یا ضد آگاهی ای که در طبقه کارگر می دواند تأمین میکند. بورژوازی این دو ابزار را دارد که در بخش های قیل در باره آنها صحبت کردیم.

نکته ای که باید به آن دقت کرد این است که نا آگاهی طبقه کارگر علامت فقدان آگاهی نیست. علامت داشتن آگاهی بورژوازی یعنی اعتقاد به خرافات بورژوازی در مورد زندگی و جامعه است. علامت داشتن ضد آگاهی است. ضمیر طبقه کارگر مانند ضمیر کودک تازه دنیا آمده پاک و بدون محتوا نیست. محتوا دارد و آلوده است. آلوده به خرافات و تحمیق بورژوازی است. فرهنگ طبقه حاکم ذهن طبقه کارگر را هم شکل میدهد.

۲ - تسمه نقاله های مبارزه کمونیستی چیست؟

اینجا، مقدمتاً، میخواهم در مورد مفهوم رابطه با طبقه کارگر در فعالیت کمونیستی صحبت کنم.

ببینید، وقتی از بسیاری از احزاب چپ پرسید نقش شما در طبقه کارگر چیست؟ پاسخ میدهند که "ما با طبقه کارگر خیلی ارتباط داریم". ممکن است درست هم بگویند و خیلی ارتباط داشته باشند. ولی بحث فعالیت کمونیستی محدود به بحث حزب مرتبط با کارگران نیست. بگذریم که بخش اعظم چپ اصولاً ارتباطی با طبقه کارگر ندارد. اما بحث فعالیت کمونیستی محدود به این نیست.

احزاب بورژوازی کم با طبقه کارگر رابطه ندارند. ناسیونالیستها کم با کارگران ارتباط دارند و نه کم در طبقه کارگر نفوذ دارند.

در فعالیت کمونیستی کارگران بعنوان کارگر متشکل میشوند. این فعالیت به زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر، از ساعتی که سر کار میروند تا آن ساعتی که از کار بر میگردند، از ساعتی که بیدار است تا ساعتی که می خوابد گره خورده است. فعالیت کمونیستی بحثی درباره جمع کردن علی العموم کارگران نیست. در باره متشکل کردن آنها حول هویت قومی، مذهبی، جنسی، صنفی و غیره نیست. مبارزه روزمره کارگر با سرمایه دار، از هر قومیت، جنسیت، مذهب و رشته تولیدی در خدمت مبارزه برای امر ملی یا مذهبی نیست، جزئی از فعالیت کمونیستی است. حتی مبارزه برای سرنوشت دولت از این کانال وارد تصویر می‌شود و از این کانال معنی پیدا میکند. اگر این کانال یا رابطه را قطع کنید به ارتباط یا سازماندهی بورژوازی طبقه کارگر میرسید. بورژوازی هم کارگر را متشکل میکند اما نه به عنوان کارگر و در رابطه با جدالش با سرمایه داری، بلکه به عنوان یکی از اصناف جامعه و در خدمت جنبش های بورژوازی.

میخواهم بگویم حزب و اتحاد کمونیستی طبقه کارگر فراتر از ارتباط با کارگران، حزب طبقه کارگر است. حزب مرتبط با کارگران میتواند صرفاً یک

حزب ضد رژیم می باشد. میتواند ناسیونالیستی، سبز یا محافظه کار و سلطنت طلب باشد. کارگرانی که به تلویزیونهای لس آنجلس زنگ میزنند و در چارچوب داده های آن ها خود را بیان میکنند میزنند کم نیستند.

حزب طبقه کارگر حزبی است که در همه لحظات زندگی آن طبقه، در زندگی روزمره اش معنی و حضور دارد. در این که من دستمزد چه شد؟ اضافه کاری ام چه شد؟ چرا مدرسه ندارم؟ چرا بچه ام در این شرایط زندگی میکند؟ تا اینکه اصلاً چرا سرمایه دار و دولت اش بر گرده من سوار است؟ حضور و معنی دارد. فعالیت کمونیستی بخشی از زندگی روزمره طبقه کارگر است. همانطور که فعالیت سندیکائی بخشی از زندگی طبقه کارگر است. همانطور که شما نمی توانید سندیکای واحد را در اروپا درست کنید و یا خارج از شرکت واحد درست کنید، همانطور که نمی روید سندیکای کارگران ذوب آهن را در نفت درست کنید. تحزب کمونیستی در ذوب آهن هم تحزب کمونیستی ذوب آهن است.

میخواهم تأکید کنم که کارگر یک پدیده کنکرت است. تحلیلی و ایدئولوژیک نیست. کارگر کسی نیست که ایدئولوژی من را قبول دارد. کارگر کارگر است. بحث این است که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی خود طبقه کارگر است نه کسانی که از سر ایدئولوژیک خود را کارگر یا کارگری میدانند. طبقه کارگر و سازمان یابی آن از شبکه کارگران مبارز تا حزب کمونیستی همه پدیده های کنکرت و ایزکتیوی هستند و نه سوپزکتیو و ذهنی. و این پدیده ایزکتیو است که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی است.

اگر این پدیده ایزکتیو را ببینید تازه می توانید در مورد معضلات آن کاری بکنید. بخش مهمی از تصویر چپ که طبقه کارگر سازمان ندارد، از همین برداشت سوپزکتیو از کارگر ناشی میشود. اگر معنی کارگر اعضا یا هواداران سازمان من باشد، آنوقت چون کارگرانی که با من هستند کم هستند طبقه کارگر بی سازمان بنظر میرسد. از نظر ۹۹ درصد چپی ها طبقه کارگر مطلقاً سازمان ندارد. اگر کارگر در بطور ایزکتیو در کارگر بودن آن و در متن جامعه سرمایه داری ببینید، آنوقت متوجه می شوید که کارگر نمیتواند بی سازمان باشد.

برای هر کارگری کارگر بودن یک مفهوم داده است. مبارزه روزمره یک پدیده داده است. این مبارزه نوعی سازمان و اتحاد را بطور خودبخودی بوجود می آورد. این سازمان الزاماً کمونیستی نیست. اما سازمان است و طبقاتی است. این پدیده ها همان قدر برای کارگری که سرکار است مفهوم است که برای فرزندان خانواده کارگری. همانطور که فرزندان خانواده دهقانی با پدیده خشکسالی، سهم ارباب، کدخدا و مباشر ارباب و غیره آشنا هستند، در خانواده کارگری، فرزندان آن ها هم از وقتی که چشم باز میکند با بیکاری، خطر بیکاری، اخراج، دستمزد کم، مبارزه برای دستمزد ها و ساعت کار، سرمایه دار، اعتصاب، بچه های کارخانه، رهبران کارگری و غیره آشنا میشود. با همه اینها بزرگ میشود. و همه اینها را میشناسد. با دلهره اعتصاب، چه شد فلانی را بیرون کردند، اعتصاب به سر انجام رسید یا نرسید؟ تاکتیک های سرمایه دار و مدیریت را میشناسد.

گفتیم طبقه کارگر در زندگی روزمره اش در تقابل با بورژوازی است و این زندگی روزمره او را به سمت متشکل شدن سوق میدهد. در کار و در مبارزه متشکل است. بلاخره من و شما و حسن و حسین و مریم و تقی با هم در یک کارخانه ای کار میکنیم. وضع ما شبیه وضع دکان داری نیست که تنها سر کار میرود و ورشکست شدن دکان بغلی کار او را رونق میدهد. با هم کار میکنیم و اخراج هر کس، پایین آمدن دستمزد هر کس، بالارفتن ساعت کار هر کس وضع همه ما را بدتر میکند. در این متن شرط بقا و ابتدائی ترین غریزه ما را به هم میبافد. بر می گردیم و مثلاً به حسن یا مریم میگوییم تو خوب حرف میزنی، تو خوب دفاع میکنی بیافت جلو و دورش جمع می شویم و مریم با حسن باید نقش رهبر را بازی کنند، غالباً بازی میکنند و در این متن بطور اتوماتیک جذب سایر رهبران می شود و غیره. این پدیده هر روزه در طبقه کارگر است که سازمان بوجود می آورد. اگر برای دهقان این وضع در یک قالب فردی سالی یکبار، وقت خرمن، روی میدهد برای کارگر پدیده روزمره و دسته جمعی است.

در نتیجه طبقه کارگر بطور اجتناب ناپذیری در خود سازمان بوجود می آورد. و سازمان درونی طبقه کارگر اساساً حول شبکه ای از کارگران پیشرو شکل میگیرد. ما به این طیف از فعالین کارگر سنتا نام شبکه آژیتاتور های پرولتر را داده ایم.

طبقه کارگر مجبور است نوعی سازمان مقاومت و مبارزه را در درون خود بوجود آورد. حتی در بدترین شرایط سرکوب هم یک نوع آرایش و سازمان را دارد. در بدترین و سیاه ترین سرکوب ها در کارخانه یا محله کارگری کارگرانی پیشرو هستند، معتمد سایر کارگران هستند و بقیه دورشان جمع میشوند. در محلشان آب نیست میروند دور آن ها جمع میشوند و در خانه آنها با هم جلسه میگیرند. معتمد شان هستند. و اینها شبکه معتمدین درون طبقه کارگر را شکل میدهند. منتهی این معتمدین کدخدا و ملا ده نیستند. اساساً کارگر های چپی و شبکه کارگران سوسیالیست اند.

میخواهم بگویم که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی و سازماندهی طبقه کارگر ناچار است از این شبکه کارگران مبارز شروع شود. این واقعیت همه سازمان های کارگری است. همه جریانات درون طبقه کارگر بر این شبکه ها استوار هستند. جنگ بر سر تصرف جنبشی طبقه کارگر؛ بر سر تصرف جنبشی این بخش از کارگران است. فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر نمی تواند مستقل از این شبکه ها صورت بگیرد. این شبکه ها تسمه نقاله فعالیت کمونیستی هستند. در میان این کارگران البته آلودگی های مذهبی، ناسیونالیستی، مرد سالارانه، عقب ماندگی فرهنگی و غیره هست. همه رقم هست. فایق آمدن بر این آلودگی ها، روبرو شدن با معضلات آن ها در بعد سیاسی، فکری، تئوریک و عملی و بخصوص بر متن تجربه روزمره است که باید موضوع کار فعالیت کمونیستی باشد.

۳ - محل رشد و پاکیری فعالیت کمونیستی

موضوع دیگری که در اینجا به آن میپردازیم محل رشد و پاکیری فعالیت کمونیستی است.

کلا در میان کسانی که خود را کمونیست میدانند یک برداشت رایج است و آن این است که طبقه کارگر برای آن ها نه یک موجودیت عینی بلکه یک مفهوم

ایدئولوژیک است. از بسیاری اگر بپرسید شما چرا خود را کارگر میدانید؟ پاسخ ارجاع به موقعیت شان در سازمان تولید جامعه نیست. جواب میدهند که من کارگرم چون ایدئولوژی من کمونیستی است، چون ایدئولوژی ام کارگری است.

از این دیدگاه طبقه کارگر آن موجودیت ایزکتیو و عینی در جامعه نیست. روشن است که شما با اشاره یک فیلی که در آنجا هست فیلی که نمی شوید! اگر کاری قرار است طبقه کارگر انجام دهد، طبقه کارگر ایزکتیو موجود در جامعه باید انجام دهد نه کسانی که از سر عقیده خود را کارگر میدانند.

بخش زیادی از کسانی که به اسم طبقه کارگر حرف میزنند انقلاب طبقات دیگر را میخواهند. طبقه کارگر را برای آن انقلاب میخواهند نه برای انجام انقلابی که کارگر میخواهد و باید روی پای خود انجام دهد. به این ترتیب میتوانند خود را از شر معضلات مبارزه روزمره کارگر در بعد سیاسی، فرهنگی، معیشت روزمره و همه عرصه هائی که کارگر روزمره با بورژوازی طرف است خلاص میکنند. در اساس بورژواهایی هستند که اصولاً اینها برایشان جایی ندارد.

حالت افراطی آن این است که بگویند من خودم کارگرم چون ایدئولوژی ام خوب است. هر چه بگویم برای طبقه کارگر است و خیر طبقه کارگر است. در سازمان تولید جامعه کارگر نیستم اما این مهم نیست. من کارگرم! در نتیجه به تشکل طبقه کارگر نیازی ندارم من متشکل پس طبقه کارگر متشکل است. میخواهم بگویم که برداشتی مذهبی به کارگر میدهند تا بتوانند کارگر واقعی را از سیستم شان کنار بگذارند. در نتیجه از نظر اینها سازمان کمونیستی میتواند سازمانی باشد که ربط ایزکتیوی به طبقه موجود در جامعه ندارد.

از نظر مارکسیسم و از نظر فعالیت کمونیستی، طبقه کارگر یک موجودیت ایزکتیو اقتصادی- اجتماعی است. این طبقه شامل کسانی نیست که صرفاً دستمزد میگیرند. خیلی ها دستمزد میگیرند. حتی ارزش اضافه تولید میکنند. طبقه کارگر آن بخش از جامعه است که نه تنها دستمزد میگیرد، نتنها ارزش اضافی تولید میکند، بلکه بعلاوه بخشی از جامعه است که هر روز باید این کار را انجام دهد. در غیر این صورت معاشی ندارد. مجبور است هر روز نیروی کار خودش را بفروشد. بخش بزرگی از کسانی که دستمزد میگیرند یا حتی ارزش اضافی تولید میکنند، مانند مهندس یا کارمندان اداری و غیره صاحب سرمایه، بصورت پس انداز یا املاکی که درآمد دارند هستند. میتوانند بدون کار، لاقل برای مدتی، زندگی کنند. فعالیت کمونیستی در اساس درباره متشکل کردن این بخش نیست. درباره انقلابی که این بخش از جامعه میخواهد نیست.

طبقه کارگر را کاپیتال تعریف میکند. طبقه کارگر یک موجودیت اقتصادی- اجتماعی است و نه فقط اقتصادی. اقتصادی اش این است که نیروی کارش را میفروشد و ارزش اضافه تولید میکند. اجتماعی اش این است که صاحب سرمایه در هیچ شکلی از آن نیست. در نتیجه تنها ممر درآمد او فروش نیروی کارش است.

محل تمرکز و رشد فعالیت کمونیستی در درون این طبقه کارگر است نه در میان دانشجویان یا کارمندان یا دکانداران یا دهقانان و غیره.

گفتیم که علاوه بر محل کار، محل زیست طبقه کارگر هم جزئی از مکان تولید و باز تولید سرمایه است. درست است که طبقه کارگر قدرتش را با متوقف کردن چرخ تولید در کارخانه بروز میدهد. اما زندگی در محله هم بخشی از موجودیت اجتماعی طبقه کارگر است.

محله و کارخانه کانون های استقرار طبقه کارگر هستند و این ها کانون های فعالیت کمونیستی هستند. بعداً اشاره میکنم، که ما حتماً باید در محیط های دیگر، مانند دانشگاه، در میان زحمت کشان، در جنبش زنان، و خیلی محیط های دیگر فعالیت کنیم، اما اگر بخواهم به استعاره ای که در ابتدای این بحث استفاده کردم برگردم، این ها در و پنجره عمارت فعالیت کمونیستی است. ساختمان فعالیت کمونیستی سازمان و تشکل کمونیستی در درون طبقه کارگر است. اگر این ساختمان را نداشته باشیم، بقیه عرصه ها مثل در و پنجره هائی هستند که به ساختمان خاصی وصل نیستند و شکست می خورند.

فصل ۱۰ - کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی

فعالیت کمونیستی کارکرد های بسیار متنوع و گوناگونی دارد. از فعالیت نظامی، در شرایط خاص تا فعالیت در خارج کشور و یا هر عرصه دیگری که لازم باشد. اما در میان این کارکرد ها یکی هست که نه تنها پایه ای است بلکه به کل کارکرد های دیگر معنی یا جهت میدهد و شاید باید گفت آن ها را در متنی درست قرار میدهد. بدون این کارکرد پایه ای، فعالیت های دیگر بدون لنگر، بدون سکان و بدون قطب نما خواهند شد.

اینجا من گاهی از کلمه حزبی بجای فعالیت کمونیستی استفاده میکنم چون به نظر من فعالیت کمونیستی در اساس یک فعالیت حزبی است نه مثلاً فعالیت محفلی، سندیکائی یا شورائی ها هر نوع دیگر. فعالیت کمونیستی در اساس یک فعالیت سیاسی است و ابزار فعالیت سیاسی حزب است. در نتیجه من اینها را به جای هم به کار می برم.

بعلاوه گفتیم که فعالیت کمونیستی در اساس از آرایش شروع نمیشود. آرایش تابع فونکسیون یا کارکرد و تابع شرایط است. اما کارکرد پایه آن فعالیت است که مستقل از زمان و مکان و شرایط توسط تجمع، حزب یا سازمان کمونیستی انجام میشود. یعنی فعل و انفعالی که باید در هر حال انجام شود. آرایش سازمانی بستگی به شرایط دارد. مثلاً در شرایط استبدادی یک آرایش لازم است و در شرایط دمکراتیک آرایش دیگر. در شرایط بحران انقلابی آرایش سازمانی و وظایفی برجسته می شود و در شرایط غیر انقلابی آرایش و وظایف دیگری. و غیره. اما در هر حال کارکرد هائی وجود دارد که پایه ای و مشترک هستند. بحث بر سر این کارکرد پایه ای است. بحث بر سر آن متر یا شاخص یا بهتر بگویم شاقولی است که فعالیت کمونیستی را عمود نگاه میدارد.

این کارکرد پایه‌ای در هدف فعالیت کمونیستی مستتر است. گفتیم هدف از فعالیت کمونیستی سازمان دادن و متحد کردن طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. در این صورت کارکرد پایه‌ای که از این هدف ناشی می‌شود عبارت خواهد بود از آگاه کردن، متحد کردن و رهبری کردن است. اینها پایه‌ی فعالیت کمونیستی هستند و هم به یکدیگر بافته شده و غیر قابل تفکیک هستند و هم مستقیماً از هدف فعالیت کمونیستی ناشی میشوند.

جمعی که این فعالیت پایه را نداشته باشد، هر فعالیت دیگری را هم که انجام دهد هنوز به فعالیت کمونیستی نپرداخته است. خاصیت تحزب کمونیستی طبقه کارگر در این فعل و انفعال نهفته است. آرایش سازمانی در این سطح از بحث یک موضوع تبعی است.

سازمان‌های کمونیستی، در جغرافیا و شرایط مختلف، آرایش‌ها و وظایف متفاوتی دارند. اما این فونکسیون پایه‌ای در همه آن‌ها مشترک است. آن چه که بیش از هر چیز در فعالیت سازمانها در همه کشورها و همه دنیا یکسان است مشترک بودن در این فعالیت پایه است. نوع سازمان و وظایف و کارکرد‌های دیگر از رابطه فعالیت و سازمان کمونیستی با دولت، جامعه، با تاریخ آن جامعه و هزار فاکتور دیگر تأثیر می‌پذیرد. اما در نهایت کارکرد پایه یک فعالیت کمونیستی و کارکرد پایه‌ی یک حزب کمونیستی متحد کردن، رهبری کردن و آگاه کردن طبقه کارگر برای انقلاب کارگری است.

اینجا به خطوط عمده این عناصر فعالیت کمونیستی، که گفتیم به هم تنیده و از هم غیر قابل تفکیک هستند می‌پردازیم.

۱ - آگاه‌گری

بسیاری از اوقات آگاه‌گری به اعلام یک موضع و یا صدور یک اعلامیه یا سند تقلیل داده میشود. فعلاً به مضمون آگاه‌گری‌های رایج نمی‌پردازیم و توجه خود را به کل چارچوب این کارکرد محدود میکنیم. با روشن شدن در مورد این چارچوب است که تازه میتوان متوجه شد چرا آگاه‌گری‌های رایج در اکثریت اوقات نمی‌تواند واقعاً آگاه کند. بیشتر شبیه فتوا از کار در می‌آید.

در اولین قدم باید متوجه بود که منظور از آگاه‌گری تنها توضیح حقیقت از یک موضع منطقی، فلسفی یا ایدئولوژیک روشن‌گرانه نیست. آگاه‌گری یک عمل سیاسی است. جنگ بر سر حقیقت یک جدال سیاسی است. جنگ بر سر جذب طبقه کارگر به تبیین درست و طبقاتی از کل اتفاقات، جریان‌ها، شخصیت‌ها و روبروئی فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک حاکم است.

این آگاه‌گری بحثی در مورد ظلم، ظالم و مظلوم نیست. همه جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در این باره حرف می‌زنند. از آن مهمتر همه جنبش‌های غیر کارگری، خرده بورژوازی، مذهبی سوسیالیسم ارتجاعی و غیره مبنای خود را بر اساس دادن تصویر جامعه بر اساس ظالم و مظلوم قرار میدهند.

آگاه‌گری یعنی متعین کردن کل این سه قطبی ظالم، مظلوم در قالب سرمایه دار، استثمار و کارگر است. تفاوت کمونیسم با پوپولیسم همین است. پوپولیسم هم پدیده‌ای است که خود را در قالب افشای ظالم و دفاع از حق مظلوم بیان میکند. پوپولیسم و کل جنبش‌های دیگری که در بالا به آن‌ها اشاره کردیم با دورزدن این پدیده کنکرت سرمایه دار - کارگر و استثمار سرمایه داری و چپاندن آن در کیسه ظلم، ظالم و مظلوم، سرمایه داری را از مقابل طبقه کارگر دور میکنند. این فعالیت‌ها ضد آگاهی هستند، خرافات هستند و در نهایت جنبش‌های بورژوازی می‌باشند. جنبش‌هایی هستند که به دنبال پیدا کردن چاره مشقات روابط استثمارگرانه و انقیاد اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در چارچوب سرمایه داری هستند.

اما از این پوپولیست‌های غیر کارگری و غالباً ضد کارگری که بگذریم، به نوعی از آگاه‌گری میرسیم که ضد کارگری نیست. غیر سیاسی است. در این سنت آگاه‌گری بیان حقیقت از یک زاویه منطقی (rational) و مکتبی (اسکولاسیک) است. در این سیستم آگاه‌گری اشاعه حقیقت است و نه یک مبارزه سیاسی. در این پروسه مخاطب یک نیروی سیاسی برای یک امر سیاسی (یعنی طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی) نیست. بخشی از یک پروژه معین سیاسی نیست. پاشیدن بذر آگاهی است به این امید که در آخرت ثمر خواهد داد.

و البته طیف وسیع تری از این فعالیت‌های آگاه‌گرانه هست که مخلوط یا امتزاجی از این دو رویکرد هستند. به هر صورت، بعداً، در ضمن بحث، سعی میکنیم در این مورد بیشتر توضیح بدهیم.

به خود بحث آگاه‌گری بپردازیم، باید از خود پرسیم که آگاه‌گری در مورد چه؟ و برای چه؟ در دنیا هزاران و میلیون‌ها موضوع وجود دارد که می‌شود در مورد آنها آگاه‌گری کرد. از نظام فیزیکی دنیا تا مبارزه با انواع متافیزیک، از آموزش سلامت و بهداشت تا تکامل و تاریخ. سؤال این است که آگاه‌گری، به عنوان یک پایه فعالیت کمونیستی بر چه موضوعاتی متمرکز است و هدف سیاسی آن چیست؟ از چه زاویه‌ای باید سراغ موضوع آگاه‌گری رفت؟ مخاطب آن را باید چه کسی گرفت؟ شاخص موفقیت این آگاه‌گری کدام است؟

در اساسی‌ترین سطح، آگاه‌گری در خدمت آگاه کردن طبقه کارگر نسبت به ضرورت و امکان سرنوشتی بورژوازی و نظام سرمایه داری است. آگاه‌گری، علاوه بر اینکه باید در پایه‌ای‌ترین سطح خرافاتی که نظام سرمایه داری را توجیه میکند مورد نقد قرار دهد، برای اینکه به هدف خود برسد باید دلائل ذهنی پراکندگی درون طبقه کارگر را هدف قرار دهد. از این زاویه مثلاً باید شکاف‌های مذهبی، جنسی، ملی، قومی، فرقه‌ای، صنفی و غیره را هدف قرار دهد. باید تنوری‌ها، بینش‌ها، و داده‌های فکری جنبش و سنتی‌ای که در ذهن طبقه کارگر تأثیر می‌نهد را هدف نقد قرار دهد و نشان داده شود که چگونه این‌ها بردگی مزدی را ازلی و ابدی میکنند. چگونه سرمایه دار را بر کرده کارگر سوار نگاه میدارد. باید از این موضع و با این هدف به جنگ مذهب رفت، با ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فالتالیسم (قضا و قدر گری)، با مکتب فرانکفورت و انواع تنوریسین‌های بورژوازی و غیره در افتاد.

چنین رویکردی هم مخاطب آگاه‌گری را تعریف میکند و هم چارچوب آن را برای یک حزب سیاسی طبقه کارگر ترسیم مینماید. مانیفست، برنامه دنیای بهتر، همه نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین همه با این هدف و در این چارچوب نوشته شده‌اند.

مثلاً ما سعی کردیم که در سند "آنچه باید آموخت" بر این جنبه از آگاه‌گری تأکید کنیم. تأکید کردیم که جامعه ما یک جامعه طبقاتی است. نمیتوان مبنای تخصصات و استطکاک‌های جامعه را بر اساس اینکه جامعه به انسان و حیوان، به زن و مرد، به کرد و فارس، به خوب و بد، و از این دست تبیین کرد. توضیح دهیم که جامعه حول تقابل و رابطه کار و سرمایه میچرخد، نه به دور انسانیت و عدم انسانیت، خیر خواهی و شر خواهی، کرد و فارس و ترک عرب و عجم یا آدم‌های خوب و بد. رژیم و غیر رژیم و غیره. خیلی از بورژواها آدم‌های بدی نیستند. ولی رابطه‌ای که یکی دستمزد میگیرد و یکی دستمزد میدهد و سود میبرد را طبیعی میدانند. آدم‌های خیرخواهی هستند و ممکن است به فقرا هم کمک کنند.

تلاش ما این بود که طبقه کارگر را متوجه کنیم که بورژوازی مترقی و دمکرات نداریم. هر کس که خلاف این را تبلیغ میکند به شما دروغ میگوید. منفعت طبقه کارگر در برابر منفعت کل بورژوازی قرار میگیرد. روزی که طبقه کارگر دست به قدرت ببرد، هر کس که به او بشود بورژوا گفت، کسی که با نیروی کار یک عده دیگر زنده است، در مقابل طبقه کارگر دست به اسلحه خواهد برد. اگر امروز در قالب دولت و پلیس و نیروی نظامی این کار را میکنند، آن روز همه علیه طبقه کارگر بر میخیزند.

این آگاه‌گری ناچار است همه اعضا و جوارح جنبش‌های بورژوازی و کانال‌ها و استدلال‌ها و مکانیسم‌هایی که از طریق آن بر ذهن طبقه کارگر تأثیر میگذارند را موضوع نقد خود قرار دهد و آن‌ها را خنثی کند و نشان دهد که همه جنبش‌های بورژوازی منفعت طبقه بورژوازی را نمایندگی میکنند. در فعالیت آگاه‌گرانه این واقعیت باید مضمون افشاگری علیه جریان‌های بورژوازی باشد. خواه این جریان انواع ناسیونالیسم کرد باشد چه انواع ناسیونالیسم ایرانی، چه حزب دمکرات، چه سلطنت طلب‌ها، چه کمونیسم بورژوازی، غیره و غیره.

در این پروسه باید به طبقه کارگر نشان داد و ثابت کرد که این‌ها منفعت بورژوازی را نمایندگی میکنند. نه اینکه نشان دهیم که از اصولی تخطی کرده‌اند، کافر یا ریویزیونیست شده‌اند یا صرفاً مثلاً قوم پرست هستند. اگر بخواهید در کردستان حزب دمکرات و ناسیونالیست‌ها را افشا کنید تنها نمیتواند از سر منطق کلی که خون ریز هستند و غیره وارد شوید. باید در هر قدم و در هر لحظه نشان دهید که منفعت بورژوازی کرد را در مقابل طبقه کارگر نمایندگی میکنند. در غیر این صورت صرفاً به نقد سازشکاری با دولت یا خوب ننگیدن و غیره محدود میمانید که در هر حال نه دقیق است، نه عمیق، نه طبقاتی و نه مؤثر در امری که دارید.

یا مثلاً زدن این ایده که دولت نماینده طبقه بورژوا نیست یا نمایند کل جامعه است یا اصلاً نماینده دار و دسته‌ای است، یا نماینده فارس‌ها است و غیره. چنین رویکردی کل تبلیغات از زبان تا مضامین را تغییر میدهد.

یا این ایده که انقلاب کارگری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را از بین میبرد و تولید برای سود را از بین میبرد، پول و کل اشکال استثمار را بر میاندازد. و بلاخره اینکه انقلاب کارگری همین امروز ممکن و لازم است. اگر همین چند قلم را ده درصد طبقه کارگر ایران قبول کرده باشند انقلاب کارگری همین امروز عملی خواهد بود. طبقه کارگر میتواند سر راست قدرت سیاسی را تصرف کند. می‌شود فرمان قیام پرولتری را داد. چنین انقلابی را با آژیتاسیون علت‌ستیم و ظلم و چپاول و غیره نمیتوان توضیح داد و تا تبلیغ کرد.

آگاه‌گری باید معضلات واقعی در ذهن و سنت سیاسی حاکم بر طبقه کارگر را مورد هدف قرار دهد. مثلاً ایده‌هایی نظیر اینکه انقلاب کارگری فعال ممکن نیست ولی فعال باید صنعت را رشد بدهیم! انقلاب کارگری ممکن است ولی حالا باید فرهنگمان را بهتر بکنیم! انقلاب کارگری ممکن است ولی الان شرایط انقلابی نیست! انقلاب کارگری مهم است ولی فعال وقت جدال با سبز نیست، انقلاب کارگری مهم است ولی فعال ما گرد هستیم، یا ایرانی هستیم، یا ترک و عرب و غیره هستیم، اول باید ستم‌های ملی یا فشار امپریالیسم را حل کنیم، انقلاب کارگری ممکن است ولی فعال باید به فکر معاشمان باشیم و از سیاست دوری کنیم و غیره و غیره. چنین ایده‌هایی آگاهانه یا ناآگاهانه بر ذهن توده وسیعی از طبقه کارگر سنگینی میکند و تنها در یک جدال پیگیر و دائمی و در متن تجربه روزمره طبقه کارگر می‌شود مبارزه مؤثری علیه آن‌ها را انجام داد.

بخش مهمی از آگاه‌گری مبارزه با ضد آگاهی یا مبارزه با تحمیق است. این کار ساده‌ای نیست. آگاهی‌ای که بورژوازی، در قالب مذهب و فرهنگ آموزش و پرورش، تلویزیون و سایر رسانه‌های جمعی به داده‌های معمولی و بسیار "طبیعی" در ذهن طبقه تبدیل میکند. کل سیستمی که تحمیق میکند و برای تحمیق ایجاد شده است. کل دستگاه آموزش و پرورش، از کلاس اول دبستان تا سطح دکترا و بعد از آن، آنجایی که بعد اجتماعی پیدا میکند در اساس تحمیق است. آنجایی که بعد شیمی و فیزیک و از این قبیل است بلاخره بورژوازی برای منفعت خودش باید فیزیکیان و شیمی‌دان داشته باشد و به مبنای عملی آن میچسبد. ولی آن چیزی که بعنوان علم جامعه، علم روابط انسان‌ها (چه در قدیم به عنوان تاریخ و چه امروزه به عنوان علوم اجتماعی و سیاسی) می‌آموزد تحمیق است و در خدمت نگاه داشتن وضع کنونی. در یک کلام فرهنگ، سیاست و علوم اجتماعی طبقه حاکمه را جا می‌اندازند.

میخواهم بگویم فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه است. ما اگر هزار بار هم در گوش بچه‌هایمان دعای سوسیالیستی بخوانیم در نهایت جلو تلویزیون مینشیند به مدرسه میرود و خوب و بد یا مهم و نامهم را از این کانال‌های میگیرند. اگر دختر باشید و مثلاً "مدرسه روز" را نپوشید در مدرسه پرت شناخته می‌شوید و مثل آدم عوضی به شما نگاه میکنند. در نتیجه برای داشتن یک روابط اجتماعی قابل تحمل معیار‌ها را قبول میکنید. از هر صد هزار دختر یکی میتواند بگوید نه. پسر هم همینطور است. اگر گردن کلفت، بز نهبادر نباشید و زن را تحقیر نکنید و متلک نگوئید "عوضی" اعلام می‌شوید و در نهایت تنها و منزوی.

تحصیل‌کرده‌گان ناراضی و جنبش‌تحصیل‌کردگان ناراضی خود منشأ بخش زیادی از سیستم تحمیقی است که وجود دارد. من اسم روشنفکر را برای اینها

بکار نمیبریم به این خاطر که روشنفکر یک بار مثبت دارد که گویا فکرشان روشن است. اگر در زمان فنودالیسم چنین بوده امروزه اصلاً اینطور نیست. امروز تنها باید گفت تحصیلکرده هستند. مدرک تحصیلی دارند. اما محتوای آنچه آموخته اند و می آموزند تماماً خرافه و تحمیق است. این ها بیش از هر چیز ابزار های جا انداختن فرهنگ حاکم هستند. نه تنها اصلاً فکرشان روشن نیست، عامل گسترش خرافه هستند. این ها جنبش هائی را راه می اندازند و تئوری هائی برای جنبش شان تولید میکنند که حفظ بردگی مزدی و سیستم استثمار سرمایه داری در آن داده است. بورژوازی قادر شده است که به قدرت این تحصیلات و تخصص ها در ابعاد "توده ای" تئوریسین و ضد آگاهی تولید کند. این ها بخشی از دستگاه تولید ضد آگاهی و کمونیسم بورژوایی هستند. کمونیسم بورژوایی، از نظر فکری، دستگاه تولید خرافه است. دستگاه تحمیق طبقه کارگر است.

عمل آگاه گرانه اگر از این زاویه و در این متن وارد جدال با جنبش ها، سیاست ها و تئوری های بورژوازی نشود قادر نخواهد بود که طبقه کارگر را نسبت به آن ها و اکسپنه کند و اتحاد درونی طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی شکل دهد و به کار بیندازد. عمل آگاه گرانه اگر در این متن وارد جدال نشود نقدش به بورژوازی پوپولیستی خواهد بود. از مبارزه و روشنگری علیه فقر و بدبختی بجای مبارزه و روشنگری علیه سرمایه داری و بورژوازی سر در می آورد، جایی که همه پوپولیست ها از احمدی نژاد تا پوپولیست های چپ به آن تعلق دارند.

اگر آگاه گری از نقطه عزیمت مارکسیستی و کمونیستی شروع نکند نمیتواند تفاوت مدرنیسم طبقه کارگر را با مدرنیسم بورژوایی، تفاوت فمینیسم را با سوسیالیسم توضیح دهد، یا ضد مدرنیست و متمایل به مرد سالاری می شود و یا طبقه کارگر را دست بسته تحویل ناسیونالیسم عظمت طلب مدرنیست و ضد اسلامی ایرانی میدهد. این درست تفاوت ما با کمونیسم بورژوایی در نقد نیمپزشان به جریان سبز بود. این تفاوت قطب نمای ما در جدال های سیاسی اجتماعی با جریان بورژوایی موافق و مخالف سبز در سیاست ایران بود. ما تنها جریان مخالف سبز نبودیم. بخشی از بورژوازی، چه آنهایی که در صف احمدی نژاد ایستادند و چه بخشی از ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم کرد، هم یا سبز نرفت یا به عقیده خود صف "مردم" را از صف سبز جدا کرد. ما یک جریان مارکسیست و کمونیست مخالف سبز بودیم که دنیا را از منظر طبقه کارگر نگاه میکند و سبز و موافق و مخالف آن را از این دیدگاه به طبقه کارگر معرفی کردیم. ما صرفاً منقد سبز نبودیم. منقد مخالفین بورژوای سبز هم بودیم.

همین رابطه در برخورد به رفرمیسم هم صادق است. رفرمیسمی که پشتش را به محدود نگری درون طبقه کارگر میدهد نفوذ عملی بسیار قوی ای در ذهنیت طبقه کارگر دارد. نفوذی که اهمیت اتحاد طبقاتی را زیر سایه قرار میدهد. تصویری که طبقه کارگر را به این قناعت میرساند که ما فعلاً قاج زین را بچسبیم و دستمزدمان را با بالا ببریم انشالله یک روزی هم انقلاب (کدام انقلاب؟) میشود.

آگاه گری کمونیستی اگر نتواند در متنی که به آن اشاره کردیم وارد این بحث شود، یا از موضع گیری علیه رفرم و فعالین آن سر در می آورد، که او را در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد، و یا خود رفرمیست میشود. تنها با آگاه گری و از یک موضع کمونیستی طبقه کارگر میتوان هم خواستار رفرم و در صف اول مبارزه برای آن بود و هم خواستار انقلاب کارگری و مبارزه صف اول آن. تنها از این زاویه میتوان اتحادی را در طبقه کارگر شکل داد که آن هم چنین خاصیتی داشته باشد. هم مبارزه راه رفرم و هم مبارز راه انقلاب کارگری به عنوان یک سیاست یا آگاهی یا موضع واحد.

یک جنبه مهم دیگر در فعالیت آگاه گرانه در افتادن یا مبارزه علیه آگاهی معوج یا ضد آگاهی است. البته این بعد را ممکن است در چارچوب جنبه های دیگری که قبلاً اشاره کردیم گنجانند. اما مایلم اینجا روی چند نکته تأکید بگذارم. به این دلیل آن را جداگانه مورد اشاره قرار میدهم.

جریان های زیادی هستند که در درون خود جنبش کارگری آگاهی معوج تولید میکنند. راستش باید گفت آگاهی خود بخودی طبقه کارگر از موقعیت اش کمابیش معوج است و درست به دلیل همین اعوجاج است که تئوری مارکسیستی و تسلط بر آن ضروری میشود.

مثلاً تاندانس یا گرایش به سندیکالیسم پدیده ای داده و خود بخودی در جنبش کارگری است که موقعیت اقتصادی کارگران و مشقات ناشی از آن و مبارزه روزمره اقتصادی، بطور خود بخودی، آن را تولید میکند. دوری گزیدن از دخالت در سیاست از موضع منفعت طبقه کارگر، صنفی گری، رشته ای گری و غیره از این جمله اند. بویژه غالباً تناسب قوا سیاسی در جامعه در شرایط غیر انقلابی تنها تشکل های صنفی و به اصطلاح محدود را ممکن میکنند. این امکانی است که قطعاً باید از آن استفاده کرد و بدون آن اصولاً کار علنی یا "قانونی" ممکن نیست. اما این چارچوب میتواند به امکان گرایی تبدیل شود. یعنی محدود ماندن به امکان و ایدئلیزه کردن امکان و ایدئلیزه کردن تشکل های پراکنده کارگری.

بورژوازی میتواند بنا به شرایط با انواع تشکل های رفرمیستی کارگری که خود را محدود به این نوع امکانات میکنند کنار بیاید. خاصیت آگاه گری کمونیستی، خاصیت فعال و رهبر کمونیستی این است که نه تنها بداند که تشکل ها را نباید ایدئلیزه کرد بلکه در هر قدم اجازه ندهد که چنین تصویری در ذهن طبقه کارگر نهادینه و جاگیر شود. این درست یکی از آن تفاوت هائی است که مانیفست کمونیست میان کمونیست ها با سایر احزاب کارگری قائل میشود. کمونیست ها نماینده منفعت امروز و فردای کل طبقه کارگر هستند.

فعالینی که آلوده به این تاندانس های صنفی گری یا سندیکالیستی هستند غالباً تلاش میکنند که در صف طبقه کارگر نوعی از اتحاد را بوجود بیاورند و می آورند. اما در همان حال این گرایش ها باعث می شوند که محدود نگریشان همزمان در صف طبقه کارگر جدائی یا شکاف را نهادینه شود. ما تأکید کردیم که یک فعال کمونیست دست هر کس که هر درجه از اتحاد را در درون طبقه کارگر بوجود بیاورد میفشارد و دست در دست او میگذارد. اما همزمان محدودیت ها و عدم تکافوی این تلاش ها را صمیمانه روشن میکنند. در این تلاش ها اگر آگاهی عمیق طبقاتی و کمونیستی حاکم نباشد این تلاش ها به نهادینه کردن شکاف ها می انجامد.

اینجاست که باید میان درست کردن سندیکا و تشکل صنفی با سندیکالیسم و صنفی گرایی تمایز قائل شد. ایجاد سندیکا، صندوق تعاون، اتحادیه های صنفی و غیره قطعاً اقدام مهمی در بوجود آوردن اتحاد در میان طبقه کارگر است که کمونیست ها باید در صف اول مبارزه برای آن ها باشند. اما اگر این کار به

هدفی در خود و نه اقدامی در جهت متحد کردن صفوف تمام کارگران تبدیل شود، آنوقت به سندیکالیسم و صنفی‌گری و فرمیسم میرسید.

حاصل سلطه چنین گرایشی را در کشور های غربی یا کشورهایی که در آنها فعالیت اتحادیه ای آزاد یا نسبتاً آزاد است را میتوان دید. کارگران را به صنف های مختلف به ملیت های مختلف و گاه به جنسیت های مختلف تقسیم کرده‌اند و این تقسیم را ابدی نگاه داشته‌اند. عده‌ای ماشین کار هستند عده‌ای راننده، عده‌ای پرس کار، عده‌ای در اتحادیه ترانسپورت، عده‌ای راننده مترو و اتوبوس، عده‌ای بلیت فروش، سوزن بان و غیره. راننده ها اعتصاب میکنند، بلیت فروش‌ها سر کارند، تراش کار ها اعتراض میکنند رانندگان دخیل نیستند و غیره. این سازمانبندی قدرت طبقه کارگر را عملاً بشدت محدود میکند. تفرقه را ابدی کرده است.

فعالیت آگاه گرانه کمونیستی نمیتواند این آگاهی معوج را که بطور خود بخودی در طبقه کارگر تولید می‌شود و توسط بورژوازی، از هر رقم آن، دامن زده می‌شود را موضوع کار خود قرار ندهد.

یک جنبه مهم دیگر که اعوجاج در آگاهی را، بخصوص، در صف رهبران و آژیتاتور ها پرولتر بوجود می‌آورد و شاید جنبه دیگری از آن صنفی‌گری باید تعریف شود، عدم توجه به اهمیت آموختن مارکسیسم به عنوان علم رهایی طبقه کارگر است. مارکسیسم را مانند هر علم دیگری باید آن آموخت. هیچ کس هیچ علمی، از جمله مارکسیسم، را بطور خود بخودی و از روی غریزه نمی‌آموزد. همانقدر تسلط بر علم پرواز برای ساختن هواپیما ضروری است که تسلط بر مارکسیسم برای رهایی پرولتاریا. همانقدر یک فرد علاقمند به پرواز از روی غریزه میتواند هواپیما بسازد که فرد علاقمند به رهایی پرولتاریا میتواند از روی غریزه سیاست درست در رهایی طبقه کارگر را بیابد. بی توجه به تئوری مارکستی، به توجهی به اهمیت حیاتی آموختن آن گاه تا حد ضدیت با روشنفکران کمونیست عمیق میشود.

کم نیستند جریان هایی که تنها به آموختن مارکسیسم عملاً یا رسماً علاقه‌ای ندارند بلکه پرچم ضدیت با روشنفکران کمونیست را بر میدارند. در دوره انقلاب ۵۷ به آن‌ها نام کارگر کارگری داده شده بود. و البته تئورسین هایشان همه خود روشن فکر بودند! این تاندانس با سیاست و سنت‌های غیر کارگری و ضد کارگری ای که بر ذهن اکثریت بخش روشن فکر جامعه حاکم است خود را موجه میکند و از آن تغذیه می‌نماید. همانطور که اختناق صنفی‌گری را تقویت میکند. به هر صورت این اعوجاج طبقه کارگر و رهبران آن را از تسلط بر علم رهایی خود محروم نگاه میدارد.

به هر صورت فعالیت آگاه گرانه کمونیستی باید نسبت به این گرایش حساس باشند و طبقه کارگر را نسبت به آن واکنش نگاه دارند.

۲ - متحد کردن

کار کرد پایه‌ای دوم فعالیت کمونیستی متحد کردن صفوف طبقه کارگر است. در این مورد هم باز سوال پایه ای این است که متحد کردن برای چه؟ طبقه کارگر را برای چه و به چه عنوان باید متحد کرد؟

اشاره کردیم که می‌شود کارگران را برای انجام انقلاب ملی متحد کرد. یا کارگر را حول هویت ملی، مذهبی، برای احقاق حق ایرانیان، کردها و غیره متشکل کرد. ناسیونالیسم و ناسیونالیست ها در این مورد کم تلاش نمیکنند. یا میتوان کارگر را برای دمکراسی و سرنگونی متحد کرد. کل کمونیسم بورژوازی، پوپولیست ها و جریانات خلق گرا این کار را میکنند. یا میتوان کارگر را تنها برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کارش متحد کرد. این کاری است که سندیکالیست ها میکنند.

فعالیت کمونیستی، بنا به تعریف و در پایه‌ای تری سطح، کارگر را به عنوان کارگر در کل ابعاد آن و علیه بورژوازی در کل اشکال آن متحد میکند و به میدان میکشد. یعنی به عنوان موجودیت ضد بورژوا، طبقه ای که علیه بورژوازی ایستاده است. طبقه ای که میخواهد قدرت سیاسی را از دست بورژوازی خارج کند و کل نظام سرمایه داری را براندازد.

اگر این قطب نما را در فعالیت کمونیستی نداشته باشیم در عمل به دنباله روی از سیر خودبخودی و جنبش های بورژوازی در می غلطیم. در دنیای ما احزاب ناسیونالیستی، مذهبی و یا احزاب سندیکالیستی مانند سوسیال دمکرات ها و یا حزب کارگر انگلیس ارتباط و نفوذ کمی در طبقه کارگر ندارند. هر کدام تلاش میکنند که طبقه کارگر را مطابق نیاز های جنبش خود متحد کنند. میتوان کارگر را بعنوان نیروی سرنگونی رژیم متحد کرد. مگر خمینی و جریان اسلامی کم کارگر را در این چارچوب به میدان کشیدند؟ این به میدان کشیدن و یا اتحاد در متن جدال میان جریانات بورژوازی بود و نه در متن تقابل طبقه کارگر با کل بورژوازی. انقلابی گری خرده بورژوازی و پوپولیسم هم همینطور است، کمونیسم بورژوازی هم همینطور است.

همه این‌ها اساساً کارگر را خارج از موجودیت اجتماعی – طبقاتی اش، به عنوان یک صنف، یک نیروی لازم برای قدرت جنبش خودشان متحد میکنند.

میخواهم تأکید کنم که در هر لحظه و هر مقطع و هر تاکتیک در فعالیت کمونیستی باید این قطب نما را داشته باشیم که در آن لحظه یا مقطع و یا در نتیجه آن تاکتیک طبقه کارگر در این متن و با این هدف متحد تر میشود. در نتیجه وقتی میگوییم کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی متحد کردن است، باید برای مان روشن باشد که منظور متحد کردن بعنوان طبقه در مقابل طبقه دیگر است. این تلاش برای اتحاد میتوان در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره معنی کرد.

اشتباه مهلکی است که فکر کنیم که تنها کمونیست‌ها و احزاب کارگری به طبقه کارگر کار دارند، روی آن کار میکنند و در آن سازمان های خود را بوجود

می آورند. تمام جریانات بورژوائی از لیبرال تا ناسیونالیست و فاشیست از اسلامی تا مسیحی و یهودی و هندو و از سندیکالیست تا هر جانور سیاسی بورژوائی دیگر به طبقه کارگر روی می آورد. وقتی که میان جریانات سیاسی جدال حاد می شود (چه در خیابان و چه در مقابل صندوق های رای) بورژوازی به نیروی کثرت طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه نیاز دارد. هیچ جنگی را تنها بورژواها نه میکنند و نه به سرانجام میرسانند.

به هر صورت، اگر متحد کردن به معنی اتحاد به عنوان طبقه است، آنوقت این تلاش نمیتواند خارج از پروسه کار و زندگی طبقه کارگر انجام شود. کمونیست ها قطعاً در موقعیت مناسب نیاز دارند که طبقه کارگر را به خیابان و به باریکاد های قیام یا جنگ مسلحانه بکشند. اما به درجه ای در این کار موفق می شوند که طبقه کارگر را به عنوان طبقه متشکل کرده باشند و به میدان آورده باشند.

این قطب نما در ایجاد سازمان های مختلف کارگری که برای گسترش اتحاد طبقه کارگر ایجاد می شوند بسیار حیاتی است. کمونیست ها باید پیش قدم ایجاد هر نوع تشکیلی که اتحاد درونی طبقه کارگر را افزایش میدهد باشند. از هیات نمایندگی تا مجمع عمومی، از سندیکا تا اتحادیه و از صندوق تعاون تا صندوق اعتصاب و تیم فوتبالی و غیره و غیره. اما بر همه این تلاش ها باید آن افق کلی یعنی متحد کردن طبقه کارگر علیه بورژوازی و برای سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم باشد. اشاره کردیم که همه این تشکلهای سنگر هستند. سندیکا، اتحادیه، و غیره سنگر هایی هستند برای دفاع مقاومت در مقابل بورژوازی. اما کسی که این ها را ابدلیزه میکند و آن ها را از متن تلاش برای اتحاد طبقاتی کارگر جدا میکند سندیکالیست است نه کمونیست. سندیکالیسمی که از درون آن دولت تونی بلر انگلیس و سوسیال دمکرات سوئد بیرون می آیند که دست راستی تر از احزاب محافظه کار هستند.

سازمان طبقه کارگر سازمان فقرا نیست. لابد فعالیت کمونیستی تلاش میکند که فقرا و تهیدستان و محرومین را دور خود جمع کند ولی سازمان آدم های فقیر نیست. کارگر غالباً وضع زندگی اش بهتر از فقرای جامعه و بسیاری از دهقان است. انقلابی گری و اتحاد طبقاتی کارگر از فقر کارگر ناشی نمیشود. از جایگاه او در تولید و رابطه اش با سرمایه دار می آید. این اشتباهی است که بسیاری از پوپولیسیت ها و خیر اندیشان میکنند. جنبش فقرا را میخواهند راه بیانازند. که در نهایت در متن جنبش های بورژوائی قرار میگیرند. جنبش متحد کردن کارگر اساساً متحد کردن پرولتاریای صنعتی است برای انجام انقلاب پرولتری است.

مفاهیمی مانند متحد کردن بعنوان طبقه کارگر و متحد کردن بعنوان نیروی پیگیر یک جنبش دیگر را باید تماماً از هم متمایز کرد. باید روشن بود که طبقه کارگر میخواهند رژیم سرمایه داری نماند و میدانند که اولین قدم در این راه سرنگون کردن انقلابی جمهوری اسلامی است. اما کارگر وقتی میتواند آن نقش را بازی کند که بعنوان کارگر و با هدف انقلاب پرولتری در این جدال درگیر شود و تمایز خود را با کل جریانات و سنت های بورژوائی را بشناسد.

گفتم طبقه کارگر یک پدیده تحلیلی نیست یک واقعیت عینی است. یک مقوله ایدئولوژیک نیست در نتیجه اتحاد کارگری، تلاش متحد گرانه در فعالیت کمونیستی باید موضوع اتحادش خود طبقه کارگر باشد. لذا فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی نمیتواند مرکز تلاش اش برای اتحاد طبقه کارگر کانون های فعالیت پرولتاریای صنعتی نباشد. نمیتوان هیچ بخشی از جامعه را جایگزین طبقه کارگر کرد. نمیشود حزب کمونیست طبقه کارگر ایران در فنلاند باشد. بحث من نقطه شروع یک فعالیت کمونیستی نیست. محل تمرکز فعالیت آن در پروسه رشد آن است. سازمان کمونیستی باید سازمان کارگران باشد.

طبقه کارگر ایران جای معینی کار میکند و جای معینی نیروی کارش را تجدید میکند و جایی که کار میکند کارخانه است و جایی که نیروی کارش را تجدید میکند به آن میگویند محله. و این دو کانون های پایه ای متحد کردن طبقه کارگر هستند. اتحاد پرولتری این نوع اتحاد است، بلشویک ها اینطور بودند. احزاب کارگری اینگونه بودند.

با مصادر شدن کمونیسم توسط جنبش های بورژوائی به تدریج کشف شده است که اصولاً فعالیت کمونیستی و و حزب کمونیستی احتیاجی به کارگر ندارد. طبیعی هم هست که به اینجا میرسید. این ماهیت جنبش های بورژوائی است که به اینجا برسند. در دهه شصت میلادی اصولاً تنوری چپ نو این بود که دانشجو و جوان نیروی محرکه جامعه است و نه کارگر. به این دلیل که به اندازه دانشجو انقلابی نیستند و با اصولاً دیگر در جامعه اکثریت ندارند.

کتاب " ده روزی که جهان را لرزاند" تصویر زنده ای از نوع اتحادی که بلشویک ها در طبقه کارگر روسیه بوجود آورده بودند را بدست میدهد. جان رید در این کتاب صحنه ای را تصویر میکند که جالب است. در ایستگاه قطار یک منشویک دارد با کارگر بحث میکند. منشویک میگوید آخر سوسیالیسم شرط دارد و شروع میکند تنوری های عجیب غریب گفتن که اثبات کند بلشویک ها اشتباه میکنند. کارگر بلشویک جواب میدهد که البته شما خیلی باسواد هستید من که نمیتوانم جواب شما را بدهم منتها من به این نتیجه رسیده ام که جامعه دو طبقه است: بورژوا و پرولتر و بلشویکها طرفدار پرولترها هستند. طرف باز توضیح میدهد و از اقتصاد و تکامل تاریخ و گفتن اینکه سوسیالیسم پیش شرط میخواد و حدود ده دقیقه حرف میزند. کارگر بلشویک دوباره میگوید واقعا شما خیلی آدم باسوادی هستید ولی جامعه فقط دو طبقه است، بورژوا و طبقه کارگر. آدم یا مدافع این است یا مدافع آن. و آنقدر این استدلال را تکرار میکند که طرف شروع به فحاشی به کارگر بلشویک میکند و او را متهم به عقبمانده بودن میکند. منظور این است که آن کارگری است که به هویت و به ماهیت طبقاتی خود در مقابل بورژوا آگاه شده است.

یا کارگری که در کردستان میگوید که حزب دمکرات حزب بورژوایی است، میخواد قوم پرست باشد یا نباشد، میخواد فدرالیست باشد یا نباشد، میخواد خوب جنگ کند یا نکند. حزب بورژوازی است، حزب صاحب کارم است. اگر در کوره کار میکنم این حزب صاحب کوره است و اگر در کارخانه کار میکنم این حزب صاحب کارخانه است. این دولت هم با همه اختلافاتش با حزب دمکرات حافظ منافع سرمای دار است و نماینده حزب دمکرات در دفاع از کارفرما، دولت هم نباشد حزب دمکرات یا ناسیونالیست های دیگر این دفاع را بر عهده میگیرند. رسیدن به این هدف باید فعالیت آگاه گرانه و متحد کننده ما را تشکیل دهد.

متحد کردن طبقه کارگر به عنوان طبقه کارگر در مقابل بورژوازی. در صحنه سیاسی، در صحنه اقتصادی، در صحنه فرهنگی، در صحنه جنبشی و

گفتیم به محض اینکه ده در صد از طبقه کارگر در ایران متحد باشد و این آگاهی را داشته باشد، دیگر انقلاب کارگری پدیده امروز و فردا است. این اتحاد معجزه می آفریند. در چنین شرایطی انقلاب پرولتری و تدارک قیام دستور روز است. چون بورژوازی دیگر نمیتواند در برابر این مقاومت کند.

۳ - رهبری

گفتیم که فعالیت کمونیستی در پایه‌ای ترین سطح وحدت فعالیت آگاه گرانه، متحد کننده و رهبری کننده است. و گفتیم که این وجوه از فعالیت کمونیستی تنها جنبه تکنیکی ندارد. هویتی هستند که از هیچ کتاب، استدلال یا علم مدیریتی نمیتوان آن‌ها را استنتاج کرد.

در مورد وجوه آگاه گرانه و متحد کننده فعالیت کمونیستی صحبت کردیم. اینجا میرسیم به جنبه رهبری کنند. در توضیح این جنبه از فعالیت کمونیستی هم دوباره باید همان رشته استدلال طبقاتی ای که در جنبه‌های دیگر دنبال کردیم را تعقیب کرد.

گفتیم یک مشخصه فعالیت کمونیستی، که بعداً بیشتر در مورد آن حرف میزنیم، این است که فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت فکری یا فرهنگی یا ترویجی نیست. یک جدال عظیم سیاسی است. در جنگ رهبری محور میشود. بدون داشتن مفهوم رهبری و بدون تعریف دقیق این مفهوم در متن یک جنگ نمیتوان حرفی از پیروزی در آن جنگ زد. در نتیجه از این حکم که در فعالیت کمونیستی ما درگیر یک جنگ عظیم ننتنها با لشکریان مسلح سرمایه داری، با پلیس و زندان، بلکه علاوه با لشکر عظیم تر فرهنگی و فکری بورژوازی روبرو هستیم، به نیاز به تعریف مشخصات پایه ای رهبری کمونیستی در این جنگ میرسیم.

اینجا هم باید سؤالی که در مورد جنبه‌های دیگر از خود کردیم را دوباره مطرح کنیم. رهبری در چه جنگی و در چه چیزی؟ با چه هدفی؟

در پاسخ به این سؤال میتوان لیست طولانی ای را ردیف کرد که اینجا من به بعضی از آن‌ها میپردازم.

رهبری در تعمیق آگاهی طبقاتی: تعمیق آگاهی طبقاتی یک جنگ است و مثل هر جنگی مجموعه‌ایست به‌شمار از نبرد های کوچک و بزرگ. فعالیت کمونیستی نمیتواند در این هدف خود موفق شود مگر اینکه در هر و همه این نبردها شرکت کند، قدم به قدم آگاهی طبقاتی طبقه کارگر را تعمیق دهد، از هر تجربه ای برای تعمیق این آگاهی استفاده نماید. هیچ چیز جای تجربه را در زندگی و مبارزه طبقه کارگر نمی گیرد. این نبرد باید بر متن همه مسائل و تحریک های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره انجام شود، درست آن داده هائی که ذهن کارگر را آلوده میکند مخاطب قرار دهد و این نبردها را به پیروزی برساند. فلامن مبارزه مشخص بر سر مطالبه مشخص است حتی شکست بخورد اما درس های آن قدمی مهم در بالا بردن آگاهی طبقه کارگر بشود. رهبر کمونیستی از جمله باید بتواند حتی شکست را به تعمیق آگاهی طبقاتی کارگران تبدیل کند. همانگونه که مارکس در مورد شکست عظیمی مانند کمون پاریس این کار را میکند.

رهبری در گسترش اتحاد طبقاتی: داده‌های بورژوازی مانند چشم بندی هستند که بینائی طبقاتی کارگر نسبت به منفعت مشترک طبقه کارگر در مقابل بورژوازی کم سو میکنند. یک حکم پایه‌ای مانیفست اعلام جنگ علیه این فرهنگ، تفکر و داده بورژوازی است. جمله آخر مانیفست کارگران جهان متحد شوید است. اثبات اینکه ننتنها کارگران رشته‌های مختلف در ایران در مقابل بورژوازی درگیر یک جنگ واحد هستند و باید صف واحدی را داشته باشند بلکه کارگر کرد، فارس، ترک، افغانی، عرب، آمریکائی، اسرائیلی و غیره و غیره، کارگران جهان در مقابل سرمایه داری در تمام دنیا درگیر یک جنگ واحد هستند. به نیروی یکدیگر نیاز دارند و باید دست در دست هم در مقابل بورژوازی به ایستند، همه و همه نیازمند یک فعالیت متمرکز، با رهبری کاردان حاضر در همه صحنه‌های این جنگ است.

رهبری در گام برداشتن به سوی قدرت سیاسی: فعالیت کمونیستی در ماهیت و محتوا یک فعالیت سیاست است. فعالیت برای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریای انقلابی. بحث حزب و قدرت سیاسی زیر مجموعه این هدف است. به این معنی که پرولتاریای انقلابی قدرت را توسط حزب خود به تصرف در می آورد. در مورد اینکه این اقدام در چه شرایطی، توسط چه حزبی و در چه ابعادی انجام می‌شود را جای دیگری نسبتاً به تفصیل توضیح داده‌ایم که اینجا مورد بحث نیست. اینجا مضمون پایه‌ای این فعل و انفعال مورد بحث ماست. بعداً به جایگاه مکانیسم هائی مانند گار آزادی در این قدم برداشتن به سوی قدرت سیاسی را توضیح خواهیم داد.

اینجا میخواهیم تأکید کنیم که فعالیت کمونیستی فعالیتی در عرصه مبارزه سیاسی است. فعالیت کمونیستی فقط فعالیت راجع به مسائل یک کارخانه نیست. گفتیم انقلاب کارگری قبل از هر چیز ابزارش تحزب سیاسی است. در این چارچوب به بسیاری از محور ها می‌شود اشاره کرد. اما مضمون همه آن‌ها قرار دادن طبقه کارگر در موقعیت مناسبتر برای انجام انقلاب پرولتری است. این قطب نما را نداشته باشید به صنفی گری، نیکوکاری اجتماعی و غیره میرسید که خوب یا بد به هر حال جامعه سرمایه داری را سر جای خود نگاه میدارد. در این متن است که میتوان به مبارزه در عرصه های مختلف جهت و جایگاه درست آن‌ها را داد.

رهبری در بهبود شرایط زیست و کار: کارگر هرچه وضع زندگی اش بهتر باشد امکان مبارزه اش برای سوسیالیسم بیشتر میشود. بعکس تصور طرفداران فقرا و سوسیالیسم فقر که فکر میکنند آدم هرچه فقیرتر و بدبختتر باشد مبارزه اش سوسیالیستی تر میشود، کارگر هرچه مرفه تر باشد سطح توقع اش بالاتر میرود.

کارگری که به جای پانزده ساعت در روز هشت ساعت کار میکند، وقتی که به خانه می‌آید بجای اینکه عرق از هفت جای بدنش جاری باشد و حتی فرصت رسیدن به خانواده اش را نداشته باشد، میتواند زندگی خانوادگی اش را از جهمی که در آن گرفتار آمده نجات دهد، میتواند به بچه اش برسد، میتواند کتاب بخواند، میتواند جمع بشود با رفقایش جلسه بگیرد، میتواند مبارزه اش را سازمان بدهد و غیره.

این پدیده ای است که خرده بورژوا آنرا نمی‌فهمد. فکر میکند آدم هرچه فقیرتر باشد انقلابی تر میشود. آدم فقیر مستاصل میشود، آدم مستاصل به هر چیزی دست می‌اندازد. ناچار است این کار را بکند. عملاً و در دنیای واقعی انتخابی ندارد. به سادگی میتواند جذب ارتجاعی ترین ایده‌ها شود. به سادگی امکان‌گرا می‌شود و به کم رضایت میدهد.

نمیدانم چند مصاحبه با کارگرانی را دیده‌ام یا خوانده‌ام که سراغ کسی مانند احمدی نژاد و سیاست اش تعلق ندارند رفته‌اند که چرا به او رأی داده‌ای؟ من با یک نفر حرف می‌زدم پرسیدم چرا بعضی از کارگران به احمدی نژاد رأی داده‌اند؟ گفت "آخر من باید اول شکم بچه‌ها را سیر کنم تا بعد بتوانم مبارزه کنم. من طرفدار سبز نیستم، اما این بابا بالاخره پول یارانه را به من میدهد و فعلاً از خانه ام را بیرون نمیکند." این استیصال کامل ناشی از فقر است. این رأی یا این حمایت ضمنی از احمدی نژاد در مقابل سبز از سر این نیست که از احمدی نژاد خوشش می‌آید یا سبز را درست میشناسد. از سر این است که نمیخواهد با چهار یا پنج تا بچه از خانه اش بیرونش کنند. میگوید طلبکارها آمده‌اند در خانه اش را گرفته‌اند.

در نتیجه رهبری در بهبود شرایط کار، رهبری در مبارزه علیه استیصال که به بخش اعظم طبقه کارگر تحمیل کرده‌اند تنها یک مبارزه انسانی و طبیعی است، بلکه مستقیماً به مبارزه برای سوسیالیسم وصل است. به شرطی که قطب‌نمایی که به آن اشاره کردیم را داشته باشد. بدون آن قطب‌نما سر از حمایت عملی یا ضمنی از یک جناح از بورژوازی در می‌آورد.

رهبری در دادن قدرت دفاع از خود: گفتیم فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست. یک فعالیت اجتماعی است که موضوع کار آن آدم‌های مشخص و معین در جامعه است. اگر چنین است آنوقت شاخص پیشرفت و موفقیت آن، مثل هر فعالیت اجتماعی دیگری، باید یک شاخص ابژکتیو اجتماعی باشد.

این شاخص ساده است. فعالیت کمونیستی، در هر سطحی، باید در نهایت به این واقعیت ترجمه شود که طبقه کارگر را در دفاع از خود قدرتمندتر کرده است. کارگری که به فعالیت کمونیستی و یا سیاست کمونیستی جذب می‌شود و یا موضوع کار فعالیت کمونیستی است، باید از کارگری که در این شرایط قرار نگرفته است در دفاع از خود، در هر عرصه‌ای، قوی‌تر و قدرتمندتر باشد. همانطور که وقتی کارگری که به اتحادیه یا سندیکا می‌پیوندد از کارگر بدون سازمان قوی‌تر است.

در نتیجه شاخص ابژکتیو و عینی موفقیت فعالیت کمونیستی این است که به طبقه کارگر در دنیای واقعی امکان مقاومت و تعرض بیشتری در مقابل بورژوازی بدهد. خواه در سطح اقتصادی، خواه سیاسی، خواه فرهنگی و خواه هر عرصه دیگری.

اگر ما نتوانیم با اشاره به این شاخص‌ها نشان دهیم که موفق بوده‌ایم، هر کار خارق‌العاده و قهرمانانه‌ای هم که کرده باشیم موفق نبوده‌ایم و لابد فعالیت ما ایراد دارد.

حتی اگر اکثریت کارگران را با خود داشته باشید اما نتوانید به این اکثریت قدرت دفاع از خود را بدهید به فعالیت کمونیستی مشغول نیستید. آن رهبری‌ای که فعالیت کمونیستی ایجاد میکند را نمیکند. کار دیگری را انجام میدهند. من قضاوت در مورد خوبی یا بدی آن کار نمیکم. لابد کار خیر میکنید. اما در نهایت در جدال میان طبقه کارگر و سرمایه داری آب در هاون میکوبید.

بحث این است که فعالیت و تشکل کمونیستی یک نوع فعالیت و تشکل کارگری است و مانند سایر تشکل‌های کارگری موفقیت یا عدم موفقیت خود را باید با متر ابژکتیو تغییر در دنیای بیرون به نفع دادن قدرت به طبقه کارگر بسنجد نه با گفته‌ها و کرده‌های علی‌العموم.

رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا بعنوان یک طبقه و یک طبقه جهانی در تمام وجوه آن: بورژوازی با اتکا به ناسیونالیسم تلاش میکند تا طبقه کارگر یک کشور را در مقابل طبقه کارگر کشورهای دیگر قرار دهد. با بحث "ورود بی رویه کالاهای خارجی" و خواست محدودیت یا ممنوعیت آن آشنا هستید. با این ایده که کارگران افغانی کار کارگران ایرانی را میدزدند یا کارگران ایرانی کار کارگران سوئدی و یا کارگران ترک کار کارگران آلمانی، کارگران زن کار کارگران مرد را میگیرند و غیره حتماً آشنا هستید و درجه نفوذ چنین خرافات بورژوائی را طبقه کارگر میدانید؟

برایتان مثالی زدم و گفتیم در انگلیس بام و که صاحب کارخانه اتومبیل سازی روور هم بود میخواست این کارخانه را به این دلیل که به اندازه کافی سود نمی‌دهد ببندد. نماینده جناح چپ و به اصطلاح رادیکال اتحادیه‌های انگلیس فراخوان داد که مردم انگلیس خرید ماشین بام و را تحریم کنند تا کارگران آلمانی بام و بیکار شوند تا "آلمانی‌ها" بفهمند که بیکاری چه دردی دارد!

از دید این رهبر سندیکالیست آلمانی، آلمانی است چه کارگر و چه سرمایه دار و انگلیسی هم انگلیسی است چه کارگر و چه سرمایه دار. این رهبر سندیکالیست در واقع نماینده بورژوائی است که قدرت رقابت با مثلاً بام و را ندارد. دارد بر عرق ملی برای دفاع از کارگر سرمایه میگذارد و از این کانال کارگر انگلیسی را به سربازان بورژوائی در حال ورشکستگی انگلیس تبدیل میکند. بجای خواست بیمه بیکاری مکفی، بجای خواست بالابردن دستمزد کارگران ارزان در سایر نقاط دنیا خواست بیکار کردن کارگران آلمانی را پیش میگذارد. به این میگویند ناسیونالیسم.

رهبری کمونیستی، همانطور که مانیفست اعلام میکند، رهبری تلاش برای اتحاد جهانی طبقه کارگر است. رهبری تلاش برای اثبات هم سرنوشتی کارگر از زن و مرد، کرد و فارس و ترک و بلوچ و افغانی تا سوئدی و آلمانی و انگلیسی است. رهبر تلاش علیه خرافات بورژوائی در هم کیسه کردن کارگر و سرمایه دار یک ملت است.

رهبری در همه عرصه ها و مسائل متنوع زندگی و مبارزه طبقه کارگر: گفتیم مبارزه و فعالیت کمونیستی تنها بحث در مورد مسائل تئوریک یا سیاسی نیست و بخصوص تنها علام موضع در مورد مسائل متنوع نیست. این اعلام موضع ها البته لازم اند اما مطلقاً کافی نیستند. مبارزه کمونیستی باید درگیر مسائل مختلفی باشد که چه در ابعاد ذهنی و چه عملی طبقه کارگر و جامعه، در ابعاد عمومی تر، با آنها روبرو است. و بویژه فعالیت کمونیستی باید معطوف به ایجاد اتحاد در صف طبقه کارگر روی زمین واقعی جامعه و ایجاد قدرت در صف طبقه کارگر باشد. این اهداف نیاز مند آن است که فعالیت کمونیستی رهبری همه وجوه مبارزه و همه مسائلی که طبقه کارگر با آنها روبرو است را وظیفه خود بداند. چه در ابعاد سیاسی، چه در ابعاد اقتصادی، چه در ابعاد ایدئولوژیک، چه در بعد فرهنگی و غیره. فعالیت کمونیستی نیازمند آن رهبری است که تحت فشار نیازهای مرحله ای جنبش، افق و دورنمای سیاسی کار و وظایف خودش را محدود نکند.

واقعیت این است که فرد وقتی رهبر عملی است، مسائلی که روزمره روی میزش قرار میگیرد میتواند خیلی از تصاویر اساسی تر را از جلو چشمش دور کند. خاصیت فعالیت و رهبری کمونیستی این است که نگذارد این اتفاق بیفتد. سدی در مقابل این تاندانس خودبخودی بوجود آورد. تضمین کند که هر لحظه فعالیت کمونیستی همه این وجوه را تأمین میکند.

رهبری ای کمونیستی ناچار است که با هر گرایش و جریانی به بهانه ویژگی های این یا آن مرحله جنبش عملی به تعویق انداختن و یا دست شستن از این اصول را تبلیغ و موعظه میکند، قاطعانه مقابله کند. سازشکار نباشد.

رهبری ای که در درجه اول یک رهبر سیاسی است نه رهبر تئوریک. ما نقش تئوری را در فعالیت کمونیستی گفتیم، منتها شناخت تئوریک از مسائل مبارزه طبقاتی نسبی است. مبارزه تا خاتمه مطالعات من منتظر نمی ماند. رهبر کمونیستی، مانند هر رهبر دیگری مجبور است که در هر جدال بر اساس دانسته هایش عمل کند. اگر نیاز دارد متخصص دعوت کند و مشورت کند اما در هر حال ناچار است در حالی که جنگ در جریان است، مثل هر رهبر و فرمانده دیگر، تصمیم بگیرد.

اشاره کردم که ما باید از موضع کارگری که درگیر این جنگ است به مسائل نگاه کنیم. وسط اعتصاب نمیشود گفت نمیدانم چه باید کرد باید اول آنتی دورینگ را بخوانم یا چند سالی احتیاج به فکر یا استراحت دارم. ما ناچاریم مارکسیسم را در متن خود جنگ بیاموزیم. این امتیاز افسران و تئوریسین های بورژوائی را نداریم که اول در دانشگاه به آنها درس میدهند بعد آنها را به جنگ میفرستند. امیدوارم روزی ما هم این امکان را داشته باشیم. اما تا آن روز مجبوریم مارکسیسم و تئوری را در حال جنگ بیاموزیم. این دیوار البته دو طرف دارد. می شود از یک طرف دیوار افتاد و گفت اصلاً فعلاً وقت تئوری ندارم و کور وارد یک جنگ شد و یا گفت تا تئوری را تمام نکنم وارد جنگ نمیشوم. این بالانسی است که رهبری کمونیستی باید بتواند در شرایطی که قرار گرفته است نگاه دارد.

در همین رابطه است که به این نتیجه میرسیم که رهبری کمونیستی یک رهبری میانجی گرانه نیست، جانب دار است. مصلحت گرا نیست، روشن حرف میزند و روشن تصمیم میگیرد. رهبری آینده نگر است و به استقبال مسائل آتی میرود.

رهبری در تعریف پیروزی طبقه کارگر در هر نبرد: جنگ مجموعه ای از نبردها است. جنگ طبقاتی پرولتاریا هم مجموعه ای از نبردهای مختلف است که در جبهه های مختلف و در زمان های مختلف که غالباً مستقل از اراده ما شکل میگیرد است.

رهبری کمونیستی لازم است که در هر یک از این نبردها پیروزی قابل تحقق طبقه کارگر با اتکا به نیروئی که در آن نبرد دارد را خیلی ایزکتیو تعریف کند. مثلاً در بحث سرنگونی جمهوری اسلامی. باید تعریف کند که در هر مقطع با توجه به نیروهای در صحنه از نظر طبقه کارگر سرنگونی چه معنی ای دارد. اگر انقلابی دمکراتیک در جریان است پیروزی طبقه کارگر در این انقلاب دمکراتیک یعنی چه؟

تعریف پیروزی به معنی اعلام موضع در مورد آرزو هایمان نیست. باید پیروزی را با توجه به زور و نیروئی که دارید تعریف کنید. درست مانند فرمانده ای که نیروی دشمن و نیروی خود را میبیند و در هر نبرد پیروزی را تعریف میکند. از جمع این نبردها در یک جنگ میشود پیروز بیرون آمد. نمیشود شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را شعار اعتصاب بر سر فلان خواست کرد و بعد هم اعلام کرد که شکست خوردیم. باید هر جا و در هر نبردی، از یک اعتصاب تا یک انقلاب پیروزی را بر اساس نیروئی که میتواند آن را متحقق کند تعریف کرد. موانع عملی و ذهنی تحقق این پیروزی را نشان داد و بخصوص راه عملی و نه خیالی و آرزوها، را پیش پا گذاشت و تلاش کرد که عملی شود.

جدال علیه سبز است، جدال علیه سیاه است، جدال برای دستمزد است، جدال برای اضافه کار است، جدال در متن مسئله ملی است، و جدال برای هر چیز دیگری که هست، در این جدالها پیروزی پرولتاریا، در مقابل پیروزی جنبش های بورژوائی باید تعریف کرد و مانند رهبر و فرمانده هر نبردی دست به کار متحقق کردن آن پیروزی شد. این ما را میرساند به نکته بعدی.

رهبری در به پیروزی رساندن هر مبارزه: رهبری تنها شعار دادن نیست. تنها نوشتن نیست. رهبری عملی یک جنگ یا نبرد است. فعالیت کمونیستی رهبری اش هدایت کننده یک جنگ برای به پیروزی رساندن آن است. شما نمیتوانید بروید در صحنه جنگ و بگوئید من مواضع درست را گفتم. باید پیروزی را سازمان داد. مانند یک فرمانده نظامی که میداند باید این یا آن موضع، این یا آن ارتفاع و این یا آن نقطه کلیدی را گرفت و نبرد برای تصرف

این موضوع را سازمان میدهد و رهبری میکند، رهبری کمونیستی باید در همه عرصه هائی که درگیر است فرمانده به پیروزی رساندن قدم به قدم آن نبرد باشد.

اشاره کردم که یکی از شکاف های یا ترک های موجود در صف کمونیستی خصلت فردی، ذهنی روشنفکران است. این خصلت در میدان جنگ میتواند رهبری کمونیستی را از یک امر عملی-فکری بی یک امر تماماً ذهنی تبدیل کند. در این صورت رهبری تبدیل می شود به اعلام موضع. اگر به پرسید که در فلان جدالی که طبقه کارگر یا جامعه با آن روبرو بود چه کردید پاسخ اش این است که "گفتم!!!!". ما در حزب حکمتیست مجبور شدیم قراری تصویب کنیم که "گفتم" گزارش نیست. کردم، نکردم، میشد، نمیشد و غیره گزارش است.

و بلاخره رهبر حرفه ای است: گفتیم یک پای ثابت فعالیت کمونیستی وجود شبکه انقلابیون حرفه ای است. و گفتیم که حرفه ای بدین معنی نیست که از حزب حقوق میگیرند. به این معنی است که متخصص حرفه شان هستند. و اگر حقوقی از حزب میگیرند به دلیل این تخصص شان است.

و در این رابطه هیچ چیز جای رهبری که فن رهبری بلد است را نمیگیرد. خاصیت هر رهبر عملی کارگری همین است. با تجربه این را می آموزند. اما باید این تجربه را عملی کنند و گسترش بدهند و مهمتر اینکه یاد بدهند.

فصل ۱۱ - فعالیت کمونیستی: روشنگری یا مبارزه؟

جلسات قبل گفتیم فعالیت پایه ای کمونیستی عبارت است از آگاه کردن، متحد کردن و رهبری پرولتاریا در انجام انقلاب پرولتاری، و نه انقلاب طبقات دیگر. در مورد جنبه هائی از این فعالیت صحبت کردیم. اینجا و آنجا اشاره کردیم که این فعالیت تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست، بلکه اساساً یک مبارزه است.

جلسه امروز در مورد دو موضوع صحبت خواهیم کرد. یکی روی این سؤال که آیا فعالیت کمونیستی روشنگری است یا مبارزه متمرکز می شویم و دوم از این بحث خود را به این سؤال میرسانیم که چه زمانی برای این مبارزه لازم است؟

در پاسخ به این سؤال که آیا فعالیت کمونیستی روشنگری است یا مبارزه؟ جواب این است که این فعالیت قطعاً روشنگرانه هست. اما دسته بندی آن بعنوان روشنگری میتواند ما را به نتیجه گیری نادرست برساند. سر از آکادمیسم در بیاوریم. روشنگری قطعاً یک وجه فعالیت کمونیستی است. اما این روشنگری در چارچوب، به عنوان یک جز و در خدمت یک جدال سیاسی معین باید فهمیده شود. اجازه بدهید در این مورد کمی مکث کنیم. دوباره تأکید میکنم که این بحث هم قاعدتاً مفصل تر در جزوه فعالیت کمونیستی خواهد بود اینجا من صرفاً مقدمه ای به آن بحث را ارائه میدهم.

بخش وسیعی از کسانی که خود را چپ یا مارکسیست میخوانند غالباً فعالیت کمونیستی، به هر معنی که آن را میفهمد، را در روشنگری خلاصه میکنند. در بهترین حالت علیه خرافه مبارزه میکنند، نصیحت میکنند، حرف های حکیمانه میزند و غیره و در اغلب موارد حتی این جنگ را هم نمیکند تنها به اعلام موضع و صدور فتوا های سیاسی و تئوریک بسنده میکنند. روشنگری را به اعلام موضع خلاصه کرده اند. البته از ابزارهای این روشنگری مثل نشریه، کتاب، تلویزیون، رادیو، و امروز سایت و اینترنت هم استفاده میکنند. روشن است آن بخشی از این فعالیت که با بورژوازی جنگ فکری میکند، کار مفیدی را انجام میدهد. جنگ فکری با بورژوازی بخش مهمی از فعالیت کمونیستی است. اما این کار هنوز با تغییر دنیای بیرون، که مضمون و هدف فعالیت کمونیستی است، بسیار فاصله دارد.

ما میتوانیم سالها و سالها روشنگری کنیم و تأثیر قابل اعتنائی در دنیای بیرون خود نگذاریم. همه چیز در دنیای ما به جدال طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی گره میخورد. این جدال نه تنها در نهایت بلکه روزمره به سیاست، مبارزه سیاسی، تناسب قوای سیاسی و از آن مهمتر به موقعیت ابژکتیو و روزمره ای که طبقه کارگر، که قاعدتاً موضوع یا مخاطب روشنگری است، در آن قرار دارد گره میخورد.

از این بگریزید که اگر کارگر بخواهد سر سوزنی از این روشنگری استفاده کند با قوه قهریه بورژوازی، با دستگاه مذهب و ناسیونالیسم و غیره رو به رو می شود تا اینکه اصولاً بخش اعظم طبقه کارگر از امکان و فرصت مادی برای استفاده از این روشنگری محروم اند. بورژوازی و موقعیت زندگی این را از او دریغ میکند.

این چپ تاریخی پیامبران حقیقت بوده اند. وظیفه خود را این دانسته اند که حقیقت را به مردم ابلاغ کنند. ممکن است حرف غلطی هم نزنند ولی در غیاب یک مبارزه سیاسی و با اتکا به نیرو های ابژکتیو آن مبارزه و آن ابلاغ حقیقت ما بی ثمر یا کم ثمر خواهد ماند و روشنگر حقیقت جوی ما به ایفای نقش حکیم و یا در بهترین حالت نیکوکار اجتماعی محدود میماند.

منظور از روشنگری آگاه کردن طبقه کارگر نسبت به کل خرافه ای است که جامعه سرمایه داری و تمام ابزارهای تحمیق آن تولید میکنند و بعلاوه اتکا به مکانیسم هائی که دسترسی به این روشنگری و اتخاذ نتایج عملی آن توسط طبقه کارگر را محدود یا ناممکن میکند به اندازه خود این روشنگری اهمیت دارد. موانعی که دسترسی طبقه کارگر به این آگاهی را ناممکن و یا عملی کردن آن را در هر قدم غیر عملی میکند. پرسیدن این سؤال که روشنگری یا آگاه کردن با چه موانعی ابژکتیوی روبرو می شود و چگونه میتوان آن ها را خنثی کرد بخشی از صورت مساله فعالیت کمونیستی است.

شما نمیتوانید روشنگری موثر را از شکستن دیوار محدود کننده آن جدا کنید. فرق یک آکادمیست با یک فعال کمونیست در همین است. حتی اگر

بورژوازی اجازه روشنگری را به شما بدهد، که در جایی مانند ایران نمیدهد، قابلیت تأثیر گذاری آن توسط موقعیت اجتماعی طبقه کارگر محدود میشود. به اروپا و کشور هائی که در آن اختناق و استبداد وجود ندارد نگاه کنید متوجه منظور من میشوید. مارکس است که میگوید آگاهی بخشی از روبنای جامعه است و به سیاست و قدرت سیاسی گره میخورد. به زبان ساده نه تنها به دستگاه زندان و پلیس بورژوازی بلکه به کل امکانات بورژوازی و بی امکانی پرولتاریا گره میخورد.

در نتیجه باید از خود پرسیم که این روشنگری یا آگاهگری با چه موانعی روبرو است؟

برای اینکه توضیح دهیم که چرا توضیح و نشر حقیقت کافی نیست. حجم عظیم ضد آگاهی یا خرافه ای که کل این دستگاه بورژوازی تولید میکند را در نظر بگیرید. از مذهب تا دانشگاه، از مدرسه تا تلویزیون و سینما و نشریات اش، همه دستگاه تولید خرافه هستند. دستگاه تولید آگاهی وارونه. دستگاهی که میخواید به طبقه کارگر حقه کند که این زندگی ات است. کمونیسم تمام شد، مبارزه برای برابری تمام شد، معلوم شده تنها راه سرمایه داری است و برابری و رفاه را باید در چارچوب این سیستم تعریف و محدود کرد. کارگر حق دارد مبارزه کند بشرطی که در چهار چوب سرمایه داری باشد.

و آگاه گری که فکر کند در مقابل این سیستم عظیم جهانی میتواند با چند نشریه به ایستد بازنده است. شما یک نشریه منتشر کنید، بورژوازی ده هزار نشریه منتشر میکند، شما یک ساعت برنامه تلویزیونی داشته باشید بورژوازی در عوض صد کانال تلویزیونی دارد. امکانات، چه از نظر کمیت و چه از نظر جذابیت، به معنی رایج آن، اصلاً قابل مقایسه نیست.

بورژوازی جهانی است، بی بی سی و سی ان ان و همه اینها را دارد. شما امروز اگر از هر کس بپرسید سبز در ایران چیست، از آرژانتین تا چین از احزاب چپ اروپائی تا ایرانی همه یک چیز به شما میگویند یک تصویر به شما میدهند.

دستگاه ضد آگاهی بورژوازی ظرف چهل و هشت ساعت دنیا را فرموله میکند که در ایران، از دید منفعت بورژوازی، چه اتفاقی دارد می افتد و این جهان بینی را به جهان بینی همه، از جمله طبقه کارگر، تبدیل میکند. انتشار یک نشریه یا یک تلویزیون اصلاً قادر به مقابله با این سیستم نیست.

در بعد دیگر، هر ناصح و پیامبر حقیقتی فوراً با تکفیر دستگاه مذهب از مسجد و کلیسا تا کنیسه و معبد راهبان روبرو میشود. شما فعالیت کمونیستی را جایی شروع کنید قبل از پلیس اول با آخوند و کشیش و کاهن روبرو میشوید. آن هم نه در سطح جدل روشنگرانه بلکه با تکفیر و با توسل به زور متدین ها.

بعد از این تازه به سرکوب دولت و محدودیت آزادی بیان و غیره میرسید. آزادی بیان ممنوع است. ناصحان حقیقت نمیتوانند حرفشان را بزنند. آدم های خیلی خوبی هستند اما پیامبران حقیقت، نود و نه درصد حرفشان را نمیتوانند بزنند اگر مسجد و کلیسا و معبد کتابهایشان را نسوزانند دولت این کار را میکند.

در کنار این سرکوب و ارباب دارو دسته های غیر رسمی بورژوازی. بسیج، دارو دسته هایی بورژوازی مسلح. چند نفر یادشان هست که در سال های قبل وقتی، حتی اگر کارگران در کردستان اعتصاب میکردند، حزب دمکرات رسماً از بورژوا حمایت میکرد و کارگران را سرکوب میکرد؟ در تاریخ جنبش کارگری آمریکا، این درو دسته های مسلح بورژوازی بیش از پلیس در سرکوب، ترور و ارباب فعالین طبقه کارگر نقش بازی کرده و میکنند.

بورژوازی همیشه آدمهای مسلح خودش را سازمان میدهد. قبل از اینکه پای دولت به میان برسد بخش زیادی از کارگران مبارز و چپی و کمونیست را همین دار و دسته های مسلح خود صاحب کار سرکوب میکنند.

تازه اینها تنها ابزار های سرکوب فکری است. انقیاد اقتصادی طبقه کارگر موانعی به همین جدیت را در مقابل روشنگری قرار میدهد. بورژوازی طبقه کارگر را از نظر اجتماعی و انقیاد اقتصادی در موقعیتی قرار میدهد که ضرورت کار برای معیشت را تبدیل به سدی در مقابل فعالیت روشنگرانه میکند.

شما چگونه میتوانید از کارگری که روزی پانزده ساعت کار میکند انتظار داشته باشید که کاپیتال که هیچ نوشته های من و شما را بخواند؟ مانیفست را بخواند، کمونیسم را به عنوان یک علم یاد بگیرد؟

کارگری که پانزده ساعت کار میکند باید دو ساعت هم از خواب اش بزند با رفاقیش جلسه بگیرد، کتابی بخواند و فرصت رسیدن به فرزندان و خانواده اش را صرف این کار کند؟ چند نفر از ما اگر در چنین موقعیتی قرار بگیریم این کار را میکنیم؟ بخشی از رهبران کمونیست کارگر البته این کار را میکنند اما آنها قهرمانان واقعی و گمنام زمانه ما هستند و تعداد شان، به نسبت جمعیت کارگری، محدود.

محدودیت های فرهنگی بعد دیگری از این موانع است که بورژوازی طبقه کارگر را در آن حبس میکند. مارکس میگوید فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه است. در همه نظام های طبقاتی چنین است. بورژوازی با تمام امکانات خود با استفاده از پیشرفته ترین دست آورد های بشری فرهنگ خود را به جامعه حقه میکند. تصویر خود از دنیا را به تصویر کل جامعه از دنیا تبدیل میکند. طبقه کارگر هم جزئی از این جامعه است و فرهنگ حاکم بر آن جزئی از این فرهنگ. اینکه در زندگی طبقه کارگر این فرهنگ روزمره در تناقض با نیاز های او قرار میگیرد مسله مهم دیگری است که بعداً به عنوان یکی از اهرم های مقابله با بورژوازی به آن خواهیم پرداخت. اما طبقه کارگر هدف اصلی و قربانی اصلی فرهنگ بورژوازی است.

کارگر، بنا به تعریف مارکس، تمام زندگی اش گذراندن از امروز به فردا است. طبقه کارگری که بنا به تعریف هر روز باید از نو نیروی کارش را بفروشد

و هر روز ممکن است بیکار شود و در دنیای کار طاقت فرسا و زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی جهمی گیر کرده است، بیش از هر چیز دنبال آفیون است. مذهب و ناسیونالیسم بخشی از این فیون ها هستند، کل دنیا و انتظار از دنیایی که بورژوازی در مقابل او قرار میدهد آفیونی از همین قبیل است. آفیونی که از تلویزیون، از مدرسه، از موقعیت خود در جامعه میگیرد.

مثلا تصویر کارگر از زن همان است که جامعه بورژوائی به او میدهد. زن خانه دار در زندگی طبقه کارگر جزئی از پروسه تولید سرمایه داری است. سرمایه دار قیمت نیروی کار کارگر را بر اساس قیمت مواد خام نیاز برای باز تولید کارگر حساب میکند. آن کس که این مواد خام را به غذا یا مواد قابل مصرف تولید میکند غالباً زن خانه دار است یا فرض سرمایه دار این است که زن خانه دار کارش این است. در نتیجه کارگر برای باز تولید نیروی کار خود، برای اینکه فردا بتواند سر کار برود به یک برده بی مزد در خانه، به یک همخوابه برای تولید مثل احتیاج دارد.

بورژوازی کارگر را در این موقعیت قرار میدهد. در این دنیا فضا برای جاگیر شدن یا مطلوب شدن تبلیغات مذهبی و بورژوائی در مورد فرودستی زن، ایده زن فرمانبر پارسا، جا پیدا میکند، فضای پذیرش پیدا میکند. آفیونی دیگر برای توجیه موقعیت کنونی زندگی. این تنها یک نمونه است. میتوان همین را به رابطه کارگر با خود و فرزندانش تسری داد.

سؤال دیگر این است که این پروسه آگاه گری یا روشنگری چند سال طول میکشد؟ کی ثمر میدهد؟ باید توجه کرد که اولاً مارکسیسم علم است و هرکس باید آن را بیاموزد و در ثانی بالاخره چند سال طول میکشد که فعالیت روشنگرانه این علم را به کارگر بیاموزد؟

برای یک کارگر چند سال تحقیق و تفحص لازم است تا متوجه کل سیستم سرمایه داری شود؟ پاسخ به همه خرافاتی که بطور دائم در ذهن طبقه کارگر میکارا را بیابد؟

اگر فعالیت کمونیستی را تنها به یک امر روشنگرانه ترجمه کنیم آنوقت در دنیای ما عمر کارگر، اگر اعدام نشود یا زندانی یا بیکار نشود، به تسلط بر این علم کفاف نمیدهد.

مارکسیسم، مانند هر علم دیگری آموختنی است. مارکسیسم را همان قدر می شود سینه به سینه و ارثی به کسی تحویل داد که فیزیک یا پزشکی را میشود. آگاهی آموختنی است ارثی نیست. سینه به سینه منتقل نمیشود. من و شما هر چقدر مارکس را بخوانیم نمیتوانیم آن را سینه به سینه به فرزندمان یا همکارمان منتقل کنیم. نمی توانیم مارکس را به بچه هایمان انتقال بدهیم. هرکس باید خود مارکسیسم را بیاموزد همانطور که فیزیک دان باید فیزیک را بیاموزد. کارگری که بیست سال یاد گرفته وقتی از دنیا می رود، نسل جدید کارگر باید دوباره از صفر شروع کند. چگونه میتوان این دور باطل را تمام کرد؟

میخواهم بگویم که تبدیل کردن مبارزه کمونیستی به یک فعالیت آموزشی به همه این تناقضها بر میخورد. انتها ندارد و انقلاب سوسیالیستی را موقوف به محال میکند.

اینها البته تنها گوشه هایی از موانعی است که روشنگری صرف با آن روبرو میشود. در نتیجه پیغمبر حقیقت بودن جواب معضلات فعالیت کمونیستی را نمی دهد. بحث من مطلقاً کم قدر کردن کار روشنفکران یا روشنگری نیست. در دنیای پر از حماقت ما، دست هر روشنفکر یا روشنگری که علیه خرافه می ایستد را باید فشرده. روشنگری جزئی از فعالیت کمونیستی است اما فعالیت کمونیستی تفسیر نیست. تلاش سازمان یافته برای تغییر است.

نکته این است اگر بخواهید در چارچوب اهداف فعالیت کمونیستی روشنگری کنیم باید راه مقابله با ارتش جهل، زور و زر را داشته باشید.

فصل ۱۲ - چشم اسفندیار سرمایه دار - نقطه قدرت کمونیسم

در مقابل کل دستگاه قدرتمند بورژوازی برای تضمین تفرقه در صفوف طبقه کارگر با اتکا به خرافه و زور، این سیستم در مقابل کمونیسم چشم اسفندیاری دارد که کل این سیستم را در مقابل فعالیت کمونیستی آسیب پذیر میکند. این چشم اسفندیار خود پروسه تولید سرمایه داری و نفس کار و زندگی طبقه کارگر است. پروسه و زندگی ای که مثل مغناطیس آهن کمونیسم را می قاپد و سرمایه داری در مقابل آن بشدت آسیب پذیر است.

در جامعه سرمایه داری یک چیز قابل تعطیل کردن نیست. پروسه تولید سرمایه داری، پروسه سود بری سرمایه و درگیری بلانقطاعی که این پروسه میان کارگر و کارفرما در هر لحظه از پروسه تولید و در هر لحظه از زندگی کارگر حاکم میکند است. درگیری در اشکال بسیار کنکرت، بر سر دستمزد، ساعت کار، مطالبات کارگران و این سؤال ساده چرا حاصل کار من گیر کسی می آید که هیچ نقشی در تولید ثروت ندارد؟ سؤالی که نقطه شروع آگاهی به جامعه طبقاتی و آگاهی سوسیالیستی است. هیچ درجه ای از سرکوب و اختناق این رویارویی، این مبارزه گاه آشکار و گاه پنهان را از میان نمیبرد. این کشاکش همزاد سرمایه داری است و تنها با از میان رفتن سرمایه داری خاتمه می یابد.

مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی در محیط کار، در محیط باز تولید نیروی کار (محل زندگی) تقابل دائم دو طبقه در تمام لحظات زندگی اجتماعی منطق جامعه ماست. مبارزه ی طبقاتی ای که مانعیت به آن اشاره میکند. مبارزه ای بلانقطاع گاه آشکار و گاه پنهان. از دندان قروچه کارگر در مقابل کارفرما تا اعتصاب و تا قیام پرولتری را در برمیگیرد.

این دنیا، دنیایی که کارگر در آن کار میکند، تجربه‌ای که کارگر در هر لحظه از زندگی و کارش میکند و سوالاتی که چه در ذهن اش و چه در مبارزه اش پیش می‌آید پاسخ کمونیستی را می‌بلعد. بشرطی که فعال کمونیستی آنجا حاضر باشد. به شرطی که روشن‌گر کمونیست ما خود را به این زندگی، سوالات و سؤال کنندگان آن معطوف کند. اینجا زندگی کل سیستم عظیم تبلیغات و سرکوب سرمایه داری را دور میزند یا دامنه عمل آن را محدود میکند، بهترین امکان برای خنثی کردن خرافات بورژوائی را بدست میدهد.

اگر دستگاه کوچک تبلیغات کمونیستی، در قیاس با دستگاه عظیم بورژوازی، مخاطب، موضوع و تمرکز خود را این دنیای کارگری قرار دهد هر ساعت آن به اندازه هزاران ساعت تبلیغات بورژوازی نفوذ خواهد داشت. اما چنین دستگاه تبلیغاتی وقتی میتواند این کار را انجام دهد که پشتش به شبکه کارگران کمونیست باشد. تبلیغاتش در هر سطحی فشرده و ارتقا یافته تبلیغات های محلی باشد و از آن‌ها تغذیه کند. در غیر این صورت تبلیغات کمونیستی و روشنگری ما تبدیل به انشاهائی می‌شود که باید در خلوت خود در مورد فوائد گوسفند بنویسیم، حتی اگر یک گوسفند هم در زندگی ندیده باشیم.

اگر در این دنیای کارگری فعالیت کنید آنوقت هر کارگر ناراحت مبلغ شما، تکثیر کنند نشریه شما، مبلغ برنامه تلویزیونی و سایت شما خواهد بود. و پرتیراژ ترین نشریه، پربیننده ترین برنامه تلویزیونی و یا سایت را خواهید داشت. و این تنها راه فایق آمدن بر امکانات عظیم بورژوازی است.

این فعالیت کمونیستی هم سراسری است و هم محلی. چنین فعالیت کمونیستی از یک مرکز غیبی و یا محدود قابل انجام نیست. این فعالیت بشدت بر فعالیت محلی اتکا دارد. باید بتواند در هر چارچوب جغرافیائی به سوالات و معضلات کارگران در آن محدود جواب بدهد، راه نشان بدهد، تاکتیک برای مبارزه پیش بگذارد و نشان دهد که کمونیسم جواب کل مسائل طبقه کارگر است. از خرد تا کلان. هر مرکزی همانقدر میتواند بر این ارباب زندگی کارگری سوار شود که ما به از خود را در سطح پایین‌تر خود داشت باشد. در غیر این صورت تبلیغات ما برد محدودی خواهد داشت و تاکتیک‌های ما به عبارات حکیمانه کلی تقلیل پیدا خواهد کرد.

در چنین پروسه‌ای است که کارگر ظرف یک روز میتواند به اندازه چند سال مارکسیسم را جذب کند. در تجربه زندگی و مبارزه در دنیای کارگری کارگر با سرعت بیشتر و بیش از هر جا کمونیسم را میشناسد، متحد و آگاه میشود، رهبران اش را میشناسد، به آنها توکل میکند. و همان صحنه ای را خلق میکند که ده روزی که جهان را لرزاند توصیف میکند.

در خلال چنین پروسه‌ای است که طبقه کارگر طبقات دیگر را میشناسد، تنها از پیروزی ها بلکه از شکست هایش می‌آموزد، اهمیت اتحاد سراسری را مبیند و حقانیت کمونیسم را درک میکند. حتی اگر در مبارزه‌ای به راهی که فعالین کمونیست پیش گذاشته‌اند گوش ندهد و شکست بخورد برمیگردد و میگوید کمیته کمونیستی کارخانه حق داشت. این پیروزی عظیمی برای فعالیت کمونیستی است.

این فعالیت البته با فعالیت جنبش ها و کسانی که فکر میکنند فعالیت کمونیستی یعنی فعالیت ضد رژیمی فرق دارد. فعالیت ضد بورژوازی، ضد کار فرما، از سطح کارگاه چند نفره تا سطح جامعه بیشتر از هر چیز حمل خود آگاهی طبقه کارگر است.

یکی از دوران های درخشان فعالیت حزب کمونیست ایران در اواخر دهه شصت و هفتاد شمسی در ایران است که این حزب تبدیل به سخنگوی بخش عظیمی از کارگران کردستان شد. در آن سالها هر کارگر کردی بنا به تعریف طرفدار حزب کمونیست ایران بود. رفقائی که درگیر بوده‌اند میدانند حزب کمونیست و کومه له در آن زمان بر عمیق‌ترین ارتباط را با همه کانون های کار و زندگی کارگری، که بخش مهمی از آن‌ها معطوف به کارگران فصلی بودند، متکی بود. تفاوت کومه له قبل از کنگره دو حزب کمونیست که در آن بحث‌های کمونیسم کارگری مطرح می‌شود و کومه له بعد از کنگره دو (و کنگره پنجم کومه له) در ایجاد این تغییر عمیق در سبک کار و نحوه فعالیت در محل کار و زیست طبقه کارگر بود. حتی اگر به تجربه حزب توده نگاه کنید همین واقعیت را مبینید.

بر متن چنین رابطه‌ای است که تازه در دوره های تحول انقلابی و تلاطم های اجتماعی به قول لنین کارگر در هر روز به اندازه ده سال چیز یاد میگیرد. این یاد گیری در دوره انقلابی حقیقت دارد اگر حزبی داشته باشید که بخش انتگره کار و زندگی و مبارزه طبقه کارگر باشد. در غیر این صورت حتی در دوره های انقلابی هم پخش حقیقت دردی را دوا نخواهد کرد.

از زمان افلاطون که فکر میکرد مدینه فاضله اش را میتواند با اتکا به روشن شدگان بنا بگذارد و از سوسیالیسم تخیلی که فکر میکرد میتواند با ارشاد و سازمان دادن آلترناتیو روشن شدگان در کنار نظام تولیدی کنونی از دنیای فقر و بندگان نجات پیدا کرد فاصله زیادی گرفته ایم. اما هنوز آن توهمات بجای خود باقی است.

فصل ۱۳ - کمیته های کمونیستی و حوزه های حزبی

موضوع بعدی که به آن میپردازیم این است که سازمان مناسب برای فعالیت کمونیستی چیست؟

قبلاً اشاره کردیم که در سطح عمومی فعالیت کمونیستی یک جدال، یک مبارزه و یک فعالیت سیاسی است و ابزار دخالت در سیاست حزب است. گفتیم که با همه اهمیتی که هر نوع اتحاد و سازمان در طبقه کارگر دارد این فعالیت خاص توسط یک سازمان خاص قابل انجام است. اتحادیه، سندیکا، شورا، مجمع عمومی، صندوق تعاون و ... با همه اهمیتی که در اتحاد طبقه کارگر دارند نمیتوانند فعالیتی را انجام دهند که نیازمند نوع دیگری از اتحاد در طبقه کارگر است. و این اتحاد، اتحاد کمونیستی است. تحزب کمونیستی که میتواند تکلیف سرمایه داری را روشن کند.

اما این در سطح عمومی است. سؤالی بعدی که باید از خود کرد این است که اساس این فعالیت در محل چیست؟ آیا هر عده‌ای جمع شوند و اسم خود را حزب بگذارند قادر به انجام اینکار خواهند بود؟ یا این حزب باید به یک فونکسیون یا کارکرد پایه‌ای در طبقه کارگر متصل باشد و بر آن استوار باشد؟

در فرهنگ سیاسی معمولاً به این فونکسیون نام سلول پایه را داده اند. اما این نام گذاری گرچه ابعادی از واقعیت را در سطح سازمانی نشان میدهد در سطح عملی اغتشاشاتی به وجود آورده است.

در یک سطح سلول پایه حزب را میتوان حوزه تعریف کرد. بالاخره میتوان تصور کرد که حوزه حزبی پایه‌ای ترین جایی است که اعضای حزب در آن جمع میشوند. به هر حال این نوع تعریف از سلول معطوف به آرایش است که درست هم هست و البته اشکال دیگری نظیر خانه حزب و غیره را هم می‌شود وارد این تصویر کرد. به هر حال این سلول چه حوزه باشد و چه خانه حزب. مبنای تعریف سازمان حزب است.

اما عدم توجه به چارچوب سازمانی و نه کارکردی این تعریف سنتا، در تاریخ اخیر کمونیسم، سازمان حزب را از فونکسیون اساسی فعالیت کمونیستی که رهبری طبقه کارگر است و همچنین از مکانیسم های این رهبری جدا کرده است و حزب را تبدیل به جمع هر عده‌ای کرده است که آروزی رهبری طبقه کارگر را دارند اما فاقد پایه‌ای ترین سلول اعمال این رهبری هستند.

حوزه اعضا بخصوص در دوران اختناق میتواند بخش مهمی از سازمانی هر حزب کمونیستی باشد. اما تحزب کمونیستی و فعالیت کمونیستی چیزی فراتر از حوزه و خانه حزب است. فعالیت کمونیستی جایی جاری و مؤثر است که نوع دیگری از سازمان برای فعالیت کمونیستی وجود دارد. سازمانی که پایه‌ای ترین کارکرد فعالیت کمونیستی را در خود منعکس میکند. بالاخره سلول پایه ساختمان بدن هر حیوانی است. اما ده میلیون سلول را هم که جمع کنید هنوز یک حیوان یا یکی از اعضای بدن آن حیوان را ندارید. موجودیت یک حیوان معطوف به وجود کارکردی است که متمایز از کارکرد یک سلول است. در مورد حزب و فعالیت کمونیستی هم همین شباهت را میتوان برقرار کرد.

ایده حوزه سلول پایه‌ای در فعالیت کمونیستی به پروسه استاندارد کرد حزب بلشویک، بعد از تصرف قدرت سیاسی و بعداً به پروسه استاندارد کردن سازمان های تابع انترناسیونال سوم برمیگردد. این دسته بندی گرچه در یک سطح درست است اما وقتی جایگزین کارکرد پایه در فعالیت کمونیستی می‌شود نشان از اولین بارقه های تئوریزه کردن جدائی کمونیسم از طبقه کارگر است. روندی که نلین در دوره آخر عمر خود نسبت به آن هشدار میدهد.

به هر صورت، وقتی که به تاریخ تنها انقلاب پرولتری پیروزمند دنیا، یعنی انقلاب اکتبر نگاه میکنید و به حزبی که این انقلاب را سازمان داد دقت میکنید متوجه می‌شوید که قبل از پیروزی انقلاب بحثی از حوزه ها نیست. تاریخ سازمانی حزب بلشویک به تاریخ کمیته های آن، کمیته باکو، کمیته وایبورگ، کمیته پوتیلف و غیره برمیگردد. این کمیته های، در دوره اختناق سازمان ثابتی از اعضا را زیر دست خود ندارند. کارگران و کمونیست های زیادی اعضا و جوارح این کمیته ها هستند اما سلول پایه‌ای بنام حوزه را ندارند و ما جایی نمیتوانیم از نقش چنین حوزه هائی ردی پیدا کنیم.

در نتیجه تشخیص تفاوت میان سلول پایه سازمانی حزب و سلول پایه فعالیت کمونیستی مهم است. این نکته را در معرفی ایده کمیته های کمونیستی به تفصیل بیشتری مورد بحث قرار داده ایم.

سلول پایه سازمان حزبی یعنی اینکه اعضای یک حزب چگونه بهم متصل می‌شوند. این سلول قطعاً چیزی مانند حوزه یا خانه حزب است. اما سلول پایه فعالیت کمونیستی نمیتواند حوزه یا جمع اعضای حزب در یک محل باشد. سلول پایه کارکردی حزب، یعنی آگاهگری، متحد کردن و رهبری طبقه کارگر در چارچوبی که اینجا راجع به آن صحبت کردیم و در محیط معین توسط جمع اعضا قابل انجام نیست.

عضویت در حزب کمونیستی و یا در فعالیت کمونیستی باید ساده باشد. باید بتواند هر کارگر و هر کمونیستی که خود را در اهداف این فعالیت شریک میداند و میخواهد در قالب آن کاری بکند را متحد کند. اما فونکسیون پایه فعالیت کمونیستی از چنین جمع علاقمندانی ساخته نیست.

اگر این تفکیک را قائل نشویم آنوقت به جای سازمان دادن این فعالیت کمونیستی میرسیم به درست کردن جمع ها و هسته هایی که کاری از آنها ساخته نیست. عملاً کارشان به روشنگری و پخش حقیقت محدود می‌شود که البته بد نیست اما جواب معضل ما نیست.

به این معنی بحث کمیته های کمونیستی در مقابل حوزه کمونیستی یا هر سازمان دیگری از اعضا قرار نمیگیرد. حوزه کمونیستی جمع آدمهای کمونیست است. کمیته کمونیستی جمع آن کمونیستهایی است که میتوانند اجرای آن فونکسیون پایه‌ای در فعالیت کمونیستی را در یک جایی تضمین کنند. کمیته های کمونیستی مجبورند برای انجام کار خود سازمان های پایه اعضای خود، مانند حوزه، را ایجاد کنند.

بحث سازمان دادن فعالیت کمونیستی را باید از بحث سازمان دادن کارکرد پایه‌ای آن شروع کرد نه از بحث آرایش. از سر آرایش میتوان اشکال بسیار متنوعی را در دوره های مختلف و با توجه به شرایط بوجود آورد. جایی این سازمان حوزه است، جایی خانه حزب، جایی واحد کشوری در خارج کشور، جایی هسته و غیره و غیره. آنچه این اشکال را موجه میکند وجود فونکسیون فعالیت کمونیستی، یعنی کمیته های کمونیستی است. اشکال مختلف سازمان پایه اعضای حزب هیچکدام فی‌الغلبه نیستند. آنجا غلط می‌شود که آن را جای آن سازمانی قرار دهیم که قرار است فعالیت کمونیستی، در ابعادی که اینجا به آن‌ها پرداختیم، را انجام دهند.

برای اینکه بدانیم فعالیت کمونیستی پایه در جایی انجام میگیرد یا نه باید نگاه کنیم که اتحاد و سازمان این فعالیت، یعنی کمیته های کمونیستی وجود دارند یا

نه. ندیدن این واقعیت بخشی از انعکاس جدائی کمونیسم از طبقه کارگر و فونکسیون های پایه آن است. انعکاس فرمالیسمی که است که بخش وسیعی از آنچه خود را کمونیست میدانند در آن اسیر است یا به آن نیاز دارد. همه چیز برایش آرایش است و کارکرد که به پایه آن کارکرد که طبقه کارگر است اصولاً نیازی ندارد.

از نظر ما سلول پایه فعالیت کمونیستی کمیته کمونیستی است. جایی که کمیته کمونیستی وجود ندارد، آنجا فعالیت کمونیستی هنوز به شیوه سازمان یافته وجود ندارد. هر تجمعی از اعضا هم وجود داشته باشد مانند موجودات تک سلولی یا چند سلولی در اقیانوس هستند که دست و پا و سر ندارند. هزار بار گفته ایم که بچه شیر از همان بچگی شبیه شیر است. بچه شیر شبیه یک موجود تک یاخته ای نیست، بچه شیر، شیر است گیرم که بچه باشد.

کمیته های کمونیستی ناچارند جغرافیایی باشند، کمیته علی العموم معنی ندارد. کمیته کمونیستی معطوف به کارخانه، محله، شهر و غیره است. بلاخره به یک جغرافیا معین مربوط است. قبلاً اشاره کردیم که امر رهبری کردن و متحد کردن طبقه کارگر، در پایه ای ترین سطح یک رهبری محلی است. نمیتواند باشد. نمیتوان از آرژانتین برای کارگران ذوب آهن تاکتیک تعیین کرد. کمیته های ذوب آهن و یا راه آهن مسئول سازمانیابی، اتحاد و رهبری طبقه کارگر در آن محیط هستید.

روشن است که ابعدی از مبارزه بیرون از این جغرافیا قرار میگیرند فقط با ذوب آهن نمیشود انقلاب کرد. آنوقت پای کمیته های با دایره عمل جغرافیایی وسیعتر به میان می آید تا سطح حزب کشوری که خود البته یک سازمان جغرافیایی است.

فصل ۱۴ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در جنبش ها و در میان طبقات دیگر

از ابتدای این بحث ما تمام تأکیدمان بر این بود که فعالیت کمونیستی راجع به متشکل کردن طبقه کارگر برای انقلاب پرولتری است. فعالیت کمونیستی درباره متشکل کردن مردم یا دانشجویان یا روشنفکران یا آدمهای ناراضی نیست. راجع به طبقه کارگر به معنی اخص آن است و این پایه هویتی ماست.

ولی آیا این تأکید به معنی آن است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی به جنبش های دیگری که توده وسیعتری را (که کارگر هم غالباً جزو آن است) یا جنبش هایی که در مضمون سوسیالیستی نیستند ربطی ندارد؟ پاسخ قطعاً منفی است. بدون تعریف دقیق و دخالت طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی در این جنبش ها، اگر بخواهم از استعاره اول این بحث استفاده کنم، ساختمان بی درو پنجره، بی آب و برقی را میماند که یا قابل سکونت نیست و یا در هر حال ساختمان درستی نیست. بحث ما کم ارزش کردن جنبش های دیگر نیست، بحث قرار دادن هر کدام از این مولفه ها در جای خود است.

نه طبقه کارگر در مبارزه موجود در جامعه تنهاست و نه جنبش کمونیستی تنها جنبشی است که در جامعه مشغول مبارزه برای زندگی بهتر یا دنیای بهتری است. این بحث به قدمت مانیفست کمونیست است که یک فصل خود را به توضیح این واقعیت اختصاص داده است.

جنبش های حق طلبانه و یا آزادی خواهانه غیر سوسیالیستی نه تنها در جامعه کم نیستند بلکه به وفور وجود دارند. این جنبش ها در بسیاری از اوقات در این حق طلبی و یا آزادی خواهی با طبقه کارگر و با فعالیت کمونیستی شریک هستند. تفاوت جنبش کمونیستی طبقه کارگر از این جنبش ها در رابطه ای که جنبش کمونیستی با نفس وجود جامعه سرمایه داری دارد است.

انسان ها در جامعه الزاماً برای خواست سوسیالیستی به حرکت در نمی آیند. جنبش های دیگری را شکل میدهند. مثلاً جنبش رهائی زن. جنبش خلاصی فرهنگی علیه عقب ماندگی و ارتجاع مذهبی، جنبش دفاع از حق کودک، جنبش دفاع از حق پناهندگان، جنبش ضد مذهبی و بی خدائی، جنبش های دفاع از آزادی های سیاسی و فرهنگی، جنبش دهقانان علیه فئودالیسم، جنبش علیه مجازات اعدام، جنبش دفاع از محیط زیست یا حتی جنبش سرنگونی رژیم و غیره و غیره.

وقتی میگوئیم این جنبش ها سوسیالیستی نیستند، و جنبش های دمکراتیک هستند به این معنی است که تحقق مطالبه آنها در مضمون نیازمند برانداختن سرمایه داری نیست، در چارچوب سرمایه داری هم قابل تحقق هستند. به جوامع غربی اگر نگاه کنیم میبینید که بسیاری از این خواست ها متحقق شده اند. این تفاوت ماهوی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر با این جنبش ها است. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در چارچوب سرمایه داری قابل تحقق نیست.

جنبش برابری حقوقی زن و مرد را در نظر بگیرید. وقتی میگوئیم این جنبش سوسیالیستی نیست، دمکراتیک است یعنی پیروزی آن الزاماً کار مزدی را بر نمی اندازد. اینکه بورژوازی فعلاً در جایی به نفع اش نیست این برابری را تأمین کند، موضوع دیگری است. این جنبش به معنی لغو کار مزدی و یا برداشتن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید نیست. بخش مهمی از نیروهای این جنبش در مقابل جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هستند. بورژوا هستند.

با جنبش برای آزادی های سیاسی، آزادی تشکل و غیره را در نظر بگیرید. این ها همه میتوانند در چارچوب سرمایه داری هم متحقق شوند. توده ای که به این جنبش ها جذب می شود برای این امر به میدان آمده اند. پیروزی این جنبش ها به نفع طبقه کارگر است، زندگی، مبارزه و اتحادش را ساده تر میکند. اما نفس کارگر بودن، ود در نتیجه بورژوا بودن را زیر سوال نمیرند.

آیا چون موضوع فعالیت کمونیستی طبقه کارگر است به معنی است که مثلاً دانشگاه ها دیگر مهم نیستند؟ اینطور نیست. ما جای دیگری گفتیم که دانشگاه ها، بویژه در کشورهایی نظیر ایران، یکی از حلقه های مهم در مبارزه سیاسی طبقه کارگر هستند. دانشگاه ها از کانون های مهم اند که هم میتوانند علیه طبقه کارگر نقش بازی کنند و هم برعکس در خدمت انقلاب پرولتری طبقه کارگر باشند.

گفتیم روشنفکران یکی از عواملی هستند که نقش مهمی در آگاهی کمونیستی طبقه کارگر، در جدال فکری علیه بورژوازی ایفا میکنند. روشنفکران جامعه اساساً در دانشگاه بار می‌آیند. در کارخانه فرصت چندانی برای چنین کاری وجود ندارد. جلب این روشنفکران به کمونیسم و فعال کردن آن‌ها برای مبارزه کمونیستی مهم است.

جنبش رهایی زن، توضیح دادم که جنبش رهایی زن جزء لاینفک مبارزه طبقه کارگر است که نمی‌تواند نسبت به آن بی تفاوت بماند. حتی در زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر دفاع از حق زن در مقابل همه خرافاتی که بورژوازی علیه زن باز تولید میکند و مقابله با همه آن تولیدات ضد آگاهی ای که بورژوازی در جامعه تولید میکند جز مهم مبارزه کمونیستی است.

همینطور جنبش خلاصی فرهنگی. بلاخره جوان ایرانی، اعم از کارگر یا غیر آن، می‌خواهد همان قدر از نعمات زندگی فکری و معنوی دنیا برخوردار باشد که هرکسی دیگر در اروپا برخوردار است. این جدال علیه عقب ماندگی به نفع طبقه کارگر است، طبقه کارگر در آن ذی نفع است.

رهبر کمونیستی در یک کارخانه نمی‌تواند به گسترش خرافه و عقب ماندگی فرهنگی، که قربانی اول و مهم آن طبقه کارگر است، بی تفاوت باشد و بگوید این به کارگر مربوط نیست. نمیتواند به ستم بر زن بی توجه بماند و بگوید این به کارگر مربوط نیست. ستم بر زن مبنای مهمترین شکاف و تفرقه در طبقه کارگر است که درست از وسط آن را نصف میکند. یا نمی‌تواند به آن چیزی که در دانشگاه‌ها می‌گذرد به سیطره دست راستی گری و فاشیسم فکری در دانشگاه بی تفاوت باشد. همانطور که نمیتواند به توده وسیعی از زحمتکشانی که دست و پا می‌زنند، بیکارند، یا به کارگران بیکار، زحمتکش شهر، جمع وسیع تهیدستان شهری یا روستایی بی تفاوت بماند.

کل تأکیدی که ما بر این حقیقت مهم گذاشتیم که مرکز و موضوع فعالیت کمونیستی اساساً فعالیت در درون طبقه کارگر است، به معنی این نیست که نسبت به این بخش‌های جامعه و اعتراضات آن‌ها میتوان یا باید بی تفاوت ماند. تفاوت بحث ما با کمونیسم بورژوازی این است که بیرون طبقه نشسته و نگاه میکند که وظایف در قبال طبقه کارگر چیست، جنبش کمونیستی در طبقه کارگر است و نگاه میکند که چه رابطه‌ای را باید میان خود و سایر جنبش‌ها برقرار کند. از این موضع متوجه میشود که طبقه کارگر باید پیش‌تاز و رهبر همه این مبارزات باشد. منتهی باید پیروزی در هر کدام از اینها را از سر منفعت خود تعریف کند.

صرف نظر از اینکه سوسیالیسم نجات از کلاً هر نوع استثمار و سرکوب است، حتی از نظر منفعت اقتصادی هم بگیرد، برابری زن و مرد به نفع طبقه کارگر است. به دلایل خیلی روشنی حقوق زن و مرد را مساوی اعلام میکند، زن خانه دار را شاغل اعلام میکند و یا به او بیمه بیکاری بدهند، بلاخره زندگی را راحت تر میکند و به زن کارگر، به نصف طبقه کارگر اجازه مبارزه مؤثرتری را میدهد.

جنبش سرنگونی رژیم، به شکل انقلابی و غیر انقلابی آن فعلاً کاری نداریم ولی سرنگونی جمهوری اسلامی، چه در شکل انقلابی یا غیر انقلابی آن به معنی انقلاب سوسیالیستی نیست. انقلابات همگانی همه از این دست هستند. مثل زمان شاه که در نتیجه آن انقلاب آزادی‌های وسیع دموکراتیک، آزادی تشکل، برای یک دوره ای بوجود آمد.

این جنبش‌ها و این مبارزات هرچند مستقیماً سوسیالیستی نیستند ولی مستقیماً به مبارزه طبقه کارگر مربوط هستند و مستقیماً بر روی مبارزه طبقه کارگر تأثیر می‌گذارند. طبقه کارگر، کمونیستها و فعالیت کمونیستی مجبور است با اینها درگیر باشد. اینها هم یکی از ابزارها و یکی از کانالهای بسیار مهم در امر آگاهگری و متحد کردن و رهبری طبقه کارگر هستند.

در نتیجه در رابطه با این جنبش‌ها و این حرکات باید نکاتی را در نظر داشت:

۱ – مبارزه روزمره طبقه کارگر، بجز در دوره‌های انقلابی، خود در این قالب‌ها ظاهر میشود. مبارزه برای آزادی تشکل، مبارزه برای برابری حق زن و مرد، برای دستمزدها، علیه زدن خدمات اجتماعی و غیره. اعلام اینکه این مبارزات در جامعه ربطی به طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی آن ندارد نه تنها تیری به پای طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی است بلکه طبقه کارگر را در همان مبارزه روزمره هم به پیروزی نمیرساند.

گفتیم که یک محمل، یک کانال مهم آگاه و متحد شدن طبقه کارگر تجربه است و یک بُعد مهم از تجربه، تجربه روزمره از زندگی در کارخانه و در مقابل سرمایه دار است و بعد دیگر تجربه در ابعاد اجتماعی است. در این تجربه است که طبقه کارگر تفاوت خود با جنبش‌های دموکراتیک را میشناسد.

فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر باید پیش‌تاز، مبتکر و رهبر این مبارزات، سازمانده این حرکات باشند. این حکمی است که از مانیفست تا خطابه مارکس به کمیته مرکزی جامعه کمونیست‌ها در مورد انقلابات ۱۸۴۸ و لنین از چه باید کرد و دو تاکتیک تا تزه‌های آوریل و چپ روی و از اولین نوشته‌ها تا آخرین نوشته‌های منصور حکمت بر آن پای فشرده شده است.

۲ – جنبش‌ها و اعتراضات همگانی بدون بر و برگرد فضا را برای انواع ناسیونالیسم و پوپولیسم، از انواع سکولار تا مذهبی و از شرق زده تا غرب زده، باز میکند. بورژوازی و جنبش‌های بورژوازی با نشان دادن منافع مشترک طبقات و جنبش‌های مختلف سازش طبقاتی، حل کردن طبقه کارگر را در این جنبش‌ها موعظه میکند و خرافه تولید میکند. نفس وجود این جنبش‌ها و اعتراضات همگانی و درگیر بودن طبقه کارگر (غالباً در شکل احاد کارگری) طبقه کارگر را بشدت در این عرصه آسیب پذیر میکند.

اینجاست که سیاستی که مارکس و انگلس، لنین و بعداً حکمت روی آن پای میفشردند و به عنوان رکن اساسی سیاست کمونیستی تصویر میکنند پا پیش میگذارند. این سیاست این است که به از هر قدم که فعالیت کمونیستی در این عرصه ها بر میدارد باید صد برابر در توضیح تفاوت سیاست و منفعت طبقه کارگر با طبقات و جنبش های دیگر برداشت. باید دائماً تفاوت میان جنبش کمونیستی با سایر جنبش ها را در مقابل طبقه کارگر قرار دهد. باید این طبقه را نسبت به پوپولیسم و چپاندن همه طبقات در یک کیسه ملت، زن، ترک، کرد، فارس و عرب و عجم و اکسینه کند. این یک تلاش دائم است که وجود جنبش ها فرا طبقاتی و منفعتی که طبقه کارگر در این مبارزات دارد آن را هزار بار مبرم تر میکند.

۳- در این مبارزات و در این جنبش ها باید پیروزی را از زاویه منفعت طبقه کارگر تعریف کرد. پیروزی ای که به قدرت همان جنبش قابل حصول است و نه لیست آرزوها و این تز حکیمانه و غیر مارکسیستی و غیر اجتماعی که پیروزی تنها با انقلاب سوسیالیستی ممکن است.

باید تاکتیک برای پیروزی این مبارزات در هر محدوده ای را نشان داد. باید این پیروزی خاص را به تعریف بنده اصلی توده مبارزه کننده از پیروزی تبدیل کرد. فعالیت کمونیستی باید تلاش کند که از این زاویه رهبری این مبارزات را بدست گیرد. این معنی هژمونی پرولتاریا بر این مبارزات است.

هر یک از این پیروزی باید طوری تعریف شود که در آن طبقه کارگر آگاه تر، متحدتر و قویتر بیرون بیاید. اینها شاخصها هستند. شاخص این نیست که امپریالیسم شکست میخورد، آخوند شکست میخورد و غیره، که خیلی هم خوب است شکست بخورند.

مثلاً فرض کنید در جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی باید به پیروزی یک معنی مشخص دارد. فرض کنید سرنگونی ای که آزادی تشکل، آزادی بیان، بیمه بیکاری همگانی و چند فقره از این نوع خواستها، که در منشور سرنگونی ما آمده است را تأمین کند. معلوم باشد که از دل این ماجرا بورژوازی دوباره سوار بر گرده کارگر بیرون نیاید، طبقه کارگر در یک موقعیت بسیار مساعد تری برای سرنگونی بورژوازی قرار می گیرد.

در چنین صورتی است که میتوان تضمین کرد که طبقه کارگر به جزئی از نزاع های دورنی بورژوازی تبدیل نمیشود. بورژوازی تمام تلاشش را میکند که طبقه کارگر را به عنوان نیروی این جناح یا آن جناح خود به میدان بکشد و می کشد. کارگر در جامعه زندگی میکند و اگر جامعه به حرکت در آید طبقه کارگر هم به حرکت در می آید. اما این حرکت اصلاً به این معنی نیست که طبقه کارگر با پرچم و خواست های مستقل خود وارد این میدان میشود. بر عکس جنبش همگانی طبقه کارگر به سمت حل شدن در طبقات دیگر سوق میدهد. مگر اینکه فعالیت کمونیستی را بر اساس آنچه مارکسیسم پیش برده باشیم.

باید مثلاً سرنگونی را طوری تعریف کرد که از دل آن طبقه کارگر متحد تر، آگاهتر بیرون بیاید، توده وسیع تری از جامعه از زحمتکشان گرفته تا روشنفکران چپ، از مبارزین رهائی زن گرفته تا مبارزین برای خلاصی فرهنگی را بیشتر به دور خود جمع و متحد کرده باشد. این بخش های جامعه و این جنبش ها به نفع طبقه کارگر پلاریزه تر کرده باشد.

در چنین حالتی است که طبقه کارگر و بخش بزرگی از جامعه تفاوت طبقه کارگر با بورژوازی را مثلاً در برخورد به ستم بر زن میفهمد و متوجه می شود که رئیس جمهور شدن هیلری کلینتون یا ولی فقیه شدن خاتم رهنورد پیشرفتی برای بشریت نیست. برای جنبش زنان موقعیت طلب پیشرفت هست. برای دنیای طبقه کارگر و بخش اعظم زنان جامعه پیشرفتی نیست. چه فرق میکند زن بورژوا کارگر را استثمار کند یا مرد بورژوا؟

اینها مثال هائی بودند. میخوام بگویم اینها همه عرصه های مهمی است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی باید در آن حضور، و حضور فائقه داشته باشد.

فصل ۱۵ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در شرایط ویژه

این جلسه آخرین جلسه بحث فعالیت کمونیستی است تا اینجا من سعی کردم یک سیستم پایه ای از اینکه فعالیت کمونیستی را تصویر کنم. این جلسه از میان کل بحثهایی که بجا مانده، که بحثهای بسیار زیادی است و میشود به آنها پرداخت، ترجیح دادم راجع به دو مساله صحبت کنم و هر دو این مسائل به کار در شرایط ویژه مربوط میشود. و هر دو برای فعالیت کمونیستی نقشی مهم دارند و هر دو در قالب کلی اصول فعالیت کمونیستی، در چارچوبی که به آن اشاره شد نمی گنجند. طبعاً از آن متأثر هستند اما با آن یکی نیستند. اول کار در خارج کشور است و دوم گارد آزادی. که هر دو این فعالیت ها مهم هستند. اما اشکال ویژه ای از فعالیت کمونیستی هستند که در قالب مبانی کار کمونیستی قابل پوشش نیستند. مخلوط کردن آنها در این سطح فقط به اغتشاش فکری، جنبشی و سازمانی تبدیل میشود.

اینجا، با توجه به وقت، در رابطه با هر یک از این دو موضوع ده دقیقه ای صحبت میکنم.

۱ - کار در خارج کشور

یک حزب کمونیستی یا فعالیت کمونیستی در خارج کشور به چه کاری مشغول است؟ این سؤال مهمی است چون با توجه به شرایط ایران خارج کشور به محلی امن یا امن تر برای فعالیت کمونیستی تبدیل شده است و تعداد زیادی از کمونیست ها در تبعید در خارج کشور زندگی میکنند. تشخیص اهمیت این عرصه مهم است چون در غیاب آن امکانات زیادی از دست داده می شود و رد کردن فعالیت در خارج کشور به شغل جریانات سیاسی، داخل و خارج کشوری تبدیل شده است که در واقع اگر دقت کنید در داخل کشور هم کاری نمیکند.

از طرف دیگر جایگزین کردن آن با فعالیت کمونیستی در داخل کشور پوشش چپ تبعیدی بریده از جامعه برای ادامه زندگی در خارج و توجیه بی‌ربطی خود به جامعه و به طبقه کارگر است. بعداً به پدیده انقلابیون تبعیدی و شرایط روحی و فکری که غالباً بر آن تحمیل می‌شود اشاره می‌کنم. انقلابیون تبعیدی ای که ذهناً هم تبعیدی شده‌اند خارج کشور را عملاً و یا رسماً تنها محدوده فعالیت خود و یک عرصه در خود می‌بینند.

در خارج کشور میتوان به سطوح مختلفی از فعالیت اشاره کرد. بخشی از این فعالیت‌ها همان فعالیت‌های داخل کشور هستند که به دلایل امنیتی و امکانات به خارج منتقل شده‌اند یا آنجا سازمان داده میشوند. مثل محل انتشار نشریات تا تلویزیون و رادیو یا دفتر ارتباطات تشکیلاتی، بخش‌هایی از رهبری، یا تدارکات و غیره که لازم است زیر دست جمهوری اسلامی نباشد. این‌ها را من اینجا نمی‌پوشانم چون حدود و ثغور کارشان قاعداً معلوم است و کمتر در این باب اختلاطی بوجود می‌آید. معلوم است که بخشی از کار داخل کشور هستند.

بخش دیگر از این فعالیت‌ها به تبلیغات و فعالیت‌های سیاسی ای بر میگردد که کمک میکند که یک پرچم، یک خط، یک سیاست و یا یک حزب برجسته شود، بر فضای خارج کشور تأثیر بگذارد و غیره. این آن بخش است که اینجا مورد اشاره قرار خواهیم داد.

اولین نکته‌ای که فوراً متوجه آن می‌شویم این است که از فعالینی حرف می‌زنیم که موضوع کارشان سازمان دادن طبقه کارگر این کشورها برای انقلاب پرولتری نیست، یا مستقیماً این نیست.

هر کمونیستی که بخواهد در انگلیس، سوئد، آلمان و غیره به فعالیت کمونیستی برای سازمان دادن طبقه کارگر آن کشورها برای انقلاب پرولتری مشغول شود باید به حزب کمونیست یا گروه کمونیستی کشوری انگلیس، سوئد یا آلمان و غیره به پیوندد یا آن را ایجاد کند. همانطور که در قدیم بخش زیادی از کمونیست‌های تبعیدی روسی در قالب احزاب کشوری اروپای غربی کار میکردند یا کمونیست‌های آلمانی و غیره بعد از انقلاب اکتبر در قالب حزب بلشویک کار میکردند. به این دلیل وقتی به حزبی مانند حزب سوسیال دمکرات روسیه و یا احزاب آن زمان نگاه میکنید، تشکیلات خارج کشور ندارند. سازمان‌های بسیار کوچک و ویژه، مانند دفتر نشریات سراسری، بخش‌هایی از رهبری یا مدرسه‌های حزبی و غیره را در خارج کشور دارند.

بسیاری از کمونیست‌های تبعیدی ایران، به دلایل مختلف، مثل زبان یا امکان و تمایل به ادامه کار در رابطه با محیطی که قبلاً با آن درگیر بوده‌اند، تصمیم میگیرند که در رابطه با ایران کار کنند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که ایرانیان برای اولین بار در تاریخ خود، بعد از انقلاب ۵۷، شاهد مهاجرت به خارج به دلایل سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی شده‌اند. نتایج انقلاب ۵۷ ایران برای اولین بار نسل ایرانیان باصطلاح مهاجر را شکل داد. لاقلاً در این سطح شکل داد. قبل از انقلاب ۵۷ خیلی از ایرانی‌ها در خارج بودند اما با دانشجوی بودند یا آدم‌های پولدار بودند. آن زمان وقتی در مرزهای همین اروپا پاسپورت ایرانی را نشان میدادید مثل اتباع کویتی و سعودی‌های پولدار با شما رفتار میکردند. حتی بعضاً از اتباع کشور‌های خود محترمانه‌تر با ایرانی رفتار میکردند، چون تصور این بود که ایرانی پولدار است و آمده است که پول خرج کند. حتی دانشجویان سیاسی و مثلاً قاچاقچیان ایران غالباً از درجه رفاه خوبی برخوردار بودند، مجبور به امرار معاش به شکل کنونی نبودند و غالباً اگر بورس تحصیلی نداشتند، خانواده آنان آنقدر وسع داشت که به آنها برسد.

امروز این پدیده دیگر وجود ندارد. مهاجرین ایرانی در خارج کشور درست مانند مهاجرین کشور‌های دیگر هستند که در خارج زندگی میکنند. بسیاری از آنها به ایران رفت و آمد دارند. مثل مهاجرین ایتالیایی در آمریکا، در سال‌های قدیم یا مهاجرین افغانی در ایران. در بین این مهاجرین البته میان آنهایی که تبعیدی هستند و آن‌ها که مهاجر هستند تفاوت هست. تبعیدی امکان رفت و آمد به ایران را ندارد، زیر فشار جمهوری اسلامی است و عملاً نوعی زندانی است، که بعداً به آن خواهیم پرداخت. مهاجر زندگیش را در خارج کشور میکند و ارتباطات و رفت و آمد خود را با ایران دارد. این دو گروه گرچه در یک جغرافیای واحد هستند اما عملاً در دو دنیای متفاوت زندگی میکنند.

فضای سیاسی و فرهنگی این توده وسیع در خارج کشور بر فضای سیاسی و فرهنگی ایران تأثیر مستقیم دارد. همیشه فضای مهاجرین و تبعیدیان بر فضای کشوری که از آن آمده‌اند تأثیر داشته است. بعلاوه اینکه دنیای امروز ما و جهانی شدن ارتباطات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره به این تأثیر ابعدی به شدت وسیع‌تر داده است. در دنیای ما خارج و داخل به هم وصل‌اند. دو دنیای کاملاً جدا نیستند، جای هم را نمیگیرند اما بر هم تأثیرات وسیع دارند. سیاست و فعالیتی که در ایران عروج کند بر فضای خارج کشور تأثیر مستقیم میگذارد و سیاست و فعالیتی که در خارج کشور پرچم شاخصی داشته باشد و علاقه جلب کند در ایران هم منعکس میشود.

سؤال این است که فعالیت کمونیستی چگونه خود را به این ارتباط متقابل وصل میکند؟

لیست بلندی از کارهایی که می‌شود کرد را میتوان ردیف کرد. لیستی که به درجه زیادی بستگی به نیروی که برای انجام آن هست میتواند بلند یا کوتاه باشد. اما جهت‌ها یا پایه‌هایی را میتوان نشان داد که مستقل از نیرو، فعالیت کمونیستی باید آن را به عنوان قطب نمای خود بگیرد. در این رابطه شاید باید به مولفه‌های زیر اشاره کنم:

۱- بر فراشتن یک پرچم یک آلترناتیو بی‌قید و شرط کمونیستی در فضای سیاسی ایران

۲- جدال دائم با همه سیاست‌های بورژوازی و با همه سنت‌های بورژوازی و خرافاتی که بورژوازی به داخل جامعه و طبقه کارگر پمپ میکند

۳ - تبدیل شدن به سخنگوی اعتراض کارگری در ایران، در ابعاد جنبشی و اجتماعی آن و نه حزبی، و تلاش برای ایزوله کردن جنبش های بورژوائی در خارج کشور

۴ - جلب بیشترین حمایت از مبارزه طبقه کارگر ایران، چه در ابعاد سوسیالیستی به معنی اخص آن و چه در ابعاد دمکراتیک برای آزادی های سیاسی، سرنگونی جمهوری اسلامی، خلاصی فرهنگی، رهایی زن، حقوق کودک و غیره.

۵ - تلاش برای سیطره دادن و یا برجسته کردن سیاست کمونیستی بر فضای ایرانیان مهاجر. تنگ کردن فضای نفوذ جریانات ارتجاعی، مانند اسلامی ها، ناسیونالیسم و فاشیسم فارس و کرد و ترک و غیره در خارج کشور.

۶ - ایزوله کردن جمهوری اسلامی در خارج کشور.

۷ - یک سطح دیگر از فعالیت در خارج کشور به عنوان یک کمونیست ساکن آن کشور است. یعنی شما اگر کمونیست باشید و در آلمان، فرانسه یا انگلیس زندگی کنید نمیتوانید با کمونیست های طبقه کارگر در آن کشور ها ارتباط نزدیک نداشته باشید. قاعدتا کارگران کمونیست آنجا را میشناسید، قاعدتا با آنها رفت و آمد میکنید، قاعدتا تلاش میکنید به اصطلاح سرپلی باشید علیه خرافه ای که در خارج کشور و در اروپا و آمریکا راجع به فعالیت کمونیستی هست و به اصطلاح سرپل رابطه انترناسیونالیستی میان کمونیسم در ایران با کمونیسم در این جوامع نباشید.

این نکات به ترتیب اولویت نیستند. اما میتوانند مبنای فعالیت کمونیستی در خارج کشور باشند که طبعاً هر جریانی به تناسب نیروی خود شاخص های پیشروی در هر عرصه را تعریف میکند و مهمتر اینکه تضمین میکند که پیشرفت میکند، بزرگ می شود و نیرو میگیرد. و فضا را بر غیر خود تنگ میکند. فعالیتی که نتواند با این شاخص آخر خود را موفق ببیند تأثیری در دنیای بیرون ندارد. بعداً توضیح میدهم که برای اکثریت تبعیدیان سیاسی دنیای بیرون وجود ندارد.

این واقعیت کمونیستی در خارج کشور را با مسائل و پیچیدگی های دیگری روبرو میکند که اینجا به بعضی از آن ها اشاره میکنیم:

الف - ترکیب مهاجرین

ترکیب طبقاتی و سیاسی مهاجرین ایرانی در خارج کشور نه مثل جامعه ایران است و نه مثل جامعه کشور هائی که در آن زندگی میکنند. بخش اعظم این مهاجرین کارگر نیستند. فعالیت در میان آن ها بیشتر با معضلات فعالیت مثلاً در شمال شهر تهران و یا مناطق مرفه شهرهای ایران شبیه است. مطلقاً منظوم این نیست که کار در میان ایرانیان را کم اهمیت کنم، به پیچیدگی های آن اشاره میکنم.

در این رابطه باید به قابلیت نفوذ ناسیونالیسم و بعضاً مذهب در میان ایرانیان در خارج کشور اشاره کنم. فاصله فرهنگی با جامعه ای که در آن زندگی میکنند، وجود راسیسم و ترس از خارجی در همه این کشور ها، ایرانیان را هم مانند بقیه ملیت ها، به سمت تأمین امنیت روحی، اجتماعی و اقتصادی از طریق تشکیل گنوهای قومی و مذهبی سوق میدهد و بهترین مجال را به ناسیونالیسم و مذهب و سایر دسته بندی های ارتجاعی میدهد.

در افتادن با این پدیده اصلاً کار ساده ای نیست. اما فعالیت کمونیستی باید یک هدف اساسی و مهم خود را شکستن این حصار ها و این گنوه های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بداند. آنچه در این گنوه ها میگذارد بدون تردید در ایران هم انعکاس پیدا میکند.

اینجاست، که مبارزه علیه عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی، مبارزه در دفاع از حقوق انسانی، مبارزه در دفاع از حق زن، حق کودک، علیه مذهب و غیره، علاوه بر اهمیت آن در خود ایران دارای اهمیت زیادی در فعالیت در خارج کشور است. تبدیل شدن به فعال، سخنگو و سازمانده این مبارزات در خارج کشور که، درست مثل داخل کشور، بسیار فراتر از صرف روشننگری یک مبارزه عملی و سیاسی است، نهایت اهمیت را پیدا میکند.

ب - ایرانیان کارگر در خارج کشور

بخش وسیعی از مهاجرین ایرانی تحصیلکردگان ناراضی کشور هستند و عملاً از نظر طبقاتی متعلق به بخش بالای جامعه هستند که وقتی به خارج کشور می آید بعضاً مجبور می شوند به کارگری روی بیاورند. معضلی که این بخش دارند بیشتر شبیه معضلات سیاسی و فکری نسل اول دهقانان یا خرده بورژواهایی است که روزمره به طبقه کارگر می پیوندند. زندگی و رویایشان در موقعیت اجتماعی ای که پشت سر گذاشته اند سیر میکند. تلاش غالباً باطل برای برگشتن به آن گذشته دارند. درست مانند دهقان یا خرده بورژوائی که تازه به صف طبقه کارگر پیوسته است، این بخش هم، مثل نسل اول کارگر، غالباً در محیط کار به عنوان کارگر عقب مانده ظاهر میشوند. غالباً در بیگانگی از موقعیت جدید خود به ناسیونالیسم تمایل نشان میدهند و یا به آن جلب میشوند. جلب فضا و محیط های بسته ملی، قومی و مذهبی می شوند در آن احساس امنیت بیشتری میکنند. غرق خاطرات گذشته می شوند و در همان دنیا باقی میمانند حتی از نعمات فرهنگی، فکری و مادی ای که برایشان قابل دسترس است خود را محروم میکنند.

امروز تعداد وسیعی کارگر ایرانی در سوئد، فرانسه یا آلمان کار میکنند اما ما کمتر آن ها را در صف پیشروان کارگری در محل کار خود میبینیم. به عکس غالباً نقش مثبتی در ایجاد اتحاد طبقاتی در محیط خود را ندارند. ناسیونالیسم و مذهب مانند افیون منگ شان میکند و به زندگی در یک دنیای خیالی ادامه میدهند. بسیاری از اینها، در حرف، خود را چپ یا کمونیست میدانند اما در دنیای واقعی سر سوزنی در مبارزه طبقه ای که جزئی از آن هستند نه تنها

نقش ندارند، نه تنها محمل هیچ اتحاد و مبارزه ای، حتی در بعد سندیکائی آن، نیستند، غالباً دیرتر از بقیه به صف مبارزه کارگر میپیوندند. با هر فعال کارگری که در اروپا صحبت کنید دل خونی از این وضع دارد. مثل کارگر افغانی در ایران. این بخش از کارگران ایرانی در خارج غالباً نه متحد میکنند، نه اصلاً ضد خرافه هستند، نه زبان را درست یاد میگیرند، نه با کارگر چینی و کمونیست این کشور، که اصلاً کم هم نیستند، رفیق هستند.

فعالیت کمونیستی نمیتواند در تلاش برای بیرون کشیدن این توده کارگری به توجه باشد و در کنار فعالین کارگری این کشور ها قرار نگیرد. کمونیست های ایرانی بسیار بیشتر از کمونیست های محلی به ذهن این بخش از توده کارگر دسترسی دارند و باید نقش بازی کنند.

پ - پدیده انقلابیون تبعیدی و مایخولیای سیاسی، فکری و اجتماعی

بالاخره باید به پیچیدگی دیگر اشاره کنم که قبلاً در مناسبت های مختلف به آن نک زده ام.

پدیده تبعید مانند زندان است. دست فعال را از جامعه اش قطع میکند. این پدیده اجباری است، تبعیدی انگار در سلول زندان زندگی میکند. تبعید درست مانند زندان ارتباط عملی و ذهنی با جامعه ایران را محدود میکند و در طولانی مدت، همانطور که زندان به دنیای در خود تبدیل میشود، فضای زندگی تبعیدی هم به یک فضای مجازی در خود تبدیل میشود. این دنیای مجازی دنیای بیرون را میگیرد. مشغله های آن، اتحاد ها و جدائی های آن دوستی ها و دشمنی ها در آن، به تدریج پایش از جامعه کنده می شود و جامعه جایش را به جامعه تبعیدی ها یا زندانی ها میدهد. این فضای مایخولیائی را بوجود می آورد که برای کسی که در بیرون آن ایستاده است قابل درک نیست. درست مثل زندان. دنیای بیرون به تدریج در ذهن و عمل این انقلابیون تبعیدی عقب مینشیند و جایش را به دنیاهای کوچک، قهرمانان و ضد قهرمانان قلبی میدهد.

گرچه تبعیدی تمام این مایخولیا را در قالب عبارات سیاسی تصویر میکند و لابد باید به آن هم پرداخت، اما تبیین سیاسی از این واقعیت اکثریت "رویداد های" این دنیا را نمیتواند توضیح دهد. سیاست، مارکسیسم و غیره بحث هایی در باره جامعه هستند. اما جامعه تبعیدیان مایخولیا زده بنا به تعریف از جامعه پریده است. اینجا دیگر پای روان شناسی فردی و روان شناسی فرقه ها به میان کشیده میشود.

در این فضای مایخولیائی تجدید قوا در خارج کشور و جوان کردن سازمان های خارج کشوری اصلاً کار ساده ای نیست، مگر اینکه یک کمونیسم قوی، اجتماعی و قابل مشاهده در داخل کشور را داشته باشید. تازه آنهم دایره بعد محدودی دارد.

خاصیت تبعید در تمام طول تاریخ این بوده است. این پدیده هم اصلاً منحصر به ایرانیان و دوره ما نیست. بویژه بعد از تحولات انقلابی در یک کشور ما با پدیده "انقلابیون در تبعید" روبرو می شویم. انگلس و بعضاً نلین در مورد آن حرف زده اند. به آنها میگویند "انقلابیون امیگره" یا انقلابیون مهاجر. کمون پاریس با آن روبرو میشود، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با انقلابیون فراری ای که به خارج از کشور تبعید می شوند یا خود فرار میکنند روبرو می شود. و ما در همه این ها این پدیده را مبینیم.

تنها آن بخش از تبعیدیان سیاسی میتوانند و توانسته اند خود را از این فضای بیمار کنار نگاه دارند که کشتی دنیای ذهنی خود را به اسکله هائی در دنیای واقعی یعنی در جامعه ایران بسته باشند. کل تأکیدات چندین ساله ما که باید اجتماعی بود، باید خود را از چشم طبقه کارگر، فعال کمونیست و کلاً جامعه بیرون از خود نگاه کرد و محک زد، تلاشی بوده است برای فرو نرفتن به این سیاه چاله مخبط شدن که با جاذبه عظیمی همه ما، در خارج از کشور، را به سمت خود میکشاند. جامعه و دنیای بیرون از ما قطب نما را به دست میدهد. مرگ فعالیت کمونیستی این است که خود در این دنیا محبوس گردد.

۲ - گارد آزادی

یکی دیگر از اشکال ویژه و مهم فعالیت کمونیستی چیزی است که ما تحت عنوان گارد آزادی معرفی کرده ایم. این ایده مهم است چون به رابطه فعالیت کمونیستی با قدرت سیاسی، که قبلاً به آن اشاره کردیم، معنی روز میدهد.

اینکه یک حزب سیاسی باید قدرت را بگیرد نه ایده مارکس است و نه منصور حکمت. منطق کل مبارزه سیاسی در تاریخ جامعه بورژوائی است. همه احزاب چه چپ و چه راست، جز احزاب حاشیه ای و در واقع غیر سیاسی، این ایده را به این یا آن شکل در خود دارند. بحث گارد آزادی این است که در دنیای امروز ما برای گره زدن فعالیت یا تحزب سیاسی به قدرت نمیتوان و نباید منتظر موقعیت مناسب در دوره انقلابی ماند. بورژوازی و کل جریانانات ارتجاعی، که هم در حکومت و هم در خارج از حکومت قرار دارند، تلاش دارند که با اعمال زور مانع از رسیدن فعالیت کمونیستی به آن مقطع شوند. فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر امروزه تنها با دستگاه سرکوب رسمی دولت روبرو نیست. با انواع دارو دسته های ارتجاعی و بورژوائی روبرو است که چه بسا در اپوزیسیون هستند اما در کنار دستگاه رسمی دولت علیه فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر به زور و قهر متوسل میشوند.

واقعیت این است که فعالیت کمونیستی امروزه با وضعیت متفاوتی نسبت دوران گذشته روبرو است. بهترین الگویی که ما داریم، الگوی حزب کمونیست روسیه است. آنوقت بورژوازی مسلح، دولت بود. دولت بود قزاق و پیاده نظام داشت که اگر آن را شکست میدادی پیروز میشدی. همانطور که در قیام اکتبر و بعداً در جنگ داخلی اینها را شکست دادند. امروز دنیا بطور کلی عوض شده است. آن زمان نه اپوزسیون مسلح بود و نه دولت در کنار نیرو های نظامی خود به دارو دسته هائی به همان وسعت و گاه مهم تر از آن اتکا داشتند. در آن دوره خطر سناریو سیاه، خطر پاشیدن شیرزاه های جامعه توسط دارودسته های مسلح دولتی، غیر دولتی و ضد دولتی وجود نداشت. پدیده ای که در سومالی، لبنان، افغانستان، یوگسلاوی و عراق دیدیم را نداشتیم. جامعه ما دائم در خطر فروپاشی نبود. فروپاشی جامعه بدترین شرایط ممکن برای فعالیت کمونیستی و برای انقلاب کارگری است. عراق نمونه برجسته این واقعیت است.

در روسیه ما این وضع را نداشتیم. که اپوزیسیون، اگر منفعت اش ایجاب کند قبل از اینکه دولت را سرنگون کند کمونیست‌ها و طبقه کارگر را تروریزه و سرکوب کند. در زمان لنین مقوله به اسم بسیج نداشتیم. موتورسوارها، لباس شخصیها، بسیج در محله، بسیج کارخانه نداشتیم، سلفی و مجاهد و اپوزیسیون مسلح وجود نداشت. کسی آن زمان به خودش بمب نمی بست و وسط جلسه شورا خودش را منفجر نمی کرد. کسی بچه ده ساله را مسلح نمی کرد به نارنجک و مسلسل نمی کرد که برود زن بی حجاب یا مخالف را ترور کند. امروزه این کارها وسیعاً رواج دارد. یعنی کارگر کمونیست و فعالیت کمونیستی میتواند توسط اسلامیه و سلفی ها و شیعه اثنی العشری، مجاهد، حزب دمکراتی و غیره تهدید و ترور شود. همراه دولت یا مستقل از دولت این کار را میکند.

این واقعیت بر ذهن جامعه و بخصوص بر ذهن کارگر سنگینی میکند و همین سنگینی باعث احتیاط و دست نگا داشتن. چند کارگر، چند انسان آزاده در جامعه ایران وجود دارد که از این نگران است که حتی اگر این‌ها را در سنگر قیام در تهران شکست بدهم، طرف می‌رود از کن و سولوقون تهران و سایر شهر ها را به توپ و موشک می‌بندد و اگر اسلحه اتمی هم داشته باشد در استفاده از آن تردید نمی‌کند؟ کسی که بخودش بمب می‌بندد و در مدرسه و بیمارستان خود را منفجر میکند در بکار گیری اسلحه اتمی یا شیمیایی تردیدی میکند؟

حتی ما در انقلاب ۵۷ هم این پدیده را نداشتیم. امروز اسلامی ها می‌روند دختر بچه ها را به خاطر اینکه به مدرسه می‌روند میکشند، به خود بمب می‌بندند و خود را در میان آن‌ها منفجر میکنند. می‌خواهم بگویم که فعالیت کمونیستی با این صورت مسأله جدید روبرو است.

طبعاً اگر ما با چنین وضعی روبرو شویم تمام تلاشمان را خواهیم کرد که به آن در بیفتیم و از دل آن کمونیسمی که همه این نیروهای ارتجاعی را سرکوب میکند را شکل دهیم. اما نکته این است که نباید منتظر فاجعه ماند. باید از امروز جلو آن سنگر بست. این سنگر بندی هم علاوه بر نوشتن و روشنگری نیازمند کار مشخص و سازمان و فعالیت مشخص در جامعه است.

در نتیجه بحث بر سر یک کارکرد یا فونکسیون جدید است که امروز به فعالیت کمونیستی اضافه شده است. خنثی کردن این نیروهای ارتجاعی تا ندان مسلح و تا مغز استخوان ایدئولوژیک و تا عمق روح شان لمپن و ارتجاعی. بحث گارد آزادی از اینجا شروع میشود نه از هسته مسلح. ایده گارد آزادی راهی است برای مقابله مؤثر توسط فعالیت کمونیستی با این لشکر ارتجاع.

گفتم که گارد آزادی در باره ایجاد هسته های مسلح نیست. ایجاد این هسته ها ممکن است و حتماً در مقاطعی بخشی از این پروژه است. اما نه گارد آزادی در این باره است و نه گارد آزادی در باره سازمان دادن مبارزه مسلحانه و نه حتی گارد آزادی در باره دست بردن فوری به اسلحه است. گارد آزادی در باره دادن قدرت دفاع از خود به کارگر و آدم آزادیخواه آن جامعه است که خود بتواند از خود دفاع کند. اتفاقاً در دوره حتی طولانی ای نه لازم است و نه درست است که گارد آزادی، به معنی متعارف آن، مسلح شود.

واقعیت این است که چه در حزب حکمتیست که مبتکر گارد آزادی بوده است و چه در بیرون از این حزب به وفور گارد آزادی به معنی تشکیل هسته های مسلح گرفته شده است. گویا یک عده ای جمع میشوند، هسته مسلح مخفی درست می کنند، مسلحانه اعلامیه پخش میکنند، اعلام وجود میکنند و غیره. یا اینکه گارد آزادی به حفظ پتانسیل یا چهره مسلح حزب حکمتیست در کردستان خلاصه شده است. ما بدون ایده گارد آزادی هم تلاش داشتیم که چهره مسلح حزب در کردستان را حفظ کنیم، پروژه های رهبران کمونیست در میان مردم را داشتیم و غیره. انجام این فونکسیون نیازمند ایده گارد آزادی نبود و نیست.

بحث گارد آزادی بحث به وجود آوردن یک کارکرد است. یک فونکسیون در جامعه و در طبقه کارگر و زحمت کش است که از مکان دفاع از خود را به او بدهد.

دنیای ما پر از انواع بورژوائی و ارتجاعی مکانیسم های اعمال قدرت محلی حتی بدون داشتن اسلحه هستید. از اشکال مقاومت در مقابل اسرائیل در فلسطین تا مثلاً ارتش آزادی بخش ایرلند که نود و نه درصدشان اسلحه نداشتند. دنیای ما پر از فرم هایی از سازمان یابی توده‌ای و سیاسی است که عملاً در محل و در قالب تناسب قوای موجود عمل جریانات مخالف را محدود یا ناممکن میکنند. رشد سلفی ها در کردستان که متکی به تهدید دائمی کمونیست‌ها و فعالین چپ این جامعه به ترور و ارباب است نمونه دیگر است.

می‌خواهم بگویم که گارد آزادی مساوی با فعالیت نظامی نیست، گارد آزادی مساوی با هسته های مسلح نیست، گارد آزادی با حفظ چهره نظامی در کردستان فرق میکند. گارد آزادی سمبل قدرت یابی قدم به قدم طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی در دفاع از خود است.

یک جای مهم این فعالیت محله است. گارد آزادی میتواند هر قالبی به خود بگیرد از تیم ورزشی تا جمع بچه‌های محل. اما کاری که میکنند این است که قدم به قدم میدان فعالیت و جولان نیروهای ارتجاعی را در محلشان محدود یا با مشکل روبرو میکنند. نمی‌گذارند محلشان پاتق استبداد بشود. بسیجی ها در آنجا احساس امنیت نمی‌کنند، این عدم امنیت میتواند از هو کردن و دست انداختن تا ترساندن را شامل شود که نه تنها الزاماً مسلحانه نیست بلکه در عمل در اغلب اوقات غیر مسلح است. با سنگ، با هو کردن، با اینکه طرف بیاید آنجا ببیند همه با او بد هستند. از این اشکال گرفته تا روزی که لابد اسلحه بر می دارند. گره قضیه وصل بودن این کارها به فعالیت های نیرو و های ارتجاعی از سرکوب آزادی تا ستم بر زن و کودک و تا هر بعدی که فعالیت کمونیستی می‌پوشاند را در برمیگیرد.

گارد آزادی را مساوی گرفتن با اسلحه و مساوی گرفتن با فعالیت مسلحانه تقلیل دان یک بحث خیلی پایه ای و استراتژیک راجع به اوضاع امروز به مبارزه چریکی و یا ادامه مبارزه مسلحانه در کردستان است.

شکل دادن به این فعالیت پدیده‌ای قدم به قدم است، خود آگاه کردن، جمع آوری قوا، ریشه داشتن در محل، داشتن پشتوانه معنوی و عملی در محل، متحد کردن برای دفاع از خود، متحد شدن برای بدست گرفتن ابتکار در امن کردن محل و برای کوتاه کردن قدم به قدم دست ارتجاع و بورژوازی از زندگی و کنترلی که بر طبقه کارگر و مردم زحمتکش و مبارزه یک محل دارد یک روزه و با یک هسته عملی نیست.

کافی است بچه های یک محل بروند آخوندی را که علیه زنها فتوا داده را بگیرند، در چارچوب تناسب قوا، ادب کنند، بترسانند. آن آخوند از فردا در مورد هجوم به زن در آن محل حساب دیگری باز میکند و کل مبارزه برای رهائی زن. لااقل در آن محل احساس قدرت و امنیت بیشتری میکند. یادم است یک زمانی این اسلامی ها میرفتند ماه رمضان مردم را برای سحری با دهل بیدار میکردند دعه ای هم پیدا شدند این‌ها را گیر می آوردند و دهل هایشان را سوراخ و پاره میکردند. اسلحه و نارنجکی هم در کار نبود.

گارد آزادی حول ایده قدرت یابی و متحد شدن است برای دفاع از خود، برای امن کردن فعالیت خود و نا امن کردن فضا برای طرف مقابل است. این از فشار فیزیکی تا فشار روحی را شامل میشود.

در نهایت معلوم است که کار به اسلحه میکشد. طرف مقابل کار را به اسلحه میکشاند اما امروز اگر دست به اسلحه نمی بریم به این دلیل است که این کار به نفع ما نیست. در شرایطی که اوضاع مناسب باشد حتماً دست به اسلحه خواهیم برد. این امر باید برای گارد آزادی روشن باشد. اینکه این تقابل به مقابله قهرآمیز و این مقابله قهر آمیز به توسل به اسلحه و این توسل به اسلحه به توسل به سلاح گرم میرسد یک پروسه است که باید در دنیای واقعی طی شود و گرنه به مبارزه مسلحانه به شیوه چریکی و یا شیوه مبارزه مسلحانه در کردستان، آنهم در شرایطی که خود این مبارزه دیگر وجود ندارد میرسیم که هر دو ماجرا جوئی و آوانتوریستی خواهد بود. گارد آزادی از این بحث در میآید ربطی به تئوری‌ها و سنت‌های رایج در مورد مبارزه مسلحانه ندارد.

یک حزب کمونیستی ممکن است و پیش می‌آید که مبارزه مسلحانه را سازمان میدهد و باید هم این کار را بکند اما بحث کار آزادی بحث دیگری است. یکی گرفتن این دو عملاً طبقه کارگر و مردم انقلابی را در هر قدمش فلج میکند. چون در جایی دست به اسلحه میبرید که طرف دست بالا دارد. از طرف دیگر مبارزه روزمره طبقه کارگر را تبدیل به ادامه هسته های مسلح میکند که به تشکل طبقه کارگر آسیب میزند. پلیس را علیه آن تحریک میکند، خود این تشکل ها را پراکنده میکند چون کسانی که حول این تشکل ها جمع شده‌اند برای این جنگ نیامده اند. هیچ رهبر و فرمانده عاقلی توده‌ای را به جنگی نمیبرد که برای آن به میدان نیامده است.

به هر حال این دو را باید از هم تفکیک کرد تا بشود به اصطلاح پیش رفت. گارد آزادی امروزش یک چیز است و آینده اش یک چیز دیگر است. بهترین تعریفش به نظر من همان سمبل قدرت یابی قدم به قدم است، از هو کردن و سوت کشیدن امیدوارم هیچوقت به اسلحه نکشد، از تنگ کردن فضا به اینها گرفته تا پس زدن تعرضشان به هر درجه ای که آدم بتواند و متناسب با شرایط باشد.

درست از همین سر ما از روز اول فونکسیون گارد آزادی را یک فونکسیون محلی و تابع کمیته های کمونیستی محلی اعلام کردیم.

نکته آخری که میخوام توجه شما را به آن جلب کنم این است که هم منطق و هم تجربه نشان میدهد که ایده گارد آزادی جوانان کم تجربه را به سرعت به خود جلب میکند. کسانی که صبر کار توده ای، جمع کردن نیرو و مبارزه کنترل شده را ندارند، به سرعت میتوانند گارد آزادی را به هسته چریکی مخفی تبدیل کنند و اقدامات ماجراجویانه را در دستور خود قرار دهند. اینجا کنترل کامل کمیته های کمونیستی بر این فرم های سازمانی و تزییق عقل سیاسی و اجتماعی به آنها حیاتی است.

به هر حال برای تشریح بیشتر دعوت میکنم که به اسناد و مباحثاتی که در حزب حکمتیست در این مورد وجود دارد رجوع کنید.

امیدوارم کل این بحث توانسته باشد که در بچه ای را بر فعالیت کمونیستی باز کند و کمی به فعالین کمونیست طبقه کارگر باشد. اگر این بحث را مفید مایبید، آن را مبنای کارتان قرار دهید و به دست کارگران و کمونیستهای دیگری برسانید.

توضیحات

۱ – منظورم اینجا این نیست که در فعالیت کمونیستی از مبارزه مسلحانه استفاده نمیشود. بخصوص در دنیای ما قدرت دفاع از خود و قدرت سرکوب بورژوازی، قبل از سرنگونی دولت حاکم، حیاتی است. اینجا بحث بر سر این است که مبارزه مسلحانه و یا نیروای مسلح برای پرولتاریا تنها در رابطه با سازمان و فعالیت پایه ای تر آن معنی دارد. درست به همین دلیل در بحث گارد آزادی ما آن را نه یک نیروی نظامی به معنی متداول آن، بلکه بخشی از فعالیت پایه ای و محلی کمیته های کمونیستی تعریف کرده ایم.

بررسی و نقد شکل های موجود فعالین کارگری

اسد گلچینی

این بحث در سمینار کمیته سازمانده ارائه شده و برای نشریه سازمانده کمونیست پیاده و ادیت شده است. اظهار نظر رفقای دیگر از طرف خود رفقا پیاده و ادیت شده است.

بحث شامل این نکات است: بررسی مختصری از شکل های موجود فعالین کارگری و یا شبکه های فعالین کارگری، زمینه ایجاد این شکل ها، جایگاه و فعالیتی که این شکل ها در مبارزات کارگری و جنبش کارگری داشته اند و راه حل ما در رابطه با این شکل ها و شکل توده ای کارگران

۱- بررسی مختصر این شکل ها

بخش قابل توجهی از کارگران فعال در ایران در ۶ سال گذشته در تشکلهایی سازمان یافتند. این تشکلهای عبارت بوده اند از "کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران"، "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری"، "تشکل کارگران اخراجی و بیکار"، "اتحادیه آزاد کارگران ایران"، "کمیته همبستگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" و گروه و کانون های دیگری که از این تشکلهای منشعب شده اند.

نقد و بررسی کارکرد و وضعیت این تشکلهای و فعالینش در جنبش کارگری به نسبت همان وزن و جایگاهی که در این مدت کسب کردند برای این جنبش و مسیر آتی آن حائز اهمیت است.

ابتدا این مساله باید روشن باشد که آیا این تشکلهای توده ای کارگران هستند یا تشکل فعالین کارگری؟ جواب به این سوال لازم است چرا که این شبیه همیشه ایجاد شده که گویا اینها تشکلهای کارگری هستند. از نظر ما روشن است که این تشکل کارگران، به معنای اینک بخش از کارگران در یک محل، محل کار و یا رشته ای را متشکل میکنند یا اینکه میتوانند مبارزات اقتصادی این کارگران را نمایندگی کنند، نیستند. آیا این تشکل مربوط به کارگران و برای کارگران است و در سوخت و ساز و فعالیتهای درون کارگران حضور دارند؟ پاسخ این سوال هم منفی است چون هر جمع و شبکه ای از ارتباط بلافاصله به معنی تشکلی که برای کارگران و مبارزات روزانه شان و آینده این مبارزاتشان باشد نیست. آیا این نوع تشکل ها لازم هستند؟ بله همیشه لازم هستند و این نوع جمع و تشکل ها خود بخشی از فعالیت سیاسی کانون ها و تشکلهای شبکه های مبارزاتی و تشکیلات های حزبی درون کارگران هم هستند و بدیهی است کارگران و طبقه کارگر به اینها نیازمند است. مساله این است که نباید اینها را به جای تشکل توده ای کارگران نشانند. تشکل توده ای کارگران و یا حزب و تشکل های حزبی آنها هر کدام در جای خود برای طبقه کارگر ایران مهم هستند و بدون آنها سازماندهی مبارزات این طبقه در مبارزات جاری و مبارزه برای گرفتن قدرت سیاسی غیر ممکن است.

در این بحث تلاش میکنیم نشان بدهیم که این تجربه که مستقیماً تجربه بخش قابل توجهی از نیروهای چپ و سوسیالیست ایران در میان کارگران است بر سنت و فعالیت غیر کارگری و غیر کمونیستی متکی بوده است و سعی میکنیم نشان بدهیم که چگونه این تشکلهای که فلسفه وجودی خود را ایجاد و یا کمک به ایجاد تشکل های کارگری کردند خود به یکی از موانع سازمانیابی و اتحاد کارگران تبدیل شده اند.

۲- زمینه های ایجاد این تشکل ها

برای بررسی زمینه های ایجاد این تشکلهای باید به سال ۱۳۸۳ برگشت. زمانی که خاتمی رئیس جمهور بود. دورانی که دیالوگ تمدنها در جریان بود و دولت ایران بعنوان عضو ILO (سازمان جهانی کار) شناخته شد و متعهد به همه قراردادها و مقاله نامه های آن سازمان شد. در این دوران بورژوازی ایران و دولتش در این چهارچوب جهانی تلاش کرد جا باز کند. این سال مهمی بود و فعالین کارگری و کانون های متشکل آنها استفاده گسترده ای از این وضعیت کردند. ایران متعهد به پیش برد مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ شد. طبق این بندها تشکل های مستقل کارگران باید ایجاد میشد و هر معضل قانونی هم که برای آنها وجود داشته باشد باید به نفع تشکل مستقل کارگران حل شود. افق خانه کارگر و شوراهای اسلامی از نظر این بخش بورژوازی در حاکم تاریخ شده بود و برای این دوران خاصیتی نداشتند.

در پی این وضعیت ایجاد شده و برای استفاده از این موقعیت، فعالین کارگری از هر طرف و در همه بخشهایی که وجود داشتند به دو شاخه مهم تقسیم شدند. اولین شاخه فعالین کارگری متشکل شده در کمیته های پیگیری و همبستگی و مشتقات بعدی آنها یک راه را در نهایت رفتند، و فعالین احیا سندیکا ها عمدتاً در شرکت اتوبوسرانی واحد و بعدها و تحت تاثیر آن نیشکر هفت تپه یک راه حل دیگر داشتند و راه خود را رفتند. در همان سال ۸۳ ابتدا کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل کارگری ایجاد شد، بیش از ۳ هزار نفر از فعالین کارگری و هواداران آنها در حمایت از این کمیته متنی را امضا کردند. بعد از آن بلافاصله کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری تشکیل شد. این کمیته در نقد کمیته پیگیری ایجاد شد، کمیته پیگیری اعلام کرده بود که با استفاده از قانون و شرایط ایجاد شده تشکل میسازند و کمیته هماهنگی میخواست در اتکا به خود کارگران تشکل ها را ایجاد کند. در واقع شاخه های مختلف چپ با مرزبندی های ایدئولوژیک و سیاسی و در واقع فرقه ای بود که در برابر هم ایستادند. بعدها انشعابات بیشتری هم از این جریانهای اصلی صورت گرفت. از کمیته هماهنگی، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری جدا شد، از کمیته پیگیری ابتدا چند ائتلاف و کمیته بیکاران و اخراجی و بعد اتحادیه آزاد کارگران ایران متولد شد. ماهیت جدایی و انشعابات و یا ترکیبات جدید اساساً ناشی از اختلافات سیاسی و عقیدتی و بن بست های واقعی بود که در میان سازندگان این تشکل ها بود. این تشکلهای از همان ابتدا با همین مبانی و تناقضات تشکیل شده بودند.

فعالیت این تشکل ها بر محور رابطه با کارگران در همه جا، ایجاد شبکه آنها، رساندن اخبار کارگران بهم و اساساً فعالیت در میان کارگران اخراجی و

بیکار شده و یا کارخانه و شرکت هایی که به کارگران با تعویق دستمزد میدادند و عملا در حال ورشکستگی بودند، بود. این تشکل ها مستقیما نماینده جایی نبودند و فعالین سیاسی کارگری و هواداران جنبش کارگری را شامل شده و فعالیتشان معطوف و مربوط به محل کار و زندگی کارگران نبود و تاثیری در آنجا نداشتند. حرکتی بزرگ برای جمع کردن این نوع فعالین کارگری ایجاد شده بود، اما اینکه چگونه فعالیت کردند و چه تاثیری بر مبارزه طبقه کارگر داشتند، فعالیت این ۶ سال و جمع بندی از تاثیر گذاری این تشکلها در مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگران نشان میدهد که تقریبا هیچ وزنی در این زمینه نداشته اند.

بخش دوم و سنت دیگری که در جنبش کارگری بود و تشکل های نوع دیگری را درست کرد در شرکت واحد و نیشکر هفت تپه بود. چند ماه بعد از تجربه کمیته های پیگیری و هماهنگی مهمترین و بزرگترین تشکل کارگری و توده ای در زمان حیات جمهوری اسلامی متولد شد. سندیکای شرکت واحد و بعدها سندیکای نیشکر هفت تپه در ادامه مبارزاتشان ایجاد شد. هر کدام مبارزات بسیار سخت و پیچیده ای را پیش بردند و در برابر حاکمیت و توطئه های بسیار وسیع و گسترده قرار گرفتند. کانون شوراهای اسلامی با رهبری صادقی و چند اوباش دیگرشان به جلسه هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد، که در پی تشکیل سندیکا بودند و در انجمن صنفی خبازان در تهران برگزار شد، حمله کردند و تلاش کردند از این کار آنها جلوگیری بکنند. آنها با شارلاتان بازی و حمله به کارگران و تیغ زدن بر گردن و زبان رهبران سندیکا و از جمله اسالو خواستند کارگران را از این اقدام منصرف کنند. خواست آنها این بود که شورای اسلامی واحد نباید منحل شود و یا اگر هم میخواهند شورا را منحل کنند باید انجمن صنفی که جز قانون است را ایجاد کنند. اتفاق مهم این بود که این سندیکا درست شد و شورای اسلامی را عقب زدند و به انجمن اسلامی هم تن ندادند چرا که اینها همه از نظر کارگران بسیار منفور و ارگانهای دولتی و کارفرمایی بودند. سندیکای شرکت واحد درست شد و بلافاصله با هجوم بسیار بزرگی مواجه شد. کارگران هم توانستند مقابله کنند و دست به اعتصاب و تحصن زدند و شهر تهران و طبقه کارگر و جامعه را متوجه مبارزه خود کردند. طبقه کارگر ایران روزنه امیدی پیدا کرد. سندیکای شرکت واحد کارها و اقداماتی را در فاصله کوتاهی توانست انجام بدهد اقداماتی که بعضا شورای اسلامی تا ۱۵ سال مشغول انجامش بود! این به این معنی بود که این تشکل متعلق به کارگران و ابزار پیشبرد خواست و مطالبه آن ها بود. در برابر همه مصیبت ها و سختی ها و زندان و اخراج ها این تنها اتحاد کارگران در سندیکایشان بود که میتوانست مقابله کند.

پس دورانی که در سال ۸۳ در ایران بوجود آمد این دو بخش از فعالین و رهبران کارگری با اتکا به سنتهای مبارزاتی خود به دو شکل از این امکان ایجاد شده برای متشکل کردن کارگران استفاده کردند. میخواهم تاکید کنم که هر بخشی از کارگران و در واقع با سنت های مختلفی سراغ نوع کاری رفتند که آنرا برای جنبش کارگری لازم میدانستند. کارگران و فعالین کارگری عمدتا چپ در کمیته های پیگیری و هماهنگی و بعدها اتحادیه ازاد کارگران دنبال فعالیت مورد نظر خود رفتند و کارگران شرکت واحد و هفت تپه در سندیکای خودشان متشکل شدند. هر دو به نتایج مختلفی رسیدند.

از این مشاهدات و تجربه دو سنت، دو روش و دو نحوه فعالیت و مبارزه را نشان میدهد. چپ و کمونیستها در ایران، حال با هر تعریفی که از خود دارند، را عمدتا کمیته های پیگیری و هماهنگی و کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری و اتحادیه ازاد کارگران ایران، به نحو برجسته ای میتوان گفت نمایندگی کرده اند. میتوان گفت مستقل از هر درجه ای از دوری و نزدیکی به احزاب چپ، اینها نمودی از چپ در قالب این تشکل ها بودند و کاملا نقش این چپ را در جنبش کارگری نشان داده اند. نیت همه فعالین این بود که تشکل کارگران را ایجاد کنند و یا کمک کنند این تشکل ها پا بگیرد در حالی که ادامه این فعالیتها برای کارگران راه به جایی نمیبورد.

سنت دیگری که در میان کارگران واحد و نیشکر هفت تپه بود اتفاقا نه از سر مرزبندی عقیدتی و سیاسی و برعکس از سر نیاز کارگران به اتحاد و سازمان برای زندگی بهتر، چه اندازه بهتر مساله این بحث نیست، و مستقیما در محل کار و بعضا زندگیشان کارگران را سازمان داد. همین جا به این سوال جواب روشن داده ایم که از نظر ما تشکل توده ای کارگران و تشکلی که ابزار مبارزه کارگران است و ایجاد اتحاد هایی که کارگران میتوانند بر آن قدرتشان را بنا کنند، تشکلی است که در محل کار کارگران تشکیل شده و برای آنهاست، کارگران در محل کار اعضا طبیعی این تشکل هستند، جلب آن میشوند و علنی به فعالیتش ادامه میدهد. این تشکل مربوط به آن محیط و تاثیر گذار بر مناسبات کارگران و صاحب کار و قوانین کار دولت سرمایه داری است. مستقل از اینکه ما چه انتقادی به محتوای هر کدام از این تشکل ها داریم یا نه، مساله این است که کدام تشکل تشکل مربوط به کارگران است، مال آنهاست و به این معنی از مکانیزم واقعی کار و زندگی آنها مایه میگردد و به آن میپردازد و میخواهد شرایط را به نفع کار و زندگی کارگران تغییر بدهد. اینکه بعدها کدام گرایش سیاسی دست بالا را دارد و یا دست بالا پیدا میکند مساله ای ثانوی است که مساله و تاثیری در این تعریف ندارد که تشکل کارگری چیست، تشکلی که دولتی نیست و کارگران آنرا در محیط کار و زندگیشان میسازند و علنی است تشکل کارگران است.

۳- جایگاه فعالیت در مبارزات کارگران و در جنبش کارگری

دقیقت سراغ این برویم که هر کدام از این تشکل های مورد نقد ما چه فعالیتهایی را داشتند و سنتی که میگوییم این فعالین و تشکلهایشان داشته اند چه مشخصاتی داشت.

اشاره کردیم که همه فعالیتهای این تشکلها و فعالینش مربوط به مبارزات روزانه کارگران در محیط های معین کار و زندگی کارگران نبودند و چون این نبود از مبارزات اقتصادی و جاری کارگران و همه سوخت و سازهای یک محیط کار و اجزانش دور بودند. بحث تک مورد و تک موضوعی که ممکن است وجود داشته باشد نیست، بحث موجودیت و ضرورت یک تشکل است که ادعای تعلق به کارگر را دارد.

کارکرد این تشکل های فعالین کارگری در مجموع شبیه انجمن های فعالین کارگر و چپ های دیگر بوده اند که اخبار مسائل کارگری را بهم برسانند، رابطه نزدیکی با هم داشته اند و منطما گردهمایی داشته اند. با اینکار شبکه ای از کارگران و فعالین چه در بیرون از محیط کار و چه در محیط کار را دور هم نگاه داشته اند که همه اینها مثبت است و لازمه فعالیت متشکل اما در واقع اگر بخواهیم بگوییم به چه مسائلی جواب دادند. خیلی روشن میتوان گفت هیچکدام نماینده بخش معینی از کارگران در یک صنف و یا رشته و رشته معینی نبودند. از این لحاظ این تشکل ها به هدف هایی برای خود و در خود تبدیل شدند. تشکیلات هایی که یک نوع دیگر کار و تلاش را برای جنبش کارگری در دستور میگذاشت، که به سنت اتحاد کارگری و متشکل کردن

کارگران در مبارزاتشان با سرمایه دار و دولتش بیربط بود. فعالیتهای این فعالین و تشکلهای ادامه فعالیت همان سازمانها و چپهایی بود که ریشه در چپ ایران داشت که در سال های بعد از انقلاب ۱۳۵۷، با کندن کارگر از محیط کارش و تبدیل به خبرنگار و هوادار سازمان و برای فشار به "رژیم اسلامی" و یا مترصد سرنگونی و فروپاشی "رژیم"، آنها را "متشکل" میکرد و مهمترین فعالیت هم اساسا آکسیون و تظاهرات و تجمع خیابانی بود تا اینکه از این طریق حکومت سرکوبگر و دیکتاتور را به عقب براند و این همانطور که اشاره کردیم اهداف، افق و آرمانها و به تبعیت از آنها فعالیت و سبک کار و سازمانیابی هایی بوده اند که مطلقا به مبارزه طبیعی کارگران و تشکل کارگران در اتکا به مکانیزم واقعی درون خود کارگران بیربط بودند.

در حالی که ما سندیکای شرکت واحد و هفت تپه تشکل خود کارگران میشود و با مبارزه و زندگی آنها به هر درجه ای کم یا زیاد اما عجین است. اما میبینیم که این تشکلهای مورد نظر ما هیچکدام به چنین جایگاهی نزدیک هم نمیشوند. ما برای همه فعالیتها و فداکاریهای اعضا و رهبران این فعالیتها ارزش قائلیم اما بحث این نیست و باید سراغ معضل رفت که فعالیت این تشکل ها، بیشتر شبیه فعالیت کمونیستها و سازمانها و احزاب کمونیست و چپ سنتی در ایران در دوره پس از انقلاب است که مابه ازای فعالیتشان در جنبش کارگری بعد از سالهای طولانی فداکاری و مبارزه به جایی نرسیده است. این تشکل های فعالین در بهترین حالت هواداران خوب و شریف طبقه کارگر بودند، درست مانند سازمانهای سیاسی. از این لحاظ به نظرم باید صریح و روشن و مستقل از اینکه ما در حال حاضر کمتر حامل این سنت هستیم یا نه، باید بتوانیم به خودمان و همه کارگران کمونیستی که در این سنت بوده و هستند این واقعبین را بگوییم.

نمونه هایی از کارکرد این سنت، بحث را میتواند بیشتر باز کند، مثلا فعالیت در اول ماه مه ها، حمایت از مبارزات کارگران و یا موضعگیری در رابطه با اتفاقات سیاسی از سوی این تشکلهای هر کدام مشخصات افق و اهداف سیاسی و سازمانی فعالین این تشکلهای را برای ما روشنتر میکند. به تجربه فعالیت این تشکلهای برای سازماندهی روز جهانی کارگر در ایران نگاه کنیم. ظرف شش سال گذشته اساسا یک نوع دیگر از فعالیت وجود داشت. اما چند سال اخیر نمونه های برجسته تر و مربوط تری به بحث ما را میتوان نشان بدهد. تلاش مثبت در اول ماه مه و سازماندهی آن در چند سال اخیر این بود که دامنه توجه و مهمتر از آن فعالیت برای این روز و همبستگی جهانی کارگران بیشتر و گسترده تر شد، اما سازماندهی اول ماه مه از سوی کارگران و در محیط های کارگری و با در بر گرفتن توده کارگران بسیار محدود بود و حتی در مواردی در سالهای اخیر کارگران شرکت واحد و هفت تپه هم تحت تاثیر این کمیته ها و شبکه فعالین و اتحادیه آزاد کارگران قرار گرفتند و بجای اینکه کارگران عضو خود را در همان روز و با اتکا به روابط و مناسبات کاری خودشان جمع کنند و آکسیون و هر حرکتی که میتوانند داشته باشند، با گذاشتن امضا خود زیر قطعنامه های این روز و یا فراخوان تجمع در پارکی در تهران و تجمعی در گوشه دیگری وظیفه خود را برای این روز تمام شده میدانند. تا جاییکه در اول مه ۸۸، و با تاثیر از اعتراضات جنبش سبز و اصرار بر همراه شدن با آنها، عملا نقش و جایگاهی که این تشکلهای و قطعنامه های ادیکالشان میتوانست برای اتحاد و همبستگی کارگران ایجاد کند به شدت ضعیف میشود. اعضا سندیکاهای هفت تپه و انجمن برق کاران کرمانشاه و اعضا سندیکای واحد و ... همه میبایست به جلو در اداره کار بروند و عملا روز کارگر را که میبایست روزی برای تحکیم اتحاد و همبستگی کارگران میبود به روز فشار بر رژیم که محصولش هم به جیب جنبش سبز میرفت. در حالی که روز کارگر میتوانست با اتکا به تجمعات هزاران نفره کارگران هفت تپه و شرکت واحد و هر جای دیگری در محل کارشان بزرگترین و تاریخی ترین تجمع کارگران در ایران برگزار میشد. حرکتی که میتوانست هم از نظر سیاسی و عرض اندام طبقه کارگر در ایران و هم در جهت ایجاد اتحاد کارگران در مبارزات روزانیشان موثر و مفید باشد.

امروز نگاهی به آن روزها بیندازیم و دستاوردهای هر کدام از این روشها و اهداف و سیاستهای ناظر بر آنها را مرور کنیم باز هم این نوع فعالیت و سنت که مبتنی بر سازماندهی کارگران در مبارزات جاری و معطوف به ایجاد بهبود در زندگی و مبارزه اش باشد، دیده نمیشود. سنت و فعالیتی که هدفش صرفا ضد رژیمی و ضد دیکتاتوری است و کمتر معطوف به مبارزه طبقه کارگر بعنوان یک طبقه در مبارزه اش با کل نظام سرمایه داری است تا از این طریق قادر به مبارزه بر علیه سرکوب و دیکتاتوری بشود. دقیقا به دلیل اینکه این مولفه در این سنت غایب است با هر فضایی که جنبشهای اجتماعی طبقات دیگر در جامعه ایجاد کنند همراهی میکند و در نتیجه کمپین کردن و آکسیون کردن همه چیز میشود. دادن قطعنامه ها و موضعگیری های سیاسی و آنهم سالی یکبار و برای مراسم و تجمع ها تمام و یا هسته اصلی کاری بوده است که تجربه این تشکلهای در اول ماه مه ها نشان میدهد. قطعنامه ها چه ربطی به مبارزه روزهای بعد از اول ماه مه دارد، چه ربطی به روز گذشته وضعیت کارگران دارد حلقه مفقوده است. قطعنامه ها و اسنادی که در اول ماه مه ها مورد توافق این تشکلهای و تعداد بسیار بیشتری از کارگران و تشکلهایشان قرار گرفته است، اسناد مهمی مانند "منشور مطالباتی حداقل کارگران" در مجموع بیان خواست و مطالبه کارگران است اما باز هم در چنین سنتی گم میشود. این اسناد ابزار کار دیگری میشوند، انگار همین که با صدور این اسناد و قطعنامه های مهم کار انجام شده است و قرار نیست این به معنای شروع فعالیتی متحد و همه جانبه و ایجاد تشکلهایی توده ای برای تحقق همین قطعنامه ها و اسناد باشد. منظورم این است که این فعالین و تشکلهایشان در این مایه بیشتر فعالیت داشتند و با انجام آکسیون ها و کمپین هایی که کمتر مربوط به سوخت و ساز و توان کارگران و در اتکا به قدرت و سازمان آنها بوده است صورت گرفته و دقیقا از همین جاست که تمایلات و خواست ها و مطالبات پیشرو آنها در جایی اثری نمیگذارد و میماند تا سال بعد و در آکسیون بعدی مورد حمایت قرار بگیرد و ...

نمونه های بیشتری هست که دقیقا این سنت را منعکس میکند، مثلا مسئله افزایش دستمزدها، ما نمیبینیم که تصمیمات این تشکل ها چیزی را به نفع کارگران عوض کند و صف معینی را جلو بکشد که در تقابل با تعرض دولت سرمایه داری و طبقه سرمایه دار قرار بگیرد. سرمایه داران و دولت چرا باید از کمپین کارگران و امضا جمع کردن هایشان حتی و اهمه داشته باشند در حالی که کارگران و طبقه کارگر قدرت در تصمیم جمعی و عمل جمعی و دست گذاشتن روی نبض سرمایه دار و فشار بر آن است. در سنت و کار این تشکل ها امضا جمع کردن و کمپین اعلامیه دادن اساس قرار میگیرد. اطلاعات در این سیستم و آنهم در سایت هایی که برای کارگران قابل دسترس نیست مهم میشود. کمپین مهم میشود، خارج کشور در این جهت ها مهم میشود و ... وقتی اینها را کنار هم میگذاریم میبینیم که این تشکل ها جایگاهی را کسب کرده اند که این جایگاه هر چه بیشتر به آن دقیق میشود به کارگر و جنبش کارگری و مبارزات جاری و اتحادش مرتبط نیست و عاملی در تغییر و بهبودی در زندگی و کار آنها نیست و تا هر زمانی از طرف همه این فعالین این سنت و فعالیتها ادامه داشته باشد و مورد نقد قرار نگیرد همین ادامه خواهد داشت و حتی بیربط تر میشوند.

از لحاظ سیاسی هم این تشکل‌ها جایگاه ویژه‌ای داشتند. از همین زاویه وضعیت آنها را میتوان دقیقتر بررسی کرد. مثلا دخالت این تشکل‌ها در وقایع و تحولات سال ۸۸ و بعد از "انتخابات" ریاست جمهوری در ایران را بررسی کنیم. اینها در بهترین حالت همه به ضمیمه احزاب سیاسی تبدیل شدند که در صحنه سیاست حضور دارند و همان سنت و فعالیت را منعکس کردند. کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل‌های کارگری را مثال بزیم که ظاهرا خیلی چپ است اینرا فرموله کردند که در این اعتراضات کارگران در میدان هستند و این مبارزات ضد سرمایه داری کارگران است و باید با همه نیرو در آن دخالت کرد و سراغ آن رفت. کمیته‌های هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری و اتحادیه ازاد کارگران ایران هم وسوسه دخالت در جنبش سبز و فعالیت در آن تا شانه به شانه این جنبش جلو رفتن و اغماض آن در اول ماه مه و دنباله روی از همان فضای چپ را دنبال کردند و بعضا آگاهانه در قطعنامه شان تعدیل کردند که با وضعیت بیشتر هماهنگ شوند. و یا کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، که در شهرهای کردستان بیشتر فعالیت دارد، در این تحولات همین نقش و جایگاهی را که سایر جریان‌ها داشتند ایفا کرد.

چند روز پیش یکی از رفقا در مورد ترکیب و بافتی که "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری" دارد سوالی طرح کرد و پرسید که چرا فکر میکنید عضویت دکاندار و دهقان ثروتمند و مرفه و تاجر چپ، در کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، ایراد دارد؟ چرا آنها هم نمیتوانند عضو این تشکل باشند و چه ایرادی دارد؟ این سوال محرک جدی تری برای من شد که این بحث امروز را با رفقای کمونیست جوان هم زودتر داشته باشیم. ایراد در همین جایگاه و تعلق است که این فعالیتها و فعالین و تشکل‌هایشان دارند و به زندگی کارگران و تغییر در مبارزه و اتحادش بی‌ربط است. وقتی این را میبینیم باید سوال کنیم که چه اهداف و افق سیاسی و مبارزاتی ناظر بر این تشکل و یا تشکل‌های مشابه است؟ ضرورتش برای پاسخگویی به نیاز کدام جنبش و کدام طبقه است؟ چرا عنوان تشکل در این مورد خاص کارگری و برای کارگران است ولی دکاندار و دهقان مرفه و روشنفکر چپ و... را هم شامل میشود؟ همانطور که قبلا هم اشاره شد حقیقت این است که وجود این نوع تشکل‌ها در نیاز مبارزه و خواست یک مجموعه فعال سیاسی که معمولا هم نظر و عقیده هم هستند و سالها دور هم مانده اند تا بلکه در اوضاع سیاسی فرجی پیش آید و آنها هم در اداره وضعیت سهمی داشته باشند شبیه است تا یک تشکلی که برای کارگران بخواهد کار خاصی انجام بدهد. این ترکیب هم مسایل مشترکی با هم دارند، خطرات مشترکی دارند، مبارزات مشترکی دارند و بدر هر چه بخورد بدر طبقه کارگر و سازماندهی مبارزات روزانه اش و ایجاد سازمان برای پیشبرد مبارزاتش نمیخورد، هر چند بخش قابل توجهی از آنها هم کارگر باشند. دلیل اینکه چنین تشکلهایی میتواند این نوع افراد و چنین ترکیبی را در کنار هم داشته باشد از خاصیتی است که این نوع تشکل‌ها برای نیازهای سیاسی آنها دارد. همیشه این نوع نیازمندها هستند که سرنوشت چنین تشکلهایی را رقم میزند و مسیر آنرا تعیین میکند و این سرنوشت مشترک چنین تشکلهایی است که نه در سطح اجتماعی و بطور علنی تشکل کارگران در جایی میشود و نه تبدیل به حزبی سیاسی و قانونی میشوند که تکلیف دیگران را روشن کنند که در آن بمانند و یا بتوانند وارد آن شوند.

دقیقتر میشود نشان داد که هر کدام از این تشکل‌ها چه از لحاظ سنتی که به آن متعلقند و چه از لحاظ مبارزات جاری طبقه کارگر متعلق به محیط طبیعی کارگران نیستند و مستقیما ربطی به کارگران ندارد. این تشکل‌ها در بهترین حالت میتوانند شبکه بزرگ کارگران را خارج از محیط کار و زندگی کارگران و بدون ارتباط به سرنوشتی که در این محیط‌ها دارند جمع کنند.

بنابراین یک مانع برای سنت کارگری و کمونیستی در میان طبقه کارگر وجود چنین فعالیتها و تشکل‌هایی است. این موانع را باید شناخت و به هر درجه حزب حکمتیست و کادر و اعضایش در این رابطه نقشی داشته اند باید نقد روشنی از افق و سیاست و فعالیتی داشت که ما را قادر به سازماندهی و اتحاد کارگران در مبارزات سیاسی و اقتصادی‌شان میکند. کارگران و فعالین کارگری و محافل و شبکه‌های ارتباطی‌شان در همان محیطی هستند که کار و زندگی میکنند، همه ملزومات دخالتگری و سوخت و سازی که کمونیستها بتوانند بر آن تاثیر بگذارند در کارخانه‌ها و محل‌های مشترک کار و محل‌های زندگی کارگران وجود دارد. همه ملزومات برای قدرتمند شدن طبقه کارگر همین جاست و ابزار طبقه کارگر در مبارزاتش همین جاست. همین جاست که رهبرانش را دارد، محافظش را دارد، متشکل هستند و زیر یک سقفند، مبارزه اقتصادی دارند، گرایش‌های مختلف سیاسی خود را دارد و هر جریانی هم بخواهد بر آن تاثیر بگذارد و بخواهد برای ایجاد سازمان و تشکیلاتش هماهنگی ایجاد کند و اتحادی را ممکن کند که برای کارگران موثر باشد باید سراغ این مکانیزم برود و کار ما کمونیستها بروشنی باید این باشد.

۴- راه حل ما و چند تصحیح و دقت در کارمان

صدها و شاید چند هزار نفر از کارگران و فعالین سوسیالیست در این سالها در این تشکل‌ها جمع شدند و فعالیت داشتند. اما سنت کارگری و کمونیستی عملا نه در مبارزات جاری طبقه کارگر و نه در افق سیاسی این تشکل‌ها منعکس شده است. نقد کارگر کمونیست به این تشکل‌ها همین است. همین نیرو و توان فعلی جمع شده در این تشکل‌ها را اگر نقد کمونیستی و کارگری متوجه نکند، نیازهای زندگی کارگران و مبارزه‌ای که بتواند با آن چفت شود آنها را حاشیه‌ای تر میکند و از بین میبرد. تحولات عظیمی در جامعه به نسبت وضعیت کارگران در جریان است و سرمایه داری ایران با ایجاد شرایط کار موقت برای طبقه کارگر و قطع سوبسیدها بر کالاهای اساسی طبقه کارگر و معیشت و مبارزه اش را بیش از پیش به عقب برده است. تشکل‌های موجود فعالین پاسخ این مبارزه طبقه کارگر حتی برای دفاع از زندگی موجودش هم نبودند و به درجه اولی از این بعد هم نخواهند بود. کشمکش عظیمی در جامعه و بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار و دولتش در جریان است، کارگران جز اتکا به مکانیزم درونی خود یعنی اینکه طبقه کارگر متشکل و مجتمع و صنعتی و متمرکز وجود دارد، مبارزه جاری اش را دارد و در همه مراکز بزرگ و کوچک در جریان است، این اعتراض و ناراضی‌های رهبردار، دارای گرایش‌های سیاسی مختلف است و پاسخهای مختلف به همه مسایل دارند و کارگر کمونیستی که بخواهد هر جا کارگران را سازمان بدهد سراغ همین مکانیزم و متکی کردن فعالیتش به آن میشود. هر چیز دیگری غیر از این باز هم کارگران و فعالینش را به جنبش‌ها و فعالیت‌هایی غیر کارگری برمیگرداند. کمونیستها خودشان را سازمان میدهند و مبارزه را بر همین واقعیت پیش میبرند و به سازماندهی اعتراض و مبارزه کارگران میپردازند. این مبنای کار ماست و این سبک و روش فعالیت به روشن کردن تفاوتی که کمونیستها با دیگر چپ‌ها دارند کمک میکند. سنت کارگران کمونیست این است. سنتی که برای ایجاد تشکل کارگران در شرکت و احد و هفت تپه بر همان مکانیزم درونی کارگران و از سر جنبش خود کارگران حرکت کرد و این برای کارگران کمونیست مبنی است نه مرزبندی‌های عقیدتی و سیاسی که کارگر و فعال سیاسی کارگش را هم به شش سال تجربه‌ای میکشاند که تشکل‌های فعلی کمیته

های هماهنگی و اتحادیه ازاد کارگران و امثالهم دارند. این تجربه در واقع همانطور که اشاره شد برخاسته از سنت ریشه دار چپ سوسیالیست ایران است و نسل ما با هر تفاوتی هم که داشتیم در آن بزرگ شد و به آن آغشته است. نقد ما باید به این مساله کمک کند که تشکل توده ای و رهبر و فعال کارگری خارج از محل کار و زیست و ابزاری برای بهبود زندگی و سازماندهی مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر معنی ندارد.

ما بعنوان فعالین حکمتیست نگاهمان به این تشکل ها باید طبقاتی و از سنت کمونیستی و کارگری باشد. نباید به این دلیل که در این وضعیت شریک بودیم ارفاقی به این سنت بکنیم. بسیار رفیقانه به کارگران سوسیالیست و کمونیست که دنبال این سنت بوده اند و هستند این ها را میگوییم و تلاش میکنیم همه آنها را با نقدی که داریم همراه کنیم.

ما باید از جنبه دیگری هم کارمان را اصلاح کنیم و آن هم نوع تشکل های کارگری است. سنتا هر وقت ما حرف زدیم و یا فعالیت عملی در ایجاد تشکل های کارگری داشته ایم، بلافاصله حرف و کار ما به معنی تقابل اشکال مختلف تشکل های کارگری مثل شورا و سندیکا بوده است و یا بعضا هم چنین شده است و این را تلاش نکرده ایم سر جای واقعی خود بگذاریم و به جدال های فرقه ای و همیشگی دامن زده ایم. ما باید تاکید کنیم و سنتی که به آن تعلق داریم را روشن بیان کنیم و پراتیک کنیم. ما در سنت جنبش شورایی هستیم، ایجاد شوراها مربوط به دورانی است که کارگران قدرت سازمانیابی بالایی دارند و در تحولات سیاسی مهمی در جامعه هستند و در تناسب قوایی که ایجاد کرده اند قادر به ایجاد شوراها بعنوان ارگان دفاع و قدرت گیری هستند و تا ایجاد چنین وضعیتی بوسیله کارگران و تشکلهای توده ای و حزبی شان ما فعال جنبش مجمع عمومی هستیم که در هر شرایطی میتواند کارگران را متشکل و مرتبط بهم نگاه دارد خفقان و سرکوب کنونی یا دوران بسیار سیاه تر از این که بود جنبش مجمع عمومی راه حل کارگران کمونیست و سنت دخالت مستقیم کارگران در سرنوشت خودشان و مبارزاتشان است. این جنبش ما، افق و پراتیک ما در فعالیت کمونیستی در میان کارگران است. آیا این یعنی ضدیت با سندیکا و اتحادیه کارگری که مثلا و در حال حاضر کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری میکند؟ این وارونه است. از نظر فعال جنبش مجمع عمومی هر سنگری که بوسیله کارگران ایجاد میشود سنگری از جنبش کارگری است، آیا این تشکلهای سیاست های چپ دارند و یا راست، محافظه کارند و یا رادیکال، به مجامع عمومی و توده کارگران متکی هستند یا نه، مادام بوسیله خود کارگران و مستقل از دولت و ابزارهای درست شده است تشکل کارگران است، سنگر و پناه گاه کارگران بر علیه سرمایه دارن و دولتشان است و کمونیستها بخشی از آن هستند و هر گزایشی در این تشکل ها بتواند به هر درجه به کارگران مسیر درست مبارزه و دفاع از معیشت و شرایط بهتر زندگی را نشان بدهد کارگران آن را انتخاب خواهند کرد. این تفاوتی است که ما با دیگران داریم. این تمایز جنبش ما با دیگر جنبشها باید روشن شود. این مبنای کار کمونیستی ما در سازمانیابی توده ای کارگران و در فعالیت کمونیستی است.

سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی

ثریا شهابی

Soraya_shahabi@yahoo.com

مقدمه:

متنی که میخوانید بر مبنای بحثی است که توسط من تحت عنوان "سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی" در سمینار مرکزی حزب حکمتیست، در تاریخ ۱۹ اوت ۲۰۱۱، ارائه شد. متن تهیه شده همان محتوا و چهارچوب را دنبال میکند، که با توجه به سؤالی مطرح شده، تدقیق و تکمیل شده است.

بحث "سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی"، نه یک بررسی آکادمیک، که مقدمه ای بر سلسله بحثهایی است که تلاش میکند یک نگرش منسجم و پراتیکی نسبت به جامعه ایران، اقتصاد و به تبع آن سیاست و صف بندی های طبقاتی، را شکل دهد.

دلیل انتخاب این سوژه برای بحث این است که رفقای زیادی به این مسئله فکر میکنند و از زوایای گوناگون جوانب مختلف این بحث توسط رفقای دیگر مطرح شده است. و مهمتر اینکه به اعتقاد من ریشه بسیاری از سایه روشن های مختلف در مباحث سیاسی روز، به درک های متفاوت در مورد جامعه ایران باز میگردد.

ما گاهی تصاویر مختلفی در مورد ایران بعنوان یک جامعه سرمایه داری داریم. این را در صفوف حزب خودمان می بینیم. و در صفوف چپ هم، آنجا که در مورد جامعه سرمایه داری صحبت میکند، شاهد استنتاجات سیاسی و چپ و راست زندهای بشدت تکان دهنده ای هستیم. راست زندهای افراطی مانند با پرچم "نقد یک جامعه سرمایه داری و برای سوسیالیسم" پشت جریان اسلامی سیر رفتن، یا از تحرکات این و آن جریان ارتجاعی در اپوزیسیون حمایت کردن، را شاهد بوده ایم. اینها استنتاجات سیاسی است. در سمینار امروز اجازه بدهید فعلا استنتاجات سیاسی را کنار بگذاریم و آن را موکول کنیم به سلسله بحث های بعدی. و در این سمینار خود بحث "سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی"، را باز کنیم. در این جلسه من سعی میکنم تصویری که فکر میکنم تصویر درستی از جامعه سرمایه داری امروز ایران را طرح کنم.

ما همیشه از این صحبت میکنیم که شیوه تولید است که زندگی اجتماعی آدم ها را رقم میزند. و قضاوتهای ما در مورد جوامع از شیوه تولید استنتاج میشود. مثلا شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه داری و ... میدانیم که این شیوه تولید است که صف بندی های طبقاتی را شکل میدهد و به تبع آن جنبش های اعتراضی وارد سوخت و ساز جامعه میشوند. همیشه این نظام اقتصادی و مناسبات اقتصادی است که معلوم میکند که تولید به چه شیوه ای انجام میشود، و به تبع آن است که طبقات تولید و بازتولید میشوند. و طبقات وارد مناسبات اقتصادی و سیاسی میشوند. و جنبش های اجتماعی حول این مناسبات اقتصادی طبقات، شکل میگیرند. به این اعتبار از طبقه شروع کردن، خیلی روش درستی نیست. از طبقه شروع کردن معنی اش کندن از پایه های اقتصادی و مناسباتی است که طبقه در آن رابطه تولید و بازتولید میشود. از طبقه شروع کردن، باعث میشود که چشم از دیدن ارکان و بنیادهای جامعه، کور بماند.

به این اعتبار، بنظر من داشتن یک دید مشترک نسبت به شرایط مادی کار ما، ما بعنوان یک عده کمونیست که میخواهیم دنیا را تغییر دهیم و میخواهیم جهانی را عوض کنیم، حیاتی است. شما برای این که چیزی را تغییر دهید، باید آن را بشناسید. باید بدانید آن شی چیست، خوب است؟ آهنگ است؟ یا آب است؟ و باید بدانید قوانین حرکت اش چیست تا بتوانید آن را تغییر دهید. وقتی آن را نشناسید، و قوانین حرکت اش را ندانید، نمی توانید تغییرش دهید، احوانا بتوانید فشارهایی بر آن وارد کنید، اما نمی توانید تغییرش دهید. من با این مقدمه میخواهم اهمیت بحث را بگویم که چرا مهم است ما یک تصویر یکسان و منسجمی از سرمایه داری امروز ایران داشته باشیم. صحبت امروز من در مورد این است که سرمایه داری امروز ایران چه نوع سرمایه داری است، و آن دو نقطه عطف مهم تاریخی، مشخصات و مشابهت ها و تفاوتهاش چی هست.

برای این که این بحث را باز کنم، به سرتیتر هایی اشاره میکنم، و ممکن است گذرا به آنها اشاره ای کنم. اما سعی میکنم که این مؤلفه ها را بپوشانم. این سرتیتر ها عبارت است از:

الف: نظام سرمایه، از اصلاحات ارضی و حل امپریالیستی مسئله ارضی، که دهه چهل صورت گرفت تا ایران امروز، که ایران اتمی است. نظامی که تعدادی به آن اقتصاد انتقالی (ترانزیشنال) میگویند، تعدادی اقتصاد در حال تغییر، و یا به تعبیر من اقتصاد انکشاف یافته سرمایه داری. به هر دو با هر نامی، اقتصاد امروز ایران چگونه سرمایه داری است. در این رابطه من سعی میکنم جایگاه طبقات اصلی، پوزیسیون و اپوزیسیون را، در ارتباط با "نوع سرمایه داری" که در ایران از اصلاحات ارضی دهه چهل تا به امروز دهه نود وجود دارد، را نشان دهم. و در این رابطه به مهمترین مقاطع و مؤلفه های آن میپردازم. طبق این بحث اجمالی تاریخی نیست که بخواد تمام ۵۰ سال تاریخ سرمایه داری ایران را مرور کند.

ب: سرتیتر بعدی انقلاب ۵۷ است. صنفبندیهای طبقاتی که در دل این انقلاب شکل گرفت و مضمون این صف بندیها، از چه قرار بود. زیربنا و روبنای تقابلهای و قطب بندی های طبقاتی که حول انقلاب شکل گرفت، چه بود.

پ: مؤلفه بعدی که باید به آن پرداخت، جمهوری اسلامی، بحران سیاسی و اقتصادی، جنگ، مسئله انزوای سیاسی است. و اینکه در این انزوای سیاسی، طبقات اصلی، بورژوازی و طبقه کارگر حیثشان چه سیری را طی کرد.

ت: سی سال حرکت سرمایه در ایران، از روز تولد تا به امروز، در دورانهای مختلف چه مشخصات، نرم ها و تفاوتهایی دارد.

ث: مسئله پایان جنگ سرد، جهان چند قطبی، جایگاه ایران، سرمایه و بورژوازی ایران، باید در این سلسله بحث ها مورد بحث قرار گیرد و استنتاجات سیاسی مختلف در پرتو آن، مطرح شود.

ج: بحران سیاسی و اقتصادی امروز سرمایه در ایران چیست؟ مشخصات و تفاوت‌هایش با بحران سایر کشورها در چیست؟ تفاوت آن با بحرانی که جمهوری اسلامی با آن متولد شد، چیست.

ج: و بالاخره صف‌بندی‌های طبقاتی، پوزیسیون و اپوزیسیون، مضمون و محتوای جدال‌هایی که امروز در جریان است، چیست.

از اصلاحات ارضی شروع میکنم. دهه چهل، و پنجاه سال پیش، جامعه ایران یک جامعه فئودالی بود و اصلاحات ارضی از بالا و توسط شاه صورت گرفت. ایران نه به شیوه کلاسیک و با یک انقلاب بورژوازی، که از بالا و توسط یکی از حکومت‌های شدت به اصطلاح وابسته به امپریالیست، نظام اقتصادی به سرمایه داری تغییر کرد. زمین‌ها توسط دهقانان به تصرف در نیامد، و نظام فئودالی توسط شورش و انقلاب و حرکت از پائین به سرمایه داری تبدیل نشد. بلکه زمین توسط حکومت بین دهقانان تقسیم شد و بسرعت هم پروسه سلب مالکیت از دهقانان شروع شد. و دهقانان وسیعاً به پرولتر و کارگری که چیزی جز نیروی کارش برای فروش نداشت، تبدیل شد، و کرور کرور بدنبال کار به طرف شهرها به حرکت در آمد.

اصلاحات ارضی در دهه چهل که توسط شاه صورت گرفت، که "انقلاب سفید شاه و مردم" خوانده شد، توانست شیوه اصلی تولید جامعه و مناسبات اصلی حاکم بر تولید در ایران را، از فئودالیته به سرمایه داری تبدیل کند. برای تغییر مناسبات فئودالی به سرمایه داری، اولین چیزی که باید صورت بگیرد سلب مالکیت از نیروی کار است. نیروی کار دهقانی که اول به او زمین داده میشود و بعد پروسه سلب مالکیت از او، که زیر فشار قرض‌های کمرشکن و عدم توان رقابت با تولیدات بزرگ نمی‌تواند زمین و ملک خود را حفظ کند و ورشکست میشود، بسرعت آغاز میشود. و دهقان صاحب زمین شده بسرعت به پرولتر تبدیل میشود و بدنبال کار، و فروش نیروی کارش، روانه شهرها میشود. در این رابطه من توصیه میکنم که حتماً حل امپریالیستی مسئله ارضی، نوشته منصور حکمت را بخوانید.

اصلاحات ارضی رسماً تیر خلاصی به مناسبات فئودالی زد. اصلاحات ارضی کار پهلوی اول، رضا شاه، که اولین تحرک سیاسی بورژوازی از بالا بود برای به قدرت رساندن این طبقه، را تکمیل کرد. پهلوی پدر، توانست به یک حکومت مرکزی و متمرکز، که لازمه اعمال قدرت طبقه حاکم در یک جامعه بورژوازی است، شکل دهد. سرمایه داری به یک حکومت متمرکز و مرکزی احتیاج دارد. حکومت‌های ملوک الطوائفی و منطقه‌ای و "خانخانی"، که در آن قدرت‌های منطقه‌ای هر کدام میتوانند "ساز خودشان را بزنند"، مانع سیاسی در مقابل رشد و تکوین سرمایه است. پهلوی دوم، کار پهلوی اول را تکمیل کرد. و پس از اصلاحات ارضی، بورژوازی هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی بر نظام سیاسی و اقتصادی جامعه ایران حاکم شد. با این بحث میخواهم بگویم که پیشروی‌های سرمایه و بورژوازی در ایران، تاریخی، هیچگاه محصول تحرکات از پائین و پیروزی جنبش‌های اجتماعی بورژوازی نبوده است. این واقعیت به صف‌بندی‌های طبقاتی - تاریخی در میان خود بورژوازی ایران، شکل داده است. صف‌بندی‌هایی که رنگ خود را به تمام طول تاریخ پنجاه ساله سرمایه داری ایران، و پیشتر از آن، زده است.

مناسبات اقتصادی و رشد نیروهای مولده در جامعه، لازم دارد که طبقه رو به رشد، که در جامعه سرمایه داری بورژوازی است، به قدرت برسد، و بالا بیاید و قدرت را در دست بگیرد. ما یک انقلاب مشروطه داشتیم، که یک انقلاب کلاسیک بورژوا - دمکراتیک بود، برای به قدرت رساندن بورژوازی در ایران. انقلاب مشروطه شکست خورد. سرمایه داری ایران، طبقه‌اش را، بورژوازی را، نه به شیوه کلاسیک و نه توسط یک انقلاب بورژوازی بلکه تماماً از بالا و توسط اصلاحات سیاسی - اقتصادی امپریالیستی به قدرت رساند و به این شکل نظام اقتصادی و سیاسی ایران تماماً تغییر کرد. این مدل سرمایه داری شدن ایران، کشمکش‌های سیاسی و صف‌بندی‌های طبقاتی در جامعه را، از همان بدو تولد، بشدت تحت تأثیر قرار داد. و علاوه بر طبقه کارگر، یک اپوزیسیون دیگری را هم با خود متولد کرد. و آن اپوزیسیون بورژوازی بود که همیشه در این حسرت میسوخت که در ایران یک انقلاب دمکراتیک بورژوازی که به سرانجام برسد، صورت نگرفته است. این پروسه با خود اپوزیسیون بورژوازی را متولد کرد، که همیشه در این حسرت میسوخت که طبقه بورژوا (سرمایه دار) نه توسط یک انقلاب بلکه توسط اصلاحات امپریالیستی به قدرت رسیده است و تغییرات اقتصادی نه از پائین که از بالا صورت گرفته است.

اپوزیسیون بورژوازی که از بدو تولد سرمایه داری ایران، همیشه به این امر معترض بود که خود با انقلاب دمکراتیک به قدرت نرسیده است. اعتراض داشت که قدرت و حاکمیت اساساً در دست و انحصار بخشی از طبقه است که در رابطه تنگاتنگ با غرب و آمریکا است، بخشی که شاه و دربار در راس آن بود و اساساً در زمینه تولید معطوف به صنایع سنگین، ماشین‌سازی و صنایع مونتاژ و تولیدات صنعتی بود. این قدرت انحصاری، که در دست بخشی از بورژوازی بود که در زمینه سیاسی و اقتصادی در ارتباط تنگاتنگ با امپریالیست بود، اپوزیسیون بورژوازی را از نظر سیاسی و اقتصادی در حاشیه نگاه داشته بود.

این اپوزیسیون که در راس آن جبهه ملی قرار دارد، اپوزیسیونی است که مشروط برایش یک پلتفرم نوستالژیک، از همان روز اول تولد سرمایه داری در ایران است. اپوزیسیونی که انتقادش به رژیم شاه این است که این رژیم وابسته به آمریکا است و از تولیدات "بنجل" مونتاژ حمایت میکند. تولیداتی که "مال ایران نیست". اعتراض این اپوزیسیون یک رنگ و لعاب به اصطلاح "ضد امپریالیستی" دارد. ضد امپریالیست به این معنی که گویا این امپریالیست بوده است که اجازه نداده است که بورژوازی ایران "خود" راساً به قدرت برسد و "خود" مبتکر اصلاحات اقتصادی لازم برای استقرار نظام سرمایه در ایران باشد.

ما با این شروع، و با این نقطه عطف مهم تاریخی در اقتصاد سرمایه داری ایران، که ایران را از یک نظام فئودالی به یک نظام سرمایه داری تبدیل میکند، روبرویم. و می‌بینیم که چگونه از همان شروع سرمایه داری شدن ایران، یک اپوزیسیون بسیار وسیع وجود دارد که اساساً با این پرچم که "این سرمایه داری قبول نیست"، متولد شده و در میدان است. اپوزیسیون بورژوازی که معتقد است اصلاحات ارضی و سوخت و ساز اقتصادی ایران "یک توطئه است". و این اصلاحات، اصلاحاتی نیست که بتواند منشأ هیچ تغییرات و "خیر و برکتی" برای جامعه باشد. اپوزیسیونی که مداوماً مشغول "نک و ناله" نسبت به "وابستگی" و شکوه از صنایع مونتاژ است.

همان زمان، هنگامی که اصلاحات ارضی صورت می‌گیرد، بخش اصلی اپوزیسیون حکومت پهلوی، چپ و راست، اپوزیسیونی که تماماً ادامه سنت جبهه ملی بود، از توده‌ای تا چریک فدایی و مجاهد و پیکار و جریانات اسلامی و غیر اسلامی، و اصلی‌ترین جریانات سیاسی اپوزیسیون رژیم شاه، نقدشان به شاه این بود که این شاه "وابسته" است، "سگ زنجیر آمریکا" است. و قبول نداشتند که ایران یک جامعه سرمایه داری است. و اگر شما به این اپوزیسیون

دودکش های کارخانه ها را نشان میدادید و می گفتید که صنعت را ببین، و ببین که ایران یک جامعه صنعتی شده است، و ایران یک جامعه سرمایه داری است، و در آن پرولتر صنعتی وجود دارد، این واقعیات را تبلیغات سیاسی به نفع رژیم شاه می دانست و به شما میگفت که شما "ساواکی" هستید. و اگر شما میگفتید که در ایران یک انکشاف سرمایه دارانه در شرف وقوع است، این را تعرض سیاسی به سنگر خود میدانست. به راحتی به شما می گفت که شما برای رژیم شاه تبلیغ میکنید! این حال و هوای بخش اصلی اپوزیسیون شاه قبل و بعد از انقلاب ۵۷ است. بخش اصلی اپوزیسیون قبول ندارد که اصلاحات ارضی مسئله زمین در ایران، و مسئله مالکیت بر زمین را حل کرده است. هنوز نوستالژی این را دارد که بورژوازی در ایران "خودش" به قدرت میرسد! پدیده ای که در ادبیات اتحاد مبارزان کمونیست به آن "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" میگویند.

این اپوزیسیون، چپ آن هم، اعتقاد داشت که ایران جامعه ای است که در آن "بورژوازی ملی و مترقی" وجود دارد، که در حق آن "ظلم" شده است. وقتی نگاه میکردید که ببینید این "بورژوازی ملی و مترقی" که در حق اش ظلم شده است کی است، متوجه می شدید که به آن بخشی از بورژوازی اشاره دارد که به حاشیه جامعه رانده شده است و در کارگاههای عقب مانده، بازار و کارگاههای خانگی تولید آفتابه - لگن و تسبیح و مهر و جانماز مشغول است. این تولید و این بورژوازی مقدسات آن اپوزیسیون بود. اپوزیسیونی که چپ و "کارگردوست اش" هم، همینطور فکر میکرد. اپوزیسیونی که مخالف صنایع موناژ و مخالف شاه بود. نه به خاطر دیکتاتوری شاه، که بعدا در مورد دیکتاتوری و ضرورت آن در سرمایه داری ایران باید گفت. بلکه تحت عنوان نقد به دیکتاتوری، هنگامی که "حال و هوای" مطالبات اقتصادی اش را می دیدید و مضمون و محتوای نقدش را بیرون میکشید، متوجه می شدید که به موانع پیش پای رشد بخشی از صنایع، به محدودیت های صنایع "ملی"، انتقاد دارد. و حامی تولیداتی بود چون کبریت تولکی، که آن موقع خصوصی و "خیلی ملی" بود! و شکایت داشت که راه رشد این سرمایه ها، و این بورژوازی بسته شده است! و شاه مانع رشد این ها بوده است! و شاه مانع به قدرت رسیدن آن بخش از بورژوازی شده است! معتقد بود که اگر این "بورژوازی ملی" که به بیان این چپ، مترقی و دمکرات بود به قدرت میرسید، ایران میتوانست مدل انگلیس یا سوئد شود.

اگر شما جرات میکردید و به این چپ میگفتید که در ایران بورژوازی در قدرت است، و بورژوازی ملی و مترقی نداریم. و میگفتید که آن بخش از بورژوازی که شما آن را ملی و مترقی می نامید اتفاقا صدها برابر بیشتر طبقه کارگر را استثمار میکند، و طبقه کارگر را در شرایط بسیار بی حقوق تری در مبادلات پایاپای مثل شاگرد و برده قرار میدهد، و به کارگر به جای دستمزد غذا میدهد، و نیروی کار را در شرایطی بدوی تر و عقب مانده تری در کارگاههای کوچک با ساعات کار طولانی بدون بیمه و مرخصی و ... بکار میگیرد، و می گفتید که این بورژوازی "ملی و مترقی" اتفاقا از آن یکی که "وابسته و کمپادور" است هارتر است، که می گفتید که اتفاقا کارگر صنایع موناژ از موقعیت بهتری هم از نظر حقوق و هم از نظر شرایط کار قرار دارد، آن چپ به شما میگفت که شما طرفدار حکومت پهلوی هستید و ساواکی هستید. چرا که دودکش کارخانه ها را نشان میدهید و می گونید که اصلاحات امپریالیستی جامعه ایران را "رشد" داده است و سرمایه داری کرده است.

با این حال و هوای اپوزیسیون، اپوزیسیونی که رنگ خودش را به بخش اعظم چپ هم زده بود، ما وارد انقلاب ۵۷ میشویم، که انقلابی ضد دیکتاتوری و ضد اختناق است. انقلابی که طبقه کارگر وسیع و صنعتی را به میدان میآورد. به میدان آامن وسیع طبقه کارگر صنعتی در انقلاب، و عروج شوراهای کارگری که محصول فکری و سیاسی هیچ بخشی از این اپوزیسیون و چپ نیست و محصول مستقیم کمونیم طبقه کارگر است، این چپ را متوجه خود میکند. بخش اعظم چپ در انقلاب ۵۷، چپی که خسرو گلسرخی قهرمانش است که در نقدش به جامعه سرمایه داری از "مولا علی" نشأت میگیرد، با عروج طبقه کارگر بعنوان یک اپوزیسیون طبقاتی قدرتمند که با شوراهای کارگریش به میدان آمده است، متوجه طبقه کارگر میشود. تحولات در میان طبقه کارگر در انقلاب، و اعتراض کارگر به استثمار و اختناق، کل پیکره اپوزیسیون، از راست ترین بخش ارتجاع اسلامی تا چپ ترین آن را متوجه حضور خود میکند، و ناچار میکند که طبقه کارگر را به پلاتفرم سیاسی خود اضافه کند.

این چپ در تمام طول حیات شاه، انتقادی به نظام سرمایه داری و مناسبات سرمایه داری ندارد. انتقادش به شاه این است که "نوکر امپریالیست" و "سگ زنجیری آمریکا" است. این چپ در نگرش و نقدش، سرمایه و بورژوازی در ایران را اساسا یک نیروی خارجی میدانند که در جامعه سوخت و ساز میکند. چپی که منتقد صنایعی چون "ایران ناسیونال" - "ایران خودرو" امروز، و شیفته تولید "غیرامپریالیستی" و "ملی" بود. صنایع بزرگ و رو به رشد را صنایع "خارجی"، "موناژ"، ناخالص که صددرصد ساخت وطن نیست، و تولید "بنجل"، میدانست. چپی که در مقابل، بخشی رسما و بخشی دوفاکتو، طرفدار تولید کالاها سنتی و غیر صنعتی بود که به شیوه های عقب مانده در روستاها و کارگاههای کوچک شهری و خانگی تولید میشد. کالاهایی که اساسا نه در پروسه توزیع کالاها اصلی و در سوپرمارکت و فروشگاههای بزرگ زنجیره ای، که در بازار و بازارچه توزیع می شد.

برای این چپ ایران ناسیونال و ژبان و بنزخاور...، که هم کارگران در آن در شرایط نسبتا با حقوق تری نسبت به کارگران کارگاههای کوچک و خانگی کار میکردند و هم غالبا محصولات مرغوب تر و ارزان تری تولید میکردند، دشمن، خارجی و بنجل بود. نوع محصول، نحوه مالکیت بورژوازی بر کارخانه و نحوه توزیع، دشمن این چپ بود، نه مناسبات تولید. این اپوزیسیون اساسا به مناسبات تولید، موقعیت کارگر در تولید، رابطه کارگر با کارفرما، پدیده انباشت و سودآوری و دستمزد کارگر و حقوق صنفی کارگر، کاری نداشت. این اپوزیسیون، چپ طرفدار کارگر و راست اسلامی آن، سخنگوی اعتراض مستقیم و پرشور آن بخش از بورژوازی بود که موقعیت و منفعت اش در مقابل پیشروی بخش دیگر بورژوازی، که شاه در راس آن بود، در خطر بود. سرمایه متصل به خاندان پهلوی که در رابطه تنگاتنگ و مستقیم با سرمایه امپریالیستی انباشت میکرد، و در نظام سرمایه ایران آینده رو به رشدی داشت، موقعیت بورژوازی "محلی"، مرتبط به بازار و کارگاه خانگی و روستا و ... را به خطر انداخته بود. به این خاطر این شعار بورژوازی عظمت طلب ایرانی را که میگفت "به امید روزی که هر ایرانی یک اتوموبیل پیکان داشته باشد" را تمسخر میکرد و آن را تعرضی به حیات سیاسی خود می دانست. تحقق این "امید" بورژوازی بزرگ و صنعتی، نه برنامه ای برای تولید، که آن را تیر خلاصی به کسب و کار و تولید عقب مانده خود می دانست. شعاری که برای کمونیم طبقه کارگر، فراخوان بورژوازی بزرگ و صنعتی بود برای انکشاف سرمایه، سازمان دادن وسیع تولید که طی آن قرار است طبقه کارگر را به ضرب و زور اوین و ساواک و مجلس و ... ساکت و ارزان نگاه داشت تا این رویای بورژوازی بزرگ، به نیروی طبقه کارگر، متحقق شود. امری که برای کمونیم طبقه کارگر فراخوانی بود برای اعتراض به اختناق و دیکتاتوری، فراخوانی بود برای ضرورت اتحاد و تشکل وسیع تر، به میدان آمدن وسیع تر طبقه کارگر برای بهبود شرایط کار و دستمزد و مقابله با تعرضات سرمایه. بخش اعظم چپ ایران، پیش و در دل انقلاب ۵۷، کمترین ارتباط، فکری، سیاسی، مبارزاتی، و فرهنگی با طبقه کارگر و با کمونیم طبقه کارگر نداشت.

بازتاب این صف بندی اپوزیسیون، در سطح روبنایی عبارت از این بود که این چپ نقدش به حکومت پهلوی نقد به فرهنگ غربی آن، به "حق زن" و فرهنگ نسبتا آزاد تری بود که سرمایه داری در مقابل فئودالیسم و فرهنگ روستایی، با خود میآورد. اگر کسی میخواست بداند که چرا در ایران جریان

ارتجاعی چون جمهوری اسلامی به قدرت میرسد، باید برود و اعتراض و حال و هوای بخش اصلی اپوزیسیون، چپ و راست، پیش از انقلاب و در شرایط انقلابی آن دوره را ببیند. وقتی ما میگوئیم که بخش اعظم چپ دوران انقلاب، اسلام زده، شرق زده، مذهبی و مردسالار است، از این واقعیت سرچشمه میگیرد. برخلاف تبلیغات دولتی کذب "دگراندیشان" امروز، که گویا جمهوری اسلامی به این خاطر به قدرت رسید که "جامعه ایران مذهبی و سنتی" بود و گویا رژیم شاه در تقویت فرهنگ غربی "تندروی کرد"، جمهوری اسلامی روی شانه این اپوزیسیون به قدرت رسید. اپوزیسیونی که در جامعه در حاشیه و اقلیت بود. جامعه شهری و صنعتی ایران هرگز یک جامعه مذهبی و سنتی نبود. بساط آزاد و قانونی موعظه و روضه خوانی و منبر آخوندها و مساجد سوت و کور و "روضه خوان از آوازه خوان شاکوی بود!" کارگر فصلی بی مسکن و ساکن حلبی آبادها و کارتون آبادها در حاشیه شهرهای بزرگ، کارگر صنعتی، معلم و کارمند و کودک و نوجوان، زن و مرد، شیفته فرهنگ شهری و تلویزیون و سینما بود!

منتسب کردن عقب ماندگی فرهنگی اپوزیسیون مرتجع بورژوازی به مردم، یک طرفند چپ سنتی است برای توجیه پلانفرم سیاسی عقب مانده خود. چپی که بند نافش به اعتراض بخش معینی از بورژوازی وصل است که آن بورژوازی مذهب زده و شرق زده و عقب مانده و مردسالار است. بورژوازی که سرش به بازار تهران و اصفهان و مشهد و روستا و کارگاههای کوچک و کارگاههای خانگی وصل است. اکثریت آحاد آن چپ، که تسبیح بدست برای فعالیت سیاسی به مساجد سرازیر شدند، در خلوت خود نه مذهبی بودند و نه شرقی! فرهنگ عقب مانده ناشی از جوهر و "طینت بد" شرقی و اسلامی آحاد این اپوزیسیون نبود. همه خودشان را چپ، مارکسیست و کمونیست میدانستند، حتی تعدادی از آخوندها! جالب است بدانید که بخشی از آن چپ شعار دادن زمین به دهقانان را مطرح میکرد. غافل از اینکه دهقانان زمین دار شده و پروسه سلب مالکیت از آنها هم در شرف اتمام بود و میلیون میلیون پرولتر شده و به شهر آمده بودند. بخش اعظم ادبیات انتقادی آن دوران را بخوانید و ببینید که تقدس روستا و عقب ماندگی، تقدس زن ستیزی، تقدس روضه و بساط سفره نذری و حجاب و لچک و آفتابه لگن، در مقابل کولر داشتن و بخاری داشتن و یخچال داشتن و پیکان داشتن و اشتغال زن و مهدکودک و شهرنشینی، چطور فخر میفریخت!

این واقعیت ناشی از این بود که این فرهنگ، روبنای ارزشی و اخلاقی آن بخش از بورژوازی رو به اضمحلال بود که در مقابل رشد بورژوازی در قدرت که سرش به غرب وصل بود، یعنی خاندان شاه، در حال محو و نابودی بود. آنهم بورژوازی بازار و روستا و کوچک بود که چپ به آن "خرده بورژوازی مرفه سنتی" میگفت. "خرده بورژوازی" که گاه مرفه تر و "فربه تر" از بخش دولتی هم بود. بورژوازی که فرهنگش فنودالی، روستایی و عقب مانده بود. بخشی از طبقه استثمارگر که در مقابل بخش رو به رشد دولتی و صنعتی، کسب و کارش در خطر بود. خطر سلب مالکیت و پرولتریزه شدن را احساس میکرد. و بازگشت به تولید روستایی و بازگرداندن نیروی کار شهری به روستا و مناسبات عقب مانده روستایی را، تنها راه حفظ موقعیت طبقاتی خود میدانست.

شرق زدگی و اسلام زدگی بخش اعظم اپوزیسیون، که زمینه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بود، ناشی از آن بود که نقدش به مصائب و محرومیت های جامعه، منتسب به اعتراض بخشی از بورژوازی بود که آن بورژوازی ارتجاعی و عقب گرا بود، بورژوازی که فرهنگش هم ارتجاعی بود.

ارتجاعی که چپ آن را "بورژوازی ملی" می نامید که به لقب "مترقی" و "دمکرات" هم منتسب شده بود. بورژوازی که به مراتب مرتجع تر از بورژوازی غربی بود که نوکر و شیطان و در قدرت بود! این چپ ادعایش این نبود که من بعنوان نماینده پرولتاریا، خواهان یک نظام سوسیالیستی هستم! و با مثلا در اعتراض به مشقات سرمایه، خواهان مسکن و بهداشت و بیمه بیکاری و آموزش و ... رایگان و با استاندارد بالا برای جمعیت وسیع کارگری، زن و مرد و کودکی باشد، که به بدنیاال کار به شهرها روی آورده بودند و در حاشیه شهرهای بزرگ در حلبی آبادها زندگی میکردند. چپی که همنا با اپوزیسیون بورژوازی، "برای رفع مشقات این محرومین"، خواهان بازگرداندن این جمعیت کارگری به روستاها و حبس کردن آنها در مناسبات عقب مانده تولید روستایی بود، تا جامعه به "خودکفایی" برسد! چپی که هرگز به استثمار طبقه کارگر توسط همه بخش های بورژوازی اعتراض نداشت! این اپوزیسیون خواهان آن بود که مناسبات "خوش گذشته"، فنودالیسم، و بساط تولید عقب مانده گذشته، باز گردد و نیروی کار به روستا بازگردد.

بازتاب سیاسی این اعتراض، این بود که این چپ طرفدار صافی بود بنام صف خلق. و با پرچم دفاع از منافع خلق، این چپ وارد انقلاب ۵۷ میشود.

اشاره کردم که انقلاب و عروج طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر، که لازم است مجددا تاکید شود که محصول فعالیت هیچ حزب و گروهی نبود، باعث شد که این چپ و اپوزیسیون، طبقه کارگر را در صحنه ببیند و طبقه کارگر را به پلانفرم خود اضافه کند و تلویحا بگوید که جامعه سرمایه داری است. حضور طبقه کارگر و نشان دادن نقش سرنوشت ساز آن در تحولات انقلابی، اعتصاب نفت و اعتصابات سراسری، تمام اپوزیسیون، چپ و راست ارتجاعی آن، را هم ناچار کرد که آن را ببیند و از جمله مرتجعی چون خمینی هم از کارگر نام ببرد و بگوید که خدا و اتم هم کارگراند!

بورژوازی ملی، از اپوزیسیون تا قدرت!

با انقلاب ۵۷ و شکست آن، به اعتقاد من آمال و آرزوهای سیاسی "بورژوازی ملی" تماما متحقق شد. و شکست انقلاب، توانست "بورژوازی ملی" در ایران را به قدرت برساند. من به خود اجازه میدهم، علیرغم این واقعیت و این تعریف درست اقتصادی که بورژوازی در هیچ نقطه ای از جهان نمی تواند خارج از مدار سرمایه جهانی، تولید و بازتولید کند، و به این اعتبار از نظر اقتصادی "بورژوازی ملی" اسطوره ای بیش نیست، از این ترم برای سرمایه در ایران، استفاده کنم. و از آن در توصیف سرمایه در یک محدوده جغرافیایی و کشوری بنام ایران، همچنانکه مجازیم بگوئیم سرمایه چینی و هندی و روسی، استفاده کنم.

وقتی میگوئیم در ایران "بورژوازی ملی" به قدرت رسیده است، به آمال و آرزوهای سیاسی، فرهنگی و طبقاتی آن بخشی از بورژوازی که در پیش از انقلاب در حاشیه بود و متعرض، اشاره دارم. بورژوازی که خواهان قطع زنجیر سیاسی "نوگری" و وابستگی به آمریکا، بود! خواهان به قدرت رسیدن بورژوازی ایران، با یک انقلاب "دمکراتیک" بود! خواهان "استقلال" از غرب بود، خواهان کوتاه شدن "دست امپریالیست" از استثمار نیروی کار در ایران، بود. و خواهان آن بود که بازار کار و سرمایه و تولید تماما در اختیار بورژوازی "خودی" و "وطنی" قرار گیرد. به قدرت رسیدن "بورژوازی ملی" ایران و تبدیل "ایران ناسیونال" به "ایران خودرو"ی که به "فرمان خلق" دیگر علنا و رسمی با بازار جهانی مراد نمیکند، صنعتی که "غیر مستقیم" و "پنهانی" با جهان بیرون در مراد و معامله است، بورژوازی ملی را باید تماما به مشروطه اش رسانده باشد!

با تبیین محدود و سیاسی از "سرمایه ملی"، به اعتقاد من با شکست انقلاب، "بورژوازی ملی" در ایران در هیئت یک حکومت اسلامی به قدرت میرسید و "درهای ایران را مینبند" و اعلام "استقلال" میکند! بخش راست آن در اپوزیسیون، یعنی جریان اسلامی آن، به قدرت میرسد و "زنجیرهای وابستگی" را

پاره میکند! جریان خمینی، ارتجاع اسلامی در راس این تحرک است که برای فراهم کردن مجدد شرایط تولید و بازتولید سرمایه دارانه که در جریان انقلاب آسیب دیده بود، سرکوبی وسیع، قتل عام و هالوکاستی تاریخی براه میآندازد. سرکوبی که اساسا برای خارج کردن طبقه کارگر از میدان و علیه کمونیسم و طبقه کارگر است.

دولتی به قدرت میرسد که "با امپریالسم سرچنگ دارد" و درها و دیوارها و روزنه ها را به روی غرب می بندد، و بدون این که یک شریک انحصاری و قدرتمند اقتصادی داشته باشد، با تملک کامل بر تولید و توزیع، فعالیت اقتصادی را، سازمان میدهد. در سالهای اول به قدرت رسیدن، این دولت طبقه کارگر، و نیروی انقلابی که زیر پرچم بورژوازی اپوزیسیون به حرکت در آمده بود و هنوز به "بورژوازی ملی و مترقی" توهم داشت، را وسیعا سرکوب میکند. نیروی انقلابی، که متوهم بود که گویا این بورژوازی که بنام "خرده بورژوازی مرفه سنتی" مزین شده بود، میتواند میسر "آزادی" باشد، وسیعا مورد تعرض قرار میگیرد. دولت بورژوایی جدید، علاوه بر سرکوب طبقه کارگر و جنبش کمونیستی طبقه کارگر، چپی را هم که پیشتر در صف خلق با هم علیه یک دشمن مشترک جنگیده بودند، قتل عام و سرکوب میکند. این سرکوب اساسا علیه کمونیسم و طبقه کارگر بود. طبقه کارگری که دولت جدید، نه متحد قبلی و تاکتیکی که، از روز اول دشمن طبقاتیش بود. طبقه کارگری که نه برای به قدرت رساندن شاخه دیگری از بورژوازی، که برای منفعت و حق خود به میدان آمده بود. منفعتی که با منفعت تمام بخش های بورژوازی، هرگز سازش پذیر نبود.

جنگ ایران و عراق

این دولت در سالهای اول برای تثبیت قدرت سیاسی اش وظایف اقتصادی ندارد. دولتی است که میچنگد که کنترل از دستش خارج نشود، خود هنوز هیچ الگوی رشد اقتصادی در دستور ندارد، و پراگماتیستی و روزمره گذران میکند. تا وارد جنگ ایران و عراق میشویم، که ضربات سختی بر اقتصاد ایران، بخصوص صنعت نفت، وارد میشود. اقتصاد جنگی، جیره بندیها و سلطه کامل دولت بر اقتصاد و تولید و توزیع اصلی جامعه، باعث میشود که دولت بتواند آن دوره را با یک "نظم و نسق" کنترل شده و "جیره بندی شده" به سرانجام برساند. ما تا سالها پس از دوره بعد از جنگ، شاهد یک تمرکز وسیع اقتصادی در دست دولت هستیم. به این اعتبار نوعی از سرمایه داری بسیار متمرکز و کنترل شده دولتی، شکل میگیرد، چیزی که آمال و آرزوی بنیادین چپ توده ای، پرو اردوگاهی بود.

سرمایه، در انحصار و کنترل مطلق دولت، میتواند با اعمال خشن ترین اختناق سیاسی و سلطه کامل بر اقتصاد، دوران جنگ را از سر بگذراند، با یک "اقتصاد جنگی" تولید را بچرخاند، و آن دوران را پشت سر بگذارد. در کشورهای دیگر، در جوامعی که ارتجاع حاکم بر انقلابی سوار نشده است، در چنین شرایطی شما شاهد فحطی و گرسنگی، "غارث" و "احتکار" و ... هستید، که کاملا تولید را فلج میکند. امری که شامل حال ایران نمی شود. در دوران جنگ، بورژوازی هم از نظر سیاسی خود را حفظ میکند، هم تولید را سازمان میدهد و هم میتواند دوران جنگ را بگذراند.

اگر از دوره جنگ، به امروز ایران عقب بزنیم، و ایران امروز را مشاهده کنیم، شاهد تغییرات کمی عظیمی میشویم. در آستانه انقلاب ۵۷، از شروع سرمایه داری شدن ایران، فاصله سال ۴۱ تا ۵۷، سالهای زیادی نمی گذرد. در "دوران شاه" درآمد صنعت نفت اساسا وسیله ای است برای راه اندازی بخش های مختلف دیگر، ماشین سازی ها، جاده سازیها، تولید کالاهای وسائل خانگی و مصرفی...، تولیداتی که بسرعت رو به رشد است. اما هنوز صنعت نفت، بخش اعظم درآمد تولیدات ایران را تشکیل میدهد. جامعه ایران طی سی سال گذشته جمعیتش بیش از دو برابر شده است، و از سی و پنج میلیون به بیش از هفتاد و پنج میلیون رسیده است که دو سوم آن جمعیت جوان است. و طبق آمار، سالانه حدود هفتصد هزار نفر به نیروی کار آن اضافه میشود. و امروز با دولت بورژوایی روبروئیم که پس از سی سال میخواهد رسماً وارد مناسبات اقتصادی جهانی شود. دولتی که با "جهان غرب" هنوز مشکلاتی دارد و فشار اقتصادی تحریم ها و فشارهای سیاسی در مورد "مسئله اتمی" - سرمایه گذاری در صنایع اتمی- روی آن است. در مورد موقعیت امروز سیاسی و اقتصادی هئیت حاکمه ایران، تبیین ها و تعبیر متفاوتی وجود دارد و من طبعاً تبیین خودم را مطرح میکنم.

به اعتبار تمام فاکتورهای ابژکتیو، از بعد از جنگ، و طی سی سال گذشته، در ایران یک سرمایه داری حاکم بوده است که اساساً تحت کنترل مطلق دولت بوده، و دولت خود بخش اعظم آن را در تملک داشته است. سرمایه داری که توانست "درهای ایران را ببندد" و در انزوای بین المللی که شرایط پیش از انقلاب و جدالهای سیاسی داخلی و خارجی به آن تحمیل کرده بود، فارغ از رقابت و در یک محیط کاملاً انحصاری، تولید و بازتولید کند. سرمایه دولتی که در شرایط انزوای بین المللی توانست بی محابا بیشترین استثمار را به طبقه کارگر ایران تحمیل کند. بورژوازی ایران با در اختیار داشتن یک بازار وسیع میلیونی تولید کننده و مصرف کننده، که بی رقیب در اختیارش قرار گرفته بود، توانست هرچه خواست تولید و عرضه کند! آن انزوا، و شرایط مطلقاً انحصاری، به سرمایه ایران امکان انباشت انبوهی داد که در یک شرایط رقابتی و غیر انحصاری به احتمال زیاد ورشکست میشد! انباشتی که با در اختیار داشتن نیروی کار ارزان یک طبقه کارگر وسیع، میلیونی، تحصیل کرده، و جوان و با استثمار مطلق طبقه کارگر، ممکن شد. طبقه کارگری که در بی حقوقی مطلق سیاسی و اجتماعی، به ضرب و زور زندان و شکنجه و اختناق، به سکوت کشیده شده بود. اقتصاد ایرانی، پدیده ای شبیه اقتصاد دولتی شوروی و با قدرت مطلق یک دولت مختنق و متمرکز، بتواند بعنوان یک طبقه بی حد و حصر استثمار کند و اقتصاد سرمایه را انکشاف دهد. بنحوی که امروز و طی سه - چهار سال اخیر، در بررسی های اقتصاد جهانی، هنگامی که از اقتصاد ایران صحبت میشود، از آن بعنوان اقتصاد بزرگ، و یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان، نام برده میشود. کسی ممکن است از این تعبیر استفاده سیاسی - تبلیغاتی کند. اما این پدیده همچون پدیده اصلاحات ارضی، برای طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه، یک واقعیت ابژکتیو و یک داده جامعه سرمایه داری است. طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه، میدانند که انکشاف سرمایه تنها به بهای استثمار و بهره کشی طبقه کارگر ممکن است. برای طبقه کارگر بیان واقعیت انکشاف سرمایه، نه یک پروپاگاندا سیاسی به نفع بورژوازی، که امری در خدمت تقویت کیفرخواست طبقاتی او است.

باید به این واقعیت بعنوان یک پدیده ابژکتیو نگاه کرد. اقتصاد ایران یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان است. و هنگامی که از اقتصاد بزرگ صحبت میشود، معنای آن این نیست که گویا "همه در رفاه و شادی و آزادی" زندگی میکنند، برداشتی که ریشه در توهم بخشی از اپوزیسیون چپ بورژوایی دارد. برداشتی که ریشه در توهم اپوزیسیون چپ بورژوایی نسبت به ماهیت سرمایه دارد. که گویا سرمایه با رشد خود، برای همگان رفاه و شادی میآفریند. اپوزیسیون که هنوز در حسرت "بورژوازی مترقی"، این بار و پس از سی سال، از دامان ارتجاع اسلامی به دامان ارتجاع و میلیتاریسم بورژوازی غرب غلطیده است.

وقتی از اقتصاد بزرگ ایران صحبت میشود، یک فاکتور اصلی آن وجود نیروی کار وسیع، تحصیل کرده و آماده به کاری است که میتواند به کار گرفته

شود و تولید کند و سالانه به این نیرو بیش از هفتصد هزار نفر اضافه میشود. و برای این نیرو باید کار ایجاد شود. و این نیرو احتیاج دارد که بتواند مصرفش را برای بازتولید نیروی کارش، تهیه کند. نیروی کار و بازار مصرف وسیع، مهمترین فاکتورهای یک اقتصاد بزرگ است. هنگامی که از قدرت اقتصادی صحبت میشود، نیروی کار یک قدرت اقتصادی است. جامعه ایران، هنگامی که جمهوری اسلامی به قدرت رسید، یک جامعه ۳۵ میلیونی بود. امروز یک جامعه ۸۰-۷۵ میلیونی است، که حجم تولید و مصرفش عظیم است.

بورژوازی ایران، طی سی سال گذشته، یک بازار وسیع نیروی کار و مصرف، انحصاری و بدون رقابت در اختیار داشت، که با نرخ بالایی استثمار، انباشت و سرمایه گذاری کند. درهای بسته کشور بر روی سرمایه های خارجی، به بورژوازی ایران امکان داد تا بتواند سرمایه در ایران را انکشاف دهد. کمتر جامعه صنعتی را میتوان سراغ داشت که بورژوازی اش بتواند رسماً و علناً از کارگرش غرامت جنگی بگیرد، بر تن کارگر کفن بپوشاند و او را به زور به جبهه جنگ ببرد، آنطور که جمهوری اسلامی در دوران جنگ ایران و عراق کرد. کمتر بورژوازی در یک جامعه صنعتی را سراغ دارید که بتواند ماهها حقوق کارگر را نپردازد و هنگامی که کارگر حقوق پرداخت نشده خود را میخورد، او را دستگیر و روانه زندان کند و یا فعال کارگریش را به خاطر برگزاری مراسم اول مه، به شلاق ببندد! بورژوازی ایران به این طریق، با استفاده از نیروی کار ارزان و سرکوب خشن، در محیطی مطلقاً انحصاری، توانست رشد کند. به این بها، بورژوازی ایران توانسته است سرمایه داری را انکشاف دهد. درآمدهای صنعت نفت وسیعاً در ایران و در راه اندازی و تولید انواع کالاهای صنعتی و مصرفی، پتروشیمی، داروسازیها و ماشین سازیها، سرمایه گذاری شد. و بورژوازی ایران بدون هیچ رقیبی توانست این بازار کار و مصرف انحصاری را اشباع کند.

هنگامی که به اقتصاد ایران نگاه میکنید، مشاهده میکنید که یکی از انحصارات اقتصادی سپاه پاسداران است و دیگری انواع نهادها مذهبی که حتی صادرات و قاچاق را هم در اختیار و کنترل خود دارند. این نهادها، با انتگره کردن قدرت سیاسی-ایدئولوژیک خود با قدرت اقتصادی، یک بازار تضمین شده انحصاری در ایران را در اختیار سرمایه و بورژوازی "خودی"، "ملی" و "وطنی" ایران گذاشتند. تا سرمایه در ایران بتواند بدون رقابت با سرمایه های قدرتمند تر "خارجی"، وسیعاً استثمار کند و تولید کند. و درآمد حاصل فروش نفت را توانست وسیعاً در بخش های مختلف صنعت، چون پتروشیمی، داروسازی و ماشین سازی، و .. سرمایه گذاری کند. چپ سنتی و اپوزیسیون چپ بورژوایی، در نقد حکومت پهلوی، دشمن عامل "وابستگی" سرمایه بود و شیفته "خودکامی" و "اقتصاد ملی مستقل و غیر وابسته بود". آن چپ امروز باید بتواند پیروزی آمل و آرزوهایش را در حاکمیت سی ساله جمهوری اسلامی ایران، یافته باشد. آن اپوزیسیون و آن چپ، که از ناتوانی "مملکت" در تولید "حتی سوزن" در فغان بود، باید امروز تحقق آرزوهایش را در جمهوری اسلامی "اتمی" یافته باشد.

برخی فاکت ها: در ایران سالانه حدود یک میلیون و نیم اتوموبیل تولید میشود، و گفته میشود که به جمعیت ایران سالانه یک میلیون افزوده میشود، یعنی تولید اتوموبیل بیش از رشد جمعیت است. در این مقطع باید آمل بورژوازی عظمت طلب ایرانی که "به امید روزی که هر ایرانی یک اتوموبیل داشته باشد" توسط جمهوری اسلامی متحقق شده باشد! گفته میشود که از سال ۲۰۰۸ تا امروز، تنها طی چند ساله اخیر، ایران از ردیف ۳۵ بزرگترین اقتصاد های جهان، به ردیف ۲۸ تبدیل شده است. علاوه بر نیروی کار میلیونی کارگر صنعتی، که تنها این یک قلم را تولید میکند، به اعتبار این حجم تولید و مصرف است که ایران را یکی از کشورهای بزرگ صنعتی اطلاق میکنند. جامعه ای که وسیعاً تولید و مصرف میکند و احتیاج دارد به نیازهای این بازار وسیع تولید و مصرف، پاسخ گوید. سرمایه در یک جامعه بزرگ، با یک طبقه کارگر وسیع و میلیونی صنعتی، که در آغاز اساساً محصولاتش که به بازار عرضه کرده و فروخته نفت بوده است، توانسته است در ایران وسیعاً سرمایه گذاری کند و سرمایه را انکشاف دهد. در شکاف های تحریم های بین المللی، انواع اقسام شرکای اقتصادی "غیر رسمی"، گاهاً "بازار سیاهی" و گاهاً "مافیایی"، داشته است و توانست است که سرمایه را وسیعاً انکشاف و توسعه دهد. انکشافی که امروز با مشکلات اقتصادی جدید روبرو است و آن را وارد بحران سرنوشت سازی کرده است. بحرانی که من در ادامه به آن خواهم پرداخت. این واقعیت، آن نقطه عطف تاریخی مهم دیگر است که سرمایه در ایران پس از اصلاحات ارضی، به آن رسیده است.

اپوزیسیون بورژوایی امروز هم (راست و چپ)، سبز اسلامی و سرخ سنتی، همچون خانواده سنتی خود در پیش و در دوران انقلاب که در نقدش به حکومت پهلوی، اصلاحات ارضی را "قبول" نداشت، امروز هم با واقعیت سرمایه انکشاف یافته ایران، همان مشکل را دارد و به صف بندی سیاسی مشابهی شکل داده است. آن چپ، همانطور که اصلاحات ارضی را توطئه می دانست و بیان آن واقعیت ایزکتیو جامعه سرمایه داری را یک پروپاگاندا سیاسی به نفع رژیم شاه میخواند، امروز هم "قبول ندارد" که جمهوری اسلامی، این رژیم قرون وسطایی و ارتجاعی توانسته باشد سرمایه در ایران را رشد دهد. چپ بورژوایی که از برکات "بورژوازی ملی" مایوس شده است، امروز بدنبال "نیمه گمشده" همان پلانفرم قبلی و بدنبال "بورژوازی مترقی" است که بتواند رفاه و شادی برای همگان به ارمغان آورد. رفاه و شادی از همان جنسی که "بورژوازی ملی" توسط جمهوری اسلامی پس از سی سال به ارمغان آورد! این چپ، و این اپوزیسیون از جمله به این دلیل، با این توهم و امید، است که امروز به دامان میلیتاریسم و بورژوازی غرب افتاده است. همانطور، با همان مکانیسم ها و توجیهاتی که در جستجوی اسطوره "بورژوازی ملی" به دامان ارتجاع امپریالیستی افتاده است. و در مقابل کمونیزم و طبقه کارگری که این واقعیت را می بیند و آن را شرایط مادی اعتراض و مبارزه خود میداند، همان تبلیغات ارزان "ساواکی بودن" و "طرفداری از حکومت" را پرتاب میکند. چشم مردم و طبقه کارگر را از دیدن این واقعیت کور میکند تا بتواند مجدداً پلانفرم سیاسی - طبقه بندی بورژوایی خود در نقد جمهوری اسلامی را پنهان کند تا بار دیگر پتانسیل عظیم انسانی متنفر از جمهوری اسلامی را دستمایه به قدرت رسیدن ارتجاع بورژوازی دیگری، این بار "بورژوازی مترقی" کند!

به هررو، سرمایه انکشاف یافته امروز ایران، به مشکلات اقتصادی سرنوشت سازی برخورد کرده است. بحران اقتصادی دیگری به بحران سیاسی مزمن آن افزوده شده است. این بحران، هرچند که بحران نوع سرمایه داری ایران و نوع حکومت آن است، اما از نقطه نظر اقتصادی با بحران دو دهه گذشته، متفاوت است. پیش از بازکردن مشخصات بحران اقتصادی حاضر، لازم است که مختصراً رابطه سرمایه در ایران با سرمایه غربی، در گذشته و امروز، را مرور کنیم.

پیش از پایان دوران جنگ سرد، و پیش از مواجهه غرب با معضلات جهان یک قطبی، بورژوازی غرب می توانست موانع و مشکلات در مقابل رشد سرمایه در ایران را از پیش پا بردارد. و میتوانست با سرمایه گذاری در ایران و صدور سرمایه، آن را انکشاف دهد. در دوران جنگ سرد و سالهای اول پس از آن، ایران هنوز برای غرب بازار صدور سرمایه و استفاده از نیروی کار ارزان، برای تولید فوق سود امپریالیستی است. در آن شرایط، بورژوازی غرب میتوانست تولید در ایران را که با کمبود سرمایه مواجه بود، و بخش اعظم آن بر اثر انقلاب و پس از آن بر اثر جنگ، یا خوابیده بود و یا آسیب دیده بود، بازسازی و راه اندازی کند. امکانی که به خاطر شرایط انقلابی، جنگ، نوع حاکمیت در ایران، و فقدان امنیت برای سرمایه گذاریهای

پس از جنگ سرد و دسترسی غرب به بازار کار وسیع و ارزان اروپای شرقی، مطلوبیت ایران از زوایه دسترسی به بازار کار ارزان، برای غرب بسیار ثانوی میشود. و ایران اساساً به خاطر موقعیت سیاسی آن در خاورمیانه و در شکاف بین اعراب و اسرائیل، جایگاه ویژه ای دارد. این فاکتور، بعد ها با دسترسی غرب به بازار کار ارزان وسیع تر در چین، چند برابر تغییر میکند. غرب دیگر نه تنها به بازار کار ارزان ایران نیازی ندارد، که خود تحت فشار اقتصاد رو به رشد چین، و عدم توان رقابت با موقعیت انحصاری چین در اقتصاد جهانی، با معضلات اقتصادی و بحران مزمینی مواجه میشود. بورژوازی که قرار بود "ناجی" بورژوازی و سرمایه در ایران باشد، خود نیازمند "ناجی" است! اگر پروژه های "رژیم چینج" و دخالت غرب در ایران، هر روز پیچیده تر و غیرمحتمل تر میشود، نه به خاطر "رفوت غرب" و یا "قدرت جمهوری اسلامی" که از این واقعیت مادی نشأت میگیرد که غرب برای نجات سرمایه در ایران، راه حلی ندارد. عروج قطب های اقتصادی جدیدی چون چین و برزیل و هند، اقتصادهایی که رشد آنها نه در مدار سرمایه غربی، که در پروسه های دیگری صورت گرفت است، اقتصاد بازار و الگوی توسعه اقتصادی غرب را به بن بست میکشاند. و اقتصاد غرب را در بحران سختی قرار میدهد که به سختی میتواند با برنامه های اقتصادی خود را "نجات دهد". بهررو بورژوازی غرب، قادر به حل مشکلات پیش پای سرمایه در ایران، نیست. این فاکتور یکی از ارکان بحران کنونی اقتصاد سرمایه داری ایران است.

به اقتصاد ایران بازگردیم: این سرمایه داری که توانست سی سال پشت درهای بسته تولید کند و یک بازار مصرف بی رقیب را اشباع کند، امروز به جایی رسیده است که دیگر شکل گذشته پاسخ نیازها و مقتضیات سرمایه در ایران امروز را نمی دهد. حجم پول عظیمی که نیازمند بکار افتادن و سرمایه گذاری است که بتواند به سرمایه تبدیل شود، بازار وسیع مصرفی که اشباع شده است، سرمایه در ایران را با معضلات و بحران دیگری مواجه کرده است. امروز دیگر شکل سرمایه کنترل شده دولتی گذشته، نه تنها پاسخگو نیست، که مانعی جدی است. از نقطه نظر منافع سرمایه و رفع موانع انکشاف آن، لازم است "خصوصی کنند!" مسئله "قطع یارانه ها"، قطع سوبسید دولت برای تولید مایحتاج اولیه و قطع سوبسید به تولیدات داخلی و بازتر گذاشتن دست بخش خصوصی و ... همه و همه در پاسخ به این نیاز است. نیازی که امروز، همه حاکمیت و بورژوازی در قدرت، حتی شخص خامنه ای، نسبت به ضرورت آن اشتراک نظر دارند. باز گذاشتن دست بخش خصوصی را راه برون رفت از بحران میدانند، به این امید که بتوانند سرمایه گذاری کنند. و پولی که موجود است را به سرمایه تبدیل کنند، و برای آن هفتصد - هشتصد هزار نفر نیروی کاری که سالانه به بازار میآید، کار ایجاد کنند، و بتوانند مصرفشان را از جامعه تامین کنند.

در ایران اقتصادی بزرگ، صنعتی، و رو به رشد، به بحران رشد، و بحران مزمینی خورده است. تلاش میکند که برای آن راه حلی پیدا کند. بحرانی که دعوای سیاسی درون حاکمیت را چندین برابر تشدید کرده است. بازتاب آن را میتوان در دعوای سیاسی بین جناحهای مختلف حاکمیت دید. اگر دیروز میتوانستند با هم بهر حال کنار بیایند، امروز نمی توانند. و جدالهایشان بر سر نحوه برون رفت از این بحران است.

بحران امروز ایران، با بحران دو دهه قبل سرمایه در ایران، متفاوت است. بحران دو دهه گذشته را بورژوازی با الگوی تمرکز و مالکیت کامل دولت بر منابع اقتصادی، و استفاده از شکافهای سیاسی - اقتصادی در جهان، و سرکوب خشن و پلیسی، پشت سر گذاشت و سرمایه را انکشاف داد. امروز سرمایه در ایران، راه حل نجات خود را در خصوصی سازی و کم کردن دست و نقش دولت در اقتصاد، و باز کردن دست بازار و رقابت، میدانند. و در این راستا به وارد شدن در بازار جهانی، بعنوان یک شریک رسمی و بی مشکل، امید بسته است. امروز دیگر "درهای بسته و انزوا"، نه نجات بخش که مشکل ساز است. امید به اقتصاد بازار و خصوصی سازیها، و پیوستن به بازار جهانی و در مدار یکی از قطب های اقتصادی، امیدی است که سرمایه در ایران برای برون رفت از این بحران، بسته است. در این امید تمام جناحهای حاکمیت و بورژوازی در قدرت و در اپوزیسیون، شریک اند. امیدی که توهمی بیش نیست، بورژوازی ایران برای برون رفت از این بحران، به بن بست رسیده است. بن بست از نوع بحران شوروی، که میتواند بسرعت به حالت انفجاری برسد.

راه حل بورژوایی اول برای حل بحران: بازکردن "درها" و خروج از "انزوا" و پیوستن به بازار جهانی، چه معنایی میتواند در دنیای واقعی داشته باشد. بخشی از بورژوازی ایران برای حل بحران اقتصادی امروز، الگوی پیوستن به بازار بورژوازی غرب را دارد. و تصور میکند که بورژوازی و سرمایه در غرب میتواند مشکلات و معضلات سرمایه در ایران را حل کند. این بخش، اپوزیسیون سبز و همه حواریون چپ و راست آن را در برمیگیرد. این یک توهم و یک اتوپی است. هر قدر خصوصی کنند و هر قدر درها را بروی سرمایه غرب باز کنند، نمی توانند مشکلات اقتصادی را حل کنند. بورژوازی غرب خود در بحران است. برای یونان راه حل ندارد. برای رفع موانع سرمایه در بریتانیا راه حل ندارد. الگوی توسعه اقتصادی غرب به بن بست رسیده است. ریشه میلیتاریسم امروز غرب در این موقعیت اقتصادی خوابیده است. غرب امروز به تقسیم کار دیگری بین قطب های اقتصادی چین و روسیه و اروپا و غرب، رضایت داده است. غرب نسخه نجات بخشی برای ایران ندارد. نه ایران برایش بازار نیروی کار ارزان است، و نه اساساً قدرت سرمایه گذاری در ایران را دارد، که بتواند سرمایه و بورژوازی ایران را نجات دهد! وصل کردن ایران به بازار غرب، از نظر اقتصادی آینده بهتری از یونان نصیب اش نمی کند. برای کسی کار ایجاد نمی شود. و این برای اقتصادی که در حال رشد است و هر روز وسیعاً به نیروی کارش اضافه میشود، مرگ است! غرب ناجی نیست، که نسخه نجات بخش اش انتقال چندین برابر بحران خود به جوامع دیگر است.

راه حل بورژوایی دوم برای حل بحران: بخش دیگری از بورژوازی، متوهم است که گویا این بحران و خروج از "انزوا"، با الگوی رفتن به سمت و جذب در سرمایه چینی، حل خواهد شد. جذب شدن در اقتصاد چین و جذب شدن در بازار چین هم برای اقتصاد سرمایه داری ایران مرگ است. ارتجاع سیاه اسلامی امثال احمدی نژاد، بخشاً به "الگوی رشد به سبک چینی" دل بسته است. این بخش تلاش میکند با پرچم سیاسی پوپولیستی - مستضعف پناهی و با کاهش فشار بحران سیاسی و نارضایتی عمومی، و به امید جذب در بازار سرمایه چینی، راه حلی برای برون رفت از بحران بیابد. سرمایه در چین بدنبال نیروی کار ارزان "دیگران" نیست! خود بزرگترین بازار جهانی نیروی کار ارزان است که سرمایه از سراسر جهان را به خود جذب میکند. چین بدنبال منابع است و باز کردن درهای ایران به سمت سرمایه چینی، در اولین قدم تولیدات داخل ایران، و هر آنچه که "بورژوازی ملی" به قیمت استثمار و حشبانه طبقه کارگر، ساخته بود را ورشکسته میکند. تولیدات و صنایع ایران در مقابل کالاهای ارزان تر چینی، قدرت رقابت ندارند، و به سرعت تولیدات داخل ایران ورشکسته میشوند. و سرمایه در ایران وضعیت به مراتب بحرانی تری از سرمایه های غربی، که در مقابل سرمایه و تولیدات چینی، قادر به رقابت نیستند، خواهد یافت.

"درها را باز کنند" یا "بسته نگاه دارند"، تولیدات را به دست بخش خصوصی و بازار بسپارند یا نه، هیچکدام نمی تواند بحران اقتصادی ایران را حل کند.

بازتاب این بحران، که منشا بحران امروز درون حاکمیت است، در میان اپوزیسیون چپ، چگونه است. به انقلاب ۵۷ باز گردیم. واپوزیسیون چپ بورژوازی که در انتقاد به رژیم شاه، صف خلق و ضد خلقی ایجاد کرده بود برای برافراشتن یک پرچم بورژوا ارتجاعی. پیروزی خلق، پرچمی بود که از نظر آن چپ، معنای پیروزی انقلاب بود. چپی که انتقادش به شاه، از زاویه "سرمایه داری بد" و "محصول خارجی" و "سگ زنجیره ای" بودن دیکتاتور بود. آن اپوزیسیون در سطح فرهنگی اشاره کرد که چرا مذهب زده و شرقی و عقب مانده بود و چرا مخالفت با پدیده هایی چون حق زن و محیط زیست و زندگی و مدرنیسم، پلاتفرم سیاسی اش بود. و توضیح داد که اعتراض بازتاب اعتراض آن بخش از سرمایه در حال اضمحلال و عقب گرا بود.

آن چپ و آن اپوزیسیون، تمام اعتراض را به زیر پرچم اپوزیسیون بورژوازی برده بود، و برای اینکه به اعتراض پوشش مقبول و "انقلابی" بدهد صفی بنام صف خلق ساخته بود. در صف خلق همه طبقات و اقشار، جز به اصطلاح عناصر وابسته به شاه و آمریکا که در صف ضدخلق بودند، سایرین از کاسب محل، صاحب کوره پزخانه، دهقان و کارگر و حاجی بازاری و کارفرما و صاحب "کبریت توکلی" که صنعت صدرصد "ملی" بود، همه در صف خلق جا داده شده بودند. از نظر سیاسی هم، سخنگویان این صف در سازمانها و احزاب مختلف، از "پان ایرانیست"، چریک و توده ای و مجاهد و جبهه ملی و فدائیان اسلام و آیت الله های مرجع و فیضیه و قم و احزاب و سازمانهای ناسیونالیست کرد و ترک و خلق ترکمن و ... همه متحد شده بودند. و یک مبارزه خلق علیه ضد خلق "سازمان" یافته بود.

همین تصویر را برگردانیم و به امروز ایران منتقل کنیم. امروز هم مبارزه ای علیه سگان زنجیره ای کس دیگری، در جریان است. این سگ زنجیره ای امروز ولی فقیه، خامنه ای و ارتجاع اسلامی است. سگ زنجیره ای که بنا به خاصیت متغیر جمهوری اسلامی و "سیالیت آن"، در مقاطع مختلف نمایندگان و سخنگویان دیگری هم پیدا میکند. این سگ زنجیره ای مانع هم پیشروی طبقه کارگر است و هم مانع رشد بخشی از بورژوازی است! همه اقشار و طبقات مختلف در جامعه، جز سگ زنجیره ای و نزدیکانش، با هم یک دشمن مشترک دارند. اپوزیسیون پروغرب سنتی، که در حسرت بازگشت سلطنت است، این سگ زنجیره ای را متهم به "چپاول مملکت" و "غارت منابع ملی" میکند، چرا که انقلاب دست آن بخش را از قدرت اقتصادی و سیاسی کوتاه کرد و او را به حاشیه راند. این اپوزیسیون ادعای انکشاف سرمایه در ایران را تعرضی به سنگر سیاسی خود میدانند که هنوز در حسرت ایران "قدرت" زمان پهلوی میسوزد که قرار بود این انکشاف، به نام نامی اعلیحضرت صورت بگیرد! اپوزیسیونی که نقدش متوجه این است که نهادهای مذهبی، سپاه و ... "مشتی آخوند شیشو" اقتصاد کشور را در اختیار دارند و انباشت میکنند و طبقه کارگر را استثمار میکنند. این بخش از بورژوازی، بعلاوه بخش از قدرت رانده شده بورژوازی در قدرت، اسلام سبز و نارنجی و .. قرار است در کنار طبقه کارگر، زنان معترض و جوانان بیکار و انقلابی، همه و همه یک صف متحد علیه دشمن مشترکی را سازمان دهند. و ظاهرا همه در مقابل این سگ زنجیره ای منافع مشترک دارند.

صف جدید، همه با هم زیر پرچم بورژوازی برای به قدرت رساندن بخش دیگری از بورژوازی، صف خلق دیروز، امروز بر خود نام صف "سکولارها" گذاشته است. به همان اندازه ای که صف خلق کمترین ارتباطی به منافع مردم، منافع زحمتکشان و طبقه کارگر نداشت، این صف "سکولارهای" جدید علیه حاکمیت هم کمترین ربطی به سکولاریسم، حق زن، و جدایی دین از دولت و طرفداری از بنیادهای یک جامعه سکولار ندارد. صف سکولارها، همچون صف خلق، پوشش مردم پسندانه و مقبولی است برای پنهان کردن منافع طبقاتی دشمنان مردم. همانطور که صف خلق بود! امروز اگر کسی از شما پرسد که شما در مخالفت با جمهوری اسلامی به چه صفی تعلق دارید و شما بگویند به سکولارها، کسی تفاوت شما با آقای سرکوزی و آقای کروی، را تشخیص نمی دهد. چرا که آن پرچم و ادعا در دست آن رهبری است! و شما باید مقدماتا در مورد سکولاریسم و اینکه بنیادهای یک جامعه سکولار چیست و این ها دروغ میگویند و ... بگویند. شما در صف سکولارهای امروز، رنگین کمائی از آقای اوباما و بوش و خانم کلینتن تا آقای سارکوزی، از زهرا رهنورد و آیت الله کروی تا حمید تقوایی، و خانم احدی، شالگونی، مهرانگیز کار و اکثریت و حزب توده، از آیت الله خاتمی و گنجی و عبدالله مهدی و حزب دمکرات، تا ناتو و جنگنده هایش را میتوان ببینید. که همگی منفعت و دشمن مشترک دارند. ولی فقیه، همان سگ زنجیره ای سی سال پیش است. صفی که مدعی است که سرمایه داری ایران "بدکار میکند"، سرمایه "رشد نکرده است". و همه برای حل بورژوازی بحران اقتصادی ایران، که ظاهرا بحرانش به خاطر ولی فقیه و اسلامیت آن است، بدنبال راه حل اول یعنی پیوستن به بازار سرمایه در غرب، میجنگند! راه حلی که برای ایران، چیزی جز تباهی و سیاهی بدنبال ندارد.

سرمایه داری در ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی، یکی تولد و شروع، و دیگری انکشاف و رشد، را پشت سرگذاشته است. بحران امروز جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی، بحران رشد است که فعلا راه حل بورژوازی اقتصادی برون رفتی، ندارد. این وضعیت بیش از هر چیزی، مطلوبیت آلترناتیو پرولتاری را نشان میدهد، مطلوبیت دگرگونی کامل نظام اقتصادی و سازمان دادن اقتصاد سوسیالیستی. این شرایط بیش از هر چیزی مطلوبیت آلترناتیو سوسیالیستی، کمونیستی طبقه کارگر را برجسته میکند. مطلوبیتی که تنها به نیروی طبقه کارگر آگاه و متشکلی که منافع خود را میشناسد و برای جنگ نهایی با دشمن طبقاتی، هر لحظه خود را آماده میکند، میتواند به امکان تبدیل شود.

در انقلاب ۵۷، طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر، خلاف جریان مبارزه پوپولیستی صف خلق، در اعتصابات کارگری، شوراها کارگری و سازمان "اتحاد مبارزان کمونیست" و رگه فکری "مارکسیسم انقلابی" که صدای اعتراض کارگر به مشقات سرمایه در یک جامعه صنعتی بود، عروج کرد. این صدا و این تحرک نتوانست جریان غالب را عقب بزند. کمونیسم امروز طبقه کارگر و حزب کمونیستی اش، حزب حکمتیست باید بتواند از تجربه سی سال قبل به نفع پیشروی امروز استفاده کند. و مطلوبیت سوسیالیسم و نظام اقتصادی سوسیالیستی را به نیروی خودش و صف مستقل خودش، به امکان تبدیل کند!

سکولاریسم حقوق زنان، تعابیر و واقعیات

مصاحبه رادیو پرتو با اعظم کم گویان

این نوشته متن پیاده و ادیت شده مصاحبه رادیو پرتو با اعظم کم گویان است. با قدرانی از زحمت رفیق فرزند نازاری که نوارهای این مصاحبه را پیاده کردند.

رادیو پرتو: بحث این هفته ما در رابطه با سکولاریسم و موقعیت زن است. وقتی که در رابطه با سکولاریسم حرف میزنند میگویند که میانی دموکراسی و حقوق بشر را میپوشاند و یک شکل طبیعی از یک نوع حکومتی که دین را از دولت جدا میکند و به این صورت آزادیهای بیشتری را در جامعه تأمین میکند. کلاً سکولاریزم از نظرگاه شما چیست؟

اعظم کم گویان: سکولاریسم یعنی جدایی دین از دولت و یعنی اینکه هیچ ارجاعی به مذهب و احکام مذهبی در قوانین حاکم بر کشور نباید وجود داشته باشد. یعنی دست مذهب از سیستم سیاسی و دولتی حاکم بر جامعه و از آموزش و پرورش و کتابهای درسی کوتاه میشود. سکولاریسم از نقطه نظر جنبشهای اجتماعی متعلق به طبقات اجتماعی معانی متفاوتی دارد. برای طبقه کارگر و کمونیستها که هیچ نفعی در نگهداشتن سیستم مذهبی و قومی ندارند، سکولاریسم به معنی رادیکال آن است یعنی کوتاه کردن دین از دولت و آموزش و پرورش. اما "جدایی دین از دولت" تبدیل به اصل کلی ای شده است که جریانهای بورژوازی خود زیر آن پنهان میکنند از نظر ما معنی آن این است که در شناسنامه شما هیچ ارجاعی به مذہبتان موجود نباشد، در هیچ کدام از قوانین دولتی ناظر بر ارث و طلاق و ازدواج و شهادت و نگهداری فرزندان و رابطه زن و مرد و قوانین خانواده و غیره هیچ ارجاعی به مذهب نباید وجود داشته باشد. در آموزش و پرورش هم دست دین باید کاملاً از کتابهای درسی و آموزشی از مهد کودک و دبستان تا دانشگاه و مراکز عالیتر تحصیلی باید کاملاً کوتاه گردد.

رادیو پرتو: اینطور که شما میگویید یک دولت سکولار مجموعه کارهایی را انجام میدهد که جامعه را به طرف جو و فضای مدرنی که در آن زمان معین وجود دارد می برد. اما یک تعریف به روایت عده ای این است که سکولاریسم نسبت به دین شهروندان بیطرف است. اما این که شما میگویید برنامه های آموزشی میگذارد و یک سری اقدامات در این رابطه انجام میدهد، به نظر نمی آید که خیلی بی طرف است. آیا اینطور است؟

اعظم کم گویان: به نظر من بی طرف است به این معنی که مذهب را به عنوان امر خصوصی شهروندان به رسمیت می شناسد. رابطه دولت با مذهب مردم را خنثی تعریف می کند و از مذهب خاصی طرفداری نمی کند و به آن امتیاز نمی دهد. بنابراین رابطه دولت با مردم تا آنجایی که به قوانین برمیگردد، جدایی دین از دولت است و جدایی دین از آموزش و پرورش. اما یک دولت سکولار پیگیر عقاید مذهبی را تا آنجایی که با قوانین دولتی در تعارض نباشد ممنوع نمی کند. یک دولت سکولار برنامه آموزشی خاصی در مورد مدارس ندارد اما ارجاع به مذهب را در متون درسی ممنوع می کند. مطابق قوانین سکولار ارجاع به مذهب در کتابهای درسی باید ممنوع بشود. در عین حال در یک نظام سکولار بی دینان، بی خدایان و آتیه ایستها آزادند که در مورد دین روشنگری کنند و بی خدایی و ازاد اندیشی را اشاعه بدهند. امید وارم این نقطه روشن شده باشد.

رادیو پرتو: بله دقیقاً. اما برگردیم به تاریخ سکولاریسم که معمولاً همیشه به تاریخ اروپا ارجاع میدهند و وقتی که به سکولاریسم اشاره میشود، مدل سکولاریسم در اروپا، مدل غربی آن را مد نظر دارند. شما فکر میکنید که در جوامع غربی سکولاریسم به نتیجه رسیده و یا اجرا شده؟ از جمله به طور مشخص به فرانسه اشاره میکنند.

اعظم کم گویان: بله فرانسه به هر حال یکی از رادیکال ترین نظامهای حکومتی بود که بدنبال انقلاب کبیر فرانسه در سال 1905 بر قوانین این کشور حاکم شد. در آن زمان فضای جامعه به حدی رادیکال بود و مردم چنان از حاکمیت دین و کلا سلسله مراتب دینی بیزار بودند که کشیشها به دنبال سوراخ موش میگشتند و فضای جامعه علیه مذهب بود. به هر حال سرمایه داری و دولتپدیش در قرن بیستم برگشتهای شدیدی بطرف مذهب کردند و راه برگشت قوانین مذهبی را مهیا کردند. البته انقلاب اکتبر اوایل قرن بیستم یکی از رادیکالترین نظامهای سکولاریستی را ببار آورد. در آن زمان یک مبارزه ضد مذهبی فکری و روشنگری آنتیستی در جامعه روسیه به راه افتاد. اما از نیمه دوم قرن بیستم به بعد بسیاری از کشورهای اروپائی به کلیسا و مذهب بطور عام باج میدهند، از مالیات مردم به کلیسا پول میدهند و کلیسا را مالیات نمیدهند و به هر حال ارجاع به هویت فردی در مذهب هست، مثلاً در انگلیس که ملکه اش هم بالاترین مقام سیاسی است و هم بالاترین مقام کلیسایی است. ملکه رئیس کلیسا و رئیس دولت است یعنی نظام سیاسی حاکم با مذهب حاکم ازدواج کرده است. یعنی شاه هم نماینده خدا است و هم نماینده سیستم سیاسی، از دو آخور می خورد.

رادیو پرتو: بله، در واقع بحث سکولاریسم را سرش را برگردانیم به جامعه ایران. بطور کلی در چندین دهه، اصلاً تاریخی ایده های سکولاریستی در میان روشنفکران ایرانی و در جامعه ایران بطور عموم در بخش جوانان و بخش آگاه طبقه کارگر جذابیت دارد. کلاً آیا سکولاریسم در جامعه ایران امکان پذیر است، فکر میکنید میشود توقع یک جامعه سکولار را داشت؟

اعظم کم گویان: مردم در ایران خیلی وقت است که خواهان یک جامعه سکولار هستند. این خواسته با انقلاب مشروطه شروع شد و یک سری از متفکران بورژوا که آن زمان یعنی در صد و چند سال پیش پیشرو بودند و از سیستم های غرب و بخصوص متأثر از فرانسه خواهان یک سیستم سکولار برای ایران بودند این خواست را طرح کردند. انقلاب مشروطه به فرجام خود نرسید و نتوانست گامهای بلندی به طرف سکولاریسم بردارد و با مذهب و ارتجاع سازش کرد. کسانی که میگویند مردم آمادگی برای پذیرش یک دولت سکولار ندارند، خود در نگهداشتن مذهب نفع دارند و در واقع منفعت خودشان را در مقابل خواست مردم برای یک دولت سکولار مطرح میکنند. حتی همان قانون اساسی که بدنبال انقلاب مشروطه حاکم شد متأثر از قانون اساسی فرانسه و بلژیک بود و حضور مذهب در آن کمرنگ بود. مردم بخصوص بعد از جمهوری اسلامی و سرکار آمدن یک سیستم کاملاً مذهبی و ارتجاعی بیشتر از هر وقت خواهان قطع شدن دست مذهب از قوانین و از سیستم سیاسی و آموزش و پرورش و زندگی زنان و کودکان هستند. سی سال حاکمیت مذهب در تمام شئون زندگی مردم، آنها را بجایی کشانده که بیش از هر زمان دیگری خواهان یک جامعه سکولار کرده است.

رادیو پرتو: اتفاقاً مدتی است که بحثی شروع شده به اسم سکولاریسم نو که در واقع گرایشی است متعلق به جنبش سبز. یکی از بحثهایشان از جمله این است که چون مفهوم سکولاریسم به معنی غربی آن ممکن است مردم را بترساند باید حد واسطی از یک جامعه سکولار را در یک جامعه اسلامی

مثل ایران برقرار کرد. اینها اشاره میکنند به جامعه ایران که ممکن است در آن درصد خیلی کمی افراد افراطی مذهبی موجود باشند و درصد کمی هم لایبک باشند، اما بیشتر از نود درصد مردمی مذهبی هستند که از سکولاریسم بدشان نمی آید. شما چه فکر میکنید؟ آیا این وضعیت در مورد ایران واقعیت دارد و آیا مردم در ایران از برقرار شدن سکولاریسم می ترسند و حاضر نیستند به مدل‌های جدید و امروزی تری بپیوندند؟

اعظم کم گویان : به نظر من آنهایی که میگویند اعتقادات مردم است، دارند در واقع مانع می شوند که مردم خواهان یک نظام سکولار بشوند. حتی اگر حرف آنها صحت داشته باشد که مردم مذهبی هستند، مردم میتوانند مذهب خودشان را نگه دارند و یک سیستم سکولار هم در جامعه حاکم باشد به نوعی که دست مذهب را کوتاه بکند. به نظر من دروغ گویی و یا رندی سیاسی اینها را از این طریق باید افشا کرد که از آنها خواست توضیح دهند که سکولاریسم آنها چه معنی عملی ای دارد؟ باید از آنها پرسید سکولاریسم به چه معنی است؟ باید مردم از اینها بپرسند که منظور شما از جدایی دین و دولت دقیقاً یعنی چه؟ یعنی در کتابهای درسی و در آموزش و پرورش باید مذهب و خرافات تدریس بشود؟ یعنی اینکه در قوانین دولتی زن از نظر ارث و شهادت و حق سرپرستی فرزندان و حقوقی که تا به حال داشته باید تابع همان قوانین شریعت باشد؟ باید مجازات تابع قانون شریعت باشد؟ دادگاه ها و سیستم کیفری و پوشش زن باید تابع قوانین شرعی باشد؟

الان مردم به حدی خواهان جدایی مذهب از دولت هستند که هر نیروی ارتجاعی دیگری هم علیرغم میل خود به خاطر منزوی نشدن در بین مردم خواهان نظام سکولار میشود. در نتیجه باید از این نیروها که مدعی سکولاریسم هستند به روشنی پرسید که به مردم بگویند دقیقاً خواهان چه سیستمی هستند و قوانین مذهبی در سیستم سیاسی ای که آنها میخواهند کجا قرار میگیرد. حقوق زن و کودک در رابطه با قوانین مذهبی کجا است؟ قوانین مجازات کیفری اسلام که انگشت و دست و پا میبرند و سنگسار میکنند اینها دقیقاً کجا قرار میگیرند؟ نظام سکولار بخصوص وقتی به قوانین خانواده برمیگردد چه معنی ای پیدا میکند؟

سکولاریسم به این معنی نیست که عقاید مذهبی مردم را را ممنوع میکنید، ابداً به این معنی نیست. مردم میتوانند عقاید مذهبی خودشان را نگاهدارند و تا آنجایی که مزاحم و مخل آسایش در و همسایه و کودکانشان نمیشود و به اینها آزاری نمیرساند عقایدشان را هم عملی بکنند و نماز بخوانند و هر کار دیگری میخواهند انجام دهند ولی سیستم سیاسی میتواند کاملاً سیستم مبرایی باشد از مذهب و اسلام و هر نوع ارجاع مذهبی به اسلام یا ادیان دیگر. در نتیجه این نیروها دارند به چشم مردم خاک میباشند و باید در سیستم سیاسیشان دقیقاً بگویند که جای مذهب و یا جدایی دین از دولت و معنی عملی آن برای زندگی روزمره مردم چه خواهد بود. سکولاریسم به معنی حمله به عقاید مذهبی کسی نیست، سکولاریسم به معنی منع عقاید مذهبی و شخصی کسی نیست. سکولاریسم یعنی دست دین از سیستم دولتی و سیاسی و نظام آموزش و پرورش کوتاه میشود.

رابو پرتو : پس با این تعریف از سکولاریسم و برنامه هایی که خواهد داشت در واقع هر شکل حکومتی که مذهب را مرجع اصلی خود قرار بدهد نمیتواند سکولاریسم را اجرا کند، چه نوع حکومتی میتواند این کار را انجام بدهند؟

اعظم کم گویان : سکولاریسم نه به معنی این است که دستی به سیستم مالکیت میبرد، نه به معنی این است که نابرابری های اقتصادی و اجتماعی را از بین میبرد، تا آنجا که به نقش مذهب برمیگردد در یک سطحی از بین میبرد ولی به زیربنای اقتصادی جامعه کاری ندارد. در نتیجه یک دوره ای اینطور شده بود که نظام سکولار حلال کلیه مشکلات سیاسی و اجتماعی تلقی می گردید. بعلاوه سکولاریسم یک چیز است، آنتیسم چیز دیگری است. سوسیالیسم یعنی سیستم سیاسی و اجتماعی که برابری اقتصادی را میسر میکند یک چیز دیگر است. بهمین دلیل سیستمی که میتواند تا آخر به سکولاریسم پایبند بماند طبیعتاً یک جمهوری سوسیالیستی است. ولی به این معنی نیست که این سکولاریسم است که خواهان برابری اقتصادی است، مسئله این است که جمهوری های بورژوایی که حکومت سکولاریستی دارند بنا به منفعشان با مذهب سازش کرده و می کنند و سعی میکنند که دست مذهب را بتدریج به شئونات زندگی مردم باز کنند. ولی یک سیستم سوسیالیستی چنین نیست و به یک سیستم سکولاریستی کامل پایبند است و می تواند از آن فراتر برود و سعی کند که زندگی شهروندان را آنقدر از نظر اقتصادی برابر بکند که کسی به خاطر پایه مادی زندگی اش، به خاطر نابرابری اقتصادی و فقر و غیره به مذهب رو نبرد و دچار اعتیاد مذهبی نشود. حکومتی سوسیالیستی از این نظر میتواند کاملاً مذهب در بیافتند چون قادرند برابری اقتصادی و اجتماعی را در جامعه تأمین کنند و راه بازگشت مردم و جامعه به سوی دین و ارتجاع دینی را ببندند.

رابو پرتو : در مجموعه بحثهایی که در دفاع یا رد سکولاریسم در رابطه با جامعه ایران میشود، یک بحث این است که که اکثر مردم ایران مذهبی هستند و از یک حکومت سکولار بدون اینکه از قبل آگاهگری شده باشد ممکن است بترسند. مثلاً میگویند به جای اینکه از همین حالا برای یک دولت سکولار تلاش کرد اول باید کار تبلیغی کرد، زمینه را مساعد کرد و بعد وقتی دید که اکثریت مردم آمادگی آن را دارند آنموقع میشود برای برقراری یک نظام سکولار اقدام کرد. شما چه فکر می کنید؟

اعظم کم گویان : به نظر من تبلیغات برای سکولاریسم را بیش از هر چیزی خود جمهوری اسلامی برای مردم انجام داد، با پراتیک 30 سال حکومتش و با زندگی روزمره ای که مردم تحت قوانین مذهبی داشته اند. مردم احتیاج به تبلیغات ندارند. یعنی همان اکثریتی که اینها ادعا میکنند، همان اکثریتی هستند که 30 سال تحت قوانین مذهبی زندگی کرده اند. ممکن است آنتیسم نباشند، ممکن است خواهان نقد مذهب نباشند ولی بطور قطع خواهان این هستند که در یک سیستم غیر مذهبی زندگی کنند، در یک سیستم سیاسی ای که هیچ نوع ارجاعی به مذهب در آن نباشد زندگی کنند و در نتیجه به نظر من باز این همان داستان شارلاتانیسم سیاسی ای است که نه فقط جنبش سبز بلکه مشروطه خواهان و سلطنت طلبها و اینها هم قیلا این را گفته اند. قیلا همین ادعاها شده برای اینکه نمیخواهند مذهب را کاملاً از نظام دولتی قطع کنند. میخواهند آن را نگاهدارند و هرچقدر لازم شد کم و زیادش کنند. این نیروها یک سیستم سیاسی ای که کاملاً دست مذهب را کوتاه بکنند نمیخواهند و مردم را بهانه میکنند. در حالی که اگر شما فردا یک نظرخواهی از مردم بکنید و سوال کنید که آیا خواهان قوانین ارث و شهادت و مجازات کیفری و آموزش و پرورش و غیره و همان سیستمی که قبلاً بوده است هستند؟ آیا میخواهند در جامعه ای زندگی کنند که دین نفوذ دولتی نداشته باشد اما مردم قادر باشند عقاید مذهبی شان را پراتیک بکنند ولی سیستم سیاسی از دین و حاکمیت دینی متفاوت و مجزا باشد. بطور قطع چنین رفتاری به این آقایان میگوید که مردم خواهان چه سیستمی هستند. برای اینکه مردم 30 سال حاکمیت قوانین مذهبی را دیده اند. آنقدر دیده اند که حتی یک ذره از آن را هم نمیخواهند. این نیروها مثلاً میگویند زن مینی ژوب نباشد اگر دلش خواست دامنش را تا زیر زانو ببوشت. آن طوری چادر و مقنعه خفکان آور را نبوشت ولی اگر خواست روسری اش برود عقب و دور گردنش بیافتد این سکولاریزم اینها است. مثلاً مراسم جشن تکلیف دخترهای 9ساله را ممکن است بردارند ولی قوانین ازدواج مذهبی را مثلاً نگه دارند. سن ازدواج را ممکن است مثلاً از 9 سال به 16 سال تبدیل کنند و مواردی از این قبیل. ولی مردمی که هم سیستمهای پیشرفته و امروزی را در کشورهای دیگر می بینند و هم 30 سال حکومت مذهبی را

تجربه کرده اند به آنها میگویند ما دیگر این را نمیخواهیم. به نظر من هر روز دارند این را می گویند. ریخت و ظاهر جوانان را نگاه کنید، لباسهای زنان را نگاه کنید، اصلا بی علاقه گی به مذهب و سنت را نگاه نکنید. اینها خود رفتارند هایی هستند که 30 سال است دارد اتفاق میافتد. علت اینکه نیروهای سیاسی بورژوازی مردم را به بیعلاقگی نسبت به نظام غیر مذهبی متهم می کنند دقیقا این است که می خواهند خواستهای رادیکال مردم را سد کنند و دارند خاک به چشم مردم میباشند، دارند پیش دستی میکنند برای اینکه جلوی یک سیستم رادیکال و سکولاریستی را بگیرند و سعی میکنند مانع بشوند که مذهب کاملا به گوشه رانده بشود.

رادیو پرتو: و اما در رابطه با مسئله موقعیت زنان در یک جامعه سکولار و یا از بهره های یک جامعه سکولار برای رهایی زنان از جمله گفته میشود که با برقراری یک دولت سکولار در واقع امر رهایی زن آسانتر میشود و زن به یک موقعیت برابری در رابطه با مرد میرسد. کلاً وقتی این تعریف از موقعیت زن میشود که وضعیت زن روبه بهبود میرود، تا چه سطحی در جامعه سکولار این امکان دارد؟

اعظم کم گویان: سکولاریسم در جوامعی که مذهب نفوذ دارد یکی از پیشرفتهای تأمین حقوق زن است. فرض کنید در یک جامعه ای که اسلام و یا هر نوع مذهب دیگری حاکمیت میکند، به خاطر ماهیت زن ستیزانه مذهب و احکام مذهبی، بخصوص اگر آن مذهب در سیاست و در قوانین دولتی وجود داشته باشد، خوب موقعیت زنان را به طرز وحشتناکی عقب می برد. ما الان می بینیم که این واقعه در مدت 30 و چند سال موقعیت زنان را به قهقرا برده است. از این نظر جدایی دین از دولت و جدایی دین از آموزش و پرورش، بخصوص در جوامعی مانند ایران یکی از پیش شرطهای تأمین حقوق زن است. چون دست مذهب را از قوانین دولتی کوتاه می کند. فرض کنید همین الان در ایران یک نظام سوسیالیستی سکولار سر کار بیاید قوانین ارث و طلاق و خانواده و صیغه و شهادت و سفر و قوانین مربوط به لباس پوشیدن و ازدواج و سرپرستی فرزندان و حق سکونت و تمام قوانین ضد زن را زیر و رو می کند. در نتیجه یکی از پیش شرطهای حقوق زن و برابری زن است. یا آموزش و پرورش به عنوان مثال، تمام تعالیمی که هم اکنون در کتابهای درسی راجع به زن میدهند، عکس زنهایی که تشتهای رختشویی در دست دارند و عکس دختر و پسرهایی که دخترها با حجاب مشغول خانه داری هستند و پسرها کارهای فنی میکنند و قیافه زنان که تماما با حجاب است. اینها میدانید چقدر بر ذهن کودکی که به کودکان میروند و از اول این قیافه ها را میبیند تأثیر میگذارد؟ از اول این کتابهای درسی و این نقاشیها و تصاویر را میبیند، مغزش با اینها پر میشود. در نتیجه اگر یک نظام برابر و سکولار باشد تمام اینها را از بین میبرد و در نتیجه برای یک جامعه مذهب زده سکولاریسم یکی از پیشرفتهای تأمین حقوق زن است. اما سکولاریسم فقط همین است، یعنی یک بخشی از مسئله را جواب میدهد. اینکه در زمینه های دیگر، در زمینه های اجتماعی، در مبارزه با فرهنگ مرد سالار، در مبارزه با ناسیونالیسم که یکی از جنبشهایی است که ضدیت با زن را همیشه رواج میدهد و یا جنبشهای ارتجاعی و دست راستی دیگر که علیه زن هستند، مبارزه با اینها هنوز سر جای خودش میماند. مبارزه برای برابری اقتصادی زن هنوز مسئله ای است که بر سر جای خودش باقی است. یعنی سکولاریسم به اینها کاری ندارد و سکولاریسم فقط با تأمین جدایی دین از دولت یک بخشی از حقوق زن را با مرد برابر میکند. اما دیگر برابری اقتصادی، مبارزه با فرهنگ مرد سالار، مبارزه با ناسیونالیسم و جنبشهای دست راستی که ضد زن هستند اینها هنوز سر جای خودش باقی است و باید از طرف سوسیالیستها باید پیگیری بشود و نیروی اجتماعی زنان باید برای تأمین برابری کامل بسیج بشود.

رادیو پرتو: اما در رابطه با سکولاریسم و موقعیت زنان میگویند ابتدال در جامعه بر پا میشود. از جمله میگویند زنان در لباس پوشیدن دچار ابتدال میشوند، فساد اخلاقی بالا میرود، میزان حاملگی دختران جوان در اثر رابطه جنسی آزاد بالا میرود، هرج و مرج بوجود می آید، بنیان خانواده از هم میپاشد، کلا اخلاق و فرهنگ و همه چیز تغییر میکند و جامعه دچار تشنج میگردد. این بحثهایی است که در تقابل با سکولاریسم انجام میگیرد و در این رابطه اروپا را بعنوان نمونه نشان میدهند. در جواب به این بحثها چه میشود گفت؟

اعظم کم گویان: من فکر میکنم همه اینهایی که دارند میگویند هم اکنون در حال اتفاق افتادن است. همین الان در ایران کانون خانواده بشدت از هم پاشیده است. آمار طلاقها با وجود همه محدودیتهایی که در مورد طلاق وجود دارد خیلی بالا است. با دست بازی که به مردها در مورد صیغه و در مورد داشتن چهار زن بطور رسمی داده اند، خانواده بشدت به هم خورده است. خانواده با فرار دختران و پسرانی که محیط خانواده برایشان تنگ و ناخوشایند است به هم خورده است. بی میلی به ازدواج و روابط رسمی همین الان در جمهوری اسلامی بیداد میکند و دخترها با وجود داشتن سنهای بالا حاضر به ازدواج نیستند و پسران هم به همین ترتیب. دولت مذبحخانه تلاش میکند که با برنامه های احمقانه دختران و پسران جوان را وادار به ازدواج کند. روابط جنسی غیر رسمی بین دختر و پسر وسعاً رواج دارد. نه تنها اخیراً بلکه از سالها قبل به اشکال مختلف در جامعه ایران همه اینها وجود دارد. اینها در جامعه بسته ای اتفاق میافتد که در آن نه آمارگیری میشود و نه سیستمی هست که به داد اینهایی که زیر این اختناق مذهبی وارد این روابط میشوند و حامله و بیمار و... می شوند برسد. بهرحال تمام این روابط را در آن سیستم بسته انجام میدهند و این عواقبی دارد. اما چون جامعه بسته است این عواقب هیچ جایی ثبت نمیشود. به ندرت چیزهایی به بیرون نشت میکند، فرض کنید خشونت، حاملگی ناخواسته، سقط جنین آمار طلاق و غیره. در نتیجه اینها دارند بر سر این مسئله سرپوش میگذارند. هر وقت هم که پای حقوق زن به میان میآید اینها به یاد ابتدال میافتند. از نظر اینها اگر زنی سرکوب نشود و آزاد باشد دچار ابتدال شده است. این سیستم تفکر اسلامی است که این را میگوید در حالی که در جوامع اروپایی میلیونها زن دارند آزادانه از بخشی از حقوقشان بهره مند میشوند و دارند زندگیهایشان را میکنند و برای جوانان هم سیستمهای آموزش در مورد سکس، در مورد اندامهای جنسی، در مورد رابطه جنسی و در مورد پیشگیری از بارداری داده میشود ولی در آن جامعه این اتفاق نمیافتد و جوانها از عواقب بدی رنج میبرند. در نتیجه این همان ریاکاری و اخلاقیات اسلامی و شرقی است که حقوق زن و آزادی زن را سرکوب می کند. زنی که حجاب نپوشد از نظر اینها مبتدل است، زنی که با مرد آزادانه و راحت در محیط کار در محیط تحصیل و در جامعه حرف بزند به نظر اینها دچار ابتدال شده است. به نظر من این تفکری است که خودش آنقدر ناسالم و بیمار و مبتدل است از نظر جنسی که هر نوع رابطه و رفتار آزادانه زنها را در جامعه ابتدال مینامند. خودشان مبتدل هستند، خودشان دچار بیماری روانی و جنسی هستند.

رادیو پرتو: اما در رابطه با مسئله موقعیت اقتصادی زن، شما اشاره ای کردید که در یک جامعه سکولار به این طریق نیست که مسئله اقتصادی زنان جواب میگیرد و مسئله نابرابری اقتصادی زن همچنان باقی می ماند. جدلی هست در این رابطه که بویژه بخشی از فیمینیسم اسلامی در داخل ایران میگویند که این موقعیت را جمهوری اسلامی برای زنان در این چند دهه فراهم کرده است. از جمله اینکه در مقایسه با زمان شاه زنان بیشتر وارد عرصه اقتصادی شده اند و موقعیت برابری پیدا کرده اند، وسیعاً وارد بازار کار شده اند، تحصیلات عالی دارند و با وجود داشتن حجاب و موقعیت اسلامی ای که داشته اند زنان خیلی در این عرصه پیشرفت کرده اند. ادعا می کنند که وقتی به جوامع غربی نگاه میکنید با وجود سکولار بودن جامعه میزان بیکاری زنان همچنان زیاد است و موقعیت زنان در عرصه اقتصادی برابر نیست. شما چه فکر میکنید؟

اعظم کم گویان : به نظر من همان رندی آخوند مآب در این برخورد هم وجود دارد. برای اینکه تا آنجایی که به قشر خود این فیمینسم اسلامی برمبگردد یک واقعیت را دارند میگویند. در زمان شاه یک قشری که به آنها امل میگفتند که بشدت مذهبی و چادری بودند از دبستان و بعضی ها دبیرستان به بعد دیگر نمیتوانستند ادامه تحصیل بدهند و آن اعتماد به نفس را نداشتند و یا خانواده به آنها اجازه نمیداد که به دانشگاه بروند و با حجاب تحصیل بکنند. در بیرون هم خوب اینها را تحویل نمیگرفتند با لباسهای مذهبی و با روسری که بیایند در محیطهای کار و دانشگاه و به اینها با طعنه و تمسخر امل میگفتند. با سرکار آمدن جمهوری اسلامی این قشر در واقع یک پرو بالی پیدا کرد و به دانشگاه و محیطهای کار آمد. در مقابل دست بالا پیدا کردن این قشر، میلیونها زن که همان موقع بخشی از آنها بیکار بودند، بیکارتر شدند و در مهد کودکیها را بر خیلی از آنها بستند و در نتیجه مجبور شدند خانه نشین بشوند. بسیاری از محیطهای کار تعطیل شد. طبق آمار رسمی طی این مدت حتی همین امروز هم 13% نیروی کار زنان شاغل است. اگر کل زنان را در نظر بگیرید دارند دروغ میگویند برای اینکه آمارهای رسمی خود دولت هم هست که نشان میدهد از سیزده تا پانزده درصد زنان شاغل هستند. آن هم در کارهای خیلی لازمی مانند پرستاری و معلمی و چنین مشاغلی. در نتیجه بخش وسیعی از نیروی زنان بیکار هستند. در مورد تحصیل، آمار تحصیلات زنان بالا است به این دلیل که هیچ آلترناتیو دیگری ندارند یعنی بعد از تحصیل نه میتوانند کار کنند و خانه نشینی هم برایشان عذاب است و به هر حال هیچ چیز جذابی در جامعه موجود نیست. دختران جوان اشتغال ندارند و در دوره تحصیل، تحصیل میکنند و بعد آماده میشوند اگر ازدواج کنند میروند به هر حال سراغ زندگی اشان. میخوام بگویم که این نشانه ای از پیشرفت نیست. این نشانه هیچ نوع پیشرفت و یا دلسوزی به حال زنان نیست برای اینکه هیچ راه دیگری نیست. برای یک جامعه بی افق و بدون هیچ نوع آلترناتیو و بدون هیچ چشم اندازی برای زنان است و تا آنجایی که به نیروی کار وسیع میلیونها زن بر می گردد، اگر هفتاد میلیون انسان در ایران زندگی میکنند سی و پنج میلیون زن هستند و از این تعداد فقط سیزده درصد آن وارد بازار کار شده است. اما این قشر خاص مذهبی در واقع دارند راجع به خودشان حرف میزنند. با سرکار آمدن یک حکومت مذهبی اینها به عنوان قهرمانان آن سیستم که قبلاً به آنها ظلم شده بود وسیعاً درها به رویشان باز گردید، حتی بدون اجرای مقررات متداول وارد برنامه های فوق لیسانس و دکترا و مشاغل عالی شدند بخشی از آنها به سیاست وارد شدند و شهر دار و استاندار و معاون وزیر و نماینده مجلس و در سطوح مختلف ادارات دولتی وارد شدند. در نتیجه بله حق دارند سیستم به نفع اینها بود و از آن استفاده کردند. ولی تا آنجایی که به میلیونها زن برمبگردد خیلی ها خانه دار هستند و خیلی ها کاری برایشان نیست و خیلی ها هم کار داشتند و بیکار شدند. میلیونها زن بیکار و خانه دار در ایران وجود دارند و جزء ارتش ذخیره کار هستند و اینها جزء کسانی هستند که بشدت دچار بیحقوقی و نابرابری اقتصادی هستند. در نتیجه آن کسیکه منفعت قشر خیلی کوچکی از زنها را دارد منفعت کل زنان در ایران قلمداد می کند حقه باز است و دارد شیدای میکند و باید آن را اقسا کرد.

راديو پرتو: و اما سؤالی در مورد فعالين حقوق زن چه در داخل و چه در خارج کشور که در رابطه با مطالبات زنان تلاش کرده اند. نکته ای هست که در واقع زنان ملی - مذهبی، که مدعی هستند که آنها هم خواهان سکولاریسم هستند و در واقع بهتر است که آنها را در کاتاکوری مسلمانان میانه رو عنوان کنیم. آیا این واقعیت دارد، آیا زنان ملی - مذهبی در این سه دهه که در رابطه با مطالبات زنان کار میکرده اند، مطالباتشان، فعالیتهايشان در راستای فعالیتهاى سکولاریستی بوده است؟

اعظم کم گویان : به نظر من وقتی که یک فرد مذهبی رو به سکولاریسم می آورد و یا معتدل میشود، زمانی است که دیگر خلع سلاح شده است. اینها زمانی از اطرافیان نزدیک رجایی و خامنه ای و خمینی و رفسنجانی و بهشتی و ... در کنار برادران شان عامل و آمر قه کشی و اسید پاشی و محدودیت به حقوق زن و بستن مهد کودکیها و بیکار کردن زنان و غیره بودند. علت اینکه اینها الان میانه رو شده اند این است که خلع سلاح شده اند و مهمات دیگری برای آنها باقی نمانده است. برای اینکه آن مهمات آن سرکوب و فشار مذهبی دیگر کارایی اش را از دست داده است، در نتیجه مجبور شده اند که عقب نشینی کنند. این عقب نشینی خودشان است و برای اینکه حالا بتوانند خاک در چشم مردم بکنند خودشان را سکولار مینامند و همینطور که در مورد سکولاریستهای نو و سلطنت طلبها و مشروطه خواهان و امثالهم به آنها اشاره کردیم، از همین خانمها هم باید پرسید که سکولاریسم شما دقیقاً معنی اش برای زنان چیست؟ آیا زنان میتوانند راحت همه کارهایی که مردها میکنند را انجام بدهد؟ میتوانند به تمام حقوقی که مردها تا آنجایی که به محدودیت های مذهبی برمبگردد دسترسی داشته باشد؟ آیا زنان در قوانین ارث و شهادت و طلاق و ازدواج و مجازاتها و همه اینها با مردها برابرند؟ آیا یا زن میتوانند در حکومت سکولار شما مینی ژوب بپوشد و ازادی بیان جنسی داشته باشد؟ یا اینکه شما فقط میخواید کمی عقب نشینی کنید یک خرده پررویی آقایان را میخواید محدود کنید، یک خرده ای دست درازی مذهب را کوتاه کنید ولی همچنان راه را برای مذهب باز میگذارید که هر وقت خواستید دوباره افسارش را ول کنید و به جان زنها بیاندازید؟ میخوام بگویم که باید از اینها پرسید که دقیقاً سکولاریسم تان به چه معنی است؟ سکولاریسم شما بخاطر این است که خلع سلاح شده اید و برای زنها چیزی به بار نمی آورد. سکولاریسم شما که خلع سلاح شده اید در مقابل فشار روزمره زنهایی است که هرروزه شلاق خورده اند و بزور حجاب سرشان کرده اند و بخاطر حجاب بیروشان کردند، بخاطر دخترهای جوانی که هرروز در خیابان آرایششان را پاک میکنند، شما این عقب نشینی را کرده اید. در نتیجه سکولاریسم شما پیشیزی ارزش ندارد برای زنان و این عقب نشینی شما است نه تأمین خواست زنان. زنان خواهان جدایی کامل قوانین مذهبی و اسلامی از سیستم دولتی و از آموزش و پرورش هستند و بسیار فراتر از آن چیزی را میخوانند که خواهرهای ملی - مذهبی به آنها وعده می دهند.

راديو پرتو : به عنوان آخرین سؤال در رابطه با وضع زنان کارگر که در وضعیت بسیار نابرابری تر حتی نسبت به دیگر اقشار زنان در جامعه هستند چه فکر میکنید؟ کارگران پیشرو و آگاه چطور با این پدیده سکولاریزه کردن جامعه یا خواستهای سکولار و یا تلاش برای برابری زن و مرد باید کار بکنند؟ نقش کمونیستها در این رابطه چیست؟ **اعظم کم گویان :** تا جایی که به کمونیستها برمبگردد کارگران پیشرو خواهان جامعه ای هستند که در آن هیچ تبعیضی نباید وجود داشته باشد. نه تبعیض جنسی، نه تبعیض مذهبی، نه تبعیض اقتصادی و اجتماعی. آنها خواهان از بین بردن هر نوع تبعیضی هستند. از زن بخاطر نقشش به عنوان زن استفاده میشود برای اینکه تبعیض اقتصادی بیشتری بر زن اعمال بشود. در نتیجه شما به عنوان زن حقوق کمتری از مرد میگیرید، دیرتر استخدام میشوید، زودتر اخراج میشوید، در مزایای مختلف شغلی در وضعیت پایین تری هستید، مهد کودک ندارید و سرپرستی بچه عملاً اگر شاغل هستید بر گردن شما است. نقش کارگران پیشرو این است که به این مسائل و به این تبعیضها که خیلی پیچیده و خیلی آشکار و پنهان هستند آگاه باشند و زنها را به عنوان رفیق و همراه و همکار برابر خودشان نگاه کنند و به خواستهای زنان به همان اندازه حساس باشند که به خواستهای خودشان حساس و پایبند هستند. برای زنان کارگر آنچه که نابرابری را کاملاً از بین میبرد یک مبارزه بی امان با هر نوع تبعیض، برای دستیابی به سوسیالیسم و برای برابری اقتصادی و برای رفع هر نوع نابرابری اجتماعی و تبعیض جنسی هست. مردان کارگر پیشرو باید بدور از هر نوع شائبه مرد سالارانه زنان را به عنوان رفیق و همکار و همراه خودشان در تمام مبارزه درگیر ببینند و برای خواستهای آنها به همان اندازه خواستهای خودشان اهمیت قائل بشوند و در دستور کار تشکلهای و محافل پیشرو خود قرار بدهند.

بهمن شفیق و بازگشت به پوپولیسم سال ۵۷

بهرام مدرسی

اخیراً بهمن شفیق مطلبی تحت عنوان "دولت و مبارزه طبقاتی در ایران - انباشت سرمایه در دوره آغازین جمهوری اسلامی" منتشر کرده است. در این رابطه باید به چند نکته اشاره کرد:

اولاً- بهمن شفیق مدعی است که منصور حکمت حکومت اسلامی را حکومتی^۱ "فاقد کارکرد اقتصادی" میدانست و "ماهیت بورژوازی دولت" را به رسمیت نمیشناخت. این واقعیت ندارد. تمام نقد منصور حکمت از پوپولیسم بر پایه سرمایه داری نشان دادن سیستم اقتصادی در ایران و جمهوری اسلامی سوار است. مراجعه ای کوتاه به "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب" - تزهایی درباره اهمیت سیاسی بحران اقتصادی" و "جبهه های اصلی نبرد طبقاتی در شرایط کنونی" و "دو جناح در ضدانقلاب بورژوا امپریالیستی" و صدها نوشته دیگر خلاف همه این احکام هستند. خواننده در "دو جناح در ضدانقلاب بورژوا امپریالیستی" میخواند که: "حکومتی که از دل قیام بهمن، و یا بهتر بگوییم علیرغم آن، شکل گرفت بی شک شکل ابتدایی رهبری سیاسی ضد انقلاب بود و لذا، همانطور که از همان فرادای قیام اعلام کردیم، میباید بمثابه حکومتی بورژوازی نگریده و درک شود که به دفاع از سرمایه و امپریالیسم کمر بسته است" اینکه چرا بهمن شفیق امروز مباحثی را رد میکنند که او و بسیاری دیگر از فعالین کمونیست را به سرمایه داری بودن ایران و نقد پوپولیسم اقتناع کرد باید خود او توضیح بدهد. با احکامی که منصور حکمت طی بیش از ۲۰ سال مبارزه سیاسی به کل کمونیسم در ایران تحمیل کرد، نمیشود به نقد منصور حکمت رفت. مشکل از نظر من آنجا است که بهمن شفیق رابطه میان احزاب سیاسی و طبقات را نمیبیند و نقش سیاسی که جمهوری اسلامی از طرف کل بورژوازی بعنوان حکومت موقتی که بعد از انقلاب سرکار آمد و وظیفه سرکوب آن انقلاب را برای تضمین گردش سرمایه و استثمار طبقه کارگر داشت را تنها به فونکسیون اقتصادی گردش سرمایه تنزل میدهد و بلاجبار به همان موضع چپ پوپولیست سالهای ۵۷ که با همین استدلال پشت بنی صدر صف کشید باز میگردد.

بهمن شفیق سیر انباشت سرمایه طی ۳۰ سال اخیر را نشان میدهد و این را دلیلی برای رد وظیفه ای که حکومت اسلامی برای تأمین این واقعیت عهده دار شد میدانند. او تأکیدات منصور حکمت بر نقش موقت و انتقالی حکومت ضد انقلاب بورژوازی برای تأمین شرایط مناسب انباشت مجدد سرمایه را برابر با "غیر بورژوازی" بودن دولت میگیرد. او متوجه نیست که اتفاقاً همین نقد مارکسیستی بود که بخش بزرگی از چپ آن دوره را در مقابل دفاع از این یا آن جناح حکومت "واکسینه" کرد. امروز ۳۰ سال بعد بهمن شفیق به همان مدتی که آن زمان نقد شد باز میگردد. بهمن شفیق با ندیدن همین نقش انتقالی دولت از توضیح جناح بندی های درونی حکومت در آن دوره عاجز است و به این اعتبار نمیتواند پایه های محکمی هم برای توضیح جناح بندی های امروز درونی حکومت ارایه دهد. برای او تأکید منصور حکمت بر اولویت سرکوب انقلاب ۵۷ از طرف بورژوازی بر سازمان دادن گردش سرمایه به معنی نفی بورژوازی بودن حکومت اسلامی است.

او که نمیتواند دلیل انتخاب جمهوری اسلامی بعنوان ابزار سرکوب انقلاب را از طرف بورژوازی طی پروسه انقلاب ۵۷ توضیح دهد، بناچار به چنین توضیحی میرسد: "روآوری بورژوازی ایران به سوی اسلام به مثابه ایدئولوژی سیاسی به طور مشخص از زمانی آغاز شد که بسترهای اصلی ایدئولوژیک بورژوازی، لیبرالیسم جبهه ملی و سوسیالیسم بورژوائی حزب توده از یک سو ناتوانی خود را در پاسخگویی به نیازهای تاریخی بورژوازی نشان داده بودند و از سوی دیگر تداوم مبارزه طبقاتی بر آن بستر، با شکلگیری طبقه کارگری صنعتی و ورود عناصر نیرومند سوسیالیستی به درون طبقه کارگر، امکان خروج اوضاع از کنترل را به شدت فراهم کرده بود. رویگردانی نسلی از روشنفکران ایرانی از سوسیالیسم بورژوائی حزب توده که در قالب جلال آل احمد مهمترین بیان خود را یافته بود و عروج شریعتی در آغاز دهه پنجاه شمسی، نشانه های بارز این تغییر ریل را به نمایش می گذاشتند. به موازات این تغییر ریل در درون بورژوازی، در خود جنبش اسلامی نیز تغییراتی صورت می گرفت که بیش از پیش آن را با نیازهای بورژوازی همخوان می کرد. مهمترین این تغییرات در دو عرصه صورت می گرفت که اولی کنار گذاشتن مخالفت اولیه جنبش اسلامی با اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ بود که این جنبش را به سخنگوی ارتجاع زمیندار تبدیل می کرد و دومی کنار گذاشتن مخالفت با حضور زنان در حیات اجتماعی که این نیز آشکارا وجه پیشا سرمایه داری جنبش اسلامی را نشان می داد. همراه با این تغییرات، جنبش اسلامی با وارد کردن افق های استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی به درون دستگاه ایدئولوژیک خود، عملاً بر همان بستری قرار می گرفت که بورژوازی ایران بر آن قرار داشت. به این ترتیب، در مقطع انقلاب ۵۷ جنبش اسلامی به اندازه کافی از مشخصات لازم برای بر عهده گرفتن نمایندگی طبقاتی بورژوازی برخوردار بود. خطر گرایش به چپ در جامعه نیز، آخرین عوامل شک و تردید در بورژوازی در روآوری به جنبش اسلامی را کنار زده و بدنه طبقه سرمایه دار ایران را به حامیان جنبش اسلامی تبدیل نمود. انزوای کامل شاپور بختیار در درون طبقه بورژوازی و حمایت اصلی ترین سیاستمداران این طبقه از خمینی در مقطع انقلاب بهمن ۵۷، به گویاترین وجهی این تغییر مختصات ایدئولوژیک طبقه بورژوازی در ایران را به نمایش می گذاشت." دولت و مبارزه طبقاتی در ایران - انباشت سرمایه در دوره آغازین جمهوری اسلامی

با چنین توضیحی نمیتوان نه ضرورت سیاسی حکومت اسلامی برای کل بورژوازی را توضیح داد و نه همانطور که قبلاً گفته شد، جدل های درونی بورژوازی را توضیح داد. متدولوژی بهمن شفیق با نشناختن رابطه میان احزاب سیاسی و طبقات نمیتواند جناح بندی های درونی بورژوازی را در همان سالهای ۵۸ تا ۶۰ توضیح دهد که به ناچار همانطور که گفته شد به سنگر پوپولیسم ۵۷ باز میگردد و از طرف دیگر با این متد طبقه کارگر را هم از تشکل سیاسی خود محرم میسازد. رابطه میان احزاب سیاسی و طبقات را نمیتوان با چنین مدتی توضیح داد. حزب گریزی در طبقه کارگر روی دیگر این سکه است.

این تحلیل غیرواقعی و دلخواهی بهمن شفیق را با تحلیل منصور حکمت در مورد همین دوره مقایسه کنیم: "نکته اساسی این است که قیام ۲۲ بهمن علیرغم توافقات سه جانبه و تلاشهای "رهبران" در مهار آن، به وقوع پیوست. قیام محاسبات و توافقات را در هم ریخت و مسأله قدرت سیاسی (و ناگزیر پروسه پیش بینی شده برای انتقال مجدد آن به سرمایه انحصاری) را که میرفت تا بر روی کاغذ فیصله یابد، مجدداً به پراتیک سیاسی نیروهای انقلاب و

ضد انقلاب باز سپرد. قیام بحران سیاسی بورژوازی را تداوم بخشید و آغاز حل بحران اقتصادی، این زمینه عینی تشتت درون بورژوازی را به زمانی دورتر احاله کرد. اگر تا پیش از قیام کابوس خیزش مسلحانه توده‌ها زمینه‌های توافق هر چه سریعتر را فراهم میساخت، اینک که این کابوس بورژوازی به واقعیت بدل گشته و علیرغم نیمه کاره ماندنش آثار خود را بر دستگاه حکومتی اعطایی به بورژوازی لیبرال وسیعاً آشکار ساخته بود، حرکتی هر چه سریعتر در جهت باز یافتن آن شکل نهائی رهبری سیاسی که قیام را این بار بمثابة یک واقعیت باز شناسد، در دستور کار بورژوازی و امپریالیسم قرار گرفت.

دولت بازرگان اهرمهای قدرت را سالم و کارگران و زحمتکشان را مطیع، قانع و بی سلاح تحویل نگرفت و لذا بازسازی این اهرمها و خلع سلاح و تضمین اطاعت از حکومت مجدداً به وظیفه عملی بورژوازی تبدیل شد. اما این حکومت، همانطور که در عمل نیز نشان داده شد، نمیتوانست حکومت بورژوازی لیبرال باشد. توده‌ها با قیام خونین خود توطئه اتمام انقلاب را نقش بر آب کرده و سودای تداوم آن را در سر داشتند و این خودبخود نقش بورژوازی لیبرال را خنثی کرده و ضرورت دخالت مجدد «رهبری انقلاب» و بخصوص فرد آیت‌الله خمینی را در مهار انقلاب آشکار ساخت.

یک دولت بورژوازی لیبرال، برخوردار از حمایت معنوی «رهبری» خرده بورژوایی، تنها در صورتی میتواند چون ابزاری مؤثر در خدمت خاتمه انقلاب عمل کند که کار به قیام نمیکشید. اما قیام به وقوع پیوست و انطباق مواضع سرمایه انحصاری بر مواضع بورژوازی لیبرال نیز، ناگزیر به پایان رسید، چرا که هنگامی که توده‌ها مناسبات توافق شده نیروها و اجزاء متشکله اردوگاه ضد انقلاب را در هم ریختند، این نیروها و اجزاء نیز ناگزیر خود توافقات فیما بین را فسخ شده تلقی کردند و برای کسب نقطه سازش جدید، بر مبنای واقعیات جدید، و بی شک با توقعاتی جدید، مجدداً پای پیش گذاردند (به استثنای بورژوازی لیبرال که مدتی نسبتاً طولانی سرگیجه گرفت و از عهد شکنی دیگران به حیرت افتاد). «مراکز متعدد قدرت»، این کابوس بورژوازی لیبرال‌هایی چون بازرگان و بنی‌صدر، پیش از آنکه تجلی رقابت قائم به ذات نیروهای سیاسی بورژوازی برای کسب سهم هر چه بیشتر در قدرت سیاسی باشد نتیجه ضربه‌ای بود که قیام به توافقات اینان وارد کرده بود. سرمایه انحصاری بویژه به سرعت بر این واقعیت، یعنی تأثیر تعیین کننده قیام بر شرایط مشخص سیاسی در جامعه، و قوف یافت و تلاش خود را در یافتن آن نیروی سیاسی مشخص که برای مهار نیروی انقلاب، پس از قیامی که به تسلیح توده‌ها و بسط اعمال اراده مستقیم آنان منجر شده بود، از همه آمادتر باشد، از سر گرفت.

این نیروی سیاسی، جز جریان خرده بورژوایی‌ای که رهبری جنبش را تا پیش از سازش در دست داشت، یعنی روحانیت و در رأس آن آیت‌الله خمینی، نمیتوانست باشد. نیرویی که افسار خرده بورژوایی و بویژه بخش سنتی آن را کاملاً در دست داشت. نیرویی که از یک سو خود با تمام وجود در سرکوب انقلاب، که میرفت تا محتوای ضد امپریالیستی خود را با وضوح بیشتر و ناگزیر در یک چهارچوب ایدئولوژیک انقلابی آشکار سازد، ذینفع بود و از سوی دیگر برای انجام نقش ضد انقلابی مطلوب سرمایه انحصاری از نفوذ گسترده‌ای در میان همین توده‌های انقلابی برخوردار بود. در یک کلام نیرویی بود که میخواست و میتواند انقلاب را با نام انقلاب مورد تهاجم قرار دهد. بنابراین سرمایه انحصاری و رهبری خرده بورژوایی هر دو در یک جهت گامی جدید به جلو گذاردند، حال آنکه بورژوازی لیبرال، که همچون زمان شاه در تحلیل شرایط مشخص جامعه یک فاز عقب بود، مفاد توافقنامه را چسبیده و به رخ میکشید و لزوم وفاداری به آن را تبلیغ مینمود. عروج حزب جمهوری اسلامی بمثابة پرچمدار سرکوب انقلاب حاصل این همسویی سرمایه انحصاری و رهبری خرده بورژوایی بود و دولتهای پا در هوای بازرگان و بنی‌صدر، بازتاب بلاهت سیاسی بورژوازی لیبرال. بورژوالیبرال‌ها مجدداً، و این بار حتی با «تشکیل کابینه» در اپوزیسیون قرار گرفتند و سرمایه انحصاری، اینبار با جایگزینی موقت نفوذ روحانیت، و بویژه آیت‌الله خمینی در توده‌های متوهم، بجای لشکر گارد و هواینروز، مجدداً از موضع قدرت به ادامه سیاستهای اویسی و از هاری و بختیاری و رحیمی پرداخت. همینجا تأکید کنیم که اینکه روحانیت و بویژه شخص آیت‌الله خمینی تا چه حد بر نقش ابزاری خود در خدمت سرکوب انقلاب و استقرار مجدد حاکمیت بلامنازع سرمایه انحصاری واقفند، مسأله تعیین کننده‌ای نیست. علائم این وقوف در آیت‌الله خمینی بسیار کمتر از بهشتی‌ها و خامنه‌ای‌ها و آیت‌ها است، و حزب جمهوری اسلامی که ترکیبی از این دسته دوم است، تطابقی بسیار آگاهانه‌تر با نیازهای سرمایه انحصاری را در سیاستهای خود منعکس میسازد (در قسمتهای بعد این تطابق را جزء به جزء توضیح خواهیم داد). آنچه مهم است درک سمت و سوی حرکت سرمایه در عرصه سیاست و لذا درک جلوه‌های جدید تعارضات درون بورژوازی است. «منصور حکمت – دوجناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی

دوما- بهمین شفیق میگوید: «کمونیسم کارگری بر امتناع خویش از پذیرش ماهیت بورژوائی دولت به بهترین وجهی رویگردانی از سیاست طبقاتی و روآوری به طبقات میانی را – با فرمول ورود به «مرکز سیاست» منصور حکمت – مبتنی می‌کرد و به این ترتیب گرایشی را منعکس می‌کرد که در دهه نود قرن گذشته در سطح جهانی بر چپ مسلط شده بود و تبیین طبقاتی از سیاست را با تبیین پست مدرن جایگزین کرده بود. این گرایشی بود که در همه جا در اقبال تازه به دوران رسیده و در جنبشهای اجتماعی نوظهور مبتنی بر نژاد و جنسیت و مدنیت و امثالهم مسلط گردیده بود و در ایران نیز باید هنوز نقش خود را ایفا می‌کرد و چنین نیز شد. کمونیسم کارگری و نظریه پرداز اصلی آن به اصلی‌ترین منبع فکری جنبش دانشجویی نوظهور میانه دوران اصلاحات بدل گردید. بی‌ریزشی این نظرات به بهترین وجهی با حیات اجتماعی نسل جوانی خوانائی داشت که در جمهوری اسلامی رشد کرده بود و به همان اندازه بی‌ریشه بود که نظرات منصور حکمت. این نسل در این نظرات آئینه وجود خود را دید و آن را به مثابه راهنمای خود برگزید تا بعد هم راه تبعید و فرار را انتخاب کند و تاریخ نسل پیشین را، این بار به شکلی کمدی، تکرار کند.» همانجا

اینجا احتمالاً کنایه او به مباحث «حزب و قدرت سیاسی» منصور حکمت هستند. قبلاً باید تأکید کنم که تنها تفکری که عاجز از درک رابطه میان طبقات و احزاب سیاسی باشد، میتواند تأکیدات منصور حکمت بر وظیفه سیاسی جمهوری اسلامی و با همانطور که بهمین شفیق میگوید: «مرکز سیاست» را با جنبش‌های نژاد پرستی یکی بداند. آنجا که احزاب سیاسی از خواستگاه طبقاتی آن‌ها تهی میشوند، آنجا که در پس شعارها و خواسته‌های سیاسی احزاب منافع زمینی طبقات دیده نمیشوند و آنجا که کل طبقاتی دیدن جامعه و مارکس و نقدش بر سرمایه به «اقتصادیات» بورژوازی خلاصه میشود، شعارها و اهداف احزاب سیاسی هم معنایی و جایی در حرکت طبقات متفاوت پیدا نمیکند. اشاره به سیاست طبقات برابر با فراموشی «اقتصادیات» آنها و اینجا بورژوایی بودن حکومت اسلامی می‌شود و به این اعتبار در کنار جنبش‌های «غیر اقتصادی» چون نژاد پرستی و غیره قرار میگیرد. این متد حتی عاجز از توضیح پایه‌های نژاد پرستی و مدنیت و جنسیت، آنطور که بهمین شفیق به ترتیب نام میبرد هم هست. جنبش‌های سیاسی تهی از منافع طبقاتی. بر بستر همین عدم درک رابطه میان طبقات و احزاب سیاسی است که بهمین شفیق هیچ‌گاه امکان درک مباحث «حزب و قدرت سیاسی» منصور حکمت را پیدا نکرد. از همین جا است که نسل جوان کمونیستی که سیاست‌ها و نقد مارکسیستی منصور حکمت و مباحث کمیته‌های کمونیستی کورش مدرسی را به پرچم خود برای تبدیل شدن به نیروی سیاسی جدی در جامعه بدل ساخت، بعنوان نسل جوانی که «بی‌ریشه» است معرفی میشود. جوانان و دانشجویان کمونیستی که نقد مارکسیستی حکمت و کورش مدرسی را به نقد خود از جهان پیرامونشان بدل کردند در عمر کوتاه حیات سیاسی سازمان عظیمی که

تشکیل دادند برخلاف ادعاهای شفیق چنان با ریشه بودند که کل فضای سیاسی را حول خود قطبی کردند، چنان با ریشه بودند که بورژوازی ایران و حکومت اش برای سازمان دادن انتخابات خود در سال ۸۸ مجبور به زدن این نسل شد. چنان با ریشه بودند که برای اولین بار پس از سرکوب انقلاب ۵۷ کمونیسم و طبقه کارگر را یکبار دیگر وارد سیاست جامعه کردند و دامنه حمایت از آن‌ها در همه آن فابریک های صنعتی بزرگی که خود او از آن‌ها نام میبرد وجود داشت و دارد. تنها جریانی که از فهم رابطه طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی عاجز است، نمیتواند این واقعیات عظیم را ببیند. “بی‌ریشه گی” را مارکس در مورد ارتش لمین های لویی بناپارت استفاده میکند. اینکه چرا بهمن شفیق نسل کمونیست و جوان ایران را کنار لمین پرولتاریا قرار میدهد را خود او باید برای خوانندگانش و این نسل توضیح دهد.

سوما- چنین متدی برای طبقه کارگر آگاه یک عقبگرد کامل است. ندیدن رابطه میان طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی تنها به احزاب بورژوایی خلاصه نمیشود، چنین نگرشی در ادامه خود اساساً ضرورت تشکیل حزبی و سیاسی طبقه کارگر را منکر میشود. در این تفکر طبقه کارگر در بهترین حالت یک صنف است و راه رهایی‌اش هم به سازمان های خود در مبارزه اقتصادی خلاصه میشود و بس. حزب کمونیستی لنینی جایی در این تفکر ندارد. همین نقطه اختلاف من با بهمن شفیق در دفاعش از سندیکالیسم را توضیح میدهد. برای من تلاش ارزشمند فعالین جنبش کارگری در تشکیل سندیکاهای خود قدمی از یک اقدام و خودآگاهی طبقاتی بزرگتری است که باید منجر به شکل سیاسی طبقه کارگر در قالب حزب اش بشود، برای بهمن شفیق اما این “هم استراتژی و هم تاکتیک” اش برای طبقه کارگر است. تأکیدات بهمن شفیق بر ضرورت تشکیل سندیکاهای کارگری و به این اعتبار نقدی که به جنبش مجامع عمومی دارد را باید از همین سر دید.

منصور حکمت، مبارزه طبقاتی، جنبش‌ها و احزاب

این متن بر مبنای سخنرانی در سمینار انجمن مارکس- حکمت لندن، که در تاریخ ۴ ژوئن ۲۰۱۱ به مناسبت هفته حکمت برگزار شد، تهیه، تدقیق و تکمیل شده است. همین جا از رفیق آزاد کریمی که لطف کرده و متن را پیاده کردند تشکر میکنم.

آدر مدرسی

با تشکر از همه دوستانی که در جلسه امروز شرکت کردند و با تشکر از رفقای انجمن مارکس- حکمت که یک بار دیگر این امکان را به من دادند تا بتوانم در حد توان گوشه‌ای از در افزوده‌های منصور حکمت در جنبش کمونیستی و مارکسیستی را توضیح دهم.

تبیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی و پیچیدگی‌های آن، سنتها و جنبشهای اجتماعی و بالاخره رابطه احزاب با این جنبشها و طبقات یکی از مهمترین ویژگی‌های کمونیسم منصور حکمت و یکی از نقاط اختلاف متدیك و بینشی منصور حکمت با چپ موجود و تبیینهای غیر مارکسیستی، دلبخواهی از مبارزه طبقاتی، گرایشات، سنتها، احزاب و روندهای سیاسی در جامعه است. این یکی از مهمترین اصول مارکسیستی است که منصور حکمت آنرا از زیر آوار تفاسیر و تعابیر غیر کمونیستی بیرون کشید.

بدون داشتن تبیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی و دیدن این مبارزه در همه ابعاد و اشکال روبنایی آن، از جنبشها، احزاب و نقش نیروهای سیاسی درگیر در مبارزه طبقاتی، نمیتوان روندها و عرصه‌های اصلی نبرد در هر دوره را روشن کرد، رابطه طبقه کارگر و کمونیستها با سایر جنبشها، گرایشات و احزاب را تعیین کرد و سیاستی کمونیستی اتخاذ کرد.

متد برخورد منصور حکمت به مبارزه طبقاتی، جنبشها و احزاب را در تمام نوشته‌های تئوریک و سیاسی او میشود دید اما در چند سند بطور ویژه و روشنی در مورد تبیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی، رابطه آن با جنبشها و نقش احزاب توضیح میدهد. بطور نمونه در اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، سمینارهای کمونیسم کارگری (بویره سمینار کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان) و بازخوانی کاپیتال مارکس، پیشگفتار "شیوه برخورد به احزاب بورژوائی" لنین، درباره احزاب بورژوائی، سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران، آناتومی لیبرالیسم چپ، در پایان یک دوره، حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه میتوان دید.

چپ پوپولیست، مناسبات تولیدی، طبقات و مبارزه طبقاتی

کسانی که با چپ ایران آشنا هستند، تبیین غیر مارکسیستی، مکانیکی و غیر دیالکتیکی این چپ را از مبارزه طبقاتی به یاد دارند. اگر کسی چپ سال ۵۷ را بشناسد برایش آشناست که وقتی از این چپ سوال میکردید که تحلیل شما از جامعه ایران چیست، مناسبات اقتصادی جامعه ایران را چگونه ارزیابی میکنید، طبقاتی که در این جامعه با هم در جدال اند چه طبقاتی هستند و این جدال به چه سمتی میرود، این چپ به جای اینکه مناسبات اقتصادی حاکم بر ایران را توضیح دهند، به جای اینکه سرمایه را به عنوان یک رابطه اجتماعی و به عنوان یک مکانیزمی که تولید و باز تولید میکند توضیح دهند، به جای توضیح مکانیزم سودآوری سرمایه، کسب ارزش اضافی، نقش طبقات در تولید و رابطه آنها با یکدیگر بر مبنای این نقش، شروع می کنند به "تحلیل طبقاتی" دادن و در حقیقت جدول طبقات را جلو شما می گذاشتند. کسی که با فرهنگ آن چپ آشنا باشد به یاد دارد که از نظر این چپ ما انواع طبقه و انواع قشر بندی داشتیم. می گفتند جامعه ایران "نیمه فئودال نیمه مستعمره" یا در بهترین حالت "سرمایه داری وابسته" است. نکته محوری در این "تحلیل" یا مستعمره، تحت ستم یا وابسته جامعه بود. نتیجتاً یک بخشی از آن جامعه، بخشی از بورژوازی آن جامعه، علیه سیستم "نیمه فئودال نیمه مستعمره" یا "سرمایه وابسته" است و به آن می گفتند "بورژوازی ملی و مترقی" که باید از آن حمایت می کردید، بورژوازی "ملی و مترقی" که خواهان رشد جامعه بود. خواهان آزادی و دمکراسی بود، ضد دیکتاتوری بود و در نتیجه طبقه کارگر و وظیفه اش این بود که از آن حمایت کند و او را متحد مرحله ای خود در مبارزه با امپریالیسم بداند. البته در کنار این بورژوازی "ملی" اقشار دیگری در بورژوازی ایران وجود داشت. همانطور که منصور حکمت به آن اشاره میکند در جدول طبقات این چپ شما میتوانستید بورژوازی انحصاری، بورژوازی بوروکرات، بورژوازی لیبرال، بورژوازی سوداگر، بورژوازی بازار، خرده بورژوازی مرفه، خرده بورژوازی صنعتی، خرده بورژوازی مدرن، خرده بورژوازی سنتی و بعد می رسید به دهقانان، دهقان فقیر، دهقان متوسط، دهقان مرفه و بالاخره پرولتاریا. این چپ جدولی از طبقات به شما تحویل می داد بدون اینکه متکی به تبیینی مارکسیستی باشد. بدون هیچ توضیحی در رابطه با پایه اقتصادی این "طبقات"، اینکه این "طبقات" در جامعه چه منفعتی را نمایندگی می کنند، چه نقشی در آن مناسبات دارند و در نتیجه چه جایگاهی را در تحولات دارند، بدست بدهد. بسیار دلبخواهی، انتزاعی و غیر مارکسیستی انواع رابطه را بین این اقشار مختلف تعریف می کردند. برای این چپ گاهی این و گاهی آن قشر بورژوازی "درون خلقی" و "برون خلقی" است. این چپ حتی یک کلمه در مورد نظام اقتصادی- سیاسی که بر پایه منافع مشترک اقشار مختلف سرمایه و بورژوازی استوار است، صحبت نمیکند. در جایی بورژوازی "ملی و مترقی" بدلیل ضدیت با امریکا قابل حمایت بود، در جایی بخشی از بورژوازی ملت تحت ستم خواهان استقلال یا خودمختاری قابل حمایت بود، مبنای دوری و نزدیکی این چپ با بخشی از بورژوازی از سر ضدیت با امپریالیسم و امریکا یا از سر دعوی درون خانوادگی بخشهای مختلف بورژوازی بود. و بالاخره صف خلق و ضد خلق تعریف میشود. در یک کلام یک سیستم دلبخواهی، غیر مارکسیستی که هیچ مبنای اقتصادی و هیچ مبنای ماتریالیستی و هیچ مبنای دیالکتیکی از وجود این طبقات، نقش آنها در مناسبات اقتصادی، رابطه آنها با همدیگر و مهمتر رابطه این طبقات با طبقه کارگر به دست نمی داد. این چپ به جای تحلیل زیر بنای اقتصادی جامعه ایران جدولی از طبقات را به شما تحویل می داد و به قول منصور حکمت "... در ستون مقابل هر طبقه و قشر "منافع" آن نوشته میشود، آنگاه بازی شمارش "تضادها" آغاز میشود، منافع طبقات، جدا از قوانین تحرک جامعه ای که این طبقات اجزاء آنند، با یکدیگر مقابله و مقایسه میشوند و

مینا قرار دادن جایگاه طبقات در مناسبات تولیدی در ارزیابی از طبقات، نقش آنها در سیاست و رابطه آنها با طبقه کارگر شاید امروز حکمی بدیهی به نظر میرسد اما در آندوره که چپ پوپولیست مشغول دسته بندی طبقات بر مبنای "صف خلق و ضد خلق" بر مبنای "ضدیت با سگ زنجیری امریکا" یا "ضد امپریالیستی" بود، تلاش و جدلهای زیادی لازم بود تا این حکم بدیهی ثابت شود. مقاومت این چپ خلقی را علاوه بر جدال تئوریک مارکسیسم انقلابی، واقعیت مبارزه طبقاتی در ایران در هم شکست. منصور حکمت جنگ تئوریک جدی را با این کمونیزم باصطلاح چپ ایران، چپ سنتی یا خرده بورژوازی ایران شروع می کند. "سه منبع و سه جزء سوسیالیزم خلقی"، "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" مهمترین اسناد آندوره منصور حکمت در جدال تئوریک با این چپ خرده بورژوازی است. در این جدال تئوریک است که منصور حکمت بر خلاف چپی که کتاب سرخ مائو مبنای تئوری و سیاستش بود، به تئوری مبارزه طبقاتی از زاویه مارکس رجوع می کند. و بر این حکم پایه ای مارکس تاکید میکند که اگر از مبارزه طبقاتی در جامعه صحبت میکنیم، این مبارزه بین طبقاتی است که در مناسبات تولیدی نقش دارند و بر مبنای نقش آنها در مناسبات تولیدی است در مقابل هم یا در کنار هم قرار می گیرند. گفتن این حکم پایه ای اما در فضای آندوره که کل چپ ایران چپ خلقی و ضد امپریالیست بود مستلزم جدالی جدی در همه سطح فلسفی تئوریک و سیاسی بود. منصور حکمت جدال جدی را علیه این پوپولیسم یا سوسیالیزم خلقی را در ابعاد تئوریک و سیاسی شروع کرد. در این جدالها منصور حکمت علاوه بر نشان دادن غیر مارکسیستی بودن تزا و تبیین رایج در مورد جامعه ایران و مناسبات تولیدی آن، در عین حال استنتاج سیاسی راست مبنی بر این تبیین تئوریک تحلیل زیربنای اقتصادی، مناسبات تولیدی و جایگاه طبقات را به روشنی باز کرد و هم در عرصه تئوریک و هم در عرصه سیاست علیه این تبیین غیر مارکسیستی و غیر کمونیستی می ایستد.

در تبیین این چپ مبارزه طبقاتی به مبارزه ملی تبدیل میشود. تاریخ جوامع نه تاریخ مبارزه طبقاتی که تاریخ مبارزات ملی، تژادی، مبارزات استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی است. تحلیل زیربنای اقتصادی از جامعه نه بر مبنای مناسبات تولیدی که بر مبنای وابستگی یا استقلال و تعریف طبقات برخلاف تبیین مارکسیستی نه بر مبنای نقش آنها در مناسبات تولیدی که بر مبنای رابطه آنها با "بیگانه"، "امپریالیسم و سگ زنجیری اش" تعریف میشود. برای این چپ مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی، مبارزه برای استقلال، خودمختاری، علیه اشغال خارجی یا علیه تبعیض نژادی همان مبارزه طبقاتی است. در تحلیل این چپ مبارزه خلق و ضد خلق، تضاد بین خلق و امپریالیسم، مبارزه ضد امپریالیستی مردم علی العموم نیروی محرکه جامعه است. تحلیلی که نتیجه مستقیم اش "ملی" (یعنی ضد امپریالیست و انقلابی) دانستن بخشی از بورژوازی ایران بود. استنتاج سیاسی این "تحلیل" و "طبقه بندی" جامعه و پیام این چپ به طبقه کارگر حمایت از بورژوازی خودی، "بورژوازی ملی" بود. این بخش از بورژوازی در تحلیل چپ سنتی نیروی "مترقی"، ضد استبداد شاهنشاهی، ضد امپریالیست و سگ زنجیری اش و نتیجتاً متحد طبیعی طبقه کارگر در مبارزه ضد امپریالیستی بود. این تبیین مبنای تئوریک سازش چپ سنتی و خرده بورژوا در ایران با بخشی از بورژوازی (بخش خودی و ضد امپریالیست آن) از جنبش ارتجاعی اسلامی و بعدها از سیاستهای "ضد امپریالیستی" خمینی بود.

نتیجه غیر طبقاتی شدن جامعه غیر طبقاتی شدن مبارزه بود. این چپ روشن نمیکند که در هر جدالی در جامعه جواب کدام طبقه و افق کدام طبقه و نیازها و آرمانهای کدام طبقه را پیش می برد. نشان نمیدهد طبقات مختلف در این مبارزات و در این جنبش ها با کدامیک از پرچم هایشان شرکت می کنند.

علاوه بر این نگاه این چپ به اشکال بروز مبارزه طبقاتی مکانیکی بود. از نظر این چپ مبارزه طبقاتی یک مبارزه دائمی و در جریان میان طبقات اصلی نیست. برعکس مبارزه طبقاتی را فقط در آن موقع که طبقه ای به نهایت قدرت خودش رسیده است و علناً سازمان یافته و با شعار و مطالبه به صحنه سیاست پا میگذارد به رسمیت میشناسد. تا جائیکه به طبقه کارگر بر میگردد هم از این چپ چه در ایران و چه در سطح بین المللی مبارزه طبقاتی آن مبارزه ای است که طبقه کارگر آگاه و متشکل و متحزب می آید و در آن شرکت می کند. این چپ هر اعتراض کارگری را بعنوان بخشی از مبارزه طبقاتی به رسمیت نمی شناسد. پاسیفیسم در بر خورد به مبارزه طبقاتی نتیجه استنتاج عملی این تبیین بود.

تقابل با این تبیین ضد مارکسیستی، تاکید، باز کردن و احیا این تز مارکس که با جوامع طبقاتی مبارزه طبقاتی به وجود می آید، اینکه مبارزه طبقاتی همیشه در جریان هست، مبارزه ای گاه آشکار و گاه پنهان، مبارزه ای که گاه و نه الزماً همیشه احزاب خودش، افق روشن و دورنمای روشن خودش را دارد، هم جدالی جدی در سالهای بعد از انقلاب ۵۷ بود. روی این مسئله تاکید میکند که از نظر مارکس درجه رشد، سازمانیافتگی یا خودآگاهی طبقه کارگر نیست که به مبارزه آن خصلت طبقاتی میدهد بلکه مبارزه طبقاتی با آغاز زندگی پرولتاریا علیه بورژوازی شروع شده است و مراحل مختلف رشد را طی میکند. با این تبیین از مبارزه طبقاتی است که مارکس مبارزه فردی کارگر، مبارزه یک صنف برای بهبود زندگی، مبارزه علیه ماشینها، جنبش چارتیستها، که هیچکدام ظاهراً بنیادهای سرمایه را هدف قرار نداده را بخشی از مبارزه طبقاتی می داند، با همین تبیین منصور حکمت اعتصاب معدنچیان انگلیس را، علیرغم شکست آن، مبارزه طبقاتی و حتی بخشی از مبارزه کمونیستی طبقه کارگر می داند. او به روشنی تاکید میکند که: *"برای اینکه مبارزه طبقاتی را ببینید بنابراین لازم نیست فقط کارگران را در میدانها با شعارها و پرچمهایشان ببینید. مبارزه طبقاتی را میتوان در انعکاس آن در بورژوازی ببینید."*

تبیین دیگری از مبارزه طبقاتی و بویژه رابطه روبنا و زیربنا در آندوره در میان چپ وجود داشت. تبیینی مکانیکی و استنتاجی پاسیفیستی از این تز مارکسیستی که انقلابات در اثر تضاد رشد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی شکل میگیرند. این استنتاج که تا رشد طبقه کارگر، رشد کمی و کیفی، هنوز نوبت انقلاب سوسیالیستی نیست در نتیجه کمونیست ها باید منتظر بمانند تا طبقه کارگر رشد کند. در این دوره انتظار باید از نیروهای مترقی مانند بورژوازی که خواهان رشد سرمایه داری و در نتیجه رشد کمی طبقه کارگر است حمایت کنند. یک سیاست کاملاً راست. منصور حکمت در ابعاد سیاسی هم علیه این استنتاج راست از مبارزه طبقاتی در جامعه جدال خود را می کند.

منصور حکمت علیه تبیین مکانیکی رایج از قانونمند بودن تغییرات اجتماعی بسیار موشکافانه این مسئله که چگونه تضاد مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خودش را بصورت یکسری کشمکش های اجتماعی بر سر مسائل متنوع سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد، اینکه روند تقابل طبقات نه به شکل لخت و عریان و با پرچم رفع تقابل رشد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی بلکه به شکل یک سلسله کشمکشها در سطح روبنائی تر و با پیدایش جنبش هایی با هدف های محدود و ویژه پیش میروند، میپردازد.

مجموعه جدالهای تئوریکی که در آندوره و بعدها منصور حکمت با این چپ غیر کارگری و غیر مارکسیست داشت تلاشی برای بیرون کشیدن و احیا

مجدد ترهای مارکس در مانیفست بود. اینکه مبارزه طبقاتی یک رودروئی یکباره، خطی و با پرچم و خواستهای زیربنائی نیست. این مبارزه خود را در اشکال پیچیده و روبنایی تر نشان می دهد. اینکه مبارزه طبقاتی در اشکال حقوقی، در اشکال فرهنگی، هنری، فکری، سیاسی خود شکل می گیرد و همراه خود مکاتبی سیاسی یا فرهنگی را به وجود می آورد، هنر ویژه خود را به وجود می آورد، ادبیات ویژه خود را به وجود می آورد و بالاخره جنبش و سنت سیاسی ویژه خود را به وجود می آورد. هیچوقت بورژوازی در تقابل با فئودالیسم خواست اینکه نیروهای مولده باید رشد کند، جامعه باید صنعتی شود، تجارت باید به وجود بیاید، کارخانه باید به وجود بیاید را علم نکرد و با این خواستها به جنگ فئودالیسم نرفت. جنگ بورژوازی علیه فئودالیسم در سطح روبنایی تری بیان شد. بورژوازی در فرانسه و انگلیس با این شعارها علیه فئودالیسم برنخاستند. وقتی که به ارزیابی مارکس از "انقلابات فرانسه" و ارزیابی منصور حکمت از جنبش مشروطه نگاه می کنید، درست بودن و در عین حال کاربرد دقیق و روشن این متد مارکسیستی را می بینید. هیچ طبقه ای جدال خود را با طبقه دیگر با پرچم خواستهای زیربنایی خودش بیان و اعلام نمی کند. بر عکس کشمکش های روبنایی تر، کشمکش های حقوقی، کشمکش های سیاسی، کشمکش های فرهنگی است که به این جدال طبقاتی و تقابل زیربنائی و بنیادی طبقات معنی و مادیت می دهد. زمانیکه بورژوازی فرانسه علیه فئودالیسم ایستاد خواست حکومت جمهوری را به جای سلطنت طرح کرد. در شکل یک حکومت دیگر را می خواهد. حقوق فردی تولید جامعه بورژوازی است و یک جنگ حقوقی است. حقوق فرد در مقابل دولت، حقوق فرد در مقابل سیستم مذهبی، جدایی دین از دولت، روشنگری، دوره رشد علم و اتکا به علم در مقابل خرافات مذهبی، جنگ های فرهنگی و سیاسی دیگری که بورژوازی با فئودالیسم می کند همگی ابعاد روبنایی آن مبارزه طبقاتی است که مارکس و منصور حکمت از آن حرف می زنند.

منصور حکمت در این مورد در دوره دیگری، پس از فروپاشی بلوک شرق به تفصیل بحث میکند که به آن میپردازم. تا جائیکه به جدال مارکسیسم با چپ سنتی سالهای ۵۷ تا ۶۱ برمیگردد تبیین مارکسیستی از جامعه، طبقات، رابطه طبقات، مبارزه طبقاتی یکی از آن بحث های مهم مارکسیستی است که منصور حکمت در جدال خودش با چپ خرده بورژوازی ایران پیش برد.

چپ لیبرال و "دمکرات" و مبارزه طبقاتی

دوره دیگری از جدال منصور حکمت با چپ غیر کارگری و چپ غیر کمونیست دوره بعد از فروپاشی بلوک شرق است. با فروپاشی بلوک شرق و "از مد افتادن" کمونیسم تمام جریاناتی که تا دیروز به خودشان کمونیست می گفتند، جریانات غیر کمونیستی، غیر کارگری که کمونیسم پرچم مناسبی برای پیشبرد جنبش شان بود، رسماً کمونیسم را کنار گذاشتند. خیلی ها دمکرات شدند، خیلی ها دمکراسی طلب شدند، خواهان آزادی شدند. این چپ امروز دیگر نیازی به مارکسیسم و کمونیست دانستن خود نداشت. در این دوره با تبیین دیگری از مبارزه در جامعه روبرو می شویم. اینکه گویا مبارزه روبنایی مبارزه ای است در خود. و هیچ ربطی به منافع زمینی تر و زیربنائی طبقات مختلف ندارد. دمکراسی به یک مقوله ایده آلیزه شده و غیر طبقاتی تبدیل می شود، که هیچ مفهوم طبقاتی ندارد. اینبار مبارزه برای دمکراسی همگانی است و دوباره همه طبقات در آن سهم و مشترک المنافع اند. و یا بعد از ۱۱ سپتامبر اسلام سیاسی به جنبشی که هیچ ماهیت طبقاتی ندارد تبدیل میشود. از نظر این چپ اسلام سیاسی ماوراء طبقات است، موجودیتی در خود است نه یک جنبش بورژوازی معین در یک دوره معین، در یک جغرافیای سیاسی معین.

منصور حکمت یکبار دیگر این حکم مارکسیستی که پشت همه کشمکشهای سیاسی، فرهنگی، هنری، اخلاقی، حقوقی، یک کشمکش اساسی طبقات آن دوره جامعه وجود دارد، را از زیر آوار چپ غیر کارگری رایج بیرون کشید. جدالی چند ساله برای تثبیت اینکه بر مبنای این مبارزه طبقاتی است که تقابلهائی در سطح روبنایی مانند عقاید، سنتها، جنبشهایی با افق محدود، سیاستها، احزاب و غیره شکل میگیرند و سرنوشتشان تعیین میشود، از طرف منصور حکمت صورت گرفت.

در سطح تئوریک دوباره این چپ در تقابل با بحث پایه ای مارکس که جدال سیاسی، جدالی است بر سر منافع پایه ای تر، اینکه این جدالها به منافع پایه ای تر طبقات در آن جامعه ربط دارد، قرار گرفت. شاید تفاوت اینبار این بود که این چپ دیگر الزامی نمیدید که تحت عنوان مارکسیسم خود را بیان کند. اما تأثیرات این تبیین غیر مارکسیستی را در جریانات موسوم به چپ امروز ایران میشود مشاهده کرد. مبارزه علیه جمهوری اسلامی صرفاً بعنوان یک حاکمیت مذهبی، مبارزه علیه اسلام سیاسی نه بعنوان جنبشی بورژوازی و ارتجاعی بلکه اساساً بعنوان ضدیت با اسلام یا حکومت مذهبی جمهوری اسلامی.

در این دوره منصور حکمت مجدداً و در ابعاد دیگر به جدال تئوریک این بینش بورژوازی و غیر مارکسیستی می رود. در "سمینارهای کمونیسم کارگری" و "سمینار بازخوانی کاپیتال مارکس" مجدداً تبیین مارکسیستی از رابطه روبنا و زیربنا، مبارزه طبقاتی، و بویژه اشکال بروز این مبارزه، اشکال روبنایی تر آن را در مقابل این تبیین لیبرالی از مبارزه طبقاتی را طرح میکند. بحث مبارزه طبقاتی، جنبشها، سنتها و احزاب را طرح میکند. اینکه روابط اقتصادی تولید، زیربنای اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد، اینکه انسانها مستقل از اراده خود در این مناسبات اقتصادی قرار میگیرند، اینکه بر مبنای این زیربنای اقتصادی است که روبنای حقوقی سیاسی بنا میشود و اینکه همه اشکال درک و شعور ذهن انسان، مذهب، شعر، ادبیات، آگاهی، هنر، زیبایی، همه با این واقعیتی که زیر بنای آنان است، تطبیق پیدا میکنند. اینکه تمام جدال های سیاسی، تمام جنبش های اجتماعی و تمام جدال های فرهنگی، ادبی، حقوقی، شخصیتی و به نیازهای پایه ای تر زیر بنایی تر طبقاتی که در آن جامعه هستند وصل اند.

در نوشته "دمکراسی تعابیر یا واقعیت" منصور حکمت علاوه بر این که تاریخ دمکراسی، تاریخ سنت و گرایش دمکراسی طلبی بورژوازی را در تقابل با فئودالیسم و پیشرو بودن آن در آندوره را نشان می دهد، نشان می دهد که در این دوره بعد از فروپاشی بلوک شرق دمکراسی و "دمکراسی طلبی" موقعیت دیگری دارد. جنبشی ارتجاعی است که جواب نیازهای ایندوره بورژوازی را می دهد. اینکه چرا کمونیست ها نباید در این دوره خود را صرفاً "دمکراسی طلب" بنامند. اینکه چرا از زاویه طبقه کارگر مهم است و باید آزادی را از دمکراسی جدا کرد. همانطور که گفتم منصور حکمت بخصوص در بازخوانی کاپیتال مارکس به این مسئله اشاره می کند که تمام جدال های روبنایی، تمام جدالهای حقوقی، تمام جدال های سیاسی، تمام جدالهایی که بر سر فرهنگ، هنر، ادبیات، شعر، مذهب، درک و شعور و ذهنیت انسان در جامعه وجود دارد، به یک واقعیت زیربنایی ربط دارد و بیان جدالهایی پایه ای

تر میان طرفین این جدال است، جدالهایی است برای جواب دادن به یک امر زیربنایی تر. او سطوح مختلف، پیچیدگی های مبارزه طبقاتی، رابطه آن با سنتها و جنبشها و نقش احزاب را به روشنی در سمینارهای کمونیسم کارگری توضیح میدهد. اینکه مبارزه طبقاتی خود را در اشکال روبنایی تر نشان می دهد. در اشکال حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و در دل این جدالها است که سنت ها و گرایشات شکل میگیرند و بوجود می آیند. این جدالها همراه خود تئوری های معین، مکاتب فکری، جنبش های سیاسی و سنت های سیاسی را به وجود می آورند. بخصوص در سمینار دوم کمونیسم کارگری "کمونیسم کارگری و فعالیت در کردستان"، که به نظر من یکی از شیرین ترین و مارکسیستی ترین ادبیات است، در این مورد که چگونه طبقات جدال خود را از طریق این مکانیزم های روبنایی تر و از طریق جنبش های اجتماعی مختلف پیش می برند بحث میکند. کار برد این متد و تبیین مارکسیستی از طرف منصور حکمت را در بررسی جنبش ها و سنت ها، در بررسی هر مبارزه ای در جامعه میتوان دید. برای منصور حکمت اینکه در یک مبارزه معین کدام جنبش ها فعال اند، کدام سنت ها کار می کنند یا نمی کنند، پشت هر مطالبه و جنبش و جدال چه منافع پایه ای تری خوابیده، در این جدال طبقه کارگر منفعتی دارد یا نه مبنای تعیین سیاست برای حزب و طبقه کارگر بود. کاربرد این متد مارکسیستی و این نگاه مارکسیستی به مبارزه طبقاتی و پیچیدگی مبارزه طبقاتی و انعکاس این مبارزه طبقاتی یا اشکال روبنایی این مبارزه طبقاتی را در ادبیات منصور حکمت در تمام دورانی که از هر مسأله ای، چه اتفاقات در ایران، چه در عراق، چه در سطح بین المللی سخن گفته است، می توان دید.

سخنران قبلی ریووار احمد به نمونه خیلی روشنی اشاره کرد. اینکه منصور حکمت چگونه به جنگ خلیج و تحولات کردستان عراق نگاه می کند. چپ آن دوره، اگر به یاد داشته باشید، همه حمله امریکا به عراق را مسئله نفت می دانستند تر "می خواهند به منابع نفتی دسترسی پیدا کنند" تئوری همیشگی بورژوازی ضد امپریالیست است اینکه "امپریالیست ما را به خاطر نفتمان می خواهد" تئوری این چپ ضد امپریالیست بوده و هست. در آندوره منصور حکمت مسئله را در ابعادی جهانی و در سایه فروپاشی شرق و تأثیرات آن در صیفندی طبقاتی در بورژوازی در دنیا، در شکستن بلوکهای قدیمی و جواب بورژوازی غرب به این وضعیت جدید، تناقضات بورژوازی جهانی، تقابل های بخش های مختلف بورژوازی را نشان می دهد و بر متن این تحلیل است که عروج نظم نوین جهانی برای جواب دادن به نیاز بورژوازی امریکا را طرح می کند.

در بررسی انقلاب مشروطه هم منصور حکمت همین متن را بکار میبرد. اینکه بورژوازی ایران در آندوره با پرچم این که "بورژوازی باید به قدرت برسد"، "ایران باید صنعتی شود" به میدان مبارزه علیه فئودالیسم نرفت. جنبش های اجتماعی و حقوق معینی شکل گرفت. مسأله نقش زنان در آموزش و پرورش، مدرن شدن آموزش و پرورش، آزادی مطبوعات، تمرکز قدرت دولتی، به مسائل جامعه تبدیل میشود. ناسیونالیسم و هویت ملی بعنوان پرچم و جنبشی بورژوازی در مقابل فئودالیسم عروج میکند. مسأله ملی شدن نفت از طرف بخشی از بورژوازی ایران طرح میشود. مسأله استقلال و حق حاکمیت ملی و تقابل با دولت وابسته به امپریالیسم به عنوان پرچم یک بخش از بورژوازی که می خواست از زیر سلطه امپریالیسم بیرون بیاید و بتواند مستقلاً بازار سرمایه را در جامعه ایران تحت کنترل قرار بدهد، به میان می آید. و بالاخره خود این جنبشها و شخصیتهای آنها به شخصیتهای سیاسی فرهنگی، ادبی، اجتماعی کل جامعه و نه فقط بورژوازی تبدیل میشوند. و زمانیکه این جنبش های اجتماعی و این کشمکش های اجتماعی راه می افتند، مردم مستقل از اینکه تا چه حد نسبت به مسائل زیربنایی تر پشت این جنبشها و پرچم ها آگاه اند پرچم آنها به پرچم خود تبدیل کنند و در آن شرکت می کنند. وبا شرکت خود در این جنبش ها جامعه را به یک طرف می برند و تعیین تکلیف سیاسی می کنند. در انقلاب مشروطه ایران توده وسیعی شرکت کردند. در انقلابات فرانسه، در جدال بورژوازی با فئودالیسم، توده وسیعی شرکت کردند بدون اینکه الزاما آگاه باشند که با شرکت خود دارند با جامعه فئودالی فرانسه تعیین تکلیف می کنند و در جدال پروسه گذار جامعه فرانسه از فئودالیسم به سرمایه داری نقش بازی میکنند. در انقلاب مشروطه هم به همین شکل است توده وسیع مردم با شرکت خود در جنبش مشروطه بدون این که آگاه باشند که در پروسه تعیین تکلیف جدال بورژوازی با فئودالیسم نقشی ایفا میکنند یا به بورژوازی خدمت می کنند، پرچم جنبش مشروطه پرچم مردم می شود. مردم در جنبشهای اجتماعی شرکت می کنند و از این طریق آگاه یا نا آگاه در این پروسه تحولات اجتماعی این جدال ها را به جایی می رسانند و تعیین تکلیف های معینی را در جامعه ممکن میکنند. جنبشهایی با اهدافی معین مانند حق زن، آزادی مطبوعات، مثل جدایی دین از دولت و غیره بوجود می آیند که ابداً بحث و هدف سرنگونی فئودالیسم را در دستور ندارند، اما همین جنبش با یک هدف معین، با یک پرچم معین نشاندهنده و بروز جدال یک بخش از این جامعه (بورژوازی) با قدرت و روبنای سیاسی فئودالی در آن جامعه است. حقوق و آزادی فردی، حق رأی شهروندان جنبشهایی معین با یک پرچمهایی معین اند. حکومت پارلمانی در مقابل حکومت سلطنتی، همه اینها جنبش هایی هستند با مطالبات تک موردی یا چند موردی. اما همه این جنبش ها نشان دهنده تعیین تکلیف یک بخش از جامعه با بخش دیگری است. بورژوازی بدون آزادیهای فردی امکان آزاد کردن نیروی کار کارگر را نداشت. کنار زدن سلطنتی که شکل حکومتی مناسب با فئودالیسم و روابط اقتصادی متکی به ارباب و رعیتی است برای بورژوازی ضروری بود. آزادی های فردی، حقوق شهروندی، کوتاه کردن دست مذهب و .. نیاز سرمایه داری و بورژوازی بود. تقابل بورژوازی با فئودالیسم در همه سطوح زیربنایی و روبنایی بود و جدال در سطوح مختلف سیاسی فرهنگی و حقوقی امکان باز شدن فضا برای رشد سرمایه داری در ابعاد زیربنایی آن بود. همه این جدالها اشکال بروز و مادیت یافته مبارزه طبقاتی است که در جامعه وجود دارد. در نتیجه هیچ چیزی در این جامعه طبقاتی نیست که رنگ طبقات را به خودش نگیرد. هیچ جدالی و هیچ کشمکش حقوقی نیست که رنگ طبقات را به خودش نگیرد. هیچ تئوری نیست که رنگ طبقات را به خودش نگیرد. به همین جامعه بورژوایی نگاه کنید، زمانیکه سرمایه به نیروی کار زن نیاز ندارد و می خواهد زنان را از بازار کار به خانه بفرستد، تبلیغاتی شروع می شود مبنی بر اینکه "شیر مادر برای بچه خیلی خوب است"، "سالم ترین تغذیه است" و غیره و زنان باید به خانه بروند و این وظیفه مهم را پیش برند. و زمانیکه به نیروی کار زن نیاز دارند تبلیغاتی صد و هشتاد درجه مخالف شروع میشود و علم "ثابت" می کند که شیر پاستوریزه یا شیر خشک به اندازه شیر مادر مفید است. در یک جامعه طبقاتی هیچ جنبشی، هیچ سنتی، هیچ مکتبی، هیچ شخصیتی و هیچ تئوری نیست که رنگ این جدال طبقاتی را به خودش نداشته باشد. در بررسی هر جنبش یا مکتبی باید ببیند پشت آن کدام منفعت زمینی و کدام منفعت طبقاتی کدام طبقه خوابیده.

طبقات و جنبشها

منصور حکمت رابطه جنبش ها و طبقات را خطی و مکانیکی تعریف نمی کند. اینطور نیست که بورژوازی چون یک طبقه است فقط یک جنبش دارد. در درون بورژوازی بخش های مختلف آن و گرایشات مختلف وجود دارد. اقشار مختلف بورژوازی بنا به این که کدام جایگاه را در این مناسبات تولیدی و در مناسبات سیاسی آن جامعه دارند، کدام افق کدام آرمان را دارند، جنبش های مختلف با سنت های متفاوتی را دارند. این جنبشها و سنت ها در تقابل با هم قرار میگیرند و با هم در گیر می شوند. در درون بورژوازی لیبرالیسم را داریم، رفرمیسم را داریم، ناسیونالیسم و فاشیسم را داریم. فاشیسم همانقدر بورژوایی است که لیبرالیسم یا ناسیونالیسم، دیکتاتوری مطلق همانقدر بورژوایی است که دموکراسی. اینها سنت های مختلف بورژوایی اند که در تقابل با

هم قرار میگیرند. تقابل هائی که گاهها خونین میشوند. بطور نمونه لیبرالیسم و ناسیونالیسم سنت های سیاسی بورژوازی اند. با احزاب متعدد و متفاوت بارها در تاریخ جوامع در برابر هم ایستاده اند. سنتهایی که نه فقط منافع یک طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه تأکيدات، اولویتها و افقهای متفاوتی را در درون این طبقه نمایندگی میکنند.

منصور حکمت در بررسی احزاب بورژوازی در ایران به دقت در مورد سنتها و گرایشات مختلف در بورژوازی ایران میپردازد و از سنتهای سیاسی مانند ناسیونالیسم مدرن ایرانی، لیبرال ناسیونالیسم، ناسیونالیسم اسلامی، ناسیونالیسم رفرمیسم، لیبرالیسم چپ، مائونیسم بعنوان شاخه افراطی ناسیونالیسم ایرانی با رگه ضد روسی نام میبرد. سنتهایی که مقدم بر احزاب در بورژوازی ایران موجودند، نماینده افقها و آرمان بخشهای مختلف بورژوازی ایران هستند نام میبرد. کمونیسم هم برای منصور حکمت، مانند مارکس، نه یک مکتب بلکه یکی از سنتها و گرایشات اجتماعی در طبقه کارگر است. جنبش، گرایش و واقعیتی عینی که بیرون از، و مقدم بر، همه احزاب سیاسی موجود در درون طبقه کارگر، موجود است و فعالیت میکند. جنبشی که در دوره هائی متحزب است و حزب سیاسی خود را دارد اما مستقل از احزاب مانند لیبرالیسم و ناسیونالیسم موجود است.

او در بازخوانی کاپیتال مارکس میگوید: "کمونیسم یک جنبش واقعی است برای تغییر آن چیزی که هست. یا جنبش برای آزادی بردگان به تصمیم بردگان مربوط نیست، وقتی بردهداری هست، جنبش برای آزادی بردهها هست، مستقل از اینکه این یا آن برده تصمیم بگیرد که در آن شرکت کند یا نه. جنبش برای از بین بردن از خود بیگانگی هست، جنبش برای از بین بردن مالکیت خصوصی هست، جنبش برای از بین بردن کار مزدی در جامعه ای که کار مزدی مبنای بدبختی است مجبور است بوجود بیاید. بدون تئوری این جنبش یک جنبش پراکنده و ناپیدائی است، ولی این جنبش هست. کمونیسم کارگری هم یک چنین پدیده ای است. اجتماعی است، عینی است، بیرون از احزاب و سازمانها، ولو بعضا در ارتباط با آنها وجود دارد. بنابراین یک معنی کمونیسم کارگری، جنبش کمونیستی کارگری است یا حرکت اجتماعی کمونیستی کارگری است. آن کشمکش در جامعه است که میشود اسم کمونیسم کارگری را بر آن گذاشت. این کمونیسم کارگری، بعنوان یک پدیده عینی، یک پدیده و واقعیت تاریخی است، دائما در جریان بوده است، مادی است و تاریخ خودش را دارد، لحظات تاریخی خودش را دارد و رویدادهای خودش را دارد، شخصیتهای خودش را دارد."

سنتها، جنبشهای اجتماعی و احزاب:

" احزاب سیاسی اشکال گرد آمدن انسانها و شرکتشان در این جدالهای متعدد و متنوع روینائی است." منصور حکمت

مبارزه طبقاتی اما از کانال مبارزه سنتها و گرایشات اجتماعی بطور لخت و عریان و جنبشی و غیر حزبی در مقابل هم پیش نمیرود. بستر پیش رفتن این مبارزه کشمکش طبقات تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است. منصور حکمت احزاب را به عنوان ابزار جنبشها برای دخالت در این کشمکشها تعریف میکند. بورژوازی فقط با تئوری لیبرالیسم و جنبش حقوق مدنی و فردی نمیتوانست علیه فنودالیسم بجنگد و جامعه را به جدال با فنودالیسم بکشاند. مجبور بود احزاب را به وجود بیاورد و احزابش محمل متشکل کردن مردم برای کشاندن آنها به این جدال های طبقاتی بود.

احزاب سیاسی بر متن سنتها و گرایشات مختلف درون یک طبقه افراد و بخشهای مختلف جامعه را در تقابل طبقات اصلی جامعه سازمان داده و نمایندگی میکنند. تنوع احزاب سیاسی هم ناشی از تنوع سنتها و گرایشات درون هر طبقه است. نقش احزاب سیاسی تعیین بخشیدن به کشمکش طبقاتی و بوجود آوردن فضا برای دخالت آحاد یک طبقه معین در تعیین تکلیف روندهای تاریخی است. احزاب سازمان یافتگی جنبشها و ابزار جنبشها برای بسیج و به میدان آوردن توده وسیع تری در آن جدالها و هم افق کردن آنها با خود است. احزاب سیاسی طرف عمل سیاسی طبقات مختلف اند و احزابی اجتماعی میشوند که بتوانند افق طبقات مختلف را به افق جامعه و فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند.

از این نظر در ارزیابی از احزاب باید دید که این حزب از دل کدام سنتهای اعتراضی و مبارزاتی در جامعه درست شده، معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش این حزب بوده است، این حزب چه رابطه ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهد و چه رابطه عملی ای با طبقه خودش در صحنه پراتیک دارد.

این رابطه در مورد جنبش کمونیستی طبقه کارگر و حزب کمونیستی یا کارگری هم صادق است. کمونیسم کارگری واقعیتی اجتماعی بیرون از احزاب است. این گرایش هم مانند همه گرایشات و سنتها و جنبشهای دیگر مقدم بر احزاب کمونیستی یا کارگری وجود دارد. بخشی از سوخت و ساز طبقه کارگر در جامعه است، یکی از پرچمها و جنبشهای طبقه کارگر است برای جواب دادن به نیازها، افق و آرمان خود. از نظر منصور حکمت احزاب کمونیستی اجتماعی هم مانند هر حزب دیگری زمانی احزابی اجتماعی اند که افق، آرمان خود را به افق و آرمان نه فقط طبقه خود بلکه بخش هرچه بیشتری از جامعه تبدیل کرده باشند. اینرا در مبحث "حزب و جامعه" و "حزب و شخصیتها" به روشنی باز میکند.

در سمینار کمونیسم کارگری به اتکا به همین این متد به ارزیابی از حزب کمونیست ایران میپردازد. اینکه این حزب رابطه اش با طبقه ای که ادعا می کند نماینده آن است چیست، رابطه سیاسی اش چیست، رابطه عملی اش چیست، پرچم کدام افق را بلند کرده است، جواب کدام نیاز آن طبقه را می دهد و کجای جنبش طبقاتی طبقه کارگر قرار گرفته است. منصور حکمت هیچوقت، هیچ حزبی را و هیچ جنبشی را، برعکس چپ امروز ایران، بر مبنای رابطه اش با دولت مرکزی یا بورژوازی حاکم تعریف نمی کند. برعکس بر مبنای رابطه اش با طبقه ای که مدعی آن است، بر مبنای افق و آرمانی که نمایندگی میکند و رابطه آن حزب را با طبقات دیگر و جنبشهای دیگر ارزیابی میکند.

در مباحثی که در مورد احزاب سیاسی در ایران دارد هیچگاه از حزب توده بعنوان یک حزب خائن نام نمیبرد. از حزب توده بعنوان یک حزب "بلوکی" (روسی) نام میبرد اما در ارزیابی از این حزب این حزب را نماینده ناسیونال رفرمیسم در ایران میدانند. در ارزیابی از اکثریت یا راه کارگر یا مشروطه خواهان و لیبرالها هم به همین ترتیب است. مینا این است که یک حزب در آن جامعه کجا را اشغال می کند. با توجه به مکان اجتماعی کل چپ ایران است که آن را ناسیونال رفرمیست میدانند. می گوید راه کارگر و اکثریت چپ تر از جبهه ملی ایستاده اند و جناح چپ جنبش ناسیونال رفرمیستی در ایران قرار گرفته اند. به ارزیابی منصور حکمت از حزب دمکرات در دوره جنگ حزب دمکرات با کومله نگاه کنید. تفاوت ارزیابی منصور حکمت از آن جنگ با ارزیابی های دیگری که آن موقع در حزب کمونیست ایران موجود بود نگاه بکنید ناشی از تفاوت در متد مارکسیستی او با متدهای رایج چپ که در این حزب هم بود است. او اگر به "پرو رژیم" بودن هر جریانی هم اشاره میکند پایه ها و دلایلی جنبشی تر، زمینی تر و ریزبنائی تری را توضیح میدهد. هیچوقت احزاب را و جنبشها را صرفا از سر رابطه آنها با دولت مرکزی توضیح نمیدهد. به همین دلیل هم کمونیسم منصور حکمت هیچگاه یک کمونیسم صرف "ضد رژیم" نیست.

اگر به جدال‌های درون حزب کمونیست ایران هم برگردید میبینید که حتی به حزبی که خودش در آن بود رحم نمی‌کند و می‌گوید تعلق ایدئولوژیک این حزب به طبقه کارگر جوابگوی نیاز این طبقه نیست. گرایش‌ها موجود در آن حزب را، گرایش‌هایی که به جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی وصل‌اند تعریف می‌کند. گرایش چپ سنتی، یک گرایش ناسیونالیستی، و گرایش کمونیسم کارگری. در مورد کمونیسم کارگری به عنوان یک جنبش اجتماعی واقعی، و نه از سر مکتبی آن برخورد میکند و ضمن گفتن اینکه کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی موجود در طبقه کارگر است، مانند مارکس تأکید میکند که اگر این جنبش به تئوری خود (مارکسیسم) مسلح باشد متحزب است و متشکل است و گرنه بدون تئوری، پراکنده، غیر متشکل و غیر مسلح وارد جنگ طبقاتی می‌شود. این جنبش هم مانند هر جنبش اجتماعی دیگری به تئوری‌های خود و حزب خود نیاز دارد. همانطور که بورژوازی نمیتوانست با تئوری لیبرالیسم فئودالیسم را شکست دهد شما هم فقط با تئوری مارکسیسم نمی‌توانید طبقه کارگر را به جدال با بورژوازی ببرید و دشمن طبقاتی خود را شکست دهید. به حزب کمونیستی مسلح به مارکسیسم احتیاج دارید.

این به نظر من یکی از آن نقاط گرهی و یکی از نقاط مهم تئوری منصور حکمت و مارکسیسمی است که منصور حکمت از زیر آوار چپ خرده بورژوازی و در دوران بعد از شکست بلوک شرق، از زیر آوار کمونیسمی که دیگر دمکراسی طلب شده بود و طبقه برایش دیگر معنی نداشت، مبارزه طبقاتی برایش معنی نداشت، جدال روبنا فقط جدال روبنا بود و جواب به هیچ نیاز دیگری را نمی‌داد. منصور حکمت در دوره‌های مختلف تز مارکسیستی مبارزه طبقاتی، اشکال پیچیده آن، رابطه آن با سنتها، جنبشها و احزاب را از زیر آوار تئوری‌های خرده بورژوازی و لیبرالی حاکم بر چپ بیرون کشید.

اجازه بدهید خیلی کوتاه به کاربرد این متد در مواردی اشاره بکنم. یک نمونه را ریواری احمد اینجا اشاره کرد در مورد کاربرد این متد مارکسیستی در برخورد به تحولات در مورد عراق. نمونه‌های دیگری را من در لابلای بحث اشاره کردم. اما به نظر من ریشه تئوریک و متدولوژی مارکسیسم دخالتگر، مارکسیسم اجتماعی و کمونیسم دخالتگر منصور حکمت در این است.

منصور حکمت در همین بحث است که می‌گوید مبارزه طبقاتی مبارزه ای اجتماعی است، مبارزه ای است که انسانها با پراتیک خود آنرا پیش می‌برند. اگر شما این پایه تئوریک را از بحث‌های منصور حکمت در مورد کمونیسم دخالتگر، در مورد کمونیسم اجتماعی، در مورد حزب و قدرت سیاسی، در مورد حزب و جامعه، در مورد حزب و شخصیت‌ها از آن بگیری، همه این‌ها، سیاستها و جهتگیری‌ها و مباحث مارکسیستی به یک مشت تئوری‌های لیبرالی تبدیل می‌شود و به استنتاجات لیبرالی میرسید.

در مبحث "حزب و قدرت سیاسی" اگر این تبیین و هسته مارکسیستی را که مبارزه طبقاتی مبارزه ای دائماً در جریان است، جنبش‌های مختلف، کشمکش‌های مختلف در سطح جامعه، در سطح روبنایی، در سطح سیاسی در آن جامعه بروز و بیان این مبارزه طبقاتی‌اند و احزاب کمونیستی قاعداً باید با افق و سیاست کارگری در این کشمکش‌ها در همه سطوح دخالت کنند و از این طریق به طبقه کارگر افق دهند، او را برای کسب قدرت آماده کنند، را از این بحث بگیرد چیزی جز یک بحث لیبرالی و یا ماجراجویانه غیر کارگری باقی نمی‌ماند.

در مبحث "حزب و جامعه" و "حزب و شخصیت‌ها" هم همینطور است. اگر شما این تئوری و هسته مارکسیستی را که مبارزه طبقاتی مبارزه ای است که با خود احزاب، مکاتب، سنت‌ها را بوجود می‌آورد و احزاب هستند که با اتکا به این سنت‌ها و با شخصیت‌های خود در آن مبارزه طبقاتی شرکت می‌کنند، را از بحث "حزب و جامعه" بگیرید آنرا به یک تئوری لیبرالی تبدیل می‌کنید به این تئوری که شما از طریق میدیا می‌توانید قدرت سیاسی را بگیرید.

دخالتگری کمونیسم منصور حکمت در تمام جنبش‌های اجتماعی جنبش‌هایی مثل دفاع از حقوق زن، علیه مذهب، در دفاع از حق کودک، علیه اعدام و متکی بر تبیین مارکسیستی او از مبارزه طبقاتی، جنبش‌ها و احزاب و این که این جنبش‌های اجتماعی امکانی است برای دخالت کمونیستی و تاثیر گذاری بر آنها، است.

همانطور که گفتیم من تلاش کردم حداقل درجه ای را باز کنم بر اینکه تبیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی، جنبش‌ها و احزاب چه جایگاه مهمی را در تئوری منصور حکمت دارد. و این که تحلیل‌های منصور حکمت و سیاست‌های او ناشی از یک چنین تبیین مارکسیستی نسبت به جامعه، به رابطه روبنا و زیربنا، به طبقات و رابطه‌شان با تولید و با یکدیگر، به جنبش‌ها و رابطه‌شان با طبقات، احزاب و رابطه‌شان با جنبشها است.

متون زیادی در این مورد موجود است و می‌توان به آنها مراجعه کرد. علاوه بر ادبیات خود منصور حکمت مانند، سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی، کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان (از سلسله بحث‌های کمونیسم کارگری- سمینار دوم)، کمونیسم کارگری (سمینار اول)، اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، پیشگفتار "شبهه برخورد به احزاب بورژوازی" از لنین، بازخوانی کاپیتال مارکس، ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر، بررسی تجربه ایران، حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه، درباره احزاب بورژوازی مراجعه به ادبیات لنین و مارکس مانند احزاب سیاسی در روسیه از لنین، مانیفست، هژدهم برومر، مبارزات طبقاتی در فرانسه پیوستگی و کاربرد این متد را در دوره‌های مختلف از طرف مارکس، لنین و منصور حکمت نشان میدهد. نشان میدهد تبیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی، جنبشها و احزاب از طرف منصور حکمت از جدال طبقاتی در ایران، بررسی جنبشها و احزاب سیاسی آن، از سیر روند اوضاع جهانی، از تجربه انقلاب روسیه ادامه متد مارکس و لنین در تبیین انقلابات فرانسه، انقلاب روسیه و جدال طبقاتی آندوره است.

در سها و دستاوردهای انقلابات تونس و مصر

زمناکو عزیز: رسانه های حاکمیت کردی در بسیاری از موارد این سوالات را مطرح می کنند: " چرا مردم کردستان راه مردم مصر و تونس را انتخاب کردند؟ مگر آنها چه چیزی بدست آورده اند؟ انقلاب این کشورها جز بیکاری بیشتر، گرانی، رکود اقتصادی و بدتر شدن زندگی حاصل دیگری نداشته است". نظر شما چیست؟ آیا می توان گفت که مردم این کشورها به اهداف خود رسیده اند؟

ریووار احمد: تا پیش از ۱۷ مارس رسانه های حاکمیت مرتب تکرار می کردند: شرایط کردستان مثل مصر و تونس نیست؛ در اینجا دموکراسی و حکومت برگزیده برقرار است و شرایط زندگی بهتر است و بهتر نیز خواهد شد و... در نتیجه آنچه در آن کشورها روی داد، اینجا روی نمی دهد" و این مسأله را اشاعه می دادند. در آن دوران که چنین تبلیغاتی از سر گرفته بودند بدین سبب بود که می دانستند حاکمیت خودشان از حاکمیت بن علی و مبارک از نظر فساد و سرکوب و استثمار خیلی بهم شبیهند، لذا بیم آن داشتند که مردم در کردستان نیز مانند مردم مصر و تونس بکنند. اکنون پس از دو ماه به میدان آمدن مردم بر این تبلیغات خط بطلان کشیدند. آنها می خواهند با ارائه تحلیل های وارونه از انقلاب مصر و تونس، خاک در چشم مردمی بپاشند که برای دفاع از حقوق اولیه خود و در تقابل با حاکمیت فاسد آنها به میدان آمده اند. من در پاسخ [به آنها] می گویم که مردم تونس و مصر دستاوردهای بسیاری داشته اند. چیزی که می توان گفت در تاریخ گذشته این جوامع بی نظیر بوده است: قبل از هر چیز آزادی سیاسی که در این کشورها بدست آمده و تقریباً می توان آن را آزادی سیاسی بی قید و شرط نامید. سالیان دراز در این کشورها کارگران به خاطر اعتصاب و پیگیری مطالبات ابتدایی خود دستگیر، شکنجه و حتی اعدام شده اند و شهروندان این جوامع به خاطر داشتن افکار مخالف، یا فعالیت سیاسی محکوم به مرگ شده اند. بعد از سقوط رژیم مبارک هیچ قدرتی نتوانسته مانع هیچ فعالیت سیاسی شود؛ به موازات اعتراضات کارگری، مطالبات آنها ارتقا یافته است و اینها دستاوردهای بزرگی هستند. آزادی سیاسی مایه اصلی تحولات در سایر ابعاد زندگی اجتماعی می باشد و طبقه کارگر و مردم ستمدیده اگر آزادی سیاسی داشته باشند، اگر اجازه تشکل داشته باشند، در مقابل اجحافات اقتصادی و اجتماعی و علیه ارتجاع ساکت نمی نشینند. چنانچه فقط همین آزادی سیاسی ادامه داشته باشد، در سایه آن مبارزه طبقاتی و آزادیخواهانه در هر ماه به اندازه چندین سال دوران استبداد شکوفا می شود. در سایه چنین فضای آزادی جریان انقلاب می تواند پیش برود و دستاوردهای بزرگتری داشته باشد. یکی دیگر از دستاوردها، بازگشت اراده و اختیار و کرامت انسانی به مردم است: در جوامعی مانند مصر، کرامت انسانی را در پایین ترین سطح نگهداشته بودند، به طور مثال اگر پلیس می خواست به مردم بگوید "در صف بایستید" با باتوم و لگد به جان مردم می افتاد؛ دستگاه اداری برخوردی بدور از هتک حرمت شهروندان نداشت؛ مردم خود را چون بردگان دوران برده داری می دیدند که فاقد هر توان و اراده و اختیاری بودند. اراده و حرمت و غروری که اکنون در این کشورها دیده می شود، سنگ بنایی است تا در گامهای بعدی سرنوشت دیگری برای خود انتخاب کنند. امروزه می بینیم که بر اثر این انقلاب مردمی که قبلاً اراده از آنها گرفته شده بود، به منبع اراده و امید در سرتاسر جهان تبدیل شده اند. علاوه بر اینها قانون اساسی و کلیه قوانین این کشورها در جهت پافشاری مردم و آگاهی آنها بر خواسته هایشان در حال تغییر هستند. در این کشورها برای همیشه پرونده حکمیت ارثی و خانوادگی و فردی بسته شده و مردم از آن خلاص شده اند و حتی در کل منطقه عرصه را بروی حکومتهای ادواری تنگ کرده است. طالبانی و بارزانی که سالهای سال این برنامه را داشته اند که فرزندان و نوه های خود را برای جانشینی آماده کنند تا قدرت در دست خانواده خود بچرخد، هم اکنون بعد از انقلاب مصر و تونس، اگر دست از این برنامه نکشیده باشند اما حداقل می توانند با اطمینان خاطر بگویم که تردیدهای زیادی در این خصوص دارند. علاوه بر اینها یکی دیگر از دستاوردهای مردم مصر و تونس این است که با محاکمه سمبل های حاکمیت ستمگر و فساد گذشته، در حکومت آینده نیز عرصه بر ظلم و فساد حکومت تنگ میشود. تا بحال که هنوز این انقلابات به پایان نرسیده اند و می توان گفت هنوز در آغاز راه هستند تردیدی وجود ندارد که تحول در سطح معیشت کارگران و مردم محروم از نظر اقتصادی و اجتماعی بوجود خواهد آمد. تحول در زمینه سیاست می تواند تحول در زمینه اقتصادی و اجتماعی بنیال داشته باشد. گذشته از اینها هنوز قضاوت بر سر همه دستاوردهای انقلاب مصر زود است. تحولات انقلابی از طریق انقلاب در مفهوم کلی اش بسیار متفاوت از تحولاتی است که از بالا یا تحت تأثیر عوامل بیرونی تغییراتی در قدرت و سیستم سیاسی ایجاد می کنند. اینکه مردم به میدان آمدند و توانستند حکومت ستمگر و سرکوبگری چون مبارک را سرنگون کنند، به همین سادگی به خانه باز نمی گردد تا در انتظار باشد که بطور مثال احمد شفیق چگونه سیستم و آینده زندگی آنها را تعیین می کند. به همین علت بعد از دو هفته او را نیز خلع نمودند. حتی علیرغم اینکه سران ارتش قدرت را در چنگ گرفته اند، اما در شرایط کنونی اگر با از گلیم خود دراز کنند، مورد هجوم مردم قرار می گیرند تا جایی که می توان گفت مسیر انقلاب آنها را نزد مبارک بفرستد. هنوز هم تحولات در راه است و جریان انقلاب می تواند ادامه داشته باشد و به نتایج دیگری برسد. یکی از خصوصیات انقلاب این است که پروسه ای است که دنباله و تداوم دارد. چیزی که در تئوری مارکسیسم به آن "انقلاب مداوم" می گویند. این فرایندی است که می تواند ادامه یابد؛ می تواند گام بگام بیشتر پیشروی کند. از آغاز این انقلاب توده ای، تلاش و کوشش کارگران و مردم ستمدیده برای فراهم نمودن ضروریات تداوم جریان انقلاب شروع شده است. لذا هنوز می توان به دستاوردها و پیشروی انقلاب امیدوار بود. البته این قطعی نیست و مخاطرات جدی وجود دارد که بورژوازی این کشورها بتواند جریان پیشروی انقلاب را سد کند و حتی بدان عقب نشینی تحمیل کند. اما این یک جدال طبقاتی است که آینده و چگونگی پیشروی این جدال را تعیین می کند. در جریان انقلاب و تحولات انقلابی، آمادگی طبقه کارگر و مردم ستمدیده بسیار سریع تر صورت می گیرد و مبارزه طبقاتی گسترده تر می شود. مبارزه طبقاتی بعد از سرنگونی رژیم مبارک برجسته تر، شفاف تر و پر دامنه تر گشته است. حسام الحلاوی که یکی از رهبران کارگری سوسیالیست است، بعد از سرنگونی مبارک در گفتگویی با بسام حداد می گوید: " جنگ تمام نشده است. نبرد اول انقلاب، خلع قدرت مبارک تمام شده، اما انقلاب در حال تکامل است؛ ما می گوئیم که [تازه] قدم در راه انقلاب نهاده ایم".

حاکمیت رژیم سرکوبگر مورد نفرت مردم، علاوه بر فاکتور سرکوب به سادگی موجب می شود که اقشار متفاوت مردم زیر یک پرچم و تحت یک جنبش سرنگونی جمع گردند و بویژه در غیاب صف مستقل طبقه کارگر زمینه ساز چیرگی افق بورژوازی بر آنها گردد. اما درست بعد از این گام اول منافع طبقاتی متفاوت آشکارتر می شوند و جنبش های متعدد برای اهداف متفاوت به میدان می آیند. به طور مشخص اکنون در مصر و تونس جنبش کارگری حول مطالبات طبقاتی خود در حال نشو و نما هست؛ توازن قوا به نفع جنبش کارگری شکل گرفته و سطح مطالبات کارگران و مردم زحمتکش و آزادیخواه ارتقا یافته است و حتی دستاوردهایی هم داشته اند. از جمله قرارداد بین کارگر و کارفرما که پیشتر مدت قرارداد موقت سه سال بود و وزیر کار کابینه احمد نظیف تحت فشار کارگران در همان آغاز انقلاب آن را به دو سال کاهش داد، کارگران هنوز ناراضی بودند و در گام بعدی به یکسال کاهش دادند و هنوز هم راضی نیستند. دولت تعهد کرد که، دستمزدها نزدیک به صد درصد افزایش یابد، اما هنوز کارگران راضی نیستند. طبقه کارگر بسوی سطح بالاتری از سازمانیابی حرکت می کند و منافع طبقاتی خودش را روشنتر از قبل می شناسد. در هر دو کشور مصر و تونس خصوصاً مسأله تشکل مستقل

کارگری به سرعت در دستور کارگران قرار گرفته شده است. در هر دو کشور، کارگران خواهان لغو تشکلات دولتی هستند و در عوض اتحاد خود کارگران شکل گرفته است. در هر دو کشور مسأله ضرورت حزب کارگری برجسته شده و در دستور کار قرار گرفته است. به نظر من این وضعیت می تواند روند رو به رشدی داشته باشد، بویژه اگر کمونیسم پرولتری بتواند در این تحركات جایگاه خود را پیدا کند، انقلاب می تواند به نتایج متفاوت از وضعیت فعلی برسد. انقلاب ۱۹۷۹ ایران نمونه بارز این پدیده است: بر بستر زمینه های این انقلاب و در بطن این انقلاب، جنبش کارگری به طور کلی وارد مرحله بالاتری شد، علاوه بر این حزب کمونیستی کارگری گام بلند تاریخی به جلویی برداشت. چنین پدیده ای در مصر و تونس و هر کشوری که چنین انقلاب هایی برپا می شود قابل انتظار است.

زمناکو عزیز: حاکمیت در کردستان مردم را می ترساند که مردم این کشورها نیز مانند مردم ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ انگشت پشیمانی به دهان ببرند. می گویند در این کشورها جریانات اسلامی نیرویی چشمگیر در عرصه سیاست هستند و بیم آن می رود در انتخابات آینده مصر آرای بالا کسب کنند. اگر اسلامی ها به قدرت نزدیک شوند خطر خفه کردن آزادیها وجود دارد، نظر شما در این رابطه چیست؟

ریبوار احمد: در خصوص دور و نقش اسلام سیاسی فکر نمی کنم که به دلیل انقلاب مصر و تونس موقعیت اسلامی ها قویتر شده باشد، بلکه برعکس به نظر من و آنچه تاکنون شاهدش هستیم این است که موقعیت آنها در مقایسه با شرایط کنونی در حال افول است. نمی توانم بگویم که افول آنها اجتناب ناپذیر است اما اطمینان دارم که انقلاب و شرایط انقلابی در تضعیف نقش آنها نقش خواهد داشت. البته نمی توان گفت هیچ فاکتور دیگری در میان نیست یا در میان نخواهد بود که اسلامی ها بتوانند خود را با آن تقویت کنند. علیرغم تمام اینها تفاوت فاحشی بین جایگاه اسلام در دوران انقلاب ۱۹۷۹ ایران و در مصر دوران انقلابی کنونی وجود دارد. البته انقلاب ایران از انقلاب مصر و تونس عمیق تر و رادیکال تر بود که توانست یک رژیم سلطنتی را با کل دم و دستگاهش در هم بشکند، نقش طبقه کارگر در آن برجسته تر بود. در حالیکه می توان گفت انقلاب مصر و تونس تنها کالبد رژیم بن علی و مبارک را سرنگون کرده اما ارکان آن هنوز پابرجا هستند. علاوه بر اینها موقعیت اسلام سیاسی به هنگام انقلاب ایران متفاوت از موقعیت آن در مصر امروز است. قبل از هر چیز غرب و بویژه فرانسه نقش بسیار مؤثر و همه جانبه ای داشتند تا جریان اسلام سیاسی را سوار بر موج انقلاب ۱۹۷۹ ایران کنند. اما از اینها مهمتر این است که بر عکس اخوان المسلمین که در روزهای بسیار حساس انقلاب مصر و سماجت مردم بر برکناری مبارک آنها با رژیم مبارک به مذاکره نشستند و بعداً با سرفرازی به میان مردم برگشتند. در ایران به قول منصور حکمت یکی از نقاط قوت خمینی این بود که توانست خود را به نمایندگی "نه" مردم به رژیم شاه تبدیل کند. با پافشاری بر این شعار سلبی، موقعیت این جریان اسلامی را در آن دوران از میدان سیاسی ایران بی رقیب گذاشت. از اینها گذشته جمهوری اسلامی در ایران نه به مثابه برآیند انقلاب، بلکه در نتیجه شکست و سرکوب انقلاب توانست قدرت خود را مستحکم نماید. این رژیم در طول سه سال و با اعدام بیش از ۱۵۰ هزار انسان و قتل عام و استبدادی بی حد و حصر، و بویژه هجوم وحشیانه و گسترده ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به انقلاب و دستاوردهایش توانست انقلاب را سرکوب کند و قدرت خود را تثبیت کند. چنانچه اخوان المسلمین بتواند و توانایی سرکوب و کشتاری اینچنینی داشته باشد، می تواند به این نتیجه برسد. اما آیا این توانایی را دارد؟! به نظر من این امکان را ندارد و نخواهد داشت. تحلیلی که فکر کند اسلام در مصر کنونی می تواند از طریق پروسه انتخابات چنین جایگاهی بدست آورد که اسلام ۱۹۷۹ و بعداً در ایران بدست آورد سخت در اشتباه است. چنین وضعیتی سرکوب و توانایی قتل عام و سرکوب بی حد و مرز می خواهد.

در خصوص نقش اسلام در انقلاب مصر و مقایسه آن با انقلاب ۱۹۷۹ "ولنویه روا" که استاد فرانسوی تئوریهای سیاسی - اجتماعی است در مقاله ای تحت عنوان "این یک انقلاب اسلامی نیست" که در نشریه "نیو استیتسمن" به زبان انگلیسی منتشر کرده و به زبانهای دیگر ترجمه شده است، نویسنده تحلیلی کرده که صرفنظر از اینکه شخصاً مخالف دیدگاه و نظرات فکری اش و نیز تحلیل او در مورد انقلاب ۱۹۷۹ ایران که تحت نام انقلاب اسلامی از آن یاد می کند، می باشم، اما درباره موقعیت اسلام سیاسی در مصر امروزی و انقلاب مجموعه نکاتی قابل توجه دارد: او در چند جا از نوشته اش اینگونه اظهار نظر می کند: "بسیاری از تحلیلگران اروپایی برای ارزیابی این تحولات مانند انقلاب ۱۹۷۹ اسلامی ایران عمل می کنند ... اما عصیان و قیام مردم مصر و تونس ثابت کرد علیرغم اینکه چارچوب اجتماعی اسلام در حال رشد است، اما از لحاظ سیاسی اکنون اسلام از گذشته ضعیف تر است ... گروههای اسلامی در این تحولات نقش چندانی ندارند. بطور مثال اخوان المسلمین در مصر از دخالت فعال و رسمی در این تحولات پرهیز می کند. با نگاهی به ترکیب گروهها و مردم در این انقلاب به خوبی می توان دید که با نسلی از (پسا اسلام) روبرو هستیم. برای این نسل اسلام سیاسی پدیده ای مرتبط با گذشته است و مسأله اصلی آنها نه الهام گرفتن سیاسی از دین بلکه مبارزه علیه دولتهای فاسد و دیکتاتور است. ... این بدان معنی نیست که کلیه معترضین سکولار باشند اما برای آنها اولویت دارد که در فضایی سکولار مبارزه سیاسی خود را پیش ببرند و از دیدگاه آنها اسلام ایدئولوژی نیست که بتوان بر مبنای آن دنیای بهتری بنیان نهاد ... این افراد ممکن است که در زندگی شخصی خود مذهبی باشند، اما در قالب یک جنبش غیر مذهبی عمل می کنند".

من بر این باورم که اسلام به مثابه عقایدی که انسان فاقد اراده را مجبور می کند به نیرویی ماورالطبیعه پناه ببرد تا به آرزوهای خود برسد، به مثابه یک جنبش سیاسی ارتجاعی و متضاد با امیال و آرزوهای مردم و چون بدیلی مدافع ستم و سرکوب و تبعیض طبقاتی و جنسی و ... نه در دوران انقلابی و در دوران انقلاب بلکه در دوران یأس و استیصال و فقدان اراده رشد می کند. علاوه بر این حاکمیت رژیم فاسد و مستبد مانند رژیم مبارک زمینه ای بود تا اخوان المسلمین چون اپوزیسیون چنین رژیم هایی رواج پیدا کند. سرنگونی این رژیم از طریق انقلاب و شرایط انقلابی و اعتماد بنفس مردم باید برعکس تأثیر آنها عمل کند. استبداد رژیم مبارک و سازشکاری آن رژیم با اسرائیل بر سر مسأله فلسطین دو عامل اصلی رواج یافتن اخوان المسلمین بودند. بهرحال من نمی خواهم موقعیت و نقش اسلامی ها را نادیده بگیرم. اما فکر می کنم این تحولات آنها را تقویت نمی کند بلکه آنها را تضعیف می کند. در خصوص دستاوردهای انقلاب همانطور که گفتم هنوز برای قضاوت نهایی زود است اما تا بحال دستاوردهای زیادی داشته و همین دستاوردها زمینه ساز دستاوردهای بزرگتر اقتصادی و اجتماعی هستند. به همین سبب فکر می کنم چنانچه تجربه تونس و مصر و دستاوردهای این انقلابات را مدنظر قرار دهیم، جا دارد که مردم کردستان و عراق نه فقط دنبال آن بیفتند بلکه از تجارب و از نقاط قوت و ضعف آن درس بیاموزند تا مانند این کشورها کار را ناقص تمام نکنند. باید با آمادگی و تأمین ملزومات یک انقلاب سرتاسر رهایی بخش قدم در این راه بگذارند. در این کار نیز نقش طبقه کارگر سرنوشت ساز و تعیین کننده است. تشکل صفوف سازمان یافته و با نیروی طبقاتی کارگران حول افق و سیاست و برنامه کمونیستی تضمین کننده چنین امری است. به همین ترتیب برای حاکمان کردستان، برای طالبانی و بارزانی بهتر است به جای نصیحت مردم که دنبال مردم مصر و تونس راه نروند، بهتر است خود دنبال بن علی بروند و چون مبارک و قذافی و علی صالح و اسد پرونده خود را برای روز دادگاهی و حسابرسی سنگین تر نکنند.

نقاط اشتراک بورژوازی علیه کارگر

نقاط اختلاف درونی آن علیه هم

امان کفا

سپتامبر ۲۰۱۱

باری دیگر جدال در میان نیروهای جمهوری اسلامی و صف بندی های آن سر باز کرده است. این جدال ها در زمانی رخ می دهد که دولت دهم قرار است بعد از مدت کوتاهی پس از انتخابات مجلس سرکار آید. بحران های جمهوری اسلامی، بهیچ وجه اتفاقی تازه نیست ولی یکسان تصور کردن آنها، جدا از زمان و شرایطی که در آن مطرح می شوند، دیگر ساده اندیشی است. با فضایی که در جامعه بوجود آمده، اتخاذ سیاست کمونیستی لازم است. سیاستی که اگر بر متن تصویر کاملی از جامعه ایران، موقعیت طبقه کارگر و همچنین سرمایه و سمت و سوی حرکت آن مطرح نشود، آن سیاست اگر نه غیر ممکن، حداقل بسیار اختیاری می شود. بررسی همه جانبه مسلماً از حوصله این نوشته فراتر می رود، ولیکن پاسخ به سؤالات زیر می تواند به جهتگیری مناسبی کمک کند. برای نمونه آیا بحران فعلی همان بحرانی است که جمهوری اسلامی مثلاً در ۵ سال قبل و یا ۸ سال گذشته با آن درگیر بوده است؟ آیا شرایط همان است که آن موقع بود؟ انتظارات همان است؟ چه تغییراتی به وجود آمده است و یا اصلاً تغییری در ایران و یا در دنیای فعلی سرمایه در جریان است که می تواند بر سیاست کمونیستی تأثیر داشته باشد؟

یافتن و یا حتی بررسی این سؤالات برای کمونیست ها مطرح است، سؤالاتی که برای چپ غیر کارگری، کاملاً "بی جا" و نامربوط است. بحران جمهوری اسلامی در تصور این چپ، امری اساساً درون خانوادگی است که ربطی نه به سرمایه و سرمایه داری و نه به اوضاع و احوال جامعه دارد. پاسخ ها از پیش آماده است و نسخه ها پیچیده شده است. در افق ها و تصاویر وارونه ای که اینها در مقابل کارگران کمونیست قرار می دهند، همه چیز ایستا جلوه می کند و به اتخاذ سیاستی نمی انجامد. برای این چپ، رابطه و اصولاً ربط جمهوری اسلامی به سرمایه در ایران، گنگ و نامفهوم است. به همین دلیل در تصویر این چپ، بحرانا، نه بازتابی از روابط پایه ای تر در جامعه، بلکه دعوایی درونی و خانوادگی تصویر میشود، و در نتیجه نیازی به بررسی، تحلیل و اتخاذ عملی مشخص نیست. سیاست در نتیجه به موضع گیری تنزل پیدا می کند. و از آنجا که هدف، پراتیکی را تعقیب نمی کند، با وجود تمامی فعالیت هایشان، عملاً نظاره گر، پاسیو و بی تأثیر هستند. بازتابی که بالاچار به دنباله روی و تبدیل شدن به سیاهی لشکر طبقات دیگر می انجامد. در صورتیکه کارگر کمونیستی که به دنبال راه حل است، نیازمند شناخت چهارچوب ها و قانونمندی هاست تا با اتخاذ عمل آگاهانه تغییر مورد نظرش را ممکن سازد. بررسی زیر، تلاشی است در این رابطه.

ایران جامعه ای سرمایه داری است

در ایران ما با رشد عظیم ثروت در دوره حاضر مواجه ایم. برخی این رشد را به فروش نفت و درآمد حاصله از آن (بالاخص با رشد صعودی و چند برابر شدن قیمت نفت) در سالهای اخیر نسبت می دهند. می گویند که اقتصاد ایران، اقتصادی نفتی است. تا پول نفت است، مشکل اقتصادی وجود ندارد! و لابد به همین دلیل، بحران ها هم، همگی بحران های سیاسی بین دزدان سرگردنه چاه های نفت است! در صورتیکه فروش نفت، و دستیابی به ارز و درآمد، گرچه فاکتور بسیار مهمی است، اما حتی بنا به آمارهای موجود (چه از منابع جمهوری اسلامی و چه مراجع بین المللی) تنها با درآمد حاصله از فروش نفت، نمی توان این درجه از رشد ثروت در ایران را توضیح داد. توکل تنها به این فاکتور، هدف سیاسی دیگری را هم دنبال می کند. و آن این است که این نگرش تولید ثروت وسیع در جامعه را نفی میکند، و بر روابط و ساختارهای جامعه سرمایه داری در ایران پرده ساتری میکشد. گویی جایگاه درآمد حاصل از نفت در ایران، نظیر کویت و یا عربستان سعودی است و بهمان ترتیب منبع اصلی کل ثروت است. در این کشورها عموماً درآمد و "پول" حاصل از فروش نفت، در بخش های محدودی به کار می افتد و از "پول" به "سرمایه" در همان کشورها تبدیل میشود. بخش وسیعی از آن در دست خانواده های حاکم قرار میگیرد و بخشی، هرچند کمتر، برای نمونه در ساختمان سازی و صنایع به سرمایه تبدیل میشود. در صورتیکه در ایران چنین نیست و شرایط متفاوتی وجود دارد. در ایران شرایط تولید و باز تولید سرمایه و انباشت، وجود جامعه سرمایه داری با طبقه کارگر چند میلیونی و با سابقه طولانی تری، جایگاه نفت در اقتصاد ایران و ...، فاکتورهای متفاوتی است که تنها محدود به دوره جمهوری اسلامی هم نیست. اشاره ای هرچند کوتاه در این مورد، میتواند مفید باشد.

کارآرزان و صدور سرمایه

با جهانی شدن سرمایه و توفیق سرمایه مالی در دوره امپریالیسم، و تقسیم جهانی به کشورهای متروپل و تحت سلطه، یک تقسیم کار بین المللی در قرن ۲۰ برقرار گردید. تقسیم کاری که به تقسیم کار "تولید قهوه در برزیل و چای در سیلان"، شناخته شد. ایران بمثابه یکی از حوزه های صدور سرمایه، در این تقسیم بندی از مراکز اصلی تولید نفت بود، و درحقیقت صدور سرمایه به ایران سنتاً از این طریق انجام می گرفت. نقش دولت در ایران، همچون دیگر کشورهای "تحت سلطه"، دوگانه بوده است. از یکطرف دولت با فروش نفت و در آمد حاصله از آن، سرمایه عظیمی در مقایسه با میزان درآمد حاصل از سرمایه گذاری در داخل کشور در اختیار داشته است، و از طرف دیگر درآمد عظیم نفت به دولت امکان داد تا زیر بنای لازم برای حرکت سرمایه در جامعه را بسازد. زیر ساختی که امکانات مورد نیاز را برای سرمایه جهانی فراهم میکرد. هزینه خطر راه آهن و ایستگاه قطار با دولت ایران و لوکوموتیو از سرمایه جهانی، تنظیمی بود که بدین ترتیب به سرمایه جهانی امکان می داد تا با صرفه جویی در هزینه های خود نسبت سودش، از هر واحد سرمایه که به این حوزه وارد میشود، را بسیار بالاتر ببرد.

مضافاً اینکه سطح دستمزد در این حوزه های صدور سرمایه، بمراتب از کشورهای متروپل پایین تر است. و در نتیجه سرمایه امپریالیستی می تواند سود بیشتری برای سرمایه اش، از این طریق بدست آورد. پروسه ای که طی آن سرمایه امپریالیستی قادر می شود ارزش اضافی مضاعف، تولید مافوق سود امپریالیستی، را تصاحب کند. تضمین این شرایط تولید، تضمین سطح نازل دستمزد یا کارآرزان، از مهمترین وظایف دولت در کشورهای تحت سلطه است. همین خصلت است که خود را در روبنای سیاسی سرکوب و دیکتاتوری عریان دولت در این کشورها ابراز می کند. به این اعتبار، کل سیستم

سرمایه داری جهانی، در هم پیوسته و انتگره شده است. در تصویر وارونه چینی که در ایران اعتراض به "بورژوازی کمپرادور" بود و شاه را "سگ زنجیری آمریکا" می دانست، نه تنها رابطه تنگاتنگ سرمایه در بعد جهانی برسمیت شناخته نمی شد، بلکه به سرمایه داری بودن ایران هم ناباور بود. در تصویر این چپ "سرمایه مستقل و ملی" جایگاه خاصی داشت. سرمایه ملی اسطوره ای بود که برای این چپ به واقعیت مبدل شده بود و آنرا متحد خود و مترقی می دانست. بی دلیل نبود که این چپ در انقلاب ۵۷ هم به بخش هایی از سرمایه در ایران با دیدی دوستانه و هم رکاب، علیه شاه می نگرست. ایران، نه امروز، بلکه سالهاست که جامعه ای سرمایه داری است.

دهه ۴۰ تا انقلاب ۵۷

با گسترش سرمایه جهانی و نیاز به کارآزان، کشورهای مختلف درگوشه وکنار دنیا به جرگه کشورهای سرمایه داری می پیوستند. در ایران نیز، این پروسه، گرچه در مدتی نسبتاً کوتاه و از بالا، ولی انجام گرفت. سرمایه در ایران رشد کرد و درحقیقت، دوره رونق سرمایه در زمان شاه، با حضور نیروی کار آرزمان آماده بکار، و دولتی که هر اعتراضی را درجاسرکوب میکرد، میسرگشت. رشد و رونق سرمایه ای که تنها در نتیجه استثمار شدید کارگر و تصاحب ارزش اضافه تولید شده، میسرگردید. انباشت سرمایه در ایران در دوره سلطنت شاه، مدیون همان دولت و دستگاه سرکوبش درجهت تضمین سطح دستمزد نازل است.

با ارزش افزایی بالا، سرمایه در ایران بمراتب رشد کرد، و سرمایه داران برای تصاحب هرچه بیشتر این ارزش اضافه حجیم، دائماً به دنبال بازگشایی عرصه های سرمایه گذاری بیشتر بودند. سرمایه (مخصوصاً سرمایه بزرگ) در عین حال خواهان از بین بردن موانعی بود که آنها را دست و پا گیر، و یا درتقابل با دسترسی سرمایه به امکانات بیشتر می دید. حرص سرمایه برای گردش و انباشت، نیاز به صنعتی شدن سریع را بیشتر می کرد. مرتباً اظهار می کردند که نمی شود فقط به نفت متکی بود، این منبع بالاخره به پایان می رسد. بایستی به فکر آینده بود! می گفتند که مملکت و مردم نیازمندند که بودجه و درآمد های دولت خرج "هزینه های غیر لازم" نشود. آنها را کاهش دهد و در عوض به سرمایه گذاری "درست" (همان رشد تولید صنعتی) بپردازد.

سوسبیدهای دولتی که برای توفیق و تثبیت سریعتر تولید سرمایه داری در ایران در آن شرایط ضروری بود، در همان موقع به مثابه سدی در مقابل پیشرفت سرمایه در ایران معرفی شد، و طرح های اولیه حذف سوسبیدها (پارانه ها) در زمان حکومت پهلوی در دهه ۱۳۵۰، تهیه شد. هدف اصلی این طرح، کاهش "هزینه های غیر لازم دولت" بود، تا بر میزان سود سرمایه در ایران افزوده شود.

فراتر از این، کاهش بیشتر هزینه های دولت، امکان دیگری را برای رشد سرمایه، فراهم می کرد. و آن اینکه سرمایه امکان گسترش در عرصه هایی که دولت و مدیریت دولتی در آن حضور داشت را نیز کاهش، و آنرا به حیطه بازار وارد کند. بازار داخلی نسبتاً نوپا در ایران، به این ترتیب می توانست گسترش یابد. به کالاهای "ساخت ایران" امکانات بیشتری داده شود و موعظه "ایرانی جنس ایرانی بخر" همه جا سر داده می شد. میزان ثروت و ارزش اضافه ای که کارگر با کار آرزمان در ایران تولید میکرد به حدی جیب های بورژوازی (و بالاخص سرمایه داران بزرگ، و در رأس آن خانواده پهلوی) را پر کرده بود که آنها را در صف مقدم پیشبرنده چنین طرح هایی، برای گسترش سرمایه، قرار داده بود. و به همین دلیل سرمایه بزرگ در ایران بیشترین انرژی را برای پیاده کردن چنین طرحهایی صرف می کرد.

علم بهتر است از ثروت

نیاز به سود بیشتر و بالا بردن نرخ ارزش اضافه، در عین حال نیازمند بالا بردن راندنمان و بارآوری کار است. افزایش مهارت کارگر در این رابطه از نیازهای دائمی سرمایه است. مبارزه با بی سواد و یا تحصیل عمومی از جمله اقدامات سرمایه در فراهم کردن این نیاز است، که در وهله اول، بر عهده دولت سرمایه است. سرمایه در عین حال نیازمند مدیران و متخصصین و تکنوکرات ها است، تا مؤثرترین روش های بهره وری و رشد تکنولوژی لازم برای ارزش افزایی بیشتر را فراهم کنند. بهمین دلیل در ایران، در کنار کاهش بی سواد و برنامه های دولت بنام "پیکار با بی سواد"، تعداد نسبتاً محدودتری به دانشگاهها راه پیدا میکنند و امکان تحصیلات بالاتر را پیدا میکنند. ("کنکورها" اساساً به همین دلیل است). و تنها بخشی از نیروی کار در پست های "عالی رتبه" استخدام شده، و مابقی به صف نیروی آماده به کار باید بیوندند. یا کارگر شوند و یا "لیسانسه بیکار"!

در کمتر از دو دهه، جامعه ایران با تغییرات کیفی، به یک کشور سرمایه داری، با رشد و انباشت وسیع و طبقه کارگری چند میلیونی بدل گشت. برای بورژوازی، جایگاه طبقه کارگر و پرولتر صنعتی، نیرو و توان طبقه کارگر در تولید، امری داده و مفروض بود. صنایع اصلی، و بالاخص صنعت نفت، در این میان جایگاه ویژه ای دارد. قدرت و اتحاد این بخش از طبقه برای گرفتن بخش هرچند کوچک از تولیدشان از حلقوم سرمایه (نسبت به کارگران دیگر صنایع)، نشانی سمبلیک از جایگاه ویژه تر و حساسیت سرمایه و دولتش به هرگونه تحرک و عمل در بین این کارگران بود.

در این دوره در مجموع، حضور کارگر ماهر، تکنوکرات ها و متخصصین، بر متن رشد تولید و دوره رونق و توان خرید و گسترش بازار داخلی در ایران، در حمایت دستگاه سرکوب دولت جهت تضمین پایین نگه داشتن سطح دستمزد کارگر، فاکتورهایی بود که شریان اصلی تصاحب ارزش اضافه تولید شده در ایران را براه انداخت. انباشت سرمایه در ایران به حدی بود، که صدور کالاهای تولید شده به بازارهای عموماً همجوار ایران مطرح بود و آغاز شد.

مخالفت و اعتراض به حکومت شاه، اما به هیچ وجه محدود به کارگر و زحمتکشان ایران نبود. در همان زمان بخشی از سرمایه در ایران، سرمایه بزرگ و مشخصاً شاه را به دلیل حجم سرمایه تحت کنترلش، و قدرت تمام و کمال دولتی، مانعی در امکان دستیابی خود به سهم بیشتری از ارزش اضافه می دانست. بخشی دیگر، سرمایه تجاری و بالاخص بازار، گسترش سرمایه بزرگ را خطری در تهدید عرصه سود خود می دانست. چه بسا که طرح های کاهش هزینه دولتی در آن زمان، محدود به سوسبیدها نبود. برای نمونه، افزایش درآمد دولتی از طریق گسترش مالیات ها و عملاً مالیات بندی بر سرمایه تجاری، همان زمان مطرح بود. جناح هایی از بورژوازی نابالغ، خیال تصاحب سود بیشتر را در سر میپروراند، اما تصور میکرد که بدون "دستگاه" (نیروی سرمایه بزرگ و قدر قدرتی دولت و حکومت مطلقه شاه و سرکوب عریان)، رویایشان قابل تحقق است. این بخش از بورژوازی نراضی نیز به صف انقلاب پیوست.

بهررو بحران جهانی اواسط دهه ۱۹۷۰، بدون اینکه خود سرمایه در ایران الزماً دچار بحران شده باشد، با کاهش سرمایه گذاری و عمدتاً از همان شاهراه نفت، به ایران وارد شد. انعکاس سریع و وسیع آن بحران بر ایران، با انقلاب ۱۳۵۷، همه چیز را به هم ریخت و طرح ها و نقشه هایی که برای ی

گسترش سودآوری سرمایه ارائه شده بود را در نیمه راه قطع کرد. بالاخره طبقه کارگر با حضورش در انقلاب بطور واقعی کار دولت شاه را تمام کرد. در حالیکه خمینی فریاد می زد که "ما هنوز فرمان قیام نداده ایم"، و با دادن گل به سربازان، هرگونه دست اندازی به نیروی مسلح و ارتش را ممنوع می کرد، قیام با پرچم تاریخی "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما" وقوع پیوست.

دوران حکومت جمهوری اسلامی

دولتی که بعد از سقوط دولت شاه سرکار آمد، در اولین قدم، هدفش جلوگیری از هرگونه انکشاف انقلابی و عقب راندن هرگونه خواست انقلابی بود. اقدامات و راه اندازی دوباره سرمایه، گرچه امری مهم ولیکن ثانوی برای ائتلاف به حکومت رسیده بود، چه بسا که در آن چند سال، سیاست و نه اقتصاد ضامن حفظ حکومت سرمایه در ایران بود. "اقتصاد مال خر است" بیان همین واقعیت بود. حمله به کردستان، بستن نشریات مخالف، انقلاب ایدئولوژیک در دانشگاه، ملغی کردن شوراهای کارگری و اخراج و اعدام های خرداد ۶۰... تنها نمونه هایی از این دوره از تاریخ سرکوبی است که جمهوری اسلامی به پیش برد.

بحران های اولیه جمهوری اسلامی حاکی از شکستن ائتلاف درون حکومت و به این اعتبار، بحرانی سیاسی بود. بخشی از ضد انقلاب حاکم از دولت بیرون انداخته شد. در عین حال جنگ ایران و عراق، و فضای جنگی و میلیتاریسم حاکم در محیط کار، انشقاق در صفوف و محیط کار و زندگی کارگران، و سرکوب ممتد به جمهوری اسلامی امکان داد تا بتواند از حکومتی که قرار بود موقت باشد، گذر کند و به عمر خود بیافزاید.

جنگ ایران و عراق با تمام مقبولیتی که برای عقب راندن کارگران و خواست هایشان داشت، با ادامه ۸ سال و تأثیرات مخربش بر کل جامعه، به مانعی بر سر انباشت و گردش سرمایه در ایران بدل گشت. جام زهر نوشیده شد و جنگ خاتمه یافت و طنین خواست شرایط و اقتصاد بهتر در سطح جامعه شنیده می شد.

با وجود نیروی کار ارزان، و سرکوب شدید، شیوه پیشبرد اقتصاد جامعه ای که تنها جمعیتش در عرض ۱۰ سال اول انقلاب از ۳۵ میلیون به ۵۱ میلیون رسیده بود، نیازی بود که جمهوری اسلامی قادر به پاسخ دادن به آن نبود. خصوصی سازی ها در سطحی محدود در این دوره آغاز شد تا به سرعت انباشت افزوده شود. با وجود این سرمایه عمدتاً هنوز از طریق دولت و برنامه های آن بجلو می رفت. گسترش و میزان انباشت سرمایه در ایران نه تنها نسبت به امروز، بلکه نسبت به دوره قبل از انقلاب نیز نازل بود. مجموعه ای از شرایط سیاسی و ساختاری جمهوری اسلامی، نظیر قدرت انواع و اقسام حکام دینی و تصمیمات و فتوایشان، و شرایط سرمایه جهانی و عدم قبول دولت جمهوری اسلامی، به عدم امنیت سرمایه گذاری در ایران دامن می زد. بحران های حکومتی دولت های ائتلافی جمهوری اسلامی در این دوره، زاده این شرایط بود. هیچکدام از مدلها و راههای پیشنهادی اقتصادی، نظیر "مدل چینی" رفسنجانی، و طرح دوباره گشایش سرمایه، شبیه حذف سوبسیدها، که مطرح شدند به جایی نرسیدند. بدون پاسخ سیاسی به معضل اصلی و بنیادی جمهوری اسلامی، هیچکدام از طرح های پیشنهادی نمی توانستند راهگشا باشند. (آثارمنصور حکمت در این دوره درس های بسیارآموزنده ای دارد).

تقلای جمهوری اسلامی برای گسترش انباشت سرمایه و وصل شدن به بازار جهانی طی ۴ یا ۵ ساله پس از جنگ ایران و عراق، در دوره ای بود که در فواصل کوتاهی سیاست نظم نوین جهانی آمریکا، جنگ اول خلیج، و فروریختن دیوار برلین در جریان بود. دورانی که تعرض سیاسی به کمونیسم و هر گونه آزادیخواهی در سطحی جهانی جریان داشت، بر جو جامعه و جنبش کارگری ایران هم تأثیرات خود را گذاشت. در مجموع، این شرایط به جمهوری اسلامی امکان داد تا با تمامی بحران هایش بتواند به حکومتش ادامه دهد.

در چند سال پایانی قرن ۲۰، رشد ده میلیونی دیگر جمعیت در ایران، کمیت چشمگیر نیروی کار، و همچنین در دوره رونق سرمایه جهانی و رشد وسیع تولید در سراسر دنیا، سرمایه در ایران نیز رشد می کند. رشدی که مدیون سرکوب، سطح دستمزد نازل و پایین نگه داشته شده، و عدم تشکل های قابل اتکا کارگران بود. گرانی و بیکاری بیداد می کند. تهران یکی از گرانترین شهرهای دنیا محسوب می شود! نارضایتی عمومی، جوانان و طغیان ها در ایران بالا می گیرد. اعتراضات کارگری در ایران بیشتر و بیشتر می شود، سرمایه ای که در ایران بدنبال بهره وری بالاتر و باز شدن رگ های گردش خود بود. این شرایط فشار برای تغییر روینایی را همزمان طلب می کند. رشد جنبش سرنگونی بوضوح دیده می شد. چنین شرایطی مهر خود را بر بحران حکومتی و انتخابات می زند، و در مقابل نماینده ولی فقیه، خاتمی رئیس جمهور می شود. عصر تمدنها (بیان سیاسی خواست راه یابی به بازار و سرمایه جهانی)، و عقب راندن عمامه، پاسخی به این بحران بود. نمی توان جامعه ای نظیر ایران را با دولتی مذهبی بدون ارائه هیچگونه افق گشایش اقتصادی نگاه داشت. انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، در حقیقت سرلوحه کل پروژه ای است که با دادن این "امید"، به عمر جمهوری اسلامی بیافزاید.

در پرتو همین امید، دریچه هایی از خصوصی سازی باز می شوند، و امکاناتی برای سرمایه گذاری فراهم می شود. رشد اقتصادی و در این دوره عموماً بر اساس همان طرح هایی است که در زمان رفسنجانی هم مطرح بود. بخش هایی از مدیریت های سازمان های دولتی برای تشکیل شرکت های غیر دولتی مقرر می شوند. جنبش های سیاسی بورژوازی هم با همین امید به هیجان آمدند و حتی رضا پهلوی هم به صف حامیان دو خرداد می پیوندد! طرح حذف سوبسیدها دوباره مطرح می شود، اما عملی نمی شود. نیرویی قوی تر از خاتمی، و ائتلافی با نفوذ و با حمایت صریح ولی فقیه، لازم می آید تا بتواند راه حل قابل قبولی برای سرمایه در ایران فراهم کند. ائتلافی از "گلوله مذاب اصلی" با انتخاب احمدی نژاد و با پشتیبانی کامل ولی فقیه، دولت را در دست می گیرد. تا افق ناسیونالیسم سرمایه عظمت طلب ایرانی، توسط احمدی نژاد به اجر درآید. این دوره همزمان شد با تغییر و تحول وسیعی در سطح بین المللی، که شکست آمریکا در عراق، و عروج اقتصادی چین و روسیه و اروپای متحد، و کنار رفتن مدل دمکراسی غربی بمثابه "الگوی مقبول" دولتها در عرصه جهانی، نمونه هایی از آن می باشند.

در این دوره، در ایران، چندین فاکتور که از دوره های قبل هم مطرح بود دست به دست هم دادند. در عرصه کارمزدی، وجود وسیع کارگران آماده بکار، و مشخصاً کارگران ماهر در بعد چندین میلیونی، امکانی به سرمایه در ایران داده است که در تاریخ معاصر ایران و در منطقه بیسابقه است. خصوصی کردن های وسیع، راه پیشروی سرمایه را باز کرد. و فروش سهام بخش های گوناگون دولتی، و سازمان دادن و بهره برداری از سرمایه گذاری وسیع زیر ساختاری که از سالها پیش آغاز شده بود، امکان گسترش وسیع تولید را فراهم ساخت. علاوه بر این، بکار افتادن دستگاه سرکوبی که فراتر از دوره های قبلی، شمشیر را از رو بست تا هرگونه اعتراضی را با بیشترین نیرو مورد حمله قرار دهد، مجموعه "برنامه" این دوره دولت سرمایه را به اجرا در آورد. مضافاً اینکه با وجود تحریم ها، نیاز تولید کالاهای مورد نیاز یک جامعه ۷۰ میلیونی، یک بازار داخلی وسیع در ایران را مهیا و فراهم کرد. نتیجتاً، در ایران در این دوره ما شاهد تولید عظیمی از ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر ایران هستیم. ثروتی که برای سرمایه در ایران غیر قابل تصور بود. این همان پشتوانه ای است که امکان ارائه طرح حذف سوبسیدها را فراهم آورد.

اختلاف و سهم خواهی که بخش های گوناگون سرمایه در ایران برای دستیابی به تریبون دولتی در این دوره داشته اند، بر همین اساس افزایش یافته است. نزاع شان و جبهه بندی های جناحی شان، کاملاً واقعی و مادی است. گویانکه پاسخ های اقتصادی شان یکسان است. سرمایه گسترش یافته، نیازمند بازار است و همچنین امکان دستیابی به سرمایه بیشتر، که خود نیازمند تامین امنیت سرمایه است. امری که مترادف با حاشیه ای کردن دستگاه های حکومتی غیر دولتی (مذهبی) است. در عرصه عمومی بازار جهانی، امیدی برای سرمایه در ایران نیست. نیروی کار ارزان در ایران برای چین نه تعیین کننده و نه مورد قبول است. کارگر چینی بسیار ارزانتر از کارگر ایرانی موجود است. ادعاهایی چون "موج صادرات از ایران به چین" واقعی نیست.

با در نظر گرفتن موقعیت ایران و تحریم ها، در حال حاضر، دولت چین در روابط اقتصادی و قراردادهای موجود دست بالا را دارد. چین برای تامین نیازش به منابع طبیعی، با جمهوری اسلامی قرارداد می بندد و به ایران هم همچون بازاری برای سرمایه و کالای تولید شده در چین می نگرد. در عین حال، مرتباً با محدودیت های مصوب سازمان ملل، بازارهای جدید هرچه بیشتری بر روی سرمایه ایران، بسته می شوند. بهر حال، حتی اگر تحریم ها هم تخفیف یابد، برنامه دوره دولت هشتم و نهم جمهوری اسلامی، نیازمند فراهم آوردن شرایطی است که ایران را قابل سرمایه گذاری های وسیع کند.

دولت نهم کماکان دستور پیشبرد ساختار اقتصادی را در مقابل خود دارد و در این تصویر کلیه جناح های مختلف جمهوری اسلامی (چه سبز، چه سیاه و چه خصوصی و چه دولتی و چه پوزسیون و چه اپوزسیون ...) مشترکند. آنچه نیاز سرمایه در ایران را بایستی تامین کند تا راه حل گسترش آن میسر شود، بدین ترتیب پیشبرد همان طرحی است که امکان سرمایه گذاری را وسعت دهد. یعنی دست و پای مراجع و محاکم مذهبی را از تصمیم گیری های اقتصادی کوتاه کند و بقول خودشان همگی قانونی عمل کنند. انجام چنین کاری در عرصه های متفاوتی هنوز بسرانجام نرسیده است. برای نمونه، دولت در رابطه با درآمد نفت هنوز بودجه را به تصویب می رساند. در صورتیکه سرمایه در ایران خواهان همان طرح هایی است که در زمان شاه هم دنبال می شد. نظیر خارج کردن درآمد نفتی از بودجه دولت و تعمیم آن به سرمایه گذاری در عرصه هایی که بتواند جهت رشد تولید عمل کند. تغییر مسئولین و وزرا در همین دوره، خود یکی از نقطه های بروز اختلافات میان احمدی نژاد و خامنه است. تصمیم به کاهش درآمد نفت از بودجه، به معنی این است که درآمد دولت بایستی از منبع مالیات ها به میزان زیادی تامین شود. تصمیم به بستن مالیات به درآمد تجار، قبلاً با مخالفت بازار و عقب نشینی دولت مواجه شد. اکنون و در حال حاضر بازار پارچه فروشان به همین دلیل دست به اعتصاب زده است، بازار طلا فروشان به آن پیوسته است، و عناصری از مجلس به بازاریان حق میدهند.

با در نظر گرفتن بحران جهانی سرمایه و کمبود اعتبار، مسئله امنیت سرمایه، و امکان سازی سرمایه گذاری های وسیع خارجی، در بالای سر سیاست های جمهوری اسلامی است. در دورانی که سرمایه نه با کمبود نیروی کار، بلکه بلعکس با حجم عظیم سرمایه در قبال نیروی کار مواجه است. تا جایی که حتی بخش های زیادی از آفریقا، در حال حاضر از دستور سرمایه جهانی برای گسترش سرمایه و سرمایه گذاری خارج شده است. سرمایه امروز در سطح جهانی، برای سرمایه گذاری برای خود "حق انتخاب" قائل است. در این شرایط چرا سرمایه داری بجای تایوان، مالزی و لهستان و ... نیاز دارد که در ایران سرمایه گذاری کند؟

گسترش سرمایه و سرمایه گذاری در ایران، بطور واقعی حول مسئله فراهم آوردن شرایط امنیت سرمایه، و برسمیت شناختن قواعد بازی (همان برسمیت شناختن قانون)، ممکن میشود. و بر همین اساس، بحران حکومتی فعلی، بصورت بحرانی سیاسی خود را ابراز می کند. تا آنجا که به سیاست اقتصادی باز میگردد، همگی در این انتخابات به هم نزدیک اند و با سرعت های متفاوت "در یک رکاب پا می زنند". بحران سیاسی فعلی، بدین ترتیب در میزان محدودیتی که به ولی فقیه و اختیارش تحمیل میشود، نهفته است.

چنین درکی از جوهر نزاعی که در حال حاضر در کمپ سرمایه در جریان است، امکان می دهد که کارگر کمونیست و رای تبلیغات طرفین و جناح های گوناگونشان، با دید روشنتری سیاست خود برای پیشروی را اتخاذ کند. اختلافات جاری که خود را در تقابل با اختیارات خامنه ای بیان می کند، به جناحی دیگر از هیئت حاکمه این امکان را میدهد تا از انزجار از ولی فقیه و اسلام دولتی استفاده کند و کیسه خودش را پر کند. بایستی خواست های کارگری را در مقابلشان گذاشت تا معلوم شود که تفاوتی بین شان نیست. در حقیقت نقاط اشتراکشان در برخورد به کارگر کمپ شان را معلوم می کند، نه اختلافات درونی شان.

برای نمونه همگی شان با حذف سوبسیدها هم نظر هستند. طرح هدفمندی یارانه ها، مرحله اول خود را گذراند و تا همین جا صحبت از عدم توانایی دولت برای پرداختی های دوره بعدی است. آمار جمع می کنند و جملگی مفسران اقتصادی شان دور هم جمع شده اند و مرتباً یادآور می شوند که شرایط وخیم است. "تحریم ها دست دولت را بسته است" و "مشکل داریم". رهبران سبزها می گویند که اگر احمدی نژاد نبود ویا اگر موسوی رئیس جمهور می شد، وضع فرق می کرد. این دروغی بیش نیست. رشد عظیم سرمایه و تولید ارزش اضافه در ایران سرسام آور است. آمارهای ارائه شده توسط حتی بانک جهانی در مورد رشد اقتصادی ایران، به هیچ وجه ربطی به سود حاصله در این کشور را ندارد. گویی رشد نازل اقتصادی پیش بینی شده این مؤسسه در باره بسیاری از کشورهای متروپل، نشانگر عدم توانایی سرمایه داران امپریالیستی و دولتشان برای پرداخت حقوق کارگران است! این آمار بیش از هر چیز برای میزان سود و تعیین درجه اعتباری برای سیاست های دولت هاست. دولت همچنین از میزان واقعی تورم سرباز می زند. مسئله کارگران نه میزان و درجه توانی که سرمایه دارد است که همیشه سرمایه دار از آن شکوه میکند و می نالد، بلکه مسئله کارگر بیرون کشیدن هرچه بیشتر حق خود از حلقوم سرمایه است. بایستی همان مطالبه کارگری را در مقابلشان گذاشت، و پرسید که آیا با تصویب دستمزدها بر حساب تامین یک خانواده پنج نفری توسط نمایندگان کارگران و حداقل افزایش آن بر حسب تورم موافقت؟ و به همین ترتیب در مورد حق اشتغال، امنیت شغلی، بیکاری، تأمین مسکن، بهداشت، تحصیل و ...

آنچه شایان توجه است این است که در همین دوره رشد طبقه کارگر و توانایی و قدرتش در تولید، بر توان طبقاتش در مقابل سرمایه تأثیر بسزایی داشته است. امروز، کارگران، و مشخصاً کارگران صنایع اصلی از موقعیتی برخوردارند که برای کارگران ۱۵ سال پیش قابل تصور نبود. کارگرانی که با در نظر گرفتن سن متوسط جمعیت در ایران، دوران کودکی را در خانواده کارگری به بزرگسالی رسانده اند و سابقه کار چندین ساله دارند. این شرایطی نیست که بخش زیادی از کارگران، در دوره مثلاً رفسنجانی داشتند. قدرت کارگری را همچنین در حضور تشکل های علنی کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه می توان دید، در اعتصاب کارگران ماهشهر می توان دید. در این شرایط می توان و بایستی امکان دخالتگری کارگران کمونیست و سازماندهی کارگران حول اتفاقات جاری را میسر تر سازد.

این حقایق، سرمایه وسیع در ایران، رشد و انباشت سرمایه، از طرفی موقعیت مهم طبقه کارگر و توان و قدرت بلقوه این طبقه را در اقتصاد و تولید و باز

تولید در این جامعه نشان می‌دهد. ثروت وسیع و افسانه‌ای تولید شده در ایران بر دوش یک طبقه کارگر وسیع، قدرتمند در مراکز صنعتی ایران است. چپ ایران وقتی از افزایش ثروت و تولید وسیع سرمایه صحبت می‌شود و حقایق موجود را بیان می‌کنید، بلافاصله و دقیقاً همچون سایر بخشهایی از بورژوازی ناراضی، بورژوازی لیبرال و.. دست به ناسزاگویی می‌زند که "این طرفداری از احمدی نژاد" است! مخالفت این چپ با تحولات و رشد اقتصادی ایران، در دایره همان بخش ناراضی بورژوازی ایران می‌گنجد که خود و نمایندگان خود را لایقتر از دولت موجود برای رفع موانع رشد سرمایه میداند. این بخش فکر میکند دولت موجود لایق جوابگویی به نیاز سرمایه و استثمار کافی و لازم طبقه کارگر نیست. نقد این چپ هم در همین دایره منقدین سرمایه قرار دارد.

برای کمونیستها شناخت این حقایق پی بردن و برسمیت شناختن طبقه کارگری قدرتمند، پرولتاریای وسیع و صنعتی ایران است، که جامعه ایران را به هزار دلیل آماده تحولات عمیق سوسیالیستی کرده است. کمونیستهای طبقه کارگر، کارگران کمونیست و احزاب کمونیستی با اتکا به این حقایق، صحنه جنگ خود و ملزومات جدال طبقه کارگر را باید مهیا کنند. موانع به میدان آمدن طبقه کارگری با این توان و قدرت عظیم، را بررسی و آن موانع را از راه برمیدارند. و نیروی طبقاتی خود را در مقابل کل بورژوازی به میدان می‌آورند، چیزی که چپ بورژوائی نه تنها مشغله اش نیست بلکه خود به مانعی در مقابل تحولات انقلابی و کارگری قرار دارد.

تولد نئوتوده‌ایسم در سیاست ایران

کمونیست‌ها در دادگاه لیبرالیسم چپ

کوروش مدرسی

فهرست

۱- مقدمه بخش اول

۲- مقدمه بخش دوم

۳- طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی

۴- کمونیست‌ها و تاکتیک

۵- آذرین - مقدم و مبارزه سیاسی

۶- آذرین - مقدم و "پارادایم" سندیکالیسم "آمریکائی"

۷- آذرین - مقدم و فعالیت احزاب کمونیستی در تشکل‌های اجتماعی

۸- آذرین و مقدم: کیانوری و طبری در انتظار نوبت

۹- کومه له و "پارادایم" نئوتوده‌ایسم

این متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کوروش مدرسی تحت عنوان "کمونیست‌ها در دادگاه لیبرالیسم چپ" در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۰۸ - ۲ تیر ۱۳۸۷ است. فایل‌های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کوروش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) قابل دسترسی هستند. این متن به همت محمد فتوحی سرا پیاده و توسط سخنران ادیت شده است.

بخش اول

مقدمه

عنوان اعلام شده بحث امروز "کمونیست‌ها در دادگاه لیبرالیسم چپ است". می‌خواستم عنوان جدیدتر و گویاتری برای آن پیشنهاد کنم: "تولد نئوتوده‌ایسم در سیاست ایران". توضیح خواهم داد که جریان آذرین - مقدم یک جریان کاملاً توده‌ایستی است گرچه هنوز به موقعیت حزب توده نرسیده است. لذا برخورد به این جریان و مبارزه علیه مبانی فکری و نتیجه‌گیریهای سیاسی اش مهم است.

در این جریان ایرج آذرین نقش تئورسین را بازی می‌کند و رضا مقدم هم، اگر بخواهیم لطفی به او کرده باشیم، نقش رضا مقدم این جریان: آدم سطحی و به اصطلاح "جاهل". جریان آذرین - مقدم با همراه با دو خرداد متولد شد، نسخه به اصطلاح مارکسیستی آن بودند و تا کنون بیشتر اساساً یک جریان "انتלקی" بودند که مبارزه سیاسی را با نوشتن جزوات آموزشی اشتباه گرفته است و تا به حال ما به ازاء سیاسی قابل توجهی نداشته است. تحولات جدید سیاسی در ایران؛ فروکش کردن جنبش سرنگونی و دست بالا پیدا کردن یک کمونیسم دخالتگر بازاری برای کالای اینها فراهم کرده است. خریداران در مانده ای برای کالای اینها پیدا شده اند. دو خردادی‌های چپ، کمونیست‌های عقیم، چپ‌هایی که رسالت خود را در منفعل نگاه داشتن اعتراض کمونیستی طبقه کارگر یافته اند. وجود چپ اکتیو و دخالتگر، آنتی چپ و قیچ را برای سنت‌های بورژوائی ضروری کرده است.

اینها تولد جدید خود را با حمله ای وقیحانه به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، به کمونیسم دخالتگر و بویژه به حزب حکمتیست، آغاز کردند و یک اقتضاح توده‌ایستی را بنیاد نهادند. موضع اینها که ابتدا در نوشته بی امضائی در سایت "تریبون مارکسیستی" منتشر شد و سپس از جانب ایرج آذرین و رضا مقدم کاملاً "توضیح داده" و "تشریح شد"، تقریباً از جانب تمام جریاناتی که به هر عنوان به خود چپ میگویند محکوم و طرد شد. حزب حکمتیست هم موضع اینها را در بیانیه "دریغ از یک جو شرف" پاسخ داد.

اما در نقد این جریان توجه اساساً به جنبه پلیسی امنیتی، کینه توزانه و لجن پراکنانه موضع اینها جلب شد و همه به حق این جنبه را محکوم کردند. اما عدم حساسیت اکثر منتقدین نسبت به سیستم فکری و نتیجه‌گیری‌های سیاسی پشت مواضع جریان آذرین - مقدم بشدت نگران کننده است. عدم توجه تقریباً کل چپ به بحث‌های سیاسی اینها و عدم حساسیت به مبانی فکری این خط در واقع انعکاس محدود ماندن چپ به ضدیت با جمهوری اسلامی و فقدان یک استخوان بندی مارکسیستی در این چپ و در نتیجه آسیب پذیری مجدد چپ در مقابل عروج یک جریان توده‌ایستی جدید در سیاست ایران است.

در این رابطه البته باید بهمن شفیق را مستثنی کرد و از کار خوب او یاد کرد. بهمن شفیق علیرغم نوسانات کاملاً آشکار در تبیین رابطه سیاست، قدرت، حزب و گذشته این جریان، بر نکات بسیار با اهمیتی در نقد تئوریک ایرج آذرین و رضا مقدم انگشت گذاشته است و به درست استدلال کرده است که این

جریان یک جریان نئوتوده‌ایستی است. همینطور باید به نوشته خوب محمد فتاحی در نشریه پاسخ اشاره کنم که تلاش کرده است که پاسخ های این جریان به دانشجویان آزادخواه و برابری طلب را از نظر سیاسی محک بزند.

در این سخنرانی می خواهم مستدل کنم که جریان آذرین -مقدم یک جریان توده ایستی است. این جریان درست همان نقشی را بازی می کنند که اکثریت و حزب توده در سالهای ۶۳-۵۷ بازی کردند. حزب توده و اکثریت سال ۵۹ تا ۶۷ را نباید با امروز جریان آذرین -مقدم مقایسه کرد. باید آنها را با توده ای ها و چریک های سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت -قبل از جمهوری اسلامی محک زد. به یاد بیاورید که آنها هم از مبارزه کارگری حرف میزدند، در سندیگاههای موجود فعال بودند و هنوز با رژیم همکاری نکرده بودند. آذرین و مقدم، به نظر من، کیانوری ها و طبری های امروز ایران هستند.

می خواهم استدلال کنم که همراهی کومه‌له با این جریان چیزی جز یک سقوط عمیق سیاسی برای کومه‌له نیست و هشدار دهنده است. نفوذ اینها در رهبری کومه‌له میتواند کومه‌له را از یک جریان منفعل به جریانی فعال اما فعال علیه میلیتانتی، علیه مبارزه جویی و علیه حق طلبی در جامعه ایران بکشانند.

می خواهم نشان دهم که افشا کردن مبانی فکری و سیاسی اینها و ایزوله کردنشان شرط سلامت پرتلاریای انقلابی و انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر، و اصولا هر نوع حرکت سرنگونی طلبانه ای است. چون به اعتقاد من اینها در صف مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی ایستاده و فعال شده اند.

ادعا نامه دادگاهی که اینها برای محاکمه داب و کمونیستها تشکیل دادند حتی در جزئیات همان ادعا نامه وزارت اطلاعات است که به زبان مارکسیستی نوشته شده است. اما این مارکسیسم همانقدر مارکسیسم است که افاضات کیانوری و طبری مارکسیستی بودند.

ایرج آذرین به درست در این نوشته آخر خود میگوید که در این ماجرای که به وجود آمده یک صف بندی جدید در عرصه سیاست ایران به وجود آمده است. من هم موافق اتفاقی که افتاد این بود که این کمونیسمی که در این جرایمات خود را در صحنه سیاست ایران جلو کشید در مقابل خود یک ضد چپ، یعنی جریان توده‌ایستی آذرین -مقدم، را شکل داده است و این جدید است.

به نظر من باید به استقبال آن جریان رفت و نباید منتظر بلوغ توده‌ایسم شد و باید دادگاه اینها برای محاکمه کمونیستها را به دادگاه کمونیست ها برای محاکمه نئوتوده‌ایسم تبدیل کرد. با این تفاوت که محکمه ما تنها به رسوا شدن و ایزوله شدن این جریان ختم میشود و محکمه آنها به شکنجه بیشتر و مجازات زندان برای کمونیست ها.

خواباندن گرد و خاک: وجدان و شرافت طبقاتی است

قبل از وارد شدن به اصل بحث ناچارم گرد و خاکی که اینها برای استتار خود برپا کرده اند را کمی بخوابانم تا خواننده بتواند تصویری واقعی و واضح تر از اختلافات را ببیند و تصمیم بگیرد. ایرج آذرین و رضا مقدم تاکتیک خاص، و البته پا خورده ای، در بحث دارند. بحث را با هزار دروغ همراه میکنند و گرد و خاکی به پا میکنند تا در پوشش آن مواضع مششع شان را با تضمین یک پیش داوری به خورد خواننده دهند. خواننده اگر از هزار دروغ اینها تنها یکی را هم باور کند در صدور حکم محکومیت ما محتاج دقت در صحت و سقم هیچ یک از استدلالات تئوریک و سیاسی آذرین - مقدم نخواهد بود. در پس این گرد و خاک قرار است خواننده قبل از وارد شدن به اصل بحث یک تصویر جعلی از جایگاه و مواضع دو طرف پیدا کند. قرار است خواننده چشم بسته این جنگ را جنگ خیر و شر ببیند. یک طرف این جنگ، طرف خیر، ایرج آذرین و رضا مقدم، دو شخصیت نستوه در دفاع از مارکسیسم، در دفاع از انقلاب کارگری، دو شخصیت مورد فحاشی و تعرض تبلیغاتی قرار گرفته و خلاصه دو فرشته سیاسی قرار دارند و در یک طرف دیگر، طرف شر، ما، کسانی که به مارکسیسم پشت کرده ایم، کسانی که نه تنها انقلاب کارگری را به آمریکا و اسرائیل فروخته ایم، بلکه کل اعتراض دانشجویان را قربانی اهداف خود کردیم، و در یک کلام شر مطلق قرار گرفته اند. به راستی اگر کسی تنها یک درصد این تصویر را به پذیرد چه احتیاجی به تعقیب استدلال ها ما و یا دقت در سیاست آذرین- مقدم دارد؟ ظاهرا این درس قدیمی است که اینها تازه از آکادمیسم نوکر در دانشگاه های غربی آموخته اند. در نتیجه باید لااقل بخشی از این گرد و خاک را بخوابانم.

در نوشته دیگری در باره رویدادهای آذر امسال و تعرض رژیم به دانشجویان چپ و کمونیست اشاره کردم که این رویداد ها باید به نسل جوان کمونیست های ایران نشان داده باشد که چقدر وجدان و شرافت را منافع سیاسی شکل میدهد. ادعا های آذرین - مقدم یک بار دیگر این حکم را مسجل میکند. دروغ های اینها "کج کردن" واقعیت یا "تاب دادن" آن نیست. جعل است. آنچه که در پائین به آن اشاره میکنم نه به ترتیب اهمیت است و نه تمام تصویری کاذب اینها. تنها مثنی نمونه خروار است.

۱- ایرج آذرین میگوید ایشان و رفقای شان از نوشته پلیسی سایت "تریبون مارکسیستی" خبر نداشته اند و ما بیخود آن را به ایشان و رفقای از همه جا بیخیر شان بسته ایم تا فحاشی کنیم. ایشان سر راست دروغ میگوید.

• دوستان ظاهرا از همه جا بیخیر آقایان آذرین و مقدم در کشور های مختلف قبل از اینکه این نوشته روی سایت "تریبون مارکسیستی" برود آن را برای خیلی ها ای میل کرده اند. اگر بگویید نه میتوانیم نام ارسال کننده ها از سوئد و انگلیس و ای میل های آنها را منتشر کنیم. سایت آزادی بیان به چند مورد اشاره کرده است.

• سایت "تریبون مارکسیستی" که نوشته اصلی روی آن است یک وبلاگ ناشناس نیست. این سایتی روی یکی از سرور های کومه‌له است. این سایت قانونا متعلق به کومه‌له است که در چارچوب بده بستان های رهبری کومه‌له در اختیار آذرین و شرکا قرار گرفته است.

• ایشان اول از این نوشته اظهار بی اطلاعی میکند و جسارت بر عهده گرفتن مسئولیت آن را ندارد اما کل نوشته "دوران سپری شده ... از سطر به سطر آن نوشته پلیسی دفاع میکند و آنرا علامت پیشرفت خط خود میدانند. در نتیجه این که ادعا میکند "من خبر نداشتم" دروغ است.

۲- آذرین و مقدم می‌گویند همه کسانی که با ایشان و خط‌شان مخالفت کرده اند جریانات کمونیست کارگری بوده اند که فحاشی و شانتاژ کرده اند. و بعد البته از میان کل "جریانات کمونیست کارگری" همه چیز را بر سر حکمتیست ها و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب می‌شکنند.

بند بند این ادعا دروغ است. واقعیت این است که کل چپ و همه انسانهای شرافتمند از سیاست اینها اظهار نفرت کردند، هر کس در صف نیروهای سیاسی که ذره ای شرافت انقلابی داشت در مقابل پاپوش دوزی توده‌ایستی آذرین - مقدم ایستاد. و این افراد مطلقاً محدود به حکمتیست ها نبودند. بهمن شفیق، بهرام رحمانی و سایت‌های و شخصیت های دیگری که به ما سمپاتی ندارند و از همه مهمتر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که از خود در مقابل پاپوش دوزی آذرین - مقدم دفاع کردند، حکم کذب این تصویر سازی را صادر کرده اند. این تصویر سازی برای پوشاندن دست ردی است که کل چپ به سینه اینها زده است. برای گذاشتن ما به جای خودشان در موقعیت محکوم در مقابل شرافت انقلابی در صف مخالفین جمهوری اسلامی است.

۳- ایرج آذرین و رضا مقدم می‌گویند که آنها قربانی فحاشی ما شده اند. کدام فحش؟

حزب حکمتیست در اطلاعیه "دریغ از یک جو شرف" از اینکه آذرین و مقدم خود را از این افتضاح کنار نکشیده اند اظهار تاسف کرده است. این فحش است؟

فحاشی های آقای آسنگران را به حساب ما مینویسید؟ ایشان به شما بیشتر لنترانی بار کرده یا به ما؟ آیا ما هم میتوانیم همه فحاشی های حزب توده یا لیبرال هائی مانند پیمان عارف به حکمتیست ها را به حساب شما بنویسیم؟ اینکه به نظر ما شما ها همه یک طیف هستیید به ما حق میدهد هرچه پیمان عارف گفته یا حزب توده میگوید را به حساب شما بنویسیم؟ یا این چنین انتساباتی حق انحصاری شماست؟ با این شیوه باید منتظر باشیم چه چیز های دیگری را به ما نسبت دهید؟ توسل به این شیوه ها علامت ورشکستگی سیاسی نیست؟

"فحاشی های" ما اینها هستند:

در هنگام تولد جریان آذرین - مقدم ما گفتیم که، از نظر سیاسی، اینها انعکاس دوم خرداد هستند. آنها پاسخ دادند که ما از اسرائیل و آمریکا پول میگیریم. ظاهراً در مکتب پست مدرنیست آذرین حکم ما فحاشی است و نسبت دادن ما به اسرائیل و آمریکا تحلیل سیاسی!

گفتیم اینها تنها حزب استعفا هستند: قصد مبارزه متشکل ندارند، تحزب سیاسی را نفی میکنند و صرفاً تلاشی برای خانه نشین کردن تعداد هرچه بیشتری از کمونیست ها هستند. گفتیم نه میخواهند و نه میتوانند حزب درست کنند. مگر در این ۱۰ سال کاری خلاف این پیش بینی های منصور حکمت را انجام دادند؟ مگر امروز همه این پیش بینی ها به اثبات نرسید است؟ در سال ۱۹۹۹، بقول خودشان، صد و بیست نفر از کمونیست های جامعه ایران را از حزب کمونیست کارگری جدا کردند و حتی امروز به این کار خود افتخار میکنند. این صد و بیست نفر چه شدند؟ جز گروه دو نفره آذرین-مقدم بقیه کجا رفتند؟ خانه نشین کردن ۱۲۰ نفر از کمونیست ها را که در یک حزب کمونیستی لاقال علیه جمهوری اسلامی مبارزه میکردند افتخار است؟ خانه نشین کردن آگاهانه و سیستماتیک کمونیست ها کاری است که بورژوازی بابت آن خرج میکند، زندان و پلیس و روشنفکر میسازد. رضا مقدم در کتاب وصله پینه جدید خود نوشته است که ما به ایشان گفته ایم "شکنجه‌گر". دروغ می‌گوید. ایشان اگر ذره ای شرف دارد باید ارجاع بدهد که کجا به ایشان یا دوستانشان شکنجه گر گفته ایم.

واقعیت این است که سال ۹۹، در اوج کمپین اینها برای راه انداختن استعفا از حزب کمونیست کارگری و خانه نشین کردن کمونیست ها، در یک نامه شخصی، برای رفیقی قدیمی که آن روز با آنها رفت و امروز با آنها نیست، گفتم اینها حرفهائی را می‌زنند که رژیم به زور از زبان توابع ها بیرون میکشید. توابع ها را میزند، ماه ها در تابوت میخوابانند، چندین بار اعدام نمایشی میکردند، رفقای‌شان را در مقابل‌شان اعدام میکردند، و آنها را میکشند به این امید که فعالین سیاسی را خانه نشین شان کنند. توابع قربانی بود و هیچ تقصیری نداشت. ولی کسی که در اروپا نشسته است و از روی منفعت سیاسی اش این کار را میکند چه باید نامید؟ آذرین و مقدم برای پوشاندن معنی سیاسی حرکت خود و به جای دفاع از این دستاورد سیاسی خود گرد و خاک "شکنجه گر" را پر پا میکند.

۴- ایضا رضا مقدم در همان کتاب "وصله پینه" خود میگوید چون کورش مدرسی "طرفدار تشکیل دولت با گنجی بوده است" و ایشان بنده را افشا کرده اند من به ایشان بد و بیراه گفته‌ام! میشود از ایشان خواهش کنیم لاقال به سیاق آکادمیک های نوکر در دانشکده های علوم اجتماعی در غرب لطف کنند و ارجاع بدهند این را از کجا آورده اند؟

عده‌ای شارلاتان سال ۲۰۰۴ "کشف کردند" که اصلاً کورش مدرسی میخواست با جمهوری اسلامی و با جاریان دولت موقت تشکیل دهد! همه آنروز به حماقت این شارلاتان ها خندیدند. خود آنها هم امروز حتی رویشان نمیشود این مزخرفات را تکرار کنند. آیا توقع بیجائی است که از رضا مقدم بخواهیم لاقال اگر میخواست به ما لجن به پراند لجن نامه دیگران را درست بخواند؟ گنجی را از کجا آوردید؟

۵- هر دو ادعا میکنند که میگویند که از اول میدانستند که بحث حزب قدرت سیاسی بحث چشم دوختن به آمریکا و اسرائیل است. این ادعائی است که به مصلحت سیاسی خط آذرین - مقدم بعداً اختراع شد و امروز به دروغ به بحث مربوط به جدائی اینها ارجاع شده. پائین تر به مضمون سیاسی این ادعا اشاره خواهیم کرد. اما بحث حزب و قدرت سیاسی در سال ۹۹ از جانب مقدم با سوال "پس شورا چی شد؟" و از جانب آذرین با سکوت کاسیکارانه روبرو شد. تازه بعداً که بهمن شفیق بحثی را شروع کردند این دو وسط پریدند و بعد از استعفا کارت بلانکیسم را دست گرفتند. آنوقت بحثی از آمریکا یا اسرائیل در میان نبود. آمریکا و اسرائیل، بعد از انقراض حزب استعفا، بنا به مصلحت سیاسی، اضافه شد.

همان وقت به آنها هشدار دادیم که این دروغ است و نتیجه این دروغ این خواهد شد که اگر کسی را در ایران به اتهام عضویت در حزب کمونیست کارگری بگیرند او را متهم به همکاری با اسرائیل میکنند. توجه نکردند. از آنها به دلیل نشر اکاذیب شکایت کردیم. آذرین و مقدم چاقو که از دستشان افتاد، قلم بدست گرفتند و "کشف کردند" که اصلا بحث حزب و قدرت سیاسی در رابطه با گرفتن پول از اسرائیل مطرح شده است! این عمق وجدان سیاسی و آکادمیک اینها است.

۶- در شماره اخیر نشریه "بارو"، که به سردبیری ایرج آذرین منتشر میشود، در مقاله "علمی" دیگری ایشان یک بار دیگر ما را متهم به وابستگی به اسرائیل و آمریکا کرده اند. ادعا کرده اند که ما میخوایم با دلار و شیکل (واحد پول اسرائیل) انقلاب کنیم! این در حالی است که ما شاید تنها حزب مهم اپوزیسیون هستیم که از هیچ دولتی کمک نمیگیریم. البته اگر کسی به ما کمک بقیصد و شرط میگرد قبول میکردیم ولی این کار را نمیکند. اما در پس این دروغ یک حقیقت دیگر نهفته است. حقیقتی در مورد خود جریان آذرین-مقدم.

ببینید، واقعیت این است که اینها با دلار، دینار یا هر واحد پول دیگری مشکلی ندارند. مشکلشان با شیکل اسرائیل است. اینها میدانند مثلا آمریکا مستقیما از نظر مالی به کومله کمک میکند. ابراهیم عزیزاده در یکی از سخنرانی های خود همین را تایید میکند. تا آنجا که به ما مربوط است، در این که کومله از آمریکا کمک مالی بگیرد ایراد فی نفسه ای نمی بینیم. اگر کسی ایرادی ببیند باید این ایراد را در سیاست کومله در قبال آمریکا، انعطاف یا سازش با آمریکا و سیاست های آن در منطقه یا جهان را نشان دهد. اگر چنین سازشی نیست نفس قبول کمک مالی آمریکا ایرادی ندارد. این موضع سر راست ما بوده و هست.

اما ریا کاری ایرج آذرین و رضا مقدم در این است که علیرغم همه اتهاماتی که به ما میزنند، علی رغم "ایراز انزجار" از سندیکالیست هائی که به ادعای اینها با آمریکا رابطه دارند، نه تنها به کومله انتقادی ندارد، بلکه در استفاده از امکانات کومله و بهره بردن از محصولات این دلار سر سوزنی به خود تردید راه نمیدهند. اصلا به روی خود نمی آورند که هزینه همین سروری که سایت "تریبون مارکسیستی" روی آن است، هزینه تلویزیونی که ایشان برای انتشار نظراتشان از آن استفاده میکنند را دلار آمریکا یا دینار مام جلال پرداخته است!

اینها حتی با دینار صدام حسین هم مشکلی نداشتند. در زمانی که با هم در حزب کمونیست ایران بودیم، کومله از دولت عراق کمک مالی میگرفت و آن را مخفی هم نمیکرد. ایرج آذرین و رضا مقدم با همین کمک مالی برایشان بلیط سفر به اروپا تهیه شده و خرج شان مدت ها در اروپا داده شده است. ما این رابطه را نه آن روز بد میدانستیم و نه امروز در آن رابطه ایرادی میبینیم.

آذرین و مقدم هم ظاهرا همینطور اند در نتیجه اینها مشکلی با دلار و دینار و هیچ پول دیگری ندارند. کارت آس محکومیت ما کلمات شیکل و اسرائیل است. اینها دلار و آمریکا را میپرانند تا بتوانند همراه آن شیکل و اسرائیل را به ما ببندند. و واقعیت این است که تفاوت شیکل با دلار و دینار تنها در یهودی بودن دولت صادر کننده شیکل است. و گر نه گمان نمیکنم هیچکدام بتوانند در ارجحیت دولت بوش یا دولت مالکی بر دولت اولمرت یک سطر روی کاغذ بیاورند.

آذرین و مقدم دارند به فضای آنتی سمیت، ضد یهودی گری جمهوری اسلامی پشت میدهند. با این اتهام دارند روی روحیه ضد یهودی گری در میان فعالین کارگری و روشنفکران چپ شرق زده - اسلامی سرمایه گذاری میکنند. مشکل ایرج آذرین نفهمیدن مارکس، انگلس یا لنین نیست. میخواهد در یک حکومت اسلامی از آنتی سمیتسم علیه مخالف خود استفاده کند. این اوج پابندی اینها به حقیقت است.

۷- در جریان افتضاح اخیر و در مقابل محکومیتی که گرفتند، اعلامیه ای به امضای "جمعی از کارگران سقز و سنندج" علیه ما، بویژه علیه برهان دیوارگر و کورش مدرسی، صادر شد. در این اعلامیه هر اتهامی که در کیسه داشتند مجددا نثار ما کردند. همان وقت سایت آزادی بیان نشان داد که این اعلامیه ربطی به کارگران بیخبر سقز و سنندج ندارد. دوستان اینها، در لندن، که نه کارگر هستند و نه ساکن سقز یا سنندج این اعلامیه را صادر کرده اند. آی پی فرستنده آن رو شد، حتی روشن شد که نویسندگان در لندن دانشجو و مقاطعه کار هستند.

با همه اینها رضا مقدم کاره حیدری را، که تنها چند ماه است به خارج کشور آمده و هویت و محل سکونت خود را پنهان هم نکرده است، متهم میکند که به دروغ خود را عضو دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میخواند. و یا زمانی که کاوه عباسیان سخنگوی داب سعی میکرد دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از زیر ضرب جمهوری اسلامی در ببرد و در ایران در به در بود، ایشان اعلام میفرمایند که در خارج هستند. صرف نظر از دروغ بودن این ادعا ها، واقعا اگر جغرافیا اینقدر مهم است و اگر شغل آدم ها اینقدر تعیین کننده است، آیا رو کردن محل زندگی و شغل آذرین و مقدم دلالتی بر صحت و سقم نظرات سیاسی آنها دارد؟ آیا برای توضیح نظرات آنها میشود این اطلاعات را علنی کرد؟ این اطلاعات اهمیت سیاسی دارند؟ واقعیت این است که اینها از پرنسیب های مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی سو استفاده میکنند و گر نه وارد این گود نمیشدند.

۸- آذرین و مقدم تاریخی از مجاهدات خود علیه حزب کمونیست کارگری و منصور حکمت اختراع کرده اند که اصلا وجود ندارد. ظاهرا اینها با طرح بحث حزب و قدرت سیاسی از جانب منصور حکمت متوجه چرخش او از مارکسیسم شدند و آذرین و مقدم با پرچم دفاع از مارکسیسم و منفعت طبقه کارگر وارد میدان یک نبرد بی امان شدند.

مضمون سیاسی کاری که اینها در آن دوره کردند را بالاتر توضیح دادم. اما حتی از نظر ثبت وقایع این ادعا دروغ است. اینها تا وقتی از حزب کمونیست کارگری جدا نشده بودند حتی یک کلمه نگفتند. وقتی جدا شدند رضا مقدم یک پاراگراف نوشت که "انتقال صورت نگرفت!" همین. اینکه این جمله چقدر مفهوم هست یا نیست، مسئولیتش با من نیست. گفت قرار بود این حزب کمونیست کارگری به درون طبقه کارگر منتقل بشود که نشد. و این را ایشان در سکوت خود کشف کرد و تا لحظه جدائی هیچکدام از ما را در این یافته خود شریک نکرده بود. ایرج آذرین حتی این را هم نگفت. ایشان پنج شش سال محو شده بودند، نبودند. ایشان حتی در یک جلسه یا در یک نوشته اظهار نارضایتی هم نکرده بودند. نه ایرج آذرین مبارزه ای کرده است نه رضا مقدم حرفی زده است. نه در جلسه ای شرکت کرده اند نه یک کلمه گفتند و نه یک کلمه نوشتند. نه جرات کردند در جلسه ای حضور پیدا کنند و مثل همه ما بایستند،

حرف بزنند و اجازه بدهند بقیه به آنها انتقاد کنند، قضاوتشان کنند، رد یا قبولشان کنند. تاریخی برای خود ساخته اند که، خیلی ساده، اصلا وجود ندارد.

۹- می گویند که حزب ما (حزب حکمتیست) به حمله آمریکا به ایران امید بسته است تا گارد آزادی راه بیندازد. واقعیت این است که در صحنه سیاسی ایران جز اینها کسی وقاحت لازم را برای معرفی سر راست ترین و صریح ترین نیروی مخالف حمله آمریکا بعنوان طرفدار آمریکا را نداشته است. لابد این علاقه ما به حمله آمریکا به ایران پشت بند دلار هانی است که ما از آمریکا میگیریم! یک مطلب یا یک مصوبه ما را نشان بدهید که بشود از مشتق دهم آن هم چنین نتیجه گیری را کرد.

۱۰- بالاخره، شاه بیت آخر آنها این است که میگویند آنها کار پلیسی نکرده اند. حزب حکمتیست خودش ارتباطش با دانشجویان دستگیر شده را اعلام کرده است و اینها در معرفی این دانشجویان و توسل به ادعاهای شکنجه گران وزارت اطلاعات علیه این دانشجویان بی تقصیر اند. اینجا سه دروغ به هم تنیده است:

اولا - فرض کنیم که حزب حکمتیست اعلام کرده که این ۵۰ دانشجویی که دستگیر شده اند متعلق به این حزب هستند. شما چرا این افشاگری پلیسی ما را محکوم نمیکنید؟ بالاخره کار پلیسی کار پلیسی است هر کس آن را انجام دهد، چه شما چه ما. چرا اعلام نکردید که حکمتیست ها با این کارشان جان این دانشجویان را به خطر می نوازند؟ مگر چنین کاری به خطر انداختن آگاهانه جان دانشجویان دستگیر شده در پی منافع حقیر سکتی نیست؟ فرض کنیم ما این حقارت را داشته ایم شما چرا سوار این قطار شده اید؟ غیر از این است که اعلام میکنید که میزان الحراره حقارت سنج تان این درجه از حقارت را حتی متوجه هم نمیشود؟ و به هر حقارت و پستی در مبارزه علیه مخالفین خود استفاده میکنید؟

ثانیا - فرضا ما اعلام کرده ایم که دانشجویان دستگیر شده اعضای حزب ما هستند؛ این به شما مجوز میدهد که هر چیزی را که با جویان اطلاعات به زور شکنجه از این دانشجویان در آورده اند و هر چیزی را که به ضرب شکنجه به آنها بسته اند را مسجل پای ما و این دانشجویان بنویسید؟ چرا ادعا نامه دادستان اسلامی را علیه ما و این دانشجویان حقیقت اعلام میکنید؟ حقیقت این است که شما شکنجه گر نیستید اما در استفاده "شرافتمندانه" از محصول کار این شکنجه گران به خود تردید راه نمیدهید.

چه فرد یا نیرویی در تاریخ سیاسی ایران، چه در زمان رژیم شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی تا کنون از اعترافات زیر شکنجه زندانیان سیاسی علیه آنها و یا علیه سازمانی که به آن منتسب میشوند استفاده کرده است؟ غیر از حزب توده یکی و حتی یکی را نام ببرید. حتی اکثریت هم این کار را نکرده است. حتی سازمان مجاهدین خلق در رابطه بستن اتهام قتل شریف واقفی به تقی شهرام در سال ۱۳۵۴ حاضر نشد به اعترافات شو های ساواک در تلویزیون رژیم شاه استناد کند. مگر در دهه ۶۰ که جمهوری اسلامی تعداد کثیری از مبارزین سیاسی را مجبور به مصاحبه تلویزیونی میکرد یک نیرو حتی یک نیرو پیدا شد که از این اظهارات علیه این مبارزین و یا سازمان آنها استفاده کند؟ چرا انصافا فقط یک نیرو بود: حزب توده.

ثالثا - اگر حزب حکمتیست اعلام کرده که این دانشجویان اعضای این حزب هستند، پس اعلامیه هشدار ما، در همین رابطه، که سال پیش صادر شده چیست؟

در آن اعلامیه گفتیم کسی که این دانشجویان را به حزب حکمتیست منتسب میکند پروکاتور پلیس است. مگر یک سال پیش دفتر تحکیم وحدت که در مبارزه با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب اعلام نکرد که اینها حکمتیست هستند؟ مگر لیبرال ها و پیمان عارف اعلام نکردند که این ها اوباش حکمتیست هستند؟ مگر خود دانشجویان اعتراض نکردند که "گرای امنیتی" ندهید؟

از ما نقل قول میآورند که گفته ایم حکمتیست ها در محیط های دانشگاهی نفوذ دارند و از این استفاده میکنند تا آدم های مشخص و معرفی را به ما وصل کنند و از آن بدتر، اعترافاتی که به زور شکنجه گرفته شده است را حقیقت اعلام میکنند، همه اتهاماتی که پلیس به دانشجویان و حکمتیست ها بسته است را واقعیت اعلام میکنند و استدلالشان این است که "همه میدانند"!

آزین و مقدم با اتکا به بازجویی های وزارت اطلاعات، قبل از حتی تشکیل دادگاه اسلامی، اتهامات وارده به دانشجویان را محرز اعلام میکنند، روی پرونده شان اسلحه میگذارند و هم ما و هم آنها را محکوم میکنند.

آزین و مقدم سالهاست در اروپا زندگی میکنند باید بدانند که توسل به چنین روشی قانونا تایید شکنجه محسوب میشود و جرم است. این ما نیستیم که به شما شکنجه گر میگوئیم، مطابق همان قوانین کشور هانی که در آن زندگی میکنید این استفاده از اعترافات زیر شکنجه و این مسجل نمایاندن اتهامات وزارت اطلاعات همکاری با شکنجه گر محسوب میشود. ما به این روش میگوئیم انصاف با استاندارد های توده ایستی.

با این سیستم همه میدانند که مثلا حزب دمکرات، پژاک یا کومله در کردستان ایران نفوذ دارند، خودشان هم همین را میگویند. آیا نباید منتظر بود که آقایان آزین و مقدم با هر دستگیری و شکنجه مبارزین سیاسی در کردستان، اتهامات آنها را مسجل و آنها را به این دو سازمان منتسب نمایند؟ واقعا اینها، در اختناق اسلامی، فاصله ادعای نفوذ یک جریان با انتساب یک عده آدم معین به آن جریان را نمیفهمید؟ هیچ کس این درجه فقدان فهم و شعور در شما را قبول نمیکند. واقعیت این است که در مخالفت با ما و چپی که به میدان آمده است از همراهی با جمهوری اسلامی ابائی ندارد.

از همه اینها گذشته اعلامیه هشدار یک سال پیش ما را هم ندید و ندیده گرفتید؟ گفته ها و نوشته های ما در یکسال گذشته را هم زیر فرش زدید؟ نگران از سوء استفاده اپورتونیست ها، طی یک سال گذشته و بعد از ۱۳ آذر، در مقابل اتهاماتی که وزارت اطلاعات پخش میکرد، چندین بار به صراحت اعلام کرده ام که "اگر جمهوری اسلامی حکمتیست را طرفداری از آزادی و برابری میدانند ما افتخار میکنیم که این دانشجویان حکمتیست باشند و در این صورت بخش اعظم مردم ایران حکمتیست اند ولی ادعای تعلق تشکیلاتی اینها به حزب حکمتیست یک پاپوش دوزی رسمی برای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است." نشنیدید؟

اینها تنها بخشی از پرده دود و گرد و خاکی است که جریان آذرین - مقدم پشت خود را به آنها داده است تا یک دوقطبی خیر و شر فطری تصویر شود. آنها سمبل خیر، مظلوم، فحش خورده و تکفیر شده هستند و ما "شیطان رحیم" اصولاً یک جریان "جهود پرست" طرفدار اسرائیل، متکی به آمریکا، ماجرا جو، فحاش، و ... هستیم. تصویر خود خدمت کن جالبی است!

با نکات بالا خواستم لااقل توضیح دهم که نه ما آن شیطان رحیم هستیم و نه آذرین - مقدم آن فرشته رحیم به این امید که اجازه بدهیم دیگران بدون پیشداوری قضاوت‌مان کنند.

بخش ۲

مقدمه

در بخش اول بحث سعی کردم مقداری از گرد و خاکی که آذرین و مقدم برای استتار مواضع خود به پا کرده اند را بخوابانم. تازه وقتی که این پرده ساتر را از بحث های آذرین - مقدم و شرکا بتکانید با یک سیستم فکری روشن و جا افتاده و بسیار قدیمی روبرو میشوید. سیستمی که پایه فکری جریانات مختلفی در تاریخ، از جمله توده ایسم بوده است. این پایه ها را به سهم خود در بحث "بررسی تحلیلی انقلاب روسیه: منشویسم، بلشویسم و لنینیسم" و همچنین در بحث های "کمونیست ها و انقلاب" و "انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها" نسبتاً به تفصیل مورد بررسی قرار داده ام. اینجا، به تناسب فرصت کوتاهی که هست، ناچارم به جنبه هایی از بحث که اهمیت فوری تری دارند محدود بمانم. علاقمندان میتوانند برای تفصیل بحث به این سخنرانی ها مراجع کنند.

طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی

تبیین دقیق رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی مهمترین موضوع و کلیدی ترین مساله در جنبش کمونیستی طبقه کارگر و بویژه در مارکسیسم است. کلی گویی، قافیه پردازی و ابهام در مورد این مساله نقطه شروع و خاتمه تمایز کل جریانات بورژوائی از کمونیسم پرولتری است.

هر کس، که به هر اعتبار، خود را کمونیست بداند قاعدتاً معتقد است که طبقه کارگر باید روزی انقلاب سوسیالیستی کند. در نتیجه باور به اینکه علی الاصول سوسیالیسم خوب است و طبقه کارگر باید انقلاب سوسیالیستی کند هنوز صف کمونیسم بورژوائی از کمونیسم پرولتری، صف مارکسیسم از اپورتونیسم و صف انقلابی گری پرولتری را از منشویسم، توده ایسم و ناسیونالیسم چپ جدا نمیکند. حتی اگر از جلال طالبانی، قذافی، چاوز و گوردن براون هم به پرسید، تحت شرایطی پای حکم "سوسیالیسم خوب است" امضا میگذارند.

در نتیجه سوال اساسی این نیست که آیا سوسیالیسم خوب است و آیا انقلاب سوسیالیستی روزی لازم است. سوال این است که آن روزی که قرار است طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی کند کی میرسد؟ رسیدن آن روز تابع چه شرایطی است؟ و برای رسیدن به آن روز چه مسیر آگاهانه ای را باید پیمود؟ کوتاه ترین راه برای رسیدن به آن روز کدام است؟ پیش شرط های تحقق "این روز موعود" کدام اند؟ و روزی که طبقه کارگر دست به قدرت میبرد با چه مسائلی روبرو میشود و آیا آماده پاسخ گویی به آنها هست یا خیر و ...

پاسخ به این سوالات است که جنبش های اجتماعی و طبقاتی را از هم جدا میکند. در پاسخ به این سوالات است که راه ها همدیگر را قطع میکنند، یکی انقلاب سوسیالیستی میکند و دیگری در مقابل آن به ضد انقلاب میبندد. همانطور که اشاره کردیم، کسی که در مورد رابطه زنده و بسیار دینامیک طبقه کارگر با انقلاب سوسیالیستی مبهم یا پیروتی باشد، اگر بخواهیم به او ارفاق کرده باشیم، باید بگوئیم که از مارکسیسم هیچ نفهمیده است.

رابطه عملی و پراتیکی طبقه کارگر با انقلاب سوسیالیستی هسته اساسی کمونیسم پراتیک مارکس است. مارکس صرفاً اعلام نمیکند که سوسیالیسم ضروری است. بلکه مهمتر از همه، مارکس تحقق سوسیالیسم را در سطح پراتیک، یعنی در سطح سیاست هم بکلی متفاوت از متفکران بورژوائی تبیین میکند. تبیین مارکس از این رابطه ریشه در عمق تبیین مارکس از رابطه پراتیک بشر با دنیای پیرامونی خود دارد و تا تجریدی ترین سطح فلسفه ماتریالیسم پراتیک مارکس پیش میرود. رابطه ای که به موجزترین وجه در "تزهائی درباره فویرباخ" توسط مارکس بیان شده است. رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی رابطه زنده این طبقه با سیاست زمانه خود برای تغییر آن است. در این رابطه دست ببرید تا از مارکس به یک ایدئولوگ - جامعه شناس بورژوائی برسید.

اساس تمایز فلسفه دخالتگر مارکس با متفکرین و سیاستمداران کمونیسم و سوسیالیسم بورژوائی در این است که از نظر مارکس سلطه شیوه تولید سرمایه داری و شکل گیری طبقه کارگر شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی و استقرار جامعه سوسیالیستی فراهم کرده است و انقلاب سوسیالیستی در جامعه سرمایه داری تماماً به تحقق شرایط ذهنی آن، یعنی آمادگی فاعل این تحول (طبقه کارگر) برای انجام این انقلاب بستگی دارد و بس. به عکس متفکرین بورژوائی، از نظر مارکس انقلاب سوسیالیستی مستلزم هیچ پیش شرط دیگری از جمله تکامل نیروهای مولده و پیش رفت اقتصادی و "فرهنگی" نیست. در نتیجه از نظر مارکس تلاش برای سازمان دادن و تحقق انقلاب سوسیالیستی تلاش برای فراهم آوردن شرایط ذهنی آن، یعنی آگاه کردن و متحد کردن طبقه کارگر برای انجام این امر تاریخی است و نه هیچ چیز دیگر. از نظر مارکس در تحقق این "عامل ذهنی" تجربه سیاسی و مبارزاتی طبقه کارگر مهمترین نقش را دارد. در نتیجه برای مارکس، آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی در اساس و ماهیت خود یک امر سیاسی و مبارزاتی است نه امور اقتصادی و فرهنگی و این قطب نما و مبنای تمام استراتژی و تاکتیک مبارزه پرولتاریای آگاه برای تحقق انقلاب سوسیالیستی است.

سازماندهی انقلاب سوسیالیستی محصول عمل آگاهانه کمونیست ها و طبقه کارگر است و نه حاصل سیر خودبخودی و در دنباله روانه حوادث. در غیاب یک حزب کمونیستی پرولتری خواست های مبارزات جاری در جامعه و چپ ترین پرچم در هر دوره انقلابی در چارچوب مقدرات سیستم سرمایه داری باقی میماند.

بستری که طبقه کارگر بر متن آن میتواند این جهش در آگاهی و تشکل خود را طی کند دو مولفه دارد که وجود هر دو خارج از کنترل بورژوازی است و در واقع وجود بورژوازی خود مولد این دو عامل است.

عامل اول مبارزه خودبخودی دائمی طبقه کارگر علیه استثمار سرمایه داری است. طبقه کارگر بطور خودبخودی در جامعه سرمایه داری به این مبارزه کشیده میشود. این مبارزه جزء داده و دائمی وجود طبقه کارگر و بورژوازی است، انعکاس رابطه میان این دو طبقه است. تا وقتی جامعه سرمایه داری هست این مبارزه هست و نفس این مبارزه و نفس شرايطی که طبقه کارگر در آن کار و زندگی میکند این طبقه را بسوی اتحاد، بسوی مبارزه جمعی علیه بورژوازی در عرصه اقتصادی سوق میدهد. این مبارزه و این تلاش برای اتحاد رکن وجودی طبقه کارگر است. طبقه کارگر به عکس بخش های مختلف بورژوازی نمیتواند "دست از مبارزه بردارد"، "کنار بکشد" و یا "دنبال زندگی اش برود". دست برداشتن از مبارزه برای کارگر به معنی خودکشی خود و خانواده کارگری است. کارگر با مبارزه اقتصادی زاده میشود و با این مبارزه میمرد؛ مگر اینکه کارگر بودن خود و لذا بورژوا بودن دیگری را از میان بردارد، انقلاب سوسیالیستی کند. در نتیجه وجود این مبارزه یک وجه دائمی جامعه سرمایه داری است و هیچ اختناق و یا سرکوبی نمیتواند بورژوازی را از این مبارزه خلاص کند. نتایج این مبارزه خود علامت مهمی در عملکرد شیوه تولید سرمایه داری، در نرخ استثمار و در نرخ سود و گرایش نزولی آن است که خارج از حیطه این بحث قرار میگیرند.

عامل دوم شکل گیری دوره های تلاطم و تحول انقلابی در جامعه است، دوره هایی که سیاست، در مقایسه با مبارزه اقتصادی، برای کل جامعه دست بالا را پیدا میکند، دوره هایی که قدرت سیاسی دولت زیر علامت سوال قرار میگیرد. شکل این دوره ها مستقل از دولت ها، طبقات و احزاب سیاسی است. دولت ها، طبقات و احزاب سیاسی چه بخواهند و چه نخواهند جامعه وارد دوره های بحران انقلابی میشود. از آنجا که پایه فراهم آوردن ملزومات ذهنی انقلاب سوسیالیستی آگاهی و تشکل سیاسی و طبقاتی پرولتاریا است و از آنجا که بنا به تعریف در دوره های بحران انقلابی این مسائل به راس کل مسائل جامعه رانده میشوند، در این دوره ها طبقه کارگر میتواند (و نه الزاما) راه صد ساله در مسیر آگاهی و تشکل خود را در چند روز به پیماید. درست به همین دلیل دوره های تلاطم انقلابی میتواند به دوره زایمان جامعه بورژوائی و تولد جامعه سوسیالیستی تبدیل شود. گرچه وجود این دو رکن در جامعه سرمایه داری جتناب ناپذیر است، حاصل آنها عمیقا از پراتیک طبقات، دولت و احزاب سیاسی تاثیر میپذیرند. همانطور که در بالا اشاره کردیم سازماندهی انقلاب سوسیالیستی محصول عمل آگاهانه کمونیست ها و طبقه کارگر است.

کمونیست ها و تاکتیک

طبقه کارگر و توده وسیع زحمتکشانی که سرنوشت آنها بیش از هر چیز به سرنوشت طبقه کارگر گره خورده است بطور دائم در حال مبارزه هستند و جامعه هم مکررا از دوران های تلاطم و دوره های انقلابی عبور میکند. اساس تاکتیک در مبارزه سیاسی پرولتاریای آگاه باید این باشد که پرولتاریا را در بهترین شرایط برای جهش لازم در آگاهی، تجربه سیاسی، اتحاد، سازمان درونی و بهترین شرایط در تناسب قوای سیاسی قرار دهد تا بتواند از دوره های تحول انقلابی به عنوان سکوی جهش به انقلاب سوسیالیستی استفاده کند.

به عکس تصور مارکسیسم جزئی و متحجر و به عکس تصور مارکسیسم ملانقطی، تاکتیک پرولتاری در هر دوره قابل کپی کردن از هیچ نسخه پیشینی نیست. گفتیم رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی رابطه زنده این طبقه با سیاست زمانه خود برای تغییر آن است و تاکتیک بیان نحوه انجام این تغییر است نه قافیه بافی و کلی گویی در مدح انقلاب و پرولتاریا. تاکتیک و روش عمل پدیده های کنکرتی هستند. در هر شرایط، در هر زمان و در هر جامعه شکل خاص خود را میگیرد. جمله "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" لنین بیان همین واقعیت است. بحران های انقلابی پدیده های کاملا کنکرتی هستند. هیچ دو بحران و هیچ دو شرایط انقلابی مانند هم نیستند و تاکنون نبوده اند. در نتیجه اینکه در هر جامعه و در هر شرایط بحران انقلابی به چه موضوع یا موضوعاتی گره میخورد پیچیده، کنکرت، منحصر به فرد و خارج از کنترل احزاب و افراد است. فاکتورهای متعدد و پیچیده ای باعث میشوند که یک جامعه معین در یک زمان معین دچار بحران یا تب انقلابی شود.

اما بعلاوه این بحران ها بنا به تعریف کل جامعه را در بر میگیرند و لذا محمل یا موضوعات شکل گیری این بحران ها خود را در قالبی "فرا طبقاتی" عرضه میکنند. طبقات مختلف در این خواست ها شریک میشوند. بخصوص در جوامعی که در آنها استبداد حاکم است و هنوز آزادی سیاسی گسترده وجود ندارد، جنبش برای آزادی های دمکراتیک و گاه سرنگونی دولت حاکم در این محدوده به محمل جنبش ها و انقلابات اجتماعی تبدیل میشود. در نتیجه خواست های محوری در این بحران ها الزاما در شکل و محتوی سوسیالیستی نیستند، یعنی تحقق آنها بنا به تعریف نافی رابطه کار و سرمایه و یا خارج از مقدرات جامعه سرمایه داری نیست. مثلا در ایران برابری حقوقی زن و مرد، دولت سکولار، سرنگونی جمهوری اسلامی و تامین بیمه های اجتماعی و غیره نافی حاکمیت سرمایه داری و در نتیجه خارج از مقدرات جامعه سرمایه داری نیستند.

پرولتاریا در این جنبش ها منفعت مستقیم دارد. در این جوامع اختناق و استبداد حاکم اساسا فلسفه خود را در ممانعت از آگاهی و تشکل طبقه کارگر میگیرد. اختناق و استبداد سد مهمی در مقابل آگاهی و تشکل طبقه کارگر است و این دانسته همگانی است که طبقه کارگر، در قیاس با یک جامعه استبدادی، در متن یک مدنیت بورژوائی و در وجود آزادی های دموکراتیک امکان زندگی آسوده تر و امکان مبارزه موثر تری را دارد. در نتیجه طبقه کارگر در گسترش آزادی های سیاسی و باز شدن فضای جامعه منفعت مستقیم دارد. اما علاوه بر طبقه کارگر، بخش هایی از طبقه بورژوا و بخصوص بخش های نسبتا وسیعی از خرده بورژوازی، دهقانان و تهیدستان شهری و روستائی هم در زیر فشار سرمایه در این مبارزه ذی نفع هستند و به آن میپیوندند. حتی بخش هایی از جنبش های بورژوائی و خود طبقه بورژوا در مبارزه برای گرفتن قدرت به این مبارزه میپیوندند. قوم پرستان مختلف، ناسیونالیست ها، لیبرال ها و محافظه کار ها در شرایط مختلف در این صف "همگانی"، "ملی"، "اخلاقی" و "مردمی" میگنجند یا میتوانند بگنجند.

خصلت فراطبقاتی این بحران ها و این مبارزت جنبش های اجتماعی - طبقاتی مختلف را جلو میکشد. سنت های متنوع جلو می آیند و تلاش میکنند که

پرچم خود را به پرچم این تب یا این بحران انقلابی تبدیل کنند و جامعه را در جهت سنت و یا جنبش خود سوق دهند، تحرک انقلابی را به ابزار و یا تخته پرش پریدن سنت خود به قدرت تبدیل کنند. این طیف بسته به اوضاع میتواند از ناسیونالیسم و فاشیسم تا سوسیالیسم و کمونیسم را شامل شود. در این شرایط توده درگیر در این تحولات هنوز تفاوت ها را نمی بینند و جنبش را "همگانی"، "فرا طبقاتی"، و "مردمی" می بینند. این روحیه حتی به وسعت در میان خود توده طبقه کارگر رواج دارد. روشن است که "عدم آمادگی ذهنی پرولتاریا برای دست بردن به قدرت" خود نشان از وجود این توهم دارد. و بورژوازی برای تضمین سلطه خود و برای نگاه داشتن این جنبش در چارچوب مقدرات جامعه بورژوائی تئورسین ها، رهبران، ژورنالیست ها و کل زرادخانه سیاسی و فرهنگی خود را در صف اپوزیسیون به میدان میکشد. تلاش میکند تا کل جامعه و از جمله طبقه کارگر را به زیر پرچم خود گرد آورد و افق، انتظار و چشم انداز خود را به افق، انتظار و چشم انداز وسیع ترین توده جامعه تبدیل کند.

سوال کلیدی این است که مبنای تاکتیک پرولتاریای آگاه و کمونیست ها در قبال چنین تحولاتی چه باید باشد؟ این یک سوال سیاسی و کنکرت است که جنبش کمونیستی در قرن های ۱۹، ۲۰ و ۲۱ را به اردوگاه های متفاوت تقسیم کرده است.

سوال این است: در این جدال سیاسی، و البته کنکرت، طبقه کارگر و کمونیستها باید در متن این تحرک همگانی چه سیاستی را در پیش بگیرند؟ آیا باید مستقیماً در مبارزه سیاسی دخالت کرد؟ در چه محدوده ای؟ آیا باید تلاش کرد تا قدرت سیاسی را گرفت؟ چگونه و در طی چه پروسه ای؟ آیا باید اجازه داد قدرت در میان جریانات بورژوائی دست به دست شود طبقه کارگر در این میان از این یا آن بخش بورژوازی حمایت کند؟ و

در پاسخ به این سوالات دو سنت در جنبش کمونیستی (سطح جنبشی، سیاسی و اجتماعی) و متناظر با آن دو سنت در مارکسیسم (در سطح تئوریک) شکل میگیرد.

در سطح تئوریک خط مارکس و لنین در مقابل لاسال، کائوتسکی و پلخانف و دیگران جدا میشوند. در سطح اجتماعی هم کمونیسم پراتیک و پرولتری مارکس و لنین از سنت سوسیال دمکراسی، منشویکی و ناسیونالیسم چپ تفکیک میشود.

سنت منشویکی - سوسیال دمکراتیک استدلال میکند که انقلاب پرولتری مستلزم درجه "معینی" از پیشرفت اقتصاد سرمایه داری است که با خود پیشرفت در امر تشکیل یابی طبقه کارگر را نیز به همراه می آورد. بر این اساس سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی در این شرایط نه ممکن و نه در دستور است. تلاش برای چنین انقلابی ماجرا جوئی و مضرر است. وظیفه پرولتاریای آگاه در این شرایط باید کمک به تضمین این رشد اقتصادی و سیاسی و فائق آمدن بر ناپیگیری های بورژوازی در این زمینه ها باشد، تا پرولتاریا بتواند، مانند پرولتاریای اروپای غربی، خود را برای انقلاب سوسیالیستی آماده کند. نقش پرولتاریا در این تحولات حمایت از این یا آن بخش بورژوازی برای تامین این پیشرفت است. به این ترتیب سوسیال دمکرات ها و منشویک ها از این واقعیت که طبقه کارگر در تحول دمکراتیک جامعه منفعت دارد به این نتیجه گیری میرسند که این طبقه باید نیروی خود را به پشتوانه این یا آن بخش بورژوازی تبدیل کند تا شرایط برای انقلاب سوسیالیستی در "روز موعود" فراهم شود.

واضح است که از نظر سیاسی و عملی این استدلال پشتوانه یک جریان رفرمیست است که در مقابل تحول انقلابی جامعه توسط طبقه کارگر می ایستد. این جریان رفرمیستی تلاش میکند تا در چارچوب امکاناتی که سیستم و بورژواهای موجود میدهند رفرمیستی ترین جناح را پیدا کند و خود را با آن همراه نماید. البته بسته به این که قطب نمای رفرمیستی یک جریان به کدام طرف بیشتر میل داشته باشد. این "رفرمیستی ترین جریان" میتواند تونی بلر و یا خمینی و اسلام ناب محمدی از کار در آید. این پایه سیاسی سنت حزب توده و کل جریانات ناسیونال رفرمیست و پوپولیست تاریخ ایران و جهان است.

در مقابل این سنت رفرمیستی، پاسخ مارکس که بویژه بعداً در ابعاد عملی توسط لنین فرموله میشود، این است که در جامعه سرمایه داری تنها مانع انقلاب سوسیالیستی عامل ذهنی (یعنی آگاهی و تشکل پرولتاریا) است. وجود سرمایه داری تمام پیش شرط های مادی یا عینی سوسیالیسم را فراهم کرده است. مارکس و لنین استدلال میکنند که کمونیست ها نمیتوانند و نباید دنباله رو بورژوازی و تحول بورژوائی شوند. هدف کمونیست ها از شرکت در هر تحول انقلابی جامعه به میدان کشیدن توده هر چه وسیعتر طبقه کارگر، رشد آگاهی سوسیالیستی آن، بالا بردن وحدت سازمانی و حزبی آن و قرار دادن این طبقه در بهترین شرایط برای گذار بلاواسطه به انقلاب سوسیالیستی است.

این رویکرد مبنای مضمون تز انقلاب مداوم مارکس است. برای مارکس، لنین و بعداً منصور حکمت شرکت در هر تحول انقلابی جامعه با هدف تبدیل کردن آن تحول به تخته پرش بلاواسطه طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی معنی پیدا میکند. در نتیجه سیاست کمونیست ها و طبقه کارگر این است که تضمین کنند که تحول دمکراتیک جامعه در جهتی سیر میکند که طبقه کارگر در طی آن در مناسب ترین موقعیت (چه از نظر درجه آگاهی و تشکل خود، چه از نظر بسیج توده وسیع زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه به گرد خود و چه از نظر قدرت سیاسی) برای انجام انقلاب سوسیالیستی قرار بگیرد.

از نظر مارکس، انگلس و لنین کمونیست ها و طبقه کارگر به تحول دمکراتیک تنها به عنوان پیش درآمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی نگاه میکنند. در این بینش انقلاب یا تحول دمکراتیک در جامعه نه یک هدف قائم به ذات، که تخته پرش بلاواسطه به یک انقلاب سوسیالیستی است. گفتیم که این تز محوری بحث انقلاب مداوم و یا انقلاب پیگیر مارکس است. مضمون تمام بحث مارکس در نقد فویرباخ، محتوای تمام پلیبیک لنین علیه منشویک ها و بالاخره تمام بحث منصور حکمت در نقد پوپولیسم و کمونیسم بورژوائی حول همین ایده محوری فورموله میشود.

مارکس و لنین به تفصیل استدلال میکنند که در تحولات دمکراتیک طبقه کارگر باید پیشتاز مبارزه علیه ارتجاع و سازمانده انقلاب علیه سیستم باشد. در این متن کمونیست ها باید سازمانده استقلال طبقاتی پرولتاریای انقلابی باشند. باید هدف خود را آماده کردن طبقه کارگر برای دست بردن مستقیم به قدرت سیاسی برای یک انقلاب سوسیالیستی قرار دهند. کمونیست ها بویژه باید پیگیرانه تناقض منافع پرولتاریا با بخش هایی از بورژوازی که فی الحال درون این جنبش هستند را روشن کنند. کمونیست ها باید تضمین کنند که هر قدم در تجربه انقلاب منجر به تعمیق آگاهی و تشکل طبقاتی پرولتاریا شده و بخش

اتکا به این سیاست است که فاصله میان کمونیسم و دنباله روی و فاصله میان یک کمونیست با یک خرده بورژوازی متوهم نیمه دموکرات را نشان میدهد. برای ما کمونیست ها همه تاکتیک ها در خدمت این امر است. جمهوری دموکراتیک کارگران و دهقانان لنین، جمهوری انقلابی منصور حکمت و منشور سرنگونی جمهوری اسلامی و گارد آزادی ما همگی حلقه هائی در این تاکتیک هستند. وجه مشترک تمام سنت هائی که خواسته اند هم سوسیالیست بمانند و هم کمونیسم پراتیک مارکس را کنار بگذارند، درست در دست بردن به این هسته اساسی مارکسیسم است. تفاوت متدیک سوسیالیسم بورژوازی و کمونیسم بورژوازی با سوسیالیسم و کمونیسم مارکس درست در همین حلقه سیاست و تاکتیک است. اگر قرار است پراتیک انسان ها آینده را بسازد، این پراتیک قبل از هر چیز سیاسی است. و فرمول های پراتیکی آذین و مقدم یعنی سیاست آنها در قبال مبارزه انقلابی طبقه کارگر هم دقیقاً در همین متن میگذرد. سنتی که از ۱۸۴۸ و از تولد مارکسیسم و مانیفیست کمونیست تاریخ مکتوب دارد.

آذین - مقدم و مبارزه سیاسی

سیستمی که آذین و مقدم جلو میگذارند همان سیستم کلاسیک منشویکی است. سیستمی که وقتی با ضد امپریالیستی گری مخلوط شود، در ایران جز توده ایسم حاصلی نخواهد داشت. آذین معتقد است که امروز دوره انقلاب نیست، جهان و ایران آماده انقلاب نیستند و ایران هنوز یک کشور نیمه صنعتی است. از این مشاهدات نتیجه میگیرد که وظیفه امروزی طبقه کارگر مبارزه برای بهبود وضعیت اقتصادی خود و برای اصلاحات سیاسی است. در این زمینه باید آماده باشد که از این یا آن بخش بورژوازی حمایت کند. طبقه کارگر باید وزنه اش را پشت این یا آن سیاست جریانات بورژوازی ببرد. تنها کاندید چنین حمایتی بخشی از جریانات دو خردادی هستند که دقیقاً همین پرچم و آرزو را دارند. آذین و مقدم فرموله کننده های سکولار و چپ همان جریان هستند. مشکلمان امروز این است که خود دو خرداد دیگر موجود نیست، در رژیم حل شده است و اینها هم راهی جز همان مسیر اما با رنگ سکولار و چپ را در مقابل خود ندارند. آذین و مقدم وقتی با "خیس" تعریف تمایز سیاسی خود با جریانات پرو رژیمی روبرو میشوند ناچار به اختراع سندیکالیسم طرفدار آمریکا میشوند که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

آذین برای اثبات استراتژی توده ایستی خود از لنین نمونه می آورد که در اتخاذ سیاست اقتصادی موسوم به نپ از حمایت از بورژوازی نترسید(!)، یک سیاست بورژوازی را در پیش گرفت و از آن بخش هائی از بورژوازی در تمایز از بخش های دیگر حمایت کرد. این یک کلاسیسی سیاسی و یک کلاه برداری تاریخی به تمام معنی است. چقدر غم انگیز است که کسی که "نقل از ماخذ" حافظه اش زبان زد بود به روزی افتاده است که نیاز سیاسی حافظه اش را از او گرفته است.

کسانی که با تاریخ انقلاب روسیه آشنا هستند میدانند که سیاست نوین اقتصادی (نپ) که لنین پیش گذاشت اجازه میداد که دهقانان انباشت سرمایه کنند و به اصطلاح سرمایه داری رشد کند. آذین "فراموش کرده است" که در آن دوره او لا قدرت سیاسی در دست پرولتاریا بود و هدف این سیاست تحکیم قدرت سیاسی طبقه کارگر بود و نه توسعه تولید صنعتی. ثانیاً خاصیت نپ نه جبران نیمه صنعتی بودن روسیه و رشد سرمایه داری بلکه مبارزه با گرسنگی و قحطی بود.

آذین حتی به این واقعیت که خود سابقاً ادعا میکرد قبول داشته، پشت میکند. آذین تا زمانی که جبهه سیاسی خود را تغییر نداده بود قبول داشت که تصمیمات اقتصادی دولت ها در دوره انقلابی منشاسیسی دارند و نه منشاسیسی دارند و نه منشاسیسی دارند. همین واقعیت ساده در سال ۵۷-۶۲ که جمهوری اسلامی سرمایه های بزرگ و بانک ها را "ملی کرد"، توده ای ها و پوپولیسیت های آن روز را به تتر مترقی بودن خمینی رساند. امروز آذین که همان اردوی فکری پیوسته است به همان نتیجه میرسد که حزب توده و اکثریت از معنی "سوسیالیستی" سیاست خمینی رسیدند. سیاست و نگرش دیروز حزب توده، امروز آذین - مقدم را در سنگر جمهوری اسلامی قرار میدهد.

هسته اساسی متدولوژیک لنین هم در جدال با اکونومیست ها، منشویک ها و انترناسیوال دوم درست در همین نکته بود. از نظر مارکس و لنین سوسیالیسم تنوری "معاد ماتریالیستی" و ظهور "مهدی موعود سوسیالیست" نیست. تنوری عمل انقلابی طبقه کارگر برای سازمان دادن جامعه سوسیالیستی است؛ انقلابی که شرایط عینی آن فراهم است و تحقق آن مستلزم تحقق شرایط ذهنی یعنی آگاهی پرولتاریای انقلابی است. این انقلاب تنها نتیجه پراتیک آگاهانه طبقه کارگر میتواند باشد. این بینش است که لنین را چه در تنوری حزبی و چه در تاکتیک در انقلاب ۱۹۰۵، در مبارزه با امپریوکریستیسیت ها و انحلال طلبان، در سیاست در قبال مسئله ملی، در انقلاب ۱۹۱۷، در تزه های آوریل، در جنگ اول جهانی و ... بطور دائم و پیگیر در مقابل منشویک ها، و بعداً کل انترناسیونال دوم قرار میدهد.

لنین، به درست، می گوید که یک مارکسیست پراتیک که میخواهد انقلابی را نقشه ریزی کند (و نه منتظر آن بماند) نمی تواند در بسیاری از مواقع مانند ژاکوبینیست ها و بلانکیست ها نقشه نریزد و به اصطلاح "توطئه" نکند. طبقه کارگر نمیتواند و نباید منتظر تکامل تاریخ شود. این کار همراهی با بورژوازی است. ما هم در کنار لنین قرار میگیریم وقتی که میگوید که اگر شما از ژاکوبینیسم و بلانکیسم نقشه ریختن و بدست گرفتن ابتکار را می فهمید، آنوقت من ژاکوبینیست و بلانکیست هستم. ایرج آذین و رضا مقدم ما را متهم میکنند که می خواهیم طبقه کارگر را "جلو ببندازیم" تا "خودمان" قدرت را بگیریم! چه اتهام سنگینی!!! آنها از طرف کسانی که خود را زمانی انقلابی مینامیدند.

مارکس را از چشم ایرج آذین خود ایرج آذین گریم کرده است. "فلسوفی" که به مبارزه طبقاتی علاقه دارد. همین. به آن چیزی که علاقه ندارد هسته مارکسیسم یعنی پراتیک انقلابی است. مارکس به دفعات می گوید که کشف طبقات متعلق به من نیست. فیلسوفان و تاریخ نگاران بورژوازی قبل از من حضور طبقات را کشف کرده بودند.

وجود مبارزه ی طبقاتی در جامعه هم کشف مارکس نیست. خود بورژوازی این مبارزه را کشف کرده بود. آنچه که متعلق به مارکس است این است که موقت بودن و تاریخی بودن این واقعیات و قابلیت طبقه کارگر در تغییر آن همین امروز است. مارکس اعلام میکند که وجود طبقات امری همیشگی در

تاریخ نبوده است و امروز مبارزه طبقاتی باید منتج به دیکتاتوری پرولتاریا و سرنگونی بورژوازی توسط طبقه کارگر شود.

این اساس بحث کمونیسم پراتیک مارکس است. ایرج آذرین اما با سرنگ عنصر پراتیک انقلابی را از مارکسیسم خارج کرده و کل ایده دخالتگری را از ماتریالیسم پراتیک بیرون میکشد. آن چیزی که از مارکسیسم باقی میگذارد تنها اعتقاد به مبارزه طبقاتی است که هنوز یک قدم پشت سر ریکاردو و اسمیت قرار میگیرد.

آذرین - مقدم و "پارادایم" سندیکالیسم "آمریکایی"

آذرین با نقطه شروع فلسفی تاریخی خود نمیتواند معتقد باشد که دینامیسم دنیای امروز مبارزه میان طبقه کار و بورژوازی است. در نتیجه در صحنه ای که میچند، دنیا عرصه جدل میان مدافعین این دنیا و واژگون کنندگان آن نیست. دنیا از نظر این سنت اجتماعی صحنه جدال پرولتاریا و بورژوازی نیست؛ صحنه جدال میان کسانی است که مبارزه طبقاتی را قبول دارند و آنها که ندارند؛ صحنه جدال میان مارکسی است که از مارکسیسم تنها مبارزه طبقاتی را قبول دارد با ماکس وبری که آن را قبول ندارد؛ یک دو قطبی عقب مانده جنگ سردی که امروز حتی کسی آن را بیاد ندارد. دنیا به روایت آذرین درست مثل آکادمیست های بورژوائی دوران جنگ سرد صحنه ای جدال دو پارادایم وبری و مارکسی میشود که یکی به مبارزه طبقاتی عقیده دارد و دیگری به همزیستی طبقاتی! این سناریو به آذرین اجازه میدهد که از مارکس به موضع کیانوری عقب بنشیند. آذرین فاکتور دخالتگری مارکس و همه ی چیزی که اصولا هویت مارکس است را از او میگیرد.

گفتیم که با این جهش، آذرین و مقدم در صحنه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک سندیکالیست دو خردادی از کار در می آیند. کنار گذاشتن ضرورت تحزب فعال سیاسی، ضرورت ابتکار عمل سیاسی، ضرورت بدست گرفتن ابتکار عمل برای سرنگونی جمهوری اسلامی توسط کمونیست ها آنها را در موقعیت حسن کمالی مانندی قرار میدهد. سوال میشود که چگونه تمایز خود را از این نحل فعالین سیاسی موجود در طبقه کارگر تصویر کنند و چگونه خود را در سمت چپ سندیکالیست های واقعی تری مثل مئیل یدالله خسروشاهی و یا اسانلو تعریف کنند. اینجا است که نیاز به اختراع پارادایم سندیکالیسم آمریکایی پیدا میشود.

نکته اینجا است که آذرین و مقدم سندیکالیست نیستند. اگر سندیکالیست برنامه ای سیاسی برای تصرف قدرت ندارد، آذرین - مقدم برنامه سیاسی دارند. نقطه شروع حرکت آذرین و مقدم نیاز های اقتصادی طبقه کارگر نیست؛ پلاتفرم سیاسی خودشان است که تماما منشویکی است. این برنامه حول ایده کمک به تکامل صنعتی جامعه چیده شده است. آذرین سیاسی است. برای تحقق پروژه اش ناچار است در مقابل مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی قرار گیرد. فرق آذرین - مقدم با یک فعال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مانند یدالله خسروشاهی، در همین است. خسروشاهی مبارز حقوق کارگری است. آذرین - مقدم مبارز علیه سرنگونی جمهوری اسلامی میشوند. برای خسروشاهی حقوق کارگران در چارچوب همین اوضاع اصل است، آذرین و مقدم وکلای مدافع تکامل تاریخ و رشد بورژوازی هستند.

آذرین و مقدم در تنگنای توضیح این تفاوت یک فرمول معجزه آسا کشف میکنند: سندیکالیسم بر "دو قسم" است. اول سندیکاهایی که به مبارزه طبقاتی معتقد هستند و دوم سندیکاهایی که به عنوان "بیزنس" عمل میکنند؛ یعنی به عنوان فروشنده نیروی کار در بازار سرمایه ظاهر میشوند!

واقعا جالب است. آذرین و مقدم خود را به نفهمی میزنند و کتمان میکنند که اصولا معنای سندیکا و تریدیونیون دقیقا همین است. سندیکا و تریدیونیون برای سرنگونی بورژوازی نیست. اینها نهادهایی هستند برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار به سرمایه داران. تفاوتی که آذرین اختراع میکند کلا جعلی و من درآوردی است. ارزش مصرف آن این است که توضیح بدهد چرا ایشان بعکس بخش اعظم سایر سندیکالیست ها مخالف مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی و حکومت سرمایه داران میشود.

در این راه البته به سبب آذرین انواع بادمجان های تئوریک دور این قاب چیده میشود. از جمله تفاوت من در آوردی میان سندیکالیسم در اروپا و در آمریکا است. این تفاوت اختراع کامل آذرین و مقدم است. جنبش اتحادیه ای در آمریکا قبل از هر چیز تاریخ آناشستی بسیار غنی و رهبرانی چون جو هیل، ساکو، وانزتی و ... را دارد و چیز کمتری از جنبش اتحادیه ای انگلیس یا سوئد را ندارد. واقعا آذرین و مقدم میتوانند در ارجحیت اتحادیه ای مانند ال او (LO) (اتحادیه ارتجاعی کارگری در سوئد) و یا تی یو سی انگلیس با اتحادیه های کارگران اتوموبیل سازی یا معادن در آمریکا توضیح بدهند؟

برای آذرین تئوری تصرف قدرت و تحزبی که این تصرف قدرت را امکان پذیر میکند، و ملزومات سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی یکی یکی دود میشوند و هوا میروند. آن چیزی که باقی میماند اول سازمان دادن مبارزه اقتصادی و دوم مخالفت جدی با آن کمونیسم پراتیکی است که زیر پای اینها را خالی میکند. به همین دلیل کل تحرکات و ایده های انقلابی و رادیکال در سیستم آذرین و مقدم لقب اسرانیلی و آمریکائی میخورند. در نتیجه مانند مفتی و آیت الله تصمیم به جن گیری آمریکائی ها از غیر آمریکائی ها میگیرند. مخالفین اینها، مثل حکمتیست ها، یا فعالین سندیکالیست آمریکائی میشوند هرچند ارتباطی با آمریکا نداشته باشند و دوستانشان، مانند کومله، هرچند از آمریکا کمک مالی بگیرند، ضد آمریکائی میشود. این کل محتوی شامورتی بازی تئوریک آذرین است.

همراه این سیستم است که صندوق جهانی پول، بانک جهانی، لیبرالیسم اقتصادی، بعنوان نیرو های شر، وارد تصویر میشوند و سرمایه دارهای کوچک خرده پا، و جناح دولت گرای جمهوری اسلامی بعنوان خیر به خورد طبقه کارگر داده میشود و کمونیسم آذرین مداح نوعی از اتحادیه گری میشود که با سرمایه دار دولتی در ایران میسازد. و این همان جریان است که حزب توده، حتی امروز، خود را با آن تداعی میکند. در بخش اول این نوشته گفتیم که مقدم ادعا کرده است که من خواسته ام با گنجی دولت تشکیل دهم! و قول دادم دلیل این ادعای محیر العقول را توضیح دهم. دلیل همین است: مقدم برای اینکه چیز خیلی بدی به ما گفته باشد من را به گنجی وصل کند. آخر گنجی سمبل لیبرالیسم اقتصادی در ایران است وگرنه بنده بی تقصیرم!

آذرین - مقدم و فعالیت احزاب کمونیستی در تشکل های اجتماعی

سیاست آذری و مقدم به حزب انقلابی احتیاجی ندارد. در نتیجه در مقابل هر نوع بروز حزب انقلابی کارگری می ایستند. در واقع مکانیسم دفاع از خود آنها تقبیح احزاب سیاسی انقلابی، تقبیح قهر، تقبیح هر بحثی در مورد ضرورت مسلح شدن و دست بردن به قدرت در هر سطحی است.

احزاب کمونیستی در دوره های مختلف به دلایل مختلف دست به اسلحه برده اند. بلشویک ها برای تامین نیازهای مالی خود، علیرغم جنجال و افتضاح منشویک ها، اقدام به مصادره کردند. همین بلشویک ها بعدا برای تصرف قدرت مستقیما خود (بدون اطلاع شورا) دست به اسلحه بردند. کمونیست ها در کردستان در مقابل حمله جمهوری اسلامی مسلحانه از خود دفاع کردند و از این فراتر در مقابل تعرض بورژوازی اپوزیسیون هم یعنی حزب دمکرات به اسلحه متوسل شدند. اینها همه راسا توسط احزاب و جریانات کمونیست و بدون دخالت پارادایم ماکس وبری و اجازه از هیچ سازمان توده ای انجام شده است. کمونیستی که بنا به تعریف اسلحه و توسل به اسلحه را تا زمان قیام خود طبقه به عقب می اندازد اگر شارلاتان نباشد یک ابله سیاسی است.

آذری و مقدم اما مطلقا ابله نیستند. کل تبلیغات اینها در مورد "حزب سیاسی نظامی حکمتیست" یک شانناژ دو خاصیت است. از یک طرف دارند عنصر یا مولفه نظای در مبارزه طبقه کارگر را "ا" و مضموم نشان میدهند و از طرف دیگر در مبارزه علیه حکمتیست ها و کمونیست ها جو پلیسی و فشار جمهوری اسلامی را به کمک فرا میخوانند.

جمهوری اسلامی با همه شکنجه هایش با همه دستگیری ها و جستجو هایش نتوانست حتی یک قبضه اسلحه را روی پرونده فعالین کمونیست ۱۳ آذر ۱۳۸۶ بگذارد. همه جا را گشت. همه جا را کند. خانه و زندگی همه را زبرو رو کرد یک قبضه اسلحه را هم نتوانست پیدا کند. آذری و مقدم به کمک جمهوری اسلامی شتافتند. روز روشن اعلام میکنند که اینها اعضای حزب سیاسی - نظامی حکمتیست هستند. واقعا بکار بردن صفت ننگین در مورد اینها توهین به ننگ است.

آذری و مقدم در خطاب به ما میگویند "شما اگر اسلحه دارید و در فکر مبارزه های مسلحانه هستید غلط میکنید وارد تشکل توده ای می شوید". باید توجه کرد که بحث آذری و مقدم نه بر سر تفکیک فعالیت های مختلف از هم، بلکه یک بحث اصولی و روی پای خود و ادامه منطقی تئوری و سیاست آنهاست. مستقل از اینکه آیا ما اسلحه داشته ایم یا نه، و آیا ما در این تشکل توده ای فعالیت کرده ایم یا نه، این جمله طلانی کل هسته ضد کمونیستی و ضد انقلابی جریان آذری و مقدم را به بهترین وجه بیان میکند. این جمله تعیین تکلیف با حزب حکمتیست نیست. تعیین تکلیف با یک نوع حزب سیاسی و محدود کردن دامنه عمل حزب کمونیستی است.

اگر اینها به تئوری خود وفادار باشند باید اعلام کنند که اصولا هیچ حزبی که اسلحه دارد حق شرکت و فعالیت در تشکل های توده ای را ندارد. آنوقت باید قبل از هرکس با متحدین امروز خود، یعنی کومه له تعیین تکلیف کنند و اعلام نمایند که از آنجا که کومه له مسلح است و بقول این دو تن "به مبارزه مسلحانه هم عقیده دارد" و حزب سیاسی - نظامی هم هست، "غلط میکند" که در تشکل های توده ای و اجتماعی دخالت و فعالیت میکند.

با این تئوری آذری و مقدم احزاب کمونیستی یا حق ندارند اسلحه داشته باشند، یا اگر دارند حق فعالیت سازمانی در جامعه و در تشکل های توده ای را ندارند. از نظر این تئوری حتی احزاب سرنگونی طلبی یا حتی احزابی که به یک نوعی به عمل قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی عقیده دارند، حق ندارند در هیچ تشکل توده ای و اجتماعی فعالیت کنند.

ما هیچ وقت پنهان نکرده ایم که در فکر سازمان دادن قیام علیه کل بورژوازی و جمهوری اسلامی هستیم و در پروسه زمان سریع ترین، موثرترین و نزدیک ترین راه را انتخاب می کنیم. در سیستم ما، در سیستم مارکس، در سیستم لنین، و در سیستم حکمت تغییر تناسب قوا، آمادگی برای رهبری قیام مسلحانه رکن اساسی برای تغییر اوضاع است. در غیاب این به اپوزیسیون محترم بی قدرت تبدیل میشوید.

اطلاق سندیکالیست راست به آذری و مقدم آوانس به آنها است. اینها اکونومیست نیستند. همان طور که محمد فتاحی هم در نوشته اش گفته اینها دارند از برگ انجیر "مبارزه اقتصادی طبقه کارگر" برای پوشاندن عورت سیاسی خود استفاده میکنند.

آذری و مقدم: کیانوری و طبری در انتظار نوبت

اگر برای بعضی مشاهده نتایج بلافصل سیستم فکری آذری و مقدم به اندازه کافی روشن نیست، اجازه بدهید با همین سیستم اعتقادی و با همین ارزش ها و افق ها به گذشته برگردیم و نشان دهیم که چرا عنوان منشویک و نوتوده ای، نه تنها از نظر فکری بلکه از نظر سیاسی برآورده آنها است.

بعد از انقلاب ۵۷ مبارزات کارگری در مقابل تعرض ضد انقلاب بورژوائی به قدرت رسیده شدت اوج گرفت. تشکلهای کارگری متعدد و مختلفی شکل گرفتند. در این تشکل ها دو رگه سیاسی و جنبشی شکل گرفتند.

یک رگه مستقیم یا غیر مستقیم از گروه های چپ و کمونیستی تاثیر میگرفت. این بیشتر رگه شورایی، رگه میلیتانت، حق طلب و بسیار مبارز بود. یک رگه دیگری که رگه ای بود که همین بحث های آذری و مقدم را داشت. می گفت که باید در چارچوب مبارزه اقتصادی سعی کرد صفوف را متحد کرد. ایران نیمه صنعتی است و باید پیشرفت کند. امروز وقت سوسیالیسم نیست. سیاست کمونیستی باید وزنه طبقه کارگر را بدهد پشت این یا آن بخش بورژوازی تا ناپیگری ها را جبران کند و موقعیت طبقه را تقویت نماید. البته همان زمان وقتی این سیستم فکری در ضد امپریالیستی گری و ناسیونالیسم جهان سومی ضرب میشد، بجای بورژوازی هاری که به جان جامعه و طبقه کارگر افتاده بود، "دشمن اصلی" و "خطر عمده" به آمریکا تبدیل میشد. این جریان با هر کس که مخالف بود به او لقب آمریکائی میداد. در مقابل هر آنکس که ذره ای رادیکالیسم و میلیتانسی از خود نشان میداد در مقابل این جریان ایستاد. تمام چپ انقلابی، تمام کمونیست ها از این جریان مدال آمریکائی دریافت کردند. آذری و مقدم در ابتدای راهی هستند که این خط به پایان رساند.

آنان که انقلاب ۵۷ را بیاد دارند و یا تاریخ آن انقلاب و آنچه بر آن رفت را میدانند، بیاد دارند که هنگامی که جمهوری اسلامی شروع به تعرض رسمی به آزادی های سیاسی و مدنی کرد و هنگامی که توده انقلابی به مقاومت برخاستند یک خط، و یک جریان دفاع از آزادی های سیاسی با عناوین آشوبگر،

همکار آمریکا، ماجراجو و غیره ملقب ساختند. این خط اعلام کرد که این کارها به "جناح بد" رژیم آتو میدهند، بجای این، باید طبقه کارگر وزنه خود را پشت "جناح خوب" بورژوازی بدهد.

یک نمونه دیگر مقاومت در مقابل تعرض ارتجاع در کردستان بود. کمونیست هائی که در بسیاری از شهرها ستون فقرات انجمن های دفاع از آزادی و انقلاب و شوراهای شهر و بنکها محلات بودند، کسانی که رهبری مبارزات دهقانان علیه فئودالها را در دست داشتند، کسانی که اکثرا در کومه له متشکل بودند، تصمیم گرفتند مسلح شوند و قبل از خود جمهوری اسلامی در مقابل خوانین، فئودالها و مرتجعین دست به اسلحه ببرند.

این کمونیست ها بدون اجازه حزب توده و بدون امثال مقدم و ایرج آذرین مسلح شدند. همین توده ای ها اعلام کردند که مسئول کشتارهای کردستان کمونیست های آمریکائی هستند که تشکل های توده ای را قربانی اهداف خود کرده اند. کسانی که آن دوره را تجربه کردند باید بیاد داشته باشند که چه حجمی از ادبیات و بحث علیه این تز ارتجاعی توده ایستی تولید شد که میگفت "اگر مسلح هستید، غلط میکنید که در تشکل های توده ای علنی مانند انجمن های دفاع از آزادی و انقلاب، سندیکا ها، شوراها و بنکها فعالیت میکنید". حزب توده رسماً اعلام کرد که گروه هایی که اسلحه دارند می روند درون اتحادیه دهقانان و آنها را بازچه دست خود میکنند. جرم این بود که کمونیست هائی که آن زمان در کومه له متشکل بودند، به درست اوضاع را تشخیص دادند و اعلام کردند که باید اسلحه داشت؛ باید حزب و گروه مسلح ساخت؛ باید قابلیت دفاع از خود در مقابل هجوم ارتجاع را داشت.

فهم یکسانی سیستم فکری جریان آذرین - مقدم با توده ایسم آن زمان دشوار است؟ آیا باید منتظر ماند نئوتوده ای ها هم مثل حزب توده این راه را به پایان منطقی و عملی خود برسانند؟

کشتارهای سال ۶۰ - ۶۲ را بیاد دارید؟ بیاد دارید حزب توده و اکثریت چه سیاست و چه استدلالی داشتند؟ مقصر همه اعدام ها، همه دستگیری ها را "چپ روی" غیر توده ای ها اعلام کردند. از اظهارات کسانی که به زور به مصاحبه تلویزیونی کشیده شده بودند علیه خود آنها و علیه سازمان هایشان استفاده کردند.

با این سیستم فکری، دفاع کومه له از حق فعالیت کمونیست ها و مقابله مسلحانه ما با حزب دمکرات کردستان را جریان آذرین و مقدم چگونه تبیین میکنند؟ سخت است تصور کرد که حکمی که صادر خواهند کرد تفاوتی با حکم حزب توده و خود حزب دمکرات نخواهد داشت؟

سوال آن روز و سوال امروز این بود و هست که آیا کمونیست ها حق دارند در مقابل ارتجاع مسلح و در مقابل تعرض این راجع به آزادی بیان، به حق کودک، به حق زن، به انسانیت مسلحانه به ایستند؟ آیا ما حق داریم مثلاً کسی که بر روی زنان اسید میپاشد را لااقل فراری دهیم؟ آیا حق داریم کسی که زندگی مردم را سیاه کرده است متواری کنیم؟ یا بترسانیم؟ یا مجازات کنیم؟ این بحث لااقل به قدمت خود حزب کمونیست ایران است و در مباحثی که در آن دوره تحت عنوان حاکمیت انقلابی کومه له و بیانیه حقوق و مردم زحمتکش در سال ۶۲ و بعداً در بحث "دادگاه های انقلابی کومه له و رنجش لیبرال ها" فرموله شدند مکتوب و قابل دسترس اند.

واقعا سخت است تصور کنید که اگر امروز آذرین و مقدم را به آن زمان برگردانیم کجا میسند؟ آیا باید واقعا این را دوباره امتحان کنیم؟ گمان نمیکنم.

کسانی که با تاریخ انقلاب روسیه آشنا هستند می دانند که تصمیم، سازماندهی و اجرای قیام اکتبر کار هیچ شورائی نبود. کمیته مرکزی حزب بلشویک زیر فشار و تهدید به استعفا لنین این کار را انجام داد و تا لحظه آخر لنین اصرار داشت قیام باید به نام حزب بلشویک انجام شود. تنها در آخرین رای گیری در کمیته مرکزی به این ایده که قیام باید به نام شورا انجام شود باخت و باخت را پذیرفت.

اگر آذرین و مقدم با این سیستم فکری و سیاسی در دوره انقلاب اکتبر بودند، کجا می ایستند؟ اینها اگر آنجا بودند در کنار ضد انقلاب می ایستادند. به این دلیل که انقلاب اکتبر سمبل همه آن سیاست ها و تاکتیک هائی است که اینها مخالف آن هستند. لابد اعلام میفرمودند که "اگر مسلح هستید غلط میکنید در شورا فعالیت میکنید".

رابطه جریان نئوتوده ای با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و با فعالین کارگری نمونه های اولیه و کوچک آن چیزی است که اینها انجام خواهند داد. سوال این است که آیا باید منتظر بلوغ لجن ماند؟

کومه له و "پارادایم" نئوتوده ایسم

رابطه جریان آذرین و مقدم با کومه له مهم است. به این دلیل که سرنوشت کومه له برای جنبش کمونیستی ایران مهم است. کومه له گرچه در پایه ای ترین سطح از کومه له دوران حزب کمونیست ایران و قبل از آن بریده است و به حق امروز باید همانطور که منصور حکمت میگفت آن را کومه له جدید نامید، اما این تغییر هنوز در ذهنیت توده های وسیع مردم زحمتکش کردستان و ایران بازتاب پیدا نکرده است. درک این تحول پایه ای در کومه له توسط توده کارگر و زحمتکش ایران جزو همان ملزومات تامین شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی است. این جهش در ادراکات سیاسی و اجتماعی را توده کارگر در طی تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی میکند. تا آنجا هنوز راهی در پیش است. در نتیجه آنچه کومه له میکند به نام کمونیسم تمام میشود و بر ذهن و عمل طبقه کارگر تاثیر میگذارد. مساله کومه له این است که آنچه کومه له علی الظاهر نمایندگی میکند در خارج از کومه له قرار گرفته است و آنچه در کومه له مانده، مخلوطی از چپ بی خط با ناسیونالیسم کرد است. این وضعیت باعث شده است که تاکنون ناسیونالیسم کرد بطور دائم از کومه له نیرو بگیرد و نسبت به ناسیونالیسم در ذهن وسیعترین توده کارگر و زحمتکش کردستان توهم ایجاد کند.

مشکل جریان بی خط، محافظه کار و تشکیلات دار کومه له این است که سیاست و تئوری را تنها ابزار منسجم نگاه داشتن تشکیلات میبیند. عجیب است که هنوز بعد از تجربه فعالیت سیاسی و تئوریک کمونیسم منصور حکمت که منجر به جدائی بخش اعظم بدنه آن شد، بعد از تجربه فعالیت تئوریک عبدالله مهدی که منجر به کشاندن بخش دیگر و قابل ملاحظه ای از کومه له به دور یک جریان تماماً فاشیستی شد، امروز این خط فضا را برای جریان نئوتودستی

آدرین و مقدم باز گذاشته است. بی خطی، احتیاج به تئوری برای مشغول نگاه داشتن صفوف خود و سرخ نگاه داشتن گونه های سیاسی کومه له و همچنین نیاز به آن تئوری که توجیه گر انفعال کنونی کومه له باشد، جریان آدرین و مقدم را برای رهبری کومه له مطلوب کرده است. اما این بار میتواند آخر خط برای کومه له باشد، میتواند نفوذ این جریان در رهبری کومه له منجر به سُرد خوردن کومه از یک انفعال مذمن به دامن همکاری با ارتجاع و جمهوری اسلامی شود. خطر این است که کومه له همراه نئو توده ای ها، راهی که حزب توده رفت را به پایان آن برسانند. خیلی ساده حساب کنید که اعتبار فعالیت همه کمونیست هائی که سالها در کومه له فعالیت کردند و همه چهره انسانی و انقلابی که به کومه له دادند، ماسکی شود بر صورت نئوتوده ای ها و به ذخیره جمهوری اسلامی تبدیل شود. سوال این است که کمونیست ها چه در کومه له و چه خارج از کومه له این اجازه را خواهند داد؟

مراجع

- ۱- کورش مدرسی، "منشویسم، بلشویسم و لنینیسم: بررسی تحلیلی انقلاب روسیه"، نشریه حکمت، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۲- کورش مدرسی، "کمونیست ها و انقلاب"، نشریه کمونیست شماره ۱۵۳، مهر ۱۳۸۶،
- ۳- کورش مدرسی، "انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها"، نشریه حکمت، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۴- مارکس، "تزهائی در مورد فویرباخ"
- ۵- منصور حکمت، "آناتومی لیبرالیسم چپ"، حکمت شماره ۲ سپتامبر ۲۰۰۵ - شهریور ۱۳۸۴، همچنین رک

ت حزب کمونیستی طبقه کارگر یا سیاست انتظار

خالد حاج محمدی

مقدمه:

بحث طبقه کارگر و حزب کمونیستی که توسط رفیق کورش در سمیناری در انجمن مارکس-حکمت ارائه شد، عکس العملهایی را در حزب ما به همراه داشته است. خود این حساسیت خارج از هر قضاوتی در مورد مضمون مباحثات، نشان اهمیت این موضوع است. تا کنون رفقای در این زمینه اظهار نظر کرده اند. و در بیرون حزب هم ارزیابیهایی از حزب ما و مباحثات آن شده است. نوشته من در اساس نقدی بر یکی از دیدگاهها در مورد طبقه کارگر و حزب کمونیستی که توسط رفقا حسین مرادیگی (حمه سور) به نام "در نقد سمینار "طبقه کارگر و حزب کمونیستی" رفیق کورش مدرسی" و همچنین بحث رفیق رحمان حسین زاده "تفاوتها، طبقه کارگر و حزب کمونیستی، یا طبقه کارگر و سازمان ائتلافی چپ"، است.

در ضمن خطاب این بحث تنها حزب حکمتیست نیست، روی این بحث به هر تک آدم و جمع و گروه و جریانی است که با هر تعبیری خود را امروز کمونیست میدانند. روی این بحث به هر کمونیستی است که اتحاد طبقه کارگر و حزب کمونیستی این طبقه را امر خود میدانند. تا جایی که به حزب ما برگردد این نیاز و این سوال در دوره های مختلف در مقابل ما بوده است و فراتر از مسئله حزب کارگر کمونیست، مسئله بریدن چپ از طبقه کارگر و شکافی تاریخی میان احزاب و جریاناتی که به خود میگویند کمونیست با طبقه کارگر همیشه مورد بحث و جدل بوده است. در خود جریان ما مباحثات ارزنده ای از عضویت کارگری و بحث اژیتاتورها و رهبران عملی تا مباحثات کمونیسم کارگری و تا آخرین بحثهای منصور حکمت حزب و قدرت سیاسی، و... تا بحثهای متاخرتر ما و از جمله بحث "طبقه کارگر و حزب کمونیستی" از رفیق کورش تلاشی برای جواب به معضلاتی است که در این راستا مشاهده میشود. مسئله حزب کمونیستی طبقه کارگر و رابطه و نقش حزب حکمتیست به عنوان حزبی که خود را بخشی از حزب کمونیستی این طبقه میدانند، و جواب به این مسئله در حال حاضر یکی از گره گاهها و شاید اصلی ترین معضل در مقابل ماست که باید به آن پرداخت. با این مقدمه کوتاه وارد اصل بحث خواهم شد.

رئوس مسائلی که به آن میپردازم به این ترتیب است:

- ۱- صورت مسئله چیست
- ۲- "ائتلاف" با چپ و نقد "اخلاقی" به آن
- ۳- کمیته های کمونیستی و ائتلاف چپ
- ۴- جامعه خود ساخته و دنیای ذهنی چپ ایران
- ۵- عنصر روشنفکر مارکسیسم و باسوادی کارگران!
- ۶- کمیته های کمونیستی، توازن قوا و ماجرای دانشجویان آزادیخواه
- ۷- سندیکا و سندیکالیسم و نقد رفیق حمه سور
- ۸- احکام سنگین بدون تلاش برای اثبات
- ۹- قدرگرائی و دتر مینیسم حاکم بر بحث رفیق مرادیگی

۱- صورت مسئله

چپ ایران و از جمله ما با هر اختلافی که با هم داریم، با هر جایگاه سیاسی، جنبشی و اجتماعی که از این چپ داریم و با هر تمایزی که ما با این چپ داریم، امروز همگی به طبقه کارگر، به اعتراض اجتماعی این طبقه بیربط هستیم، تاثیر چندانی بر آن نداریم و نقشی در زندگی و مبارزه این طبقه، در فعل و انفعالات آن، در مباحثات و جدل و مشکلات آن نداریم. تاثیر و نقشی بر هزاران محفل و جمع کارگر کمونیست در مراکز صنعتی ایران، در میان پرولتاریای ایران که تبلور کمونیسم در این جامعه و در دل اعتراض این طبقه هستند نداریم. اعلام سیاست درست و خط سیاسی درست جواب نیست، این حزب میتواند بگوید که در سیاست ایران طبقه کارگر را نمایندگی کرده است، اینجا وارد چند و چون آن نخواهم شد، اما این ارزیابی و ادعای همه جریانات چپ در مورد خودشان است. بالاخره ترجمه این نمایندگی کردن در بعد اجتماعی و در زندگی طبقه کارگر، در اعتراض هر روزه این طبقه به مناسبات حاکم و رابطه اش با تولید و با سرمایه، قابل جدا کردن از بقیه نیست.

جامعه ایران در چند دهه اخیر تحولات عظیمی را از سر گذرانده است، ۷ میلیون پرولتر صنعتی با اعضا خانواده کارگری، میلیونها کارگر در بخشهای دیگر و چند میلیون کارگر بیکار در این جامعه، طبقه کارگر عظیمی را شکل میدهد که روزانه با سرمایه در اشکال مختلف در جدال است. اخراج و بی حقوقی کارگر، تحمیل قراردادهای مختلف، اعتراض و شکست اعتراض آن، انشقاق و سیاستهای مختلف جمهوری اسلامی برای نهادینه کردن این انشقاق در طبقه کارگر، جدال و مباحثات روزانه این طبقه، مشغله ها و موانع ذهنی بخش پیشرو آن، مشغله ها و درد و مشکلات آن کارگر کمونیست، که در سنت ما طیف رادیکال سوسیالیست نام دارد، مبارزه اقتصادی و .. آن، مشغله و مسئله این چپ نیست و این چپ با آن آشنا نیست. اما اولین مسئله برای هر

جریان کمونیستی و هر چیزی که خود را با این معضل طرف می‌داند، بدو این است که در صورت مسئله شریک باشد. شرط اول این است صورت مسئله را برسمیت بشناسیم. آیا این سوالات سوالات ما هم هست؟ آیا رهبری حزب حکمتیست به عنوان حزبی کمونیستی در این صورت مسئله شریک است؟ اگر این صورت مسئله ما نباشد، دیگر جدل بر سر اینکه چقدر جواب درستی می‌دهیم یا نه، بی معنی است و صرف وقت.

رفیق حسین مراد بیگی در اظهار نظر خود در جلسه رفیق رحمان حسین زاده می‌گوید این سوالات سوال او نیست و در صورت مسئله شریک نیست. و در بحث مفصل خود نیز در مورد صورت مسئله و سوالاتی که کورش مدرس طرح میکند، می‌گوید: "گیریم همه اینها درست، اما چگونه از ما می‌پزیرند برای توضیح این وضعیت کنونی همان مشاهدات و توضیحات ۲۲ سال قبل که در سمینارهای کمونیسم کارگری حکمت طرح شدند، را صاف و ساده تکرار کرد. نمی‌پرسند پس این ۲۲ سال و با اتکا به مباحث کمونیسم کارگری چکار کرده‌اید؟ انگار در این مدت تاریخ یخ بسته است و اتفاقی روی نداده است و چیزی تغییر نکرده است؟ هفت سال قبل حزب حکمتیست را ایجاد کردیم، آیا از کورش و من و رهبری حزب حکمتیست نمی‌پرسند پس به چه علت حزبتان و از جمله خودتان که در رهبری آن بوده‌اید در راستای حل این معضلات گام جدی برداشته‌اید؟"

بالاخره مردم هر چه می‌پرسند یا نمی‌پرسند، بعد از گذشت ۲۲ سال از طرح مباحث کمونیسم کارگری، هنوز بی‌تاثیری ما بر اعتراض و زندگی طبقه کارگر و حقایقی که اشاره کردم را میتوان دید. و اینکه این صورت مسئله و سوال من نیست، جز خود را بی‌خیال کردن و مسئله را دور زدن، چیزی باقی نمی‌گذارد. اگر اینها حقایق است باید با همان زمختی و بی‌کم و کاست در مقابل خود گذاشت و راه حل را یافت. اگر اینها مسئله نیست که برای رفیق حسین مراد بیگی ظاهراً نیست، آنوقت جز ایستادن در جای خود و دفاع از موقعیت کنونی و در جا زدن، نتیجه‌ای نخواهد شد. اینکه حکمت جواب داده است، جواب نیست، حکمت جواب مشکلات دوره خود را داد و امروز هزار مسئله در مقابل کارگر و کمونیست ما است که در دوره حکمت مطرح نبودند، دنیا که در این فاصله منجمد نشده است. حزب حکمتیست و هر مارکسیستی باید جواب دوره خود را بدهد. اینکه مارکس و لنین و حکمت را قبول دارم، جواب نیست و نشانه دوری و نزدیکی به مارکس و لنین و حکمت نیست. بی‌سیاستی در این زمینه خود سیاست است، سیاست انتظاری که بخش اعظم چپ ایران دارد و داشته است که بعداً به آن بر میگردم.

منصور حکمت با گذشت چندین سال از تشکیل حزب کمونیست کارگری و گذشت حدود ۱۴ سال از مباحث کمونیسم کارگری، در پلنوم ۱۴ آن حزب در اوت ۲۰۰۱، به حزبی که خود در راس آن بود، به رهبری آن حزب برگشت و گفت که حزب روی خط کمونیسم کارگری نیست. آیا همان زمان به سبک رفیق حمه سور نمیشد رو به منصور حکمت همین استدلالات را کرد و گفت آقا جان، کسی از شما بعد از این همه سال در حزبی که خودت در راس آن بوده‌اید، قبول نمیکند چنین اظهار نظر و ارزیابی بکنید!!! مگر زمان طرح مباحثات کمونیسم کارگری و زمان جدا شدن از آن حزب و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران، نگفتند منصور حکمت که خودش در راس حزب بود چرا چنین می‌گوید؟ نگفتند اینها که منصور حکمت می‌گوید "باور مشترک" بوده است. آن زمان هم مخالفین او در آن حزب همین نوع سوالات را در مقابل منصور حکمت گذاشتند. امروز همان سوالات از زبان حمه سور و با این استدلال که کسی از ما نمی‌پزیرد و کورش خودش در راس حزب بوده، طرح میشود.

بالاخره رفیق ما باید سر راست و روشن بگوید که، مشکل از نظر ایشان چه است. بالاخره چپ ایران و آن جریاناتی که به خود می‌گویند کمونیست در بعد اجتماعی در جامعه و نه در سطح اعلام نظر، به کارگر مربوط هستند یانه، به سنتی اجتماعی وصلند یا نه؟ و این مشاهده یک حقیقت است یا نه؟ و چرا بیان این حقیقت به سبک مارکسیستی و اذعان به مشکل که پیش شرط هر جواب درستی است، با این استدلال که "مردم از ما قبول نمی‌کنند" زیر سوال می‌رود؟ تاریخ ما و حزب منصور حکمت و نقش او و حزبش هر چه باشد، حقیقت این است که امروز و در کل این پروسه و این سالها و حتی دورانی که خود منصور حکمت هم در راس حزب بود، ما و حزب ما نتوانست به یک سنت سیاسی در طبقه کارگر وصل شود. حزب توده برعکس ما، هر چه بود، صاحب یک سنت سیاسی در طبقه کارگر بود و به سنتی در این طبقه در زمان خود وصل بود و آن سنت رفرمیسم بود. بعد از حزب توده و پایان دوران کمونیسم روسی، در جامعه ایران و بعد از انقلاب ۵۷ تا کنون چپ ایران با هر ارزیابی راست و چپ و بورژوا و غیر بورژوازی که از این چپ داشته باشیم، هیچوقت نتوانست اجتماعی شود و به سنتی در طبقه کارگر وصل شود. بیان این حقیقت و جسارت انگشت گذاشتن بر آن، و طرح درست صورت مسئله و برسمیت شناختن آن، پیش شرط هر جواب درستی است. رفیقی که خود سوال را برسمیت نمیشناسد و صورت مسئله را در اساس قبول ندارد، توقع راه حل و تلاش برای حل معضل از او توهم است.

۲- "ائتلاف" با چپ و نقد "اخلاقی" به آن

یکی از پایه‌های اصلی نقد رفقا رحمان حسین زاده و حسین مراد بیگی به بحث طبقه کارگر و تحزب کمونیستی این است که صف ما با صف سایر چپ قاطی شده است، می‌گویند کورش مدرس با اعلام کمیته‌های کمونیستی جنبشی، ائتلاف با چپ بورژوازی را اعلام کرده است. چپ بورژوا را کمونیستی نامیده است، نقد اخلاقی به این چپ دارد و فکر میکند مشکل این چپ معرفتی است. حمه سور می‌گوید: "... یا نویاره بگوئیم که با چه مجوزی چپ بورژوا را به اعتباری؟ کمونیست میخوانید؟ بگوئیم بعنوان مارکسیست باید اول به خصوصیات اجتماعی این چپ نگاه کرد. یا بگوئیم اینها را کمونیست میخوانید تا ارتداد و عدولشان را از کمونیسم نشان دهید؟ قرار بود اینها هر کمونیسمی باشند، اما کمونیسم کارگری نباشند". در ادامه رفیق حمه سور می‌گوید: "ما به مبارزه طبقاتی و انتخاباتی طبقاتی احزاب و جریانات مختلف نگاه میکنیم. واضح است که بحث درک و عدم درک یعنی مشکل را معرفتی دیدن اصولاً جایی در آن ندارد"

معلوم نیست رفیق حمه سور کجا یافته است که کورش مدرس اینها را کمونیست میدانند، کجا گفته شده اینها کمونیست کارگری هستند؟ یا مشکل این چپ معرفتی است!! آیا حمه سور در تمام این بحث میتواند یک جمله در تائید این ادعای خود بیاورد؟ کمونیست نامیدن و کمونیسم کارگری نامیدن چپ موجود، در بحث کورش نیست. رفیق حمه سور این را به اسم کورش می‌آورد تا بر این مبنای بی‌اساس، تازه بتواند "انحرافات" قالب شده و آماده خود را سوار یک بحث کند. تنها قضاوتی که میتوان کرد این است که رفیق ما تصمیم گرفته است احکام از پیشی خود را بر این بحث سوار کند. این یکی از اصلی‌ترین مشکلات در پرداختن به بحث رفیق حمه سور است.

رفیق رحمان حسین زاده نیز به همین سبک چند جمله را در بحث کورش کنار هم گذاشته است تا با اتکا به آنها همان احکام رفیق مراد بیگی را ثابت کند. این چند جمله که در نوشته رفیق رحمان به نقل از کورش آورده است، این است: "واقعیت اینست که چپ موجود اصولاً نه سرمایه داری را میشناسد و نه کارگر و حرفی برای گفتن به کارگر ندارد". در ادامه "اشاره کردم که به اعتقاد من در چپ ایران جامعه و مفهوم اجتماعی یا اصولاً جایی ندارد و یا آنجا

که پیش میاید به عنوان *اشتهار* و معروف بودن (celebrity) مثل هنر پیشه و خواننده و ورزشکار و غیره معنی میشود".

در جایی دیگر "در باره مضرات قوم پرستانه ناسیونالیسم ترویج میکنیم بدون اینکه حتی ارتباط ناسیونالیسم با بورژوازی و تفرقه در میان کارگران را متوجه باشیم" در جای دیگر "کمونیسم از بعد اجتماعی تکانه شد" به همین چند نقل قول که گویایند، بسنده میکنم. (کل این نقل قولها از نوشته رفیق رحمان است)

رفیق رحمان هم در ادامه و در نقد این بحث مینویسد که: "این تعبیرها و این بیانات کورش جواب غلطی است به مختصات چپ به ویژه در رابطه با جدا افتادش از جنبش طبقه کارگر". این نوع نقد به چپ، نقدی سطحی، معرفتی و اخلاقی است. این با آن تبیین اساسی که می گوئیم "کاربست اجتماعی کمونیسم فرق کرد" تفاوت اساسی دارد. می گوید که چپ موجود ایران سرمایه داری را نمی شناسد. اینطور نیست. (تاکیدها از رفیق رحمان است).

قبل از پرداختن به بحث رفقا لازم میدانم توضیحی از رفیق کورش مدرسی در مورد اینکه بحث او راجع به چه هست و نیست بیاورم که چنین میگوید: "پ. این بحث راجع به هیچ حزب خاصی نیست. وجوه مشترک جریانات چپ را مد نظر قرار میدهد اما، در باره هیچکدام از این احزاب یا جریانات به طور اخص نیست. نمی خواهم در این بحث ویژگی های این یا آن حزب چپ، جنبه عمومی تر رابطه آنها با طبقه کارگر را زیر سایه قرار دهد. بحث اینجا درباره ویژگی ها نیست، در باره ی سیمای عمومی رابطه احزاب و سازمان های موجود (که به هر اعتبار خود را کمونیست میدانند) با طبقه کارگر است. طبعاً هر کسی میتواند، از موضع هر حزب یا جریانی، جای خود را در این بحث پیدا کند یا نکند. این بحث را به خود و حزب خود مربوط بدانند یا ندانند."

همچنانکه کورش مدرسی در شروع بحث خود اشاره کرده، بحث بر سر ارزیابی از احزاب مد نظر رفقا و اینکه ماهیت آنها چه هست و نیست نیست، لذا اینکه همه سور میگوید کورش مدرسی چپ بورژوائی را به اعتباری کمونیست خوانده است و یا رحمان میگوید نقدش اخلاقی است و مشکل این چپ را معرفتی می داند بی پایه است. کسی میتواند به کورش مدرسی بگوید، میبایست به این چپ، ماهیت طبقاتی و.. بپردازد، میبایست از این چپ ارزیابی میکرد و کسی میتواند بگوید این کمبود بحث کورش است. آدم اینها را متوجه هست و میتواند درست یا غلط قضاوت کند. اما کسی که میگوید وارد ارزیابی از این چپ نشده ام، میگوید چپی که خودش میگوید کمونیست هستم، برگردی و بگوئید شما میگوئید این چپ کمونیست است!!! میان خودش به خود میگوید کمونیست و من میگویم کمونیست است، زمین تا آسمان اختلاف است. بحث این است که این احزاب که خود و با قضاوت خودشان خود را کمونیست میدانند به کارگر بیربط هستند. بحث تحزب کمونیستی کورش مدرسی ارزیابی از چپ و بیان تمایزات این چپ نیست. کورش هیچ ارزیابی از هیچ جریان چپی را بیان نکرده است، در این بحث کلمه ای در مورد ارزیابی عموماً از چپ و چقدر مارکسیسم هست یا نیست، نیست. بحثی از اینکه جایگاه طبقاتی این چپ کجا است و چه منفعت طبقاتی و جنبشی را دنبال میکنند و به چه سنت سیاسی مربوط هستند، نیست. لذا توقع رفقا و نقد به اینکه همه ما را با هم در یک کاتگوری قرار داده است، یا اینکه نقد به این چپ سطحی و اخلاقی و.. است، از این بحث در نمی آید. بحث حداقل این نیست و تلاش رفقا برای آویزان کردن احکام این قبیلی به این بحث، دلبخواهی و غیر مستدل است. تاکید کورش این است که آن جریاناتی که به خود میگویند کمونیست، وجه مشترک آنها بیربطی به طبقه کارگر و تحزب کمونیستی طبقه کارگر و زندگی و مبارزه و.. این طبقه است. جریاناتی که به خود میگویند کمونیست و این را مترادف کمونیست گفتن کورش به آنها نامیدن، ساخته و پرداخته رفقا است نه فاکت.

رفقا همه سور و رحمان معترضند که چرا کورش از تمایز شروع نکرده است و ابتدا از اشتراکات شروع میکند. میگویند "منصور حکمت از تمایزات شروع کرده است". خوب، این چه حقیقتی را بیان میکند؟ منصور حکمت در هر جایی اگر از تمایزات شروع کرده است، دلیلی نیست که هر کس دیگری در مورد چپ اظهار نظر کرد حتماً از تمایزات بگوید. گویا غیر از این کفر و خارج شدن از دایره تعیین شده عقاید "ایدئولوژیکی" کمونیسم است. این رفقا با بیان اینکه کورش از تمایز شروع نکرده است میخواهند خواننده را به این برساند که جهت کورش با حکمت یکی نیست. رفقای عزیز باید اختلاف در جهت و بینش را نشان داد، و این از اعتراض شما که کورش از تمایز شروع نکرده است، استخراج نخواهد شد. اما رحمان و همه سور باید میدانستند که هر خواننده ای این را بخواند اولین سوالی که برایش طرح میشود این است که چرا همه سور و رحمان به این چسبیده اند، چرا استدلالی نمیکند که مشکل اینکه کورش از اشتراکات شروع کرده چیست. رفیقی که میگوید تشابهات کل چپ، این است که به کارگر ربط ندارند و در سوخت و ساز و زندگی و.. تأثیری ندارند. لابد میخواهد اشتراک چپ را مستدل کند. اگر فکر میکنید ما و حزب ما با بقیه در این زمینه تفاوت جدی ای داریم آنوقت میتوانید این را مستدل کنید. غیر از این تنها نگاه مذهبی به حکمت و نوشته و گفته های حکمت است که بشدت مضر است. این نگرش هر نوع خلاقیت مارکسیستی را میگیرد و هر نوع جواب امروزی به مسائل پیش پا را مانع میشود. این نگرش مکتبی، بیشتر خیال خود را راحت کردن و توکل کردن به اینکه من به هر حال حکمت را قبول دارم است. این مند منصور حکمت نیست و مند رفقا همه سور و رحمان است و فقط میتواند خواننده ای که مارکسیسم را قران و مذهب میداند و لذا اختلاف کلمات کورش با حکمت در کتاب قانون این چپ عمل خلاف و غیر قانونی است، را قانع کند.

رفقا این نکته را بسط میدهند و حول آن و "تمایز" آن با بحث منصور حکمت صفحات زیادی مینویسند، از آن احکامی بیرون میکشند و به جنگ (به قول نوشته همه سور) "روشنفکر بورژوائی" که کلمات دیگری بکار برده و از کمونیسم حکمت عدول کرده است میروند. رفقا در ذهن خود حول کلمه انواع برداشت و.. درست میکنند و بعد از موضع "مدافع" حکمت، به جنگ برداشتهای خود ساخته خود میروند. این به قول مظفر محمدی سفسطه است. در بحث سیاسی این فول گرفتار آنها و تنها مانع پیشبرد یک بحث سازنده و جدی و تن ندادن به جدل سیاسی با هدف جواب به یک معضل واقعی است.

من نمیخواستم در این نوشته با رفقا جنگ نقل قول کنم، اما بحث رفقا با توجه به نقل قولهای فراوان که از منصور حکمت آورده اند و مکانیکی میخواهند اولاً تناقض بحثهای منصور حکمت با کورش را نشان دهند و ثانیاً خود و بحثهای به نظر من عمیقاً ایدئولوژیک و غیر مارکسیستی خود را به نام "مدافع" از حکمت بیان کنند، ناچارم در مواردی از منصور حکمت نقل بیاورم. منصور حکمت در بحث خود در باره سیاست سازماندهی در اواخر سال ۶۷ میگوید: "۲. این بحث حاوی تأکیدی بر برخی خصوصیات اساسی طبقه کارگر در زیست و مبارزه است که اساساً از چشم چپ سنتی غیرکارگری مخفی مانده است. تزهای اصلی ای که در مقاله بحث میشود و همانطور که در آنجا گفته شده مکمل بحثهای قبلی ما، از کنگره اتحاد مبارزان کمونیست به بعد، درباره سبک کار و امر سازماندهی کارگری است، همه گواه این مساله است که ما داریم طبقه کارگر را آنطور که هست به چپ ایران "معرفی" میکنیم. کسی که قصد سازماندهی طبقه کارگر را دارد حداقل باید طبقه کارگر را بعنوان یک پدیده اجتماعی بشناسد. باید بداند حرکت طبقه کارگر، چه در زیست و تولید و چه در مبارزه و اعتراض از چه قانونمندی ای تبعیت میکند. چرا این را باید گفت؟ به این دلیل که همانطور که بدفعات بحث کرده ام و اینجا هم باز خواهم گفت، ما داریم از حرکت احزاب چپ غیر کارگری به سمت طبقه کارگر حرف میزنیم. این واقعیت چپ ایران و حتی خصلت نمای حرکت تاکتونی حزب خود ماست. بنابراین برای جریانی که از یک قطب غیر کارگری در جامعه بسمت طبقه کارگر حرکت میکند و هر روز در تبلیغات خود و

نشریات و رادیوهای خود صدها بار نام طبقه کارگر را میبرد و دفاع خود را از منافع و آرمان این طبقه اعلام میکند حداقل انتظار اینست که این طبقه را انطور که هست و با خصوصیاتش که مکان عینی‌اش در جامعه به زیست و مبارزه‌اش میدهد بشناسد، و نه بر مبنای تجسم از پیشی و ذهنی طبقات دارا از کارگر و طبقه کارگر". (تاکیدها از من است)

منصور حکمت در عضویت کارگری سال ۱۳۶۸ در مورد تفاوتها و تشابهات با چپ غیر کارگری میگوید "بنظر من هنوز سرنوشت حزب ما را نه این تفاوتها بلکه شباهت‌ها دارد رقم میزند".

اگر کسی بخواهد و تصمیم بگیرد با متد رفقا رحمان و همه سور نقد خود را سوار این نقل قولها از منصور حکمت کند، در این بحث، منصور حکمت مشکل چپ ایران را "معرفتی" میدانند و معتقد است نه تنها چپ ایران بلکه حزب خودش هم کارگر و خصوصیات عینی آن و.. را نمیشناسد، توقع دارد این چپ تغییر کند و صف چپ و کمونیستها معلوم نیست با چه "مجوزی" قاطی شده است و به اعتباری آنها را کمونیست خوانده است و انتظار مقابلشان میگذارد و توقع دارد از نگاه بورژوا به کارگر فاصله بگیرد و مثل حکمت کمونیست و هر کارگر کمونیستی، طبقه کارگر را بشناسد. از این نوع نقل قولها در نوشته‌های حکمت پر است و اگر بخواهید متد رفقا را بکار ببرید میتوان ده برابر احکام رفقا رحمان و همه سور را به منصور حکمت چسباند و اندر فواید عقاید "ارتدکسی مارکسی" خود که چیزی جز عقاید مذهبی گونه نیست و هر چه باشد مارکسیست نیست نوشت و گفت. این نوع استدلال کردن متد مارکس و حکمت نیست و بحثی مکتبی مرسوم در چپ غیر اجتماعی و فرقه‌ای است و کلیشه‌سازی است. آدم اجتماعی و زمینی نمیتواند با فرمول زندگی کند. این سنت چپ ایران در سال ۵۷ و نه ۲۲ سال قبل است. باید به رفقا گفت رفقای عزیز زمان آن گذشته است و جنگ نقل قول برای نشان دادن لغزش آنها از اصل کمونیسم با مقایسه کلمات مارکس و لنین و.. جواب نیست، بازی با کلمات است. بالاخره هر آدم فهیمی بحث طرف را میخواند و متوجه خواهد شد که منتقد بحث بهانه‌گیری میکند تا نظر واقعی نویسنده را نقد کند. تحولات دنیا جواب مارکسی امروز خود را میطلبد. کمونیسم قران و مذهب و مثنی عقاید خشک نیست. ابزار مبارزه در دست طبقه‌ای است که در نبرد خود علیه بورژوازی بکار میگیرد و جواب امروزی خود را میدهد. انسان کمونیست و هر جریان مارکسیستی تلاش میکند جواب معضلات دوره خود را بدهد و جامعه را حول آن قطبی کند، توجه توده کارگر را به خود جلب کند و راه حل نشان دهد و صف خود را حول پرچم و سیاست و تاکتیک خود در تحولات و مبارزه خود روزانه متحد کند و امر خود را پیش ببرد. این عین مارکسیسم است. مبارزه زنده در جامعه را نمیتوان با کتاب نقل قولهای لنین، مارکس یا حکمت پیش برد. کارگر و کمونیستی که امرشان جامعه است و فعالیتشان در جامعه کم یا زیاد بازتاب دارد، به حکم جنگی واقعی و شرکت در مبارزه‌ای واقعی در جامعه، نمیتواند با کلمات و مفاهیم ذهنی کار کنند، برعکس با اتکا به متد مارکس و لنین و منصور حکمت جواب امروز خود را به مسائل میدهد. تلاش برای جواب دادن به موانع سر راه پیشروی کمونیسم و طبقه کارگر به عنوان حزبی یا کمونیستی که از سر منفعت عمومی طبقه کارگر حرکت میکند عین مارکسیسم است. با همین متد لنین طرح نپ را در روسیه پیش برد و پیاده کرد که کاملا بورژوائی بود و در هیچ یک از آثار مارکس و انگلس چنین گفته‌ای که بورژوازی و دهقانان روسیه و.. را کمک کنید تا رشد کنند و تولید کنند، نیامده است. اما در شرایط روسیه این عین مارکسیسم بود و در کشوری دیگر میتواند پیاده کردن آن عین ارتجاع باشد. اما برای چپی که مارکسیسم را جز در فرمول و کلمات و مقایسه آن نمی‌فهمد، اینها با مارکسیسم در تناقض می‌افتد. اینکه حکمت از تمایزات شروع کرده است و چرا کورش از تشابهات، کجای دنیا به عنوان نقد پذیرفته خواهد شد، کجای دنیا از این حقیقتی روشن خواهد شد و جواب به معضلی را خواهد داد.

رفقا همه سور و رحمان نکته‌ای را در بحث کورش آورده اند که گفته است "کمونیسم از بعد اجتماعی تکانه‌شده"، این بحث را کورش در دل بحثی که چپ ایران و تحزب کمونیستی طبقه کارگر است کرده است. رفقا با اشاره به بحثهای منصور حکمت که به موقعیت کمونیسم بعد از انقلاب روسیه پرداخته است و گفته است "مارکسیسم کاربست اجتماعی دیگری پیدا میکند" به تفاوتهای بحث کورش و مغایرت آن با بحث منصور حکمت پرداخته اند و این یکی از پایه‌های بحث این رفقا شده است. کورش "کفری" مرتکب شده و تزی "غیر مارکسیستی" داده است که "کمونیسم از بعد اجتماعی تکانه‌شده" است. خارج از متد نادرست رفقا، بحث منصور حکمت در مورد شکاف میان کمونیسم و طبقه کارگر بعد از شکست انقلاب روسیه است. در شرایطی که موضوع بحث کورش این نیست، ارزیابی از این شکاف و دلایل آن نیست. اگر کسی میخواهد نظر کورش را بداند باید کمی به خود زحمت بدهد و نگاهی به مباحثات دیگر او بکند. کورش مدرسی به تفصیل در این مورد نوشته است و نمیتوان به دلخواهی از دو موضوع مختلف نقل قول آورد و مقایسه کرد و بعد تئوری و بحث خود را سوار آن کرد. کورش چون در این بحث گفته است کمونیسم از بعد اجتماعی تکانه‌شده است و منصور حکمت حال در دو بحث جداگانه، سر دو مسئله متفاوت، گفته است "مارکسیسم کاربست اجتماعی دیگری پیدا میکند" پس کورش از مارکسیسم و حکمتیست عدول کرده است!! تازه اگر گفت کمونیسم را از بعد اجتماعی تکانه‌اند کجایش غلط است، همه جریاناتی که به خود میگویند کمونیسم، به حاشیه نشینی جامعه عادت کرده اند، نه در ایران بلکه در کل اروپا، از اجتماع بریده اند و کمونیسم آنها از بعد اجتماعی تکانه‌شده. این کفر است؟ غلط است؟ چرا؟ جواب این است که منصور حکمت کلمه دیگری به کار برده است. این شد جواب؟

۳- کمیته‌های کمونیستی و ائتلاف چپ

کورش مدرسی در مورد کمیته‌های کمونیستی در بحث خود "طبقه کارگر و تحزب کمونیستی" نوشته است:

"کمیته‌های کمونیستی اجتماع رهبران و فعالین کمونیست درگیر و جا افتاده طبقه کارگر است که در متن و بطن شبکه‌های موجود رهبران، فعالین و آژیتاتورهای کمونیست فعال هستند، امتحان خود را پس داده‌اند و محمل اتحاد و مبارزه بخش‌معلومی از طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه دار و سرمایه داری هستند. این "کسان" طیف بسیار وسیعی از رهبران و فعالین فی الحال موجود در طبقه کارگر را تشکیل میدهند که امروز اساساً در قالب شبکه محافل کارگران کمونیست در بطن طبقه کارگر ایران وجود دارند. این طیف ماتریالی پایه هر نوع تحزب کمونیستی طبقه کارگر است." (تاکیدها از متن است)

باز کورش در بحث خود میگوید: "پس یک فاکتور دیگر این واقعیت است که تجزیه خطی در میان فعالین کمونیست طبقه کارگر هنوز صورت نگرفته است. محدود کردن کمیته‌های کمونیستی و تحزب کمونیستی در طبقه کارگر به طرفداران این یا آن حزب یا این یا آن خط دامنه این تحزب کمونیستی بر شرایط موجود را محدود میکند. واقعیت این است که رهبران و فعالین کمونیست در طبقه کارگر در شرایط کنونی میتوانند اتحاد بسیار بالاتر و فشرده‌تری، انطور که مانیفست تعریف میکند، را در میان خود بوجود آورند و بلاواسطه و بلافاصله در اتحاد و آگاهی طبقه کارگر مؤثر واقع شوند. خطی شدن

این کمیته ها پدیده‌ای است که باید صورت بگیرد و مستقل از اراده کسی صورت خواهد گرفت. اما پریدن از روی شرایط امروز و اجازه ندادن به اینکه این کمیته ها بر اساس مبارزه و تجربه مبارزاتی خود و در متن مبارزه سیاسی - طبقاتی در جامعه این خطی شدن را طی کنند مستقیماً به ضرر ماست. وجود کمیته های کمونیستی، حتی با یک پلاتفرم بازتر کمونیستی برای یک خط واقعاً کمونیستی بهترین امکان را فراهم میکند تا خط خود را به عنوان خط حاکم جا بیندازد. نباید از این پدیده ترسید."

رفقا حسین مرادیگی و رحمان حسین زاده چنین کمیته هائی را ائتلاف چپ نام میگذارند. رفیق رحمان نوشته است: "ایجاد کمیته های کمونیستی طبق طرح جدید رفیق کورش که بقیه چپ هم میتوانند سهیم باشند، کمیته جنبشی توجیه میشود. این توجیه گمراه کننده است. بر عکس این شیفت کردن به کمیته چند جنبشی و چند حزبی است و به شدت غلط است. این در تقابل با سنت کمونیستی ما است... واضح است این بحث کمیته کمونیستی جدید رفیق کورش نقطه مقابل شروع سیاست سازماندهی کمونیستی ما در میان کارگران است."

اما بحث کمیته های کمونیستی مطلقاً در مقابل کمیته های کمونیستی حزبی نیست، آلترناتیو آن نیست و امتداد آن و جواب به تحزب هزاران کارگر کمونیست در مهمترین مراکز صنعتی ایران است، که ظاهراً تحزب آنها صورت مسئله رفقا نیست، که به قول کورش "هنوز تجزیه خطی در میان آنها صورت نگرفته است". بحث تحزب کمونیستی نه تنها برای کورش مدرسی، بلکه تاریخاً برای جنبش ما برای حکمت و برای مارکس و لنین، سازمان دادن و تحزب کارگر کمونیست، بخش پیشرو طبقه کارگر است. معلوم نیست چرا وقتی از تحزب کارگر کمونیست و رهبر و فعال کمونیست طبقه کارگر و اتحاد آن و تعیین و تعریف ظرف تحزب آن، صحبت خواهد شد، در ذهن این رفقا فوری اقلیت و اکثریت و راه کارگر و کومه له و... عروج میکند؟ چرا تا اسم اتحاد این طیف از کارگران که لولای اتحاد طبقه کارگر و مرکز هر نوع تحزب کمونیستی طبقه کارگرند، که انقلاب سوسیالیستی بدون اینها پوچ و ذهنی و خام اندیشی است، که تحزب کمونیستی اینها، بستن نطفه قدرت کارگر در آینده تحولات و پایه انقلاب کارگری در هر جامعه ای است، فوری رفقا نگران خواهند شد که عقاید کمونیستی آنها رفیق خواهد شد، که دارد ائتلاف چپ به جای کمیته های حزبی و به این اعتبار انحلال تحزب کمونیستی به نام تحزب کمونیستی پیش برده خواهد شد!! رفیق رحمان میتواند بگوید، چرا تمرکز رهبر عملی و آژیتاتور کمونیستی که خود را کمونیست میدانند، کارگر را متحد میکند و ضد سرمایه داری است، کمیته چند جنبشی است؟ از نظر من و کاملاً در مقابل جهت رفیق رحمان، نه تنها رهبر کارگری، که با همه کارگرانی که خود را ضد سرمایه داری میدانند، خود را جزو یک جنبش میدانم. حتی اگر کارگر فرضی با مختصات فوق امروز توده ای باشد. جزو جنبش من است، کمونیست است و از موضع ضد سرمایه داری و کمونیسمش به حزب توده پیوسته. تازه حزب توده و اکثریت بهانه است، واقعا امروز و در دنیای امروز و نه ۴۰ سال قبل، چنین کارگری توده ای خواهد شد؟ این جنبش من چیست که هر روشنفکری که اعلام کند برنامه تان را قبول دارم، حال بدست میتواند عضو حزب شود، و تازه جنبش فدایت، میتواند عضو حزبم شود. اما رهبر کارگری، که نماینده کارخانه اش، رهبر عملی کارگران محل کار خود است، و رهبر اعتصاب و سخنران اول مه و... است، به جرم اینکه عضو حزب من نیست، یا مثلاً عضو کومه له و... حتی در جنبش رفیق رحمان جای نخواهد گرفت!! و بودنش در کمیته کمونیستی آنرا چند جنبشی خواهد کرد!! این جنبش مد نظر رفیق رحمان با این وضع، هرچه میتواند باشد، اما جنبش کمونیستی طبقه کارگر نیست. رفیق رحمان یادش رفته که در جریان اعتصاب معدنچیان انگلستان کارگری که میگفت پول این زغال را نسل به نسل پرداخته ایم، و منصور حکمت میگفت آن کارگر جزو جنبش کمونیستی من است. آیا کسی یا حکمت از آن کارگر تست ایدئولوژیک گرفته بود؟ پرسیده بود با کدام حزب هست یا نه؟ اصلاً معلوم بود در دنیای سیاست کارگر انگلیسی جزو جنبش کمونیستی حکمت، کاتولیک است یا پروتستان، مسلمان است یا آنتیست، عضو حزب لیبر است یا...؟

رفقای عزیز کل کارگران کمونیستی که با همه جریانات چپ هستند، یک درصد از فعالین کمونیست طبقه کارگر را در برخواهد گرفت، نگرانی از چه است؟ این چه تصویری است که میدهد؟ اگر کمونیسم بیان اعتراض کارگر است و اگر کمونیسم گرایش معینی در طبقه کارگر است، تحزب کمونیستی هم اساساً با کارگر، با کارگر کمونیست و گرایش سوسیالیستی آن با جنبش سوسیالیستی آن معنی دارد. مگر شبکه محافل کارگران کمونیست از پایه های اصلی بحث تا کنونی ما نبوده است؟ مگر بارها از اشکال متنوع تحزب کارگر کمونیست و نه حوزه های حزبی، به شهادت بحثهای قدیمی جریان ما از عضویت کارگری، حوزه های حزبی و سیاست سازماندهی و مباحثات پایه ای کمونیسم کارگری صحبت نکرده ایم؟ مگر در دو دهه قبل در همان سیاست سازماندهی شخص منصور حکمت نگفته است شبکه محافل و یافتن اشکال مناسب امروز و بعد از گذشت دو دهه از آن تاریخ، "کفر آلود و غیر مارکسیستی" است؟ مگر اتحاد این کارگران که با ما نیستند و در گذشته هم با ما نبوده اند، صورت مسئله اصلی ما نیست؟ سیاست سازماندهی ما جواب به تحزب این بخش است، نقطه شروع آن تحزب کمونیستی درون طبقه کارگر است که پایه و اساس آن شبکه محافل کارگران سوسیالیست است. بعد از بیست سال از این مباحث و بعد از اینکه به هر دلیل ما و همه چپهایی که به خود میگویند کمونیست به این امر اساسی ربط پیدا نکرده و تاثیری نداشته ایم، ارتقا این شکل از سازماندهی طبقه کارگر، و یافتن ظرف ارتقا آن به سطحی متکاملتر، پیشرفته تر و متحزب تر، چرا باید غیر کمونیستی باشد. نگرانی از چیست؟ حزبی که به خود میگوید کمونیست و به این اعتبار باید خود را بخشی از تحزب کمونیستی طبقه کارگر و متعلق به آن و ظرف تحزب آن بداند، اتحاد این طیف، همان طیفی که سیاست سازماندهی و تحزب کمونیستی طبقه کارگر برای آن است، چه مشکلی سر راه حزب ما، کمونیسم ما ایجاد کرده است که حکم ائتلاف چپ خواهد گرفت؟ اگر مشکل ایجاد میکند اشکال در ما است و بیان دوری ما از کارگر و کمونیسم و همه آن بحثهای مارکسیستی است که حکمت گفته است و رفقا به سرش قسم میخورند. ما که قرار بود اتحاد در خود کارگر برابمان قابل ارج و ارزش باشد، ما که از هر نوع اتحاد و تشکل کارگر در شرایط امروز ایران نه تنها دفاع که قرار است خود برای ساختن آن سنگ تمام بگذاریم. چرا در ذهن شما کمونیست طبقه کارگر و اتحاد آن فوری و نعل به نعل به راه کارگر و کومه له و حزب کمونیست کارگری و اکثریت و توده ترجمه خواهد شد؟ این قدوسیت خود، این قدوسیت عقاید و مقهور شدن خود در آن به بهانه خط متمایز و حفظ خط از کجا آمده است؟ تازه خط متمایز و گله کردن از خدشه دار شدن آن، وقتی به میان کشیده خواهد شد که میگوئیم حزب کمونیستی اگر ما هستیم باید امر و مشغله و کارمان تحزب طبقه کارگر باشد. منصور حکمت در سیاست سازماندهی مورد اشاره رفقا میگوید: "سالها سازماندهی ما با سازماندهی کارگران کمونیست در حزب شروع نمیشود، بلکه با انسجام بخشیدن و سازمان دادن به طیف کارگران کمونیست در عرصه مبارزه طبقاتی شروع میشود". اگر اساس سیاست سازماندهی ما از سازماندهی در حزب شروع نمیشود و طیف کارگران کمونیست مد نظر است، رفیق رحمان باید جواب بدهد که چرا این نقطه مقابل سیاست سازماندهی منصور حکمت است؟ یا جمع شدن رهبران و آژیتاتورهای کمونیست، کارگران کمونیست مورد نظر منصور حکمت در کمیته کمونیستی نقطه مقابل سیاست سازماندهی است؟ چرا نقطه مقابل است؟ منصور حکمت بسیار روشن گفته است نقطه شروع ما سازماندهی کارگران کمونیست در حزب نیست، چرا وقتی ما میگوئیم هم کمیته کمونیستی حزبی مد نظر شما (اگر واقعا قبولش داشته باشید که به آن خواهیم پرداخت) و هم کمیته کمونیستی جنبشی هر دو را باید دنبال کنیم، و این با کدام منطق نقطه مقابل بحث حکمت است؟ رفقای عزیز، مستقل از حکمت بحث خودتان را بکنید و از آن دفاع کنید و هیچ اشکالی ندارد، اما این بحثها را لطفاً به حکمت نجسباند.

شبکه محافل را هزار بار منصور حکمت برای چپ ایران و من و شما و همه سور و .. توضیح داد و گفت با حزب ما نیستند، که رهبران عملی و آژیتاتورهای کمونیست و فعالین کمونیست طبقه کارگر در این محافل با هم مرتبط هستند. و اکنون اگر بگوئیم دوره کنونی با ۲۲ سال قبل فرق کرده است، به قول حکمت امکان "اشکال دیگری" از حزب اینها در کمیته های کمونیستی هست، چرا غیر مارکسیستی است؟ کسی میتواند استدلال کند که این شکل به فلان و بهمان دلیل مناسب نیست، ولی چرا نقطه مقابل بحث پایه ای ماست؟ من در اول بحث نقل قولی از نوشته کورش مدرسی آوردم، که کمیته کمونیستی جای رهبران و آژیتاتورهای کمونیست است که در مبارزه طبقاتی در جامعه، در نفت و ذوب آهن و ماشین سازی و ایران خودرو ... هستند. اتحاد اینها در کمیته کمونیستی به حزب کمونیستی طبقه کارگر و به پیشبرد مبارزه این طبقه و به نقش کمونیستها در این مبارزه کمک خواهد کرد. این راه حل امروزی و شرایط امروز و نه بیست سال قبل به سازماندهی کارگران کمونیست در مبارزه طبقاتی است و آلترناتیو کمیته های کمونیستی حزب نیست و آن جای خود باقی است.

در دنیای واقعی و بر خلاف تصور رفقا همه سور و رحمان، کارگر کمونیست در هر جا هست، برای سنگربندی در مقابل بورژوازی، برای اینکه اعتصاب را سازمان دهد، برای اینکه انشقاق صفوف خود را بکاهد، برای اینکه توهمات در صفوف کارگران را بکاهد و برای افزایش دستمزد و بهبودی در زندگی خود، دور هم جمع میشود. به این جمع شدن و مشورت کردن و جلسه مخفی گذاشتن و متحد شدن محتاج است. این را از شرایط زندگی خود و احتیاج خود برای دفاع از حرمت و کرامتش، برای تامین پول توجیبی بچه اش، تامین دارو و پول مدرسه و کرایه خانه اش میگیرد. امروز انشقاق و پراکندگی طبقه کارگر به بورژوازی ایران امکان داده است تا هر طرح و برنامه استثمارگرانه را به این طبقه تحمیل کند. مشکل این است کمونیستهای طبقه کارگر که باید محمل اتحاد این طبقه باشند، خود متفرقند. جنبش کمیته های کمونیستی و دعوت و تلاش برای اتحاد رهبران عملی و آژیتاتورهای امتحان پس داده این طبقه، نیاز حیاتی است. کمونیستها و حزب ما و هر کس و جریانی که خود را کمونیست میدانند، هیچ کدام در موقعیتی نیستیم، که طیف وسیعی از این کارگران را در حزب خود داشته باشیم. اینکه گفتیم یک درصد از این کارگران در احزاب موجود متشکل نیستند، واقعا هنوز اغراق کرده ام. کمونیستهای درون طبقه کارگر باید اتحاد صفوف خود را تامین کنند و کمیته های کمونیستی تشکیل دهند و برای این امر تلاش کنند. خارج از اینکه ما چقدر میتوانیم بر چنین کمیته هایی تاثیر بگذاریم، و ظرف حزب کمونیستی آنها شویم، خود اتحاد آنها کمونیسم و جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه داری را گامی بزرگ جلو خواهد برد. لذا مرزهایی که در بیرون این دایره در میان چپها هست، در میان روشنفکران گرویده به مارکسیست است که روزانه با حدادی کردن عقاید خود میخواهد نشان دهد از طبقه اش بریده و به کمونیست پیوسته، موجود نیست. کارگر به این اثبات خلوصیت و مرز داشتن با طبقه بورژوا محتاج نیست. خودش کارگر است. نگاه کمونیسم، نگاه مارکس و حکمت و لنین و ... به کارگر همانی نیست که رفقا همه سور و رحمان دارند. این صف خودی و غیر خودی در میان کارگران و در میان کارگران کمونیست، و تبدیل آنها به راه کارگر و اکثریت و توده و در یک کلام به کمونیست و کمونیست بورژوا، سنت کمونیسم، سنت مارکس و حکمت نیست. اگر در حزب بلشویک کشیش کمونیست میتوانست عضو حزب شود، اگر برای حکمت کارگر توده ای و کارگر مذهبی که رهبر اعتصاب است هزار بار به روشنفکر کاپیتال خوانده بی ربط به اعتراض کارگری ترجیح داده میشود، ناشی از نگاه مارکسیستی آنها به طبقه کارگر و از نگاه منفعت عمومی طبقه کارگر است. کارگری که به خود میگوید کمونیست، حتی به فرض اینکه توده ای باشد، قبل از توده ای بودن کمونیست است، کمونیست است و فکر میکند حزب توده کمونیست است و از سر دفاع از کمونیسم به حزب توده پیوسته است. در دورانی که حزب توده ایران جریانی جدی سیاسی در سیاست ایران بود، بخش وسیعی از کارگران کمونیست ایران، خود را توده ای میدانستند و روسیه را به عنوان قطبی کمونیستی قبول داشتند. از نظر رفیق رحمان که نگران چند جنبشی شدن کمیته های کمونیستی است، میبایست همه آن کارگران را در جنبش کمونیسم بورژوازی میگذاشتید و علیه آنها بسیج میشدید!! بالاخره در آن دوره معین حزب توده ایران به عنوان جناح چپ در سیاست ایران نقش داشت و کارگر از سر کمونیسمش به حزب توده میپیوست. سیاست رفقا در برخورد به طبقه کارگر و کارگر کمونیست، غیر اجتماعی و عمیقاً سکتاریستی است و تبدیل صف کارگران کمونیست به خودی و غیر خودی است. رفقا با این متد عملا در طبقه کارگر و میان کارگرانی که با هر تعبیری که از کمونیسم دارند، خود را کمونیست میدانند، کسی را جز مدافعان حزب ما کمونیست به حساب نمی آورند. از نظر رفیق همه سور که دیگر کار مبارزه با جریانات دیگر، ابهامات و توهمات در صفوف کارگران و چپ و .. همه خاتمه یافته است. بلوک شرق پایان کمونیسم را اعلام کرد و جنبشهای دیگر، احتیاجی ندارند خود را با پرچم کمونیسم معرفی کنند. منصور حکمت بحثهای کمونیسم کارگری را کرده است و دیگر همه یا کمونیسم ارتدکس مارکسی هستند که ما کلید دار آن هستیم (و البته غیر از خودمان هم کسی نمیتواند واردش شود و قبلا باید کارت ورود به آن را با اجازه ما کسب کرده باشد)، یا کمونیسم بورژوازی، و این تحلیل و برداشت مکتبی خود را سوار کارگر و محافل کارگری هم خواهد کرد. هر دو رفیق وقتی ما از اتحاد کارگران کمونیست میگوئیم و کمیته های کمونیستی را به عنوان ظرف اتحاد هزاران کارگر کمونیست که با ما نیستند، تعریف میکنیم، فوری تذکر میدهند که شما دارید با راه کارگر و حزب توده و .. انتلاف میکنید!

یک مشکل جدی در بینش رفقا نگاه به طبقه کارگر، به کارگر کمونیست و به مبارزه طبقاتی است. نگاه این رفقا ذهنی و سوپژکتیو است. معلوم نیست با چه منطقی رفقا نگاه خود به رهبر کارگری که سازمانده اعتصاب است، که کارگر فلان مرکز را جمع میکند، و علیه سرمایه دار بسیج میکند، محمل اتحاد کارگران آن مرکز است، که خود را کمونیست میدانند، ضد سرمایه دار است، خواهان سوسیالیسم است، حتی اگر به فرض کومه له ای باشد یا راه کارگر و .. چرا فوری بورژوا و کمونیسم بورژوا خواهد شد؟ چرا قضاوت شما بر مبنای معیارهای سوپژکتیو و ایدئولوژیک است؟ چرا قضاوت شما در مورد این رهبر کارگری و کمونیست صف طبقاتی مشترکتان نیست و محک این است که به کدام حزب و جریان سیاسی نزدیک است؟ چرا اینقدر غیر اجتماعی و غیر طبقاتی و ذهنی محک میزنید؟ چرا در قضاوت شما نقش کارگر کمونیست در مبارزه واقعی و طبقاتی در آن جامعه محک نیست و تقسیم بندی کارگران کمونیست در جدول احزاب ملاک است؟ چرا همه چیز از سر ایدئولوژیک است و نه پایه طبقاتی؟ چرا دنیای طبقه کارگر برای شما تا این حد خطی است و چرا کمونیسم شما نه محمل اتحاد کمونیستهای درون طبقه کارگر که محمل انشقاق به اسم "کارگر توده ای" و "کارگر اکثریتی" و .. است. این را اسم میگذارید پافشاری بر تمایزات با چپ بورژوا؟ رفقا جنگ با راه کارگر یا حزب توده و بورژوا خواندن آنها و هر جریان دیگری را چرا تا آنجا کش میدید که رهبر کارگری همسرنوشت ما، رفیق ما، کمونیست همسایه ما در فلان کارخانه و کارگر کمونیست مثلا حکمتیست را به دو صف بورژوا و کمونیست تقسیم میکنید؟ و وقتی میگویند چپ ایران و از جمله خود ما کارگر را نمیشناسیم برافروخته خواهید شد؟ و اگر گفتیم رهبر کارگری مد نظر که اشاره کردم خود را کومه له میداند، فوری از جانب شما مهر ناسیونالیسم و کمونیسم بورژوا بر پیشانی اش حک خواهد شد. آیا این سیاست که متأسفانه با پرچم و نام حکمت اعلام میشود، جز اینکه حزب ما، کمونیسم ما را در حاشیه بگذارد و دست این کمونیسم را از کارگر قطع کند، نتیجه ای خواهد داشت؟

وقتی میگویند چپ از موضع روشنفکر بورژوا به کارگر، به کمونیسم و .. نگاه خواهد کرد همین است. وقتی کمونیسم به مثتی اعتقاد خشک تبدیل شود، همه چیز در پرتو واژه ها و کلمات و قالب و فرمولهای از پیش بسته بندی شده با مهرهای بورژوا و کمونیسم سرنوشتشان رقم خواهد خورد همین است. بر

اساس متد این رفقا هم اکنون من، کورش مدرسی و خود این رفقا انتخاب سیاسی کرده و یکی به بورژوازی و یکی هم به کمونیسم مربوط است! آنوقت معلوم نیست چگونه تناقض خود را با بحثهای حکمت که میگوید ممکن است بعضی از محافل ما با رزمندگان با هم باشند و در یک محفل باشند و اشکالی ندارد، یا اینکه میگوید کارگری که جاسوس جمهوری اسلامی فرق میکند با کارگر مسلمانی که در اعتصاب با تو است. او بالاخره کارگر است و من با او درد مشترک داریم، یا میگوید کارگر توده ای اول کمونیست است و از سر کمونیست بودنش به حزب توده پیوسته است، و از جانب شما ده مهر بورژوا خورده است، چگونه حل میکند. اگر با متد شما به منصور حکمت در این زمینه برخورد کرد، منصور حکمت "کارگر کارگری" خالص است.

نقد راه کارگر و کومه له و هر جریان دیگر به جا و ضروری است، اما برخورد به پایه کارگری آنها فرق میکند. نقد جریانات چپ به عنوان کمونیسم بورژوا، بعضا ضد کارگر و .. امری حیاتی و بخشی از مبارزه ما است. کل چپ موجود در دوره گذشته به نردبان ترقی جناح سبز بورژوازی ایران تبدیل شدند، کارگر را به قتلگاه و به سواری دادن به بورژواز فرخواندند. نقد سریع و بی اما اگر این جریانات و نشان دادن ماهیت بورژوائی آنها بحثی است و نزدیکی و همکاری با پایه اجتماعی آنها، (اگر جایی پایه اجتماعی در میان طبقه کارگر دارند) یک مسئله دیگر است. چه کسی مانع نقد بی اما و اگر اینها است؟ چه کسی در تصور هم نه تنها ائتلاف که نقطه مشترکی و نزدیکی با اینها طرح کرده است؟ جز این است که در ذهن شما رفقا، فعال و رهبر کارگری به جای اینکه با موقعیت اجتماعی، نفوذ و اعتبارش به عنوان رهبر کارگران مثلا ذوب آهن و رهبر فلان اعتصاب، با نقش او در مبارزه طبقاتی، شناخته شود و ارزیابی شود و محک زده شود، در کاتگوری احزاب و گروههای چپ به نام حزب توده و اکثریت و .. تقسیم خواهد شد؟

۴- جامعه خود ساخته و دنیای ذهنی چپ ایران

دلایل مقاومت این رفقا به مشکلات پایه ای تری بر میگردد که مستقل از فاصله تاریخی چپ با طبقه کارگر، زندگی تحمیلی در خارج کشور و زندگی در حاشیه جامعه هم به این مسئله عمق داده است. رفقای ما به جای استقبال برای برون رفت از این معضل، در جای خود سنگر گرفته و از جامعه خود ساخته و دنیای تحمیل شده به عنوان حقایق زندگی و دنیای واقعی دفاع میکنند. غافلند از اینکه با هر نیتی این کار را میکنند، در جامعه واقعی که یخ نبسته است و در حرکت است، جهت رفقا عملا تحمیل یک عقبگرد است. عقبگرد از بسیاری از تئوریهای مارکسیستی و تئوریهای منصور حکمتی که از اتحاد مبارزان تا روزی که در حیات بود، جهتی را کوبید.

واقعیت این است که برای چپ ایران زندگی در دنیای حاشیه ای در خارج جای دنیای واقعی و جامعه واقعی را گرفته است. سپری شدن بیش از دو دهه زندگی در خارج، عدم رابطه تنگاتنگ با جامعه ایران و با طبقه کارگر، دنیای مجازی چپ غیر اجتماعی، دنیای ذهنی و خود ساخته و حاشیه ای را به جای جامعه واقعی در ذهن رفقای گذشته است. لذا مشغله های این چپ، مشغله های فضای خارج کشور چپ و دنیای مرزها، عقاید و افکار متفاوت، عقاید مذهبی گونه و "حدادی" شده با دیوارهای بلند ایدئولوژیک را بنا ساخته است. لذا وقتی از اتحاد کارگر کمونیست هم بحث خواهد شد فوری در ذهن عکس میادین شهرهای اروپا که به مناسباتی چپ ایران هر ده نفر در گوشه ای با پرچم و نیروی ده نفره خود، اعلام حضور میکنند نداعی خواهد شد. اتحاد کمونیستهای طبقه کارگر در ذهن این چپ اتحاد این ده نفرها قلمداد خواهد شد و همین تصویر را در مورد ایران و کمونیست طبقه کارگر بکار خواهند برد. قالبی با تعدادی فرمول درست کرده اند و هر کس را در این قالب گذاشته و محک زده میشود. کمونیسم در این رویکرد به یک مشت عقیده، به یک مشت ایدئولوژی پیچیده و غامض و خشک تقلیل خواهد یافت و کارگر و طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی و کلا جامعه در آن به مفهوم واقعی جای ندارد. وقتی هم از جنبش سوسیالیستی صحبت خواهد شد، همین بینش فوری مجموعه ای از سازمانها در ذهنش نقش خواهد بست که خودش و سازمان خودش نماینده و کلید دار کمونیسم است و همه چیز بر مبنای دوری و نزدیکی از این سازمان و نه کمونیسم و منفعت عمومی طبقه کارگر، معنی خواهد شد. خارج از این دایره در عمل جنبش سوسیالیستی ای برسمیت نمیشناسند و به همین دلیل رفقا رحمان حسین زاده و حسین مراد بیگی وقتی از تحزب کمونیستی طبقه کارگر بحث میکنند و وقتی کمیته های کمونیستی را به عنوان ظرف این اتحاد و تحزب کارگران کمونیست بیان میکنند، فوری راه کارگر و کومه له و حزب توده را نشانمان میدهند و گوشزد خواهند کرد که شما دارید با اینها ائتلاف خواهید کرد. به قول منصور حکمت: "چپ تاکتونی یک چنین تئوریه را نمیپذیرد. برای آنها جنبش سوسیالیستی و کمونیستی یعنی آن مجموعه گروهها و احزاب سیاسی که تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم فعالیت میکنند. هر جریان ممکن است این یا آن دسته احزاب و گروهها را بنا بر ملاک هائی، که عمدتا عقیدتی و فرقه ای هستند، جزو "جنبش کمونیستی" بداند یا خیر. اما همه بهر حال به مجموعه هائی از احزاب و گروهها اشاره میکنند. اینها لاجرم وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری را در خارج این حرکت حزبی به رسمیت نمیشناسند". بحث تحزب کمونیستی و جنبش کمیته های کمونیستی بحثی مربوط به این جنبش سوسیالیستی کارگری خارج از دایره احزاب مد نظر رفقا است.

یک معضل جدی ما محصور ماندن در این "جامعه" و فضای مجازی این چپ است که اشاره کردم. نگاه این رفقا به کمونیسم نگاه روشنفکری است که از طبقه خود کنده شده، مارکسیسم را انتخاب کرده است و در جدالی با گذشته خود، مرتب مرز کشیده است و تلاش کرده است که از هر نظر با طبقه ای که از آن آمده است، فاصله بگیرد. لذا فرمول ها، خط کشیها بدقت ریاضی باید روشن باشند و با هم فرقی نداشته باشند، و در نقد و مرزبندیها دنبال کلمات قصار خواهند گشت تا با آنچه مارکس و لنین و حکمت بکار برده اند مقایسه کنند، هر فرقی میان کلمات با بنا نهادن ساختمان "تنوری" خود بر آن و آراستنش، مرز مسلمان و کافر یا کمونیست و بورژوا خواهد شد. نوشته رفیق حمه سور در این خصوص شاهکار است. رفیق حمه سور در ۵۰ صفحه نوشته خود دهها بار کلمات را با هم مقایسه میکند و حکم میدهد که مارکس از کارگر شروع کرده است و کورش مدرسی از جامعه بورژوائی، حکمت گفته است کاربست کمونیسم عوض شده است و کورش گفته کمونیسم از وجه اجتماعی تکانه شده و هر کدام از اینها حکمی گرفته است. بنای تنوری رفیقیمان بر کلمه ساخته شده است. داستان اول از کارگر و نه بورژوا در نوشته رفیق حمه سور به داستان مرغ و تخم مرغ بیشتر شباهت دارد. اینها سنت چپ ۵۷ ایران و جنگ فرمولها و امروز بعد از به قول حمه سور گذشت ۲۲ سال از بحثهای کمونیست کارگری و بعد از ۳۲ سال از تاریخ جدال ما با پوپولیستها، همان شیوه و سبک این بار با "پرچم" منصور حکمت و "دفاع" از او جاری میشود. تنها فرقی که هست قبلا این بلا بر سر مباحثات مارکس و لنین می آمد و مارکسیسم به نام دفاع از آنها به آیه های قرآن و مذهب و احکام بی جان و خشک و انتزاعی برای مرز کشیدن بکار گرفته شد، و امروز به نام منصور حکمت بر سر مباحثات مارکسیستی او می آید. این شیوه استدلال هر چه باشد مارکسیسم نیست و ربطی به کمونیسم و حکمت ندارد.

اساس این نگرش که در چپ ایران نهادینه شده است و رفقا به نام اهمیت تمایزات و استقلال طبقاتی که در حقیقت استقلال "طبقاتی" حزب به جای طبقه کارگر است، برخورد فرقه ای، و عمیقا سیکتاریستی به طبقه کارگر است. سازمان در این نگرش، به معنای سازمان در برگیرنده اعضا حزب چنان قدوسیت پیدا خواهد کرد، که طبقه کارگر و منفعت عمومی این طبقه و سازمان کمونیستی به عنوان ظرف تحزب کمونیستی طبقه کارگر به فراموشی

سپرده خواهد شد. در این نگرش دیواری میان سازمان حزب که در حقیقت فرقه خود است کشیده شده است که در دو سوی آن یک طرف افراد فرقه که اعضا سازمان قرار دارند و در طرف دیگر غیر خودیها قرار خواهند گرفت. این نگرش در حقیقت همان قناعت به خانه امن دنیای مجازی است که چپ به عنوان جامعه برای خود ساخته است و با حدادی نظرات، خود را تسکین میدهد که مارکسیسم است و دارد کار کمونیستی در میان طبقه کارگر میکند و از مارکسیسم، که در حقیقت مقدساتی است که خود ساخته است، دفاع میکند. این نگرش عمق صنفی گری و دفاع از صنف خود که اینجا سازمان یا حزب خود است را همراه خود دارد.

برای رفیقی که این حقایق را حتی نمیبیند و حتی در سواش هم شریک نیست نمیتوان کاری کرد. اما برای حزب حکمتیست انتخاب بین بیرون رفتن از این دنیای مجازی و حاشیه ای و فرقه ای چپ و گسست کامل از آن و یا مرگ است. مرگ به معنای ماندن در جمعی بدون اینکه در دنیای حقیقی تاثیری داشته باشید، همان زندگی که بخش اعظم چپ ایران با دستهای خود برای خود ساخته است و به آن قناعت کرده است و وجدان خود را راحت کرده است. همان دنیایی که امروز برای صدها گروه حاشیه ای در اروپا که در دنیای واقعی تاثیری بر زندگی کسی ندارند و صد سال است در حاشیه سیاست دنیا زندگی میکنند و با هم مرز ایدئولوژیک میکشند. اجازه بدهید در مورد دنیا و جامعه ای که چپ ایران در آن محصور شده است به نقل قولی از حکمت در مبحث حزب و جامعه در نوامبر ۱۹۹۸ توجه کنیم: "اتفاقی که برای کمونیسم افتاده است اینست که بورژوازی توانسته است با تحمیل شکستها و سرکوبها و اعمال فشار هرروزه بر کمونیستها، کمونیسم یعنی یکی از احزاب مدعی قدرت سیاسی در جامعه که صد و پنجاه سال پیش با همین مکانیسم ها میکوشید قدرت را به کف بگیرد. را به یک فرقه شبه - مذهبی حاشیه ای تبدیل کند که زندگی سیاسی خود را در گوشه ای از جامعه تعریف میکند و هویت خود را در آن گوشه پیدا میکند و خود اساسا قصد ندارد دیگر از این گوشه بیرون بیاید. مانند ارگانسیمها و ویروس هایی که در یک یخبندان بزرگ خود را با آن سرما تطبیق میدهند و زنده میمانند اما پس از پایان یخبندان و گرم شدن هوا، دیگر به آفتاب و گرما بر نمیگردند. به یخ عادت میکنند و دیگر تنها در آن شرایط زیست میکنند. آن اجبار بیرونی ای که روزی آن ارگانسیم را ناچار ساخت برای بقاء، خود را با آن شرایط نامساعد تطبیق بدهد، بعد از دو سه سیکل به نحوه و شیوه زندگی قائم به ذات خود آن ارگانسیم تبدیل میشود، میشود جزئی از وجود او، سنت خود او، هویت خود او و دیگر تصور زندگی دیگری جز این برایش غیر ممکن میشود".

در این دیدگاه حزب حکمتیست هم تنها شامل سازمان علنی است، شخصیتها و رهبران و فعالین کمونیست هم فقط ما هستیم که به عنوان عضو حزب رسماً در سازمان ثبت نام کرده ایم. زمانی در حزب کمونیست ایران و کومه له همین بحث مطرح بود و تلاش زیادی شد که به فعالین آن تشکیلات علنی فهمانده شود که کومه له این نیست، که کومه له اصلی در شهرها است. امروز ظاهراً همین را ما باید به صفوف خودمان بگوئیم که حزب ما و کمونیسم ما فقط این سازمان علنی در خارج کشور نیست. حزب ما جمع عددی اعضا این سازمان نیست و رهبر و فعال کمونیست و شخصیت و.. جنبش ما بخش عمده آن در ایران است و متأسفانه هزاران کمونیست و صدها رهبر و فعال کمونیست طبقه کارگر که قاعدتاً جایشان در رهبری حزب ما بود، کسانی که رهبران مستقیم و درگیر در آن جامعه اند و به چشم مثبت به ما نگاه میکنند، اما با ما نیستند. اما این با ما نبودن برای کمونیسم ما دلیل بر مرز کشیدن ایدئولوژیک با این رفقا نیست. کمونیسم ایران اگر قرار باشد رشد کند و پیش برود بر شانه های این رفقا خواهد بود. این حزب اگر به حزب آن سازمان غیر علنی و غیر رسمی تبدیل نشود تا ابدیت در حاشیه جامعه خواهیم ماند و در زندگی نسل خودمان بی تاثیر خواهیم شد، و با گذشت زمان به جامعه واقعی، به طبقه کارگر بی ربط تر خواهیم شد.

۵- عنصر روشنفکر مارکسیسم و باسواد کارگران!

کوروش مدرسی در مورد اهمیت نقش روشنفکران مارکسیسم چنین میگوید: "جامعه سرمایه داری طبقه کارگر را از دست آوردهای فکری، فرهنگی و تکنیکی جامعه امروز برجه زیادی محروم نگاه میدارد. چه کسی است که نداند فقر مادی فقر علمی و فرهنگی را باعث میشود؟ بدون وجود روشنفکران کمونیست طبقه کارگر شانس زیادی در مبارزه همه جانبه علیه بورژوازی را ندارد. نه مارکس کارگر بود و نه لنین و نه رزا لوگزامبورگ و تروتسکی یا منصور حکمت و نسل وسیعی از روشنفکران کمونیست در تاریخ مبارزه کمونیستی طبقه کارگر. بدون این روشنفکران این مبارزات انقلابی طبقه کارگر همانقدر ناممکن بود که بدون وجود خود طبقه کارگر. من در بحث اصول فعالیت کمونیستی به گسل های ماهوی که در رابطه میان کارگر و روشنفکر وجود دارد نسبتاً به تفصیل صحبت کرده‌ام و علاقمندان میتوانند به آن بحث‌ها رجوع کنند." رفیق حمه سور در نوشته خود با آوردن این نقل از کوروش که: ("طبقه کارگر، چه در ایران و چه در هر جای دیگر، قادر نیست، در غیاب یک حرکت فکری عمیقاً مارکسیست و کمونیستی کارگری در سطح روشنفکران جامعه در عرصه تئوریک، سیاسی، فرهنگی و غیره افق و سنت همه جانبه ای را در مقابل بورژوازی عرضه کند. در غیاب روشنفکران مارکسیست جنبش کمونیستی طبقه کارگر در اساس در همین محدوده باقی خواهد ماند".) به نقد بحث کوروش پرداخته است و مینویسد: "این مساله که روشنفکران طبقه بورژوا بنا به دلایلی به دانش بشری دسترسی داشته اند و مارکس و انگلس نیز خود جزو روشنفکران طبقه مرفه و بورژوا بوده اند، با این تقسیم کار مورد نظر رفیق کوروش بکلی فرق میکند. که گویا جمعی از شنبکه های رهبران و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر مشغول مبارزات اقتصادی و در حال ارتقاء شبکه های خود به سطح حزب خواهند شد، "تحرك فکری روشنفکران عمیقاً مارکسیست و کمونیستی کارگری" نیز در بیرون در عرصه تئوریک، سیاسی و فرهنگی دارند سنت همه جانبه ای را در مقابل چپ سنتی و بورژوازی عرضه میکنند!" (از مبحث رفیق حمه سور)

بحث تقسیم کار مد نظر رفیق حمه سور که گویا کار کارگر کمونیست مبارزه اقتصادی و روشنفکر مارکسیسم مبارزه تئوریک و سیاسی و.. است به این بحث بی ربط است. معلوم نیست که رفیق حمه سور ادعای خود و تقسیم کار خود را چگونه به بحث فوق میچسباند. رفیق حمه سور میبایست فرض میگرفت که خواننده مطلب او لابد این قدر درک دارد که اینها را از هم تفکیک کند. لنین در چه باید کرد در زمینه نقش روشنفکران مارکسیست میگوید: "ما گفتیم که آگاهی سوسیالیستی در کارگران اصولاً نمیتوانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراتاً نمیتواند آگاهی تردیونستی حاصل نماید." لنین معتقد است که مبارزه طبقه کارگر بدون عنصر مارکسیسم از تردیونسم خارج نخواهد شد و آنوقت معلوم نیست رفیق حمه سور برای بحث لنین که به تفصیل در چه باید کرد به آن پرداخته است چه تقسیم بندی خواهد گذاشت. رفیق رحمان هم در نقد بحث کوروش مینویسد: "ایک مسئله نادرست دیگر در بحث کوروش تئوریزه کردن نقش عنصر روشنفکر مارکسیست در تحزب کمونیستی و در کمیته های کمونیستی است. این هم یک الگوبرداری خشک از دوره لنین است به نظر من در دوره لنین کمیته کمونیستی مشابه کمیته نینا ایجاد میشد. اکثرشان بی سوادند، حتی نمی توانند کتاب و جزوه و ادبیات کمونیستی را مطالعه کنند. طبیعی

است که تاکید کننده، یک عنصر مارکسیست و روشنفکر باشد و سواد داشته باشد، لازمست عضو آن کمیته باشد، آگاهگری و روشنگری بکنند، امکان مطالعه و دسترسی به ادبیات و کتاب و جزوه را برایشان فراهم کند. دوره ما چنین نیست. همه میدانیم بخش ساده کارگری، کارگر ساختمانی و نانوایی و کوره پزخانه هم دیپلم دارند، کارگر صنعتی و ماهر اکثرشان لیسانس دارند؟ خود مطالعه میکنند و آگاهند. نیازی به روشنفکر ندارند تا شرایط مطالعه و ترویج را برایشان فراهم کند. به علاوه آنجا که کورش این مسئله را تئوریزه میکند، بردن آگاهی کمونیستی را به میان طبقه کارگر به نقش روشنفکران گره میزند، مسئله انتقال تئوری به میان توده کارگر و دو قطبی تئوری - توده ها را زنده میکند که به نظرم غیر مارکسیستی و نادرست است. برخورد کورش به این مسئله تئوریزه کردن نقش انحصاری روشنفکران در رابطه با مارکسیسم و در میان طبقه کارگر است که غلط و غیر مارکسیستی است."

در جواب رفیق رحمان چند نکته را توضیح دهم. بحث بردن آگاهی سوسیالیستی به درون طبقه کارگر در بحث کورش نیست و حداقل در این بحث کورش چنین نگفته است اما این را لنین میگوید که در نقل قول چه باید کرد از لنین اشاره رفت. نکته دیگر اینکه رفیق رحمان نقش روشنفکر مارکسیسم را به سواد آموزی کارگران تقلیل میدهد و میگوید دوره لنین کمیته نینا همه بی سواد بودند و الان مردم سواد دارند. این دیگر هم عجیب و هم جای تاسف است. نقش عنصر روشنفکر مارکسیست از سواد و بی سواد بیرون نمی آید، بلکه نقش آدمهای مارکسیستی است که میتوانند کل تصویر و افق مارکسیستی را در مقابل جنبش خود قرار دهند، در هر شرایطی با دادن کل تصویر به جنبش خود جهت میدهند و این با نه تنها با سواد که با سواد مارکسیستی منافات است، فعال کارگر در ایران نه تنها با سواد مورد نظر رفیق رحمان بلکه کاپیتال و تاریخ جنبش خود را از بسیاری از فعالین سیاسی و روشنفکران کمونیست در احزاب سیاسی بهتر میدانند. اما این هم هنوز با نقش عنصر روشنفکر مارکسیست که مبارزه طبقه کارگر را فراتر از تردیونیسیم میبرد و آلترناتیو تمام قد سوسیالیستی را در مقابل جامعه قرار میدهد متفاوت است. علاوه بر این هر تحصیلکرده ای روشنفکر مارکسیست نیست، دنیا پر از تحصیلکرده است که حتی مارکسیسم را هم تعدادی بسیار فراوانی میدانند، روشنفکر مارکسیست با اینها متفاوت است. امروز بخش عمده بورژواها از سر نیاز خود کاپیتال را خوانده اند. نقشی که منصور حکمت در جنبش ما داشت، تامین رهبری مارکسیستی بود که تمام تصویر را همه جانبه و شفاف و در همه زمینه ها در مقابل طبقه کارگر و جنبش کمونیستی قرار میداد، همان کاری که مارکس کرد، لنین کرد و... این را تقلیل دادن به خواندن نشریه و کتاب برای کارگران جای تاسف است. رفیق رحمان با این برداشت متأسفانه سطحی و بیبربط به موضوع تازه از بحث کورش "دو قطبی تئوری - توده ها" را هم نتیجه گرفته است. بحث محروم بودن و عدم دسترسی و امکان دسترسی طبقه کارگر مختص دوره تاریخی معینی نیست. مختص جامعه سرمایه داری است که در آن کارگر چه در دوره لنین و چه در دوره ما بردگی مزدی را به او تحمیل کرده اند و موقعیت اقتصادی که به این طبقه تحمیل شده، همراه خود محرومیت از دسترسی به دانش بشری عصر حاضر را از او سلب کرده است. کارگر لیسانسه ایران خودرو و پتروشیمی ماهشهر به دلیل بردگی مزدی امکان و فرصت کار فکری از او گرفته شده. این مشکل طبقه کارگر است. این امروز نه تنها در ایران بلکه در کشورهای غربی، در انگلستان و آلمان و آمریکا و... حکم میکند. عنصر روشنفکر مارکسیست ممکن است کمونیستی جمعی یا گروهی تامین کند. اما دیگر اینکه گذشته سواد نداشتند و امروز با سواد شده اند، بسیار بی ربط است. در ضمن در چنین صورتی و با استدلال رفیق همه احزاب چپ موجود و از جمله خود حزب ما و رهبری آن مرخص هستند، چون کارگر امروز با سواد است. در این زمینه باید بگویم تقسیم کار حمله سور مطلقا معلوم نیست از کجا آورده شده است و از اساس به این بحث بیبربط است. رفقا حمله سور و رحمان با این بحث خود قبل از کورش مدرسی لازم است بروند و تکلیف خود را با لنین روشن کنند که معتقد است طبقه کارگر بدون نقش این روشنفکران مارکسیست از مبارزه تردیونستی فراتر نخواهد رفت.

۶- کمیته های کمونیستی، توازن قوا و ماجرای دانشجویان آزادیخواه

کمیته های کمونیستی سالها است سیاست مصوب حزب ما است. رفیق رحمان در نوشته خود ظاهرا موافق کمیته های کمونیستی حزبی است که تا کنون حزب ما پیش برده است. اما رفیق رحمان در مبحث خود "تفاوتها، طبقه کارگر و تحزب کمونیستی یا، طبقه کارگر و سازمان ائتلافی چپ" زیر تیتر "جنبش کمیته کمونیستی یا آکسیونیسیم غیر عملی" اظهار نظری کرده است که قابل تأمل است. رفیق رحمان میگوید: در مبحث رفیق کورش "جنبش کمیته کمونیستی" مورد تاکید قرار گرفته و فراخوان داده شده است. من اگر فعال کمونیست ۴-۵ سال قبل دانشگاه باشم، میبرسم چند سال قبل در محیط دانشگاه کمیته های کمونیستی درست کردیم و فعالیتهای مهمی را هم انجام دادیم. اما چون تناسب قوا را درست تشخیص ندادیم، زودرس از جمع طبیعی خود به کمیته کمونیستی شیفت کردیم، ضربه خوردیم. حال سنوالم شما از رفقای فراخوان دهنده به جنبش کمیته کمونیستی اینست، چه ارزیابی از تناسب قوای کنونی دارید؟ آیا درس مهم از تجربه دوره گذشته ما و آن ضربه خوردنها ما را به "جنبش کمیته کمونیستی میرساند؟" رحمان در ادامه میگوید "اگر بر مبنای سیاست سازماندهی مصوبتان حرکت کنید، این فراخوان غلط است. میشود قبل از "جنبش کمیته کمونیستی" اقدامات و فعالیتهای در زمینه "جنبش محافل کمونیستی" که قاعدتا باید کمیته های کمونیستی بر بستر آنها شکل بگیرند، به ما نشان دهید؟ میشود نشان دهید این تکرار نوعی آکسیونیسیم آنهم در عرصه سازماندهی کمونیستی نیست؟"

در این اظهار نظر رفیق رحمان چند حکم وجود دارد که جای تأمل است، از جمله، تناسب قوا در گذشته و اینکه هنوز توازن قوا برای کمیته کمونیستی مناسب نیست، ما بدلیل عدم تشخیص توازن قوا و درست کردن کمیته های کمونیستی در گذشته ضربه خوردیم و کار آن دوره هم آکسیونیسیم در عرصه سازماندهی بوده است.

با این بحث معلوم است رفیق رحمان کمیته های کمونیستی را هم قبول ندارد، حتی نوع حزبی آن. زمانی قرار است امکان تشکیل کمیته های کمونیستی مورد قبول رفیق مهیا شود و البته هنوز زود است و توازن قوا اجازه نمیدهد.

بحث در مورد یک دوره فعالیت کمونیستی در فضای روشنفکری ایران که مرکز آن دانشگاهها بود در حوصله و توان این نوشته نیست. ما چه به عنوان رهبری حزب حکمتیست و چه به عنوان فعالین این حزب به کرات در این مورد نوشته ایم. ارزیابی از آن دوره و نقش نسل جوان کمونیست ایران در دانشگاه و تأثیر و نقش حزب حکمتیست، میدان جدالی جدی در جامعه ایران بود که از بیت رهبری و روزنامه کیهان تا مرکز اطلاعات جمهوری اسلامی، تا جریانات نو توده ای و تا بخش اعظم چپ بورژوا را علیه یک تحرک مارکسیستی و عمیقاً اجتماعی بسیج کرد و حزب حکمتیست بعد از حمله به دانشگاه و دانشجویان آزادیخواه، در میان کل احزاب و جریانات اپوزیسیون به تنهایی در مقابل این هجوم ایستاد و خوب یا بد جنگید.

از نظر من برخلاف نظر رفیق رحمان و با اتکا به همه اسناد رسمی و علنی این حزب و همه ارزیابیهای تا کنونی و آخرین نوشته رسمی ما در جواب بیت رهبری "گل همینجا است، همینجا برقص"، آن دوره صفحات زرین تاریخ کمونیسم ایران است. در تاریخ ایران سراغ ندارم دوره ای باشد که صفی از

کمونیستها شفاف و روشن با پرچم آزادی و برابری در ابعاد اجتماعی فضای جامعه را و حداقل فضای روشنفکری را تا این اندازه قطبی کرده باشند و سر راست از برابری انسان، برابری زن و مرد و ... و کمونیسم دفاع کرده باشند. نسل کمونیست جوانی که به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب مشهور شدند، برای اولین بار در تاریخ چپ ایران همه تشکلهای دست ساز جمهوری اسلامی، همه جریانات ناسیونالیستی و لیبرال را در فضای روشنفکری و محیطهای تحصیلی حاشیه ای کردند و جامعه را در ابعاد میلیونی متوجه خود و پرچم مستقل برابری انسان کردند. پرچم آزادی برابری در پایتخت این مملکت و در بخش اعظم مهمترین دانشگاههای ایران در دست هزاران جوان آزادیخواه، بعد از سی سال، به اهتزاز درآمد. اتفاقی که با تاسف از جانب رفیق رحمان امروز مهر "اکسیونیسم" میخورد و کل ارتجاع علیه اش بسیج شد. دهها نشریه مارکسیستی در این دوره منشر شد و صفی از کمونیستها، رهبران کمونیست و فعالین مارکسیسم با هر میزان دوری و نزدیکی به ما پرورش یافتند، مراجعه به مارکس به حکمت به نوشته ها و ادبیات کورش مدرسی و حزب حکمتیست رایج شد و به میزانی که فضای جامعه ایجاب می کرد به آنها مراجعه شد. این تحرک تا جایی که به حزب ما و نقش ما برگردد بر شانه های کمیته های کمونیستی، و به عنوان اولین تجربه حزب کمونیستی در دانشگاه و محیطهای روشنفکری پیش برده شد. بی شک این تجربه خالی از اشکال نبوده است و نمیتوانست باشد، اما در بی لطفی رفیق رحمان به این اتفاق تاریخی و عظیم تحت عنوان "توازن را تشخیص ندادیم و کمیته های کمونیستی را ساختیم"، حتی از نظر عاطفی هم احساس سمپاتی به آن نمیتوان دید. در دل و در اوج تحرک آزادیخواهانه در دانشگاه، کل چپ ایران به حکم جایگاه این حرکت، حتی مخالفین داب، به تعریف و تمجید از آن پرداختند. زمانی که حمله رژیم شروع شد، پرونده سازی هم شروع شد، فاکتور گارد آزادی و اسلحه از طرف مرکز اطلاعات به آن زده شد، مخالفین واقعی این تحرک در چپ هم، تحت نام بازی حزب حکمتیست با تشکلهای توده ای و آوانتوریسم به جنگ ما و این حرکت آمدند. علنا این تحرک آزادیخواهانه را کار حکمتیستها اعلام کردند و به پرونده سازی مرکز اطلاعات کمک کردند. حزب حکمتیست محبوب شد و امکان وصل شدن به مراکز کارگری را پیدا کرد. و حداقل توجه کارگر از جمله از این سر به ما جلب شد و سمپاتی به کمونیسم ما ایجاد شد. رهبران این حرکت چه فکری و چه عملی در جامعه و در مقابل کل ارتجاع و مراکز پلیسی قرار گرفتند. بخش زیادی از آنان متاسفانه دستگیر شدند و البته خوشبختانه حتی یک نفر هم اعدام نشد و این برای ما و جنبش ما مایه افتخار است. کورش مدرسی و بهرام مدرسی به عنوان رفقائی که در سطوح مختلف با این تحرک درگیر بودند، هم از جانب جمهوری اسلامی و متاسفانه از جانب کل چپ ایران یا حداقل بخش اعظم این چپ ترور شخصیت شدند. برای این رفقا پرونده ساخته شد و برای رهبری حزب بعد از این اتفاق پلیس بین المللی به کمک گرفته شد. به همین میزان در میان انقلابیون راستین طبقه کارگر، رفقای ما محبوب شدند، و حزب ما محبوب شد. رهبران دانشجویان آزادیخواه در جامعه ایران شناخته شدند، رفیق ما در این ماجرا به عنوان لیدر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب معرفی شد. رژیم تلاش کرد برای قطور کردن پرونده صدها جوان کمونیست، آنها را مستقیم به ما متصل کند، سند حقوق جهانشمول انسان و منشور سرنگونی را به نام سند مورد قبول این تحرک معرفی کردند. همین اتفاق مراجعه به این اسناد و بقیه ادبیات ما را فراوان کرد. این تجربه کمونیسم را در بعد اجتماعی با حقوق جهانشمول انسان برابری زن، آزادی برابری، دفاع از آزادیهای سیاسی و بیمه بیکاری و دفاع از طبقه کارگر و تشکلهای آن و علیه آپارتاید جنسی، معرفی کرد. و امروز هر کمونیستی با هر دوری و نزدیکی با ما، در دانشگاه قد علم کند، با اینها ارزیابی خواهد کرد و این سطح بالا از روشبینی و توقع انسانی را از آن توقع دارند.

تحمیل عقب نشینی به کمونیستها در دانشگاهها این تجربه را زیر خاک نبرده، عروج کمونیسم در دانشگاه هر زمانی باشد مهر این دوره را بر خود خواهد داشت، چیزی که متاسفانه نگاه محدودنگر رفیق رحمان به حسابش نمی آورد.

رفیق رحمان میگوید توازن را تشخیص ندادیم، با این معیار تحرک کارگری اول مه ها در سنندج در چند سال متمادی و در اوج اختناق سیاسی، سالهای ۶۷ و ۶۸ که رفیق جمال چراغ ویسی سخنران مراسم اول مه اعدام شد، هزار بار آکسیونی تر بوده است و اصلا با توازن قوای دوره اخیر و عروج دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب قابل قیاس نبود. با متد رفیق رحمان در جامعه ایران هیچ زمانی برای حزب کمونیستی و کمیته های کمونیستی مناسب نیست. به این دلیل روشن که اختناق سیاسی در این جامعه همیشه و در آینده هم بخشی جدا نشده از روبنای سیاسی و نیاز جامعه بورژوازی است و خواهد ماند. با این حساب و از نگاه رفیق رحمان باید فاتحه کمیته کمونیستی را برای همیشه خواند. ما در دوره منصور حکمت سیاست ساز ماندهی منفصل را به دلیل شرایط و توازن قوای آن زمان پیش بردیم. امروز آن سالها نیست و رفیقی که این را نمیبیند و صرفا برای توجیه دیدگاه خود حزب کمونیستی و کمیته های کمونیستی را به تاریخی نامعلوم که زمان آن در حاکمیت بورژوازی در ایران فرا نمرسد موقوف میکند، تردید دارم بتواند کسی را قانع کند.

۷- سندیکا و سندیکالیسم و نقد رفیق حمه سور

رفیق حمه سور در نوشته خود سطر به سطر و صفحه به صفحه نوشته رفیق کورش را به "نقد" کشیده است تا قالب از پیشی و تئوریهای خود را به خواننده خود بقبولاند. تا جایی که به نقل از نوشته کورش برگردد رفیق حمه سور دقت لازم را فراموش کرده اند. یکی از این مباحث سندیکا و سندیکالیسم است. حمه سور نوشته اند: "رفیق کورش در این مورد چنین میگوید: "در ایران سندیکالیسم نیست، چون سندیکا نیست." همانجا " رفیق حمه سور در ادامه مینویسد: "منظور کورش شاید این باشد که بعنوان مثال سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه سندیکا نیستند، احزاب کارگری هستند؟ احتمالا به این دلیل است که میگوید سندیکالیسم در ایران پوچ است! با این استدلال احزاب سوسیال دمکرات و لیبر بایستی ائتلافی از احزاب کارگری(اتحادیه های) داخل آن باشند؟"

نقل قول نادقیق رفیق حمه سور را مشاهده کردید، اما اصل بحث کورش این است: "سندیکالیسم یک سلسله اعتقادات نیست، جنبش بورژوازی است که اشرافیت کارگری در کشور های مترویل سرمایه داری را با خود دارد. سندیکالیسم در کشور های مترویل حمل اتحاد طبقه کارگر نیست. محمل تسلیم و تفرقه آن است." (تاکیدات از من است)

کورش در ادامه بحث خود میگوید: "کسی که این واقعیات را متوجه نباشد و هر حزب کارگری غیر کمونیست را سندیکالیست بداند، به نظر من، ربطی به زندگی روزمره کارگر ندارد. اصلا نمی فهمد که چه اتفاقی دارد میافتد. به اعتقاد من در ایران سندیکالیسم وجود ندارد. احزاب، روابط، محافل و تشکل های کارگری، همانطور که پیش تر گفتم به داده های بورژوازی و از جمله داده های سندیکالیستی آلوده هستند. اما اولاً این آلودگی انعکاس نا روشنی، اهداف مبهم و خرافات سیاسی و فرهنگی بورژوازی است و ثانیاً با همه این آلودگی ها این احزاب و تشکل ها، احزاب و تشکل های کارگری هستند در حالی که چپ قاضی ما در واقع خود بعضا منشاء و بخشی از ویروس و آگیری این آلودگی ها هستند." (تاکیدات از من است)

کورش: باز در ادامه میگوید: "این تشکل ها و این فعالین و شبکه ها و این احزاب به بسیاری از خرافات بورژوازی آلوده هستند اما از اتحادیه ها

و آثار شیبست ها عضو انترناسیونال اول، جریاناتی که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست به نام احزاب کارگری غیر کمونیست میکنند، کارگری تر، به کمونیسم نزدیکتر و پیش رو تر هستند. چپ شیخ سندیکالیسم را در ایران خلق کرده است تا بی‌ربطی خود به واقعیت وجودی طبقه کارگر را توجیه کند". (تاکید از من است)

کوروش ادامه میدهد که: "اگر ما تصویری چنین اجتماعی و طبقاتی از تحزب کارگری، و از جمله تحزب کمونیستی طبقه کارگر داشته باشیم، آنگاه نمی‌توانیم از احزاب و سازمان‌هایی سر در بیاوریم که در اساس محمل تشکل محصل‌ها، روشنفکران، دانشجویان، تحصیلکردگان ناراضی، آدم‌های حاشیه‌ای است. درست به همین دلیل است که در سیستم چپ موجود بخش بزرگی از رهبران و فعالین کارگری در صف دشمن، در صف سندیکالیسم و در صف مخالف قرار میگیرند. در حالیکه برای کارگری که یک روز است وارد میدان کار شده است، این رهبران و فعالین، با همه ناروشنی‌ها و عدم تعیین‌ها در شناختن اهداف مبارزه طبقه کارگر، نه تنها خودی بلکه پیش از صف بخش اعظم رهبران احزاب چپ، رهبر طبقه کارگر هستند".

به هر حال در این نوشته اولاً اینکه "در ایران سندیکالیسم نیست، چون سندیکا نیست" دقیق نیست که اشاره کردم و اصل بحث کوروش را دیدید و عدم دقت رفیق حمه سور در این مورد جای تأسف است. در ثانی اینکه حمه سور میگوید "با این استدلال احزاب سوسیال دمکرات و لیبر بایستی ائتلافی از احزاب کارگری (اتحادیه‌های) داخل آن باشند؟" از بحث کوروش در نمی‌آید و کوروش میگوید: "سندیکالیسم یک سلسله اعتقادات نیست، جنبش بورژوازی است که اشرفیت کارگری در کشور های مترویل سرمایه داری را با خود دارد. سندیکالیسم در کشور های مترویل محمل اتحاد طبقه کارگر نیست. محمل تسلیم و تفرقه آن است". در مورد ایران بر عکس اروپا آنچه از نظر چپ سندیکا و سندیکالیسم نام میگیرد از نظر کوروش تشکل و... احزاب، کارگریند که از اتحادیه‌ها و آثار شیبستها در انترناسیونال اول کارگری تر و به کمونیسم نزدیکترند. لذا آنچه رفیق حمه سور به این بحث شفاف و سراسر متصل میکند، مثل بسیاری از ادعاهای دیگر رفیق، دلبخواهی و پوچ است. خود پاراگراف‌های بالا به اندازه کافی گویا است و خواننده میتواند خود قضاوت کند.

۸- احکام سنگین بدون تلاش برای اثبات

رفیق حمه سور در نوشته خود تلاش زیادی به خرج داده است تا در زمینه‌های مختلفی بحث کوروش را از جمله و بقول رفیق حمه سور "در جدلش با چپ بورژوا، در درک مکانیکی اش از رابطه تنوری و پراتیک، در تصویرش از کمونیسم درون طبقه کارگر، از نگرش چپ بورژوازی او به سرمایه داری، از رابطه بورژوازی و طبقه کارگر، از مفهوم کارگر در مارکسیسم و کمونیسم و از تحزب کمونیستی تا بحث سندیکا و سندیکالیسم" را به نقد بکشد. من در بحث خود تلاش کردم در زمینه‌های که لازم دیدم متذکرش و نگرش و نظر رفقا را بررسی و نقد کنم و قضاوت را نیز به خواننده میسپارم. اما نوشته هر دو رفیق و خصوصاً رفیق حسین مرادبیگی حاوی مسائل مختلف و مهم و بزرگی است که رفتن به جنگ آن و اثبات آن کار بیشتری می‌طلبد. بیرون کشیدن این همه "انحراف" در بحث معینی با منطق هم جور در نمی‌آید. همین باعث شده است، که رفقا با احکام ایدئولوژیک، اینکه حکمت چنین گفت و نگفت به جای استدلال به جنگ دیدگاه و بحث کوروش بروند. رفیق رحمان حسین زاده در سخنرانی علنی خود در لندن میگوید: "یک جنبه دیگر که من فکر میکنم بخصوص در دل مباحثات این دوره برایم تکاندهنده بود، بنظرم در سطوح مختلف حزب فاصله افتادن با آن ادبیات پایه‌ای و مبانی که این حزب رویش ساخته شده است، آنهم مبانی کمونیسم کارگری است. آن ادبیات اساسی که منصور حکمت تولید کرده، نمونه‌های تکاندهنده دارم، اگر کسی بگوید اینطور نیست و کنار رفته، مبانی استنتاج نیست، مبانی کار نیست و باید به آن برگردیم." (نقل از نوار صوتی سخنرانی رحمان بخش دوم دقیقه ۱۳ تا ۱۵)

ادعای رفیق رحمان از نظر من حقیقتی را در خود ندارد. من فکر میکنم حزب حکمتیست تنها حزب سیاسی و مارکسیستی است که از نظر خط و جهت سیاسی کاملاً کمونیستی است و از این زاویه نه تنها به حکمت بلکه در سیاست به لنین و مارکس نزدیک است. اینجا قصد ارزیابی از حزب حکمتیست را ندارم و قبلاً در مورد فاصله چپ از طبقه کارگر و از جمله خود حزب ما نکات را گفته‌ام. اما فکر میکنم این حزب تنها رگه فکری مارکسیستی تحزب یافته در میان کل جریانات و احزاب و سازمان‌هایی است که به خود میگویند کمونیست. لذا فکر میکنم این جریان امتداد خط حکمت است. این دیگر ادعای من نیست و جامعه و حتی مخالفین سرسخت کمونیسم در جامعه ایران این را میگویند.

اثبات حکم "فاصله گرفتن حزب حکمتیست از ادبیات و مبانی حکمت"، به عهده رفیق رحمان است. رفیق رحمان برای اثبات این حکم خود باید به تاریخ این حزب نگاه کند و توضیح دهد کجا و چرا روی خط حکمت نبوده یا نیست. از نظر من این ادعا پوچ است و گفتم در نقد جریانات دیگر ما جواب این ادعاها را داده ایم.

۹- قدرگرانی و دترمینیسیم حاکم بر بحث رفیق مرادبیگی

بحث رفقا رحمان حسین زاده و حمه سور در دنیای واقعی با تفاوت‌های کمی، در واقع یک دیدگاه است. و بخشی از نقد من یا جواب من مشترکاً به دیدگاه حاکم بر مبحث دو رفیق در این نوشته آمده است. اما اینجا می‌خواهم بسیار مختصر دیدگاه حاکم بر کل بحث حمه سور را که از نظر من منسجم تر است بگویم و نظر خودم را در مورد آن بسیار مختصر بیان کنم.

علیرغم اینکه ساختار مطلب رفیق حمه سور بر پایه نقد از چند نقل قول رفیق کوروش است و همین تعقیب کردن نظر خود او را برای خواننده مشکل میکند. اما جوهر اصلی بحث رفیق حمه سور در دل نقد او از مبحث "طبقه کارگر و تحزب کمونیستی" کوروش مدرسی را، میتوان مشاهده کرد که در بخشهای مورد بحث به آن پرداختم. رفیق حمه سور از همان اول بحث خود معترض است که اکنون کسی از ما نمیپزیرد، بعد از ۲۲ سال از مباحث کمونیسم کارگری، نمیتوان کیلومترها را صفر کرد. اشاره دارد که بعد از شکست بلوک شرق، دیگر جنبشهای مختلف بورژوازی احتیاجی ندارند که خود را به کمونیسم آویزان کنند، بعد از این اتفاق و بحث کمونیسم کارگری از دیدگاه رفیق حمه سور دیگر همه یا بورژوا هستند یا کمونیسم کارگری، و همه انتخاب خود را میان این دو کرده اند. این تقسیم بندی در دیدگاه هر دو رفیق تا خود طبقه کارگر و کارگر کمونیست هم کشیده خواهد شد که به آن پرداختم. منطق بحث رفیق حمه سور این است که کمونیسم کارگری گرایش اجتماعی و موجود در طبقه کارگر است و تعلق حزب حکمتیست به این گرایش با وصل شدن این حزب به پایه اجتماعی خودش، به حزب کارگران کمونیست به نتیجه رسیده. لذا وصل شدن به این پایه، تبدیل شدن به حزب کارگران کمونیست از نظر رفیق حمه سور برای حزب ما موضوعیتی ندارد.

همزمان رفیق حمه سور در طبقه کارگر وجود و یا حتی امکان وجود و شکل گیری احزاب کارگری و نه الزاماً کمونیستی را هم به رسمیت نمیشناسد. لذا در طبقه کارگر هم هر تشکل و تحزب کمونیستی جز حزب حکمتیست موضوعیت ندارد. نگاه و بینش حمه سور به کمونیسم و به کارگر و تحزب آن عیفاً

سویژکتیو است، جامعه به معنای واقعی در این بینش جایی ندارد. جالب است که در اظهار نظر خود در جلسه سخنرانی آذر مدرسی در لندن در اعتراض به این بحث که طبقه کارگر را ... نمیشناسیم، رفیق حمه سور میگوید رفیق آذر به خود کارگره میگوید کارگر را نمیشناسد. اینجا حزب و یا رفقائی در حزب را که کارگرد، به عنوان سپر مقاومت در مقابل نقد مارکسیستی به حزب را جلو می اندازد. رفیق حمه سور اینجا هم طرفدار صنف کارگران در حزب و البته در خارج کشور میشود، تا بدین ترتیب نقد طرف مقابل را به کمک و بترین کارگر در حزب پس بزند. اگر ملاک کارگری بودن حزبی نشان دادن کارگرانی در حزب تازه نه در ایران که در خارج کشور باشد، در این صورت نه نقد پیکار و رزمندگان و نه حتی چریک فدائی هم جایگاهی نداشت. تعداد کارگرانی که در ایران و در محیط کار خود در مراکز کاری تهران و شهرهای دیگر عضو این احزاب بودند کم نبود.

در بینش رفیق حمه سور حزب ما چون پرچمدار کارگر در جدالهای سیاسی است عین کمونیسم متشکل طبقه کارگر است و تاریخ ۲۲ سال گذشته دیگر گذشته است و دنیا در این فاصله یخ نبسته است. این خود ما هستیم کمونیسم مارکسی که با مباحثات کمونیسم کارگری و حداقل بعد از آن، شکاف میان این کمونیسم و طبقه کارگر معنی ندارد.

نتیجه منطقی این رویکرد چیزی جز سیاست انتظار و بی عملی نیست. ما کمونیستیم و لابد و به سبک بخش زیادی از چپهای غیر کارگری، فردا در دل تحولات رشد خواهیم کرد و قدرت را خواهیم گرفت. اعلام وفاداری رفیقمان به متاخرترین بحثهای منصور حکمت، حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه و...، و تاکید یک جانبه بر اینکه با شرکت در جدالهای سیاسی جامعه را قطبی خواهیم کرد و..، نگرش رایج همه شعبه های جریان ما است که منتظرند با تبلیغ و به نام حزب و قدرت سیاسی و در حقیقت با کاریکاتور کردن بحثهای منصور حکمت، فردا رهبر انقلاب بشوند. بحث حزب و قدرت سیاسی حکمت و حزب و جامعه و حزب و شخصیتها، امتداد بحث عضویت کارگری، آژیتاتورهای کمونیست و سیاست سازماندهی و مباحثات کمونیسم کارگری است. شرکت در جدلهای اصلی سیاسی و قطبی کردن فضا و نمایندگی طبقه کارگر در این جدالها یک وجه مهم کار ما و هر حزب کمونیست طالب قدرت است، اما این تنها یک وجه آن است و یک طرف دیگر همین جهت و همین بحث تبدیل شدن به حزب کمونیستی طبقه کارگر در ایران است. نگرش و رویکرد رفیق مرادیگی نه جدید است و نه نا آشنا، این نگرش و به انتظار نشستن اینکه فردا همه دور ما جمع خواهند شد، زندگی در دنیای مجازی است که متاسفانه فضای بخش اعظم چپ ایران است. تاریخ گویا خودش سیر خود را طی خواهد کرد و کارگر هم بالاخره ما را انتخاب خواهد کرد. این جبرگرایی و دترمینیسم عریان را رفیق حمه سور زیر چتر اینکه حکمت جواب همه چیز را داده و بعد از بحثهای کمونیست کارگری دیگر همه انتخاب کرده اند و... همان جبرگرایی قدیمی چپ است که موقعیت حاشیه ای و بی عملی مطلق را در مقابل یک بحث مارکسیستی در دفاع از زندگی حاشیه ای چپ تنوریزه میکند. لابد تاریخ، تاریخ پراتیک زنده انسانها نیست و حداقل بعد از بحثهای حکمت و اتمام نیاز جنبشهای ارتجاعی به کمونیسم و انتخاب آگاهانه همه جریانات، دیگر کار ما هم تمام شده است. نتیجه و استنتاج عملی از این ترها که رفیق حمه سور تلاش کرده است با نقل قولهای پراکنده از مارکس و حکمت و.. ثابت کند، جز پاسیفیسم و بی دخالتی برای حزب ما چیزی در بر ندارد. این تر که بالاخره ما هستیم و باید کارمان را به روال سابق پیش ببریم تا انقلاب کارگری ظهور کند برای یک حزب سیاسی مرگ است، در عمل جز پاسیفیسم و بیشتر حاشیه ای شدن نتیجه ای در بر نخواهد داشت. این بحث و نقد ما به این نگرش به اوایل بحثهای مارکسیسم انقلابی بر میگردد.

ت حزب کمونیستی طبقه کارگر و چپ غیر کارگری

این متن پیاده شده سخنرانی است که در تاریخ ۱۸ ژوئن در لندن تحت همین عنوان برگزار شد.

آذر مدرسی

با تشکر از همه رفقای که در جلسه شرکت کرده اند، فکر میکنم کسانی که در این جلسه شرکت دارند بر سر اهمیت بحث "طبقه کارگر و حزب کمونیستی"، در رابطه با رابطه یک حزب کمونیستی با طبقه کارگر و سازمانیابی طبقه کارگر، هم جهت هستیم. کل مباحثی که تا کنون از طرف رفقای مختلف طرح شده است اساساً دلیل اهمیت این مسئله است. تا امروز حزب حکمتیست تنها حزبی است که نسبت به این مسئله، چه در موافقت چه در مخالفت آن، حساسیت نشان داده به این دلیل که مسئله را به خودش مربوط میدانند. بی دلیل نیست که جریانات دیگر چپ، چه آنهایی که رگه ای از کمونیسم کارگری هستند، چه سایر جریانات چپ در این مورد اظهار نظر نمی کنند چون مسئله به آنها ربطی ندارد، صورت مسئله شان نیست و این بحث برای آنها جواب معضلی را نمی دهد و اساساً در صورت مسئله با این بحث شریک نیستند. از این نظر فکر می کنم که خود توجه به این بحث نشانه متوجه بودن حزب حکمتیست به رابطه خودش است با طبقه کارگر، کمبود هائی را می بیند و از این جهت نگاه میکند که آیا این بحث به کمبود هایش جواب میدهد یا نه. این به نظر من اهمیت بحث است.

تا آنجا که به رفقای حزب حکمتیست بر میگردد تا بحال بحثهای مختلفی چه شفاهی و چه کتبی در موافقت یا مخالفت بحث شده است. من بعنوان موافق بحث حزب کمونیستی رفیق کورش صحبت میکنم. به عنوان کسی که فکر میکنند این بحث روی شانه های بحث های تاکنونی جنبش ما سوار است، در امتداد آن است و منطبق کردن بحثهای تاکنونی با شرایط جدید طبقه کارگر و موقعیت کمونیسم در جامعه ایران است. بعنوان کسی که فکر میکند اگر یک حزب کمونیستی این سیاست را در پیش بگیرد و روی این جهت برود می تواند رابطه خیلی فعال تر، رابطه ای که به قول منصور حکمت یک حزب کمونیستی بدون آن نمی تواند خود را یک حزب کارگری بداند، برقرار کند. در نتیجه فکر میکنم بحث پیشرو و راهگشائی است و همان طور که گفتیم روی شانه بحثهای تاکنونی ما آمده است. این بحث بحثی است در مورد رابطه حزب و طبقه.

سرتیتر بحثها به این ترتیب است:

صورت مسئله از نظر من چه چیزی است و چه چیزی نیست

سابقه این بحث درون حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری حکمتیست

ت حزب کمونیستی پدیده ای اجتماعی یا سازمانی

اشتراک کج فهمی هائی که در حزب کمونیست ایران در سال شصت و هفت و انتقاداتی که امروز رفقا به این بحث دارند

رابطه این بحث و حزب حکمتیست

نکاتی در مورد روش و سنت جنبش ما در برخورد به مباحث سیاسی، تئوریک و سنت سایر جریانات چپ

صورت مسئله چیست

در مورد اینکه صورت مسئله چه چیزی است حداقل از طرف ارائه دهنده بحث خیلی روشن گفته می شود که "ت حزب کمونیستی یک بحث جامع است که از تبلیغ و ترویج و تاکتیک و استراتژیک و سازمان و همه اینها را در بر میگیرد ولی بحث سمینار معین دارد فقط به یک مشخصات پایه ای فعالیت کمونیستی و حزب کمونیستی طبقه کارگر برمیگردد". در نتیجه بحث روی مسئله معینی فکوس است و آن هم مشخصات پایه ای فعالیت کمونیستی و حزب کمونیستی درون طبقه کارگر است. این بحث بحثی در مورد شکاف تاریخی بین طبقه کارگر و کمونیسم نیست، این بحث در مورد جایگاه کمونیسم در دنیای امروز نیست، این بحث مستقیماً در مورد موقعیت حزب حکمتیست نیست، این بحث در مورد اینکه کمونیسم ما کجا ایستاده نیست، این بحث به طریق اولی در مورد حزب و قدرت سیاسی و حزب و شخصیتها و حزب جامعه نیست. وصل کردن این مسائل به بحث، گفتن اینکه صورت مسئله چیز دیگری است به نظر من گمراه کننده است و در نتیجه جواب هائی که به بحث داده می شود جوابهای گمراه کننده هستند و صورت مسئله را به جایی میبرد که بحث اصلاً قرار نیست به آن جواب بدهد و انتقادات را به جایی میبرد که اصلاً بحث در مورد آن نیست؛ این که حزب حکمتیست کجا ایستاده و کجا نایستاده، این یک بحث مستقل است که من در بحث میگویم که این بحث کجا به حزب حکمتیست برمیگردد ولی این بحث ابتدا به ساکن در مورد حزب حکمتیست نیست. اما انتقادهای بحث سمینار "طبقه کارگر و حزب کمونیستی" شامل حزب حکمتیست هم میشود و انتقاداتی که رفقا در مقابل این بحث طرح میکنند به نظر من دفاعی است از وضعیت موجود در مقابل این نقد. این بحث بحثی انتقادی نسبت به موقعیت اجتماعی حزب حکمتیست و رابطه این حزب با طبقه خودش است.

وقتی صورت مسئله را درست ببینیم آن موقع می توانیم فکوس کنیم که بحث می خواهد جواب چه مسائلی را بدهد. ببینید همیشه سنتاً اینطوری بوده است وقتی که داریم در مورد سازماندهی کمونیستی در میان طبقه کارگر حرف می زیم روی آن فکوس میکنیم دیگر رابطه حزب سیاسی با قدرت سیاسی

صورت مسئله شما نمی شود و اگر فکر بکنید از آن بحث باید رابطه یک حزب سیاسی را با قدرت سیاسی در بیاورید به کجراه می روید و خواننده و شنونده تان را به کجراه می برید و در نتیجه جواب درست نمی دهید و بحث را به یک جایی میبرید که بحث قرار نیست در مورد آن باشد. به هر حال می خواهم بگویم که بحث روی این است و من روی همین مسئله فکوس میکنم و میگویم که چرا فکر میکنم این بحث در امتداد بحثهای تاکتونی جنبش ما بوده است.

سابقه بحث

سابقه بحث درون حزب کمونیست ایران یا شاید درست تر است بگوئیم درون جنبش ما به کنگره اول اتحاد مبارزان برمیگردد. در کنگره اول اتحاد مبارزان است که منصور حکمت در مورد رابطه ما با طبقه کارگر، اینکه سازماندهی طبقه کارگر چه هست و چه نیست صحبت می کند. این بحث ادامه پیدا میکند و در سال شصت و چهار، شصت و پنج است که به سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر منجر میشود و مقاله سیاست سازماندهی از آن بیرون میاید. بحثهای پیرامونی آن و سمینارهای متعدد داخلی، که خوشبختانه همه روی سایت منصور حکمت موجود است و می شود به آنها رجوع کرد، مباحث سال شصت و هفت که مروری است بر میزان پیشرفت سیاست سازماندهی و اینکه کجا پیش رفته و کجا پیش نرفته است تا مقطع سال شصت و هشت که بحثهای جامع تر کمونیسم کارگری طرح میشود، همگی پروسه پیشرفت این بحث را نشان میدهد.

وقتی این بحث در آن زمان طرح می شود به درست سوال می شود که چرا رابطه حزب با طبقه برای چپ ایران مهم است. بحثی که آن موقع از طرف منصور حکمت طرح شد این بود که یک ویژگی چپ ایران و چپ دنیا در آندوره این است که چپ و سازمانهای چپ بر خلاف سازمانهای چپ و کمونیستی دوره مارکس و لنین از درون جنبش کارگری بیرون نیامده اند، از آن سنت بیرون نیامده اند و ترکیبشان آن نیست و اساساً پایه اجتماعی شان طبقه کارگر نیست. اینکه این چپ از جنبش خرده بورژوازی ناراضی، از جنبش روشنفکران و تحصیل کردگان ناراضی بیرون آمده است. پایه اجتماعی این چپ در ایران و در دنیا، روشنفکران ناراضی است. در نتیجه مهم است رابطه طبقه کارگر با یک حزب کمونیستی کارگری را تعریف کرد، گفت یک حزب کمونیستی کارگری باید چه خصوصیتی را داشته باشد. چرا باید مکانیزمهای اجتماعی و سوخت و ساز اجتماعی درون طبقه کارگر را برای این چپ توضیح داد، روشن کرد و بالاخره با گرایش روشنفکر خرده بورژوازی که تصویری از طبقه کارگر، تصویری از رابطه طبقه کارگر با یک حزب، تصویری از فعل و انفعال و مکانیزم درونی طبقه کارگر ندارد، مبارزه اقتصادی را نمی شناسد و برای آن اهمیتی قائل نیست، جدل کرد.

یک پروسه طولانی از قانع کردن تا جدل کردن از سال شصت و یک تا سال شصت و هفت و شصت و هشت درون جنبش ما طی شده و بحثهای متعددی در این رابطه شده است. اهمیت بحث حداقل برای جنبش ما از این ناشی میشود که پایه اجتماعی چپ چیست، پایه اجتماعی که حزب کمونیست ایران هم شامل آن بود، راه کارگر و پیکار و چریک و همه اینها شامل آن می شدند. در دوره های مختلف بحثهای متعددی از طرف حداقل منصور حکمت طرح میشود منجمله اتحاد عمل کارگران پیشرو، کمیته های انقلابی کارخانه ای غیر حزبی، کمیته های حزبی، شکل دادن به شبکه کارگران رادیکال و سوسیالیسم به عنوان تشکل غیر حزبی، حوزه حزبی، تمام این طرح ها در مورد نحوه و شکل متشکل کردن طبقه کارگر است. حول همه این اشکال بحثهای زیادی صورت گرفته است. وقتی بحثها را تعقیب میکنید، در تمام این پروسه چند ساله در این بحث یک تزلزل وجود داشته، آن هم اینکه سازمان دادن طبقه کارگر یک امر اجتماعی است. اینکه این امر ابتدا به ساکن یک امر سازمانی نیست بلکه یک امر اجتماعی است که باید در بطن فعل و انفعال طبیعی این طبقه صورت بگیرد و فعل و انفعال طبیعی این طبقه تا آنجا که به ایران برمیگردد وجود شبکه های کارگران رادیکال سوسیالیست و رهبران عملی است. شبکه هایی که بخشا در شکل محافل خانوادگی و غیره وجود دارند. سیاستی که پیش گرفته می شود این است که به این مکانیزم اجتماعی بچسبیم و مبتکر درست کردن شبکه کارگران رادیکال و سوسیالیست شویم و نه اینکه فقط بدانیم که این شبکه ها و محافل موجودند بلکه درست کردن این شبکه ها بعنوان سیاستی که حزب به عنوان یک حزب کارگری اتخاذ میکند طرح میشود. متکی کردن حزب به این سوخت و ساز اجتماعی و مکانیزم اجتماعی تزی است که سیاست سازماندهی به آن متکی است. همان موقع بحث بر سر این هست که "سیاست سازماندهی" بحثی است که یک درک عینی و واقعی از روند شکل گیری یک حزب انقلابی و کمونیستی درون طبقه کارگر را به ما میدهد. بحثی است در مورد اینکه بدون شناختن مکانیزمهای درون طبقه کارگر و بدون شناختن مکانیزمهای مادی روند شکل گیری یک حزب انقلابی، یک حزب کمونیستی آنها با آن پایه و مشخصات غیر کارگری نمی تواند در این راستا حرکت کند. بحث سیاست سازماندهی بحث مکانیزمهای رابطه حزب و طبقه است و از این زاویه است که منصور حکمت سراغ بحث سیاست سازماندهی ما در طبقه کارگر می رود. همان دوره در حزب کمونیست ایران کج فهمی هائی، چیزی که منصور حکمت در ابتدا به آن میگوید کج فهمی، در این رابطه هست. از طرفی استنتاج سکتاریستی و از طرف دیگر استنتاج انحلال طلبانه از این سیاست می شود. استنتاجی که پس ما برویم حوزه های حزبی را منحل کنیم فقط این شبکه رهبران عملی را درست کنیم و استنتاج سکتاریستی که ما فقط میرویم هم سازمانی های خودمان را متشکل می کنیم. جدلی طولانی در این رابطه در حزب کمونیست ایران در جریان بود، جدلهائی که باید برویم و بخوانیم. من فکر میکنم مهم است که غیر از خود سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر، جدلهای حول آن را هم بخوانیم. چون این جدلها است که نشان میدهد منصور حکمت دارد با چه نگرشی، با چه روشی و با چه تئوریهایی از طبقه کارگر، از روندها، از تحزب و از رابطه حزب و طبقه حرف میزند و کجا و چگونه مرز خودش را با دیگران روشن میکند. کجا می گوید چه کج فهمی هائی از این سیاست شده. بحث منصور حکمت در سمینار سال شصت و هفت با این شروع میشود که من دارم جواب کج فهمی های دو سال گذشته را میدهم، چون این سیاست پیاده نشده. زمانیکه میروید سراغ کج فهمی ها خیلی روشن هم به استنتاج سکتاریستی و هم به این سوال که گویا این سیاست انحلال طلبانه است؛ برخورد میکند. از نظر من کج فهمی هائی که در آندوره منصور حکمت به آنها جواب داده است امروز رؤس نظرات رفقای است که به این بحث انتقاد دارند یا آنرا اساساً قبول ندارند.

تحزب کمونیستی پدیده ای اجتماعی یا سازمانی

این بحث بر خلاف ادعای رفقا، بحث ائتلاف سازمانهای چپ نیست. تعریف کمیته های کمونیستی جنبشی در بحث رفیق کورش خیلی روشن است. اینکه ما کارگران پیشرو، رادیکال، کمونیست و رهبران عملی را درون کمیته های جنبشی متشکل میکنیم. اصلاً بحث بر سر ائتلاف با سازمانهای چپ نیست. بعداً در مورد اینکه چرا از این بحث این استنتاج می شود و این استنتاج از چه تئوریهایی بیرون می آید توضیح خواهم داد. همانطور که گفتم یک تزی پایه ای سیاست سازماندهی ما در سال شصت و چهار و بحث تحزب کمونیستی امروز این است که تحزب کمونیستی یک پدیده اجتماعی است نه یک پدیده صرفاً

سازمانی. و باید به عنوان یک پدیده اجتماعی به آن نگاه کرد و با این تبیین سراغ آن رفت. در دل این بحث است که به نظر من این سوال که اساساً طبقه کارگر را چگونه می بینیم، اینکه یک حزب کمونیستی که خودش را حزب طبقه کارگر می بیند چه رابطه ای با کارگر کمونیست دارد، چه رابطه ای با کارگری که به خودش حتی کمونیست نمی گوید ولی رهبر عملی و پیشرو درون جامعه و محیط اجتماعی خودش است، دارد طرح میشود. منصور حکمت همان موقع در مبحث "عضویت کارگری" بحث مفصلی در این رابطه دارد که توصیه میکنم حتماً رفاً بخوانند بحث مهمی است. منصور حکمت می گوید که روشنفکر خرده بورژوا یا بورژوا از سر ایندولوژیک کمونیست می شود و در نتیجه به نوعی به طبقه خودش خیانت کرده و از اینجاست که ایندولوژی و تئوری و سیاست جای تعیین کننده ای دارد تا این روشنفکر بگوید کجای یک جدال طبقاتی ایستاده. کارگر اینطور نیست. کارگر از سر موقعیتش در مناسبات تولیدی است که در جدال طبقاتی علیه بورژوازی می ایستد. مگر ما نمی گوئیم مارکسیسم تئوری رهائی طبقه کارگر است نه تئوری رهائی کمونیستها علی العموم. تئوری رهائی طبقه ای معین است. در نتیجه کارگری که پیشرو است حتی اگر به خودش کمونیست نمی گوید موضوع کار تو است. اگر به خودش می گوید کمونیست اما طرفدار چین یا شوروی است شما باید موقعیت این کارگر را بگیرید و بدانید که اول کمونیست است بعد چون فکر میکند شوروی یا چین کمونیست هستند، آن دوره کمونیسم و چپ را با قطب چین یا شوروی تعریف میکردند، می رود به طرف آنها و طرفدارشان می شود. از سر کمونیست بودن یا چپ بودنش است که می رود طرفدار هر حزبی که به خودش بگوید چپ و درد کارگر درد من است می شود. کارگر بر عکس روشنفکر خرده بورژوا از سر ایندولوژی نمی رود سراغ کمونیسم و چپ. می گوید که چپ رادیکال به کارگر اینطوری نگاه نمی کند که این کارگر آژیتاتور است، رهبر فلان اعتصاب است، رهبر عملی کارخانه خودش است، کارگر رادیکالی است که در راس اعتراضات قرار میگیرد، بر عکس به این کارگر می گوید "راه کارگری، رزمندگانی، پیکاری!" و تاکید میکند و میگوید حتی اگر این رهبر عملی به خودش نگوید سوسیالیست موضوع کار شما است. موضوع کار شما است نه فقط به خاطر اینکه بروید با او جدل بکنید، موضوع کار شما است برای اینکه جذب حزب خودت بکنید و درون سازمان اجتماعی خودت بیاورید.

اگر شبکه رهبران عملی و کارگران سوسیالیست است، رهبر عملی که به خودش سوسیالیست نمی گوید هنوز موضوع کار شما بعنوان یک حزب کمونیستی کارگری در سازمان غیرحزبی تان است. این رهبر عملی هنوز موضوع کار شما است و مهم نیست از سر چپ بودنش خودش را به چه کسی یا جریانی وصل میکند. در نتیجه اگر سازماندهی طبقه کارگر را اجتماعی می بینیم این طیف رهبران عملی و کارگران سوسیالیست موضوع کار ما هستند. رهبر عملی که منصور حکمت می گوید حتی رهبر عملی که مسلمان است موضوع کار من است. جاسوس جمهوری اسلامی نه ولی کارگر مسلمان میگوید موضوع کار من است و من باید با آن کار بکنم. این قطعاً مبنای کار ما در محیط روشنفکری نیست. شما در دانشگاه می توانید بگوئید این دفتر تحکیم وحدتی است و این راه کارگری است و من آن را در سازمان غیر حزبی و جنبشی خودم نمی آورم چون جنبشی با من نیستند. آنجا اختلاف جنبشی و نتیجتاً خطی و سیاسی است. ولی جنبش کارگری اینطوری نیست. مسئله موقعیت ایندولوژی و سوبژکتیو طبقه کارگر و رهبر عملی آن، یک بحث مفصل و جامع در کل این مباحث است. اینکه برای یک حزب کارگری موقعیت ایندولوژی یک کارگر و یک فعال کارگری مسئله است نه موقعیت سوبژکتیو او. موقعیت ایندولوژی او است که کمونیستش میکند و شما باید این را بگیرید. اگر از موقعیت سوبژکتیو سراغ طبقه کارگر بروید و از موقعیت ذهنی آن بگیرید آن موقع به همین نتیجه میرسید که این فعال کارگری راه کارگری است آن رهبر عملی پیکاری است و آن یکی هم رزمندگانی است من کاری با اینها ندارم. این تئوری اصلی و تبیین منصور حکمت از رابطه یک حزب کارگری با طبقه کارگر است چه آنجائی که می گوید اتحاد کارگران پیشرو، چه آنجا که می گوید کمیته های انقلابی کارخانه غیر حزبی و چه آنجائی که می گوید شبکه کارگران رادیکال سوسیالیست و رهبران عملی به عنوان سازمان غیر حزبی؛ مد نظر همه این طیف است، منظر فقط حزبی ها نیستند. برای کارگران حزبی حوزه حزبی را دارد. اما تاکید مهمتر منصور حکمت این است که یک حوزه حزبی بدن وجود، بدون اتکا و بدون حضور در درون این مکانیزم های اجتماعی نمی تواند حوزه حزبی کمونیستی یک حزب کارگری بشود و در مبارزه روزمره طبقه کارگر دخالت کند. می تواند حوزه حزبی منزوی باشد که هیچ رابطه ای با رهبران عملی ندارد و هیچ نقشی در مبارزه طبقه کارگر ندارد و هیچ ربطی به هیچ فعل و انفعال درون آن محیط اجتماعی و محیط کار خودش ندارد. حوزه حزبی است ولی سرنوشت مبارزه طبقه کارگر را شبکه رهبران عملی اش تعیین میکنند. در نتیجه طبق مباحث "سیاست سازماندهی ما" حتی آنجا که شما می خواهید سازمان حزبی خود را درست کنید، که باید درست کنید یک حزب کمونیستی نمی تواند فقط متکی باشد به سازمان غیرحزبی و باید سازمان حزبی اش را درست کند، باید به یک سازمان اجتماعی متکی باشید. در سمینار سیاست سازماندهی، در سال شصت و هفت، منصور حکمت می گوید که اشتباه ما شاید این بوده که از نیمه راه شروع کردیم و اول رفتیم حوزه های حزبی را زدیم بعد گفتیم سراغ شبکه های کارگران سوسیالیست و رهبران عملی برویم، در صورتی که زمینی که حوزه حزبی میتواند درون آن رشد بکند، زمینی که سازمان حزبی شما می تواند روی مبارزه طبقه کارگر تاثیر بگذارد، آن شبکه رهبر عملی و کارگر سوسیالیستی است که دارد مبارزه کارگر را رهبری میکند و به یک طرف دیگر میبرد و اگر شما آنجا نباشید نمی توانید دیگر نگران شوید و انتقاد کنید و ناراضی باشید و غر بزیند که چرا راه کارگر یا پیکار آنها را با خود برد. شما تصویر خودتان از چپ و کمونیسم را به آن رهبری عملی ندهید، شما درون مکانیزم آنها نباشید، هرکسی به خودش بگوید چپ آن کارگر از سر اینکه اساساً علیه استثمار است را با خود میبرد. این یک بحث اساسی و به نظر من بحث پایه ای است، رفقائی که می گویند این بحث یک بحث انتلاف با چپ ها است و در نتیجه دارند پای کارگر "راه کارگری" را به میان میکشند. همان کج فهمی که منصور حکمت در بحث عضویت کارگری با چپ رادیکال دارد را میشود و همان جدل را باید اینجا کرد و گفت رفاً! کارگر راه کارگری نداریم؛ به قول منصور حکمت می گوید که: به من می گوئید طرف توده ای است به من چه که توده ای است دردش با من مشترک است. سراغ رهبر عملی که توده ای است از سرد درد مشترک طبقاتی ام نه از سر ایندولوژی و سیاست مشترک میروم. و جائی حتی میگوید اگر آن موقع اینطوری فکر میکردیم رضا را می فرستادیم سراغ محافل راه کارگر و میگفتیم بیا ببینیم رهبران و فعالین شما درون جنبش چه کسانی هستند و چرا نمی توانیم با همدیگر کاری بکنیم. و تفاوت جدی بین سازمانهای چپ و کارگری که از سر نقدش به سرمایه و از سر اینکه فکر میکند که آنها چپ و کمونیست هستند قائل می شود، سراغشان می رود و می گوید من با احزاب سیاسی با احزاب چپ و سازمانهای آنها در عرصه سیاست می جنگم ولی محکمترین رابطه را با پایه کارگری این سازمانها درون جنبش کارگری برقرار میکنم. این نگاه اجتماعی است به طبقه کارگر. اگر با این تبیین سراغ طبقه نروید شما راهی ندارید جز به انشقاق کشیدن طبقه کارگر. مهم نیست شما از نظر خودتان تلاشتان این است که کمونیسم را دارید درون طبقه کارگر میبرید، تصورتان این باشد که دارید گرایش کمونیستی را درون طبقه کارگر تقویت میکنید و سازمان میدهید، در دنیای واقعی جنگ سازمانهای چپ را به درون طبقه کارگر میکشید و در صفوف رهبران آن انشقاق به وجود می آورید. سکتاریسم سازمانی را در طبقه کارگر دامن میزنید. جنگ من با راه کارگر در عرصه سیاست سکتاریسم سازمانی نیست. معلوم است وقتی من فکر کنم طرف چپ خرده بورژوا یا چپ بورژوا است و دارد طبقه کارگر و جامعه را به یک طرف دیگر میبرد شدیدترین جنگ را با آن میکنم. سکتاریسم چیزی است که تو منافع حزبی و سازمانی خودت را ببری درون طبقه و دعوی خودت را با سازمانهای دیگر ببری درون طبقه و انشقاق ایندولوژیک را درون طبقه ببری، این سکتاریسم است. چیزی است که لنین در مورد آن نوشته و چیزی است که منصور

حکمت در مورد آن نوشته است. در عرصه سیاست حتی می‌گوید من خواهان نابودی حزب توده هستم ولی "کارگر توده‌ای" به خاطر موقعیت اجتماعی اش هم درد من و موضوع کار من است. با دانشجوی معترض اینطور نیست "درد مشترکم" با او تا مرحله‌ای می‌رود. جنگم با دانشجو یا روشنفکر توده‌ای که سیاست توده را پیش می‌برد را می‌کنم و در صحنه سیاست هم با حزب توده جنگم را می‌کنم و به آنها می‌گویم نماینده بورژوازی هستید ولی درون طبقه کارگر با کارگر توده‌ای عین همین جنگ را نمی‌کنم.

برخورد ما به نقش احزاب سیاسی درون طبقه کارگر هیچوقت صرفاً از سر مواضع سیاسی علی‌العموم آنها نبوده است. ما حزب توده را هیچ وقت به عنوان "عامل شوروی" و یا وابسته بررسی نکردیم، برعکس گفتیم این حزب نماینده ناسیونال رفرمیسم است. گفتیم در درون جنبش کارگری نماینده رفرمیسم است. اگر به گرایش وصل است اگر به سنتی در طبقه کارگر وصل است نماینده رفرمیسم است و نماینده رادیکالیزم کارگری نیست. اینها نماینده صنفی‌گری درون طبقه کارگر میشوند و انشقاق را اینطوری درون طبقه کارگر می‌برند، جدال ما با چپ غیر کارگری در درون جنبش کارگری جدال رژیم و ضد رژیم یا راست و چپ بودن آنها در صحنه سیاست عمومی نیست. جدال بر این است که اینها انشقاق، کم‌توقعی، افق محدود در مبارزه روزمره، صنفی‌گری را درون طبقه کارگر می‌برند. رد پای این گرایش را در این می‌بینید که مثلاً سندیکای شرکت واحد بگوید من فقط دستم به کلاه خودم است و کاری ندارم به هفت تپه چکار دارد میکند، کاری ندارم به ایران خودرو چه کاری دارند میکنند. و شما اگر می‌خواهید با این کارگر جدل بکنید باید بگوئید طبقه کارگر ایران یک منفعت دارند و تلاش کنید هم منفعت بودن، غیر صنفی بودن و ... را ببرید و تلاش کنید سازمانی که برای آن درست می‌کنید روی این پایه استوار باشد نه صرفاً روی پایه صنفی اش.

این نگاه به این مکانیزمهای اجتماعی و نگاه به کارگر نقطه اصلی اختلاف من با این رفقا است. مجموعه بحث‌هایی که می‌شود و نمونه‌هایی هم که آورده می‌شود نشانه دوری این رفقا از این تبیین مارکسیستی است. تبیین مارکسیستی که به مبانی پایه‌ای کمونیسم کارگری بر میگردد. منصور حکمت در توضیح این بحث بارها می‌گوید که بحث سیاست سازماندهی به یک نوعی بر سر کمونیسم کارگری و پیدایش حزب کمونیست کارگران است.

خلاصه کنم بحثی که حول رابطه طبقه و حزب کارگری از طرف منصور حکمت طرح می‌شود بحثی است که نقطه شروع آن سازمان دادن طبقه کارگر و رابطه یک حزب کمونیستی کارگری با طبقه کارگر از سر پایه طبقاتی مشترک خودش است. برای همین بعضی وقتها منصور حکمت نسبت به کارگری که به او "راه کارگری" می‌گویند "سازشکار" است. نسبت به راه کارگر سازشکار نیست ولی به رهبر عملی که خودش را راه کارگری میداند "سازشکار" است و به همین دلیل می‌گوید می‌روم سراغ او و می‌آورمش درون سازمان غیر حزبی و درون شبکه رهبران عملی و کارگران سوسیالیست. چرا که مثل چپ رادیکال ملاکم این نیست که "راه کارگری" است بلکه ملاکم این است که رهبر اعتصاب است و اگر شما میخواهید طبقه کارگر را مثلاً در "ایران خودرو" جلو ببرید بدون احمد آقایی که به خودش می‌گوید راه کارگری نمی‌توانید این کار را بکنید. موقعیت ایزتکلیو طبقه کارگر او را به شما نزدیک میکند نه افکارش.

یک بحث جدیتر و پایه‌ای منصور حکمت که برای جنبش ما (ما منظورم کل کسانی هستند که به خودشان می‌گویند طرفدار این خط و در این جنبش هستند نه احزابی که اسمشان کمونیست کارگری است و اساساً ربطی به طبقه کارگر ندارند) مهم است این است که منصور حکمت سازماندهی حزبی را هم بعنوان یک وجه معین از مبارزه اجتماعی طبقه کارگر می‌بیند. وجه دیگر آن را در مکانیزمهای دیگر تعریف میکند از محافل کارگری گرفته از اتحادیه‌ها و شورا. مبارزه اجتماعی و سازمان اجتماعی طبقه کارگر یک پدیده مرکب است که از محافل خانوادگی درون آن هست تا اتحادیه تا شورا تا سندیکا. همه اینها ابزارهای تشکل اجتماعی طبقه کارگر و مبارزه اجتماعی طبقه کارگر هستند و نقش یک حزب کمونیستی کارگری این است که کل این مبارزه اجتماعی را برای انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کارگری علیه سیستم موجود کانالیزه میکند. از این نظر است که تاکید میکند یک حزب کمونیستی کارگری ضد هیچ اتحادیه‌ای نمی‌تواند باشد. سندیکالیسم با سندیکا که سرپناهی برای کارگر است فرق میکند. به قول منصور حکمت سیاست کسی که از سر ضدیت با سندیکالیسم علیه سندیکایی بایستد ضد کارگری است. قطعاً باید علیه گرایش سندیکالیستی جدال کرد، باید علیه گرایش صنفی‌گری جدل کرد ولی هر تشکل کارگری که سرپناهی برای مبارزه طبقه کارگر درست میکند شما باید به عنوان یک مکانیزم اجتماعی مبارزاتی و سازمانی آن طبقه به آن نگاه کنید، آنرا به رسمیت بشناسید و تلاش‌تان این باشد که کل این مبارزه اقتصادی، رفاهی و مطالباتی اش را زیر پرچم کمونیستی حزبی که تلاش میکند از دل این مبارزات طبقه کارگر را برای انقلاب اجتماعی خود آماده کند، بیاورید.

رابطه احزاب و جنبش‌ها

از نظر من تبیین این رفقا از رابطه احزاب و جنبشها مارکسیستی نیست. این رفقا رابطه خیلی خطی بین احزاب و جنبشها تعریف میکنند. این که گویا احزاب می‌آیند و همان طوری که در صحنه سیاست حرف می‌زنند درون جنبشهای مختلف هم عین همان حرفها را می‌زنند به عنوان نمونه مثالی که رفیق رحمان می‌آورد و می‌گوید: راه کارگری می‌رود می‌گوید آزادی منتظری را مسئله کمیته کمونیستی درون کارخانه بکنیم و رفیق ما می‌گوید فلان چیز دیگر. من می‌گویم که اولاً این تصویری است که بیگانه است با اتفاقی که درون جنبش کارگری می‌افتد. هیچ کارگر فعال راه کارگری بحث آزادی منتظری را درون کمیته کمونیستی کارخانه اش نمی‌برد. راه کارگر در جنبش کارگری نماینده رفرمیسم است و می‌رود به آنها می‌گوید رفقا شلوغ نکنیم، چرا داریم مطالبات زیادی طرح میکنیم، چرا داریم فلان کار رادیکال را میکنیم، می‌گوید دستمان به کلاه خودمان باشد و غیره. در نتیجه جدال شما با راه کارگر و چپ بورژوازی و چپ خرده بورژوازی، برای من مهم نیست هر اسمی که دلتان می‌خواهد روی آن بگذارید، درون جنبش کارگری مبارزه شما است با رفرمیسمی که اینها دارند، با تفرقه‌ای است که به درون طبقه می‌برند، از سر ناسیونالیسم و رفرمیسم شان است. اگر موافقید که در ارزیابی از احزاب باید رابطه شان را با جنبش‌های اجتماعی و طبقات در نظر بگیرید، طرفداری از رژیم جنبش اجتماعی نیست دیگر. اینکه چرا حزبی طرفدار جمهوری اسلامی می‌شود را چگونه توضیح میدهید؟ تبیین مارکسیستی از رابطه احزاب و طبقات هم این نیست که احزاب نعل به نعل به طبقه وصل است. اگر اینطوری بود ازای هر یک طبقه یک حزب داشتیم و تمام شده بود. حزب کارگر، حزب بورژوا، حزب خرده بورژوا. اما در دنیای واقعی اینطوری نیست. بورژوازی در درون خودش ده تا حزب دارد و طبقه کارگر هم می‌تواند ده تا حزب داشته باشد. حزب کمونیستی اش را داشته باشد و حزب کارگرانش را هم داشته باشد که به کمونیسم هم کاری ندارد. حزب کارگران است مگر در دوره انقلاب نداشتیم خط پنجمی که خیلی‌ها ایشان کارگر بودند و می‌گفتند نمی‌خواهند سازمانهای سیاسی در کار ما دخالت کنند و خودمان مبارزه اقتصادی خودمان را پیش می‌بریم و مبارزه اقتصادی مسئله طبقه کارگر

است و ما به سیاست کار نداریم. کارگری که این بحث را میکند کارگر است و شما نمی‌توانید چون کمونیست نیست به او بگوئید کارگر هم نیستی. کارگری است که نمی‌خواهد سیاست را وارد زندگی اش کند. شما جدالتان درون جنبش کارگری با این نوع گرایش است. اگر شما درون یک کمیته کمونیستی به یک کارگری بگوئید تو راه کارگری هستی جواب میدهد که بحث بر سر پیشبرد این مبارزه است چه ربطی دارد که من راه کارگرم یا حکمتیست؟ با اینکار شما همان جا باعث انشقاق می‌شوید به جای اینکه با رفرمیسم و صنفی‌گری اش مبارزه کنید. اگر شما نشان بدهید در یک مبارزه معین منفعت طبقه کارگر در چیست، چطور میتوان به یک جایی رسید، میتوانید محمل اتحاد و رادیکالیسم شوید. چپ بورژوازی رهبر عملی را از سر بحث ایدئولوژیک به طرف خودتان نمیکشد. هیچ کس کارگر را از سر بحث ایدئولوژیک به خودش نمی‌کشد، یک حزب کارگری کمونیستی هم با شرکت در مبارزه روزمره طبقه کارگر و از سر نشان دادن اینکه من نمایندگی طبقه ات را میکنم، منفعت طبقه ات را پیش می‌برم، به خودمان جلب میکنیم نه از سر بحث ایدئولوژیک سیاسی در مورد رژیم یا در مورد هر مسئله دیگری. حتماً زمانیکه جامعه سیاسی می‌شود اینها نقش پیدا میکند. زمانیکه جامعه در تکاپوی سیاسی است آن موقع معلوم است بحث رهبر عملی و کارگر کمونیست هم تبدیل به این می‌شود که سیاست به کجا دارد میرود و شما آن موقع باید در این عرصه وارد بشوید. به هر حال می‌خواهم بگویم که یک تبیین غیر مارکسیستی از رابطه احزاب و جنبشها و بخصوص رابطه احزاب با طبقه کارگر و یک رابطه خیلی خفی، مکانیکی و سیاسی بین این احزاب و طبقه کارگر تعریف می‌شود. اگر این تصویر را داشته باشیم ما نباید سراغ هیچ کارگری برویم که نگوید حکمتیست هستم و مهم نیست نقش اجتماعی اش چگونه است دوباره از سر سیاست می‌گیریم و دوباره از سر نزدیکی به حزب خودمان می‌گیریم و در نتیجه نمی‌توانیم آن بخش رادیکال و آن رهبر عملی که حتی خودش را سوسیالیست هم نمی‌داند بیابیم زیر چتر خودمان.

مشکل چپ معرفتی یا طبقاتی چپ، تحزب کمونیستی، ائتلاف با سازمانهای چپ، انحلال طلبی

یک بخش جدی از صحبت‌هایی که رفقا و انتقاداتی که کرده اند این است که گویا کورش مدرسی معضل چپ را معرفتی و اخلاقی میبندد و جنبشی نمی‌بیند. کسی که از متن کورش نقل قول آورده است رفیق رحمان است و میگوید چون کورش گفته این چپ سرمایه داری را نمی‌شناسد، کارگر را نمی‌شناسد و غیره پس در نتیجه این معرفتی است، این نقل قول مجموعاً شش خط است. اگر دوست داشته باشید من یک نقل قول سه پاراگرافی از منصور حکمت می‌آورم که منصور حکمت را خیلی خیلی غیر طبقاتی تر از کورش میکند. اما فقط چند خط را میخوانم.

منصور حکمت در "درباره سیاست سازماندهی ما سال ۶۷" می‌گوید: "این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری‌اش دارد یا خیر، آیا اعتراضی در درون آن در جریان است یا خیر و اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ کمترین تبیین و تحلیل را از این مساله دارد که کارگر در آنسوی تولید و اشتغال در اجتماع چیست." نقل قول خیلی طولانی است اما فکر کنم همین مثال کافی است.

اگر ما این را از منصور حکمت بگیریم، از کانتکس بحثی که دارد ارائه میدهد جدا کنیم، از سابقه بحثی که در مورد پایه اجتماعی جنبشها دارد جدا کنیم، منصور حکمت خیلی معرفتی به چپ نگاه میکند و تمام نقد این رفقا و تمام درس‌هایی که سعی کرده اند به ما بدهند شامل منصور حکمت هم می‌شود. این بیرون کشیدن یک نقل قول و بعد چسپاندن یک استنتاج به آن است که اصلاً در سند نیست. البته استنتاج ائتلاف با چپ از بحث کورش نتیجه منطقی تبیین این رفقا از رابطه احزاب و طبقات است. اما همانطور که گفتیم می‌شود همین انتقاد را از منصور حکمت کرد و گفت منصور حکمت مشکل چپ را معرفتی دید، منصور حکمت دنیا را طبقاتی ندید و توضیح داد که چطور باید طبقاتی دنیا را دید، چطور باید اجتماعی دنیا را دید و تمام درس‌هایی که رفقا سعی کرده اند در نوشته‌هایشان به ما بدهند. به نظر من رفقا یک حکمی را دارند و سعی میکنند برای آن فاکت پیدا بکنند، سعی میکنند برای آن استدلال پیدا کنند. ولی کسی که خود متن را بخواند وقتی به استنتاجات عملی سند می‌رسد اینچنین استنباطی نمی‌کند، همان گونه که خیلی‌ها نکردند، چون وقتی به استنتاج عملی آن میرسد به هیچ عنوان صحبتی از ائتلاف با سازمانهای چپ نیست. تعریفی که کورش از کمیته کمونیستی در این سند میدهد خیلی به نظر من از بحثی که منصور حکمت در مورد کارگران رادیکال و سوسیالیست میکند این طرف تر است، کمونیست بودن و کمونیست خواندن خود یکی از ملاکها است. مدام می‌گوید اعضا این کمیته‌ها باید کمونیست باشند در نتیجه اصلاً به این نتیجه نمی‌رسد که گویا ما برویم با راه کارگر اتحاد کنیم. در این مورد هم من دوباره ارجاعتان میدهم، منصور حکمت می‌گوید: "یک جاهایی حتی ممکن است این محافل دو خصلتی باشد، مال ما باشد و فلان جریان، و ما ندانیم و نتوانیم تفکیک کنیم. یعنی معلوم است این عده کارگر هنوز بین ما و از بخش رادیکال فلان سازمان تفکیک نکرده، ولی واقعاً هم بچه‌های ما در آن کار میکنند و هم بچه‌های فلان محفل ولی رادیکال سیاسی. الان مثلاً فرض کنید یک محفل کارگری که روی خط "رزمندگانی"ها باشد بسادگی ممکن است از ما تفکیک نشود. منتها هم‌شان میدانند در اینجا یک عده سمپاتی‌شان بیشتر به حزب است یک عده سمپاتی‌شان به رزمندگان است و دارند در یک جایی با هم کار میکنند." اینجا هم هر اسی از همکاری نیست و از تشکیل محافل دو خصلتی به دلیل اختلاف سیاسی سازمانی سر باز نمی‌زنند. باز مینا این است که هر دوی ما داریم در محیط اعتراضی کارگر مبارزه و اعتراض را سازمان میدهم و این نقطه اشتراک من است. جدل سیاسی ام را در این محافل نه از سر سیاستهای رزمندگان بلکه سر اینکه رزمندگان درون جنبش کارگری نماینده چه چیزی است، جدل مجمع عمومی جدل جنبش کارگری است نه جدل برسر ماهیت و تحلیل از رژیم، دارم. بطور نمونه امروز بحث سر یارانه‌ها درون جنبش کارگری است نه اینکه شما تحلیل تان از فلان مسئله چه چیزی می‌تواند باشد؛ یارانه‌ها صرفاً جدال احزاب نیست. شما بروید این جدل را درون شبکه کارگران سوسیالیست بکنید. چه کسی این حکم را داده که طرفی که فکر میکند راه کارگری است قرار است مادام‌العمر راه کارگری بماند و حرف رادیکال و کمونیستی شما را نیشوند.

همانطور که گفتیم در مورد مشکل معرفتی به نظر میرسد رفقا حکمی را دارند و تلاش کرده اند برای این حکم فاکت پیدا کنند. در عین حال در این زمینه هم باز تبیین شان را از رابطه احزاب و طبقه کارگر و حزب کمونیستی- کارگری با این طبقه را میشود دید.

در رابطه با اینکه این ائتلاف با چپ غیر کارگری است خیلی کوتاه تعریف کمیته‌های کمونیستی در سند رفیق کورش را بخوانیم: "کمیته‌های کمونیستی جمع آگاهان رهبران، اژیتاتورها و فعالین کمونیست فی الحال موجود در طبقه کارگر در یک جغرافیای معلوم با هدف رهبری کردن مبارزه طبقه کارگر در تمام وجوه آن است. این کمیته‌ها جمع کسانی نیست که آدمهای خوبی هستند، مخالف جمهوری اسلامی هستند، خودشان را کمونیست میدانند و دوست دارند فعالیت کنند. حرفهای خوب می‌زنند، به طور کلی سیاسی هستند، منادیان حقیقت روی اینترنت هستند. یا صرفاً عضو یا هوادار این یا آن حزب سیاسی خاص هستند. کمیته‌های کمونیستی اجتماع رهبران و فعالین کمونیست درگیر و جا افتاده طبقه کارگر است که در متن و بطن شبکه‌های موجود رهبران،

فعالین و آژیتاتورهای کمونیست فعال هستند. امتحان خود را پس داده اند و محل اتحاد و مبارزه بخش معلومی از طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه دار و سرمایه داری هستند. این کسان طیف بسیار وسیعی از رهبران و فعالین فلاح موجود در طبقه کارگر را تشکیل میدهند که امروز اساساً در قالب شبکه محافل کارگران کمونیست در بطن طبقه کارگر ایران وجود دارند. این طیف ماتریال پایه هر نوع تحزب کمونیستی طبقه کارگر است". رفقا به این می گویند ائتلاف با سازمان چپ، با اکثریت و توده! این از تعریفی که حتی منصور حکمت از شبکه رهبران عملی و کارگران رادیکال سوسیالیست دارد به درجه ای ایدئولوژیک تر است، به درجه ای سیاسی تر است. اینقدر که روی کمونیست بودن آن کارگر تاکید، میکند منصور حکمت در بحث سیاست سازماندهی اش تاکید نمی کند. اشاره کردم که منصور حکمت در جدلهایش می گوید میروم سراغ کارگر معتزلی که به خودش می گوید سوسیالیست نیستم و حتی اگر به خودش می گوید پرو چین و پرو روس، من کمونیست بودن و کارگر بودن اش را مبنا میگیرم. و اگر کسی می خواهد از بحث کورش "انتقاد" کند باید این "انتقاد" را کند و بگوید شما زیادی کمونیسم و سیاست را در تعریف از رهبر عملی وارد کرده اید.

اما بیایید ببینیم پلاتفرم کمونیستی این کمیته ها چیست. پلاتفرمی که با اتکا به آن رفقا می گویند ائتلاف با نیروهای چپ است. کورش میگوید: "بهترین پلاتفرمی که می توان از آن شروع کرد همانی است که مانیفست تعریف میکند این کمیته ها شامل کمونیستهای است که برای اتحاد طبقه کارگر به منظور سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی طبقه سرمایه دار تشکیل می شود، این کمیته ها همان طور که مانیفست اعلام می کند باید متعهد باشند که یک در مبارزات ملل نماینده کل پرتاریا هستند، در اقتصادی و سیاسی پرتاریا و بورژوازی در مراحل مختلف آن شرکت میکنند و". رفقا گفتن ائتلاف با چپ به این بحث بستن چیزی است که در این سند نیست و به نظر من پرچم چپ غیر کارگری است که می خواهد خودش را از شر این فشار خلاص بکند. هیچ جایی در این سند نمیبینید که استنتاجش آن استنتاجی باشد که رفقا به آن می چسبانند. این پلاتفرم را با بحثهای منصور حکمت مقایسه کنید تا ببینید این چقدر "ایدئولوژیک تر" است. چقدر روی کمونیست بودن اعضا این کمیته ها تاکید میکند.

انتقاد دیگری که طرح میشود این است که گویا این سیاست انحلال طلبانه است. رفقا فراموش میکنند که این بحث آلترناتیو کمیته های حزبی و سازمان حزبی نیست. خیلی روشن میگوید کمیته جنبشی است. همانطور که شبکه رهبران عملی و کارگران سوسیالیست، شبکه غیره حزبی است که حوزه حزبی در متن آن می تواند خودش را پیدا بکند و در متن آن می تواند به خودش آدم جذب کند. این هم یک جنبش غیر حزبی است و قاعدتاً کمیته کمونیستی حزبی ما در کارخانه فلان باید بتواند در متن این کمیته های غیر حزبی تشکیل شود. در متن یک چنین جنبش غیر حزبی است که میتوان سازمان حزبی درست شود. چسباندن این که این ائتلاف با چپ است و می خواهند بروند با سازمانهای چپ و اینکه این انحلال حزب است چسبانندن یک انتقاد سیاسی ایدئولوژیک به این بحث است برای اینکه در مقابل فشاری که دارد به این حزب می آید، مقاومت کند.

رابطه روشنفکر و کارگر

یک نکته دیگر رابطه روشنفکر مارکسیست و طبقه کارگر است. باز من اینجا فکر میکنم تبیین غیر مارکسیستی است. رفیق حمه سور نقل قولی از رفیق کورش می آورد و خیلی دلخواهی یک تقسیم بندی میکند و می گوید کورش گفته کارگر باید مبارزه اقتصادی کند و روشنفکر مبارزه سیاسی. کورش میگوید: "جامعه سرمایه داری طبقه کارگر را از دسترسی به دست آوردهای فکری، فرهنگی و تکنیکی جامعه امروز بدرجه زیادی محروم نگاه میدارد. چه کسی است که نداند فقر مادی فقر علمی و فرهنگی را باعث میشود؟ بدون وجود روشنفکران کمونیست طبقه کارگر شانس زیادی در مبارزه همه جانبه علیه بورژوازی را ندارد. نه مارکس کارگر بود و نه لنین و نه رزا لوگزامبورگ و تروتسکی یا منصور حکمت و نسل وسیعی از روشنفکران کمونیست در تاریخ مبارزه کمونیستی طبقه کارگر. بدون این روشنفکران این مبارزات انقلابی طبقه کارگر همانقدر ناممکن بود که بدون وجود خود طبقه کارگر. من در بحث اصول فعالیت کمونیستی به گسل های ماهوی که در رابطه میان کارگر و روشنفکر وجود دارد نسبتاً به تفصیل صحبت کرده ام و علاقمندان میتوانند به آن بحثها رجوع کنند." واقعا در این متن حرفی از تقسیم کار بین روشنفکر و کارگر است؟ کورش می گوید مبارزه این شبکه ها و این کمیته ها بدون وجود عنصر روشنفکر مارکسیست امکان ندارد. رفقای عزیز به چه باید کرد ارجاع کنید در یک فصل مهم آن در مورد حرکت خودبه خودی توده ها و آگاهی سوسیال دمکراسی حرف می زند و می گوید مبارزه خود به خودی طبقه ی کارگر، آگاهی طبقاتی به آن میدهد ولی نهایت اش تریدیوونیم است. در نتیجه عنصر آگاه مهم است عنصر روشنفکر مارکسیست مهم است، مثال می آورد که مارکس و انگلس روشنفکران خرده بورژوا بودند، اینکه هیچ کدامشان منشأ طبقاتیشان کارگر نبوده و به نقش عنصر آگاه می پردازد. تقسیم بندی که رفیق حمه سور میکند ساختگی است و در بحث کورش نیست. این تقسیم بندی به نظر من بی مورد به بحث کورش آویزان می شود. علاوه بر این کورش از مبارزه اجتماعی صحبت میکند و رفیق حمه سور آن را به سادگی به مبارزه روزمره تبدیل میکند تا تقسیم بندی خود را به خواننده بقبولاند. کورش از این صحبت میکند که مبارزه اجتماعی بدون اینگره شدن دو عنصر با همدیگر یک چیزی (عنصر مارکسیسم) را کم دارد و این دو عنصر همدیگر را تکمیل میکنند. این بحثی مارکسیستی و بحث لنین است. نقد و تبیین رفیق رحمان که دیگر به شدت تقلیل گر ایانه است. بحث نقش روشنفکر مارکسیست به بیسواد و باسواد و تحصیل کرده تبدیل می شود. بحث نقش تحصیلکردگان نیست. رفیق رحمان روشنفکر را تبدیل میکند به تحصیل کرده و مارکسیسم آن را حذف میکند. مارکسیست بودن و عنصر روشنفکر مارکسیست را حذف میکند. دهها سوال در مقابل این چنین تبیینی از رابطه روشنفکر و طبقه کارگر روی میز این رفقا می رود که باید جواب بدهند. اصلاً طبقه کارگر به مارکسیسم نیاز دارد؟ آیا طبقه کارگر اتوماتیک چون الان خودش نصف شان لیسانس دارند اتوماتیک کمونیست می شوند؟ اتوماتیک مارکسیست می شوند؟ آیا از مبارزه خود به خودی طبقه کارگر مارکسیسم و کمونیسم در می آید؟ آیا اساساً عنصر آگاهی، عنصر نه فرد، عنصر آگاهی به عنوان یک حزب کمونیستی برای طبقه کارگر لازم است؟ من و شما درون جنبش کمونیستی و جنبش کارگری چه کاره هستیم؟ ما که پایه طبقاتی مان کارگر نیست، نودونه درصد ما پایه طبقاتیمان کارگر نیست، ما را چه به جنبش کارگری؟ فرق بین کسی که این حرف را میزند با خط پنجمی که می گوید من به روشنفکر احتیاج ندارم و نمی خواهد من را وارد سیاست بکنید و از مبارزه خودم کمونیسم و سوسیالیسم در می آید چیست؟ سوالات جدی روی میز این رفقا میرود. طبقه کارگر بدون عنصر آگاهی مارکسیستی، بدون عنصر روشنفکر مارکسیست نمیتواند مبارزه اجتماعی اش را به سرانجام برساند. مبارزه اتحادیه ای خودش را پیش می برد و احتیاجی به من و شما ندارد، برای اضافه دستمزد میداند چطوری مبارزه بکند، خیلی هم بهتر از من و شما میداند چطوری مبارزه بکند و بلد است سندیکا هم بزند احتیاج زیادی به من و شما ندارد. ولی برای اینکه مبارزه را به یک مبارزه طبقاتی آگاهانه تبدیل کند، برای اینکه طبقه اش به تئوری مارکسیستی خودش مسلح شود به عنصر مارکسیستی روشنفکر نیاز دارد.

این تز ما را به اینکه حزب کمونیستی مثل ما که پایه جدی اجتماعی درون طبقه کارگر ندارد اصلاً مع الفارغ چه احتیاجی داریم، نمی رساند؟ کارگران

خودشان تحصیل کرده هستند دیگر! خودشان می توانند بروند مارکسیست بشوند! و بروند مارکسیسم را یاد بگیرند و مبارزه کمونیستی شان را پیش ببرند. در اینجا هم تبیین از رابطه طبقه کارگر و روشنفکر مارکسیست، عنصر آگاه، تبیینی غیر مارکسیستی است و برخلاف ظاهر بسیار ایدئولوژیک اش، ظاهر بسیار تعلق طبقاتی اش به طبقه کارگر، به نتیجه و استنتاجات راست میرسد. مارکسیسم را از طبقه کارگر میگیرد نه روشنفکر را. طبقه کارگر را از عنصر مارکسیستی بی نیاز میکند. عنصر مارکسیستی که آن خمیرمایه اتحاد طبقاتی طبقه کارگر برای انقلاب کارگری، نه فقط مبارزه برای اضافه دستمزد، است را از آن میگیرد. مهم نیست نیت شما چیست. این دیگر اهمیت زیادی پیدا نمی کند. از این تر نتیجه ای راست درمی آید. خلع سلاح کردن طبقه کارگر در مقابل عنصر مارکسیست. بهانه اش هر چیزی که هست، استدلال اش هر چیزی که هست، تز پشت آن هر چیزی هست، شما را به این می رساند و هیچ راه دیگر برایتان نمی گذارد و اینها تئوری هائی موجود است. یک جدال جدی سندیکالیسم و ترییدیونیسیم با جنبش کمونیستی این است. میگویند مبارزه طبقه کارگر شما را می خواهد چکار؟ کمونیسم را می خواهد چکار؟ مبارزه اتحادیه ای ام را میکنم، به مینیموم آگاهی طبقاتی طبقه کارگر اتکا میکند و این را نهایت مبارزه طبقه کارگر تعریف میکند.

به نظر من مهم نیست نیت شما چیست و مهم نیست شما در دل چه جدلی میخواهید این حرف را بزنید، این تر یک تر غیر مارکسیستی و ضد مارکسیستی است و خلع سلاح کردن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی است.

رابطه طبقه کارگر و بورژوازی

انتقاد دیگری که طرح میشود رابطه طبقه کارگر و بورژوازی است که رفیق حمه سور اساساً به آن می پردازد. من مایلم ابتدا این را توضیح دهم که بحث از کجا می آید و به کجا میرود. بحثی که کورش در سمینارش طرح کرده این است که تصویر چپ غیر کارگری از رابطه بورژوا و کارگر مبنی بر این است که بورژوازی فقط از دو طریق با طبقه کارگر سروکار دارد و او را به انقیاد میکشد، یکی استثمار و دیگری سرکوب. اینکه این چپ نقش ایدئولوژی بورژوائی، نقش فرهنگ بورژوائی، نقش آرا و افکار بورژوائی را در درون طبقه کارگر نمی بیند و متوجه نیست که این ایدئولوژی بورژوائی اتفاقاً منشاء اصلی انشقاق درون طبقه کارگر می شود در مقابل این بحث میکند و استنتاج میگرد که باید با این آرا و افکار به هر اسمی هست و به هر عنوانی هست و به هر شکلی که خودش را نشان میدهد جنگید.

رفیق حمه سور از این بحث این را بیرون میکشد که گویا کورش گفته رابطه طبقه کارگر با بورژوازی یک رابطه سیاسی و فرهنگی است! و یک نقل قولی از مارکس می آورد که "شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارتند از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه، شرط وجود سرمایه کار مزدوری است" نقل از مانیفست بخش پرولتاریا و بورژوازی

اینجا دیگر کم لطفی به بحث کورش به کم لطفی به مارکس هم میرسیم و تصویر مکانیکی از مارکس میدهم. مارکس این را می گوید ولی بروید مقدمه گروندریسه را بخوانید. تاکید مارکس بر این است که مبارزه طبقاتی پیچیده است، اشکال متعدد حقوقی سیاسی فرهنگی ایدئولوژیکی روبنایی پیش میرود و حول این مبارزات است که جنبشها شکل میگیرند، مردم در این جنبشها شرکت میکنند و سرنوشت سیاسی جامعه را تعیین میکنند. جنبش حق زن در جدال بورژوازی با فئودالیسم یک جنبش بورژوائی بود برای اینکه نیروی کار زن را آزاد کند. جدالهایی مانند حقوق مدنی و فردی شهروندان جامعه، سلطنت را بردارید و پارلمان را بیاورید، حق رای و... بورژوازی به همه اینها احتیاج دارد. اگر درک از رابطه کارگر و بورژوا را فقط از این جمله مارکس بگیریم تصویری صرفاً اقتصادی و خیلی غیر مارکسیستی از رابطه طبقه کارگر و بورژوازی بدست داده ایم. حمه سور پس از آن میروند و صحبت میکنند که بورژوازی اصلاً به کارگر کار ندارد، اینکه به گشنگی اش کار ندارد و به طب او کار ندارد و غیره. گویا کسی گفته بورژوازی دلسوز کارگر است! اصلاً مگر بحث درون آن سند و در آن سمینار این چیزها است که بورژوازی غصه درد و مرگ کارگر را میخورد و ما یک بار دیگر باید یادآوری کنیم که رفقا توجه کنید! بورژوازی غصه کارگر را نمی خورد حواستان باشد! بحث اینها نیست، بحث یک چیز معین است و از آن استنتاج معینی هم می شود. اینکه این گرایشات این آرا و افکار بورژوائی در میان طبقه کارگر وجود دارد، و این یکی از ابزارهای حفظ سیادت طبقاتی بورژوازی است و یک حزب کمونیستی، یک گرایش کمونیستی باید به جنگ اینها برود. اینکه این تبیین چپ غیر کارگری از این که فقط سرکوب است که ابزار سیادت طبقاتی بورژوازی بهانه ای برای معاف کردن خود از مبارزه با گرایشات، سنتهای بورژوائی در میان طبقه کارگر است. رفیق حمه سور اتفاقاً از تر "سرکوب مانع اصلی است" دفاع میکند و آنقدر مسئله کش میدهد که در اروپا هم قوانین ضد کارگری مانع اصلی طبقه کارگر است.

قوانین ضد کارگری در اروپا، بطور مثال در انگلیس که از دوره تاجر شروع شده است، قطعاً یک سری محدودیت برای طبقه کارگر و اعتراضات کارگری را بدنبال داشته اما امروز در خود اروپا به فعالین کارگری بگویند سرکوب و استبداد مانع شما است، میگویند نه ما که آزادی اعتصاب داریم. خوب آره قوانین را سخت کرده اند اما آزادی اعتصاب را هنوز داریم. در انگلیس حزب لیبر مشکل اصلی است که مثلاً بیست و شش مارس اعتراض جامعه به تعرض به سطح معیشت اش را به کمپین تبلیغاتی خودش تبدیل میکند. و شما در جنبش کارگری انگلستان با سران اتحادیه های کارگری جدال دارید که دارند اتحادیه را به راست میکشند و هر وقت بخواهند اتحادیه را دنبالچه یک حزب بورژوائی میکنند. وقتی شما این را نبینید جدالی برای خودتان تعریف نمی کنید، تعرض و دفاعی را سازمان نمیدهید، طبقه کارگر را خلع سلاح میکنید. طبیعی است که استنتاج پسیفستی بگیرید. احتیاجی به جنگ سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیکی با بورژوازی نیست چرا که رابطه فقط رابطه اقتصادی است و بعد اسمش را هم می توانید بگذارید مبارزه طبقاتی. ولی مبارزه طبقاتی را به این مبارزه تعریف کردن مکانیکی و غیر مارکسیستی است. بعنوان یک حزب کمونیستی جدالتان را در همه عرصه ها با بورژوازی دارید و همه این عرصه ها به طبقه کارگر مربوط است؛ مبارزه علیه مذهب در ایران عین مبارزه کارگری است، علاوه بر اینکه علیه حاکمیت جمهوری اسلامی است تفرقه درون طبقه کارگر را از بین میبرد، مبارزه برای برابری زن علاوه بر بعد سیاسی و ضد رژیمی آن مبارزه ای است برای از بین بردن تفرقه جنسی درون طبقه کارگر، مبارزه علیه ناسیونالیسم کرد و ایرانی درون طبقه کارگر مهم است مستقل از این که حزب دمکراتی هست و داریوش همایونی برای اینکه درون طبقه کارگر کرد و فارس و ترک و عرب و عجم راه می اندازد، سنی و شیعه راه می اندازد، ابعاد سیاسی و حزبی این جدال یک سر قضیه است، سر دیگر قضیه از بین بردن تفرقه و انشقاق درون طبقه کارگر است و اگر اینها را تعریف نکنید و جانی برای آن نگذارید خود و طبقه کارگر را خلع سلاح میکنید. اگر تبیین شما این باشد دیگر جانی برای جدال با گرایشات دیگر درون جنبش کارگری نمی گذارید. مستقل از نیت تان منطق بحثتان شما را به اینجا میکشاند. اگر شما بگویند رابطه طبقه کارگر و بورژوازی فقط سیادت اقتصادی است، فقط رابطه اقتصادی

و برای انباشت سرمایه است، بعد هم بگوئید سرکوب مانع اصلی است، جایی برای اینکه تفرقه ذهنی و موانع ذهنی طبقه کارگر را از بین ببرید، نمی گذارید. این بحث را به بحث رابطه کارگر و روشنفکر بچسبانید تا متوجه شوید که با این دو تَر در کنار هم، حزب خودتان را خلع سلاح سیاسی نمیکند. با این ترها شما دیگر کاری ندارید، جدالی با گرایشهای دیگر ندارید، جدالی با آرا و افکار بورژوازی درون طبقه کارگر از رفرمیسم تا ناسیونالیسم و مذهب و تبعیض جنسی ندارید، چون طبقه کارگر و بورژوازی رابطه شان طبق گفته مانیفست برای انباشت سرمایه است. به عنصر روشنفکر مارکسیست هم که نیازی ندارید. مارکس هیچوقت چنین رابطه مکانیکی بین کارگر و بورژوا، و اساساً بین هیچ پدیده ای، تعریف نکرده است.

خلاصه کنم از نظر من اختلافی که هست یک اختلاف تبیینی است از چگونه دیدن طبقه کارگر، رابطه یک حزب کارگری با پایه طبقاتی خودش، رابطه کارگر و روشنفکر، نقش عنصر آگاه، نقش ابژکتیو طبقه کارگر و نقش سیاست درون طبقه کارگر و بالاخره رابطه طبقه کارگر و بورژوا، اینها به نظر من نقاط کلیدی هست در تبیین های متفاوتی که داریم و طبیعتاً فکر میکنم تبیینی که من میدهم یک تبیین مارکسیستی است و تبیینی که رفقا میدهند نه. اگر به ادبیات مارکس و لنین و منصور حکمت ارجاع بکنیم می بینیم که نه طبقه کارگر را اینطور می بینند و نه رابطه طبقه کارگر را اینطور تعریف میکنند، نه رابطه سرکوب و آگاهی را اینطور می بینند، نه رابطه جدال گرایشهای درون طبقه کارگر را اینطور می بینند و نه رابطه نفوذ آرا و عقاید بورژوازی را درون طبقه کارگر اینطور می بینند که رفقا می بینند.

این بحث و حزب حکمتیست

این بحث چقدر به حزب حکمتیست برمیگردد؟ حزب حکمتیست کجای این بحث قرار میگیرد؟ من در ابتدای بحثم این بحث مستقیماً مربوط به حزب حکمتیست نیست ولی یک بحث انتقادی به حزب حکمتیست است و به نظر من رفقای که با این بحث مخالفت کردند در مقابل این انتقاد دارند جواب میدهند و در مقابل این انتقاد یک سد حزبی می بندند که این حزب شامل این انتقاد نمی شود، لازم نیست تغییری در چیزی بدهیم و تلاش میکنند این فشار را از روی حزب بردارند. طبیعی است کسی احساس کند فشار بی موردی به حزیش می آید قطعاً سعی میکند در مقابلش بایستد.

این بحث به نظر من نقدی است از موقعیت اجتماعی و رابطه این حزب با طبقه خودش. این بحث حداقل در حزب حکمتیست بحث تازه ای نیست، رفقا اگر برگردند و نگاه کنند از کنگره دوم حزب حکمتیست این بحث طرح شده است. اینکه ما به پایه اجتماعی خودمان وصل نیستیم، اینکه باید برویم و درون طبقه کارگر و به پایه اجتماعی خود وصل شویم. این جهت و نقد در سیاستهای معین و در بحثهای معینی مرتب آمده، در نتیجه این بحث در حزب حکمتیست سابقه دارد و همیشه یک بحث انتقادی رو به حزب حکمتیست بوده، از کنگره دوم شروع شده است. تا امروز به نظر می آمد که همه توافق داریم و فکر میکنیم که این انتقاد وارد است و باید اولویتهای این حزب را تغییر داد.

البته رفیق حمه سور اساساً با صورت مسئله موافق نیست و تزی که در نوشته شان هست این است که کمونیسم کارگری تعرضی بود به پوپولیسم و به چپ خرده بورژوا، این تعرض پیروز شد، از نظر سیاسی پیروز شد چون حزب کمونیست کارگری تشکیل شد و از نظر جنبشی چپ خرده بورژوا و پوپولیستی مضمحل شد، با فروپاشی بلوک شرق این چپ همه بورژوا شدند و درون جبهه بورژوا رفتند، کمونیسم کارگری پیروز شد و حزب کمونیست کارگری درست شد و حزب کمونیست کارگری در جدالهای سیاسی نماینده کارگر و طبقه کارگر را کرده است و الان هم ما حزب حکمتیست نماینده همان هستیم در نتیجه جنگ پایان، یافته کمونیسم کارگری پیروز شده است. هم از نظر سیاسی و نظری و هم از نظر جنبشی پیروز شده و صورت مسئله اصلاً صورت مسئله درستی نیست و در صورت مسئله سهیم نیستند. اینرا خودش حداقل در نوشته اش می گوید و در نتیجه برمیگردد و میگویند که اگر سی و دو سال قبل این بحثها مربوط بود امروز دیگر مربوط نیست و بعد سوال میکنند که جواب شما که در رهبری حزب بودید به این وضعیت چیست؟ رفیق کورش شما خودتان چه توضیحی دارید؟ مسئول بودید و

اینکه حزبی میتواند به اجلاس های رسمی خودش نگاه کند ببیند که بالاخره جدالهایی که در این حزب بوده چطور پیش رفته، چه کسی اولویتهایش چه چیزی بوده و فشارهایش بر روی این حزب برای این طرف و آن طرف کشیدنش چه بوده است، بحثی نیست که به اینجا مربوط باشد. مسئله این است که حمه سور اساساً در این که یک چنین نقدی به حزب حکمتیست وارد است شریک نیست و فکر می کند مسئله اصلاً این نیست و به همین دلیل هم هست و قتیکه نقل قولی از منصور حکمت در بحث کمونیسم کارگری شان می آورند نقل قولی است در مورد اینکه کلاً کمونیسم کارگری چیست و یکی دیگر از رفقا اصلاً آن بخشی را می آورد در مصاحبه دیگرش که این کمپینی در درون حزب کمونیست ایران است و گویا این جنبش پیروز شد و تمام شده است. منصور حکمت جایی میگوید که آدم می تواند خیال خودش را اینطور راحت بکند که سوسیالیسم یک گرایش طبیعی درون طبقه کارگر است، سوسیالیسم ایدئولوژی پرولتاریا است و من چون این ایدئولوژی را دارم یک بخشی از جنبش پرولتری هستم و به قول خودش با خیال راحت می روم و می خوابم و مشکلی ندارم. اما خودش جواب می دهد که من نمی توانم این کار را بکنم، جنبش سوسیالیستی کارگری معنی اش با خودش است باید روی جنبش سوسیالیستی کارگر متمرکز باشد و از این زاویه من خواهان یک حزب کمونیستی کارگری، یک جنبش سوسیالیست خود کارگرها هستم.

رفیق حمه سور اساساً این انتقاد را به این حزب ندارد و فکر میکند حالا که کمونیسم کارگری پیروز شده و دشمن را شکست داده است تنها چیزی که این حزب باید دستش بگیرد مباحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه است. البته من به آن هم می پردازم که حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه چه جایی درون این بحث دارند.

رفیق رحمان اما میگوید من در صورت مسئله سهیم هستم و فکر میکنم که درست است ما در پایه اجتماعی با بقیه چپ تفاوتی نداریم و پایه اجتماعی مان یکی است. آن موقع سوالی که باید طرح بشود این است که حزب ما حزب حکمتیست، (که به نظر من موجودیت اجتماعی و سیاسی اش کمتر از حزب کمونیست ایران بیست و دو سال پیش نیست)، که نماینده اعتراض طبقه کارگر است، نماینده کمونیسم ایران است، در تمام جدالهای سیاسی پرچم کمونیسم را بلند کرده، در جدالی که زمین لزره سیاسی ایران بود این حزب نماینده نه! به هر دو جناح جمهوری اسلامی و به کل بورژوازی بود، سوال این است همان سوالی که بیست و دو سال پیش منصور حکمت پرسید طرح میشود. خیلی تلخ است به شدت تلخ است که این سوال دوباره طرح شود ولی شما نمی توانید سوال را حذف بکنید چون تلخ است. سوال این است چرا با وجود اینکه پیشروی سیاسی این حزب به پایه طبقاتی خودش وصل نشده است؟ چرا

کارگر در این حزب کمیاب است؟ چیزی که منصور حکمت آن سال می پرسد؟ تازه حزب کمونیست ایران آندوره تعداد کارگش از الان بیشتر بود، ما تشکلهائی در کردستان و خارج کردستان داشتیم که از الان بیشتر بود. سوال امروز دوباره این است که چرا ما تأثیری روی اعتراضات کارگری نداریم؟ چرا با مبارزات جاری و روزمره طبقه کارگر چفت نیستیم؟ چرا نقشی در آن نداریم؟ چرا منشاء یک اعتصاب کارگری نیستیم؟ چرا منشاء اتحاد چهارتا کارگر سوسیالیست و رادیکال و رهبر عملی آن نیستیم؟ منصور حکمت وقتی این را نسبت به حزب کمونیست ایران می گوید برمیگردد میگوید گرایشات متفاوت داریم، گرایشات متعدد داریم و می رود سراغ اینکه چطور گرایش خودش را اثباتی پیش ببرد و جایی که لازم است جدلی پیش ببرد، رفیق رحمان جواب نمی دهد که چرا؟ رفیق رحمان جواب سوال را نمی دهد. درد چیست؟ درد اگر همان درد بیست و دو سال گذشته است جواب چیست؟ مراجعه به همان مباحث جواب است؟ دوباره آوردن همان تزاها آن هم با این تبیین غیر مارکسیستی و ضد آن تزاها، تبیینهایی که منصور حکمت در سال شصت و هفت علیه آن می نویسد با تبیین سکتاریستی از آن تزاها ما می توانیم برویم سراغ طبقه کارگر و محمل اتحاد بشویم و تأثیر بگذاریم؟ به نظر من نه، به نظر من این نقد رفقا دفاع از خود است و دفاع از موقعیت فعلی حزب حکمتیست است و در نتیجه راه پیشروئی نشان نمی دهد.

به سوال بالا میتوانیم دو جواب بدهیم یا بگوئیم معرفی است و نفهمیدیم، فکوسهایمان بد بود، اشتباهی رفتیم. یا بگویم یک درد پایه ای تر داریم، یک درد جنبشی داریم، بالاخره گرایشی و سنتی یک دردی داریم و اگر این درد را داریم باید بگوئیم درد چیست؟ از من پرسید درد همان درد است. یک چپ غیر کارگری داریم که کارگر را نه به آن معنی می شناسد در نتیجه نمی تواند وارد مکانیم آن شود، تبیین اش از کارگر و مبارزه اجتماعی طبقه کارگر چیزی است که من گفتم و در نتیجه نمی تواند آنرا بشناسد و نمی تواند منشاء اتحاد رهبر عملی بشود چون فکر میکند راه کارگری است نباید سراغ آن رفت. نمیگوید توده ای است؟ باشد! به من چه، دردش با من مشترک است. برعکس چپی که اینطور به کارگر و رهبر عملی نگاه نکند می گوید این کارگر "توده ای" است نمی خواهم، با حزب توده ائتلاف نمی کنم، ائتلاف با حزب توده و راه کارگر خیانت به کارگر و کمونیسم است.

ببینید رفقا! اعلام وفاداری سیاسی ایندولژیک به یک خط کافی نیست. تکرار گفته های بیست سال پیش کافی نیست. کار یک مارکسیست و کار یک کمونیست این است که آن داده ها را مطابق اوضاع امروز پیش ببرد. این کاری است که بحث حزب کمونیستی رفیق کورش میکنند. به نظر من حزب حکمتیست شانس بزرگی برای این تغییر دارد.

حزب حکمتیست به دو دلیل شانس بالائی دارد تا بتواند به سرعت به حزب کارگران تبدیل شود.

اولا ما پرچم سیاسی کمونیستی و متفاوتی را بلند کردیم. پرچم ضدیت با کلینت جمهوری اسلامی. ضدیت ما با سبزی که بخش عظیمی از جامعه را با خودش برد، در زمین لرزه سیاسی که جامعه ایران و صف بندی احزاب و جریانات و طبقات را کاملا تغییر داد ما را بعنوان نماینده کمونیسم و کارگردن مقابل جامعه قرار داد و توجه جامعه را به خود جلب کردیم. از طریق دخالت مان در جدل سیاسی در سطح جامعه ما توجه طبقه کارگر را به خود جلب کردیم. کارگری که به سیاست و به طبقه اش فکر میکند میگوید که شما یک ترند جدی درون کارگران آگاه هستید. اگر بتوانیم از این سمپاتی استفاده کنیم می توانیم پایه فعالیت رادیکال را در میان طبقه بنا کنیم. از سمپاتی کارگری که از سر انقلابیگری، از سر کمونیسم تو، خودش را به تو نزدیک احساس میکند استفاده کنیم و با بخش پیشرو طبقه کارگر کار کنیم. ثانیاً تجربه و کارآمدی ما در سازماندهی کمونیستی به عنوان یک امر اجتماعی است (مسئله ای که در بخش ارزیابی از حزب حکمتیست به آن میپردازم، نقطه قدرتی که ظاهرآ داریم فراموش می کنیم). ما در حزب حکمتیست یک تجربه ای را به جامعه و کارگر نشان دادیم آنهم تجربه دانشگاه ها و متشکل کردن کمونیستهای جوان درون دانشگاه در یک پروسه چند ساله، به نظر من این تجربه نشان داد که این حزب قدرت سازماندهی اجتماعی را دارد. نشان داد چه روشن به سازماندهی به عنوان یک امر اجتماعی نگاه میکند و قدرت این را دارد و توانست در یک پروسه طولانی دانشگاهی که در دست اصلاح طلبان تحکیم وحدتی بود را از دست آنها در بیاورد و به مرکز کمونیسم و به کانون کمونیستی تبدیل کند. یک حرکت اجتماعی جدی را، نه از این هسته های دونه و سه نقره که فقط یک نشریه میدهند، سازمان داد. کمونیستهایی که ده ها نشریه سیاسی تئوریک منتشر میکردند، حرکتهای اجتماعی جدی را در دانشگاه راه انداختند و به قول مخالف جدی ما، فرخ نگهدار، که برگشته به این رفقا گفته است در تاریخ ایران اولین بار بود که عده ای جرات کرده بودند به اسم کمونیسم رسماً در فضای سیاسی ایران حرف بزنند. به نظر من این تجربه قدرت ما را در سازماندهی اجتماعی نشان داد و اینکه ما اهلهش هستیم، ما میدانیم و ما بلدییم نه اینکه فقط فن آن را داریم بلکه دید آن را داریم و تبیین مارکسیستی از سازماندهی اجتماعی داریم، آدمهای و کادرباش را داریم، قدرتت را داریم و می توانیم سازماندهی اجتماعی کنیم. می توانیم یک محیط راست را به یک محیط چپ تبدیل بکنیم. مستقل از تفاوت دانشگاه با محیط کارگری، به نظر من ما این قدرت را از خودمان نشان دادیم. پس از تجربه داب کسانی که از محیطهای کارگری رادیکال آمده اند می گویند وضع طوری شده بود که درون جنبش کارگری اگر طرف می خواست برای خودش اعتبار چپی احراز کند، می گفت من با داب بودم! بودن با داب در جنبش کارگری مهم بود و به فعال کارگری اعتبار کمونیستی میداد. این نقطه قدرت جدی ما است.

اینها شانسهای حزب حکمتیست است. شانس حزب حکمتیست است که بتواند از آن بذری که کاشته است و از آن نقشی که در صحنه سیاست ایران ایفا کرده و از توان سازماندهی اجتماعی اش و اعتباری که به اعتبار همین دوتا مولفه درون طبقه کارگر، نه علی العموم، درون طبقه کارگر استفاده کند. حزب حکمتیست شانس خیلی زیادی دارد که اگر کماکان سازماندهی حزبی و غیرحزبی طبقه کارگر را اجتماعی ببیند بتواند به محمل اتحاد رهبران عملی و کارگران کمونیست و پیشرو شود. در آنصورت می تواند به حزبی که حزب کارگران است و کارگران به آن می پیوندند تبدیل بشود و اگر نه می تواند به این اوضاع قناعت کند و بگوید من در جدالهای سیاسی هستم کافی است و به سیاستهای بیست سال گذشته اعلام تعهد کند و فکر کند همین کافی است و دل خودش را به حزبی که موجود است، خوش کند. ولی روی مبارزه طبقه کارگر یک سر سوزن تأثیر نگذارد و جایی را درون آن مبارزه ایفا نکند.

حزب و قدرت سیاسی، حزب و شخصیتها:

یک نکته ای در مورد ربط حزب و قدرت سیاسی و حزب و شخصیتها به این مبحث بگویم. رفیق، همه سور میگوید حزب و قدرت سیاسی را بچسبیم کافی است. بروید و دوباره مراجعه بکنید به منصور حکمت که در معرفی این بحث می گوید بحث رابطه حزب با طبقه را ما چند ده سال پیش کردیم در نتیجه این برای حزب ما روشن است وجه دیگری از رابطه حزب با جامعه را تعریف بکنیم که آموغ می گوید حزب سیاسی حزبی است که رابطه اش

را با قدرت سیاسی تعریف میکند. بحث این نیست که حزب قدرت سیاسی به این دلیل طرح شد که رابطه حزب و طبقه کارگر به نتیجه رسیده و تمام شده ما به موفقیت رسیدیم و پیروز شدیم و حالا نوبت حزب و قدرت سیاسی است. اصلاً این نیست. می گوید این دو وجه را می خواهم بگویم یک وجه را بیست سال پیش گفتم و امروز می خواهم روی این وجه دیگر آن تاکید کنم. در مورد بحث حزب و شخصیتها هم به نظر من باز یک نگاه و یک تبیین غیر کارگری این است هر کس در حزب من است شخصیت است! در صورتیکه منصور حکمت در بحث آژیتاتورها، در بحث رهبران عملی میگوید جذب آن شخصیتها وظیفه ما است. میگوید چپ رادیکال فکر میکند رابطه هر کس با سازمانش به او هویت اجتماعی میدهد و در نتیجه هر کس در سازمان من است شخصیت است و رهبر است و هر کس در سازمان من نیست مهم نیست در مبارزه اجتماعی چه نقشی دارد بخصوص کارگر مهم نیست چه نقشی دارد. مهم نیست رهبر اعتصاب نفت است، مهم نیست رهبر اعتصاب پتروشیمی است، مهم نیست رهبر اعتصاب ذوب آهن است یا دبیر سندیکای شرکت واحد است یا هر چیز دیگری. شخصیت نیست چون با حزب من که نیامده. این هم باز سکتاریسم است و این با تبیینی که منصور حکمت از رابطه شخصیتهای اجتماعی با حزب میدهد فرسنگها فاصله دارد. باز یک نوع دلخوش کردن به موقعیت فعلی حزب است، ما شخصیتهای سرشناس اجتماعی را درون این حزب داریم که به هیچ عنوان نباید فکر کنیم از این زاویه ضعیف هستیم، ولی شخصیتهای خیلی مهمتری را در عرصه کارگری نداریم. چرا؟ این سوال روی میز ما به عنوان رهبری این حزب یا هر حزبی که فکر میکند حزب کمونیستی طبقه کارگر است، قرار گرفته است. زبانشان را بلد نیستیم؟ چرا بلد نیستیم؟ معضلاتشان را نمی شناسیم؟ چرا نمی شناسیم؟ حواسمان نیست و سرمان به چیزهای دیگر گرم است؟ یا انتقاداتی از نوع انتقاداتی که رفیق رحمان از حزب حکمتیست طرح میکند، آیا اینها واقعا دلیل است؟ به نظر من نیست، اگر میخواستیم به همان تیزی و جسارتی که منصور حکمت در دوره خودش به حزب کمونیست ایران برخورد کرد، رحم نکرد و همان طور که احزاب دیگر را گرایشی و سنتی ارزیابی کرد برگشت به حزب خودش گفت در حزب من هم گرایشها و سنتهای دیگری هستند باید این کار را بکنید در غیر این صورت درجا میزنید. میتوانیم تصمیم بگیریم درجا بزنیم ولی بدانیم که داریم درجا میزنیم و بدانیم که جواب هیچ معضلی را نمی دهیم. همانطور که گفتم این انتقادات پرچم مقاومت است. پرچم مقاومت در مقابل این فشار برای اینکه حزب کمونیست کارگری حکمتیست به جای دیگر برود. بقیه سازمانهایی که به خود میگویند چپ یا خود را به کمونیسم کارگری منتسب میکنند این فشار را روی خودشان احساس نمی کنند چون مسئله ای ندارند؛ آنها اصلاً مع الفارغ اند و کاری به این مسئله ندارند در نتیجه کاری ندارند و فشاری را روی خودشان نمی بینند.

ارزیابی از حزب حکمتیست:

در رابطه با ارزیابی که رفیق رحمان از حزب حکمتیست میکند، چند نکته را توضیح بدهم. گفتم این بحث در مورد حزب حکمتیست نبود که ارزیابی از این حزب را لازم کند. در جلسه رفیق رحمان هم گفتم که این به بحث مربوط نیست ولی چون انتقاداتی طرح شده من حداقل می خواهم نقطه نظرات خودم را بگویم که من مسئله را چطور میبینم.

من فکر میکنم باز اینجا متدی که رفیق رحمان در بر میگیرد متد مارکسیستی مورد نظر منصور حکمت نیست. منصور حکمت میگوید موقعیت اجتماعی یک حزب را نگاه میکنیم. اینکه خودش را با کدام مبارزه عین کرده است، نماینده چه چیزی است. اگر میخواست موقعیت یک حزب را اساساً بررسی بکند به اینها جواب میدهد و اگر در مورد ما ارزیابی میکرد همین را میگفت. می گفت در صحنه سیاست شما نماینده رادیکالیسم مطلق و کمونیسم هستید، چپ جامعه شما هستید، کمونیسم جامعه شما هستید. مهم نیست فلان محفل که خودش را به منصور حکمت منتسب میکند یا نمی کند به من چه میگوید، روزنامه کیهان این را به من و جامعه گفته است. جمهوری اسلامی دارد رسماً این را به ما می گوید. ولی هنوز حزب کارگران نشده اید و باید نگاه کنید ببینید مشکلات و موانع سنتی تان درون این حزب چیست؟ چه گرایشهای درون این حزب کار میکند که نمی گذارد شما پیش بروید؟ نمی گذارد به عرصه اصلی کارتان معطوف شوید؟ وقتی که این بحث را نسبت به حزب کمونیست ایران ارائه میدهد، ده بار میپرسد درد کجاست؟ چرا؟

رفیق رحمان مشکلات را اینطوری میبیند که منصور حکمت را از دست دادیم (قطعاً از دست دادن منصور حکمت نه برای حزب حکمتیست برای طبقه کارگر و برای صحنه سیاست و برای جنبش آزادیخواهان یک ضایعه بزرگ بود) و بعد میگویند که ما آن پرچم کمونیستی را بلند نگاه داشتیم ولی یک بعدی شدیم، اولویتهایمان عوض شد، من میگویم یک حزبی می تواند برود بنشیند در ارگانهای خودش بگوید آن موقع فوکوسم اشتباه بود و کاش که این کار را میکردم و اولویت دیگری را میگذاشتم. ارزیابی از موقعیت اجتماعی یک حزب در بحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر نمی تواند اینها باشد. این ارزیابی خیلی دلخواهی است. من هم می توانم چه به عنوان کسی که در این حزب هستم و چه کسی که بیرون آن ده تا انتقاد کنم که آن آکسیون تان بد بود، آنجا اشتباه کردید و فلان جا این کار را نباید می کردید. ارزیابی از حزب حکمتیست و موانع کارش را به این تبدیل کردن مبنی بر تبیین مارکسیستی از آن نیست و سنت ما در ارزیابی از خودمان یا احزاب دیگر این نبوده. بحث بر سر انتقادات از یک حزب نیست، رفیق رحمان می گوید که حزب حکمتیست و موانع کارمان.

رفیق رحمان اشاره میکنند که ما یک دوره ای بیخود طبقه کارگر را به سیاست تشویق کردیم الان به آن طرف اش افتاده ایم. رفقا وقتی که سیاست در صحنه جامعه است و یک حزب کمونیستی طبقه کارگر را به دخالت در سیاست فرانخوان نداد، سیاستش راست است. وقتی که تحرک سیاسی در آن جامعه هست، شما باید طبقه کارگر را به دخالت در سیاست فراخوانید. وقتی جامعه از تکاپوی سیاسی افتاد نمیتوانید از سر ایدئولوژیکی که چون من یک بار گفتم در سیاست دخالت کنید پس همیشه می گویم در سیاست دخالت کنید، یا اگر ایندفعه روی سیاست تاکید نمی کنم و روی مبارزه پایه ای تر آن میروم پس آن موقع اشتباه کردم، یعنی چی؟ ما یک دوره ای به دخالت در سیاست دعوت کردیم و حالا نمیکنیم! من میگویم به سیاست دعوت کردیم چون سیاست در دستور جامعه آمده بود. هر وقت سیاست بیاید وسط صحن جامعه و شما به طبقه کارگر بگویند بروید مبارزه اقتصادی ات را بکنید، راست هستید. و اگر به او نگویند و دعوت اش نکنید طبقه کارگر را از دخالت در صحنه سیاست محروم کرده اید، نمی توانید بگویند چون من دخالت کردم طبقه کارگر هم دخالت کرده کافی است. من برابر با طبقه کارگر و همه چیز حل! نمی توانید این کار را بکنید، باید خطاب به طبقه کارگر بگویند چرا در سیاست دخالت نمی کنید؟ پیام کنگره سوم این حزب را به طبقه کارگر بخوانید، اصلاً از همین شروع می شود، می گوید شلوغ شده جمهوری اسلامی را دارند به زیر میکشند شما باید دخالت بکنید و از این سر میگوید بیانید به حزب حکمتیست ببینید؛ بریم بگوئیم آنجا هم آکسیون نیست بودیم بیخودی طبقه کارگر را به سیاست دعوت کردیم و بعد الان افتادیم به آن طرف؟ به نظر من نه. یک حزب کمونیستی همیشه باید نگاه کند، یک وقت عقب نشینی میکند و یک وقت می رود در جنبشی شرکت میکند. یک وقت اصلاً نمی رود در جنبشی ارتجاعی شرکت بکند. کم بوده در تاریخ احزاب کمونیستی سوت عقب نشینی زدند؟ در تاریخ

جنبش خودمان کم بوده سوت عقب نشینی زدیم؟ در سالهای شصت، شصت و یک اتحاد مبارزان سوت عقب نشینی زد کمترین لطمات و تلفات را داد و پیکار سوت عقب نشینی را نزد بیشترین لطمات را داد و رهبران را گرفتند و توی تلویزیون بردند. عقب نشینی کردن و یا تغییر اولویت بخشی از رهبری سیاسی است و به نظر من اگر یک حزب کمونیستی این کار را نکند عقب است. جمع کمونیستهای خوبی است ولی در مبارزه سیاسی در صحنه جامعه نمی تواند طبقه کارگر را به هیچ طرفی بکشد.

مؤلفه های دیگر در ارزیابی رفیق رحمان هم خیلی درونی است مثلاً تأمین رهبری کمونیستی. من کارگر این را بشنوم می گویم خوب به من چه شما بروید رهبری کمونیستی تان را تأمین کنید شما کجای مبارزه من قرار گرفته اید؟ کجا به من وصل شده اید؟ رهبری کمونیستی تان را تأمین میکنید یا نه لطفاً به من بگوئید آیا به جنبش من وصل اید؟ این مؤلفه هم خیلی درونی است و هم خیلی دلخواهی است. هرکسی درون این حزب بوده میتواند به این موارد ده مورد دیگر هم اضافه کند ولی هیچ کدام از این پنج یا شش مورد و ده ها مورد دیگر نمی تواند بگوید که حزب حکمتیست کجای این واقعیت حزب کمونیستی ایستاده است و رابطه اش با طبقه کارگر چیست؟ این را قطعاً از درون آن نمی تواند بیرون بکشد.

یک بحث دیگر رفیق رحمان آکسیونیم است. رفیق رحمان میگوید ما دچار آکسیونیم شدیم و نمونه کمیته های کمونیستی را می آورند که این هم برای من راستش عجیب بود. تبدیل کردن یک تجربه چند ساله سازمان دادن کمونیستها، جدال فکری سیاسی کردن با گرایشهای دیگر درون دانشگاه و گسترش این تحرک اجتماعی در محیط روشنفکری دانشگاهی به محیط کارگری، برگزاری اول ماه مه و آوردن فعالین و رهبران کارگری در دانشگاه ها، برای اینکه اول ماه مه را به محیط اعتراضی رادیکال دانشگاه وصل کنند، و برگزاری هشت مارس ها را به یک حرکت آکسیونیستی تبدیل کردن دیگر خیلی بی لطفی است. دقیقاً از سر ندیدن یک حرکت اجتماعی جدی است. چون ضربه خوردیم آکسیونیم بودیم؟ کدام کمونیستی است که فعالیت کند، اشتباه نکند و ضربه نخورد لطفاً اسم ببرید؟ من میدانم رفیق رحمان کسی بوده که در مورد داب و دفاع از آن تجربه قلم زده است اما برای من جای تعجب است که یک دفعه چرا این تجربه عظیم ما تبدیل به نقطه ضعف مان می شود. کل آن تجربه را کشیده اند به اینکه آکسیونیم بودیم و توازن قوا را تشخیص ندادیم؟ رفقا منصور حکمت در سال شصت و چهار، بین سرکوب های سال شصت و یک تا شصت و هشت می گوید باید با این تفکر چپ خرده بورژوازی که می گوید فقط در دوران انقلابی امکان فعالیت علنی هست مبارزه کرد. همیشه می شود فعالیت علنی کرد. کمونیستها همیشه می توانند فعالیت علنی بکنند، مهم این است که راه آن را پیدا بکنند. یعنی چی ما آکسیونیم بودیم؟ شاید باید در مورد این مسئله یک جای دیگر دقیق تر صحبت کرد ولی به نظر من باز از سر ندیدن آن اتفاق و آن واقعه به عنوان یک سازماندهی اجتماعی و یک امر اجتماعی و تقییل دادن آن به یک اتفاق سازمانی بر سر انتقاد سازمانی، رفتن سراغ آن تجربه است که فکر میکنم خیلی هایمان جواب حملات اینچینی را دادیم. دشمنان ما دارند به این تجربه به عنوان یک تجربه اجتماعی، به عنوان قدرت سازمانی این حزب به آن نگاه میکنند و رفیق رحمان آنرا اینطور مورد کم لطفی قرار میدهد.

یک مؤلفه دیگر که رفیق رحمان در بحثش می آورد، در نوشته اینطور آمده "که ما از ادبیات پایه ای منصور حکمت و مدت تحلیلی آن فاصله گرفتیم و ... " در سخنرانی شفاهی شان خیلی روشن میگوید: "یک جنبه دیگر که من فکر میکنم بخصوص در دل مباحثات این دوره برایم تکانهنده بود، بنظر من در سطوح مختلف حزب فاصله افتادن با آن ادبیات پایه ای و مبانی که این حزب رویش ساخته شده است، آنهم مبانی کمونیسم کارگری است. آن ادبیات اساسی که منصور حکمت تولید کرده، نمونه های تکانهنده دارم، اگر کسی بگوید اینطور نیست، کنار رفته، مبانی استنتاج نیست، مبانی کار نیست و باید به آن برگردیم." (نقل از نوار صوتی سخنرانی رحمان بخش دوم دقیقه ۱۳ تا ۱۵)

باز اگر از من بپرسید به عنوان یک ناظر بیرونی می گویم یعنی چه؟ یعنی حزب حکمتیست روی خط حکمت نبوده است؟ خوب لطفاً نشان بدهید کجا؟ تازه اگر هم نبودید بروید مشکلاتان را حل کنید؟ بعد اینکه خط حکمت یعنی چی؟ این نقد هم یک نقد درون حزبی، ایدئولوژیک است. این ادعا که ما از خط حکمت فاصله گرفتیم را از روزی که تشکیل شده ایم به ما گفتند. اینکه کتابهای حکمت را کم می خوانند قاعدتاً رهبری حزب باید فکر بکند که کتابهای ایدئولوژیک را ببرد در محافل کادری و اعضایش آموزش بدهد. ولی اینکه یک حزب از آن مبانی فاصله گرفته است غیر از اینکه از خیلی سوبژکتیو و ایدئولوژیک است خیلی باید رویش کار کرد و نشان داد جزء به جزء که چطور می شود ما از مبانی منصور حکمت فاصله گرفتیم ولی پرچم کمونیسم را در ایران برافراشته کردیم. احتمالاً کمونیسمی هست که با این مبانی نمی خواند ولی میتواند این نقش را ایفا کند. فکر میکنم این حکم غیر از اینکه خیلی ایدئولوژیک است، خیلی حکم سنگینی برای حزب حکمتیست است. کسی که این حکم را میدهد باید سیاست به سیاست نشان بدهد که از مبانی پایه ای کمونیسم کارگری فاصله گرفته و آن موقع باید به آن حزب بگوید رفقا شما حزب حکمتیست نیستید و نبودید. بگوید حزب حکمتیست شما حزب حکمتیست نبود، اسمتان حزب حکمتیست بود ولی روی سیاستهای این خط پیش نرفتید. ایزکتیو نیست و خیلی ایدئولوژیک و در عین حال به نظر من حکم سنگینی برای حزب حکمتیست است که احتیاج به اثبات دارد، احتیاج به کار خیلی سختی برای اثبات دارد. ممکن است رفقا بگویند خیلی ساده است نمونه های خیلی بارزی دارم به هر حال این وظیفه آن کسی که این حکم را میدهد این است که ثابت بکند این حزب روی خط منصور حکمت نبوده است.

نکاتی در مورد سنت ما در مبارزه سیاسی

بخش آخر بحث در مورد سنت ما در مبارزه سیاسی است، که حقیقتش نمی خواهم جای زیادی را به آن بدهم به خاطر اینکه فکر میکنم که مسائل مهم تری را باید به آن پرداخت، ولی فکر میکنم مهم است چرا که این هم اختلافی را نشان میدهد. اختلاف در بحث سیاسی کردن، اختلاف در نحوه نقد کردن و اینها به نظر من مهم است.

ببینید منصور حکمت یک حرف خوبی میزند می گوید چون چپ رادیکال رابطه اش با کمونیسم از سر ایدئولوژی است اختلاف تنوریک برایشان می شود حیات و ممت، تحلیل تنوریک مختلف داشته باشند یکی خان به طبقه کارگر است یکی نیست و همه چیز ایدئولوژیک می شود چون تنها رابطه اش با کمونیسم ایدئولوژیک است. طبقه کارگر اینطور نیست، حزب کارگری اینطور نیست، می تواند درون آن اختلاف تنوریک باشد و مشکلی هم نداشته باشند. مگر بلشویکها و منشویکها سالها با هم نبودند؟ در نتیجه در جریانات چپ سنتی ایدئولوژی خیلی جای مهمی پیدا میکند و آن موقع به قول منصور حکمت نقل قولها و گفته ها تبدیل می شود به کفر یا آیه. به نظر من روشی که رفقا انتخاب کردند بخصوص حمله سور خیلی روش اینطور است. نقل قول می آورند و کفر آلود بودن نقل قول را نشان میدهند و بعد استنتاج میکنند که این چپ بورژوازی است. خارج کردن هر بحثی از کانتکس اش و از اینکه در

رابطه با چه چیزی حرف میزند و جواب چه چیزی را میدهد و از آن احکام پایه ای گرفتن بدون استدلال، به نظر من سنت چینی است که نمی تواند اختلاف را از سر ایدئولوژیک ببیند و فوری ایدئولوژیک اش نکند، شما میتوانید بگویند تبیین من با تبیین شما فرق میکند، تبیین شما مارکسیستی نیست تمام شد. شما نه چه بورژوا هستید نه چیز دیگری. من با تبیین این رفقا اختلاف دارم و فکر میکنم پرچم سیاسی که بلند شده پرچم سیاسی چپ غیر کارگری در این حزب است و حیات و ممت هم ایدئولوژی نشان نیست؛ من آن دفعه در جلسه رفیق رحمان گفتم جنگ نقل قولها مال این سنت است. جنگ نقل قولها مال سنتی است که از آیه هایش شروع میکنند، منصور حکمت این را گفت شما این را گفتید منصور حکمت گفت کار بست اجتماعی کمونیسم کارگری تغییر کرده است شما می گویند تکانده شده، من میگویم این کلمات هیچ تفاوتی ندارند. تمام گفته این آدم نویسنده یا سخنران آن سمینار همین است؟ در مورد کمونیسم کارگری همه حرفش همین است؟ بعد دیگر بند میکنیم به کلمات؛ شما گفتید نمی داند پس مشکل را معرفی می داند و بعد یک تز بزرگ می چسبانند و یک استنتاجی که استنتاج سخنران نیست را به بحث او می چسبانند که شما می خواهید بروید با احزاب چپ ائتلاف درست کنید. من متن را برایتان خواندم آیا واقعا قرار است با احزاب چپ ائتلافی درست شود رفقا؟ جنگ نقل قولها سنت چپ روشنفکر است، اگر کسانی یادشان باشد دوره جنگ ایران و عراق کتابهایی بود نقل قولهای لنین در دفاع از جنگ و نقل قولهای لنین علیه جنگ، شما می رفتید میخردید و بعد می رفتید دعوا میکردید که لنین در دفاع از جنگ برای دخالت در جنگ اینرا گفته یا نخیر لنین گفته شرکت نکنید. هیچ کدامشان ربطی به لنین نداشتند، جنگ نقل قولها جنگ چپ روشنفکری است که از آیه ها و کفر ها شروع میکند و در نتیجه سنت ما این نبوده. سنت ما این بوده که بگوئیم متد چه چیزی است، سنت ما این بوده که بگوئیم که تز اصلی بحث طرف چیست؟ و تز اصلی اش را نشان بدهیم و بعد بگوئیم این تز اصلی پرچم چه چیزی است جواب به چه چیزی میدهد و جواب به چه چیزی نمی دهد. این بحث در جوابش به این مسئله راست میزند یا چپ میزند. این سنت ما بوده است. ما هیچ وقت بر مبنای نقل قول با هم جدل نکرده ایم. بروید سنت مان را نگاه کنید و اگر نقل قولی آوردیم بر عکس یک عالمه تحلیل کردیم و بعد گفتیم برای نمونه نگاه کنید فلانی چه میگوید.

یک مسئله دیگر امانت داری است در آوردن نقل قول و من واقعا متاسفم که دارم اینرا می گویم ولی باز رفیق حمه سور این را رعایت نکرده. من فقط یک مورد را چک کردم. مواردی بود که احساس کردم در نقل قول جملات با هم جور در نمی آید. ولی یک مورد را حداقل رفته چک کردم و برایم تکان دهنده بود آن هم بحث سندیکالیسم است. رفیق حمه سور به عنوان نقل قول از کورش که "در ایران سندیکالیسم نداریم چون سندیکا نداریم" را در گیومه می آورد. آدم باید به هرکسی، که حتی مارکسیست هم نباشد و این را بگوید، بخندد. مارکسیسم به کنار یک ذره درایت. این که نشد استدلال و وقتی میروید سراغ خود نوشته نگاه میکنید در دو پاراگراف مختلف این دو جمله بیرون آمده و به هم چسبیده شده. میگویم امانت داری در نقل قول آوردن، امانت داری در برخورد به بحث تئوریک و سیاسی سنت این حزب بوده، سنت جنبش ما بوده. و به نظر من این رعایت نشده است. فکر میکنم ما باید از این نوع بحث کردن ها پرهیز کنیم وگرنه این بحث سر به ناکجا آباد میبرد. و میرویم بر مبنای کلمه فلانی که به جای نکتید گفته تکنیم به جنگ همدیگر برویم و بعد کلمات انتخابی و جملات انتخابی را از یک سمینار چند ده صفحه ای بیرون بکشیم و بچسبانیم به همدیگر و بعد تئوری برای آن درست کنیم. البته رفیق حمه سور به طنز میگوید که "رفیق کورش حتما سندیکای شرکت واحد و کارگران نیشکر هفت تپه را هم سندیکا نمی داند و حزب کارگری میداند!". من دعوت میکنم رفقا بروند با دقت متن را بخوانند ببینند بحث سندیکا و سندیکالیسم درون آن بحث چیست من نمی خواهم به آن مراجعه بکنم.

بحث معرفتی هم همینطوری است، ببینید شما اگر بخواهید با این روش برخورد بکنید من به شما ثابت میکنم منصور حکمت ضد کارگر بوده است، گفته من کارگر نمی خواهم و قدرت سیاسی را می گیرم، منصور حکمت طبقاتی نمی دیده چون گفته من نماینده پرچم نه به جمهوری اسلامی هستم نگفته نماینده نه طبقه کارگر نگفته جمهوری اسلامی نماینده سرمایه داری است، منصور حکمت کارگری است و ضد حزبی است چون می گوید کارگر توده ای است به من چه من می روم باهاش دردم مشترک است، در بحث سقط جنین اش منصور حکمت ضد فمینیست داریم، در بحث انقلاب زنانه اش منصور حکمت غیر کمونیست داریم چون نمی گوید انقلاب آتی انقلاب کارگری است می گوید انقلاب زنانه است و این بلانی است که جریانات دیگر، که خودشان را به کمونیسم کارگری منتسب میکنند، دارند سر منصور حکمت می آورند، می گویند گفته است انقلاب آینده انقلاب زنانه است و بنده هم شخصیت مهم زنان انقلاب آینده و بنده رهبر انقلاب آینده... خیلی تمیز!

اگر بخواهیم با این متد برخورد بکنیم منصور حکمت را داریم که بحث حزب و قدرت سیاسی اش در تناقض با بحث سیاست سازماندهی اش است و بحث سیاست سازماندهی اش در تناقض با بحث حزب و قدرت سیاسی اش است؛ اگر بخواهیم از نقل قول شروع بکنیم و نقل قول را از کانتکس همه چیز اش بگیریم و بعد برویم به آن بند کنیم، بگویم مگر نگفت انقلاب زنانه است؟ وقتی که بحث حزب و قدرت سیاسی طرح شد مگر به منصور حکمت نگفتند از طبقه کارگر فاصله گرفتید. شورشیان اوریل یک بحثشان این بود که از طبقه کارگر فاصله گرفتید رفتید سراغ بورژوازی می خواهید به مدل بورژوازی قدرت بگیرید حداقل ما طرفدار طبقه کارگر هستیم. می خواهم بگویم که جنگ نقل قولها و چسبیدن به اینها می تواند از منصور حکمت هم تصاویر اینطوری نشان بدهد ضد کارگر است یا کارگری کارگری است. خیلی حزبی است بحث های درون حزب اش را بخوانید در بحث تقدس حزب استالینیت است بحث حزبیست در کفرانس استکھلم؛ می گوید حزب مقدس است پس استالینیت است و همه اینها را میتوانید به آن بچسبانید فقط کلمه را از اش بگیرید. حزب مقدس است و بچسبانید به نقل قول استالین، منصور حکمت استالینیت است تمام شد و خیال خودمان را راحت کردیم. مگر چپ سنتی همین برخورد را به همه مباحث منصور حکمت نکردند و نمیکنند؟ این روش در بحث روش جنبش ما نبوده و من فکر میکنم باید برگردیم به سنتی که جنبش ما در نقد و در بحث تئوریک و در بحث سیاسی داشته است. بحث تئوریک را باید تئوریک کرد، بحث سیاسی را باید بحث سیاسی کرد و نشان داد این بحث در جدل با چه طرح میشود.

جمعبندی کنم از نظر من تز اصلی بحث کوروش کماکان تز اصلی بحث منصور حکمت در باره سازماندهی اجتماعی طبقه کارگر است این تز کماکان روی موقعیت ابرکتیو طبقه کارگر و رهبران آن اتکا میکند نه بر مبنای تبیین آنها از کمونیسم یا تعلق تشکیلاتی شان حتی به احزاب چپ و به همین دلیل از سازمان دادن شبکه های کارگران رادیکال و سوسیالیست پیش تر است به خاطر اینکه جنبش کارگری پیش رفته است. وقتی که منصور حکمت این حرف را زد یک سندیکا در ایران نبود و به قول خودش می گفت رهبر کارگری را می گیرند جامعه عین خیالش نیست ولی یک دانشجو را میگیرند جامعه شلوغ می شود. امروز این موقعیت نیست. جنبش کارگری از خودش رهبرانی را بیرون داده. مستقل از اینکه من و شما قبولش داشته باشیم، جامعه و دنیا را دارد سر خودش قطعی میکند، جنبش راه می اندازد، اتحادیه های دنیا برای آزادی اسالو تحرکی راه می اندازند و به جمهوری اسلامی فشار می آورند مستقل از اینکه من و شما در این پروسه چه نقشی داشتیم یا نداشتیم یا قبولش داریم یا نداریم. این جنبش پیش رفته است و شما نمی توانید با سیاست سی سال پیش سراغ بروید. باید این سیاست را تعریف کنید و به نظر من کمیته های کمونیستی جنبشی بردن شبکه های کارگران سوسیالیست و رهبران عملی از حالت

شبهه ای به درجه بالاتری از سازمان یافتگی آن است. منصور حکمت خودش آن موقع می گوید ما این را گفتیم بقیه چپ یاد گرفت برود سراغ طبقه کارگر، نگاه بکنند به طبقه کارگر و خودش را به آن وصل کند. ما هم نباشیم شبکه رهبران عملی و کارگران رادیکال سوسیالیست موجودند. ما نرویم این را ارتقاء بدهیم تصویرش از چپ می شود تصویر راه کارگر. اگر فکر کنیم گرایشاتی نیست که ما با آن بجنگیم و اگر فکر کنیم لازم نیست ما بجنگیم و طبقه کارگر از مبارزه خود به خودی اش همه این آگاهی را به دست می آورد دیگر شبکه کارگران سوسیالیست هم لازم نداریم و رهبران عملی هم لازم نداریم. بحث حزب کمونیستی روی شانه های آن بحث ایستاده است بدون آن کمیته های جنبشی، کمیته کمونیستی ما شکل نمی گیرد. کمیته کمونیستی که حداقل سیاست رسمی حزب است، مستقل از اینکه هر فردی چه ارزیابی می تواند داشته باشد و الا آن را قبول دارد یا ندارد.

من سعی کردم تز اصلی صحبت رفقا را نشان بدهم. جاهائی که من با آن اختلاف دارم را روشن کنم. تلاش کردم نشان بدهم که چرا پرچم هائی که بلند می شود، پرچم حزب و قدرت سیاسی، حزب و شخصیتها پرچم کاذبی در مقابل این فشار است. صورت مسئله عوض می شود برای اینکه به سوال اصلی جواب داده نشود و مجموعه انتقاداتی که می شود به نظر من دقیقاً نشان میدهد که آن تبیین غیر مارکسیستی و غیر حکمیتیستی هنوز درون ما هست. نگاهمان به طبقه کارگر و نگاهمان به مکانیزم اجتماعی سازماندهی طبقه کارگر یک جدال سیاسی این حزب است که حتماً در مقابل خودش دارد. به نظر من باید به استقبال این جدال سیاسی رفت. ما جدلهای اینچنینی در تاریخ جنبشی مان کم نداشتیم، سر ارزیابی از شوروی اختلاف داشتیم. سمینارها گذاشته شد و بحث شد و علنی هم شده و حزب کمونیست ایران به خاطر آن بحث ها این طرف و آنطرف نشد و در آن اتفاقی نیفتاد. همین مبانی سیاست سازماندهی سه سال بحث شده است از شخصیت و چهار تا شخصیت و هفت بحث شده است و جدل شده و انواع سمینارها بوده، رفقا بروند و مباحث منصور حکمت را در آن دوره در رابطه با عضویت کارگری و گسست طبقاتی و همه این بحثها را بخوانند متوجه جدالها می شوند، حزب کمونیست ایران روی پای خودش ماند و کارش را کرد و به نظر من این حزب هم می تواند به این مباحث سیاسی برخورد سیاسی بکند و نهایتش این که چه اتفاقی می افتد باید نگاه کرد بحثهای سیاسی کجا می رود. بهر حال فکر میکنم این یکی از مباحث سیاسی مهم این حزب است. اگر این حزب بخواهد جواب سوالات طرح شده در بحث حزب کمونیستی را بدهد و اگر بخواهد به طبقه کارگر وصل شود و اگر فکر کند اصلاً این صورت مسئله را دارد، چون به نظر میرسد یک تعدادی از رفقا فکر میکنند اصلاً صورت مسئله ای موجود نیست. راه امروزی اش را باید نشان بدهد. نمی شود برگشت سر راه بیست سال پیش، بیست سال از جامعه ایران می گذرد، جنبش کارگری تغییراتی کرده است و ما تغییراتی کردیم و باید شما جواب امروزتان را بدهید. جواب امروزتان باید روی شانه های آن بحث باشد و ادامه آن متد باشد که به نظر من این بحث هست و از این زاویه است که من فکر میکنم راهگشا است و حزب حکمیتیست اگر میخواهد به پایه اجتماعی خودش وصل بشود و اگر می خواهد نقشی ایفا بکند راهی ندارد جز اینکه این سیاست را پیش بگیرد و ببرد، چه خواهد شد؟ به حزب حکمیتیست مربوط است که موضوع این سخنرانی نیست ولی به حزب حکمیتیست مربوط است که چه سیاستی را در پیش بگیرد.

بخشی از صحبتها پس از اظهار نظر شرکت کنندگان

با تشکر از اظهار نظر رفقا، چه کسانی که فکر کردند بحث در امتداد سیاستهای کمونیسم کارگری است که و چه رفقای مخالف.

قبل از اینکه در مورد اظهار نظر ها صحبت کنم دو نکته را توضیح بدهم.

یکی نگرانی هائی که رفقای حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان اینجا اظهار کردند و رفیق رئوف به عنوان دوستدار حزب، من بیرون به رفقا به شوخی گفتم همه در این نگرانی شریک هستند. رفقا ما دو تجربه از دو حزب که در آن اختلاف سیاسی بوجود آمد داریم. دو سنت در برخورد به اختلافات در آن دو حزب داریم. یکی سنتی است که در حزب کمونیست ایران بود. مباحث کمونیسم کارگری که با بحث های عضویت کارگری و همین سیاست سازماندهی طرح شد. این مباحث از سال شخصیت و چهار طرح شد و پنج سال بعد در آن حزب انشعاب شد و در آن پنج سال حزب کمونیست ایران به عنوان یک حزبی که در عرصه سیاست، عرصه جنگ سیاسی با جمهوری اسلامی بود و کارش را میکرد، در آن دوران آن حزب جنگ نظامی اش را با حزب دمکرات پیش برد، در آن دوران آن حزب جنگ نظامی اش را با جمهوری اسلامی پیش برد، در آن دوران آن حزب درون طبقه کارگر تا آنجائی که توانست کار کرد و فعالیت کرد و به قول حمه سور بود که می گوید یک سرش سوئد بود و یک سرش شهرهای ایران بود. پنج سال در آن حزب اختلاف بود و به نظر من دقیقاً سنت کمونیسم کارگری که اختلاف سیاسی، اختلاف تبیینی که مطمئناً به اختلاف در تعیین سیاست هم منجر می شود به جدائی نکشید. اتفاقی در دنیا پیش آمد، نظم نوین جهانی و عروج ناسیونالیسم گرد بود که فشار آورد و جدائی را تحمیل کرد. وگرنه برنامه جدائی در کار نبود. در نتیجه اگر ما از آن سنت هستیم به نظر من باید همینطور پیش برویم. اما یک سنت دیگر در حزب کمونیست کارگری ایران، سنت چپ فرقه ای بود. تا نفهمیدیم چه شد ما شدید جاریانی و تصمیم این بود در کنگره همه ما از عضویت کمیته مرکزی بیندازند و خود را راحت کنند. قبل از اینکه هیچ بحثی باز بشود شما مجبور بودید برای اینکه پرچم نگاه دارید و تمایز را نشان بدهید و بالاخره به آن بخشی از جامعه که خودش را با خط تو تداعی میکند امید می بدهید که یک عده آدم سرشناس کمونیست با سابقه بیست سی ساله، راه خود را فوری جدا کنید و حزب کمونیست کارگری- حکمیتیست را تشکیل بدهید. این هم سنتی است. سنت چپ بیربط به جامعه که حزب برایش بازیچه است که حزب برایش ابزار مبارزه نیست و حزب برایش هیچ معنی اجتماعی ندارد و به همین راحتی می تواند آنرا بهم بزند. ما این دو مدل و سنت از مبارزه سیاسی را ما داریم. من فکر میکنم ما پروسه ای که داریم پیش میرویم خیلی به اولی شبیه است. آینده اش چه می شود حقیقتش را بخواهید بستگی به ما دارد، تضمین این که حتماً آن راه را تا آخر برویم، ما به عنوان همه رهبری حزب حکمیتیست، باید بدهیم.

یک بحث دیگری که رفقا حمه سور و رحمان طرح کردند. من شخصاً متاسفم اینقدر بحث را شخصی گرفتند. من اینجا بحث سنت کردم، بحث تبیین مارکسیستی یا تبیین غیر مارکسیستی کردم و به هیچ کس نگفتم چپ خرده بورژوا، چپ غیر کارگری، میگویم این سنت این چپ و این تبیین این چپ است. شما هم محق هستید همینکار را بکنید. من نگفتم از دیروز دیگر این رفقا چپ غیر کارگری شدند و فکر نمی کنم وقتی که رفیق حمه سور می نویسد: کورش مدرسی تبیین اش از رابطه کارگر و بورژوا، تبیین روشنفکر بورژوا است یعنی کورش بورژوا است. بلکه میگوید تبیین شما این است. در عین حال من هیچ وقت به رفیقی نمی گویم رفقا آخر این کورش مدرسی است که اینطور باهات صحبت میکنید!! رفقا بحث سیاسی باید سیاسی باشد و بحث سیاسی اتفاقاً باید عمیق باشد. بحث سیاسی باید ریشه های بحث طرف مقابل را نشان بدهد و آدم سیاسی میگوید شما بحث را از اینجا شروع میکنید یا آگاهانه دارید به آن جهت می روید یا ناآگاهانه. به من مربوط نیست، بحث تان به آن جهت می رود. رفیق رحمان حق دارد بگوید بحث کورش آگاهانه دارد

حزب را منحل میکند، در مقابل اینکه میگوید کمونیستها را به چپ بورژوا میبخشید من هیچ وقت این پرچم را بلند نمی کنم که از کی تا حالا کورش اینطوری شده است؟ رفیق رحمان باید زحمت بکشد و استدلال کند، اگر من یا هر کسی قانع شدیم میرویم پشت بحث او. من هم می گویم رفیق تبیین شما غیر مارکسیستی است. تبیین شما با تمام بحثهایی که تا حالا شده است مغایرت دارد. در نتیجه اینقدر بحث را شخصی نکنید. رفیق محسن راست می گوید با اینکار یک فضای اخلاقی به وجود می آید که گویا دارد به یک عده ای به آنها توهمین می شود. به هیچ کسی توهمین نشده است نه به کورش مدرسی نه به حمه سور و نه به رحمان و نه به من. زمانیکه بحث سیاسی میکنید بحث باید سیاسی بماند و سیاسی پیش برود. فضای اخلاقی به وجود آوردن باعث میشود آدم به خاطر ملاحظات غیر سیاسی بحث سیاسی اش را سانسور کند و این قربانی کردن بحث سیاسی است قربانی کردن جدل سیاسی است و به نظر من نباید این کار را بکنید. به هر حال مناسفم رفقا شخصی گرفتند، من بحث شخصی نیست و من بحث رفقا را چه در مقابل بحث خودم و چه در مقابل بحث رفقای دیگر شخصی نمی بینم مگر اینکه کسی شروع بکند حمله شخصی کردن مثل اینکه شما خودت اصلاً فلان بودی خوب آن موقع می گویم رفیق عزیز بحث شما شخصی است. وقتی به من میگویند خودت پس چی؟ خودت پس چی؟ می گویم بحث شخصی است. بحث شخصی هم چشم آن موقع می رویم و مینشینیم و می گوئیم آن موقع هر کس چه کرده و چه گفته. این بحث دیگری است اما بحث سیاسی را اجازه بدهید سیاسی پیش ببریم و این فشار را روی همدیگر نگذاریم، من یک سر سوزن نه به دل میگیرم نه ناراحت می شوم نه نگران می شوم اگر رفیقی به من بگوید شما ادامه خط راه کارگر هستید. خوب نظرش این است و هیچ مشکلی نیست.

در مورد امانت داری هم همینطور است، رفیق رحمان میگوید امانت داری چرا به ما گفتید چپ غیر کارگری؟ اولاً این ربطی به امانت داری ندارد. ثانیاً من به شخص شما نگفتم چپ غیر کارگری. می گویم این بحثها، بحثهایی است که سال شصت و چهار منصور حکمت به آن می گوید کج فهمی و متاسفانه شما توریزه اش میکنید. منصور حکمت همان موقع به آن می گوید چپ رادیکال، چپ غیر کارگری، من هم می گویم این توریزه کردن همان است. آیا شما چپ غیر کارگری و من در عرض یک هفته شدم چپ کارگری؟ من اینچنین مدالی را نه آویزان کردن خودم می کنم نه گردن کس دیگر. فکوس روی بحث است، من می توانستم به جای اینکه بگویم حمه سور و رحمان فقط بگویم رفقای که این را می گویند در نتیجه بحث را از این حالت بیرون می آمد؟

در مورد جنگ نقل قولها، ببینید ارجاع کردن به بحث کسی با نقل قول فرق میکند و نقل قول آوردن با جنگ نقل قولها فرق می کند. هر کسی که خودش را به منصور حکمت منتسب میکند طبیعی است به منصور حکمت ارجاع کند. من نگفتم چرا به منصور حکمت ارجاع میکنید و من نگفتم چرا نقل قول می آورید. من می گویم سنتی که بحث را از نقل قولها شروع میکند سنت ما نبوده است. میگوید تز این بحث این است و این هم فاکت. اگر از هر تک نقل قولی تزی بیرون بکشید می گویند جنگ نقل قولها راه انداخته اید. در نتیجه من مشکلی ندارم کسی نقل قول بیاورد. اتفاقاً من یکی دو نقل قول هم آوردم که ببینید که اختلاف من با رفقای که مخالف این بحث هستند چیست.

برگردیم سر بحثهایی که رفقا طرح کردند. ممنون از جمال و رحمان که گفتند چرا رابطه این کمیته های کمونیستی با احزاب چپ را نگفتید و گویا این آن گره ای است که اختلاف چپ را نشان میدهد. ببینید من باز هم میگویم اختلافی که اینجا هست (فکر کنم رفیق محسن گفت) اختلاف بر سر این نیست که آیا ما می خواهیم سازمان حزبی درست کنیم یا غیره حزبی، سازمان حزبی درست میکنیم یا تشکیل توده ای؛ به نظر من اختلاف بر سر رویکردی است که ما به رابطه خودمان به عنوان حزب کمونیستی کارگری با طبقه کارگر میکنیم. من هنوز فکر میکنم تمام استدلالاتی که رفقا آوردند هنوز آن تبیینی است که درون سنت ما به آن گفتند چپ رادیکال. ببینید اجازه بدهید پس من یک نقل قول از منصور حکمت بیاورم در بحث عضویت کارگری می گوید: "در این سنت چپ رادیکال این عضویت و پیوستن به تشکیلات است که قرار است به مبارز جونی فرد خصلت اجتماعی بدهد. انسانها نه هویت مبارزاتییشان در جامعه، مثلاً فلانی فعال شورای فلان کارخانه است، رهبر فلان اعتصاب بوده است، نماینده کارگران در فلان سال بوده و غیره بلکه تعلق تشکیلاتی شان تعریف می شود به عنوان فدائی بیکاری راه کارگری رزمندگانی و غیره".

رفقا وقتی به شما می گویند کارگر کمونیست به خاطر موقعیت اجتماعی اش رهبر عملی است می گویند این راه کارگری را می خواهید بیاورید، خوب من به این تبیین می گویم این همان تبیین است که فکر کنم سال شصت و چهار است منصور حکمت می گوید این تبیین من نیست، این تبیین یک حزبی که به خودش می گوید کمونیستی و کارگری نمی تواند باشد چون رابطه من با آن کارگر ابرکتیو است نه سوپزکتیو. رابطه من بر مبنای هم طبقه ای بودن است. با خرده بورژوازی روشنفکر این نیست با دانشجوی کمونیست این نیست ولی با کارگر این است. در سال شصت و چهار دوباره می گوید: "هنر یک حزب سیاسی باید این باشد که در عین اینکه تمام منافع جز منافع طبقه کارگر را در اشکال مختلف روزیونیسیم آن میگوید و واقعاً ادبیات سیاسی تئوریک اش نشان میدهد که آن حزب چقدر خالص روی خط انقلاب اجتماعی است، بر پایه تشکیلاتی خودش فاصله خودش را با پایه کارگری احزاب دیگر واقعاً کم میکند (از احزاب دیگر منظورش چپ کارگری نیست. احزاب کارگری که در کار نبودند. منظورش رزمندگان و پیکار و فدائی و توده ای است)، طوری که بتواند با آن کار کند و این معضل ما است". به همین دلیل به نظر من اختلاف ما در بینش است. در مورد رابطه احزاب با این کمیته ها منصور حکمت به دو خصلتی بودن محافل اشاره میکند و میگوید "یک جاهانی ممکن است این محافل دو خصلتی باشد مال ما باشد و فلان جریان و ندانیم و نتوانیم تفکیک اش بکنیم یعنی معلوم است یک عده کارگر هنوز بین ما و بخش رادیکال فلان سازمان تفکیک نکرده ولی واقعاً همه بچه های ما در این محفل کار میکنند. بچه های فلان محفل هستند ولی رادیکال و سیاسی" این دیگر از رابطه احزاب گذشته می گوید آن محفل قاطی است. می خواهم بگویم رابطه احزاب را هم رفقا اینطور میبینند که کمیته مرکزی راه کارگر رفته در آنجا نشسته، شالگونی یا یکی از کمیته مرکزی کدام شاخه شان است رفته آن تو نشسته و دارد به آنها می گوید حالا بیایید مثلاً برویم از جمهوری اسلامی اینطوری حمایت بکنیم یا نکنیم. قبلاً هم گفتیم این تصویر با رابطه و مسائل در جنبش کارگری خیلی بیگانه است.

دوباره تکرار میکنم کارگر اول به خودش می گوید کمونیست هستم و بعد نگاه میکند ببیند چه کسی از درد کارگر حرف می زند و فکر میکند حرف رادیکال تر میزند می رود و به آن چپ میگوید. شانس ما این است که امروز جامعه ما را به عنوان چپ می شناسد. این شانس را ما دستکم می گیریم. جامعه کارگری ما را به عنوان چپ می شناسد مهم نیست ما با آنها ارتباط کارگری نداریم. جامعه کارگری ما را به عنوان چپ می شناسد و اگر خودمان در معرفی خودمان کوتاهی کردیم جمهوری اسلامی رفت و در کیهان خودش نوشت و ما را به عنوان چپ آن جامعه به کارگر آن جامعه معرفی کرد و این شانس ما است که بتوانیم کارگران کمونیست را به خود جلب کنیم. در نتیجه اینکه احزاب رابطه دارند، معلوم است که رابطه دارند. حوزه حزبی شما نیست

که دور آن حصار تشکیلاتی بکشید. کارگر رهبر اعتصاب فلان جا، آژیتاتور فلان کارخانه، کسی که در راس مبارزات قرار گرفته است و من برای این می گویم "ایدئولوژیک تر" است. منصور حکمت نمی گوید حتی به خودش کمونیست بگوید ولی کورش می گوید باید به خودش بگوید کمونیست اگر به خودش گفت کمونیست دیگر مهم نیست تفسیرش از کمونیسم چیست، کارگر است. اگر می گوید این سازش و ائتلاف با چپ غیر کارگری است من با آن کارگر راه کارگری ائتلاف میکنم چون کارگر است. با دانشجوی راه کارگری هیچوقت ائتلاف نمی کنم و جبهه هم تشکیل نمی دهم ولی با کارگر کمونیست که به خودش می گوید کمونیست و فکر میکند راه کارگر کمونیست است ائتلاف میکنم و کمیته کمونیستی میزنم چون مبنای من این نیست راه کارگری است، فدائی است، پیکاری است. من میگویم اختلاف اینجا است اگر این رفقا با همین دید و رویکرد بروند سراغ تشکیل محافل رهبران عملی و کارگران سوسیالیست هم همین کار را میکنند. دیگر نمی گویند شما کارگر هستید رهبر اعتصاب فلان بودید میگویند کومه ای است نباید رفت سراغش. جنبش را که به تو نمی فروشم! با همین خلوص و به اصطلاح حرارت ایدئولوژیک حرف میزنید و رهبر عملی را از دست میدید، محمل اتحاد آن نمی شوید و او حزب شما را به عنوان ظرف اعتراض خودش نمی بیند. اتفاقاً فرقی که امروز با سال شصت و چهار کرده این است که راه کارگر دارد جنبشی کار میکند و همه چیز را ایدئولوژیک نمی کند و امکان اینکه فعالین کارگری را طرف خودش بکشد خیلی زیاد است. نگاه کنید یک طیف از فعالین کارگری به خارج آمده اند چرا ما نمی ریم سراغشان و چرا آنها نمی آیند سراغ ما؟ چون از نظر ما روی پیشانیشان مهر خورده که اینها راه کارگری یا توده ای اند. اما راه کارگر جنبشی کارش را میکند و جذبشان کرده است و از این نظر ما عقب هستیم. ما امروز در خارج از راه کارگر عقب تر هستیم. این را می بینیم؟ اگر به همین روش ادامه بدهیم شبکه رهبران عملی و کارگران سوسیالیست هم به سکت حزبی من تبدیل می شود. یا کمونیست و حکمتیست اید یا اگر گفتی من کمونیستم اما با کومه له هستم، مهم نیست آژیتاتور هستید، مهم نیست رهبر عملی هستید، مهم نیست در راس چند محفل کارگری کمونیست و غیر کمونیست است و آنها را به خود وصل کرده، چون با کومه رفتید من دیگر باهات جنگ دارم. این سکتاریسم است. سکتاریسم سازمان تو در مقابل طبقه کارگر. بعد انتظار داریم ظرف اتحاد طبقه کارگر بشویم؟ مهم نیست پرچم سیاسی ما چقدر رادیکال است محمل انشقاق در طبقه کارگر می شویم. تحت عنوان اینکه "حزب را نمی فروشم"، "کمونیسم را در جنبش کارگری نمی فروشم" مایه انشقاق میشود. من تمام خلوص و عرق حزبی را می فهمم ولی زمانیکه این عرق حزبی در مقابل طبقه کارگر قرار میگیرد سکتاریسم است. در مقابل خرده بورژوازی و سازمانهای سیاسی باید این عرق را داشت اما در مقابل رهبر عملی طبقه کارگر نه. به قول منصور حکمت من خواهان نابودی حزب توده هستم ولی کارگر توده ای را دستش را می فشارم چون اول فکر کرده کمونیست است بعد توده ای شده است و به خاطر اینکه درد طبقاتی مشترک با آن دارم.

من فکر میکنم این مورد اختلاف است نه اینکه حالا اصلاً فرق کمیته های کمونیستی با شبکه های کارگران سوسیالیست چیست؟ حالا این گوشه اش فنی چگونه حل می شود؟ همه اینها قابل بحث است. من می گویم این بحث از اول از سال شصت و یک به عنوان اتحاد عمل کارگران پیشرو درآمد و بعد به آن گفتند کمیته انقلابی کارخانه بعد فلان شد و آخرش شبکه کارگران رادیکال و سوسیالیست شد. آدم می تواند برود در جزئیات آن هر کاری می خواهد بکند ولی اگر این رویکرد را نداشته باشید مهم نیست از سازمانی که درست میکنید چه تعریفی میدید، از سر ایدئولوژیک سراغ طبقه کارگر میروید و منشاء انشقاق درون طبقه کارگر می شوید. محمل اتحاد نخواهید شد و آن موقع دیگران آنها را جمع می کنند. اینطوری نیست جنبشهای دیگر ساکت می نشینند می روند و کارگران را جمع میکنند، می شوند محمل اتحادشان حول اهداف رفرمیستی و بخشاً ناسیونالیستی خودشان. وقتی زیر نثریه اش می نویسید کارگران جهان متحد شوید، کارگر می گوید این کارگری است. دیگر این شغل شما است که در طی مبارزه اش آن رهبر عملی را با خود هم خط کنید. اینجا باز برمیگردد سر عنصر روشنفکر مارکسیست، عنصر روشنفکر مارکسیست اینجا دیگر حزب حکمتیست است و کارش این است که بگوید بابا جان این رفرمیسم را دارد می آورد، این انشقاق را دارد می آورد، این صنفی گری را دارد می آورد، این محدود نگری را دارد می آورد و ... ولی باید بروید از سر مسائل خاص مبارزه جاری طبقه این بحثها را بکنید نمی توانید از سر رژیم بودن یا از سر نقش حزب مورد علاقه اش در تحولات سیاسی مسئله را بگیرید. این اختلاف ما است. در نتیجه اگر با این روش برویم سراغ شبکه کارگران سوسیالیست با همان سکتاریسم سازمان "خودمان" را درست می کنیم و میریم همه را حوزه حزبی میکنیم. فرقی نمی کند چه اسمی روی آن سازمان میگذارید مهم بینش و تبیینی است که از رابطه یک حزب با طبقه کارگر دارید. این آن گره اصلی است نه شکل سازمانی آن و نه رابطه اش با احزاب چپ، رهبر عملی کارگری که معترض است و در راس اعتراض است و به خودش می گوید راه کارگری، سعی میکند رابطه آن کمیته کمونیستی را با راه کارگر حفظ کند همان طوری که کارگری که طرفدار حزب من است سعی میکند رابطه را با حزب ما حفظ کند. آن موقع دیگر تیزی سیاسی ما و نشان دادن اینکه کمونیسم ما کمونیسم کارگر است می تواند ببرد نه حصار تشکیلاتی و نه جنگ ایدئولوژیک با احزاب. باید در محل به کارگر نشان بدهید که کمونیسم من جواب تو را میدهد در محل جوابت را می دهد نه در دل بحث بر سر کسب قدرت سیاسی. در محل در مبارزات جاری در متحد کردن برای حتی اضافه دستمزد آنوقت جنگ من با راه کارگری و بقیه سر جنبش مجمع عمومی می شود نه سر هیچ چیز دیگری.

اجازه بدهید به سوالات جواب بدهم؛ رفیق محسن کریم چند سوال کردند. رفیق محسن کریم می گویند که آیا بحث بر سر جدائی شکاف تاریخی کمونیسم و جنبش کارگری نیست؟

وقتی ما از شکاف تاریخی جنبش کارگری و کمونیسم صحبت میکنیم مباحث زیادی را شامل می شود. بحث های زیادی از طرف منصور حکمت در این رابطه آمده. یکی از آنها سیاست سازماندهی یا رابطه حزب و طبقه است، یکی حزب و جامعه است، اینکه از گروه فشار باید به حزب سیاسی تبدیل شد، یکی حزب و قدرت سیاسی است. برای همین است که می گویم این بحث قرار نیست به این بحث شکاف جواب بدهد. اگر این تصویر را به آن بدهیم آن موقع حق دارد رفیق رحمان بگوید تقابل گرایانه است. این بحث قرار نیست به آن شکاف تاریخی جواب بدهد، شکاف تاریخی یک اتفاق تاریخی عظیم بوده که اثراتش را روی کمونیسم غیر اجتماعی و غیرکارگری، روی زبان و ادبیاتش، روی سنتش، روی رابطه اش با طبقه و روی رابطه اش با جامعه، روی رابطه اش با جنبش های دیگر، روی رابطه اش با قدرت سیاسی و روی تبیین مارکسیستی نسبت به هر چیزی که تاثیر گذاشته است. اگر کسی بخواهد بحث پر کردن این شکاف را بکند باید برود روی کل آن پروژه ها و کل آن مباحث را بیاورد. برای همین می گویم این بحث گوشه ای است که خود منصور حکمت به آن رابطه حزب و طبقه می گوید گوشه های دیگرش بحثهای خیلی وسیع تر سیاسی ایدئولوژیک سازمانی و همه اینها است و در نتیجه این یک گوشه از آن بحث عمومی تر است. من سعی کردم در این زمان محدود به مسائل اساسی که رفقا طرح کردند جواب بدهم. خوشحالم شناس این را داشتیم که صحبت های همدیگر را بشنویم. فکر میکنم می شود بحث را حتماً در همین سطح سیاسی اش در ابعاد مختلف سیاسی و تئوریک و سازمانی اش پیش ببریم. فکر میکنم این مباحث کمک بزرگی به پیشروی جنبش مان میکند و تا آنجائی که به ما، به عنوان حزب حکمتیست، برمی گردد این بحث ها کمک بزرگی است که تا بتوانیم حزب را روی این متوجه و معظوف به این جهت کنیم.

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر

بررسی تجربه ایران

منصور حکمت

حیرت آور است که در غرب، حتی در بین سوسیالیستها، در مورد تاریخ معاصر وضعیت چپ ایران آنقدر کم اطلاعات دارند. هر کمونیست ایرانی که بخشی از تجربه غنی سیاسی دهساله گذشته بوده، از نوع تفسیرهایی که هر از گاهی در ژورنالهای "با کیفیت" چپ در غرب در مورد ایران و چپ ایران منتشر میشود، دلسرد میشود. آنچه در این نوع نشریات در غرب میبینیم نه تنها تحلیلهای سطحی بلکه تحریف زمخت واقعیتهاست. این فاجعه است، نه فقط به این خاطر که روایتی تحریف شده از یک تاریخ زنده میدهد، بلکه بیشتر به این دلیل که درجه بی تفاوتی سیاسی و سطح نازل تئوریک سوسیالیستهای غربی وقتی که وظیفه تحلیل موضوعات مبارزه طبقاتی خارج از مرزهای دنیای پیشرفته سرمایه‌داری بمیان میآید، را به نمایش میگذارد.

بنظر میآید که نقد معینی از کمونیسم در محافل مارکسیستی روشنفکری در غرب رایج شده است [۱]. برخی تنها به عنوان عناصر و اصول این نقد مداوماً تکرار میشوند. اولاً، یک "مشاهده" وجود دارد که کمونیسم در ایران در سالهای اخیر، بخصوص بعد از ژوئن ۱۹۸۱ (سی خرداد ۱۳۶۰) و سرکوب وسیعی که سراسر کشور را فرا گرفت، شکست فاحشی خورده است. اکنون وظیفه اصلی، "جمع‌بندی" تجربه دهساله، بررسی "اشتباهات" کمونیستهای ایرانی و "آماده شدن" برای گشایش تاریخی آینده است. ثانیاً، این تصور که ناتوانی و یا بی‌ربطی دکماتیستی چپ ایرانی به اتحاد و ایجاد یک ائتلاف وسیع از نیروهای "مترقی" جامعه ایران در مقابله با تهاجم ارتجاع اسلامی، نه فقط موجب باصطلاح زوال چپ شد بلکه بخشا مسئول شرایط دهشتباری است که مردم ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تجربه کردند. ثالثاً، به ما یادآور میشوند که ایدئولوژی و پراتیک چپ ایران چه اندک تحت تأثیر دمکراسی چه به عنوان یک مفهوم و یک بینش، و چه به عنوان یک هدف سیاسی بود و این که چگونه دمکراسی مقهور "ضد امپریالیسم" غالب بر آگاهی سیاسی و اولویتهای برنامه‌ای و عملی سازمانهای چپ بود، و چگونه این آگاهی ناقص، به رژیم اسلامی امکان سوء استفاده و دست‌اندازی داد.

چیز تازه‌ای در این نقد طرح شده موجود نیست. این در واقع صرفاً خلاصه مجدد مواضع بخش معینی از چپ ایران است. موضعی که طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ طرح شدند، مورد جدل قرار گرفتند و عمدتاً رد شدند. این صدای چپ لیبرال و ساده‌نگر ایرانی است که بطور فزاینده‌ای اکنون در ژورنالهای مارکسیستی در غرب به عنوان ملاحظات و درسهایی در مورد کمونیسم معاصر ایران پژواک می‌یابند. بنابراین، تعجب آور نیست که چنین تاریخ نگاری‌ای تجربه ایران را به عنوان یک شکست جمع‌بندی کند و پروسه برجسته تکامل و تحولی که کمونیسم از انقلاب ۱۹۷۹ از سر گذرانده را نادیده بگیرد.

روایت مارکسیستی از تاریخ معاصر کمونیسم ایرانی هنوز نوشته نشده است. موضوعات آن بسیار متنوع و پیچیده‌اند. اینجا من خود را به بحث چند مسأله خاص محدود میکنم. اول، صفات مشخصه ایدئولوژیک و اجتماعی چپ در آستانه انقلاب. دوم، بحران چپ رادیکال. و دست آخر ساختارهای ایدئولوژیک و سازمانی چپ ایران و بخصوص شکلگیری یک جریان کمونیسم کارگری انقلابی.

چپ رادیکال ایرانی: سوسیالیسم یا ناسیونالیسم؟

چپ ایران در دوران پس از چنگ جهانی دوم، از حزب توده سالهای دهه ۱۹۴۰ تا پوپولیستهای ۱۹۷۰ را باید در متن دو پروسه تاریخی بررسی کرد: اول، شکلگیری باصطلاح جنبش کمونیستی بین‌المللی، و دوم، تکامل تاریخی اپوزیسیون بورژوا-ناسیونالیستی ایران. چپ ایران از ۱۹۴۱ تا ۱۹۸۱ محصول مشترک این دو تاریخ بود، در هر مقطع، بر منطق مشترک درونی این دو پروسه یعنی تبدیل کردن سوسیالیسم بمثابه یک تئوری و سنت سیاسی به پرچم ناسیونال رفرمیسم، تأکید میگذاشت.

پری آندرسون در اثر خود ملاحظاتی بر مارکسیسم غربی، اشاره میکند که "جدایی ساختاری" تئوری مارکسیسم از "عمل سیاسی"، بتدریج طی سالهای ۱۹۳۰ متحقق شد و به خصیلت مشخصه اصلی مارکسیسم غربی بعنوان یک سنت تبدیل شد. البته پری آندرسون، در بخش عمده اثرش، اساساً به محتوای طبقاتی واقعی تئوری و ماهیت طبقاتی عمل سیاسی‌ای که مادی اجتماعی تئوری کمونیسم را شکل میدهد، غیرانتقادی باقی میماند - نگرشی که علت شیفتگی او نسبت به رویدادهای مه‌نا ژوئن ۱۹۶۸ در پاریس و نظرش در این باره بعنوان یک نقطه عطف تاریخی را توضیح میدهد. در واقع گسیختگی بسیار ریشه دارتر و بنیادی‌تر از آنچه آندرسون اشاره میکند، در کمونیسم بین‌المللی تحلیلاً و تاریخاً روی داده است - گسیختگی‌ای که کل کاراکتر اجتماعی و سیاسی کمونیسم و رشته‌های مختلف آن را تغییر داد. این گسیختگی بنیادی به معنی بیگانگی تئوری و عمل کمونیستی با طبقه کارگر، نه فقط بعنوان توده‌های استثمار شونده، بلکه بعنوان تجسم انسانی یک موقعیت اقتصادی عینی در اقتصاد سیاسی کاپیتالیسم است. برای مارکس و انگلس، کمونیسم "دکترین شرایط رهایی پرولتاریا" بود، وسیله‌ای که از طریق آن کارگران میتوانستند "علیه سازمان اجتماعی کهن" نه بعنوان افراد بلکه "در ظرفیتشان بعنوان انسان" اعتراض کنند [۲]. یک قرن بعد، کمونیسم تقریباً همه چیز بود بجز این. کمونیسم به چهارچوبی ایدئولوژیک و سازمانی برای بیان نارضایتی طیف وسیعی از تمایلات فردی، ناسیونالیستی و محلی علیه جنبه‌هایی از "سازمان اجتماعی کهن" تغییر یافت.

ناسیونالیسم کردن مارکسیسم در اتحاد شوروی در سالهای آخر دهه بیست و سالهای آغازین دهه ۱۹۳۰ و متعاقب آن تئوریزه کردن ناسیونالیسم و رفرمیسم بعنوان محتوی مارکسیسم بود که این گسل تاریخی را ایجاد کرد. به رغم انزوای تئوریهایی مارکسیسم غربی، در هر حال، برای بستر اصلی کمونیسم و شاخه‌های اصلی آن، نتیجه نهایی تجربه شوروی تحت حاکمیت استالین جدایی بین تئوری و عمل نبود، بلکه تغییر مسیر تئوری در خدمت عمل سیاسی غیرپرولتاری و در نتیجه مسخ و تخریب خود این تئوری بود. تغییر جهت اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم بعنوان یک تئوری و جنبش سیاسی، علاوه بر این در پراتیک سننهایی تروتسکیسم، مانونیسم، ارکومونیسم، چپ نو، چپ آمریکا لاتین، و پوپولیسم جهان سومی و غیره که خود را در مخالفت رسمی با "کمونیسم" اتحاد شوروی شکل دادند، تحکیم گردید. در اروپای شرقی، "سوسیالیسم" بعنوان دکترینی برای ایجاد اقتصادهای سرمایه داری دولتی و اطمینان خاطر از اطاعت طبقه کارگر، بکار گرفته شد. در غرب، سوسیالیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک برای دمکراسی خواهی دانشجویان و میلیتانیسم

آثار شیبته‌ها، مباحثات فرهنگی و آنتیستی روشنفکری، رفرمهای فرهنگی و آموزشی طبقه متوسط، سیاستهای چپ پارلمان‌تاریست، رفع بحران به شیوه کینزی (اقتصاد کینز) و آشتی طبقاتی بکار گرفته شد. در "جهان سوم" که دستاوردهای اولیه صنعتی شدن اتحاد شوروی و سپس تمجیدهای مائوئیستی از ناسیونالیسم که بر زمینه ستم و استثمار عریان امپریالیسم، مردم را بخود جذب میکرد، "سوسیالیسم" توسط بخشهای میلیتانت بورژوازی بومی و نیروهای طبقه خرده بورژوازی بعنوان چهارچوبی مفید برای تحرک ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بکار گرفته شد. تاریخ کمونیسم و تاریخ مبارزه طبقه کارگر، نه فقط خیزشهای توده‌ای طبقه کارگر، بلکه "مبارزه بیوقفه، گاه آشکار و گاه پنهان" کارگران علیه کاپیتالیسم که مارکس آن را دینامیسم جامعه سرمایه‌داری میخواند، دو تاریخ متمایز و جداگانه شدند.

اگر برای جنبش کمونیستی در غرب این جدایی نشان‌دهنده یک چرخش و نفی وحدت اولیه کمونیسم و طبقه بود، برای سوسیالیسم ایرانی که در سالهای ۱۹۴۰ ظهور کرد و در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تکامل یافت، این یک موقعیت اورژینال بود، شرایطی همجنس با موجودیت خود بعنوان سنتی در اپوزیسیون ایران بود. این سنت، سوسیالیسم را بعنوان دکترینی برای تحقق استقلال ملی، توسعه اقتصادی، دمکراسی بورژوازی و رفرمهای اجتماعی دریافت کرد و بکار گرفت. چنین سوسیالیسمی گرایش‌های رادیکال و میلیتانت درون سنتهای شکل گرفته ناسیونالیستی، رفرمیست و لیبرال اپوزیسیون بورژوازی را نمایندگی میکرد و سریعاً توسط روشنفکران رو به افزایش جامعه شهری در پیش گرفته شد. سوسیالیسم ایرانی ساختاری جدا از عمل و پراتیک طبقه کارگر زاده شد و با سوسیالیسم مارکس و لنین بیگانه بود.

تاریخ کمونیسم ایران رسماً به اوایل قرن و شکل‌گیری محافل سوسیال دمکرات در تهران و آذربایجان، که ارتباطهایی با سوسیال دمکراسی روسیه بویژه بلشویکهای باکو داشتند برمیگردد. در ۱۹۲۰، حزب کمونیست ایران شکل گرفت. این حزب خود یک دهه فعال بود، نقش مهمی در اشاعه افکار سوسیالیستی و سازماندهی قشر کوچک کارگران مزدی شهر و دهقانان فقیر، و تشکیل یک جمهوری شورایی زودگذر در استان گیلان در کنار دریای خزر (ژوئن ۱۹۲۰ تا اکتبر ۱۹۲۱) داشت. این حزب متحمل عقب‌گردهای جدی در اواخر دهه ۱۹۲۰ شد و نهایتاً توسط دیکتاتوری رضاشاه منهدم شد.

البته تاریخ واقعی چپ ایران بعداً با احیا و توسعه جنبش اپوزیسیون در دوران بی‌ثبات ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ آغاز میشود. دو سازمان مهم در این مقطع ظهور کردند، حزب پرورشوری توده که در اکتبر ۱۹۴۱ تاسیس شد و جبهه ملی مصدق که در اکتبر ۱۹۴۹ تاسیس شد، و یک ائتلاف نه چندان محکم از گروه‌ها و سیاستمداران لیبرال و سوسیال دمکرات تا پان‌ایرانیستها و مسلمانان محافظه‌کار را در بر میگرفت. در بین آنها، حزب توده و جبهه ملی آرمانهای پابرجاتر سیاسی قرن بیستمی روشنفکران ایرانی یعنی بورژوا-دمکراسی، توسعه اقتصاد ملی و استقلال سیاسی را در خود داشتند. آنچه صفات مشخصه ایندولوژی یک و اجتماعی چپ رادیکال را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکل داد، سنتز جبهه ملی و حزب توده بود و نه میراث حزب کمونیست انقلابی ایران.

جبهه ملی یک ائتلاف خود اعلام کرده ناسیونالیستی بود، اما حزب توده برای نمایندگی چپ سوسیالیست در اپوزیسیون بکار گرفته شد. حزب توده رسماً یک جبهه غیر مارکسیستی ضد فاشیستی (پیرو خط جبهه توده‌ای که توسط کنگره هفتم کمینترن در پیش گرفته شد) بود. این حزب به هم نزدیک شدن دو جریان را نمایندگی میکرد، یکی جریان بومی و دیگری جریان بیرونی انترناسیونالیستی، ناسیونال رفرمیسم و پرو-سوسیالیسم. در آغاز، دو گرایش نه تنها با هم انطباق داشتند بلکه یکدیگر را تحکیم هم میکردند. برای روشنفکر طبقه متوسط ایران، اتحاد شوروی مدل بازسازی ملی و رفرم بود، یک سد ضدفاشیستی، دشمن فقر و ستم ملی، و نیرویی برای حفظ ایران در برابر طرحهای ستمگرانه امپریالیسم بریتانیا بود. البته با آشکار شدن سیاست اتحاد شوروی در مقابل ایران، دو گرایش شروع به دور شدن از یکدیگر کردند. وفاداری راسخ رهبری حزب توده به اتحاد شوروی بطور فزاینده‌ای عناصر ملی درون حزب را نسبت به آن بیگانه میکرد. اولین اختلاف آشکار و سازمان یافته حول خط ناسیونالیستی در ۱۹۴۸ رخ داد زمانی که تعدادی از کادرهای حزب و فعالینی که توسط خلیل ملکی هدایت میشدند حزب را بدلیل تابع کردن منافع ملی به اولویتهای سیاست خارجی اتحاد شوروی و نیروی ناسیونالیست بیرون حزب، ترک کردند. البته این بی‌تفاوتی حزب توده در حمایت بی‌شائبه و کامل از دولت ملی مصدق و بخصوص بی‌اعتنایی آن در دفاع از این دولت علیه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳)، که گسست نهایی ناسیونالیسم ایرانی از حزب توده را بیار آورد.

چپ رادیکال از خلأ ناشی از عدم حمایت حزب توده از ناسیونالیسم و زوال جبهه ملی در ابتدای ۱۹۶۰ نشأت گرفت. چپ رادیکال دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قبل از هر چیزی محصول نقد ناسیونالیستی از شکست حزب توده و "خیانت" آن به "جنبش" بود. بعبارت دیگر "گسست تاریخی" چپ رادیکال از "سازمانهای سنتی" در اصل چیزی نبود جز احیاء مجدد خود آن سنت، جز اثبات مجدد برتری ناسیونالیسم بعنوان تم محوری سوسیالیسم ایرانی. اما این صرفاً از طریق رادیکالیزه شدن خود ناسیونالیسم و چرخش متناظر با آن در پایگاه اجتماعی و طبقاتیش متحقق شد.

این شیبه سوسیالیسم رادیکال ناسیونالیستی جریانهای مختلف و سازمانهای گوناگونی ایجاد کرد، از مائوئیسم و چریکهای شهری اواخر دهه ۶۰ و اوائل ۷۰ تا گروههای "سیاسی-تشکیلاتی" [۳] ۱۹۷۸-۱۹۸۱ معروف به خط سه. مائوئیستها با افراط ناسیونالیستی ذاتی مائوئیسم و روایت چینی از کمونیسم، قادر شدند نقد ناسیونالیستی و کل تاریخ بورژوا-ناسیونالیسم در ایران را در سیستم فکری و تاریخ خود وارد کنند. آنها این ناسیونالیسم را تکمیل و تقدیس کرده و اساس "سوسیالیسم" خود قرار دادند. تنوری "سوسیال امپریالیسم" روس، تنوریزه کردن بی‌اعتمادی جبهه ملی به اتحاد شوروی بود. کارآکتریزه کردن اقتصاد ایران بعنوان "نیمه فئودال، نیمه مستعمره" گر چه یک تقلید نازل از چین بود، در خدمت تمجید و تقدیس باصطلاح "بورژوازی ملی" بعنوان بخشی از "ائتلاف انقلابی خلق"، و مبارزه برای توسعه سرمایه‌داری مستقل تحت یک رژیم ملی بعنوان مرحله‌ای در رسیدن به سوسیالیسم قرار داشت. فدائیان [۴] کم و بیش نتایج مشابهی را از یک مسیر تنوریک دیگر کسب کردند. آنها از اتحاد شوروی البته نه به شدت مائوئیستها، فاصله گرفتند. شدت و حدت محکوم کردن اتحاد شوروی از سوی بنیانگذاران این جنبش متفاوت بود، از احمدزاده و پویان که هر نوع وجود روابط سوسیالیستی تولید را در اتحاد شوروی مورد سؤال قرار میدادند و حزب کمونیست شوروی پس از استالین را رویزیونیست میخواندند تا جزئی که از این لحاظ کمتر انتقاد داشت. البته در محکوم کردن حزب توده بعنوان خائن به منافع ملی و دولت جبهه ملی مصدق که سبب این آرمان ملی بود، متفق‌القول بودند. بعلاوه، چریکها و برخی گروههای مائوئیست، مفهوم "سرمایه‌داری مستقل" را از بحث توسعه آمریکای لاتین عاریه گرفته و با همان روحیه‌ای که اکثریت مائوئیستها بحث "نیمه فئودال نیمه مستعمره" را بکار بردند، بکار گرفتند، این یعنی خارج کردن سرمایه‌داری ایران را از قوانین حرکت سرمایه جهانی و قلمداد کردن سرمایه‌داری غیر وابسته و موزون بعنوان یک امر عادلانه و مترقی. اینجا اسطوره بورژوازی ملی نه بعنوان آنتی تز سیستم فئودالی-زمینداری (همدست اصلی امپریالیسم برای مائوئیستها) بلکه بورژوازی کمپرادور بعنوان تجسم بومی ستمگری امپریالیستی و استثمار "خلق ایران" ستایش گردید. مع هذا، ناسیونالیسم رادیکالیزه شده در جریانهای جدید، حاوی تعدادی تعبیر جدید و جهت‌گیری‌های عملی مهمی بود:

اول، انتقال از مفهوم ملت به مفهوم "خلق". خلق به مجموعه محدودتری اطلاق میشد، و شامل طبقات و اقشار معینی از "ملت ایران" بود. این انتقال

برسمیت شناسی آشکارتر تقسیم اجتماعی درون جامعه ایران بود. ناسیونالیسم دیگر فقط درگیر مبارزه ضداستعماری نبود، بلکه مبارزه‌های علیه "ضد خلق" بود یعنی طبقات و اقشار بومی‌ای که سلطه امپریالیسم را نمایندگی و تحکیم میکردند. مبارزه ضدامپریالیستی مردم نیروی محرکه جامعه و اساس ناسیونالیسم "واقعی" و رادیکال تعریف میشد.

دوم، درک چپ از دموکراسی هم به همین ترتیب تغییر کرد. سازمانهای سنتی تعبیری لیبرال از دموکراسی داشتند. آنها مدافع حقوق فردی و مدنی بورژوا-دموکراتیک و تأسیس یک رژیم قانون اساسی بودند. از طرف دیگر، چپ رادیکال دموکراسی را بعنوان حاکمیت توده‌های طبقات خلقی تعریف کرده بود. شکل واقعی این رژیم توده‌ای، قانون اساسی و حقوق شهروندی تحت چنین رژیمی ثانوی بودند و به ثروت تعریف شده بودند. در ایدئولوژی چپ، ضدامپریالیسم بر بورژوا-دموکراسی غلبه یافت.

سوم، مسأله قدرت سیاسی ناگزیر به میان آمد. "تضاد بین خلق و امپریالیسم" فقط میتوانست با سرنگونی سلطنت، "رژیم دست نشانده" امپریالیسم حل بشود. یک ضدیت آنتی ناپذیر با سلطنت و یک دفاع پُر حرارت از روشهای خشن و انقلابی علیه دولت، کل آن چیزی بود که در تحلیل نهایی، بیکره چپ رادیکال ضدامپریالیستی را تشکیل میداد. این جدایی آشکار از روشهای احزاب سنتی و راه‌های اساسا پارلماناریستی و قانونگرایانه بود [۵].

چهارم، در قلمرو اقتصادی، چپ رادیکال مدافع نقش مستقیم و فعال دولت در دولتی کردن وسیع سرمایه‌های "مستقل" بود، در حالی که ناسیونالیسم سنتی از هدف ایجاد و توسعه بازار محلی سرمایه همراه با درجه معتدلی از توزیع مجدد درآمدها فراتر نمیرفت. در هر دو حالت هدف اصلی صنعتی کردن و خودکفائی اقتصادی بود. اما برای چپ خام و اتوپیت، خودکفائی به یک اصل ایدئولوژیک تبدیل شد و شاخص ضدیت با امپریالیسم و حتی سوسیالیسم بود.

و بالاخره، چپ رادیکال در تئوری خود رو به طبقه کارگر آورد و آن را مفتخر به نقش نیروی رهبری در مبارزه علیه امپریالیسم و وابستگی کرد. مع‌هذا، چپ سنتی مداوما در فرمولاسیونهای تئوریک گوناگون تأکید میکرد که خواستهای طبقاتی و سوسیالیستی باید تابع انقلاب خلقی باشند.

تأثیر صف‌بندیهای جدید در کمونیسم بین‌المللی بر موقعیت چپ رادیکال در ایران در این دوره بسیار آشکار است. قویترین تأثیرات از تجربه چین و مانوئیسم بود، گرچه نفوذ جنبشهای ناسیونالیست و توده‌ای در آمریکای لاتین، ویتنام و حتی الجزایر هم نباید دستکم گرفته شود. ساده کردن‌های متافیزیکی مانو از مارکسیسم و بویژه دو اثر "فلسفی" او "درباره تضاد" و "درباره عمل" کل دستگاه تئوریک چپ رادیکال را شکل داد. آنها دیدگاه مکانیکی از تحول تاریخی را که قبلا از "تاریخ مختصر" استالین به ارث برده بودند تکمیل کردند. مانوئیسم روایتی از مارکسیسم را عرضه میکرد، یک متدلوژی و یک سری از مقولات و فرمولاسیونهایی که به راحتی میتوانست توسط ناسیونالیستهای رادیکال یک کشور عقب‌مانده و از نظر سیاسی زیر سرکوب بکار گرفته شود. در یک سطح عملی‌تر، گسست چین از اتحاد شوروی بر مبنای یک تفسیر ظاهرا رادیکالتر از مارکسیسم، به چپ رادیکال کمک کرد که خود را از تجربه حزب توده جدا کند. ناسیونالیسم ذاتی و ملیتانیستی جدلی و بیانی آن نسل جدید فعالینی را که از شکست احزاب سنتی و رژیمهای سرکوبگر به تنگ آمده بودند، بکار گرفته شود.

اینجا هم چرخشهای ایدئولوژیک و تئوریک در سطح بین‌المللی چهارچوبی مضمونی برای یک تغییر اساسا محلی را فراهم کرد. شکست سیاسی در ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - مترجم) یک عقبگرد جدی بود. اما این اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ (سالهای ۱۳۴۰) بود که سرنوشت اپوزیسیون لیبرال و ناسیونالیست سنتی را تعیین کرد. از نظر سیاسی، اصلاحات ارضی، اپوزیسیون ناسیونالیست متعارف را خلع سلاح و پایان کار جبهه ملی به عنوان یک نیروی فعال سیاسی را اعلام کرد. بعلاوه، این رفرمها کمک کرد تا استبداد تحکیم شود و به آن خصلت دولت پلیسی مدرن داده شود. از نظر اقتصادی، این رفرمها کلیه اشکال ماقبل سرمایه‌دارانه تولید را منحل و یک ارتش وسیع از کارگران مزدی ایجاد کرد. این پیروزی کاپیتالیسم و ادغام کلیه بخشهای سرمایه در یک بازار واحد را تأمین کرد و آخرین ظواهر تقسیم اقتصاد به "ملی" و "وابسته" را از بین برد. یک پروسه شتابان انباشت آغاز شد که بورژوازی و روشنفکران آن را تماما جذب کرد. بورژوازی امر لیبرالیسم و رفرم را تا زمانی که بعدها خطر انقلاب بطور جدی آن را تهدید کرد، به خرده بورژوازی ناراضی سپرد. چپ ملیتانت نماینده این چرخش در مرکز جاذبه ناسیونال-رفرمیسم از بورژوازی به خرده بورژوازی بود. محتوای سیاسی و اهداف اجتماعی این مبارزه برای رفرم اجتماعی، لیبرالیزاسیون سیاسی و ناسیونالیسم ضدامپریالیستی، بدون تغییر ماند. بهترین توصیف برای چپ رادیکال دهه‌های ۶۰ و ۷۰، ناسیونال-رفرمیسم، ناسیونالیسم و رفرمیسم ملیتانت است که با ظرفیتهای سیاسی و افق خرده بورژوازی تطبیق داده شده است.

انقلاب و بحران چپ

انقلاب با خود یک گسترش سریع و یک بحران عمق یابنده سیاسی-اجتماعی برای چپ رادیکال به همراه آورد. همه جریانها در موقعیت بی‌ثباتی ایدئولوژیک و سردرگمی سیاسی وارد انقلاب شدند. سنت چریکی حتی توسط کادرهای برجسته خود در زندان تحت حمله قرار داشت. شکستهای عملی در ایران، توهم زدایی نسبت به نمونه شکست خورده چریکی در آمریکای لاتین، و درجه‌ای از برسمیت شناختن عدم انطباق مارکسیسم با درک اولیه مشی چریکی، بطور قطع در ظهور این جریان انتقادی نقش داشت. البته نیروی عمده برای تغییر دیدگاه چریکی از جنبش توده‌ای سیاسی بیرون درهای زندان بود، جنبشی که بنیادهای نخبه‌گرایی چریکی و خط مشی‌های توطئه‌گری چریکی را رد کرد. مانوئیستها دیگر بمثابه یک جریان تئوریک اعتبار خود را از دست داده و عملا به دلیل موضعگیری راست‌روانه زُخت خود و پیروی از یک بلوک بین‌المللی که امثال شاه را بعنوان سمبل موضع "جهان سوم" علیه "ابرقدرتها" ستایش میکرد، از جانب بدنه اصلی چپ طرد شدند. بعلاوه، تئوریهای دهقانی و موضع ضدفئودالی آنها با خصلت آشکارا شهری انقلاب، اعتبار خود را از دست داد. پوپولیستهای رادیکال خط سه، به سهم خود، با مشکلات ناشی از گسست خود از دو خط دیگر دست و پنجه نرم میکردند. آنها فاقد یک هویت تئوریک اثباتی بودند. رجوع آنها به استالین و "اصول" او برای تحقق ثبات ایدئولوژیک در مقابله با برآمد تئوریک و روشنفکری تیز چپ در دوران انقلاب کاری از پیش نبرد.

به هر رو انقلاب بنیادهای ناسیونال-رفرمیسم ملیتانت را لرزاند. در حدود کمتر از سه سال، از زمستان ۱۹۷۹ تا تابستان ۱۹۸۱، سیستم مضمونی چپ فرو پاشیده بود و با خود عمارت سازمانی آن را هم پائین کشید. هیچ جنبه‌ای از ایدئولوژی چپ ناسیونالیست و تئوری سیاسی ضدامپریالیستی آن قیسر در نرفت. خصلت‌بندی روابط تولیدی بمثابه "سرمایه وابسته"، "ایده بورژوازی ملی مترقی" و "خرده بورژوازی مترقی"، تئوری انقلاب مرحله‌ای، با انقلاب دموکراتیک و حل روابط ماقبل سرمایه‌داری که به ادعای آنها بر کشاورزی ایران غلبه داشت، کلیشه قدیمی طبقه‌بندی ائتلاف طبقات خلقی و غیره، همگی بسرعت کنار گذاشته و بدون اثر دفن شدند. حتی مراجعی چون استالین و مانو هم نجاتی نداشتند. در ۱۹۸۱، اعتقادات و مفاهیم ۱۹۷۸ مانند خرافات یک

از لحاظ تاکتیکی، چپ رادیکال بر سر دو موضوع محوری و مرتبط با هم گیر کرد: اول، برخوردش به جمهوری اسلامی و جناحهای لیبرال و پان-اسلامیستی آن، و دوم، جنگ ایران و عراق. مانوئیسیم رسمی و حزب توده در تاکتیک‌هایشان انسجام بسیار بیشتری از چپ رادیکال نشان میدادند. مانوئیستها بسرعت در لیبرالها، تجسم "بورژوازی ملی" محبوب خود را یافتند و نهایتاً جزو "دفتر هماهنگی رئیس جمهور"، که لفافه‌ای برای ائتلاف غیررسمی سیاستمداران و گروههای متحد با بنی صدر برای دفع حزب جمهوری اسلامی بود، شدند. حزب توده رژیم خمینی را اساساً در خدمت موضع عوام‌فریبانه ضدآمریکایی خود حمایت کرد و پیرو سرسخت "خط امام" باقی ماند. حزب توده تا آن حد با جناح مسلط حزب جمهوری اسلامی کنار آمد که از رژیم ترور و شکنجه و اعدامهای دسته جمعی پس از سی خرداد ۶۰ حمایت کرد. اما جمهوری اسلامی برای سازمانهای چپ رادیکال، یک معضل حل نشدنی و بدون جواب بود. مشکل از خصلتی ناشی میشد که چپ رادیکال به اپوزیسیون اسلامی ماقبل انقلاب بعنوان جنبش سیاسی خرده بورژوازی سنتی منتسب میکرد، قشری که در چهارچوب فکری چپ ضد امپریالیست بخشی از "ائتلاف انقلابی خلق" بود. این فرمولاسیون در خود، کاملاً مکانیکی و غیرمارکسیستی بود. البته زمانی که این خصلت به دولت بورژوایی پس از انقلاب منتسب شد، یک فاجعه تئوریک و سیاسی ببار آورد. بخش عمده سازمانهای چپ رادیکال یعنی فدایی، پیکار [۶]، رزمندگان [۷]، در چرخش از یک فرمولاسیون به فرمولاسیون دیگر برای حل تضادی که بین ارزیابی تئوریک آنها و پراتیک ارتجاعی ضددمکراتیک و ضدکمونیستی جمهوری اسلامی وجود داشت، نوسان میکردند. رویدادهایی مانند اشغال سفارت آمریکا و بروز جنگ ایران و عراق به این سردرگمی افزود.

جنگ، احساسات چپ ناسیونالیست را برانگیخت. بطور کلی، آنهایی که توهمات قوی به خصلت "ضد امپریالیسم" رژیم داشتند، موضع ناسیونالیستی و دفاع طلبانه در پیش گرفتند. این موضع ابتدا توسط سازمانهایی که به اتحاد شوروی سمپاتی داشتند اتخاذ شد. سازمانهایی که برخورد رادیکالتری به رژیم میکردند عموماً جنگ را بعنوان یک جنگ ارتجاعی درون سرمایه‌داری محکوم کردند. پیکار و تعدادی از سازمانهای کوچکتر نزدیک به آن شعار "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" را مطرح کردند. این موضع قطعاً قاطعیت پیکار بر حفظ موضع رادیکال خود در مقابله با یک چرخش به راست را نشان میداد. اما این شعار یک امتیاز دوگانه داشت. اول، راه میانبری برای حل مشکل موضعگیری نسبت به رژیم بود، فراخوان به "جنگ داخلی" معادل فراخوان به سرنگونی رژیم اسلامی بود - شعاری که پیکار نمیتوانست از تحلیل خود نسبت به خود رژیم اتخاذ کند - ولی اکنون میشد تاکتیک رادیکال را بدون رادیکالیزاسیون تئوریک اتخاذ کرد. دوم، این موضعگیری با تشبیه ساده این جنگ با جنگ جهانی اول و برخورد لنین و بلشویکها به آن، بسیار قابل دفاعتر بود. این موضع اوجگیری بحران ایدئولوژیک در این خط را به تعویق انداخت.

بحران سازمانی به شکل انشعابات پیوسته و گروهسازای در میان کلیه جریانهای عمده صورت گرفت و منجر به تجزیه تقریباً کامل سازمانی آنها شد. انشعاب اول در سنت فدائی بر سر مشی چریکی شهری رخ داد. بزودی پس از قیام ۵۷، بخش کوچکی که با اشرف دهقانی [۸] بود، بر مبنای گسست سازمان از "مبارزه مسلحانه" انشعاب کرد و رفت تا انشعابهای دیگر به گروههای کوچک بی‌نفوذ در درون آن رخ بدهد. انشعاب دوم بر سر چگونگی برخورد به رژیم و کشش روزافزون سازمان به حزب توده بود. اقلیتی قابل توجه، که بعدها به "شاخه چپ اکثریت" ملحق شد، در ژوئن ۱۹۸۰ (تیر ۱۳۵۹) پس از اینکه سردبیری ارگان مرکزی، نشریه کار شماره ۵۹، آشکارا و علناً به راست چرخید، انشعاب کرد. "اکثریت" بزودی موضع حزب توده را یکجا اتخاذ کرد و دچار انشعابهای دیگری پس از سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) شد و عملاً به چند گروه کوچک، که بعضاً فقط تعداد معدودی بودند و هر یک هم مدعی میراث‌داری فدایی بودند و تماماً به دعوای سبکتی خود مشغول گردیدند، تقسیم شد. رزمندگان هم تا آن زمان دچار تنشهای ایدئولوژیک و سیاسی درونی بود، زمانی که رهبری آن در سال ۱۳۵۹ در ارگان مرکزی رزمندگان شماره ۳۵ موضعی آشکارا در دفاع از جنگ و در ضدیت با برخورد رادیکال صفوف خود گرفت، به بحران عمیقی فرو رفت. رهبری و کادرهای طرفدار جنگ شش هفته بعد، آن مواضع را پس گرفتند اما سازمان قادر به جلوگیری از تجزیه و انشعاب نشد. بحران پیکار با انتشار پیکار ۱۱۰ در ژوئیه ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) به اوج رسید. سردبیری آن که درگیر کشمکشهای درونی جمهوری اسلامی بین بنی صدر و جناح جمهوری اسلامی بود، موضعی طرفدار جناح لیبرال گرفت. مقاله بسرعت پس گرفته شد، اما سازمان دیگر چند پارچه شده بود. کلیه تلاشهایی که برای بازسازی سازمانی و یا انشعاب به فراکسیونهای شکل گرفته در درون آن انجام شد، در غیاب فراکسیونها یا محافلی که دارای انسجام و سر و سامانی تئوریک و مرجعیت سازمانی باشند، به شکست انجامید. سازمانهای چپ رادیکال دیگر نیز کم و بیش دچار همین سرنوشت شدند. وحدت انقلابی که اتحاد وسیعی از سازمانهای خط سه بود و تحت تاثیر مانوئیسیم و در راست پیکار قرار داشت، بدون اینکه واقعا کارش را شروع کند، فلج شد و صفی از نیروهای سردرگم و روحیه باخته را بجا گذاشت.

بحران و تجزیه سازمانهای عمده چپ رادیکال آنطور که ادعا میشود، نتیجه سرکوب وسیع در سی خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن نبود. همچنین این بحران و تجزیه، حاصل اشتباهات تاکتیکی چپ و یا عدم اتحاد آنها یا باصطلاح غفلت آنها در نفهمیدن ارزش "دمکراسی" نبود [۹]. این تجزیه در تغییر و تحولات اقتصاد سیاسی طی دو دهه اخیر ایران ریشه داشت. اگر چپ رادیکال، علیرغم کثرت خود و قوی بودن از نظر تعداد و میلیتانیسی سیاسی، بعنوان یک نیروی حاشیهای در سیاست ایران در طی انقلاب ظاهر شد، به این دلیل بود که این چپ "سوسیالیسم" و روشهای عملی طبقات حاشیهای را نمایندگی میکرد. بحران سوسیالیسم خرده بورژوایی و ناسیونال-رفرمیسم میلیتانت که ماهیت اجتماعی چپ رادیکال را تشکیل میداد در واقع مدتها بود که دورانش سپری شده بود. تحکیم کاپیتالیسم پس از اصلاحات ارضی، پروسه شتابان انباشت سرمایه با افزایش قیمت نفت در سالهای دهه هفتاد و عروج طبقه کارگر شهری در ابعاد وسیع، دیگر هر نوع سوسیالیسم غیرپرولتری را به یک اتوپی عقیم تبدیل کرده بود. استبداد پهلوی با سرکوب آگاهانه هر نوع اختلاط سیاسی، مانع آشکار شدن تناقضات درونی چپ رادیکال گردید. با بحران سیاسی ۱۹۷۷ و انقلاب ۷۸-۷۹ سیاست بالاخره به اقتصاد رسید. تناقضات خفته بیدار شدند و حل خود را در بحران چپ رادیکال و تجزیه آن در رویارویی با رادیکالیزه شدن تئوریک و جهتگیری اجتماعی متمایز کمونیسم ایران یافتند. سرکوب سی خرداد شصت و پس از آن، این پروسه را کند کرد و مانع شد که کاملاً به فرجام برسد. مع هذا تا ۱۳۶۰ سیمای ایدئولوژیک و ترکیب سازمانی چپ رادیکال کاملاً تغییر کرده بود.

یک قطب بندی جدید

بحران چپ رادیکال بنابراین به هیچ وجه یک تغییر رو به عقب نبود. بر عکس نشانه تغییر و تحولی مهم و یک نقطه عطف تاریخی عمده بود. از بحران چپ سنتی رادیکال یک قطب‌بندی جدید بر اساس جریانهایی که خصلتهای پایدار تئوریک و اجتماعی داشتند، ظهور کرد.

۱- یک قطب جدید پرو-شوروی ظهور کرده است. این قطب میکوشد جای حزب توده را در ارتباط با اتحاد شوروی بگیرد، به مسالمت با ناسیونالیسم برسد و بدنبال افتضاحات سیاسی حزب توده و فدایی اکثریت در حمایت از جمهوری اسلامی برای خط پرو-شوروی نوعی پرسیژ و آبروی سیاسی بخرد.

معروفترین امینا نه با ثبات‌ترین نماینده این خط، راه کارگر است، که طی انقلاب بعنوان گروه فشار تئوریک و سیاسی بر جریان فدایی تشکیل شد. علاوه بر این، این جریان شامل گسستی است که با رهبر اکثریت، علی کشتگر، تداعی میشود، و همچنین "حزب دمکراتیک مردم ایران"، که اخیراً از حزب توده انشعاب کرد. هر دو این سازمانها انشعاب کردند تا مواضع بیشتر ناسیونالیستی‌ای اتخاذ کنند. کلیه سازمانهایی که به این جریان تعلق دارند اتحاد شوروی را "سرزمین پدری سوسیالیسم" میدانند و علی‌العموم از سیاست خارجی آن، مگر در مواردی که مربوط به منافع "سرزمین پدری خودشان" باشد، حمایت میکنند. اینجا اینها میخواهند مستقل بمانند. این تمایز بنیادی آنها با سنت توده‌ای و تنها امید آنها برای جذب ناسیونالیسم ایرانی است. تا به حال، گذشته لکه‌دار گروه کشتگر و حزب دمکراتیک مردم ایران مانع هر نوع وحدت مشخصی در این خط شده است. البته این قطب مهمی است به این دلیل که میتواند به هسته اصلی نسل دیگری از مدافعین ناسیونال رفرمیسم دولتی تبدیل شود، شاید این بار با خصلتی بیشتر کارگری. تحولات اخیر در اتحاد شوروی قطعاً عواقب تعیین کننده‌ای برای این جریان خواهد داشت.

۲- یک "چپ نو ایرانی" روشنفکری در میان ایرانیان تبعیدی‌ای ظهور کرده است که با درجه‌ای تأخیر، جدلها و پلمیکهای درون مارکسیسم غربی و چپ نو را دوباره کشف کرده‌اند [۱۰]. نفوذ مارکسیسم غربی به طرز گنگی توسط جریان وحدت کمونیستی در جریان انقلاب نمایندگی میشد، اما نفوذی حاشیهای در بین سازمانهای چپ رادیکال داشت. وحدت کمونیستی از رادیکالیزه شدن جوانترین نسل فعالین جبهه ملی نشأت گرفت. این سازمان در ۱۹۷۰ تشکیل شد و اساساً در میان دانشجویان ایرانی در خارج فعال بود. قبل از انقلاب در تماس با سازمانهای چریکی داخل ایران بود و آنها را حمایت میکرد و میکوشید با فدایی وحدت کند. آنها در سال ۱۹۷۶ در مخالفت با مائوئیسم و استالینیسم آشکارتر فدائی از آنها فاصله گرفتند. در دوران انقلاب و پس از آن، وحدت کمونیستی یک موضع پایدار لیبرال چپ داشت، علیه "سکتاریسم" چپ، دیدگاه جهان سومی چپ و عدم تمایل آن به وحدت با مجاهدین و جناح چپ بورژوازی لیبرال ایران برای مقابله با فشر روحانیون و آخوندها جدل میکرد. وحدت کمونیستی در حالی که خود را در اصول به سوسیالیسم متعهد میدانست، در عمل و در چند بیانیه برنامه‌ای خود از مبارزه برای خواسته‌های فوری و محدود سیاسی فراتر نرفت. وحدت کمونیستی بخصوص خود را با مبارزه طبقه کارگر و مسائل مربوط به آن درگیر نمیکرد، خط مشی گسترش تشکیلاتی نداشت و یک گروه تئوریک و پروپاگانداست با درجه‌ای از نفوذ در میان روشنفکران چپ باقی ماند.

"چپ نو" ایرانی، در عین اینکه تحت تأثیر وحدت کمونیستی بود، خصلتهای متفاوتی از خود نشان میداد. در تئوری بیشتر سوژکتیو و ذهنی است، دیدگاه بدبینانه‌ای دارد، و شدیداً مخالف فعالیت عملی کمونیستی است. این جریان، گسست روشنفکران ایرانی که تاکنون خودبخودی به مارکسیسم گرایش داشته‌اند با کمونیسم میلیتانت را نشان میدهد. چپ نو ایران ریشه در شکست چپ رادیکال سنتی در ایران دارد و مخاطبین اصلی آن فعالین نامید و عقیم چپ سنتی سابق هستند. این جریان در حال حاضر اهمیت سیاسی ندارد. اما زمینه ایجاد هسته‌ای از کادرهای سوسیال دمکراسی راست را فراهم میکند.

۳- یک کمونیسم رادیکال و میلیتانت شکل گرفته است که خصلت‌نمای آن استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن از قطبهای موجود کمونیسم بین‌المللی، جهت‌گیری بسوی مارکسیسم کلاسیک و سنتهای لنینی و تأکید قوی آن بر کار سیاسی و تشکیلاتی در میان طبقه کارگر است. از نظر سازمانی، این جریان با حزب کمونیست ایران نمایندگی میشود. اما طیفی از محافل کارگری میلیتانت و شبکه‌های غیر رسمی آنها را هم شامل میشود. شکل‌گیری این جریان محصول بسیار مهم و مثبت تکامل چپ رادیکال ایرانی در دهه گذشته است.

حزب کمونیست ایران و چشم انداز کمونیسم کارگری

انقلاب دو تحول مهم بیار آورد: اول، یک نقد بالنده از پایه‌های ایدئولوژیک و تئوریک چپ خرده بورژوازی رادیکال از موضعی مارکسیستی، و دوم، رشد و خیزش فوق‌العاده جنبش طبقه کارگر. این دو عنصر با هم شرایط را برای ظهور جریان سازمانی مارکسیسم انقلابی متمایز از چپ رادیکال موجود فراهم کردند. انقلاب ۹-۱۹۷۸ عمده‌ترین حرکت سیاسی برخاسته از تناقضات سرمایه‌داری ایران بود. این انقلاب اولین فرصت تاریخی واقعی را برای طبقه کارگر فراهم کرد تا در عرصه سیاسی همان وزنی را که در عرصه تولید اجتماعی کسب کرده بود، بدست آورد. جنبش طبقه کارگر نقش حیاتی در سرنگونی سلطنت داشت. اعتصابات کارگری بویژه در صنایع کلیدی مانند نفت و کارخانه‌ها، اسکلت اصلی مبارزه توده‌ای را تشکیل میداد، دولت‌های نظامی یکی پس از دیگری را فلج کرد و به مبارزه مردم روحیه و جسارت بخشید. اعتراضات کارگری پس از انقلاب نیز ادامه یافت و یکی از موضوعات محوری رودروئی‌های سیاسی در جامعه باقی ماند.

اینجا باید به وجه معینی از جنبش طبقه کارگر ایران اشاره کرد. اول، به دلیل سرکوب شدید در دو دهه گذشته و ورود دهقانان فقیر به صفوف کارگران، سنت مبارزه سازمانیافته در درون طبقه کارگر ایران بشدت ضعیف است. در غیاب سازمانهای توده‌ای، مبارزه روزمره توسط شبکه‌های از محافل متشکل از رهبران عملی محلی و آژیتاتورهای کارگری سازماندهی و رهبری میشود. دوم، تا قبل از انقلاب، جنبش طبقه به ثنرت از تغییر و تحولات درون چپ رادیکال تأثیر می‌گرفت. طبقه کارگر از سنت سوسیالیستی با پایه دانشجویی و روشنفکری که مبارزه طبقاتی را تابع "مبارزه برای خلق" کرده بود و چیزی بعنوان خط مشی و راهنمای روشهای عملی چندان برای ارائه به طبقه کارگر نداشت، جدا ماند. سوم، به همان دلایل، طبقه کارگر تحت تأثیر احزاب رویزیونیست و رفرمیست که بتوانند میلیتانی آنها را محدود کنند نبود. آنها در کل، سیاسی‌تر از طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری متروپل بودند، بیشتر از آنها به مسأله دولت و قدرت سیاسی اهمیت میدادند و بیشتر خواهان اتخاذ اشکال رادیکال مبارزه بودند.

در دوران انقلاب محیط مناسبی برای اشاعه ایده‌های کمونیستی و سازمانیابی کمونیستی در بین طبقه کارگر بوجود آمد. بسیاری از رهبران عملی جنبش کارگری کمونیست شدند و حتی فعالیت سازمانی کمونیستی کردند. البته در کل آنها فاصله خود را از سازمانهای چپ رادیکال نگه داشتند. بسیاری از کارگران از این سازمانها بعنوان رادیکالترین بخش اپوزیسیون حمایت کردند، همچنانکه کارگران به ناگزیر و در غیاب احزاب واقعی کارگری این کار را میکنند. اما کارگران در مقیاسی وسیع به آنها نپیوستند. علیرغم رشد یک سنت قوی کمونیستی در درون طبقه کارگر که بخش قابل ملاحظه‌ای از رهبران عملی طبقه را در بر میگرفت، چپ رادیکال تحت غلبه سیاستهای دانشجویی باقی ماند و کاراکتر روشنفکری خود را حفظ کرد. این شکاف بر سازمانهای چپ رادیکال فشار دائمی می‌آورد و فاکتور عمده‌ای در تجزیه نهایی آنها بود.

یک تغییر و تحول موازی در سطح ایدئولوژیک و سازمانی قابل مشاهده بود. مارکسیسم اصولی و انقلابی در دوران انقلاب به سرعت رشد کرد، بنیادهای ایدئولوژیک سوسیالیسم خرده بورژوازی چپ ایران را مورد تردید و انتقاد قرار داد. این پروسه بر کلیه سازمانهای چپ رادیکال بخصوص سازمانهای خط سه تأثیر گذاشت. این رادیکالیسم را با بازگشت به کلاسیکهای مارکسیستی و آثار لنین، تأکید بر تقدم مبارزه طبقاتی، جهت‌گیری بسوی کار در میان طبقه کارگر و دفاع از تاکتیکهای رادیکال میشد باز شناخت. آشکارترین و سرسختترین مدافع این گسست با چپ پوپولیست، اتحاد مبارزان کمونیست بود.

اتحاد مبارزان کمونیست که در دسامبر ۱۹۷۸ شکل گرفت و ابتدا سه‌ده خوانده میشد، کمپین تئوریک قدرتمندی علیه تئوریها و مفاهیم ناسیونالیستی و پوپولیستی چپ رادیکال آغاز کرد. "بورژوازی ملی" را اسطوره خواند و توسعه سرمایه‌داری "مستقل" و "ملی" را یک اتوپی ارتجاعی نامید. اتحاد مبارزان کمونیست مفهوم انقلاب دمکراتیک برای حل مسأله ارضی و توسعه نیروهای تولیدی را رد کرد، و وظیفه انقلاب جاری را ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی لازم برای تحرک سوسیالیستی طبقه کارگر و یک حرکت بی‌وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی میدانست. اتحاد مبارزان نقد چپ رادیکال از امپریالیسم را ناسیونالیستی و ضد سرمایه انحصاری دانست و رد کرد و کوشید نقدی مبتنی بر مفهوم استثمار طبقاتی ارائه دهد. اتحاد مبارزان بر اساس تحلیل خود از خصائل دولت بورژوازی در دورانهای بحران انقلابی، جمهوری اسلامی و دو جناح درونی آن را بورژوازی و ضدانقلابی خواند. بعلاوه اتحاد مبارزان کمونیست تشکیل یک حزب لنینیست را یک وظیفه مبرم میدانست و پلمیک تئوریک خود علیه پوپولیسم را وسیله‌ای برای دستیابی به یک مبنای محکم برنامه‌ای برای چنین حزبی میدانست. در ماه مارس ۱۹۸۱، اتحاد مبارزان برنامه خود را منتشر کرد که در آن بر تعهد خود به انقلاب کمونیستی تأکید کرده و وظایف مبرم جنبش کمونیستی را جمع‌بندی کرده بود. این برنامه که بعداً مبنای برنامه حزب کمونیست ایران شد، همچنین شامل مطالبات دمکراتیک و اقتصادی بلاواسطه بود.

ایده‌های اتحاد مبارزان کمونیست تأثیر عمیقی بر چپ رادیکال بخصوص فعالین خط سه داشت. بسیاری مستقیماً به آن پیوستند، اما نفوذ واقعی آن بسیار فراتر بود. در حالیکه اتحاد مبارزان "چپ" و "تروتسکیست" قلمداد میشد، ترمینولوژی و تحلیل‌های آن بطور روزافزونی توسط سازمانهای عمده چپ در جستجویشان برای انسجام تئوریک و در دوران چرخش تاکتیکی آنها به چپ، وام گرفته میشد و بکار میرفت. فراکسیونها و جریانات قویا طرفدار اتحاد مبارزان کمونیست در کلیه سازمانهای عمده خط سه، رزمندگان، پیکار، وحدت انقلابی ظهور کرد. همه اینها بعداً به اتحاد مبارزان و سپس به حزب کمونیست پیوستند. اما نفوذ مهم اتحاد مبارزان در چپ رادیکال از جای دیگری سر برآورد. در ماه مارس ۱۹۸۱، دومین کنگره کومه‌له، یک سازمان کمونیستی با حمایت توده‌ای در کردستان و یک رکن مهم مقاومت مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، موضوعی شبیه مواضع اتحاد مبارزان اتخاذ کرد و اتحاد مبارزان را علناً پشتیبان کمپین ضدپوپولیستی خواند. کومه‌له در سال ۱۹۶۹ بعنوان یک شبکه زیر زمینی فعالین با آرمانهای مانوئیستی با تعهد محکمی به کار سیاسی در میان مردم تشکیل شد. در ۱۹۷۴، ساواک تعداد زیادی از اعضای رهبری آن را دستگیر کرد اما سازمان نابود نشد. با وقوع انقلاب و آزادی رهبرانش، کومه‌له به سرعت خود در رأس جنبش توده‌ای در کردستان قرار داد. در اوت ۱۹۷۹ فقط شش ماه بعد از سقوط سلطنت، رژیم اسلامی تعرض نظامی خود به مردم کردستان را آغاز کرد. کومه‌له مردم را به مقاومت مسلحانه توده‌ای فراخواند و دست بکار سازماندهی و واحدهای پیشمرگ شد. کومه‌له تا زمان دومین کنگره‌اش به حزب طبیعی مردم زحمتکش کردستان تبدیل شد و از حمایت مردم مناطق روستایی و شهری برخوردار بود. کومه‌له نه فقط علیه رژیم اسلامی مقاومت کرد بلکه هژمونی بورژوا-ناسیونالیسم کردستان، حزب دمکرات ایران و ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه آن بر جنبش کردستان را هم به مصاف طلبید. قبل از کنگره دوم، کومه‌له از جدلهای ایدئولوژیک درون چپ ایران خود را کنار کشیده بود و مشغول سازماندهی و رهبری جنبش کردستان بود. دومین کنگره کومه‌له موازنه را به نفع جریان ضد پوپولیستی تغییر داد و کومه‌له را به قویترین قطب در جذب فعالین مارکسیست تبدیل کرد. کومه‌له و اتحاد مبارزان شروع به همکاری نزدیک برای ایجاد حزب کمونیست کردند. آنها پیش‌نویس یک برنامه مشترک را نوشتند و آن را برنامه حزب کمونیست نامیدند و به کلیه سازمانها و گروههایی را که به آن سمپاتی داشتند فراخوان پیوستن به مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست ایران را دادند. در سپتامبر ۱۹۸۳، کنگره موسس حزب کمونیست ایران متشکل از کادرهای کمونیست با سوابق سازمانی گوناگون در کردستان برگزار شد و حزب کمونیست ایران تشکیل شد.

تشکیل حزب کمونیست ایران گسست ایدئولوژیک و سازمانی نهایی سوسیالیسم ایران از سنتهای ناسیونالیستی و پوپولیستی بود. حزب کمونیست ایران بر طبقات و مبارزه طبقاتی به عنوان مفاهیم محوری کار ایدئولوژیک و سازمانی خود تأکید کرد. این به معنی بازگشت به ارتدکسی مارکسیسم قبل از استالین بود. برای حزب کمونیست، مانند مارکس، سوسیالیسم مقدماً مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید و لغو کارمزدی است، نه توسعه نیروهای تولیدی یا برنامه ریزی اقتصاد دولتی. اقتصاد اتحاد شوروی با خصلت سرمایه‌داری دولتی مشخص میشود. حزب کمونیست ایران هیچ نوع "اردوگاه سوسیالیستی" را به رسمیت نمیشناسد و خود را با هیچیک از قطبها یا جریانهایی باصطلاح کمونیسم بین‌المللی نداعی نمیکند. حزب کمونیست در تاکتیک بر عمل مستقیم طبقاتی و مبارزه طبقاتی تأکید میکند. حزب کمونیست ایران جنبش توده‌ای طبقه کارگر را رکن اصلی هر نوع مبارزه برای تغییر انقلابی میبیند. حزب کمونیست ایران طرفدار ساختار شورایی برای سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر است و خط مشی تقویت جنبش مجمع عمومی کارگران بعنوان مؤثرترین ابزار ایجاد فوری سازمانهای توده‌ای کارگران را در پیش میگیرد. برعکس سنت پوپولیستی، حزب کمونیست ایران اهمیت فراوانی برای مبارزه روزمره کارگران برای بهبود وضعیت کار و زندگی‌شان قائل است.

طی پنج سال گذشته حزب کمونیست ایران توانسته خود را به عنوان سازمان اصلی در چپ سوسیالیست ایران تثبیت کند، گرچه ارزش سیاسی واقعی آن در نقشی است که میتواند بالقوه در پیشروی به سوی یک سنت اصیل و قوی کمونیستی کارگری در ایران داشته باشد. هیچ اندازه رادیکالیزه شدن تئوریک و سیاسی در خود قادر به تغییر خصلت کمونیسم امروز و پُر کردن شکافی که آن را از طبقه کارگر جدا میکند، نیست. آنچه که برای تحقق کمونیسم پرولتری مانیفست کمونیست لازم است، یک انتقال اجتماعی واقعی است. کمونیسم باید از همه کسانی که آن را طی قرن بیستم برای رفرم در کاپیتالیسم بکار گرفتند، پس گرفته شود و به طبقه کارگر داده شود تا علیه سرمایه و برای رهایی بشریت بکار گرفته شود. باید جنبش کمونیسم کارگری شکل بگیرد؛ جنبشی که در آن کمونیسم دوباره بیان اعتراض طبقاتی و فعالیت طبقاتی است. انقلاب ایران ماتریال لازم برای این انتقال طبقاتی را فراهم ساخت. ظهور قشر وسیعی از رهبران کارگری سوسیالیست و رادیکال، ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی ناسیونال-رفرمیسم و سوسیالیسم خرده بورژوازی، و ظهور یک حزب مارکسیستی رادیکال که بالقوه میتواند توسط طبقه کارگر در دست گرفته شود و به عنوان ابزار مؤثری در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شود، همگی پیشرویهایی تعیین‌کننده‌ای در این جهت هستند. اما اینها همه به پراتیک نسل حاضر مارکسیستهای انقلابی ایران و توانایی آنها در پاسخگویی در چرخشهای سیاسی مهم در آینده بستگی دارد. این آزمایشی است که حزب کمونیست ایران باید از سر بگذراند.

یادداشتها

[۱] برای نمونه، به وال مقدم، "سوسیالیسم یا ضد امپریالیسم؟"، چپ و انقلاب در ایران، و مصاحبه با فرد هالیدی، "انقلاب ایران و نتایج آن" در نیو لفت ریویو، شماره ۱، ۱۶۶، نوامبر - دسامبر ۱۹۸۷، رجوع کنید.

[۲] فردریک انگلس، "نامه به مارکس در پاریس"، اکتبر ۱۸۴۴، منتخب مکاتبات، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۵، صفحه ۱۹.

[۳] "سیاسی - تشکیلاتی"، متمایز از نظامی، ترمی بود که توسط طرفداران این خط برای دلالت کردن بر مخالفت شان با تاکتیک های جریان چریک شهری بکار میرفت.

[۴] فدایی (سازمان فدائی خلق) سازمان عمده چریک شهری بود که از سال ۱۹۷۱ فعال بود.

[۵] این نکته از طرف اغلب سازمانهای چپ رادیکال بعنوان مهمترین دلیل جدانشان از سنت حزب توده تاکید میشد. در واقع، تفاوت های سازمانی درون چپ رادیکال مقدماتاً حول مسائل تاکتیکی درباره سرنگونی استبداد بود.

[۶] پیکار (سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر) از انشعابی در ۱۹۷۵ در مجاهدین یک سازمان چریکی اسلامی بود. یک بخش خود را بعنوان مارکسیست - لنینیست اعلام کرد، عملاً کل سازمان را گرفت و کسانی را که در مقابل این تغییر ایدئولوژیک مقاومت کردند را اخراج کرد. در ۱۹۷۷ این سازمان کار چریک شهری را کنار گذاشت. در آستانه انقلاب بدنبال بحران رهبری، دچار انشعابات دیگری شد. رهبری برکنار شد و سازمان به پیکار و دو گروه بسیار کوچک منشعب شد، نبرد و آرمان. پیکار تبدیل به اصلی ترین سازمان خط سه تبدیل شد.

[۷] رزمندگان (سازمان رزمندگان طبقه کارگر) بعنوان یک محفل مارکسیست - لنینیست در اوایل ۱۹۷۰ شکل گرفت. یک سازمان تیپیک پوپولیست رادیکال بود طی ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ و جزیی از جناح چپ خط سه بود.

[۸] چریک سابق، بخاطر مقاومت قهرمانانه اش در زیر شکنجه و فرارش از زندانهای شاه در اوایل ۱۹۷۰ مشهور بود.

[۹] اگر هر چه نبود، لااقل چپ رادیکال "دمکرات" بود. کل پراتیک سازمانهایی مانند پیکار و رزمندگان چیزی بیش از تقابلهای مداوم با جمهوری اسلامی بر سر خواسته های دمکراتیک نبود. ناتوانی چپ رادیکال در تحقق هیچیک از دستاوردهای دمکراتیک به این دلیل بود که باندازه کافی سوسیالیست نبود. این جریان فاقد قدرت واقعی در درون طبقه کارگر بود که بتواند اعمال فشاری واقعی بر جمهوری اسلامی بکند.

[۱۰] این ترند آنقدر اهمیت سیاسی ندارد که بعنوان قطب بمعنی اخص کلمه دسته بندی شود. اینجا من به دو دلیل آنها را مطرح کردم. اول، آنها موج پاسیفیسم سیاسی را نمایندگی میکنند که تعداد قابل ملاحظه ای از فعالین سابق را در خود غرق کرده است. دوم، روایت آنها از تجربه انقلاب ایران که در ژورنالهای سوسیالیست در غرب رواج یافته است.

منتخب آثار صفحات ۷۳۰ تا ۷۴۰

ترجمه فارسی این مقاله اولین بار در "منتخب آثار"، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، خرداد ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) منتشر شده است.

این متن ترجمه فارسی مقاله ای است که در ۱۹۸۷ به انگلیسی نوشته شده است.

بخش ۲

اتفاقات اخیر در حزب حکمتیت

در دفاع از موجودیت و رسمیت حزب و سیاستهای مصوب تا کنونی آن

اجلاس دفتر سیاسی حزب حکمتیست روزهای ۱۰ و ۱۱ دسامبر برگزار شد. این اجلاس یکی از مهمترین اجلاسهای تاریخ حزب حکمتیست بود. مهمترین موضوع این اجلاس شکایات از کار غیر قانونی هیئت دائم و رد یا تأیید سند "پلاتفرم سیاسی-عملی هیئت دائم" (۱) بود. اکثریت دفتر سیاسی بدون رسیدگی به شکایات رسمی، پلاتفرم را تأیید و تصویب کردند.

با به تصویب رسیدن این پلاتفرم توسط دفتر سیاسی، یک "تغییر ریل اساسی"، و تغییر در سیاست های ماکرو و استراتژیک، امری که صرفاً در اختیار کنگره های حزب است، از طریق غیرقانونی، بر حزب تحمیل شده است.

طبق اسناد حزبی "هر کمیته، ارگان و یا مسئولی در مقابل پلاتفرم، برنامه و اسنادی که در هنگام انتخاب، پایبندی خود را به آنها را اعلام کرده است، متعهد است و نمی تواند آنها را نقض کند. در صورت نیاز به تغییر این اسناد یا سیاست ها، ارگان یا مسئول باید بدواً موافقت نهاد انتخاب یا منصوب کننده را در نشست رسمی آن نهاد جلب کرده باشد. زیر پا نهادن رسمی یا عملی این اسناد با حفظ پست تشکیلاتی مربوطه مغایر است." (بند ۸ متمم اصول سازمانی حزب حکمتیست). از اینرو این رفقا عملاً خود را از دفتر سیاسی حزب حکمتیست معذور کرده اند و رسمیت قانونی ندارند. از این تاریخ ما بعنوان "بخش متعهد به سیاست های تاکتونی حزب"، به عنوان دفتر سیاسی حزب، تا پلنوم کمیته مرکزی یا کنگره حزب، رهبری نشسته حزب را بعهده داریم.

این دفتر سیاسی خود را متعهد به اسناد مصوب پلنومها و کنگره های حزب میداند. تمام تصمیمات و ابلاغیه های دفتر سیاسی یا هیئت دائم به ریاست رفیق رحمان حسین زاده از این تاریخ غیر قانونی است و به هیچ عنوان لازم الاجرا نیست.

این رویداد که قاعدتاً برای همه ما غیر منتظره است، صرفاً نتیجه اقدامات ضد قانونی هیئت دائم و حمایت بخشی از دفتر سیاسی از آنها است. هیئت دائم دفتر سیاسی، مستقیماً مسئول بوجود آمدن این شرایط و تحمیل آن بر حزب است.

علیرغم شکایت ما، با وجود انتقاد و شکایت تعدادی از اعضا کمیته مرکزی، و علیرغم اعتراض دبیر کمیته مرکزی، پیش از اجلاس دفتر سیاسی، و یادآوری حدود اختیارات دفتر سیاسی، این سند، مورد بازبینی قرار نگرفت، و به تصویب دفتر سیاسی رسید. علیرغم تلاش ما برای این که شانس برای بازنگری پروسه های قانونی این تغییر سیاست، به اعضا دفتر سیاسی، به رفقای هیئت دائم و به حزب داده شود، رفقا این سند را مجدداً بطریق غیرقانونی به تصویب رساندند. و راه بازگشت دفتر سیاسی را بطور کامل بستند.

تلاش ما در جلسه اخیر دفتر سیاسی برای متوجه کردن این رفقا به غیر قانونی بودن کارشان، توضیح اینکه تعیین استراتژی سیاسی سازمانی حزب، و تغییر آن در صلاحیت بالاترین مرجع این حزب یعنی کنگره است، و تلاش ما برای متوجه کردن این رفقا که با اینکار حزب و رهبری را در موقعیت بسیار خطیری قرار داده اند و تذکر این که با این کار قانونیت خود را زیر سوال میبرند، متأسفانه ثمری نداد و اکثریت رفقای دفتر سیاسی این سند را خارج از حدود اختیار ایشان، تصویب کردند.

به این ترتیب دفتر سیاسی، ارگانی که با تعهدات کنگره چهار و مصوبات پلنوم بیست و یک، رهبری حزب را به عهده گرفته، به تعهداتش پایبند نماند. رهبری که قرار بود حافظ منافع عمومی حزب، مدافع قوانین و موازین حاکم بر آن باشد، رهبری که باید نماینده سیاسی حزب رو به بیرون و رو به حزب باشد، در اولین اقدام خود همه این تعهدات را زیر پا گذاشت و قانوناً از خود سلب صلاحیت کرد.

از این فراتر، این رفقا، هنوز بیانیه پایانی دفتر سیاسی را صادر نکرده و حزب و ارگانهای حزبی را از جلسه دفتر سیاسی و نتایج آن مطلع نکرده، شروع به "اقدامات انضباطی" و تغییر در ارگانهای حزبی کرده اند.

با اینکار اکثریت دفتر سیاسی، برای ما راهی جز انجام وظیفه رهبری "روی زمین مانده" و قانونی، باقی نمانده است. این شرایط ما را ملزم میکند که بعنوان "بخش قانونی" دفتر سیاسی عمل کنیم، و به عنوان نمایندگان منتخب کنگره و پلنوم، تعهد خود به کنگره حزب را اعلام کنیم، و از خط رسمی حزب و قانونیت آن دفاع کنیم. ما ناچاریم در این راه، در فقدان دفتر سیاسی قانونی منتخب پلنوم بیست و دو، رسمیت و قانونی بودن بخشی از دفتر سیاسی، شامل امضا کنندگان این بیانیه، را اعلام کنیم. خود را بعنوان رهبری قانونی و رسمی حزب حکمتیست، رهبری مدافع خط رسمی، معرفی کنیم و حزب را تا کنگره، طبق سیاست های رسمی آن، رهبری کنیم.

اختلافات در سطح رهبری حزب حکمتیست، امر جدیدی نیست و این اختلافات حزب را به بن بست نرسانده است. چیزی که حزب را با مخاطره جدی روبرو کرده عدم پایبندی هیئت دائم و اکثریت دفتر سیاسی به موازین و قوانین حزبی است. ما هیچوقت اختلافات خود را مخفی نکرده ایم. و تلاش کرده ایم که شرایطی، که در آن اختلاف نظر بتواند از کانالهای قانونی و مکانیزمهای رسمی جریان یابد و در عین حال وحدت عمل حزب تضمین شود، را تضمین کنیم. و این فرهنگ و سنت را شرط سلامت سیاسی حزب دانسته ایم.

ما به روشنی اعلام کرده ایم که این حزب فرقه ایدئولوژیک نیست و وجود اختلاف نظر در آن بسیار طبیعی است. همواره تلاش کرده ایم مباحثات خود را، نهایتاً، بصورت اسنادی برای تصویب به ارگانهای صاحب صلاحیت بدهیم و حول مصوبات رسمی متحد شده ایم.

اما متأسفانه با انتشار غیر قانونی "پلاتفرم سیاسی-عملی هیئت دائم" که سندی در تقابل با استراتژی سیاسی سازمانی حزب حکمتیست است، و پس از تأیید آن از طرف اکثریت دفتر سیاسی، حزب حکمتیست با مخاطرات جدی روبرو شده است. پیش از پرداختن به جزئیات بیشتر در این مورد، لازم است کمی به گذشته بازگردیم و موقعیت حزب، سنت و سیاست ناظر بر آن، را مروری بکنیم.

حزب حکمتیست در تاریخ خود، خطی را در جامعه ایران نمایندگی کرده که در میان همه احزاب سیاسی و در میان همه احزاب چپ ایران خط متمایزی

بوده است. خطی که به دلایل متعدد از جمله پافشاری بر یک حزب کارگری کمونیستی در داخل ایران، بر یک حزب ماگزیمالیستی دخیل در مبارزه روزانه طبقه کارگر، پافشاری کرده است. حزبی که مجهز به خط خلاف جریانی است، که معطوف به سازمان دادن یک جنگ واقعی با بورژوازی ایران و حکومت آن، است. حزبی که قدم به قدم در یک میدان واقعی و بر روی زمین سفت، امکان قدرتگیری کارگر، اتحاد طبقه کارگر و سازمان دان خشت به خشت انقلاب سوسیالیستی تاکید میکند. حزبی که تلاش میکند با تمام سنت و سیاست چپ ایران و میراث سیاسی و فرهنگی آن، با میراث توجیه زندگی در حاشیه جامعه، با میراث تبدیل شدن به حزب خارج کشوری و.. مرزبندی محکمی دارد. و الگوی دیگری، از حزب و فعالیت را در مقابل خود و جامعه گذاشته است.

حزب حکمتیست در هفت سال گذشته، با متحد کردن جوانان کمونیست در ایران که نهایتاً دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب از دل کمیته های کمونیستی آن سر برآورد، در سراسر ایران سخنگوی آزادی و برابری شد. تحت تاثیر یک کار نقشه مند این حزب، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران و در دوره استبداد خشن، پرچم سوسیالیستی در مراکز مهم دانشگاهی کشور به اهتزاز در آمد و مایه امید کمونیسم و آزادیخواهی در سرتاسر این جامعه شد. این حزب با گارد آزادی و پروژه "رهبران کمونیست در میان مردم" به قلب شهرهای کردستان قدم گذاشت. با جدال با انواع جریانات قومی و ناسیونالیستی، با اسنادی چون "منشور سرنگونی" و "حقوق جهانشمول انسان"، و "آنچه باید آموخت"، توجه هریلیونها کارگر و انسان شریفی را به خود جلب کرد. حزب حکمتیست با تقابل و تمایز با ضدرژیمی گری سطحی چپ ایران، و با مقابله جدی با جنبش ارتجاعی سبز و همه جریاناتی که از دل این اعتراض بورژوازی لیبرال، به مردم نوید انقلاب و رفاه و آزادی میدادند، ایستاد. و بعنوان سخنگوی انقلابیگری کارگری، از صف مستقل کارگر معترض و آگاه، از آزادی و برابری دفاع کرد. حزب ما در همه این جدالها، پرچم کمونیستی و برابری طلبانه را در دفاع از منفعت عمومی طبقه کارگر نمایندگی کرده است.

به همین دلیل امروز حزب حکمتیست به یمن خط و پرچم سیاسی متفاوتش، به حزبی مورد احترام در میان رهبران و فعالین کارگری، در میان صف آزادیخواهی در جامعه ایران، تبدیل شد است. همزمان و به همان میزان به حزبی تبدیل شده است، که از "بیت رهبری" تا "مرکز اطلاعات" و روزنامه کیهان جمهوری اسلامی، علیه آن رسماً اعلام جنگ کرده است. جمهوری اسلامی علیه این حزب به میدان آمده است، برای رهبرانش پرونده ساخته، اسامی رهبران را در لیست اینترپل قرار داده است.

این حزب و اعتبار و نفوذ و موقعیتی که پیدا کرده است، نتیجه کار مشترک همه ما، همه رهبری حزب و همه اعضا و کادرهایش در سراسر ایران و در تشکیلات علنی آن است. این افتخار از آن تمام حزب است، علیرغم هر اختلافی که با هم داشته ایم است.

در کنگره چهار حزب حکمتیست اختلاف نظرها، جهت ها و گرایشات مختلف در سطح رهبری حزب خود را به شکل جدی تری نشان داد. یکی از گرهی ترین مسائل پس از کنگره چهار، بحث کار ما در کمیته کردستان بود که در پلنومهای بیست، بیست و یک و بیست و دو حزب نیز که اخیراً برگزار شد، تحت عنوان "بازگرداندن اختیارات به کمیته کردستان" ادامه یافت. در کل این دوره، ما شاهد گرایشی بودیم که منتقد خط رسمی حزب بود. تلاش کردیم این رفقا بطور روشن و شفاف، بحثهای خود را طرح کنند. متأسفانه این رفقا بارها به بهانه "حفظ وحدت حزب" از طرح رسمی و علنی نظرات خود عقب نشستند، و به شکل غیر شفاف و غیر صریح، و بطور موردی نقطه نظرات انتقادی خود را طرح کردند. و متأسفانه تا پیش از انتشار "پلاتفرم" اخیر هیئت دائم، کسی خارج از جمع غیررسمی خود این رفقا، نه در درون حزب و نه در جامعه، از مشخصات و نقطه نظرات این رفقا، و همچنین میزان و عمق فاصله شان از خط رسمی حزب، مطلع نشد.

ما بارها تاکید کردیم که رهبری حزب باید با به رسمیت شناختن این واقعیت به استقبال آن برود. تلاش کردیم با چشمان باز به این حقیقت نگاه کنیم و هر نوع ابراز نظر، بحث و جدل و چالش خط رسمی حزب را برای هر فردی برسمیت شناختیم. به روشنی از اولین روز تشکیل حزب اعلام کردیم که حزب حکمتیست باید به حزبی سیاسی تبدیل شود. بحث و ابراز نظر و نقد مواضع مختلف باید شفاف، روشن و علنی رو به جامعه اعلام شود. همزمان اعلام کردیم علیرغم هر اختلاف سیاسی که در میان ما باشد، باید حزب را حول مصوبات رسمی آن متحد نگاه داریم و به حزب و رسمیت ارگانها و مصوبات حزب پایبند باشیم. روش و فرهنگ و سنتی که متأسفانه هرگز از جانب رفقای منتقد خط رسمی حزب، بکار گرفته نشد. سیاست "قطره چکانی" در ابراز نظر، بحث شفاف و روش نکردن، وارد نشدن به نقد روشن و علنی خط حزب، و اعلام وفاداری به سیاستهای حزب در مجامع رسمی از جمله پلنومهای حزب و نقد آنها در محافل و کریدورهای حزب، یکی از خصوصیات این جریان و یک سنت غیرحزبی و قدیمی است.

پلنوم ۲۱ حزب دقیقاً درمقابل این تعرض به خط رسمی حزب سدی محکم بست. و خط تا کنونی حزب حکمتیست را تأیید کرد. پلنوم ۲۲ نیز تمایلی به تغییر سیاست حزب نشان نداد، و جز آرایش رهبری و دو قرار سازمانی، مباحثات اصلی از جمله قطعنامه اوضاع سیاسی و پلاتفرم رهبری رفقای کاندید پست کمیته مرکزی از جانب پلنوم کنار گذاشت و آنها را تماماً از دستور خارج کرد. در تمام این پلنومها و اجلاس های حزبی، رفقای اپوزیسیون خط رسمی، وجود اختلاف را عامل پیش نرفتن کار یا کم پیشرفتن کار حزب اعلام کرده اند و از اقلیت بودن خود در ارگان رهبری حزب شاکی بودند. شعار "رهبری خطی" را زرمه میکردند و "حزب تعدد نظر و وحدت عمل" را ناکارا میخواندند. بدون روشن کردن مبانی "خط" خود، از خط رسمی شکوه میکردند و آن را دلیل عدم پیشروی اعلام میکردند.

تلاش ما برای جلب توجه این رفقا به اینکه حزب حکمتیست حزب تعدد نظرات است و وحدت عمل آن حول مصوباتش صورت میگیرد، و هر نظر و مبحثی که بخواهد به پراتیک حزب تبدیل شود باید در ارگانهای صاحب صلاحیت، به تصویب برسد، متأسفانه ناکام ماند.

در آخرین پلنوم کمیته مرکزی رفقای اپوزیسیون خط رسمی حزب، بدون این که نظرات سیاسی شان به صورت سندی به تصویب پلنوم رسیده باشد، در ارگان دفتر سیاسی حزب اکثریت آرا را بدست آوردند. در دفتر سیاسی ما مدافعین خط رسمی حزب، (آذر مدرسی، اسد گلچینی، مظفر محمدی، محمد فتاحی و خالد حاج محمدی) اعلام کردیم که کاندید عضویت در هیئت دائم، که در فواصل اجلاس دفتر سیاسی رهبری حزب را به عهده دارد، نخواهیم شد. و اعلام کردیم که به رفقای هم نظر امکان میدهیم که به عنوان جمعی یکدست، رهبری حزب را در دست داشته باشند. ما بسیار آگاهانه این امکان را به این رفقا دادیم و گفتیم تا زمانی که به مصوبات و موازین حزبی پایبند هستید، ما رهبری قانونی شما را در هیئت دائم برسمیت میشناسیم.

متأسفانه در مدت کوتاهی، مشاهده کردیم که جمع یکدست رفقای هیئت دائم، به جای پایبندی به موازین حزبی و تعهدی که به کمیته مرکزی مبنی بر دفاع از مصوبات تا کنونی حزب داده بودند، به اقداماتی دست زدند که نه تنها در صلاحیت قانونی این جمع نبود، بلکه حتی در صلاحیت پلنوم کمیته مرکزی حزب هم نیست. رفقا در این مدت کوتاه "پلاتفرم سیاسی- عملی هیئت دائم حزب" را، بدون کمترین مشورتی با دفتر سیاسی و علیرغم انتقاد و اعتراض

مشخصاً سردبیر کمونیست، به نام حزب و رهبری حزب رو به بیرون منتشر کردند. در این زمینه نه تنها تعهد خود به پلنوم و کنگره حزب را زیر پا گذاشتند، بلکه حتی منتظر جلسه رسمی دفتر سیاسی، ارگانی که آنها را بعنوان هیئت دائم انتخاب کرده بود، هم نشدند. در انتشار سریع و بدون تعمق این سند، مطلقاً تعجیلی که معطوف به پاسخ به مسائل مبارزاتی بیرون از حزب باشد، وجود نداشت.

پلاتفرم هیئت دائم یک سند تاکتیکی و یک بیانیه "ساده" نیست. این سند در حقیقت سند استراتژی گرایشی است که منتقد خط رسمی حزب حکمتیست است. در این سند استراتژیک، عملاً اعلام شده است که حزب حکمتیست روی خط حکمت و مباحثات "حزب و جامعه" و "حزب قدرت سیاسی" نیست! و باید به این جهت "تغییر ریل" دهد. و بعلاوه این سند، بخشی از مصوبات کنگره های حزب و اسناد پلنومهای رسمی حزب را که به عنوان اعضا دفتر سیاسی، تعهد خود به دفاع از آنها را اعلام کردند، زیر سوال میبرد.

به این ترتیب و با این شیوه، رفقا هرگز حاضر نشدند، بحث سیاسی شفاف و روش خود در بازبینی از خط رسمی حزب را رسماً بیان کنند، آن را تدوین کنند، و به کمیته مرکزی، اعضا و کادرهای حزب و جامعه امکان قضاوت دهند. و به این شیوه اجازه ندادند که مدافعین خط رسمی حزب، نقطه نظرات آنها را نقد کنند. این رفقا با استفاده غیرمجاز از موقعیت سازمانی خود، نظرات خود را، تحت عنوان "پلاتفرم سیاسی عملی هیئت دائم"، بعنوان سیاست حزب، رو به حزب و جامعه اعلام کردند.

پیش از اعلام علنی این سند، سردبیر وقت کمونیست هفتگی، خالد حاج محمدی، به این رفقا هم شفاها و هم کتبا اعلام میکند که این کار قانونی نیست، که "این عمل خلاف موقعیت تشکیلاتی شما و خلاف تعهدات شما است". اعلام میکند که او بعنوان سردبیر کمونیست مسئولیت چاپ سند غیر قانونی جمع هیئت دائم را در نشریه کمونیست، نمی پذیرد. و درخواست میکند که نهایی شدن و چاپ آن، حداقل تا جلسه رسمی دفتر سیاسی که دو هفته بعد برگزار میشود، به تعویق انداخته شود. رفیق خالد هشدار میدهد که "با این کار حزب را به لبه پرتگاه خواهید برد". هیئت دائم "نمی پذیرد و به سردبیر "دستور" میدهد: که سند باید بلافاصله در کمونیست منتشر شود. به این صورت سندی که در هیچ ارگان رسمی تصویب و تأیید نشده است، از جانب رفقای "هیئت دائم" به اسم حزب اعلام میشود. دو روز بعد از این اتفاق خالد حاج محمدی سردبیر کمونیست، به بهانه اینکه ارگان کمونیست باید در دست هیئت دائم باشد، کنار گذاشته میشود.

بدنبال انتشار این سند، از جانب اعضای از دفتر سیاسی، اعضا کمیته مرکزی، اعضا کمیته سازمانده، اعضا و کادرهای حزب، یک سلسله اعتراض به این سند و شکایات از هیئت دائم، به دست دبیر کمیته مرکزی و دفتر سیاسی میرسد. دبیر کمیته مرکزی طی نامه ای خطاب به جمع هیئت دائم، رسماً اعلام میکند که اقدام هیئت دائم غیر قانونی است و خواهان پس گرفتن آن سند میشود. درخواست دبیر کمیته مرکزی، جواب مثبت نمیگیرد.

جلسه دفتر سیاسی در روزهای ۱۰ و ۱۱ دسامبر در لندن برگزار شد. در این جلسه نیز، ما رسماً از این رفقا خواستیم که این پلاتفرم را که تصویب آن در حیطة اختیار این ارگان نیست و در عین حال علیه مصوبات کنگره ها و پلنومهای حزب و علیه تعهد شخصی رفقا برای کاندیدی در پست رهبری حزب است، را پس بگیرند. در این جلسه دبیر کمیته مرکزی نیز، بعنوان ناظر و مهمان، حضور داشت. متأسفانه استدلالها، انتقادات و تلاش ما، و انتقادات دبیر کمیته مرکزی، تأثیری در تصمیم رفقای هیئت دائم نداشت و این رفقا کاملاً بر ضرورت تصویب سند توسط کل دفتر سیاسی پافشاری میکنند. و سرانجام "هیئت دائم" و اکثریت دفتر سیاسی، تحت این عنوان که "ما رهبری هستیم" و رهبری حق دارد، این سند را در دفتر سیاسی بطور غیرقانونی تصویب کرد. ما اعلام کردیم که رای گیری در مورد سندی که تصویب آن در صلاحیت دفتر سیاسی نیست، قانونی نیست و به آن رای مخالف دادیم. ما شیوه هیئت دائم را سنتی غیر حزبی، سواستفاده از موقعیت سازمانی، ناسالم و اپورتونیستی اعلام کردیم. و اعلام کردیم که در صورت تبدیل شدن آن به سنت در حزب، انحلال طلبانه و خطرناک است. اعلام کردیم که با این اقدام، دفتر سیاسی عملاً از خود سلب صلاحیت کرده است. و ما برای دفاع از پرنسپ های سیاسی و حزبی خود، چاره ای جز ترک جلسه دفتر سیاسی که از قانونیت افتاده است، نداریم، و جلسه دفتر سیاسی را ترک کردیم.

جمع هیئت دائم دفتر سیاسی، به این ترتیب عملاً نه تنها پلنوم، که کنگره های رسمی حزب را برسمیت نشناخت. هیئت دائم دفتر سیاسی، با اعلام سند استراتژیک خود و جایگزینی آن با خط رسمی حزب، کل حزب را در موقعیت بسیار خطرناکی قرار داده است. این رفقا غیر مسئولانه، هر نوع امکانی را از حزب گرفتند و با برسمیت نشناختن کنگره های حزب، کل حزب و حتی خود را در موقعیت مخاطره آمیزی انداختند.

نقض موازین حزبی بطور سیستماتیک یکی از وجوه مشخصه این جمع است. چند مورد آن به این قرار است:

- اعلام علنی اینکه "حزب حکمتیست از میانی خط منصور حکمت فاصله گرفته است" از جانب، رفیق رحمان حسین زاده بعنوان دبیر کمیته مرکزی وقت، نه فقط یک ادعای سیاسی علیه موجودیت هفت ساله حزب حکمتیست است، بلکه با تعهد پست دبیر کمیته مرکزی در نمایندگی کردن حزب و مصوب آن در تناقض است. دبیر یک کمیته نمیتواند مخالف کمیته خود و به درجه اولی دبیر کمیته مرکزی نمیتواند علیه کل موجودیت تا کنونی حزب ظاهر شود.

- تهدیدات مکرر رفیق رحمان حسین زاده در جلسات رهبری حزب و پلنوم ۲۱ و ۲۲، مبنی بر اینکه "مخالف سیاسی من نباید با من در یک کمیته کار کند" و بالاخره تهدید به حذف مخالفین سیاسی خود بعنوان استفاده از "حق" خود بعنوان دبیر کمیته مرکزی وقت، همگی نشان از آمادگی این سنت برای استفاده از اهرمهای تشکیلاتی علیه مخالفین سیاسی خود دارد.

- در جلسه رفقا فاتح شیخ و رحمان حسین زاده با اعضا حزب در استکهلم در ۴ دسامبر، رفیق فاتح ادعا میکند که این حزب ۴ سال است روی خط "راست" است و ایشان تلاش کرده است که با این "راست روی" مبارزه کند. رفیق فاتح هنگامی که توسط اعضا حزب مورد اعتراض و انتقاد قرار میگیرد، از آنها میخواهد که حزب را ترک کنند. شکایت از این رفتار به دفتر سیاسی رسیده است.

- و سرانجام اعلام اخراج بهرام مدرسی از کمیته سازمانده، به دلیل اینکه این کمیته به رفتار غیر قانونی هیات دائم به دفتر سیاسی شکایت کرده و تارسیدگی به این شکایت رابطه خود با رهبری غیر قانونی را معلق اعلام کرده است.

رئیس دفتر سیاسی، رفیق رحمان حسین زاده و هیئت دائم، با تعهد به اینکه مصوبات تائید شده حزب را پیش خواهند برد، از پلنوم رای اعتماد گرفتند. هیات دائم اما برعکس و پس از انتخاب شدن، پلاتفرم گرایش خود برای تغییر ریل حزب را تصویب و به جامعه اعلام میکند. و متأسفانه بخشی از اعضای دفتر

سیاسی به این روش مهر تائید زدند. در حالی که برای این رفقا، برای تبدیل کردن خط خود به خط رسمی حزب، راه قانونی روشنی وجود داشت. این رفقا حق داشتند در مقابل خط رسمی حزب، فراکسیون اعلام کنند. حق داشتند از تمام ابزارهای تشکیلاتی و قانونی برای اشاعه نظرات خود و برای تغییر خط رسمی حزب استفاده کنند! و سرانجام حق داشتند تا کنگره حزب تلاش کنند حزب را به حقانیت خط خود قانع، و در کنگره خط خود را به خط رسمی حزب تبدیل کنند! اما متأسفانه این راه را انتخاب نکردند، و با استفاده از "راه ساده"، "میانبر"، "سریع" و "غیرقانونی"، عملاً مشروعیت قانونی خود را سلب کردند.

این رفقا هنوز امکان دارند که هم خود را از این موقعیت پیچیده و سخت خارج کنند، و هم حزب را از این وضعیت خارج کنند. قبول صریح و جسورانه اشتباه خود، بعهدہ گرفتن مسئولیت نقض موازینی که انجام داده اند، و باز پس گرفتن پلتفرمی که خط رسمی حزب را زیر پا میگذارد، تنها راه بیرون رفت این رفقا از این وضعیت است. ما با توجه به سابقه گرانهای فعالیت مشترکی که با این رفقا داشته ایم، به این امکان که این رفقا این راه را انتخاب کنند، خوش بین هستیم. در غیر اینصورت، طبق موازین حزبی، این رفقا نمیتوانند در پست رهبری حزب باقی بمانند و عضویتشان در دفتر سیاسی و هیئت دائم معلق است. این تنها راه دفاع از حزب، و دفاع از مراجع قانونی حزب است. برای ما، سکوت و ادامه کار با این رفقا به این شکل، حاصلی جز در هم پاشیدن حزب نمی توانست داشته باشد. امیدواریم که خود اعضا دفتر سیاسی، اعضا کمیته مرکزی و کادرهای این حزب، چه در خارج کشور و چه در ایران، موقعیت ما را درک کنند.

ما متأسفیم که این اتفاق در حزب افتاد. متأسفیم که رفقای هیئت دائم به موازین حزب پایبند نماندند و حزب را به این موقعیت کشاندند.

ما به همه کادرها و اعضا حزب، اطمینان میدهم که حزب حکمتیست سر جای خود است. ما تمام تلاش خود را خواهیم کرد، که پروسه بازگرداندن رهبری منتخب کنگره و پلنوم به رهبری حزب، سیاسی، متکی به ضوابط و مقررات حزب، و سالم پیش برود. و این پروسه، تا برگزاری کنگره، حزب، به سرانجام برسد. تمام تلاش خود را خواهیم کرد که حزب کمترین لطمه را بخورد.

ما رفقا را دعوت میکنیم که پلتفرم خود و هر بحث و سندی که دارند را به کنگره حزب بیاورند. آن را در معرض قضاوت کنگره قرار دهند، و برای تصویب خط خود، سند خود را به رای بگذارند. این رفقا حق دارند در بالاترین مرجع حزبی، خط حزب را تغییر دهند و توجه نمایندگان کنگره را به درستی سیاست و جهت و خط خود در مقابل خط رسمی حزب جلب کنند. در این پروسه، از نظر ما هیچ ممانعت و محدودیتی برای نقد سیاست و استراتژی حزب، در مقابل هیچ رفیقی در هیچ سطحی وجود ندارد.

تمام تلاش خود را خواهیم کرد که کنگره ای سالم و سیاسی و شفاف را سازمان دهیم. کنگره حزب، جایی است که باید در آن اختلافات در سیاست های ماکرو و استراتژیکی حزب، تعیین تکلیف شود.

دفتر سیاسی حزب حکمتیست

۱۲ دسامبر ۲۰۱۱

فقط برای شما است، لطفا در هیچ سطحی توزیع نشود.

رفقای عزیز سامان کریم، امجد غفور و ریووار احمد

شما در جریان مباحثات و اختلافات در حزب ما هستید. جهت اطلاع شما، هیئت دائم دفتر سیاسی اخیرا پلاتفرمی را به اسم حزب حکمتیست رو به جامعه اعلام کرده است و رسماً به نام حزب، استراتژی سیاسی سازمانی حزب را تغییر داده، صریحاً و علناً بر ضرورت تغییر ریل در حزب حکمتیست تأکید کرده و خود را نماینده این تغییر ریل اعلام کرده اند.

دفتر سیاسی و هیئت دائم بعنوان ارگان رهبری حزب موظفند حزب را در چهارچوب مصوبات رسمی حزب (چه سیاسی و چه قانونی) رهبری کنند و به این مصوبات پایبند بمانند. متأسفانه رفقا بعنوان منتقدین خط رسمی حزب به جای اینکه با همین پلاتفرم فراکسیونی را در مقابل خط رسمی حزب اعلام می‌کردند، پس از انتخاب و اعتماد پلنوم به آنها پلاتفرم انتقادی خود را به نام حزب رو به جامعه اعلام کردند.

علیرغم شکایت ما از این اقدام غیر قانونی، علیرغم تلاش ما در جلسه اخیر دفتر سیاسی برای متوجه کردن این رفقا به غیر قانونی بودن کارشان، در توضیح اینکه تعیین استراتژی سیاسی سازمانی حزب و تغییر آن در صلاحیت بالاترین مرجع این حزب یعنی کنگره است، علیرغم تلاش ما برای متوجه کردن این رفقا که با اینکار حزب را در موقعیت بسیار خطیری قرار داده اند و قانونیت خود را زیر سوال می‌برند، علیرغم همه اینها این سند به تصویب دفتر سیاسی رسید. طبق موازین حزب حکمتیست "هر کمیته، ارگان و یا مسئولی در مقابل پلاتفرم، برنامه و اسنادی که در هنگام انتخاب، پایبندی خود را به آنها را اعلام کرده است متعهد است و نمی‌تواند آنها را نقض کند" و در صورت نقض این اسناد عملاً قانونیت خود را از دست می‌دهد و هیئت دائم و اکثریت دفتر سیاسی با اتکا به این استدلال غیرقانونی که ما اکثریت هستیم پس مجازیم هر تغییری در استراتژی حزب ایجاد کنیم دست به این اقدام زدند. ارگانی که با تعهدات کنگره چهار و پلنوم بیست و یک رهبری حزب را به عهده گرفته، رهبری که قرار است حافظ منافع عمومی حزب و قوانین و موازین حاکم بر آن باشد، رهبری که باید نماینده سیاسی حزب رو به بیرون و رو به حزب باشد، در اولین اقدام خود همه این تعهدات را زیر پا گذاشت و این سلب صلاحیت قانونی کردن را از خود است.

با اینکار برای ما راهی باقی نماند جز اینکه وظیفه خود در مقابل حزب را عملی کنیم و به عنوان نمایندگان منتخب کنگره تعهد خود به کنگره حزب را اعلام کنیم و از خط رسمی حزب و قانونیت آن دفاع کنیم، عدم رسمیت و قانونی بودن این ارگان را اعلام کنیم و بعنوان رهبری قانونی و رسمی حزب حکمتیست، رهبری مدافع خط رسمی، حزب را تا کنگره رهبری کنیم.

این رفقا هنوز امکان اینکه حزب را از این وضعیت بیرون بیاورند دارند. قبول صریح و جسورانه اشتباه و نقض موازینی که انجام داده اند و پس گرفتن پلاتفرمی که خط رسمی حزب را زیر پا می‌گذارد تنها راه بیرون رفت از این وضعیت است. امیدواریم این رفقا به مسئولیت خود در قبال حزب و جامعه واقف باشند و بیش از این از خود سلب صلاحیت نکنند.

ما وظیفه خود دانستیم قبل از انتشار علنی بیانیه این مسئله را به شما اطلاع دهیم و از هرگونه بحث و مشورت و اظهار نظر شما استقبال می‌کنیم.

با احترام فراوان

آذر مدرسی

از طرف دفتر سیاسی حزب حکمتیست

۱۲ دسامبر ۲۰۱۱

ضمیمه: شکایت رسمی ما به دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی

نامه رفیق خالد به رفیق رحمان حسین زاده

جوابیه رفیق رحمان به خالد

به کادرها و اعضای حزب حکمتیست

رفقا!

بدینوسیله گزارش و نتایج اجلاس اخیر دفتر سیاسی را به اطلاع می‌رسانیم.

جلسه دفتر سیاسی مورخه ۱۰ و ۱۱ دسامبر علاوه بر مسائل روتین، پلاتفرمی را که از جانب هیات دائم قبلا منتشر شده بود، مورد بررسی قرار داد. این پلاتفرم قبل از تشکیل جلسه دس مورد اعتراض و شکایت ما اعضای دفتر سیاسی، کمیته سازمانده، دبیر کمیته مرکزی و تعدادی از اعضا کمیته مرکزی قرار گرفته و این شکایات بصورت کتبی به دس فرستاده شدند.

اعتراض ما به پلاتفرم غیر قانونی بودن آن بود. به این دلیل که پلاتفرم سند استراتژی سیاسی و سازمانی حزب است و صرفنظر از محتوای آن، تدوین و تصویب و انتشار چنین سندی در صلاحیت هیات دائم، دفتر سیاسی و یا پلنوم کمیته مرکزی نیست. تنها مرجع صلاحیتدار برای تعیین استراتژی حزب و تغییر آن بالاترین ارگان آن یعنی کنگره حزب است. علاوه بر آن، این سند که به نام پلاتفرم سیاسی عملی هیات دائم معرفی شده است، مدعی تغییر ریل حزب است بدون اینکه مبانی و دلایل این تغییر ریل را توضیح داده، در باره آن حزب و جامعه را به ضرورت این تغییر ریل متوجه کرده باشد و بدون اینکه سند این تغییر ریل را به پلنوم یا کنگره حزب برده باشد.

رفقای هیئت دائم و یا هر رفیق دیگری که با استراتژی حزب و یا خط رسمی آن اختلاف دارد بدوا باید فراكسیون خود در مقابل خط رسمی را ایجاد کند. پلاتفرم رفقا در حقیقت پلاتفرم این فراكسیون غیر رسمی در حزب است.

هیات دائم که عملا نماینده گزایشی در حزب است با استفاده از موقعیت تشکیلاتی خود، استراتژی حزب را تغییر می‌دهد و آن را علنا اعلام می‌کند. رئیس دفتر سیاسی که مسئول هیات دائم هم هست در جلسه دس بر ضرورت این تغییر ریل تاکید کرد. ما اعضای دفتر سیاسی این کار هیات دائم را فرصت طلبانه، سو استفاده از موقعیت تشکیلاتی ارزیابی کرده و از رفقای دفتر سیاسی خواستیم مانع این کار غیر قانونی شوند. ما خواستار شدیم که هیات دائم پلاتفرم غیر قانونی خود را پس بگیرد و از دفتر سیاسی خواستار شدیم که این سند را غیر قانونی اعلام و آن را پس بگیرد.

ما به دفتر سیاسی و هیات دائم تاکید کردیم که رهبری کنونی مستقل از اینکه نماینده چه گزایشی است باید نماینده کل حزب باشد و به تصمیم کنگره ها و پلنوم های تا کنونی پایبند باشد. رهبری حزب باید به سیاستهای تا کنونی حزب پایبند بوده و نقشه و تاکتیک هایش را بر اساس آن ها تنظیم کند.

علیرغم همه این تلاش ها هیات دائم بر صحت کار خود و پلاتفرم پافشاری کرده و به این ترتیب از زاویه حزب و جامعه و از نظر ما هیات دائم و آن بخش از اعضای دفتر سیاسی که به این کار هیات دائم صحنه می‌گذارند عملا صلاحیت و مشروعیت خود در رهبری کردن حزب را از دست داده اند. ما در جلسه دس اعلام کردیم که از نظر ما و حزب تصویب پلاتفرم تغییر ریل حزب، عملی غیر قانونی است. و از این تاریخ حزب این رهبری را غیر قانونی اعلام می‌کند.

با این عمل غیر قانونی هیئت دائم و تائید دفتر سیاسی بر آن راهی برای ما باقی نماند جز اعلام علنی و روشن غیر قانونی بودن این ارگانها. ما بعنوان نمایندگان کنگره و کسانی که به حزب تعهد داده ایم از خط رسمی آن، از سیاستهای تا کنونی اش، از قانونیت حزب دفاع کنیم و مصمم هستیم به تعهد خود پایبند بمانیم.

هیئت دائم و اکثریت دفتر سیاسی حزب را در مقابل دو انتخاب قرار دادند. یا قبول رهبری غیر قانونی آنها، قبول تصفیه تشکیلاتی مخالفین سیاسی خود، که متعهد به مصوبات رسمی حزب اند، تحت عنوان تخلف از دستورات خود و یا گرفتن رهبری روی زمین مانده حزب و نجات حزب موجودیت سیاسی و قانونی آن. ما برای نجات حزب و حفظ قانونیت و رسمیت آن راه دوم را انتخاب کردیم.

ما رفقای کادر و عضو حزب را فرا میخوانیم که ضمن مذموم دانستن عمل هیات دائم مبنی بر دست زدن به انتشار استراتژی سیاسی و سازمانی حزب که از اختیارات و وظیفه این نهاد نیست و اعلام تغییر ریل حزب که کاری غیر قانونی است، به دفاع از حزب و سیاستهای تا کنونی و قانونیت مراجع آن پایبند باشند. هرگونه تصمیم قطعی و نهایی بر سر تغییر احتمالی در استراتژی و سیاست حزب و تعیین رهبری بر اساس آن را باید در کنگره حزب تعیین تکلیف شود.

رفقا!

با رفقای که با قبول تعهد به اجرای سیاستهای مصوب و قانونیت حزب، رهبری حزب را به عهده گرفتند و سپس علیه حزب و قوانین آن طغیان کرده اند و کماکان حاضر به قبول اینکه تخلف تشکیلاتی کرده اند، نیستند، جانی برای مذاکره و توافق نمانده است. ادامه قبول رهبری آنها مرگ حزب حکمتیست است. تنها راه نجات حزب خلع مسئولیت از آنها تا رسیدگی به تخلفاتشان است.

دفتر سیاسی حزب تا برگزاری کنگره حزب که در تدارک آن خواهیم بود، آن بخش از دفتر سیاسی و هیات دائم که با عمل غیر قانونی خود و

پافشاری بر آن صلاحیت و مشروعیت خود را از دست داده است، را معلق اعلام می کند و بررسی این کار غیرقانونی را به کنگره حزب واگذار می کند. اما اعضا و کادرها و کمیته های حزب که ستونهای حفظ وحدت حزب و دفاع از سیاستهای تا کنونی حزب حکمتیست و پراتیک کردن این سیاستها هستند را در کنار خود می دانیم و حزب به کار خود ادامه میدهد.

ما در جلسات حزبی حضوری و پالتاکی و از راههای مختلف به سوالات رفقا در این باره جواب خواهیم داد. همچنین توجه رفقا را به بیانیه علنی دفتر سیاسی حزب در این باره جلب می کنیم.

رفقا ما تضمین میکنیم که در این پروسه حزب را سالم و سیاسی نگاه داریم و آنرا تحویل کنگره آتی بدهیم.

از طرف دفتر سیاسی حزب حکمتیست

آذر مدرسی

۱۴ دسامبر ۲۰۱۱

حزب حکمتیست یک دفتر سیاسی دارد!

کوروش مدرسی

حزب حکمتیست ظاهراً امروز دو دفتر سیاسی دارد. این رویداد جز تاسف عمیق چیزی را در میان دوستداران این حزب و شادی در میان همه دشمنان آن را به بار نمی آورد. بدون تردید این اتفاق همه اعضا و دوستداران حزب حکمتیست را شوکه و دچار تردید میکند. حق هم دارند. وقتی حزب چهره آشنای چپ فرقه ای دنیا را، که اتفاقاً حزب حکمتیست خود را به عنوان آنتی تز آنها تعریف کرده بود، از خود نشان دهد هر کمونیست و هر کارگری را دچار تردید میکند.

واقعا جای تاسف است که حزبی که به همت همه کادرها و اعضای آن به موقعیت بی همتائی در دنیای سیاست چپ اخیر ایران رسید به چنین جائی کشیده شده است. واقعا جای تاسف است که کسانی که پرچمدار تحزب سیاسی و نقد سنت موجود در چپ بوده اند خود به گودالی افتادند که دیگران را از آن منع میکردند. رهبر که هیچ، باید متخصص تخریب بود که چنان حزبی را به اینجا رساند.

از کنگره چهارم حزب، بخصوص با بحث هائی که در آن کنگره حول "اختیارات کمیته کردستان" در گرفت و قطب بندی که آشکارا به چشم میخورد، نگرانی نسبت به آینده این حزب، در میان همه ما، همه کسانی که به اعتبار هفت سال سیاست و پراتیک متمایز این حزب احترامی میگذاشتند، و بخش اعظم این کسان در ایران هستند، آشکار بود. سوالی که در ذهن همه ما می آمد و می رفت این بود که با این تعدد نظرات، با این تعدد شخصیت ها و با این قطب بندی ای که هنوز کسی از آن درست سر در نمی آورد آیا رهبری منتخب میتواند مانند همیشه حزب متحد نگاه دارد؟ آیا این حزب به سر نوشت دیگر احزاب چپ سنتی دچار نمیشود؟ بد خواهان شمارش معکوس گسیختن حزب را شروع کردند و اعضای حزب برای دفاع از عزیز ترین سرمایه سیاسی شان در کنگره چهارم به دور کمیته مرکزی خود حلقه زدند و کمیته مرکزی به آنها اطمینان داد که حزب را مانند همیشه فعال، جسور، متمایز و مهمتر از همه متحد نگاه میدارد. رهبری حزب، به این تعهد خود عمل نکرد.

روشن است که اختلاف نظر و مبارزه درون حزبی واقعیت هر حزب سیاسی است. حزبی که در آن اختلاف نظر وجود ندارد فرقه درویش پیرو این یا آن خلیفه و مرشد است. این را حزب حکمتیست اعلام کرد و آنچه که حزب حکمتیست را از این بابت متمایز میکرد اعلام اعتقاد به تحزب سیاسی، حزب تعدد نظر و وحدت اراده و حزبیّت بر اساس قوانین و مقررات و نرم های مصوب ارگان های رهبری حزب بوده است. حزب ما در هفت سال گذشته بر این اساس کار کرده است.

رئوس این تحزب سیاسی را ما در قالب اصول سازمانی و متمم آن و همچنین مقررات مختلف، فارغ از شعارها، آرزوها و تفاسیر فردی، به تصویب رساندیم و همه کنگره ها، پلنوم ها و همه ما اعضای حزب تعهد خود بر رعایت این مقررات را اعلام کرده ایم. ما نشان دادیم که این حزب یک حزب باز و شفاف است که نتنها در ملا عام و شفاف بحث سیاسی و نظری میکند و به همه نشان میدهد که پروسه تصمیم گیری یا جهت گیری سیاسی در حزب چیست، نه تنها تحلیل را به رای نمیگذارد و اجازه میدهد هر کس با تحلیل خود از سیاست های حزب دفاع کند، بلکه مخالفین سیاست های حزب هم میتوانند آزادانه حرفشان را بزنند، نقد کنند و سیاست پیش بگذارند. پراتیک ما و نشریات سیاسی و تئوریک حزب ما طی هفت سال گذشته نمونه های موفقی از این نوع حزبیّت را بدست داده اند. این سرمایه همه ماست. همه ما در آن سهیم هستیم.

اما بعد از کنگره به تدریج وضع تغییر کرد. تناقضات و اختلافات قطبی تر شد، بدون اینکه کسی دقیقاً مضمون آنها را بدانند. و توپ برفی به غلت افتاد که با هر چرخش خود بزرگ تر شد بحث "اختیارات کمیته کردستان" در محافل به جا های دیگری کشید. اما به هر حال حتی اگر پشت این سیر اختلاف سیاسی هم باشد، سوال این است که چرا کسانی که هفت سال در سنگر تحزب سیاسی مبارزه کرده اند نتوانستند این جدل را در قالب و در چارچوب مصوبات و موازین حزب که هم مجال اختلاف نظر و هم کار مشترک را میدهد پیش ببرند؟ چرا به اینجا رسیدیم؟ چرا حزب و کادر هائی که پرچمدار مبارزه علیه سنت رایج حزبی در چپ بوده اند خود دارند قربانی آن میشوند؟

جواب در همان مقررات و اصول سازمانی است که با هم اختلاف داشتن و با هم کار کردن را قانونمند میکند نهفته است. قاعدتاً تعریف ما این بود که اختلاف سیاسی را از کانال های قانونی و سالم حزبی دنبال میکنیم. وقتی قانون رانندگی را رعایت نکنید تصادف میکنید و وقتی مقررات حزب را رعایت نکنید به این وضع میرسید. واقعیتی که کل رهبری ما به آن بی توجهی کرد این است که حزب تعدد نظر و وحدت اراده تنها بر اساس تعهد مشترک به همه مقررات و نرم های تشکیلاتی ممکن است. تعهد ما با باز بودن و شفاف بودن سیاسی حزب، تعهد ما به رعایت حقوق و مهمتر از آن محدودیت حقوق رهبری و تعهد ما به مقررات و ضوابطی که به خصوص در چنین دوره هائی باید وسواسانه به اجرا در بیاید. ما نه تنها باید خودمان فکر کنیم که موازین را رعایت میکنیم، بلکه مهمتر از آن، همه ببینند که با وسواس این کار را انجام میدهم. نه تنها باید موازین را رعایت کنیم بلکه باید آشکار باشد که این کار را انجام میدهم. بخصوص مخالف ما قبول کند که ما سر سوزنی این مقررات را زیر پا نمیگذاریم. این روش ما بوده است. همه ما در پروسه چند ساله گذشته بارها و بارها این کار را کرده ایم. بدون پایبندی به چنین مقرراتی، بدون وجود توافق در رعایت این مقررات نه تبعیت از رهبری دارد و نه وحدت اراده. ما جریانی بودیم که در اوج اختلافات درون حزب کمونیست کارگری به جناح مقابل اعلام کردیم که در پلنوم شرکت کنید ما تضمین میکنیم که علی رغم داشتن اکثریت در کمیته مرکزی، هیچ قرار و مصوبه ای را در پلنوم بدون توافق شما تصویب نخواهیم کرد. ما حزب انقلاب ایدئولوژیک و تصفیه های تشکیلاتی مخالفان مان نیستیم. این سنت برخورد اجتماعی ما به روش های حزبی بود. این ترجیح منفعت حزب به منفعت جناح خودمان بود. باز بودن سیاسی، منصف بودن در حق مخالف علامت مادر زاد این حزب بوده است. این فرق ما به همه احزاب سیاسی چپ بوده است.

ما راه مان را از چپ سنتی جدا کردیم. چپی که به محض اینکه فکر کرد باید سیاست دیگری را در پیش گرفت، سر خود و بدون طی کردن مجاری قانونی سیاست خود را بر تشکیلاتش تحمیل میکند. چپی که مخالف خود را تحمل نمیکند. اتوریته تشکیلاتی را با اتوریته فکری یکی میگیرد، مسئول تشکیلات را به پیغمبر و شیخ فرقه تبدیل میکند، دو نوع عضو دارد "رهبران" و "توده ها" که رهبران ماورای قانون هستند و سر سوزنی احترام به اعضای "غیر

رهبر " نمیگذارد. ما راه مان را از سنت احزاب عقب‌مانده در کردستان که مبارزه سیاسی را در محافل انجام میدهند و "ملت" را در تنهائی و زیر کرسی "قانع" میکنند جدا کردیم.

سنت ما این بود و مقررات اساسنامه ای ما حکم میکند که هر کدام از ما اگر بخواهد سیاستی را به سیاست حزب تبدیل کند باید زحمت بکشد، بحث هایش را علنی مطرح کند هم حزب و هم جامعه، بخصوص طبقه کارگر، را از نظر ازش مطلع کند و بعد تازه نه آن تئوری ها و تحلیل ها بلکه سیاست های ناشی از آن را به تصویب کنگره برساند. بند ۴ متمم اصول سازمانی ما میگوید:

"مبارزه فکری و سیاسی در حزب بشکل علنی و از طریق نشریات و سمینارهای علنی انجام میشود. موافقت و مخالفت حزب و نهاد های آن با یک نظر یا تبیین تنها از کانال موافقت یا مخالفت با سیاست های پیشنهادی ناشی از آن نظر معنی پیدا میکند."

این نرم حزب حکمتیست بوده است و همه ما، به حق، به آن افتخار کرده ایم. این مبنای اتحاد ما بوده است. این بند شفافیت، علنیت، غیر ایدئولوژیک بودن حزب حکمتیست و از همه مهمتر سلامت سیاسی حزب را تضمین میکند. پیش بردن بحث های سیاسی در محدوده های غیر علنی، مخفی و محفلی حزب را فاسد و فضای سیاسی آن را آلوده میکند. به رای گذاشتن تحلیل، حزب را فرقه ای و مذهبی میکند. تحلیل و تئوری پدیده های فردی هستند سیاست های ناشی از آنها جمعی است. مگر ما تحلیل مارکس را جانی به رای میگذاریم که هر کس متفاوت با آن حرف زد مرتد را اعلام کنیم؟

حزب ما نو آور تحزب جدیدی بود که در آن محفل بازی ممنوع و در عین حال بیشترین و باز ترین مجال برای اظهار نظر و ایجاد فراکسیون های حزبی را تضمین کرده است. بند ۲ متمم اصول سازمانی ما میگوید:

"اکثریت و اقلیت در حزب بطور متعارف، به وجود اکثریت یا اقلیت در تصویب یک قرار یا قطعنامه معین اطلاق میشود. چنین اکثریت و اقلیتی مبنای هویت جمعی و پایدار نیست. هویت پایدار جمعی تنها با تشکیل فراکسیون علنی و رسمی، مطابق ضوابط تعریف شده مجاز است. اکثریت و اقلیت به عنوان یک جناح تنها بر متن اکثریت و اقلیت شدن یک فراکسیون معنی دارند."

اصول سازمانی ما تضمین میکند که هر فرماسیون و اتحاد سیاسی در حزب علنی، قابل مشاهده، قابل نقد و قابل بازرسی است. این آزادی است که میتواند مانع محفل بازی شود. این مقررات است که سدی را در مقابل محفل های پنهانی و عمل مشترک سیاسی بدون هویت سیاسی روشن یا با هویت مخفی می بندد.

اینها همه معنی تحزب سیاسی است که حزب حکمتیست با پرچم آن متولد شد. این یکی از نقطه قدرت های ما بود. این مقررات کنار هم ماندن ما و تمام افتخاراتی که این حزب نصیب خود کرده است را مقدور کرد نه نقش پیغمبر گونه کسی.

متاسفانه رهبری ما که خود معلم این اصول بوده به این خطر توجه نکرده است. شاهد کنکرت و ایژکتیو این عدم توجه وضعی است که ما را با آن روبرو کرده اند.

از همان بعد از کنگره زیر پا گذاشتن موازین حزب از جانب کل رهبری حزب رایج شد.

دسته بندی ها و جناح بندی هائی شکل گرفت که مخالف صریح بند ۲ متمم سازمانی در مورد جمع های با هویت پایدار سیاسی است که در بالا ذکر شد. وقتی جمع هم نظر هستند برای تغییر حرکت مشترکی را سازمان میدهند اما نه پلاتفرم علنی روشنی دارید و نه خود را به عنوان فراکسیون به ثبت رسانده اید، دارید محفلی عمل میکنید. این قضاوت دلبخواه و اخلاقی نیست حکم روشن اصول سازمانی ماست.

بحث ها بجای کانال علنی، که اصول سازمانی ما آن را اجباری اعلام میکند، به جمع های کوچک، بسته، محفلی و مخفی انتقال یافت. هنوز یک نوشته، یک جزوه، یک نقد، یک تحلیل، یک کتاب، یک سخنرانی در مورد هیچ مساله مورد مجادله ای، بخصوص تاریخ این حزب که ظاهراً موضوع اصلی مورد مشاجره است، منتشر نشده است. اما مجالس مخفی و محفلی به نتیجه گیری رسیده اند و بر اساس این نتیجه گیری فراکسیون مخفی شکل گرفته است.

از همان کنگره به رای گذاشتن تحلیل وارد میدان شد از تحلیل بحران جهانی تا تحلیل از طبقه کارگر و غیره. بعدا دامنه فشار برای به تصویب رساندن تحلیل در پلنوم های کمیته مرکزی همه جانبه و همه چیز را شامل شد. حزبی که اعلام کرده بود و تصویب کرده بود با به رای نگذاشتن تحلیل خود را از فرقه شدن محفوظ میدارد چشم بسته به این چاه سرازیر شد. این تصور پوچ رایج شد که گویا اتورپته از طریق تحمیل تحلیل و "خط" و "خارج خط" بودن مخالف کسب میشود. تصویری که حزب حکمتیست در مقابل آن شکل گرفت. افراد لابد خط دارند اما حزب ما هیچ وقت خط رسمی نداشته است، مصوبات سیاسی رسمی دارد.

علاوه بر این رهبران حزبی بارها اقداماتی را انجام دادند که خارج از اختیار آنها بود. دستور خود سر جمع کردن نشریات حزبی، انتشار خود سر اسناد حزبی و غیره و غیره.

در پلنوم ها و جلسات دفتر سیاسی شاهد تقابل کاندید برای پست های تشکیلاتی می‌شویم بدون اینکه معلوم باشد هر کس چرا خود را کاندید میکند و پلاتفرم اش چیست.

و ...

واقعیست این است کسی نه از سر سو نیت این کارها را انجام داد و نه از سر قصد تخریب حزب. همه در فکر حزب و در خدمت حزب این مسیر را در پیش گرفتند. متوجه نبودند که این دوستی خاله خرسه با حزب است، سر حزب را متلاشی میکند. انگیزه‌های خوب و بد ما شاخص هیچ چیز نیست. عمل ماست که ایژکتیو است و میتواند مورد قضاوت قرار گیرد.

طی این مدت، نگران از هم پاشیدن حزب، چندین نامه خطاب به رهبری حزب نوشته ام و چند ملاقات حضوری با آنها داشته ام و صراحتاً نسبت به زیر پا گذاشتن موازین و شیوه کار های حزبی و پیش آمدن این وضع، کتبا و شفاهاً هشدار دادم. باید اذعان کنم که در جلب توجه رفقا به اهمیت پابند بودن به مقررات و روش های مصوب حزب نا موفق بوده ام.

کمیته مرکزی حزب، زیر فشار دبیر کمیته مرکزی و اعضای دفتر سیاسی برای تعیین تکلیف این "تحلیل ها" و "خط ها"، سه پلنوم برگزار میکند. هر سه پلنوم، مصوبات پیشنهادی اعضای دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی به پلنوم را اصولاً از دستور خارج میکند. کمیته مرکزی در سه پلنوم، شاید با غریزه، احساس خطر و نا امنی میکند و نشان میدهد که نمیخواهد یا آماده نیست در این شرایط پای تعیین تکلیف "خط" برود. خطی که هنوز حدود و ثغور روشنی ندارد. تنها پلنوم بیست و یکم سنگر و حد و مرزی را تعیین میکند. قرارى را در مورد پایبندی پلنوم به مصوبات و سیاست های تاکتونی حزب به تصویب میرساند و در واقع از دفتر سیاسی و هیات دبیران خود میخواهد که در این چارچوب عمل کنند. این سنگری است که پلنوم در آن احساس امنیت میکند.

در متن قطب بندی محفلی و غیر شفاف، تغییر آرایش رهبری حزب در پلنوم بیست و دوم، بخشی از رفقا را تصادفاً در دفتر سیاسی اکثریت میکند. میگویم تصادفاً چون اشاره کردم اساسنامه حزب ما اکثریت و اقلیت سیاسی را رسماً بر اساس پلاتفرم های روشن و تشکیل فراکسیون تعریف میکند و خارج از این محدوده، هر جمعی سیاسی جز محفل چیز دیگری نیست. اکثریت چنین جمعی تصادفی بدون هویت سیاسی اساسنامه ای است.

این "اکثریت" قاعدتاً دو راه را در پیش رو داشت. راه اول نماینده کل حزب بودن و نه نماینده فراکسیون غیر اساسنامه ای خود، احترام به تمایل و نگرانی های سه پلنوم مکرر کمیته مرکزی، که از جمله سند اولویت های آنها را از دستور خارج کرد بود، پایبندی به مصوبات تاکتونی حزب، تلاش برای قانع کردن حزب به سیاست های و جهت گیری هائی که خود درست میدانند و بالاخره بردن این مصوبات به کنگره حزب که تنها چند ماهی با آن فاصله داریم. این انتخاب مطابق سنت و موازین این حزب است، راه سر راست و ساده حفظ اتحاد حزب بر مبنای سنت سیاسی ما بود.

راه دوم پیش گرفتن مسیر عادی چپ سنتی بود. من "اکثریت" شده ام، هر چند تصادفی و محفلی، بدون توجه به همه مبانی ای که بالاتر به آن اشاره کردم خط خود را بر حزب تحمیل میکنم. اسف بار و غم انگیز است که رفقای ما، هویت محفلی را با هویت سیاسی و خطی قاطعی میکنند و این راه دوم را انتخاب کردند. خود را "اکثریت خطی" اعلام میکنند. بشکل غیر قانونی پلاتفرمی را به تصویب میرسانند که مصوبات حزبی را نقض میکند و بعد تلاش میکنند تشکیلات را به زور تابع این سیاست خود کنند.

اینجا بحث من در مورد درست و غلط بودن مضمونی این سیاست نیست. فرض می کنم کمونیستی ترین پلاتفرم تاریخ بشر است. نحوه تغییر اولویت های حزب غیر قانونی، ناروین، با اتکا به کانال های محفلی و غیر شفاف سیاسی است.

از نظر فاکتی حزب ما این مصوبات را در مورد موضوع مورد بحث ما دارد: مصوبه پلنوم پانزدهم که اولویت های حزب را تعیین کرده است و مصوبه پلنوم بیست و یکم است که اعلام میکند

"پلنوم بیست و یک حزب حکمتیست بر سیاستها، مصوبات و جهت گیریهای تا کنونی حزب تاکید می گذارد و بر آن پافشاری میکند."

حتی اگر رفقای هیات دائم پلاتفرم خود را مخالف سیاست تاکتونی حزب ندانند، که بخش مهمی از حزب چنین فکر میکند، این را دیگر میدانند که در دنیای واقعی این سند آلتز ناتیبو اولویت های پلنوم پانزده است. هیات دائم و دفتر سیاسی از نظر قانونی حق ندارد این مصوبات را دور بزنند، حق ندارد از آنها فراتر بروند و یا آنها را تغییر دهند. این سند احکامی را در خود دارد که اثبات آنها اصلاً ساده نیست و تلاش زیادی را میخواهد. اما خاصیت بحث مخفی این است که فرد را از تلاش برای اثبات نظراتش معاف میکند.

برای من قابل تصور نیست که رفقای که در دوره جدائی از حزب کمونیست کارگری پرچمدار دفاع از اصولیت حزبی بودند و خود بلا استثنا به متمم اصول سازمانی رای داده اند، متوجه این تناقض آشکار نباشند. بجای طی کردن مسیری که اساسنامه ما پیش گذاشته است، ترجیح بدهند که بطور غیر قانونی و به شکل فعالیت مخفی محفلی سیاست های حزب را تغییر دهند. این زیر پا گذاشتن حقوق کنگره و همه اعضای حزب است. این قائل شدن به موقعیت قائد، خلیفه، شیخ و آیت الله برای رهبران حزبی است. برایم سخت است که قبول کنم که این رفقا متوجه نیستند که حتی اگر خط متمیزی دارند، در یک حزب سیاسی مانند حزب حکمتیست اولین قربانی چنین اقدامی خط آنها خواهد بود. چون بجای بحث سیاسی در مورد خط و خطوط و شانس بردن کنگره، به ناچار بحث تبدیل به بحث مقررات و زیر پا گذاشتن اصول حزبی میشود، مقررات و روش کار هائی که بدون آنها اصول در قالب یک حزب بحث سیاسی نمیشود کرد. چه کسی به پلاتفرم جریانی رای میدهد که مبتکر طغیان علیه مقررات حزبی بوده است؟ حتی اگر مانیفست کمونیست دوران ما را نوشته باشد. اولین قربانی خط سیاسی رفقا و دومین قربانی کل حزب است، نه! تنها قربانی حزب است.

گفتم اینجا جای ارزیابی از این پلاتفرم و سیاست جدید این رفقا نیست. این جا بحث بر سر تشکیل یک فراکسیون مخفی و محفلی، زیر پا گذاشتن مقررات و روش کار هائی که اصول سازمانی و مقررات ما تعیین کرده است. واقعا عجیب است که رفقای که علامت مشخصه شان واقعی و زمینی فکر کردن بوده به چنین دور ویرانگری افتاده اند و علی رغم نیت خود برای حفظ حزب، ابتدائی ترین ملزومات حفظ وحدت را نمی بینند. متوجه نیستند که رهبری ای که خود این چنین قوانین و روش های حزبی را زیر پا بگذارد نمیتواند در مقابل بقیه حزب اساسنامه و مقررات را پیش بکشد. اساسنامه و مقررات حزبی نمیتواند آنجا که به نفع است رعایت شود و آنجا که به نفع نیست زیر پا گذاشته شود. رهبری ای که این چنین سیستماتیک و همه جانبه مقررات پایه ای حزب را زیر پا بگذارد و بر آن اصرار کند از زیر تنظیمات حزب خارج شده است. عملاً از موقعیت تشکیلاتی خود استعفا داده است. این درسی بود که ظاهراً حزب حکمتیست از تجربه حزب کمونیست کارگری گرفته بود.

برایم سخت است باور کنم که رفقای ما نمیدانند که عمل کردن در قالب فراکسیون اعلام نشده و مخفی اسم دارد: توطئه. برایم سخت است باور کنم که نمیدانند که اساسنامه ما درست برای جلوگیری از این سو تفاهات مقررات مفصلی را در مورد ضرورت علنیت فراکسیون ها و قابل کنترل بودن آنها توسط حزب را در خود دارد.

در مقابل این رفتار غیر قانونی هیات دائم، رفقا و کمیته هائی، به دفتر سیاسی شکایت کردند و نسبت به عواقب نادیده گرفتن این خطا هشدار دادند. متأسفانه این "اکثریت" در همین فضا منفعت عمومی و اصولیت حزب را نادیده گرفتند. این شکایات موجه را رد کردند و معترضین را اخراج یا تنبیه تشکیلاتی کرد. تصور کردند که با توسل به چنین روش های غیر سیاسی، غیر قانونی و غیر اجتماعی، در حزب حکمتیست شانس برای پیروزی دارند.

این رفقا با این کارشان کل صورت مساله حزب را تغییر دادند. دادگستری ای که قرار بود علیه بیداد به ایستد خود با آن همراه شد. از آن بدتر شروع به قلع و قمع تشکیلاتی کرد. این اقدام کل حزب را با غیر قانونیت بخشی از رهبری آن روبرو کرده است. این رفقا با این اقدام خود، اعلام کرده اند که تابع مقررات صریح حزبی نیستند، اعلام کرده اند که از زیر تنظیمات حزب خارج شده اند و از نظر مقررات حزبی اعلام کرده اند که از پست های خود

استعفا داده اند. در نتیجه امروز ما دو دفتر سیاسی نداریم. یک دفتر سیاسی داریم که عده ای که تابع مقررات حزبی نیستند از آن استعفا داده اند. نمیشود هم خدا را داشت هم خرما را. نمیشود هم علیه حزب اقدام کرد و هم رهبر آن بود.

باقی مانده دفتر سیاسی منتخب پلنوم است که پابندی خود به اصول و موازین و شیوه کار های حزبی را اعلام کرده است و در پست هایشان مانده اند. بقیه رفته اند. هیچ ابهام مقرراتی و اساسنامه ای اینجا وجود ندارد. نه دو دفتر سیاسی داریم و نه دو جناح در یک دفتر سیاسی. بخشی از دفتر سیاسی عملاً عضویت خود در این نهاد را ملغی کردند. هیات دائم و آن بخش از دفتر سیاسی که از زیر تنصیبات حزب خارج شده اند نمیتوانند در توضیح حقانیت خود به مقررات و روش های مصوب حزب اتکا کنند؛ خود آنها این مقررات و روش ها را باطل اعلام کرده اند. شایسته نیست و اسف بار است که رفقا خود و حزب شان را با این وضع روبرو کرده اند.

نمیشود کسانی که علیه اساسنامه حزب طغیان کرده اند را در راس حزب داشت. نمیشود فقط بحث و اعتراض کرد و گذاشت حزب جایی برود که از نظر سیاسی و از نظر موازین حزبی نیست؟ نمیشود اجازه داد که سنت این حزب، که یکی از ارکان هویتی آن است به این شکل زخم خورده شود. نمیتوان در بازی فوتبالی شرکت کرد که طرف مقابل قوانین مجزائی برای فول کردن دارد و خود را مجاز میداند به هر کس که رسید برایش پشت پا بگیرد تا تنه غیر قانونی بزند و تیم مقابل فوتبالی بازی کند. این بازی فوتبالی نیست، مراسم کتک زدن یک تیم توسط تیم دیگر است. هیچ آدم عاقلی در چنین مراسم کتک خوردنی شرکت نمیکند. در فاصله ای که شما سرتان به بازی فوتبالی گرم است تمام تیم تان سر از بیمارستان در می آورند. در نتیجه نمیتوان در موقعیت کنونی ایستاد و فقط بحث کرد این نسخه پیروزی خاطی و شکست معترض است.

آیا باید قبول کرد که حزب این رفقا را که همیشه از نقطه قدرت های آن بوده اند از دست داده است؟ به نظر می آید که این راه در پیش است. اما شاید هنوز راه دیگری هم هست.

ما هیچ وقت حزب به نظر می آید ما جریانی بوده ایم که هیچ وقت خود را به آنچه که ظاهراً در مقابل ما قرار گرفته است محدود نکرده ایم. ما جریانی بودیم و هستیم که مواضع "غیر متعارف" در چپ ایران را تعریف کرده ایم و شجاعت دفاع از آنها را داشته ایم. ما کسانی بودیم که در مقابل هجوم چپ به دنباله روی اپورتونیستی از سبز ایستادیم و تلاش کردیم طبقه کارگر به دنباله سبز تبدیل نشود. ما حزبی بودیم که، بعد از کشتار مخالفین در دهه شصت، جسارت کردیم و حزب قدرتمندی را در ایران سازمان دادیم. ما حزبی بودیم که در اوج اختناق پروژه های رهبران کمونیست در میان مردم را انجام دادیم. ما حزبی بوده ایم که جز منفعت طبقه کارگر به هیچ چیز پابند نبوده ایم. ما حزب جسارت و کار غیر متعارف هستیم. این جا هم میتوان و باید محدوده مفروضات را بشکنیم و همین جسارت را از خود نشان دهیم. به این اعتبار هنوز راه برگشتی هست. راه برگشت به قانونیت حزب.

اگر بخشی از دفتر سیاسی که از زیر تنظیمات حزب خارج شده صمیمانه اشتباهات خود را به پذیرد، متوجه شوند که بحث در مورد حفظ چهره این و آن نیست، بحث بر سر اصولیت حزب است، این درجه از انصاف و شجاعت، که به حق از آنان انتظار میرود، را بار دیگر نشان دهند، شجاعانه و بی اما و اگر مسئولیت اشتباهاتی که کرده اند را بر عهده بگیرند. قطعاً همه حزب به شجاعت آنان آفرین خواهد گفت و با آغوش باز آنها استقبال خواهد کرد و حزبی متحد به دور رهبری خود را خواهیم داشت و رهبری ما و حزب ما از دل این ماجرا آبدیده تر بیرون خواهد آمد.

اما اگر این کار را نکنند، برای مدافعین اصولیت در حزب راهی نمیمانند که کناره گیری آنها از دفتر سیاسی و رهبری حزب را قبول کنند. این تصمیم، تصمیم بسیار درد آور و تاسف باری در زندگی تک تک ما خواهد بود. درد آور است که رفقای که عمری با هم در سنگر ها و در و جنگ های مهلک تر از این شرکت داشته ایم را از دست بدهیم.

سوال این است که آیا این دور نگر، این اجتماعی بودن و این پابندی به مقررات حزبی در توان این رفقا هست؟ قطعاً در توان شان هست. آیا این درجه از شجاعت در این رفقا هست؟ قطعاً هست. کارهای از این بزرگتر کرده اند و اعمال نیازمند شجاعت بسیار زیاد تر از این را انجام داده اند. اما آیا این انتخاب را خواهند کرد؟ این را باید دیگر خود این رفقا جواب بدهند. باید امیدوار بود و منتظر.

باید متوجه بود که این پیچ را با تاکتیک و مذاکره بر سر اصول نمیتوان پشت سر گذاشت. باید شجاعت تمام و کمال کمونیستی و کالیبر رهبران بزرگ را از خود نشان داد. هر روز ادامه این وضع و تصور خریدن وقت برای سازش و "مذاکره و توافق" مهلک است. نه مذاکره ای در کار است و نه سازش بر سر اصول حزب. این رفقا همه نور چشم ما و باعث افتخار ما بوده اند و شخصاً در پروسه طولانی فعالیت مشترکمان از بسیاری از آنها درس های گرانبهائی آموخته ام و نه تنها به گردن حزب بلکه به گردن من به عنوان فرد حق دارند و مدیون آنها هستیم. اما وقتی که علیه کنگره ها، پلنوم ها و همه موازین و اصول حزبی دست به حرکتی میزنند که در هر قاموسی کودتا نام دارد، من از حزبم که از خودم، نور چشمم و همه افتخارم عزیز تر است دفاع میکنم. این تنها شانس ماندن چیزی به اسم حزب و حزبیت است. این حزب میتواند از نظر سیاسی هزار جناح داشته باشد. اما از نظر مقررات و قانونیت یک جناح دارد: جناح دفاع از اصولیت و قانونیت حزب.

قضاوت نهائی قطعاً با پلنوم کمیته مرکزی و کنگره حزب است. اما تا آنوقت باید حزب اسلحه را از دست کسانی که بر روی حزب اسلحه کشیده اند در آورد، حزب را از دسترس این جمع غیر قانونی که قانونی را به رسمیت نمیشناسند دور نگاه داشت. خاطی را اول میگیرند و خلع سلاح میکنند بعد به محکمه میبرند. بعد از اینکه شورش خوابانده شد است که پلنوم و کنگره میتواند این سیاست دفتر سیاسی را بررسی کند و به شکایت احتمالی هر کس و از جمله هر کدام از این رفقا رسیدگی نماید.

گرچه این جدال، جدالی نیست که هیچ یک از ما خواهان آن بودیم. برای کسانی که خود را متعلق به سنت این حزب میدانند مهم است که در این جدال با استاندارد و روشی که شایسته نام حزب حکمیتست و شایسته طبقه کارگر است ظاهر شوند. دفاع بی قید و شرط از سیاست کمونیستی. دفاع بی قید و شرط از موازین و اصول اساسنامه ای حزب. این جدال فقط بر سر یک سری مقررات نیست بعلاوه بر سر شفافیت و صمیمیت سیاسی، غیر شخصی بودن، اجتماعی عمل کردن، منصف بودن و نشان دادن علو طبع در حق مخالف، عدم تعرض به حرمت فردی افراد، و در یک کلمه بر سر به دست دادن استاندارد جدیدی در یک روش متمدن، باز، مدرن و کارگری از جدال درون حزبی است. این جدال باید خود دست آوردی در این زمینه برای طبقه کارگر باشد. این را بیش از هر کس دفتر سیاسی حزب باید تضمین کند.

حزب حکمیتست اموال کسی نیست و کسی حق ندارد وارد معامله و سازش بر سر اصول آن شود. حزب عزیزی است که دست آورد کمونیسم ایران و طبقه کارگر ایران است. کسی نباید حق داشته باشد با آن مانند اموال خود رفتار کند یا با سرنوشت آن بازی کند. و از آن مهمتر دفاع از سلامت سیاسی و

نوع تحزبی که در تاریخ چپ ایران نمونه بوده است دفاع مستقیم از دست آورد طبقه کارگر ایران است. هیچ یک از ما حق سکوت و مامشات با تخریب حزب و بذل و بخشش هیچ سر سوزنی از پرنسیب های آن را نداریم. همه رفقانی که به حق نگران سرنوشت حزب هستند باید متوجه باشند که تنها راه بیرون آمدن از این نگرانی ها، مستقل از هر گونه جناح بندی سیاسی ای، دفاع بی قید و شرط از اصولیت و قانونیت حزب و دفاع از دفتر سیاسی قانونی آن است.

ما همیشه میدانستیم که در احزاب خارج کشوری، تا وقتی پایشان روی زمین جامعه به جای محکمی بند نباشد، تا وقتی واقعا به یک حزب داخل کشوری تبدیل نشوند، چنین رفتار های غیر اجتماعی ممکن است. از جمله به همین دلیل در مصوبات حزب ما از کنفرانس موسس این حزب و کنگره اول آن تا امروز، از جمله در سند اولویت های پلنوم پانزدهم، داخل کشوری کردن حزب و قرار دادن پایه آن بر پرولتاریای صنعتی ایران اولویت اعلام شده است. در میان کل اپوزیسیون چپ، تنها حزب ما، نه به ادعای خودمان، بلکه حتی به تصدیق وزارت اطلاعات و روزنامه کیهان نشان داده است که قادر به انجام این کار است. این مسیری است اگر طی شود، که باید بشود، حزب را از این گونه رفتار ها و طبقه کارگر را از خطر خون ریزی های داخلی و از دست دادن مدافعان با ارزشش به درجه زیادی مصون میدارد.

برای تحقق این اولویت، امروز همه ما باید با چنگ و دندان از این حزب و اصولیت آن دفاع کنیم، آنرا بدور دفتر سیاسی آن متحد کنیم و تلاش کنیم که حزب را، بدون تلفات از این دست انداز بیرون بیاوریم.

حزب حکمتیست سر جای خود ایستاده است و کارش را میکند، اولویت ها و مصاف های دیگری را دارد.

زنده باد حزب حکمتیست

۱۵ دسامبر ۲۰۱۱

پایان یک دوره تلاش

به رفقای رهبری حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری کردستان

رفقا!

به دنبال تلاش های صمیمانه و مجدانه شما و مذاکرات و مباحثات سیاسی که در سطح اعضا و کادرهای حزب و علنا به اطلاع جامعه هم رسانیده شده، اکنون زمان آن فرا رسیده است که به این دوره خاتمه داده و تصمیمات نهایی را اعلام و راه برون رفت حزب حکمتیست از وضع موجود به حزب و جامعه اعلام گردد.

در این راستا به اطلاع می رسانیم:

۱- با احترام به و قدردانی از تلاشها و دخالت رهبری دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، ما به بیانیه شماره یک شما پاسخ مثبت وبدون قید شرط دادیم. شکی نیست که این تنها راه حفظ وحدت و یکپارچگی حزب حکمتیست است. هر راه دیگری که مسائل مورد اختلاف را در هر سطحی به برگزاری دور دیگری از جلسات داخلی طرفین اختلاف، ارجاع دهد، مخرب میدانیم. در صورت اجرای مفاد بیانیه شماره یک، بی تردید خارج شدن حزب از وضع نابسامان کنونی مقدمتا مدیون تلاش های کمونیستی و رفیقانه شما است.

۲- پاسخ ما به شما در عین حال نشانه احترام ما به دخالت مجدانه و صمیمانه صدها عضو و کادر و رهبری احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان و حزب حکمتیست و دوستداران حزب و پاسخ ما به احساس مسئولیت این رفقا در قبال سرنوشت حزب حکمتیست بود که در تاریخ احزاب کمونیست این دوره دخالتی کم نظیر و با صمیمیتی کم سابقه بود.

۳- ما موظفیم که به وضعیت کنونی و شرایطی که به حزب تحمیل شده است خاتمه بدهیم و بیشتر از این حزب را در تنگنا نگاه نداشته و توقعات و خواستهای صاحبان حزب و دوستدارانش را برآورده سازیم. تداوم وضعیت کنونی در شان کمونیسم و کمونیستهای متشکل در حزب حکمتیست و دوستداران این حزب نیست. ما خاتمه دادن به این دوره بحرانی را به حزب و جامعه بدهکاریم، و برون رفت فوری از این دوره را وظیفه خود میدانیم.

۴- در خواست نهایی ما این است که هیات مشترک حزب حکمتیست و نماینده احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان که در هر دو بیانیه شما آمده است و ما با آن موافقت کرده ایم، فوراً تشکیل شده و تدارک عملی کنگره را برعهده بگیرد.

۵- ما در اطلاعیه خود در پاسخ به بیانیه دوم شما، اعلام و پیشنهاد کردیم که انتخابات کنگره چهارم حزب حکمتیست که فارغ از اختلافات و کشمکشهای کنونی است، مبنای برگزاری کنگره ۵ حزب قرار بگیرد. این راه حلی جدی، مسئولانه و سیاسی در جهت حفظ یکپارچگی حزب تا کنگره ۵ است. مسیر علنی، سیاسی و شفافیتی که در آن اختلافات و مسائل این دوره مورد بحث و بررسی و تعیین تکلیف قرار می گیرد.

۶- در صورت عدم موافقت رفقای مخالف، ما چاره ای نخواهیم داشت جز این که برای برون رفت از این شرایط، شرایطی که با روش، سنت ها و نرم های مخرب و انحلال طلبانه، حزب را در آستانه انشقاق قرار داده است، برگزاری کنگره رسمی حزب را راسا، بر اساس پیشنهاد فوق اعلام کنیم. و همه اعضا و کادرهای حزب حکمتیست را، مستقل از اختلافات سیاسی، برای وارد شدن به دوره جدید و شرکت فعالانه در برگزاری کنگره حزب، و تاکید بر تداوم دفاع و اجرای سیاستهای تا کنونی حزب، فرا بخوانیم.

۷- ما کماکان از هر گونه دخالت و شرکت رفقای رهبری احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان در این دوره جدید استقبال می کنیم و انتظار داریم و امیدواریم که شما را در کنار خود و حزب حکمتیست در کنگره پیشا رو داشته باشیم.

با احترام

از طرف دفتر سیاسی حزب حکمتیست

آذر مدرسی

۲۴ دسامبر ۲۰۱۱

پلنوم یا کنگره!

از دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست

در حاشیه فراخوان دبیر کمیته مرکزی در مورد برگزاری پلنوم بیست و سوم!

به انضمام یکی از نامه دبیر کمیته مرکزی به هیئت دائم.

اخیرا از طرف "هیئت دائم"، اعلامیه ای در "افشای" من بعنوان دبیر کمیته مرکزی، منتشر شده است، که با عملی "آگاهانه" پلنوم را "دور زده ام".

خواننده با خواندن اعلامیه هیئت دائم، بی تردید تصویر "فرصت طلبانه ای" از دبیر کمیته مرکزی میگیرد. کسی که به خاطر اختلاف نظر، ارگان خود را دور میزند! "هیئت دائم" از جهت گیریهای سیاسی من، از طریق نظر اتم در جلسات رسمی و انتقاداتم به عملکرد آنها، مطلع است.

برای کسانی که به مسئله اختلافات در رهبری حزب حکمتیست، از زاویه دوستی یا دشمنی علاقمندند، ذکر فاکت هایی لازم است:

۱: من بعنوان دبیر کمیته مرکزی، در تاریخ ۱۴ دسامبر، پلنوم بیست و سوم را، طی نامه ای داخلی و خطاب به اعضا کمیته مرکزی و کادرهای حزب، فراخواندم.

از این فراخوان، جز تعداد معدودی از اعضا کمیته مرکزی، کسی استقبال نکرد. تلقی من از این عدم استقبال، "بی حاصلی" سه پلنوم قبلی حزب، کم اشتیاقی اعضا کمیته مرکزی برای برگزاری پلنوم دیگری در ادامه سه پلنوم قبلی، خارج شدن ابعاد اختلافات از ظرف داخلی کمیته مرکزی، دخالت کادرها و اعضا و دنیای بیرون در این جدال، وجود شکایت از تعداد زیادی از اعضا کمیته مرکزی، و به تمام این دلایل خارج شدن آن از دستور بود. در این پروسه، پروژه برگزاری پلنوم عملا منتفی، و برگزاری کنگره که ظرف مناسبی برای رسیدگی به اختلافات سیاسی است، و میتواند در عین حال به شکایات از اعضا کمیته مرکزی هم رسیدگی کند، مطرح شد.

جزئیات و پیشینه

در پاسخ به فراخوان دبیر کمیته مرکزی، از هیئت دائم تنها یک عکس العمل دریافت کردم. نامه سلام زیجی، که از دبیر کمیته مرکزی برای فراخواندن پلنوم، با ادبیاتی بسیار زننده "خلع ید" کرده بود! نامه سلام زیجی فقط بایگانی شد. هیئت دائم می بایست به همراه علنی کردن نامه داخلی دبیر کمیته مرکزی، که اجازه علنی کردن آنرا نداشت، عکس العمل خود به فراخوان پلنوم را هم منتشر میکرد. و سپس علیه دبیر کمیته مرکزی اعلامیه افشاگرانه صادر میکرد. "حکم" عضو هیئت دائم در مورد "خلع ید" از دبیر کمیته مرکزی، امری صرفا به دلیل اختلاف سیاسی بود، نه هیچ دلیل حقوقی یا صلاحیت تشکیلاتی. نمی توان به اصول و ضوابط، مشروط به "منفعت من"، پایبند بود!

۲: "هیئت دائم" از روز پس از "انتخابات"، مطلقا با دبیر کمیته مرکزی کمترین ارتباط رسمی، نداشته است. هیئت دائم هرگز از دبیر کمیته مرکزی، برگزاری پلنومی را درخواست نکرده است. بعلاوه با پیشنهادات مکرر دبیر کمیته مرکزی برای برگزاری یک پلنوم پیش از برگزاری کنگره پنجم، پیشنهاداتی که در جلسه دفتر سیاسی مطرح شد، با بی اعتنایی و بی اشتیاقی برخورد کرد. پلنومی قبل از کنگره را اساسا نالازم می دانست. "هیئت دائم" بارها از اختیارات دفتر سیاسی برای تغییر آئین نامه انتخابات کنگره و "تغییر ریل" دیگری در ترکیب نمایندگان کنگره، صحبت کرده و آن را تدارک می دید. به این دلیل ضرورتی برای برگزاری پلنوم قبل از کنگره را نمی دید.

با این وجود، ناگهان بعنوان طرفداران پروپاقرص پلنوم، و "پاسخ مثبت دهندگان" به فراخوان دبیر کمیته مرکزی، ظاهر میشود و اعلامیه صادر میکند! و بدون اجازه دبیر کمیته مرکزی نامه داخلی او را رو به بیرون منتشر میکند و "افشا" میکند. انتشار غیرمجاز و "انتخابی" مباحث و اسناد روش و سنتی است. این روش پیشتر در مورد پلنوم بیستم، توسط "رهبری" این جمع صورت گرفته بود، که در پلنوم بیست و یکم مورد انتقاد قرار گرفت.

۳: فراخوان من برای برگزاری پلنوم بیست و سوم، تنها با یک دستور بود. دستور پلنوم بیست و سوم، از نظر من رسیدگی به شکایاتی بود که از تعدادی از اعضا دفتر سیاسی و هیئت دائم شده بود. رسیدگی به شکایات از دفتر سیاسی، را خود دفتر سیاسی نمی تواند بررسی کند! این کار باید توسط ارگان مافوق، پلنوم صورت میگرفت. و بر مبنای گزارش مستقلانه ای که دبیر کمیته مرکزی بعنوان ناظر بر فعالیت های دفتر سیاسی، ارائه میداد، پلنوم آن را بررسی میکرد.

شاید لازم باشد در فرصتی مجموعه این شکایات را منتشر کرد. تا هیئت دائم با انتشار انتخابی برخی اسناد و مباحث، تصویر یک جانبه ای بدست ندهند.

چه کسی کدام پلنوم را برای چه کاری میخواهد؟ چه کسی کدام پلنوم را برای چه دور زده است؟ نمی توان برای همیشه بر بی اطلاعی عموم، سناریوهای ساختگی، بناکرد.

موازینی ابتدایی

مقدمتا: پاراگرافهایی از پیش نویس گزارش دبیر کمیته مرکزی، که قرار بود به پلنوم بیست و سوم، ارائه شود.

هیئت دائم، پیش از جلسه دفتر سیاسی و پیش از انتشار و تصویب پلاتفرم مشکل آفرین خود، بشدت از طرف کمیته های حزبی، دبیر کمیته مرکزی، اعضا دفتر سیاسی و اعضا کمیته مرکزی و کادرهای حزب، در مورد تصویب سند مورد اشاره، سندی که تصویب آن در صلاحیت آنها نیست، و این که این عمل قانونی نیست، مورد انتقاد قرار گرفته بود. این انتقادات به سادگی با اعلام این که هیئت دائم "قدرتمند" است، مورد بی اعتنایی مطلق قرار گرفت.

"هئیت دائم" ترجمه و تفاسیر آشفته ای از موازین حزبی را، عملاً جانشین اصول و ضوابط موجود کرده است. و از رهبری حزب نهاد بسیار ناآشنایی ساخته است. در حال حاضر طبق تفسیر این رفقا، جمعی که "هئیت دائم" است خود تمام دفتر سیاسی است. در غیاب کمیته مرکزی جانشین کمیته مرکزی و مافوق دبیر آن است. در غیاب کنگره جانشین کنگره و نائب آن است. هم قانون گذار، هم مجری، هم بازرس و هم قاضی است. و در عین حال، هم کمیته کردستان است و گارد آزادی، هم کمیته سازمانده، هم کمیته تبلیغ، و هم دبیرخانه و سردبیر همه نشریات و رادیوها و تلویزیون! و رفیق در راس آن، لیدر و صاحب حق و تو در همه سطوح تشکیلاتی است. این آرایش، پیش از مطلع شدن عموم از اختلافات، و پیش از سرباز کردن آن در دفتر سیاسی، به اجرا درآمده بود. انتشار پلانفرم جنجال آفرین هئیت دائم، تنها نوک کوه یخی بود که این نوع رهبری عملاً بر آن بنا شده بود و آن را به همه کمیته های حزبی، تحمیل کرده بود. این آرایش انحلال طلبانه، در جلسات دفتر سیاسی توسط من و تعداد دیگری از اعضا دفتر سیاسی بارها و بارها مورد انتقاد قرار گرفت. این آرایش متعلق به هر سنت و سازمان و حزبی باشد، به حزب حکمتیست متعلق نیست. حزب حکمتیست نیازمند "تغییر ریل" در سنت، فرهنگ و اصول سازمانی نیست و باید بر اساس اصول سازمانی مصوبه کنگره های خود عمل کند.

برای روشن شدن، موازین حزب حکمتیست، در این مورد، لازم است که برخی موازین اصول سازمانی حزب و قرارهایی در این مورد را یادآوری کرد.

۱۲- در سلسله مراتب تشکیلات، اصل بر تبعیت هر کمیته از مصوبات کمیته بالاتر و تبعیت همه کمیته ها از مصوبات کمیته مرکزی است.

۱۳- همفکری در تعیین هدف مشترک و همگامی در مبارزه عملی برای تحقق آن، اصل اساسی در مناسبات داخلی حزب کمونیست کارگری است. گسترده ترین تبادل نظر و همفکری و بیشترین فرجه برای طرح آراء و نظرات مختلف افراد در جریان تصمیم گیری در سطوح گوناگون، در کنار اکیدمترین انضباط و همگامی و یکپارچگی عملی در پیشبرد سیاستها و اقدامات مصوب، ارکان تفکیک ناپذیر مناسبات درونی حزب کمونیست کارگری را تشکیل میدهند.

قرار ۲۰۰۲

اتحاد حزب به اعتبار خود یک هدف مهم و حیاتی است. تلاش برای متحد کردن و متحد نگاه داشتن، تلاش برای قانع کردن، و کوشش برای بهم بافتن اعضا و کادرهای حزب یکی از مهمترین و حیاتی ترین وظایف هر کادر، هر کمیته، دفتر سیاسی و لیدر حزب است.

قرار ۲۰۰۱

در راستای بند ۱۵ اصول سازمانی حزب، انتصاب و انتخاب افراد در حزب باید بر اساس آمادگی و قابلیت فرد در انجام وظایف مربوطه باشد. برکناری فردی یا دستجمعی اعضای حزب از مسئولیتهايشان با اتکا به نظر سیاسی آنها به معنی اعمال نسبیت سیاسی است و در حزب کمونیست کارگری- حکمتیست ممنوع است.

قرار شماره ۸ - قرار در مورد مباحثات در جلسات کمیته ها و نهاد های حزب

حفظ محرّمیت کمیته ها و نهاد های حزبی و تضمین امنیت لازم سیاسی برای طرح هر نظر و پیشنهادی در این ارگان ها و اطمینان مطرح کننده از عدم استفاده از این بحث ها به عنوان ابزار افشاگری سیاسی در آینده مقررات زیر را ایجاب میکند:

۱ - شفافیت و علنیّت در مبارزه سیاسی به معنی طرح شفاف و علنی نظرات است نه علنی کردن اسناد حزبی. نوار و اسناد مباحثات داخلی (مکاتبات درونی و نوار جلسات غیر علنی) یک کمیته یا نهاد حزبی تماماً داخلی است. انتشار آنها به عنوان بخشی از پیشبرد مبارزه سیاسی تحت هر شرایطی ممنوع است. دسترسی به این اسناد تنها توسط خود آن کمیته و نهاد و یا ارگان های مافوق مجاز است

۲ - اسناد و نوار مباحثات ارگان ها و کمیته ها برای اعضای این نهاد ها تنها در مراکز این کمیته ها و نهاد ها قابل دسترس خواهند بود.

با احترام

دبیر کمیته مرکزی، ثریا شهابی

۲۴ دسامبر ۲۱۱

از: دبیر کمیته مرکزی

به: اعضا و علی البدل‌های کمیته مرکزی و کادرهای حزب حکمتیست

موضوع: برگزاری پلنوم بیست سوم

تاریخ: ۱۴ دسامبر ۲۰۱۱

رفقای عزیز!

بی تردید همه شما از اختلافات در رهبری حزب، مطلع هستید. اختلافاتی که فی الحال طرح آنها از مجاری رویتن حزب خارج شده است و طبعاً همه ما را نگران کرده است.

برای به سرانجام رساندن این اختلافات، و برای دخیل کردن اعضا کمیته مرکزی، اعضا علی البدل‌ها کمیته مرکزی و همچنین کادرهای حزب در تعیین سمت و سوی حزب، لازم است که هرچه زودتر، بطور متشکل دخالت کنیم.

به این منظور لازم است هرچه زودتر، و در ماه ژانویه سال آینده، پلنوم وسیع کمیته مرکزی با شرکت کادرهای حزب، را برگزار کنیم.

قانوناً، دبیر کمیته مرکزی، مجاز است که پلنوم را فراخوانم و با این نامه، من برگزاری پلنوم آتی، پلنوم بیست و سوم حزب حکمتیست را فرا میخوانم و از همه شما دعوت می‌کنم که در آن شرکت کنید.

صمیمانه از همه شما می‌خواهم که در هر مقام و موقعیتی که هستید و در هر جغرافیایی که فعالیت می‌کنید، به مسئولیتها و تعهداتتان در قبال حزب و جامعه، در قبال کمونیست‌های ایران و طبقه کارگر، پایبند بمانید و در کمیته‌های حزبی و یا سازمانهای غیرحزبی، همچون گذشته به فعالیت هایتان ادامه دهید.

در اولین فرصت جزئیات مربوط به برگزاری پلنوم آتی، را به اطلاع‌تان می‌رسانم. بی تردید هیچ چیز بیش از تعهد مشترک همگی ما، پایبندیمان به موازین و مقررات فعالیت مشترک، نمی‌تواند ضامن برگزاری پلنوم وسیع آتی، دخالت آگاهانه ما، و ضامن برگزاری درست آن باشد.

با آرزوی موفقیت

دست همگی‌تان را به گرمی می‌فشارم

ثریا شهابی

از: دبیر کمیته مرکزی

به: دفتر سیاسی و هیئت دائم دفتر سیاسی

موضوع: پلاتفرم سیاسی، عملی، هیئت دائم

تاریخ: ۰۷ دسامبر ۲۰۱۱

رفقای هیئت دائم، رفیق رحمان عزیز،

سند شما تحت عنوان پلاتفرم سیاسی، عملی هیئت دائم دفتر سیاسی حزب حکمتیست، که رو به بیرون و در کمونیست ویژه پلنوم بیست و دو، منتشر شده است، یکی از مصوبات حزب، مصوبه کنگره دوم حزب، یعنی کمیته‌های کمونیستی، را تغییر داده است و ایجاد آن را از دستور کار حزب خارج کرده است.

هیئت دائم و دفتر سیاسی آن، قانوناً نمی‌توانند مصوبات ارگانهای مافوق خود، پلنوم ها و کنگره ها را ملغی کنند یا تغییر دهند.

از این رو، خواهش می‌کنم که با انتشار کمونیست بعدی، آن را بعنوان سیاست رسمی حزب ملغی کنید.

در عین حال:

در سند مذکور، از تغییر ریل و دگرگونی‌های اساسی، صحبت شده است. بدون این که روشن باشد که منظور از این تغییر ریل چی است. این مسئله، مبهم و قابل تفسیر است. و یک سند حزبی نمی‌تواند و نباید قابل تفسیر باشد.

ضرورت تغییر ریل و تجدید نظر در این یا آن سیاست رسمی حزب، طبعاً اگر بعنوان نظر شخصی رئیس دفتر سیاسی یا این و آن شخصیت حزبی گفته و نوشته شود، مسئله کاملاً متفاوتی است.

در حال حاضر یک سیاست رسمی حزب، که مصوب یکی از کنگره های حزبی است، توسط هیئت دائم دفتر سیاسی بطور غیرقانونی تغییر کرده است. این "تغییریل" رو به بیرون اعلام شده است. و به ارگانهایی که مقدمات خود را موظف به تبعیت از سیاست های مصوب پلنومها و کنگره های خود میدانند، نیز ابلاغ شده است و کار آنها را با مشکلات جدی روبرو کرده است. انتشار علنی این سند، و مراجعات متعدد اعضا کمیته مرکزی به من در این مورد، من را موظف میکند که یک نسخه از این نامه را جهت اطلاع اعضا کمیته مرکزی و مشاورین آن، ارسال کنم.

با احترام، ثریا شهابی

رونوشت: اعضا و مشاورین کمیته مرکزی

توجهتان را به پاراگرافهای مربوط به این موضوع جلب میکنم:

اطلاعیه پایانی کنگره دوم حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

در بحث کمیته های کمونیستی، تجربه این دوره از فعالیت حزبی در ایران مورد بحث قرار گرفت و کمیته های کمونیستی بعنوان یک دستاورد مهم و موفق فعالیت کمونیسم اجتماعی، سازمانگر و رهبر مورد تاکید قرار گرفت. بعلاوه کنگره بر کاستی های سازمان دهی کمیته های کمونیستی که ناشی از نفوذ برداشت های سنتی در فعالیت کمونیستی است انگشت نهاد.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۲۴ مهر ۱۳۸۶ - ۱۶ اکتبر ۲۰۰۷

پلاتفرم سیاسی، عملی هیئت دائم دفتر سیاسی حزب حکمتیست، اول آذرماه ۱۳۹۰ - بیست و دوم نوامبر ۲۰۱۱

ه - ایجاد کمیته های کمونیستی : با گسترش نفوذ ما و به ویژه با در نظر گرفتن تناسب قوا و بهبود اوضاع امنیتی، با اتکا به رهبران کارگری، آژیتاتورها و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر، کمیته های کمونیستی و حزبی را ایجاد میکنیم. شاخص مهم برای رسمیت دادن به این کمیته ها، درجه اطمینان به ادامه کاری آنها بعد از اعلام موجودیت آنها است. نباید کمیته ها را زودرس و تصنعی و فقط با ابتکار از بالا ایجاد کرد. در پیدایش شرایط مساعد این کار، فاکتور اولاً تناسب قوای مساعد و اوضاع امنیتی و ثانیاً درجه آمادگی رهبران کارگری و فعالین کمونیست کارگران برای ایفای نقش خود در قالب کمیته کمونیستی رهبری کننده را باید در نظر گرفت.

برای ایفای این نقش، حزب ما بر ظرفیتهای و تواناییهای مهمی از دستاورهای سیاسی و سازمانی و پراتیکی سه دهه اخیر کمونیسم حکمت تکیه دارد و در عین حال تناقض مسئله آنجا است که با کمبودها و نارساییهای سیاسی و سازمانی و سبک کاری خطیری هم روبرو است. وضع موجود حزب جوابگوی این رسالت نیست و بسرعت باید تغییر کند. حزب ما به تغییر ریل و دگرگونیهای اساسی احتیاج دارد تا به عنوان حزب کمونیستی دخیل در مبارزات طبقه کارگر و هدایتگر کل جنبش آزادی و برابری و رهایی انسان عروج کند.

کدام معجزه از کدام ناجی!

نامه دبیر کمیته مرکزی: در مورد درخواست برگزاری پلنوم اضطراری

تعدادی از رفقای کمیته مرکزی حزب حکمتیست، و تعدادی از اعضا علی البدل آن، بدنبال فعالیت های فشرده درونی و بیرونی هئیت دائم، درخواست برگزاری یک پلنوم اضطراری را مطرح کرده اند و از من بعنوان دبیر کمیته مرکزی، تنها کسی که قانونا میتواند پلنوم ها را فراخواند، خواسته اند که این پلنوم را فراخوانم. حول این درخواست به قوانین و نوعی از وظایف برای دبیر کمیته مرکزی و کمیته مرکزی، ارجاع شده است، که واقعی نیست و من در ادامه و در حاشیه به آن خواهم پرداخت.

بی تردید اعضا کمیته مرکزی، حق دارند در هر شرایطی که لازم دانستند، برگزاری جلسه پلنوم را درخواست کنند. برگزاری پلنوم حق اعضا کمیته مرکزی است، و دبیر کمیته مرکزی هم، همچون دبیر هر کمیته حزبی دیگری باید به این فراخوان پاسخ دهد. کمیته مرکزی، بالاترین مقام رهبری حزب است در فاصله دو کنگره، با اختیارات بسیار زیاد و با محدودیت های بسیار زیاد. از این اختیارات و محدودیت ها، امروز و در شرایط بسیار پیچیده و از هم گسیخته رهبری حزب، تفاسیر و تعبیر بسیار متفاوت و دلخواهی صورت میگیرد. که لازم است به آن پاسخ داده شود و من تلاش میکنم در دامه به آن پاسخ دهم.

مقدمتا، هیچ طرح و ادعایی در خود مقدس نیست. ما انسانهای زنده هستیم که میتوانیم بر تن "زیباترین" و "متمدنانه" ترین قوانین و طرح ها لباس ریاکاری، فریب، و آسیب رسانی بدوزیم، و با زیباترین ادعا های بشردوستانه، جنایات میلیونی سازمان دهیم. و بالعکس در دل سیاه ترین شرایط، زیباترین اقدامات انسانی را سازمان دهیم. دنیای امروز سراسر با طرحهای "زیبا" و "قوانین" رسمی، به منجلابی که در آن زندگی میکنیم تبدیل شده است. دنیا سراسر، مملو است از ادعاها و طرح های زیبایی که توسط آن هالوکاست ها براه میافتد. طرحهایی که بی تردید، تنها و تنها بر خوش بینی، اعتماد، و توکل مردم به طراحان و مجریان آن استوار است. سازندگان دنیای بیرون از ما، قدرت های حاکم در سراسر جهان، حداقل در دو دهه گذشته فجایع عظیمی بر بشریت روا داشته شده اند که تماما با ابزار طرحهای "متمدنانه"، و داعیه های "بشردوستانه" صورت گرفته است. طرحهای "متمدنانه و منکی به دمکراسی"، "منکی به افکار عمومی"، "رای همگان" و حقوق "مالیات دهندگان"! ادعاهای زیبایی چون "صلح و امنیت و امن سازی جهان" و "دخالته بشردوستانه"، نیاز و ضرورت "مبارزه با توحش تروریسم اسلامی" از یک طرف، و مطلوبیت "مبارزه ضد امپریالیستی" برای احقاق "حقوق ضایع شده ملی و مذهبی"، از طرف دیگر، دستمایه سیاست هایی کردند که با آن جهان را، از عراق تا نیویورک و فلسطین و لیبی، به منجلابی که پیش چشم همه ما است، تبدیل کردند. ما کمونیست ها به ادعاها و عبارت پردازی های زیبا نیاز نداریم. به اقدامات، تصمیمات، و فعالیت های متزقی، انسانی و انقلابی نیاز داریم. آموخته ایم که همیشه پشت داعیه ها، لفاظی ها، و عبارت پردازیهای زشت یا زیبا، منافع واقعی و زمینی را جستجو کنیم. این روش، تنها برای جدال با دشمنان طبقاتی مان نیست، باید در میان خود ما، بکار برده شود.

ادعا، طرح و رجوع به قانون، نیمی از مراسم افتتاح جدال جدی تری است که مقدمتا و فی الحال در جریان است. جدالی که هیچ کس در آن بی طرف نیست! یا اگر نخواهد "توکل کند" و مقدراتش را بدست دیگران بسپارد، نمی تواند در دل آن جدال بی طرف بماند. این شامل حال ما نیز میشود. وظیفه ما بعنوان عده ای کمونیست، روشن کردن و روشن شدن در مورد منافع زمینی است که پشت هر طرح و رجوع به هر قانونی وجود دارد. باید پشت ادعاها، گردوخاک ها، منافع مستقیم را جستجو کرد.

من بعنوان دبیر کمیته مرکزی وظایف و مسئولیت هایی دارم، و بعنوان یک کمونیست، که در جدال جاری در رهبری حزب حکمتیست، بی طرف نیست، نمی توانم علیه وجدانم رای بدهم. "خودم را به بی طرفی بزنم"، "ریاکاری کنم" یا بر "بی خبری و بی اطلاعی" دیگران، "حساب باز کنم"!

از این رو پاسخ من دو جنبه را در خود، همزمان منعکس میکند. یکی پاسخ من بعنوان دبیر کمیته مرکزی است به فراخوان اعضا کمیته ام، و دیگری پاسخ شخصی من است، که در دل هم و در ادامه خواهد آمد. در پایان این نامه و پروسه ای که من پیشنهاد میکنم، کمیته مرکزی مختار است، انتخاب کند، یا با من همراه و همفکر شود، یا علیرغم من و با انتخاب دبیر دیگری، آنطور که میخواهد، پلنوم بیست و سوم را فراخواند و برگزار کند.

من مناسفانه در جریان استدلالات، منطق، و دلایل امید بستن به برگزاری پلنومی پیش از کنگره، قرار نگرفته ام. دلایل هئیت دائم در این مورد، و تغییر نظر آنها از تحریم پلنومی که من فراخواندم، تا ضرورت فوری و عاجل فراخوان پلنوم اضطراری، را نشنیده ام. صورت جلسات نشست های این هئیت در مورد این تغییر تصمیم و انتظار از پلنومی که درخواست شده است، را دریافت نکرده ام. به جلسه و جلسات داخلی که در این مورد برگزار شده است، دعوت نشده ام. در جریان پروسه ای که تعدادی از رفقای کمیته مرکزی توسط آن اقتناع شده اند، قرار نگرفته ام! از این رو محق هستم که سوالهایم در این مورد، پروسه ای که رفقا قانع شده اند، را سرگشاده با اعضا کمیته مرکزی و علی البدلها و طرفداران برگزاری پلنومی، با مشخصاتی که هئیت دائم خواسته است را پیش از جلسه، در میان بگذارم. تا برای همگی ما، همه کسانی که به چنین پلنومی امید بسته اند، کاملا روشن شده باشد، که به چگونه جلسه ای خواهند رفت. تا همه تصویر روشنی از مثبت ترین و منفی ترین سناریو هایی که اتفاق خواهد افتاد، را از پیش بدانیم.

با تمام احترام قلبی و رفیقانه ای که برای رفقای که به فراخوان هئیت دائم برای برگزاری پلنوم، پاسخ مثبت داده اند، با تمام اعتقاد عمیقم به اینکه جانبداری آنها از کمپین هئیت دائم، از سرخوش بینی، اعتماد، و علاقه به حفظ وحدت حزب، و از سر عشق آنها به حزب حکمتیست است، با این وجود لازم است حقایقی که در باره پلنوم درخواستی وجود دارد را با همگان در میان بگذارم. و مستقل از این که چنین پلنومی برگزار خواهد شد یا نه، وظیفه خودم را بعنوان دبیر کمیته مرکزی، انجام داده باشم.

کمیته مرکزی و نقش قانونی آن

مقدمتا، در مورد کمیته مرکزی، پلنوم و همه ما اعضا آن، بعنوان بالا ترین ارگان رهبری حزب در فاصله دو کنگره، لازم است ابتدائاتی را خاطر نشان کنم.

الف: اختیارات پلنوم و کمیته مرکزی، بی انتها و نامحدود نیست. طبق اساسنامه حزب "در سلسله مراتب تشکیلات، اصل بر تبعیت هر کمیته از مصوبات کمیته بالاتر و تبعیت همه کمیته ها از مصوبات کمیته مرکزی است". دقت کنید اصل بر تبعیت از مصوبات است، نه خود اشخاص و افراد و تصمیمات فردی و یا جمعی تعدادی از آنها. این اصل بدیهی، مدتی است طبق سنت معینی، به تبعیت از افراد و جمع هایی که در ارگانهای کمیته مرکزی، دفتر سیاسی و کمیته های حزبی انتخاب شده اند، تغییر کرده است. و مدتی است "اعتبار" انتخاب شدن، به "اعتبار" تبعیت از افراد یا ارگان تبدیل شده است. طبق اصول سازمانی حزب، همه ما موظف هستیم از مصوبات جلسات مان، پلنوم هایمان و کنگره هایمان، تبعیت کنیم.

ب: برگزاری پلنومی قبل از کنگره، بلاواسطه به کار دفتر سیاسی، یعنی ارگان منتخب کمیته مرکزی برای رهبری حزب، پایان میدهد. همه در پلنوم، اعضا متساوی الحقوق کمیته مرکزی و در یک سطح قرار میگیرند.

پ: اولین وظیفه پلنوم، گزارش گیری از دفتر سیاسی و هیئت دائم آن است. و اولین وظیفه من، بعنوان دبیر کمیته مرکزی، ارائه گزارش مستقل از کار دفتر سیاسی است. من باید بعنوان عضو ناظری که کمیته مرکزی انتخاب کرده است، از طرف این کمیته بر کار دفتر سیاسی در فاصله دو پلنوم، نظارت کنم و گزارش مستقل ام را به شما تقدیم کنم.

ت: پس از گزارشدهی، پلنوم باید رهبری جدید و دبیر کمیته مرکزی جدید، را انتخاب کند.

این نقش و وظیفه حداقلی است که برای به اجرا درآمدن آن، اساسنامه حزب فونکسیون بنام کمیته مرکزی و پلنوم های آن، تعریف کرده است. تبدیل کردن پلنوم به ارگان سازمانده کنگره، تماما دلبخواهی، غیر اساسنامه ای و غیرقانونی است.

با این تعریف روشن، من از طرفداران برگزاری پلنوم اضطراری، پلنوم با دستوری که هیئت دائم درخواست کرده است سوال میکنم، که:

با توجه به اختلافاتی که در سطح دفتر سیاسی و کمیته مرکزی، سرپا کرده است، اختلافاتی که فی الحال در دنیای بیرون در جبهه دشمنان حزب حکمتیست، در چپ و راست، صف بندی حامی و مخالف ایجاد کرده است، به چه ترکیبی از اعضا کمیته مرکزی برای سپردن رهبری بعدی حزب میتوان رای اعتماد داد؟ شما کدام اعتماد را پشت سر کدام جمع یا فرد قرار میدهید؟ به چه حقی، حق اساسنامه ای من در گزارش دهی از اختلافات در دفتر سیاسی و وضعیتی که در حزب پیش آمده است، را از دستور پلنوم خارج میکنید؟ فکر نمی کنید که با گزارش بدون تعارف و صریح من به پلنوم، جلسه در اولین دقایق خود متشنج و منحل خواهد شد؟ با کدام مجوز، من را از انجام وظیفه قانونی ام، در مورد گزارش دهی از کار دفتر سیاسی و هیئت دائم، محروم میکنید؟ و دستور دلبخواهی کنگره حزب را به کار پلنوم اضافه میکنید؟

درحالی که، از بیش از بیست عضو کمیته مرکزی، به خاطر اقدامات "خلاف قانون" و "نقض موازین" و بی پرنسیبی و ... شکایت شده است، (مستقل از وارد بودن یا نبودن شکایات)، درحالی تقاضای معلق ماندن و اخراج عضویت تعدادی از کمیته مرکزی شده است، در حالی که خود کمیته مرکزی به دو جناح تبدیل شده است، چگونه به آرا و انتخابات جدید آن، امید بسته و اعتماد میکنید؟ چه تضمینی وجود دارد که هر تصمیم جدید آن، "انتقامجویانه" نیست؟ چرا اعضا و کادرهای این حزب در ایران و در خارج کشور، باید به صحت تصمیمات جدید من و شما، در پلنومی جدید، برای ایجاد تغییراتی نامعلوم، اعتماد کنند؟ این "دمکراسی بدوی" و عقب مانده، طبق چه قانونی به مناسبات حزب حکمتیست تبدیل شده است. در پیشرفته ترین "دمکراسی" ها، هنگامی که از ارگانی شکایت هست، آن ارگان تا به پایان رسیدن پروسه رسیدگی به شکایات، اجازه تصمیم گیری جدید در مورد مسئله مورد مناقشه را ندارد. هر تصمیم گیری آن، و محق ترین تصمیمات آن، میتواند بعنوان تصمیمات "انتقامجویانه"، ملغی شود. در جوامع متمدن، هنگامی که پرونده شکایات شما از وزارت آموزش و پرورش در جریان است، مستقل از وارد بودن یا نبودن شکایت، وزارتخانه مربوطه مجاز به تصمیم گیری در مورد فرزند شما و در مورد مسئله مورد مناقشه، نیست. و هر تصمیم آن میتواند علیه وزارتخانه مربوطه، بعنوان تصمیم انتقامجویانه، تلقی شود و علیه آن وزارتخانه عمل کند. به طریق اولی باز بودن پرونده شکایت شما از پلیس، از دولت، از مجلس، از هر مقام مسئولی، مانع از این است که پلیس و مربوطه در مورد شما تصمیم بگیرد. و بالاخره شهروندان، اگر از دولت مربوطه به خاطر اعمال خلاف قانون شکایت کنند، میتوانند تا پایان پروسه رسیدگی به شکایات از وظایف شهروندی، پرداخت مالیات، رفتن به سربازی، رفتن سرکار، و پاسخگویی به مقامات مربوطه خودداری کنند.

دمکراسی بورژوازی، با تمام ریاکاری و سطحی بودن، تاریخا و پس از سواستفاده اکثریت، مقامات، دولت و مسئولین از حقوق و اختیاراتشان، و بخصوص پس از تاریخی از تغییر جهت سیاسی پس از پیروزی کمپین های انتخاباتی شان، و پس از دو جنگ جهانی و جنایات میلیونی، ناچار شده است که صدها و صدها مکانیزم بازدارنده سواستفاده اکثریت از قدرت، را تعریف کند. در انگلستان مقررات ویژه ای برای سرپیچی شهروندان از دولت، هنگامی که شهروندان از دولت شکایات شخصی یا سیاسی دارند، وجود دارد. مردم از روسای جمهورشان به خاطر زیرپا گذاشتن "وعده های انتخاباتی"، خسارت میگیرند! در آلمان برای تغییر قانون اساسی و قوانین پایه ای حقوق فردی و شهروندی مردم، مکانیزمهای بسیار محدود کننده و عملا غیرممکنی، در مقابل اکثریت و دولت و مجلس گذاشته شده است. انتخاب شدن، من و شما بعنوان اعضا کمیته مرکزی حزب حکمتیست، ضمن این که افتخار بزرگ و مسئولیت بزرگی است، در عین حال محدودیت های زیادی در اتخاذ تصمیم، در مقابل ما میگذارد.

در مورد پلنوم بیست و سوم با دستوراتی نا معلوم!

ممکن است گفته شود، که این پلنوم اضطراری است و میتواند تصمیمات و اقدامات غیرمعمول اتخاذ کند. از سر وحدت طلبی و به سازش کشاندن اختلافات، همچون سه پلنوم گذشته، عمل کند و این بار مثلا دفتر سیاسی انتخاب نکند، "همه را ابقا کند"، "از شکایات بگذرد" و ... و تنها و تنها به کنگره بپردازد.

اگر چیزی غیرقانونی باشد، این پروسه است. اگر پلنومی بتواند همه وظایف خود را کنار بگذارد و وظایف جدیدی برای خود تعریف کند، در اولین قدم خود را، بعنوان رهبری حزب، منحل کرده است. این پروسه انحلال طلبانه، در بهترین و خوش بینانه ترین حالت، عده ای را، اساسا در خارج کشور، موقتا "شاد" یا "غمگین"، در کنار هم قرار میدهد. و تا مدتی، که بی تردید کوتاه خواهد بود، فضای "زندگی سیاسی" عده ای از ما را در خارج کشور، قابل تحمل تر خواهد کرد. شرایطی که در آن، سیاست و حزب قربانی معامله گری و بده بستان خواهد شد. از حزب و کمیته مرکزی آن، ارگانی که طبق اساسنامه ابزار کار معینی است، چیزی برجای نخواهد ماند. در پایان این پروسه در بهترین حالت، محفلی از رفقای سابق و قدیمی، میتوانند برای مدتی به خود مشغول، بمانند. این حزب، ارگانهایش، کمیته مرکزی و کمیته های محلی و ... در ایران و در خارج کشور، ابزار اعمال سیاست است و باید به همان شکل بکار گرفته شود.

مجددا یادآوری میکنم که طبق اساسنامه و بر صدر همه قوانین، نوشته شده است که همه موظف اند، در فاصله دو کنگره، از مصوبات کمیته مرکزی تبعیت کنند. به طریق اولی خود کمیته مرکزی موظف است از مصوباتش تبعیت کند. یکی از این مصوبات پلنوم بیست و دوم، تصمیم در مورد کنگره بود. و امروز از من خواسته شده است که جلسه ای برای تغییر آن مصوبه را برگزار کنم. تا بتوان در غیاب بخش بزرگی از پلنوم، و در غیاب رفقای که اعلام نکرده اند که برگزاری چنین پلنومی ضروری است، مصوبه قبلی را تغییر داد! یا تغییر آن را در دستور گذاشت! سوال این است که چرا؟ چرا شما اعضا کمیته مرکزی از مصوبه پلنوم قبلی خود تبعیت نمی کنید؟ و کنگره را طبق تصمیم آن پلنوم برگزار نمی کنید؟ این کار قرار است چه منفعتی، و متعلق به چه گروهی را منعکس کند؟

آیا این فراخوان برای برگزاری پلنومی نیست، که مهمترین دستور آن طبق پیشنهاد هئیت دائم، برگزاری کنگره و تعیین مقررات جدید آن، است. پلنومی که سایر دستورات آن از جمله رسیدگی به شکایات، رفتارهای غیرقانونی، مرز شکنی ها و مباحث سیاسی، و مسائل دنیای بیرون و جنگ با دشمنان، تنها تزئینات و حواشی است که حول و حوش مقررات برگزاری کنگره، "انتخابات" و "ار" چیده خواهد شد. این را خود فراخوان به روشنی اعلام کرده است.

چرا کنگره پنجم حزب باید به صدر مسائل حزب پرتاب شود؟ کنگره پنجم حزب، تنها مسئله ای بود که پلنوم بیست و دوم، به اتفاق آرا در مورد تاریخ و نحوه برگزاری آن، رای داده بود. و پیشتر مسئول نظارت بر انتخابات آن نیز معلوم شده بود! چرا باید در این یک فقره تصمیم پلنوم بیست و دوم، که هیچکدام از اعضا کمیته مرکزی در مورد آن ملاحظه نداشت، تجدید نظر کرد؟ چرا باید با فرض این که تعدادی از اعضا کمیته مرکزی که به این فراخوان پاسخ مثبت نداده اند، و در پلنوم شرکت نخواهند کرد، تصمیم پلنوم قبلی را در مورد کنگره "به اتکا آرا" شرکت کنندگان در پلنوم، تغییر داد؟ قرار است در چه تصمیمی تجدید نظر شود؟ منطبق کردن با اساسنامه به چه معنی است؟ مگر تا بحال منطبق نبوده است؟ آیا قرار است کم کردن سهمیه کمیته سازمانده که در پلنوم بیست و دوم طرح شد و کنار رفت، در پلنوم فوق العاده به رای گذاشته شود؟ یا قرار است که به سهمیه بخش های دیگر تشکیلات بنا به شرایط امروز اضافه شود؟ اگر آری چرا هئیت دائم اینرا روشن به امضا کنندگان فراخوان و کل حزب نمیگوید؟

چرا در مورد مسئله پلانفرم هئیت دائم، در مورد وضعیت دفتر سیاسی، در مورد انحلال کمیته های حزبی، در مورد گرایشات سیاسی در حزب، رابطه دشمنان حزب با اختلافات رهبری، و به سرانجام رساندن اختلافات و سرنوشت آنها و ... دهها و دهها مسئله دیگر، لازم نیست پلنوم برگزار کرد؟ چرا در مورد مسائلی که در مورد آنها اختلاف وجود دارد پلنوم و اعضا کمیته مرکزی "صاحب صلاحیت" نیستند و تنها در مورد نحوه برگزاری کنگره لازم است پلنوم دیگری برگزار کرد و در تصمیم پلنوم قبلی تجدید نظر کرد؟

آیا با وارد شدن در بحث سهمیه تشکیلات های مختلف، در شرایط امروز، به بهانه بالا بردن سهم این یا آن بخش از تشکیلاتهایی که اساسا در خارج کشور اند، کمونیستی که در مریوان و سقز و سنندج و کامیاران و مهاباد به حزب حکمتیست امید بسته است، در مقابل کمونیست و طرفدار حزب حکمتیست در دانشگاههای ایران، و در کارخانه ها و مراکز صنعتی قرار نخواهد گرفت؟ آیا بنام سهم این یا آن تشکیلات، و در واقع سهم این یا آن جمع و محفل در کمیته مرکزی، دشمنی و عداوت بین کمونیست هایی که گرد حزب حکمتیست در سراسر ایران گرد آمده اند، بنا به جغرافیاهای مختلف، کردستان، تهران، مشهد و صنایع و معادن، ایجاد خواهد شد؟ آیا منافع غیرسیاسی، محفلی، خرد و کوتاه بینانه تعدادی در کمیته مرکزی، خود را به کادرها، اعضا، و دوستداران حزب در داخل کشور، از کردستان تا تهران و مشهد، تحمیل خواهد کرد؟ بین آنها شکاف ایجاد خواهد کرد؟ آیا در حالی که در کمیته مرکزی هیچ اکثریت و اقلیتی بر مبنای مصوبات سیاسی شکل نگرفته است، جدال بر سر سهمیه رای در کنگره و "جنگ انتخاباتی" در کمیته مرکزی، حزب را بر مبنای منافع محفلی، بیش از پیش بخصوص در ایران شقه شقه خواهد کرد؟ حکمتیست ها در کردستان و تهران و اصفهان و مشهد و در کارخانه ها را به دوری از هم، تقابل و عداوت خواهد کشاند؟ من تردید ندارم که، هر نوع انتخاباتی برای کنگره بعدی، بر متن شرایط امروز، چنین خواهد شد. و من نخواهم توانست سازمانده چنین انشفاق و تخریبی باشم.

پلنوم بیست و دوم حزب تاریخ و نحوه برگزاری کنگره را معلوم کرده است. اگر رفیقی در این مورد ملاحظه ای دارد، یا علاقه ای به تجدید نظر دارد، لازم است آن را پیش از پلنوم در اختیار اعضا کمیته مرکزی و علی البدلهای آن قرار دهد. و بخصوص امروز با توجه به علنی شدن تمام مباحثات داخلی حزب، لازم است آن را رو به بیرون اعلام کند. "تحریک احساسات" در مورد حق اعضا کمیته مرکزی برای دخالت در سرنوشت حزب، بعنوان عالی ترین مرجع در فاصله دو کنگره، چرا قرار است تنها در مورد تصمیماتی باشد که هئیت دائم علاقمند است در مورد آنها تجدید نظر کند؟

مهمترین وظیفه پلنوم، بعنوان ارگان مافوق دفتر سیاسی و هئیت دائم آن، و مهمترین وظیفه من بعنوان دبیر و ناظر بر فعالیت های دفتر سیاسی، رسیدگی به تخلفات دفتر سیاسی، یعنی رسیدگی به مشکلات ارگان تحت مسئولیت خود، یعنی دفتر سیاسی است. این چگونه و اروونه کردن نقش ارگانهای تحت مسئولیت و مسئول است؟ پلنوم ابزار اجرایی هئیت دائم و دفتر سیاسی نیست، برعکس است! و به طریق اولی، کنگره ابزار اجرایی در دست پلنوم نیست، برعکس است! در پلنوم بیست و سوم، قرار است، چگونه معجزه ای صورت بگیرد؟ بحث کنگره چگونه بحثی است که مهم است که پلنوم بیست و سوم به آن پاسخ دهد؟ چرا انتخابات کنگره چهارم، که حزب یک پارچه و یک دست بود، برای تعیین خطر رسمی حزب، "مسخره" است، و انتخابات جدید مورد علاقه هئیت دائم، که باید توسط کمیته مرکزی صورت بگیرد که فی الحال از نیمی از آنها، از جانب یکدیگر و از جانب اعضا و کادرهای حزب شکایات جدی وجود دارد، معتبر و راهگشا است؟ و اگر راهگشا است، راهگشا چه جمعی است؟ برای چه کاری؟

در شرایطی که ارگانهای حزب، دفتر سیاسی، کمیته خارج، کمیته سازمانده، کمیته کردستان، گارد آزادی، کمیته تبلیغ، تماما از هم گسسته شده است، در حالی که تعدادی از اعضا کمیته مرکزی خلع ید و "برکنار" شده اند، در حالی که ادبیاتی از طرف برخی از اعضا کمیته مرکزی در نقد سیاست های حزب رو به بیرون تولید میشود، مورد علاقه شدید هر ضد حکمتیست و از جمله سایت هایی چون بروسکه است، و در حالی که با ادبیات تعدادی از اعضا کمیته مرکزی همه مخالفین سیاست های حزب حکمتیست برای رهنمود دادن برای تغییر ریل احساس اعتماد به نفس میکنند، در حالی که توسط اعضا کمیته مرکزی بر پیکره حزب، کمیته های حزبی و شخصیت های آن، از همه طرف تیر پرتاب میشود، پلنوم قرار است چگونه معجزه کند؟ تصور این که "خلع ید شدگان" و "خلع ید کنندگان" قرار است در پلنومی در کنار هم، در جلسه در بسته ای بنشینند، مذاکره و معامله و سازش کنند، شایسته هیچ کمونیستی نیست!

این چگونه ها، و چراها، شاید برای کسانی که تجربه مشترکی با یک سنت در فعالیت سیاسی را ندارند، بی پاسخ باشد. شاید برای تعداد زیادی از اعضا کمیته مرکزی، علی البدلها و کادرها و اعضا حزب و دوستداران حزب حکمتیست، نامعلوم باشد. برای من، و برای تمام کسانی که این سنت را سی سال

است می‌شناسند و حداقل در تاریخ حزب حکمتیست، در کنار آن در جدال دائم بوده است، مطلقاً نامعلوم نیست. کافی است حداقل به سه پلنوم گذشته حزب حکمتیست بازگردید، تا متوجه شوید که پلنوم بعدی چگونه قرار است معجزه کند. و این معجزه چگونه صورت خواهد گرفت.

کمپین تبلیغاتی هیئت دائم، برای جلب اعتماد و جمع آوری نیرو برای برگزاری پلنوم بر دو رکن استوار است. یک عقب نشینی عظیم سیاسی برای یک تعرض عظیم تر تشکیلاتی.

بی تردید رفقای که به فراخوان هیئت دائم برای برگزاری پلنومی با دستور برگزاری کنگره، پاسخ مثبت داده اند، به آنها و عده داده شده است که هیئت دائم آماده است که برای حفظ "وحدت حزب"، "عقب نشینی" کند و حتی پلاتفرم علمی خود، را "بازپس بگیرد"، "معلق کند" یا "کنار بگذارد"! همانگونه که در سه پلنوم گذشته انجام گرفت! معامله ای که مشروط بر این که بتوان با جلب اعتماد پلنوم، مقررات برگزاری کنگره، آرا و پروسه نمایندگی در کنگره را تماماً تغییر داد. جمله "طبق اصول اساسنامه ای"، فرمول معجزه آسایی است که قرار است پوشش قانونی تسخیر تشکیلات با عقب نشینی سیاسی باشد.

نگاهی به سه پلنوم گذشته این سنت، بسیار کمک کننده است. سنتی که هرگز از نظر سیاسی، شجاعت ابراز نظر مستقل نداشته است. سنتی که در خفا، نارضایتی و عدم همفکری و عدم تفاهم خود را "فورت" میدهد، و در فرصت مناسب، به شکل فاجعه آمیزی آن را بروز میدهد. سنتی که هرگز بطور علنی و شفاف نظرات سیاسی خود را بیان نمی کند. حول نظرات سیاسی خود، علناً نیرو بسیج نمی کند. بر احساسات، روابط محلفی، و تحریکات احساسات عقب مانده، استوار است و از آن نیرو میگیرد. این سنت، هنگامی که حزب در حال تعرض نظری و سیاسی است، ساکت و همراه حزب و خط رسمی آن است، و هنگامی که در پیشروی های حزب، به دلایل بیرونی یا درونی، سکونی می بیند، فعال میشود. ماسی سال است در چپ ایران، در کنار این سنت، زندگی و کار کرده ایم. امروز، اگر اختلافات در حزب حکمتیست، به شکل ظاهراً در هم ریخته ای در آمده است، چندان هم درهم ریخته نیست. مرور کوتاهی به سه پلنوم گذشته حزب، خصلت نمای این سنت است. سیاست ساختن حزب در ایران، هماهنگ کردن و یک دست کردن ساختن حزب در شهرهای کردستان و سایر شهرهای ایران، متکی کردن حزب به کمیته های کمونیستی، و جهت گیریهای کارگری حزب، توسط یکی از گرایشان درون حزب، گرایش عقب مانده، پوپولیستی، و آکسیونیستی، همیشه با عدم علاقه روبرو بود. گرایشی که هرگز عدم علاقه، عدم توافق، و مخالفت خود را بیان نکرد. آن را بصورت مصوبه و قرار و ... مطرح نکرد. گرایشی که سنت مبارزه فکری، جدل سیاسی، اختلاف نظر و در عین حال وحدت عمل، را حمل نمی کرد. گرایش مخالفی که بر سنتی عقب مانده سوار است. سنتی که با کسی جدال فکری و سیاسی ندارد. برای تصویب نظراتش در جمع های باز و بزرگ، کار نمی کند. سنتی که بر تشکیلات داری، تسخیر تشکیلات به شیوه های دیپلماتیک و "پلتیک زدن"، و سپس تزریق سیاست به روشهای "کنکدامشانه" و "پدرسالارانه" و "قیم مابانه"، متکی است. سیاست هایش را نه در جلسات و مجامع علنی که باید به مردم هم پاسخگو باشد، که از طریق محافل غیرقانونی، با تحریک احساسات عقب مانده، عملی میکند و حول انواع حب و بعضی های شخصی و غیرسیاسی، نیرو جلب میکند.

در پلنوم بیستم، که دومین نشست کمیته مرکزی پس از کنگره چهار بود، این سنت، از حاشیه به میدان آمد. و تحت عنوان خواست "بازگرداندن اختیارات به کمیته کردستان" در مقابل ساختن حزب در داخل ایران، ساختن حزب در ایران همزمان و یک دست در شهرهای کردستان و سایر شهرهای ایران، مقاومت خود را علنی کرد. مقاومتی که پیشتر در شکل "اگر و مگر هایی" خود را نشان میداد. در این پلنوم این گرایش در مقابل پروژه ساختن حزب در داخل، علناً ابراز وجود کرد. و از پلنوم تقاضای تجدید نظر کرد. این تقاضا تحت تاثیر فضای سیاسی پلنوم که تحت تاثیر انقلابات در خاورمیانه و بخصوص مصر بود، به سطح "تقاضاهایی کوچک" و "غیرمهم"، عقب نشست. به امید فرصت های بعدی، سازش کرد و عقب نشست و اعلام کرد که داعیه سیاسی ندارد. پلنوم بیست و یکم: کمپینی علیه خط رسمی حزب، و علیه کورش مدرسی در محافل براه افتاده بود، به بهانه بحث تحزب کمونیستی. این تعرض با دخالت دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، و مدافعین خط رسمی حزب عقب نشست، باز سازش کرد. هرگز نقد و حرف سیاسی خود را علنی مطرح نکرد. به پای رای دادن به مصوبات تاکتونی و "اسند دفاع از حرمت رفیق کورش مدرسی" رفت. از نظر سیاسی عقب نشست، باز معامله کرد، به این امید که تشکیلات را نه به شکل سیاسی، که با دیپلماسی تسخیر کند.

پلنوم بیست و دوم: این گرایش باز به امید تسخیر تشکیلات، مجدداً سازش کرد. پلاتفرم و قطعنامه اوضاع سیاسی و طرح آرایش خود را بازپس گرفت، و پس از کسب اکثریت دفتر سیاسی، و "تبدیل شدن به اکثریت"، نه تنها پلاتفرم خود را راساً تصویب کرد، که شروع به انحلال تشکیلات های حزب، کمیته سازمانده و کمیته تبلیغ کرد. هیئت دائم، در تصویب سیاست هایی که صلاحیت تصویب آن را نداشت، و با تعرض به کمیته های حزبی و خلع ید از مسئولین کمیته های حزبی، شروع به پیاده کردن سیاست های تصویب نشده خود کرد. پدیده ای که رهبری حزب را به موقعیت امروز کشانده است.

و بالاخره قرار است پلنوم بیست و سوم، با یک دستور، تغییر آرا کنگره، و "تغییر وزن محفل هیئت دائم"، این سناریو را تکمیل کند.

اگر حزب حکمتیست، میخاهد حزب سیاسی بماند، و به محفل تملق متقابل و سرپناهی برای زندگی سیاسی نسلی از کمونیست ها در خارج کشور تبدیل نشود، باید اجازه عقب نشینی سیاسی به امید تسخیر تشکیلاتی به هیچ گرایشی در حزب ندهد.

باید تلاش کرد که در کنگره ای که کمترین اثری از وضعیت حاضر ندارد، پلاتفرم های سیاسی، خط های سیاسی، جهت گیریهای سیاسی، مطرح شوند. در کنگره ای که با شرکت نمایندگان کمیته ها و سازمانهای حزبی برگزار میشود، خطوط مختلف و گرایشات مختلف تلاش کنند، بطور شفاف و علنی از طرق مکانیزمهای تشکیلاتی، برای تسخیر سیاسی حزب فعالیت کنند.

حزب حکمتیست تنها به این شکل میتواند، از وضع نامناسب امروز خارج شود و این تجربه تلخ را به سکویی برای تبدیل شدن به یک حزب سیاسی و فاصله گرفتن از سنت چپ حاشیه ای تبدیل کند. اکثریت و اقلیت، تنها و تنها، حول مصوبات رسمی معنی و مفهوم دارد. هر گرایش دیگری که نمی تواند خود را به خطر رسمی تبدیل کند، گرایش هیئت دائم، در صورتی که قادر نباشد خود سیاست های خود را به مصوبات رسمی حزب تبدیل کند، میتواند در مقابل گرایش رسمی، مصوب، بعنوان فراکسیون و اپوزیسیون سیاست های رسمی، خود را سازمان دهد. و برای جدال درون حزبی، و برای کسب اکثریت از طریق مبارزه سیاسی، فعالیت کند.

ثریا شهابی

۲۰ ژانویه ۲۰۱۲

۱۲ دیماه ۱۳۹۰

پلنوم هیئت دائم و گرو گرفتن وحدت طلبی رفقا!

اقدام غیر مسئولانه رفقای خط بازنگری و اعلام خطی دیگر در قالب "پلاتفرم سیاسی عملی هیئت دائم"، به عنوان سیاست حزب حکمتیست، بدون توافق حزب و مراجع آن، کل حزب را با وضع خطیری روبرو کرده است. پلاتفرم و تغییر خطی که در هیچ کنگره ای به بحث گذاشته نشده است و در پلنوم ۲۲ کمیته مرکزی کنار گذاشته شده است. خطی که تا هم اکنون نه در حزب و نه در بیرون حزب و رو به جامعه، به روشنی و شفاف خود را بیان نکرده است. رفقای خط بازنگری به جای طرح شفاف و روشن نظرات خود، به جای بیان نقد خود از خط تا کنونی حزب حکمتیست و به جای دادن امکان قضاوت و دخالت اعضا و کادرهای حزب، و فراهم کردن شرایطی که همه بتوانند در آن انتخاب سیاسی کنند، خود و جمع خود به عنوان کل حزب برای حزب حکمتیست تصمیم گرفتند و تغییر خط آن را اعلام کرده اند. با تعهد به نمایندگی سیاستهای رسمی حزب و اعلام وفاداری به آنها، از کنگره حزب و پلنومهای کمیته مرکزی، رای اعتماد گرفتند و به عنوان قیم طیف وسیعی از کادرها و کمونیستها متشکل در حزب، با به حساب نیاوردن آنها، به شکلی محفلی و کندخدا منشانه به نام رهبری حزب، تغییر ریل حزب را اعلام کردند. با کنار زدن "گرد و خاکی" که برپا شده است، و نگاه کوتاهی به بحث طرفداران خط بازنگری در خارج و در داخل حزب، دست کردن در توبره هر ضد حکمتیست دیروزی و کیی برداری طرفداران خط بازنگری از فحاشی هایی که به حزب حکمتیست، شخصیت هایش، پراتیک و جهت گیریهایش در گذشته و امروز شده است، مکان رسمی خط بازنگری را در دنیای واقعی نشان میدهد. با این وجود، و با وجود تمام تلاشهای انحلال طلبانه جمع هیئت دائم، ما برای فراهم کردن شرایط یک تقابل سیاسی متمدنانه، تمام تلاش خود را بعمل آوردیم.

ما در این پروسه علیرغم برخورد فرقه ای و غیر سیاسی رفقای خط بازنگری به مخالفین سیاسی خود، علیرغم تصفیه های تشکیلاتی، علیرغم تمام تلاش این رفقا در مسموم و غیر سیاسی کردن فضا و تحریک احساسات و گرو گرفتن تلاش کل رفقای حزب برای حفظ وحدت حزب و نجات آن، راه خود را کج کردیم.

به درخواست دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، و به خواست طیف زیادی از اعضا و کادرهای حزب، جهت تعیین هیئتی مشترک و بردن حزب به کنگره برای تعیین تکلیف این وضع، بی قید و شرط توافق کردیم. متأسفانه هیئت دائم با بی اعتنائی مطلق نسبت به وضعی که به حزب تحمیل کرد، با بی اعتنائی به انشاقی که در حزب بوجود آورد، در مقابل پاسخ گویی به تلاشهای ما، هر روز سدی بست و تمام این تلاشها را با بن بست روبرو کرد.

با دیپلماسی و سیاست امروز و فردا، و ظفره رفتن از زدن حرف صریح و روشن، و با بهانه تراشی هایی چون یک روز تحت نام "ضرورت تصمیم دقتر سیاسی" و روز دیگر تحت عنوان "ضرورت پلنوم" راه خود را به سمت انشقاق کامل کج کرد. در مقابل مشغول تومار جمع کردن برای پلنوم فوق العاده ای شد، که تنها خاصیت آن هموار کردن راه پیشروی تشکیلاتی جمع هیئت دائم است. و عملاً هر تلاش و راه حل متمدنانه ای را مانع شده اند.

پلنوم هیئت دائم خط پایان هر راه حل سیاسی متمدنانه

قبل از پلنوم ۲۲ کمیته مرکزی، هیئت دبیران وقت در مورد برگزاری کنگره حزب تصمیم گرفت، این تصمیم به اطلاع و تائید پلنوم ۲۲ رسید. مسئول برگزاری انتخابات کنگره به پلنوم معرفی شد، تاریخ کنگره اعلام شد و پلنوم تصمیم گرفت کنگره حزب علنی باشد و پروسه انتخابات بعد از پلنوم فوری شروع شود. رفقای خط بازنگری در هیئت دائم، چرا امروز به تجدید نظر در این تصمیمات رسیده اند؟ چه نیازی و چه ضرورتی این تجدید نظر را ایجاد کرده است؟ کنگره ای که در پلنوم ۲۲ به اتفاق آرا در موردش توافق شده است، امروز به چه دلیلی و با چه مجوزی کنار گذاشته میشود؟ اگر نیاز هیئت دائم این است که سیاست و اختلاف سیاسی حاشیه ای شود، تا امکان جنگ تشکیلاتی و تصرف تشکیلاتی را پیدا کند، چرا همین را رسماً اعلام نمی کند؟ مگر پلنوم فوق العاده در ۱۴ دسامبر از جانب دبیر کمیته مرکزی فرخوان داده نشد، و با تهمت و افترا اعضا هیئت دائم به بن بست نرسید؟ چرا امروز و درست زمانی که کنگره اعلام شده است این محفل به سنگر پلنومی که عملاً تحریمش کردند رفته است. چرا امروز با تحریک احساسات، با گرو گرفتن احساس وحدت طلبی رفقای کمیته مرکزی، و "ترساندن" از خطر انشقاق، خطری که خود مبتکر آن است، کمپین ضرورت پلنوم را پیش کشیده اند.

هیئت دائمی که همه پلهای پشت سر خود را خراب کرده است، و همه ارگانهای حزبی از کمیته سازمانده، کمیته خارج، کمیته تبلیغات و آموزش، دبیر خانه حزب و خزانه داری را دور زده و دست به ساختن ارگانهای موازی در کنار آنها زده است، و اخیراً تمام لینک های سایت موازی سایت حزب را به نفع محفل خود تغییر داده است، چرا برای پلنوم در این شرایط با پرچم "وحدت طلبی" به میدان آمده است. پرچم وحدت طلبی هیئت دائم جز فریب چیزی نیست.

جمعی که با برداشتن پیوندها به سایت بهرام مدرسی، اسد گلچینی، سازمانده کمونیست، کمیته سازمانده، بنیاد زن و جامعه، سایت کورش مدرسی، از بخش پیوندهای سایت موازی "حکمتیست ها" ساخته شده توسط هیئت دائم، دست میزند، و کمیته سازمانده و کمیته تبلیغ و کمیته خارج را علناً و عملاً منحل میکند، واقعا امرش وحدت حزب است؟

روشن است پلنوم هیئت دائم، جهت دور زدن کنگره حزب، بازی دیپلماسی و مذاکره، و وقت گرفتن برای کار محفلی در دلانهای تشکیلاتی است. غیر از این، سناریوی پلنوم هیئت دائم چیست؟

گفتن اینکه هدف پلنوم تدارک سیاسی و اجرائی کنگره است، ظاهری وحدت طلبانه دارد که قرار است همه را راضی کند و در دنیای واقع عمیقاً فریبکارانه است. پشت این ظاهر فریبنده وحدت طلبانه، اما طبق سنت مبارزه سیاسی غیر شفاف این رفقا تغییر موازین کنگره و حذف تشکیلاتی بخشی از حزب هدف است. کاری که در پلنوم ۲۲ شروع کردند و هنگامی که با اعتراض ما مواجه شدند، با دیپلماسی عقب کشیدند. تمام دیپلماسی هیئت دائم در این پروسه تضعیف و حذف جایگاه تشکیلات حزب در ایران و نمایندگان این بخش به نفع تقویت وزن محفل خود است.

تدارک سیاسی کنگره حزب در پلنوم کمیته مرکزی که دوشقه شده است، فریب است. پلنوم ۲۲ کمیته مرکزی در مورد کنگره تصمیم گرفت، و تدارکات سیاسی و اجرائی آنها در این وضع که پیش آمده است، بی پایه و پوچ است. در شرایط امروز حزب اگر پلنومی برگزار شود قبل از هر چیز باید به شکایات از هیئت دائم سابق، استیضاح آنها، استیضاح دبیر کمیته مرکزی که این رفقا علناً انجام دادند، رسیدگی به اتهامات کودتاچی، دزد و سارق و ضد

حزبی بودن بخشی از رهبری حزب و دهها شکایت دیگر رسیدگی شود. این که میتوان مستقل از همه این مسائل و شکایات بعنوان یک کمیته نشست و آرام به تدارک سیاسی و اجرایی کنگره پرداخت عوامفریبی و سرمایه گذاری کردن روی حس وحدت طلبی حزب است.

نمیتوان در اطلاعیه ها و نوشته های این جمع، در تلویزیون حزب رو به جامعه اعلام کرد یک عده "دزد و سارق و راست اند" و انتظار داشت در پلنومی فارغ از اینها به بحث حول کنگره پرداخت. این پلنوم قاعدتا باید قبل از هر چیز به شکایات طرفین از هم بپردازد. این اتفاقی است که در اولین پلنومی که برگزار شود باید بیفتد. وحدت این حزب سیاسی، متمدنانه و شفاف است نه محفلی و ریاکارانه. در سنت این حزب نمیتوان به راحتی اتهام زد یا نقض موازین کرد و بعد توافق کرد که فعلا این "مسائل خرد" را کنار میگذاریم و نام آنرا برخورد سیاسی و یا حفظ وحدت سیاسی حزب نامید، و نهایتا هم "مدال" دفاع از وحدت سیاسی حزب را هم به گردن انداخت. این در سنت احزاب ناسیونالیستی، فرهنگی شناخته شده است. بی پرنیسیبی بخشی از سنت شان است. یک روز با هم با کینه توزانه ترین شکل میجنگند، و روز بعد در مقابل دوربین تلویزیونها روی همدیگر را میبوسند! این کار احزاب سیاسی جدی و متمدن و با حداقل موازین و پرنسیپ های انسانی، نیست.

هیئت دائم حزب گرایش خودش را در دل حزب و به نام رهبری حزب، فی الحال ساخته است. همه این اقدامات را، با شعار حزبی و قانونی بودن جمعی که نه از نظر سیاسی و نه از نظر قانونی مشروعیتی نداشت، پیش برده است. هیئت دائم حول پلاتفرمی متحد است که خلاف تعهدی است که به کنگره حزب و پلنومهای حزب داده است. مرتکب اقدامات مخرب انحلال کمیته های حزبی شده است. هیچکدام از این سیاست ها و اقدامات را در ارگانهای صاحب صلاحیت در تعیین سیاستهای کلان، به رای نگذاشت و جهت خود در بازنگری خط حزب را بدون تصویب مراجع حزبی، به اجرا درآورد. و تا کنون نه تنها قدمی از کار محفلی و رهبری به شکل فرقه ای و کدخدامنشانه خود در قبال حزب حکمتیست کوتاه نیامده است، بلکه عملا حزب دیگری علیه خط رسمی حزب ساخته است.

متاسفانه روی نیابردن به بحث شفاف، سیاست قطره چکانی تا کنونی، نگفتن کل سیاست و چهارچوب بازنگری خود از خط حکمتیست را بر اساس شرایط و ذره ذره پیش برده اند. سنتی که در حزب و جریان ما با آن بارها تقابل شده است و تصور میشود که از حزب رانده شده است. هیئتی که با پرچم دروغین حفظ وحدت، با گرو گرفتن حس وحدت طلبی و احساس احترام به خود اعضا کمیته مرکزی، به میدان آمده است. دوباره به میدان آمده است، نه برای تصویب هیچ سیاستی که برای "جراحی تشکیلاتی". به سایت ها و فیس بوک هایشان نگاه کنید! خروار خروار نوشته ضد کمونیستی علیه حزب حکمتیست و کورش مدرسی را در سایتهای خود درج میکنند، از آنها در محکومیت ما و حقانیت خودشان برگ اعتباری میسازند و در مقابل سایت کورش و کمیته سازمانده و... را حذف میکنند.

پیامی که مخالفین ما در بیرون گرفته اند، متاسفانه واقعی تر و حقیقی تر از توهمات صف خود ما و اعضا کمیته مرکزی به این رفاقا است. بیهوده نیست که هر ضد کمونیستی علیه حزب و در دفاع از این رفاقا به حرف آمده است. اقدامات عملی این جمع حداقل در تقابل با حزب حکمتیست و صاحبان و سازندگان آن، علیه تلاش چندین ساله خود این رفاقا، عیان تر از آن است که با پرچم وحدت طلبی کاذب برای جراحی تشکیلات "کلاه سر کسی بگذارند".

پلنومی که این جمع اعلام کرده اند و اهداف مخفی اعلام نشده آنها، در پس کل تلاش این دوره هیئت دائم پیداست. بیرون از ما هم این پیام را گرفته اند. واضع است رفتن به چنین پلنومی شایسته ما نیست. شایسته هیچ عضوی از کمیته مرکزی، که از نظر سیاسی با جهت خط بازنگری هم جهت نمی باشد، هم نیست. با احترام تمام به همه اعضا کمیته مرکزی که متاسفانه "مظلوم نمایی" و وعده های عقب نشینی هیئت دائم در آنها تاثیر گذاشته است، و فکر میکنند پلنوم هیئت دائم راهی برای حفظ حزب است، و شایعه ها و بحثهای درگوشی این جمع را باور کرده اند، اعلام میکنیم که جای ما در چنین پلنومی نیست و در چنین نمایشی شرکت نخواهیم کرد. و توصیه میکنیم هر عضوی از کمیته مرکزی که در صورت مسئله محفل هیئت دائم شریک نیست، در این نشست شرکت نکند.

هیئت دائم به جای دفاع از خط خود، به جای اعلام رسمی و شفاف سیاستهای خود، به جای مطلع کردن کل حزب از سیاست و بحث خود، به دلانهای تشکیلاتی و روابط محفلی و غیر صریح روی آورده است. کاری که بارها در مورد مضرات آن و خطر آن در مسموم کردن فضای سیاسی را به آنها گوشزد کرده ایم. در ادامه این وضع، امروز میخواد پلنوم خود را بگیرند. چنین پلنومی خارج از نیت مثبت و صمیمانه تعدادی از رفاقا، اساسا ادامه مباحثات تشکیلاتی و جرح و تعدیل هیئت دائم برای مشروعیت به اقدامات تشکیلاتی خود است.

تلاش هیئت دائم در دلانهای حزبی، وعده دادن در گوشه به رفاقا و حتی بیان اینکه ما حاضریم از پلاتفرم خود گذشت کنیم، چیزی جز غیر سیاسی کردن فضا و گرو گرفتن عاطفه و تلاش صمیمانه اعضا و کادرهای حزب، در خدمت فضا سازی نیست. کاری که سیاست را حاشیه ای، حل اختلاف را به شیوه سیاسی و متمدن و روشن و رو به جامعه از دستور خارج میکند، و جنگ فرسایشی تشکیلاتی را به حزب تحمیل میکند.

طیفی از رفقای حزب از سر دلسوزی و برای یافتن راهی جهت حفظ حزب، درخواست پلنوم هیئت دائم را قبول کرده اند. این قبول کردن و قانع شدن در چه پروسه ای صورت گرفته است معلوم نیست. اما یک حقیقت در آن موجود است و قابل فهم و آنهم نیت خیر و صمیمانه طیفی از رفاقا برای راهی جهت حفظ حزب است. هیئت دائم بر این احساس مسئولیت و حس همبستگی، سرمایه گذاری میکند تا به نام حفظ وحدت و پرچم وحدت، کل حزب را قربانی کند.

اما پلنوم ادامه جدال در محافل بر سر مسائل تشکیلاتی بیش نیست. هیئت دائم با هر پرچمی به میدان بیاید پرچم سیاسی این جمع پلاتفرم تغییر ریل حزب است. اگر حزب حکمتیست بخواد راهی سیاسی را طی کند، اگر بخواد همه پلهای پشت سر برای یافتن راه حلی سیاسی را خراب نکند، اگر بخواد دست هر نوع محفل بازی و مسموم کردن فضای حزب را ببندد، باید به جای برود که میتواند در پرتو سیاست و روشن کردن اختلاف سیاسی و انتخاب میان دو جهت، خط موجود حزب حکمتیست و خط بازنگری صاحبان پلاتفرم، یکی را انتخاب کند. پلنوم کمیته مرکزی جای این تعیین تکلیف نیست، جای جدال تشکیلاتی از جانب هیئت دائم برای مذاکره و دیپلماسی و ابزار اتمام هر نوع امید به داشتن حزب سیاسی و متحد و فعالیت در چهارچوب یک حزب است.

این سنت همه احزاب فرقه ای و همه جریانات عقب افتاده سیاسی است. هراس هیئت دائم از کنگره و تلاش برای فدا کردن و مخفی کردن سیاست، "مظلوم نمایی" و پیش بردن سیاست خود به شیوه درگوشی و غیر روشن، شایعه پراکنی در محافل به جای بیان رسمی و صریح نظر و تمایل خود، شیوه ای غیر مسئولانه و ابزار تار کردن و غبارآلود کردن و مسموم کردن فضای سیاسی است. نیت هر چه باشد، نتیجه پلنوم کمیته مرکزی جنگ در سنگرهای تشکیلات و کنار گذاشتن سیاست است و این مخربترین کار در حق حزب است. ما تا کنوم سه پلنوم کمیته مرکزی را داشته ایم که متاسفانه تعیین تکلیف

سیاسی در آنها حاشیه ای بوده است. در آخرین پلنوم کمیته مرکزی تصمیم گرفته ایم که به کنگره پنجم برویم. و اکنون با همه مشکلاتی که از جمله کمیته مرکزی را به دو جناح تقسیم کرده است، و زمانی که کنگره حزب اعلام شده است، هیئت دائم از سنگر دفتر سیاسی به سنگر پلنوم پناه برده است.

امروز دیگر تعیین تکلیف با این وضع خارج از اختیارات کمیته مرکزی است. امروز نه تنها اعضا و کادرهای حزب به درست میخوانند در سرنوشت حزب دخالت کنند، بلکه احزاب سیاسی و انواع جریانات سبز و مرتجع نیز به ابراز نظر و سمپاتی با یک جناح و دشمنی با حزب پرداخته اند. در چنین شرایطی تعیین تکلیف با وضع موجود را به مراحل طولانی تشکیلاتی و تعیین تکلیف تشکیلاتی از کانال پلنوم در پشت درهای بسته، سپردن، خطای بزرگی است. کل اعضا حزب و خصوصاً بخش داخل کشوری که هرگز از جانب محفل هیئت دائم موجودیت اش برسیمت شناخته نشد، از جانب خط بازنگری عملاً از پروسه دخالت حذف خواهد شد. کنگره حزب تنها راه دخالت این رفقا و تنها امکان پروسه ای سیاسی و شفاف و روش رو به جامعه و ایجاد امکان دخالت کل حزب است. هیئت دائم به جای توجه به این وضع در کل این پروسه، در فکر چرتکه انداختن برای تقویت وزن محفل خود است. و به حزب عملاً چوب حراج زده است.

چرا باید کنگره و نمایندگان کنگره چهارم را فراخواند؟

همچنانکه تا کنون گفته ایم، تنها راه را فراخواندن مجمعی میدانیم که صلاحیت تعیین تکلیف با این وضع را داد. مرجعی که امکان میدهد کل حزب، کل اعضا و کادرهای آن و بخش مهم حزب در داخل ایران به عنوان صاحب حزب، در آن دخالت کنند، امکان قضاوت پیدا کنند و امکان دخالت و انتخاب را بیابند. این مجمع تنها و تنها کنگره حزب است. تعیین تکلیف با وضع موجود، انتخاب خط رفقای بازنگری و پلاتفرم آنها، یا دفاع از خط تا کنونی حزب و انتخاب آن، تنها و تنها در صلاحیت کنگره حزب است. باید فوری به این وضع پایان داد. ادامه این وضع و جنگ تشکیلاتی هیئت دائم و اجلاس دفتر سیاسی و پلنوم کمیته مرکزی که عملاً دوشقه شده است و خود بخشی از صورت مسئله شده است، وقت هدر دادن و فدا کردن حزب است. توقع از هر آدم سیاسی جدی که خود را صاحب خط و جهت میداند، این است که اجازه بدهد کنگره حزب در مورد خط و سیاست او قضاوت کند. توقع این است که رفقای خط بازنگری به جای جنگ تشکیلاتی و جنگ در دالانهای حزبی، به جای بحث در محافل و فضا سازی، به جای وعده دادن به این رفیق و آن رفیق، با سر بلند از سیاست ها و جهت گیریهای خود دفاع کنند! تلاش کنند اکثریت نمایندگان را به انتخاب خط و پلاتفرم سیاسی خود قانع کنند. اجازه بدهند جامعه و کل حزب کل قامت آنها، کل خط آنها را ببینند، دخالت کنند، قضاوت و انتخاب کنند. این سیاسی ترین، سالم ترین و صمیمانه ترین راه است. در زمانی که بیرون ما قضاوت خود را کرده است، چراغ سبزها از جانب جریانات فرقه ای و ضد حکمتیست، به طرفداران پلاتفرم داده شده و مخالفین ما برای قربانی کردن خط حکمتیست، امید یافته و دندان تیز کرده اند، تن دادن به دیپلماسی هیئت دائم خطای فاحش است.

ما همواره و در این پروسه طرح کرده ایم که برای ممانعت از هر نوع فضا سازی، برای ممانعت از جنگ و دعوی تشکیلاتی، برای سد کردن هر نوع دخالت در موازین انتخاباتی کنگره های حزب، کل نمایندگان کنگره چهارم را برای کنگره پنجم فراخوان دهیم. این نمایندگان رهبری موجود را انتخاب کردند، کل آنها مشروعیت خود را از کنگره چهارم گرفته اند. پروسه انتخابات کنگره چهارم به اتفاق آرا به تائید کنگره رسیده است. و این کار مانع هر نوع مهر جناحی، جنگ انتخاباتی و فضا سازی انتخاباتی را خواهد گرفت. این سریعترین، سالمترین و کم دردسرتترین راه است. رفقای که منتخب این کنگره و این نمایندگان هستند، رهبری که متعهد به پیشبرد تصمیمات این کنگره بوده است، جا دارد با حضور دوباره آنها پراتیک و سیاست مورد دفاع خود را به قضاوت بگذارد.

دفتر سیاسی حزب حکمتیست

۳ ژانویه ۲۰۱۲

تلاش برای تغییر ریل حزب حکمتیست

این مطلب در تاریخ ۴ دسامبر، قبل از جلسه دفتر سیاسی حزب نوشته شده و برای دبیر کمیته مرکزی فرستاده شد. به تقاضای دبیر کمیته مرکزی مبنی بر موکول کردن بحث به دفتر سیاسی و فرصت دادن به دفتر سیاسی برای حل مسئله این نقد منتشر نشد. پس از جلسه دفتر سیاسی و تأیید عمل غیر قانونی هیئت دائم صورت مسئله تغییر کرد. از این نظر عدم انتشار آن تا امروز صرفاً برای نشان دادن این بود که جدال من با هیئت دائم و دفتر سیاسی اساساً دعوانی بر سر زیر پا گذاشتن قوانین از طرف رفقا است نه اختلاف سیاسی. امروز با روشن شدن این مسئله انتشار این مطلب لازم است. نامه به دبیر کمیته مرکزی ضمیمه است.

آذر مدرسی

۲۴ دسامبر ۲۰۱۱

مدتهاست که مسئله وجود اختلاف سیاسی در حزب حکمتیست، دیگر یک واقعیت درون حزبی و مشغله اعضا و کادرهای این حزب نیست. مدتهاست که اختلاف نظر بر سر مسائل سیاسی مختلف از طرف رهبری حزب رو به جامعه طرح شده است. یک سنت قوی موجود در حزب حکمتیست از روز تاسیس این بود که این حزب بعنوان یک حزب سیاسی حزب تعدد نظر و وحدت اراده، که خود را در مصوبات و سیاستهای رسمی حزب نشان میدهد، است. حزبی است که وجود اختلاف نظر در خود را نه فقط کفر نمیداند بلکه آنرا بعنوان بخشی از حیات سیاسی خود به رسمیت میشناسد. سنت حزب حکمتیست، از بدو تولد به روشنی اعلام کرد که اتحاد ما برخلاف چپ فرقه ای نه اتحاد ایدئولوژیک است و نه اتحاد محفلی. ما حول احکام ایدئولوژیک، یا مراجع شخصی، متحد نشده ایم. حزبی سیاسی هستیم که برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی حول اهداف برنامه ای و سیاستهای رسمی و مصوب آن متحد شده ایم، که با ابزار و به اتکا مکانیسمهای رسمی و ارگانهای قانونی، تلاش میکنیم که این اهداف را متحقق کنیم. ما مبارزه مخفی و محفلیستی "سیاسی" در دالانهای حزبی را به رسمیت نمی شناسیم.

حزب حکمتیست، بعنوان یک موجودیت اجتماعی و سازمانی، تنها متعلق به آحاد تشکیلات علنی آن نیست. و حزب حکمتیست متعلق به همه اجزا خود، در خارج کشور و در ایران است. بخش مهمی از فعالین این حزب در ایران بسر میرند که دلایل شرایط امنیتی، امکان حضور مستقیم و دخالت در سوخت ساز روزانه حزب و شرکت در مباحثات ما را ندارند. حزب حکمتیست حزبی داخل کشوری است، با پایه وسیع اجتماعی. باید این موجودیت اجتماعی و "اعضاء کل این حزب وسیع اجتماعی" را به رسمیت شناخت، آنها را نیز در جریان مباحث سیاسی که حزب در آن درگیر است قرار داد، و دخیل کرد. به این منظور لازم است، آن بخش از حزب که امکان شرکت در مجامع علنی ما را ندارد، بطور مستقیم، شفاف و روشن، مبنای اختلافات سیاسی در حزب را، از زبان طرفین، بشنود. این امر تنها با اتکا به سنت مبارزه سیاسی علنی و شفاف ممکن است. سنتی که در عین حال جامعه را از سوخت و ساز سیاسی در اجزای اجتماعی، مطلع میکند.

در حزب حکمتیست، همچون هر حزب سیاسی - اجتماعی، گرایشهای سیاسی مختلف در جنبش کارگری - چپ و کمونیستی، با هم همزیستی کرده و میکنند. این گرایشها همیشه تحت تاثیر مسائل سیاسی جامعه، در جدال و یا متحد اند. گاه اتحاد و جدال این گرایشها آشکار و گاه نهان است. در حال در هر مقطعی یک گرایش دست بالا را دارد و بقیه را در عمل متحد نگاه میدارد. تنها جریانهای فرقه ای، سکت های مذهبی، و احزاب حاشیه ای هستند که حول یک نگرش مطلق، متحد هستند. حزب حکمتیست از روز تولد چنین نبود. بررسی جدال گرایشها در درون حزب حکمتیست در حوصله این نوشته نیست و حتما در فرصتی لازم است به آن پرداخت. با این وجود برای روشن کردن اختلافات امروز در حزب، لازم است که مقطعی را مرور کرد.

پس از کنگره چهار حزب حکمتیست اختلاف نظرها، جهت ها و گرایشها مختلف در سطح رهبری حزب خود را به شکل جدی تری نشان دادند. پس از عروج سبز و عقب نشینی که به کل اپوزیسیون و فضای چپ در جامعه تحمیل شد، و بعلاوه پس از خارج شدن رفیق کورش مدرسی از رهبری حزب، در رهبری حزب حکمتیست، سلسله انتقاداتی، گاه به شکل "گله و شکایت های شخصی"، "غرولند"، نکات پراکنده در جلسات رسمی، و اساساً بشکل محفلی و در کردیورهای حزب، مطرح شد. انتقاداتی که هرگز توسط کسی بصورت اسنادی برای تصویب، در هیچ ارگان حزبی مطرح نشد. این انتقادات نه انتقاداتی برای تدقیق، تکمیل سیاست موجود، و یا رفع کاستی های آن، که اساساً برای به اصطلاح شکل دادن به یک جریان برای "تغییر ریل" از خط موجود حزب حکمتیست بود. رئوس مهمترین این انتقادات، از جانب برخی از رفقای رهبری حزب مطرح میشد، از این قرار است:

سیاست ما و تجربه داب، اشتباه بود. و بر این متن، تعجیل حزب در ایجاد کمیته های کمونیستی، "نادرست بود".

سیاستهای ماکروتر حزب، مانند رئوس سند "آنچه باید آموخت"، مباحث "تبدیل شدن به یک حزب سیاسی توده ای در داخل کشور"، و اساساً "ساختن حزب در داخل کشور"، انطور که در سند "اولویتهای پلنوم پانزده" مطرح میکند، "نادرست است".

طرح مباحث و انتقاداتی که از طرف سایر جریانهای چپ، از خانواده کمونیسم کارگر، در خارج از حزب به ما میشد، بخشاً "وارد است". و حزب حکمتیست مباحث "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و شخصیتها"، و "حزب و جامعه" را به نفع گرایش "کارگری کارگری" کنار گذاشته است.

همانطور که بالاتر اشاره شد، هیچ یک از این نقدها به شکل شفاف و روشن و یا بصورت مصوبه در نیامد اما در لابلای بحثها اجلاسهای رسمی، بعنوان "نارضایتی"، طرح میشدند.

در پلنومهای ۲۰، ۲۱ و ۲۲ حزب حکمتیست تقابل این دو گرایش را به روشنی میشد دید. در پلنوم بیست، تحت تاثیر تحولات انقلابی در مصر، این گرایش عقب نشست و در پلنوم بیست و یک، اعضا کمیته مرکزی با اعلام تأیید سیاستهای تاکتونی حزب، عملاً به جریان "بازنگری" نه گفتند. این جریان در پلنوم بعدی به شکل دیگری خود را مطرح کرد. و در پلنوم بیست و دو اتفاق دیگری افتاد.

پلنوم ۲۲ حزب حکمتیست نقطه تعیین کننده ای در حیات حزب حکمتیست است. همانطور که در اطلاعیه حزب آمده است علیرغم مباحث سیاسی داغی که در این پلنوم در رابطه با اوضاع سیاسی ایران، روندهای موجود، صفتبندی نیروهای سیاسی و خطوط دخالتگری کمونیستی در این اوضاع و حول دو قطعنامه پیشنهادی به پلنوم صورت گرفت. این پلنوم هم مانند پلنوم بیست و یک هیچیک از قطعنامه ها و اسناد سیاسی را تصویب نکرد و به این معنی مصوبه سیاسی نداشت.

مصوبه های رسمی پلنوم ۲۲، سه سند است که در میان آنها دو سند نقش تعیین کننده ای در حزب داشته و دارد. پلنوم با تصویب دو سند ظاهرا سازمانی، "سازمان رهبری حزب" و قرار "بازگرداندن اختیارات سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان به کمیته کردستان"، عملا به یکی از جهت های موجود در حزب در این زمینه ها تأیید گذاشت. نه مسئله تغییر آرایش و سازمان رهبری شامل تغییر آرایش های معمول و تکنونی در حزب و جنبش ما میشود و نه قرار "بازگرداندن اختیارات..." قراری صرفا سازمانی است. هر دو این اسناد حاوی تأکیدات، اولویتها و جهتگیرهائی است که در اسناد سیاسی و مباحث سیاسی این پلنوم و پلنومهای قبلی مورد بحث و جدل بود. از این لحاظ است که پلنوم بیست و دو، علیرغم عدم تأیید و تصویب یک سند سیاسی، علیرغم کنار گذاشتن دو پلانفرم رهبری، و علیرغم این که اعلام کرد که این پلانفرم ها را به دفتر سیاسی بعدی ارجاع نمی دهد و تماما از دستور خارج میکند، با این وجود عملا یک جهت گیری را تأیید کرد. و دو تغییر ظاهرا سازمانی، تغییراتی که پوشش اختلاف سیاسی پس از کنگره چهار آشکار و علنی سرباز کرده بود، به درجه ای تعیین تکلیف کرد. این پلنوم یک دفتر سیاسی شامل تعدادی از رفقای رهبری که هیچکدام سند سیاسی را به تصویب نرسانده بودند، را انتخاب کرد. در این دفتر سیاسی، هئیت دائم دفتر سیاسی، شامل تماما اعضای از رهبری حزب که متعلق به خط بازنگری بودند، انتخاب شد. و بعنوان ارگان رهبری نشسته حزب شروع بکار کرد. به این ترتیب رهبری حزب، رسماً حول نه مصوبات سیاسی، بلکه حول مصوبات سازمانی، تغییر کرد. هئیت دائم، که موظف بود طبق آخرین مصوبات حزب، رهبری کند بلافاصله با شروع فعالیت پلانفرمی را در تقابل با خط متمایز حزب تصویب و بعنوان سیاست حزب رو به بیرون اعلام کرد و از تشکیلاتهای حزب خواست که طبق آن عمل کنند.

امروز از منظر حزب، از منظر جامعه، از منظر طبقه کارگر، جوانان، زنان کمونیستی که این حزب را حزب خود میدانند، در حزب حکمتیست "اتفاقی" افتاد. تبیین از این "اتفاق" نه در حزب و نه در جامعه یکی نیست. سند "پلانفرم سیاسی، عملی هئیت دائم دفتر سیاسی حزب حکمتیست"، که به شکل غیرقانونی بعنوان سیاست حزب منتشر شده و به ارگانهای حزبی برای اجرا داده شده است، به روشنی میگوید چه اتفاقی در حزب حکمتیست افتاده.

سند "پلانفرم سیاسی، عملی هئیت دائم دفتر سیاسی حزب حکمتیست" که ده روز پس از پلنوم بیست و دو صادر شده است. مهمترین مختصات یک گرایش را نشان میدهد. از آنجائیکه این سند از طرف هئیت دائم علنی و رو به جامعه به نادرست به نام حزب اعلام شده است، راهی برای کسی باقی نگذاشته است که در همین سطح به آن پرداخت. این پلانفرم اعلام پیوستن به بستر اصلی چپ حاشیه ای خارج کشور است.

واقعیات این است که جهتی که این سند اعلام کرده است خلاف مبانی سیاسی و مصوبات تاکنونی این حزب است. احکامی که در این سند آمده است، اسناد تاکنونی و رسمی ارگانهای رسمی این حزب از جمله کنگره دو و پلنوم ۲۱ حزب را، که یکبار دیگر همه سیاستهای تاکنونی حزب را تأیید کرد، زیر سوال برده است. در این سند، ایجاد کمیته های کمونیستی از دستور خارج شده است! ساختن حزب در داخل معلق مانده است! سیاست های تاکنونی در رابطه با تشکل های موجود کارگر تغییر کرده است و یک "تغییر ریل" اساسی، که در ادامه آن را بیشتر باز خواهم کرد، صحبت شده است. قاعدتا این احکام از جانب صاحبان آن قبل از اعلام به عنوان سند مصوب ارگان رهبری حزب، باید در مجامع حزبی طرح میشد، نقد جهت تاکنونی حزب شفاف و علنی اعلام میشد، تغییر ریل مورد اشاره رفقا و اینکه حزب روی ریل مورد نظرشان نیست میبایست برای حزب و جامعه روشن میشد. سندی که رفقا رو به جامعه اعلام کرده اند و احکامی که در ادامه به آنها اشاره میکنم، برای حزب حکمتیست سنگین و هویتی است.

هر کادری در این حزب محق است خط تاکنونی حزب را به نقد بکشد، بحثهای خود در نقد جهت تاکنونی حزب را شفاف و علنی بگوید و اجازه بدهد حزب و جامعه هم در مورد آن قضاوت خود را بکنند. اما این کار را نمیتوان در قالب یک مصوبه و از جانب هئیت دائم که خود منتخب دفتر سیاسی و بخشی از فونکسیون کار دفتر سیاسی منتخب پلنوم است، و به عنوان رهبری حزب انجام داد. صلاحیت اعلام اینکه حزب حکمتیست باید تغییر ریل بدهد و به مباحث "حزب و قدرت سیاسی" برگردد، این که "حزب تاکنون روی خط حکمت نبوده است" برای این حزب هویتی و در صلاحیت کنگره این حزب است. کنگره های تاکنونی این حزب دانما اعلام کرده این حزب حکمتیست است، به جهت ها و سیاستها و بینش و نگرش یک رگه فکری معین از کمونیسم معاصر، که منصور حکمت آنرا نمایندگی کرده، پایبند است. رفقای مخالف خط رسمی حزب، هئیت دائم، به جای اعلام شفاف بحث خود، به جای اعلام شفاف نقد خود و اعلام سیاستی که از نظر آنها باید حزب حکمتیست در جهت اتخاذ آن و در تقابل با خط رسمی آن تغییر ریل بدهد، خود به جای کنگره حزب و ارگانهای ذیصلاحی چون پلنوم کمیته مرکزی پلانفرم خود را رو به جامعه اعلام کرده اند و حزب و رهبری آن را در موقعیت دشواری قرار داده اند. رهبری منتخب پلنوم وظیفه اش رهبری حزب طبق آخرین مصوبات آن است نه اعلام مخالفت با آنها تحت عنوان پلانفرمی برای رهبری. برای اعلام مخالف راههای قانونی مانند اعلام فراکسیون مخالف خط رسمی باز است. اصولاً و پرنسیپاً هر فرد و جمعی که مخالف جهت رسمی حزب است، بدو باید نقد خود، نظر خود و مخالفت خود را بیان کند. نمیتوان با تعهد به پیشبرد سیاستهای مصوب حزب در موقعیت رهبری حزب قرار گرفت و بعد از انتخاب علیه همه آن سیاستها، پلانفرم داد.

بی شک رفقای جمع هئیت دائم در قبال این اقدام خود مسئول و جوابگو هستند. علنی شدن پلانفرم گرایش "بازنگری"، هر عضوی از حزب و از رهبری حزب را مجاز میکند که در مقابل بازبینی غیر شفاف رفقا و کار غیر قانونی آنها، شفاف و علنی از حزب خود دفاع کند. همانطور که در مقابل تعرض جریانهای دیگر موسوم به کمونیسم کارگری از حزب خود دفاع میکند.

پلانفرم حاوی سیاست و جهتگیری های جدیدی است که در تقابل با سیاستها، جهتگیری و مشخصاتی که حزب حکمتیست با آن تداعی میشد، قرار دارد. در مقابل سیاستهایی که این حزب را از همه جریانها و افرادی که خود را به خط کمونیسم کارگری، منصور حکمت منسوب میکنند و امروز تعدادشان کم هم نیست، متمایز میکرد. این سند پلانفرم فراکسیون اعلام نشده ای است که پس از کنگره چهار مخالفت خود را با سیاستهای رسمی حزب به تدریج و به شیوه ای قطره چکانی در حزب طرح کرده است. قرار پلنوم بیست و یک در تأیید سیاستهای تاکنونی حزب و دفاع از کورش مدرسی جوابی بود به این خط بازنگری در سیاستهای رسمی حزب که به شیوه ای غیر شفاف نطرات خود را در لابلای مباحث سیاسی طرح میکرد. روشی که در پلانفرم این رفقا هم به خوبی مشاهده میشود.

پلانفرم رهبری هئیت دائم دفتر سیاسی پلانفرمی در ادامه، تکمیل سیاستهای تاکنونی حزب حکمتیست نیست. به گفته خود سند پلانفرمی است برای "تغییر

ریل" و "ایجاد دگرگونی اساسی" در حزب.

پلاتفرم مملو از اعلام وفاداری به خط منصور حکمت و سیاستهای تعیین شده از طرف او است. این شاید برای یک کادر حزب حکمتیست جایگاه مهمی دارد اما برای کارگر کمونیستی که به سیاستهای این حزب نه از سر اعلام وفاداری و تعلق به خط خود بلکه از سر جواب به نیازهای مبارزه طبقاتی خود نگاه میکند هنوز مولفه ای درون حزبی و بخشا مکتبی است.

حزب حکمتیست و ضرورت تغییر ریل

سند هیئت دائم دفتر سیاسی پس از تاکید بر ضرورت ایفای نقش حزب در تحولات سیاسی آتی در ایران اعلام میکند که:

" برای ایفای این نقش، حزب ما بر ظرفیتهای و تواناییهای مهمی از دستاوردهای سیاسی و سازمانی و پراتیکی سه دهه اخیر کمونیسم حکمت تکیه دارد و در عین حال تناقض مسئله آنجا است که با کمبودها و نارساییهای سیاسی و سازمانی و سبک کاری خطیری هم روبرو است. وضع موجود حزب جوابگوی این رسالت نیست و بسرعت باید تغییر کند. حزب ما به تغییر ریل و دگرگونیهای اساسی احتیاج دارد تا به عنوان حزب کمونیستی دخیل در مبارزات طبقه کارگر و هدایتگر کل جنبش آزادی و برابری و رهایی انسان عروج کند. در دل این تحولات پرچم انقلاب کارگری و سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و بنیاد گذاشتن جمهوری سوسیالیستی به جای آن را برافرازد. با استنتاجات روشن و امروزی از مباحث اساسی "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" تکان جدی به حیات سیاسی و دامنه تاثیر گذاری اجتماعی خود بدهد. "(تاکیدات از من)

در سند از کمبود و نارسائی صحبت میشود اما راه حل تاکید بیشتر بر یک جهت، بهبودی در پراتیک، رفع کمبودها و نارسائیها نیست. بحث بسیار روشن بر سر تغییر ریل و دگرگونیهای اساسی است که حزب حکمتیست به آن نیاز دارد. برای کسانی که با تاریخ جنبش کمونیسم کارگری آشنا هستند تغییر ریل دادن معنی بسیار روشن و صریحی دارد. تغییر ریل حزب کمونیست ایران که از جانب منصور حکمت طرح شد یک بحث انتقادی به گرایشهای دیگر درون حزب کمونیست ایران، گرایش سانترو و ناسیونالیسم کرد در این حزب بود. راهی بود برای بردن تمام و کمال حزب کمونیست بر روی خط کمونیسم کارگری. تغییر ریل حزب کمونیست ایران به معنی گسست طبقاتی این حزب بود و نهایتا منجر به جدائی ما از حزب کمونیست ایران شد.

بحث تغییر ریل مکتبی به یک سلسله مباحث کمونیسم کارگری، متکی به نقدی از جایگاه اجتماعی و گرایشهای موجود در حزب کمونیست ایران و کومهله، در ادامه بحث چند بنی بودن حزب کمونیست ایران. در جواب دادن به این سوال بود که "این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه ای دارد." تغییر ریل حزب کمونیست ایران از جانب کمونیسم کارگری تلاشی برای ایجاد حزابی که "مستقیما از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند" بود. در معرفی گرایش کمونیسم کارگری صدها صفحه سیاه شد، در معرفی و نقد گرایشهای دیگر سمینارها گرفته شد و در متن چنین جدالی است که تغییر ریل طرح شد.

رفقای ما نمیتوانند تغییر ریل و دگرگونی اساسی را در دستور این حزب بگذارند بدون اینکه مختصات و بویژه پایه اجتماعی گرایش حاکم بر حزب و ریلی که روی آن بوده را روشن بیان نکنند، بدون اینکه نقد روشن خود را از گرایش غالب بر حزب حکمتیست که خود را در سیاست، سازمان، پراتیک و سنت مبارزاتی این حزب نشان داده است بیان نکنند و برای تغییر رسمی این سیاستها در حزب ننگینده باشند.

نقد این رفقا به جهتگیری تاکنونی حزب بطور ضمنی در سند هست: "با استنتاجات روشن و امروزی از مباحث اساسی "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" تکان جدی به حیات سیاسی و دامنه تاثیر گذاری اجتماعی خود بدهد. "(تاکید از من)

نتیجه بسیار ساده این یک پارگراف این است که حزب حکمتیست تا کنون روی این مباحث پیش نرفته و این تغییر ریل و دگرگونی اساسی با هدف بازگرداندن حزب روی این مباحث است. سوالی که در مقابل این رفقا قرار میگیرد این است که این نقد متکی بر کدام سند و مصوبه حزب است؟ آیا منظور گارد آزادی یا سند اولویتهای پلنوم ۱۵ یا آنچه باید آموخت، است؟ نقدی بر کدام سنت و پراتیک حاکم بر حزب است؟ کمیته های کمونیستی؟ حداقل دو حزب دیگر، چند سازمان و سایت و خیلی از فعالین سیاسی خود را متعهد و متعلق به این مباحث میدانند و هر کدام استنتاج خود را از این مباحث دارند. استنتاجاتی که بارها در حزب ما نقد شده. پایه تئوریک- سیاسی آن و استنتاج غیر کمونیستی و سکتی آن نقد شده است. سند نمیگوید که متعلق به کدام یک از استنتاجهای موجود است یا استنتاج خود رفقا از این دو مبحث چیست. بخصوص که تا بحال ما با بحثی منسجم چه در نقد خط حاکم بر حزب و چه در توضیح و تشریح خط متفاوت این رفقا روبرو نبودیم.

سند همانطور که خود بیان میکند پلاتفرم این "تغییر ریل" و تغییر سیاست رسمی حزب است. که خود را اساسا در چند بند بیان میکند.

- "ایفای نقش رهبری به عنوان سخنگو و پرچمدار عروج مجدد مارکسیسم و کمونیسم حکمت."

این بند ظاهرا نباید مورد مخالفت کسی باشد. اما اگر این بند را در متن "تغییر ریل" مورد نظر رفقا و بحث رفیق رحمان حسین زاده در سمینار مربوط به بحث "حزب کمونیستی" مبنی بر "فاصله گرفتن حزب از مبانی کمونیسم منصور حکمت"، "پاسیو بودن حزب در سه سال گذشته" قرار دهید متوجه میشوید که منظور عروج مجدد مارکسیسم و کمونیسم منصور حکمت در حزب حکمتیست است نه جامعه و یا در میان طبقه کارگر.

رفقا باید روشن نشان دهند و حزب را متوجه و قانع کنند که مصوبات و سیاستها حزب حکمتیست و بویژه رهبری تاکنونی حزب این سخنگویی و پرچم را زمین انداخته که رفقا خواهان بلند کردن مجدد آن اند؟

در بخش مربوط به "پرچم سیاسی کمونیستی، شکل دادن به آلترناتیو پرولتری در قبال قدرت سیاسی" انتظار طبیعی هر کسی این است که رفقا با توجه به مقدمه پلاتفرم و اشاره به اوضاع پیچیده کنونی و "تحولات مهم در چشم انداز" سیاستهای امروز حزب را روشن کنند اما رفقا نه فقط حتی اشاره ای کبه اوضاع فعلی جامعه ایران و صیفندی نیروهای سیاسی نمیکنند، بلکه دست به طرح مجدد بحثهایی میزنند که اگر علی العموم درست اند اما در این شرایط نه فقط کافی نیست، که نادرست و ناشی از تحلیل رفقا از اوضاع سیاسی و روندهای احتمالی در سیر اوضاع و نتیجتا استنتاجاتی جز استنتاجات تا کنونی حزب است. این نقد خط رسمی حزب، اما به شکلی غیر صریح و زیر جلکی است.

پلاتفرم در دل اوضاع به شدت بحرانی امروز به فضای جنگی، به تحریمها، به فضای به شدت خفقان آور در ایران، به کابوس سناریوی سیاه بر سر مردم، به تلاش مجدد سبز در به بیراهه بردن مبارزات مردم، به تلاش جمهوری اسلامی در استفاده از فضای جنگی و تشدید خفقان و تمام مولفه های ویژه

در دل چنین اوضاعی تلاش در "تبلیغ و توده گیر کردن شعار جمهوری سوسیالیستی به عنوان حکومتی که باید با سرنگونی جمهوری اسلامی برقرار شود." دیگر صرف اعلام وفاداری به جمهوری سوسیالیستی و تلاش برای کسب قدرت سیاسی و آلترناتیو جمهوری اسلامی شدن نیست. اعلام این "وفاداری" نه فقط خارج از متن است که نشان از این دارد که از نظر هیئت دائم حزب، اوضاع در ایران در دل فضای جنگی و تحریم به طرف تحولی انقلابی می رود و امروز به جای بستن سدی محکم در برابر تبلیغات جنگی دول ارتجاعی غرب و هم پالگی هایشان در اپوزیسیون ایران، به جای بستن سدی در مقابل تشدید فضای سرکوب و خفقان از طرف جمهوری اسلامی باید تلاش کرد شعار جمهوری سوسیالیستی را توده گیر کرد تا در انقلاب و یا در تحول انقلابی که از نظر رفقا در راه است حزب آلترناتیو انقلابی خود در مقابل جمهوری اسلامی را برافرازد. این تغییر ریل و دگرگونی جدی در سیاست حزبی است که به قدمت تاریخ خود همیشه اعلام کرده هر گلوله ای که به طرف جمهوری اسلامی شلیک شود به عمر جمهوری اسلامی می افزاید، اعلام کرده که تحریم سلاح کشتار جمعی است و در مقابل کل چپ سنتی و غیر کارگری که به نام کارگر و انقلاب امید به تحولی انقلابی در دل فضای جنگی و تحریم را در میان طبقه کارگر کاشته سدی محکم بسته است. حزبی که با بستن همین سد بارها و بارها مهر پاسیو، لیبرال، ضدیت با "جنبش توده ای و جنبش جاری و انقلاب مردم" را خورده و مقاومت کرده و همین ایستادگی اش توجه هر کمونیست و انسان آزادیخواهی را به خود جلب کرده. این یکی از خصوصیات متمایز این حزب بوده که این رفقا خواهان ایجاد دگرگونی جدی در آن هستند. این پیوستن خجولانه به خیل جریاناتی که تحت نام انقلابیگری و ضدیت با جمهوری اسلامی و امروز ضدیت با احمدی نژاد در دل این اوضاع بحرانی مردم را به خیابان آمدن و انقلاب زیر چکمه ناتو فرامیخوانند، نیست؟

سه سال از جنبش سبز میگذرد و امروز هر انسان منصفی میتواند به هشدارهای ما به اپوزیسیون جمهوری اسلامی نگاه کند. گفتیم این جنبش ارتجاعی است و گفتیم مردم فریب نخورید. متأسفانه بخش اعظم اپوزیسیون ایران زیر پرچم جنبش سبز رفتند و بخشی از مردم متوهم نیز فریب خوردند. تأثیرات این دوره و عقب گردی که به جامعه تحمیل شد را هم شاهدیم. امروز یکی از مسائل جدی که در پلاتفرم رفقا مشهود است دیدن یک انقلاب جاری دیگر و در دوره ای دیگر است. توهم به انقلاب و تحول انقلابی در دل خطر جنگ و فضای جنگی دیگر از امید جریانات چپ در دل جنبش سبز هم پوچ تر است. اگر خطر حمله هست که رفقا منکرش نیستند، اگر خطر از هم پاشیدگی جامعه در صورت حمله و فاجعه ای در این جامعه هست که باز انکار نمیکنند، با اتکا با کدام فاکتورهای واقعی، در دل این اوضاع جدا از خطر سناریوی سیاه، احتمال تحول انقلابی هم موجود است؟ کدام جنبش آماده و حی و حاضر امروز در میدان است که خطری جدی، از زوایه یک سناریو سفید، برای جمهوری اسلامی ایجاد کرده است که باید مهر خود را به آن زد و در دل تحول انقلابی امکان قدرت گیری کارگر را فراهم کرد؟

رفقا با سراب "انقلاب جاری" جدیدی و با امید و توهم به چنین انقلابی در فضای امروز ایران، و با کاریکاتور کردن بحث حزب و قدرت سیاسی و تبدیل آن، به کار ضد رژیم و تبلیغ، فکر میکنند، فردا سوار انقلاب خواهند شد. نه احتیاجی به ساختن حزب در ایران و نه احتیاج به کمیته های کمونیستی و ساختن آن به عنوان شکل دادن به ستون فقرات، سازمانی توده ای و قوی است. تنها از راه دور و با اطلاعیه دادن و داشتن تلویزیون و... میتوان طبقه کارگر و توده وسیعی از مردم به تنگ آمده از دست جمهوری اسلامی را به خود جلب کرد و رهبر آنها شد. این متأسفانه نگاه بخش زیادی از احزاب چپی است که به جامعه مربوط نیستند و بخشی از آنها که شعبات مختلف جریان ماست که چندین سال است شو تلویزیونی را اساس کار خود گذاشته اند و به امید این نشسته اند که فردا مردم آنها را به عنوان رهبران انقلاب به رسمیت بشناسند. بحث رفقا در خصوص تحول انقلابی و درک رفقا از حزب و قدرت سیاسی و قسم خوردن به آن از این چهارچوب خیالی فراتر نیست.

تقابل دروغین شورا، مجمع عمومی و سندیکا

"ما پرچمدار جنبش مجامع عمومی و شورایی هستیم. مصوبه پایه ای حزب ما "شورا، مجمع عمومی، سندیکا" مبنای هویتی کار سازماندهی توده ای ما در میان کارگران است. در این زمینه فعالیت متمرکز برای تقویت و گسترش جنبش مجامع عمومی را در دستور میگذاریم. از اشکال دیگر سازمانیابی توده ای امثال سندیکا و... که با اتکا به نیروی کارگران و مستقل از دولت ایجاد میشوند، حمایت میکنیم و در رشته های پراکنده کارگری خود مبتکر سازماندهی آن خواهیم بود."

قاعدتا در اینکه "ما پرچمدار جنبش مجامع عمومی و شورایی هستیم" شکی نیست. اما این بند بطور علی العموم اعلام تعهد به یک سیاست نیست. این بند را باید در متن اوضاع امروز قرار داد. در دنیای امروز روی زمین سفت یک تعرض آشکار به تشکلهای کارگری و رهبران آن تحت عنوان "مقابله با گرایش راست سندیکالیستی" و با پرچم "دفاع از جنبش مجمع عمومی" به راه افتاده است. رهبران و فعالین کارگری از طرف چپ غیر کارگری و خرده بورژوائی تحت عنوان سندیکالیست، طرفدار احمدی نژاد، ضد شورا، سازشکار و حکمتیستی مهر خورده اند. دو قطبی کاذب شورا- سندیکا ایجاد شده تا تعرضی ضد کارگری البته از موضع "چپ" علیه تشکلهای موجود و فعالینی که حق آب و گل جریانات سیاسی حاشیه ای را در جنبش کارگری به رسمیت نمیشناسند، بتازند. تعرضی که با سدی محکم از جانب خود این فعالین و بخشی از رهبری حزب ما روبرو شد. در این اوضاع و احوال این بند اولاً اعلام به رسمیت شناختن دو قطبی کاذب شورا- سندیکا و تقابل ایندو با هم است و در عین حال و مهمتر اعلام هم جبهه بودن صاحبان پلاتفرم با کل جریانات حاشیه ای که چنین تعرضی را به تشکلهای موجود کارگری و رهبران و فعالین آن کردند، است. این اعلام وفاداری تھی و ایدئولوژیک به مجمع عمومی و مدافع آن بودن، خاصیت درونی و با هدف جلب توجه کسانی است که مدافع خط حکمت اند.

کمونیستی که امروز شاهد وسیعترین تعرض به هر نوع تشکل یابی کارگری است، کمونیستی که از زوایه کارگر که روزانه برای گرفتن ابتدائی ترین حق خود، حق معاش، به سرپناه و قدرت جمعی احتیاج دارد، چنین کمونیستی از هر ابزارو تلاشی برای ایجاد اتحاد در میان کارگران، صمیمانه دفاع خواهد کرد. امروز و در این یکی دو سال اخیر که شاهد تحرکاتی از جانب فعالین کارگری برای ساختن سندیکا بوده ایم، اعلام طرفداری از "شورا و مجمع عمومی" در مقابل "سندیکا"، نه امری در خدمت تشکیل هیچکدام از این تشکل ها، که ابزار ایدئولوژیک چپ سنتی بی ربط به طبقه کارگر است، برای "مرزبندی" با واقعیات مادی مبارزه جاری طبقه کارگر. چپ سنتی ایران تاریخی از اینگونه "مرزبندیهای" سطحی، ذهنی و مریخی دارد. این جبهه ای است که این رفقا، در مقابل تلاش طبقه کارگر برای سازمانیابی خود، گرفته اند. این هم بخشی از "تغییر ریل" و عقبگردی است که پلاتفرم خود را نماینده آن میداند.

در سازمان دادن حزب در داخل، پلاتفرم همچنان سیاست جدیدی را در مقابل حزب قرار میدهد و میگوید: "حوزه های حزبی: با در نظر گرفتن شرایط امنیتی اعضای حزب را در حوزه های حزبی متشکل میکنیم." و مهمتر از آن در مورد کمیته های کمونیستی پلاتفرم میگوید: "با گسترش نفوذ ما و به ویژه با در نظر گرفتن تناسب قوا و بهبود اوضاع امنیتی، با اتکا به رهبران کارگری، آژیتاتورها و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر، کمیته های کمونیستی و حزبی را ایجاد میکنیم. شاخص مهم برای رسمیت دادن به این کمیته ها، درجه اطمینان به ادامه کاری آنها بعد از اعلام موجودیت آنها است. نباید کمیته ها را زودرس و تصنعی و فقط با ابتکار از بالا ایجاد کرد. در پیدایش شرایط مساعد این کار، فاکتور اولاً تناسب قوای مساعد و اوضاع امنیتی و ثانیاً درجه آمادگی رهبران کارگری و فعالین کمونیست کارگران برای ایفای نقش خود در قالب کمیته کمونیستی رهبری کننده را باید در نظر گرفت."

این بند علاوه بر اینکه حاوی نقدی از فعالیت دوره گذشته حزب است، به زبان ساده و روشن کنار گذاشتن سیاست کمیته های کمونیستی را اعلام میکند. البته تحت لوای موکول کردن تشکیل کمیته های کمونیستی به آینده ای نامعلوم که توازن قوا مناسب باشد. در همین سند اما رفقا میگویند "سازماندهی و فعالیت هدفمند گارد آزادی باید گسترش یابد. فرماندهی گارد آزادی در سطح سراسری و در کردستان طبق نقشه روشن پیشروی این عرصه مهم را باید تضمین کنند. نسل جوان و انسانهای علاقمند را باید در این عرصه سازمان دهد." و "تلاش برای اجرای پروژه حضور رهبران کمونیست در میان مردم و از میان برداشتن مشکلات سر راه آن. حفظ پتانسیل مسلح حزب در کردستان" در دستور حزب قرار میگیرد. ظاهراً امروز توازن قوا برای تشکیل کمیته های کمونیستی مناسب نیست اما برای گسترش واحدهای گارد آزادی و نه فقط در کردستان که در سراسر ایران کاملاً مناسب و مهیا است. کمیته های کمونیستی مصوب رهبری حزب بود، در کنگره دوم حزب مجدداً مورد تأیید قرار گرفت و پس از آن پلنوم ۱۵ و پلنوم ۲۱ حزب مجدداً آن را تأیید کردند. تنها مرجع صلاحیت دار برای رد این سیاست کنگره حزب است نه هیئت دائم و پلنوم کمیته مرکزی!

اما مهمتر از آن کمیته های کمونیستی یکی از مدلهای سازماندهی حزب نیست که به تناسب قوا مربوط باشد. کمیته های کمونیستی متکی بر نقدی روشن و صریح از سبک کار چپ حاشیه ای و دقیقاً نشان از جدائی سبک کاری از سنتی بود که صرفاً اعضا خود را مستقل از موقعیت اجتماعی و مبارزاتی اش سازمان میدهد، بحث بر سر شروع از موقعیت اجتماعی و نقش اجتماعی حزب و تبدیل آن به موقعیت رهبر اجتماعی در محل، در دل مبارزه روزمره طبقه کارگر و جامعه بود. کمیته های کمونیستی متکی کردن حزب به مکانیسمهای اجتماعی رهبری و تغییر کاراکتر اجتماعی حزب و تبدیل آن به ظرفی طبیعی مبارزه جامعه در بخشهای مختلف بویژه در میان کارگران و رهبران عملی و بخصوص طیف کارگران رادیکال سوسیالیست بود. کمیته های کمونیستی سازماندهی اجتماعی یک حزب کمونیستی است که میخواهد حزب سیاسی توده ای در ایران باشد، و یکی از پیشروها و دستاوردهای سازمانی، سیاسی و تئوریک حزب حکمتیست است. کمیته های کمونیستی نمونه ای از سازمانیابی اجتماعی کمونیستی در مقابل سازمانیابی غیر اجتماعی چپ سنتی است و مطلقاً ربطی به توازن قوا ندارد. در اسناد پایه ای این حزب در مورد کمیته های کمونیستی توازن قوا صرفاً در نحوه فعالیت کمیته ها تأثیر میگذارد نه موجودیت و تشکیل آن. به آینده موکول کردن کمیته های کمونیستی به بهانه "توازن قوی نا مناسب" و دلایل فنی اینچنینی مخالفت با کل فلسفه وجودی یک حزب سیاسی توده ای و سازماندهی کمونیستی و اجتماعی و تغییر کاراکتر اجتماعی حزب است. این استنتاجی از مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و شخصیتها" است که در مقابل تصویر سکتی و درون حزبی دادن از این مباحث ارزشمند، خود را نه فقط در به رسمیت شناختن شخصیتهای درون حزب که سازمان حزب را در داخل متکی به شخصیتها و رهبران عملی در محل میکند. رفقای ما با این استنتاج اختلاف دارند و آنرا تحت عنوان توازن قوای نا مناسب طرح میکنند.

تناسب قوا اجازه نمیدهد، بدلیل توازن قوا ممکن نیست توجیه آشنای چپ غیر اجتماعی و فرقه ای در توجیه بی نقشی و بی تأثیری خود در جامعه است. کار کمونیستی و کمیته کمونیستی به عنوان فونکسیون اجتماعی و حزبی آنرا نمیتوان با توازن قوا آماده نیست جواب داد. باید از رفقا پرسید اگر توازن قوا برای انقلاب آماده است، اگر در دل تحولاتی تعیین کننده ای هستیم که باید مهر خود را به آن بزنیم، دیگر چرا نوبت به کمیته کمونیستی میرسد توجیه تناسب قوا را پیش میکشند. معلوم نیست رفقا که فکر میکنند تحولات جامعه در حدی است که یک احتمال هم انقلاب و تحول انقلابی است، اما توازن قوا برای کمیته کمونیستی آماده نیست، این انقلاب را با اتکا به کدام جنبش، کدام صف آماده کمونیستی، کدام تشکیلات با نفوذ پیش میرند؟ روشن است کسی که کار کمونیستی جدی، سازمان حزبی با نفوذ و متحد کردن رهبر و فعال بانفوذ کمونیستی را به نام توازن قوا کنار میگذارد، اتکایش هم به پایه حزبی و کمونیستی کارگری در کارخانه و محل کار نیست. این حزب لازم نیست در داخل به یک حزب توده ای تبدیل شود. همین موجودیت خارج کشوری آن برای به پیروزی رساندن ده انقلاب هم کافی است.

نقد و سیاست پلاتفرم همان ارزیابی و سیاستی است که رفیق رحمان در خلال بحث تحزب کمونیستی طرح کرد. سیاستی که تا بحال به تصویب پلنوم یا کنگره ای نرسیده است. پلاتفرم اعلام به نتیجه رسیدن این بحث در هیئت دائم است. باید دید کمیته مرکزی و کل حزب چه میگوید.

دقیقاً از همین جا است که ساختن و انتقال حزب به داخل که یکی از تأکیدات این حزب و خط حاکم بر آن بوده و خود را در سازمان حزب، مشغله های آن، اختصاص نیروی حزب و تلاش در دادن کاراکتری دیگر به حزب خود را نشان میداد. در پلاتفرم رفقا غایب است.

تمرکز حزب و سازمان آن بر کار در میان پرولتاریای صنعتی را که نتیجه مباحثی جدی در حزب و از سر اهمیت و وزنه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این بخش از طبقه کارگر در حیات سیاسی و اجتماعی جامعه، ضرورت توجه جدی به این بخش از طبقه کارگر و بالاخره متکی کردن حزب و سازمان داخل آن به این بخش، تبدیل مشغله های این بخش طبقه کارگر به مشغله رهبری حزب که در مباحث و اسناد متعدد این حزب که آخرین آن سند اولویتهای پلنوم ۱۵ و سند اولویتهای حزب در کنگره چهار حزب است، دیده میشود، در پلاتفرم هیئت دائم از قلم می افتد. برای حزب کمونیستی بدون این، از دستور خارج کردن ساختن پایه های یک حزب سیاسی قدرتمند برای انقلاب کارگری است.

وزنه کمیته سازماندهی بعنوان ابزار این سیاست و بروز سازمانی این جهتگیری در پلاتفرم رفقا نه فقط مشهود نیست که کاملاً به فراموشی سپرده شده است. در پلاتفرم رفقا حزب در خارج، حزب در کرستان، گارد آزادی و حتی حزب در خاورمیانه، که همگی وجوهی مهم از فعالیت حزب اند، معنی دارد اما به حزب در داخل نه فقط اشاره ای نشده که ارگان حزبی آن و کمیته های کمونیستی آن رسماً از دستور رهبری حزب خارج شده اعلام میشود. حزب باید با این تغییر ریل پلاتفرم هم تعیین تکلیف کند.

"تغییر ریلی" که رفقا خواهان آن اند و خود را نماینده آن میدانند را میتوان در تصویر دو قطبی کاذب حزب سیاسی توده ای و داخل کشوری و حزب طرفدار "حزب و قدرت سیاسی" دید. در حذف کل جهتگیری و سیاست حزب در ساختن حزب در داخل، در تغییر کاراکتر اجتماعی حزب، و در مقابل آن تعهد دانهای مورد و بیمورد به حزب و قدرت سیاسی میتوان دید. این جهت که "استنتاجات مداوم از مباحث پایه ای" "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" و حدادی کردن ابزارها و امکانات و ابتکاراتی که حزب را قابل دسترس جامعه و طبقه کارگر میکند. "آلترناتیو رفقا در مقابل کل سیاستها، جهتگیریها و خصوصیات ویژه و متمایز این حزب است. ابزاری که قرار است این "استنتاج مداوم" را اجرا کند گارد آزادی، رادیو و تلویزیون و حضور رهبران کمونیست در میان مردم است. حزب حکمتیست استنتاج معین و متفاوتی از مباحث حزب و قدرت سیاسی و حزب جامعه داشت آنها تبدیل شدن به یک حزب اجتماعی، سیاسی و توده ای با اتکا به مکانیزمهای اجتماعی، با اتکا به دخالت در مبارزات روزمره طبقه کارگر بود. حزبی که باید به یک حزب سیاسی توده ای در داخل کشور تبدیل شود، حزبی با موجودیتی قوی داخل کشوری باشد، حزبی که محمل اتحاد طبقه کارگر باشد، حزبی که ستون فقرات آن طبقه کارگر است و به پایه اجتماعی خود وصل است، حزبی که بی محابا کمبودهای خود در این زمینه را نقد میکند، حزبی که برای کسب قدرت سیاسی آماده است، حزبی که متکی به شخصیتهای اصلی جنبشهای اجتماعی و بویژه جنبش کارگری و نسل جدید کمونیست ها در ایران است.

پلاتفرم هیئت دائم اما استنتاج دیگری از این مباحث دارد که به استنتاجات رایج در جریانات موسوم به کمونیسم کارگری بسیار نزدیک است. تغییر ریلی که پلاتفرم نماینده آن است نزدیکی به این استنتاجات است.

پلاتفرم به نام "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" زندگی در حاشیه و در خارج را تئوریزه میکند. جهتی که کل چپ غیر کارگری و تبعیدی دارد. جهتی که کار کمونیستی را به تبلیغ از راه دور و از طریق تلویزیون و رادیو خلاصه میکند و فکر میکنند آنها تبلیغ میکنند و به این وسیله در فردای انقلاب در ایران سوار بر انقلاب خواهند شد. و به همین دلیل نه نیازی به سازمانی در داخل دارند، نه نیازی به فکر کردن به سازماندهی اجتماعی طبقه خود دارند و نه نیازی به حزبی متکی به مراجع و ارگانها و مصوباتش. حزبی که دستگاه تبلیغی و شخصیتهایش به اضافه انقلابیگری ضد رژیم اش برای رهبر انقلاب شدن کافی است. تصویری که صد و هشتاد درجه با تصویر و تجربه لنین، با تصویر و سیاست منصور حکمت و سیاستهای تاکتونی این حزب متفاوت است. جهت رسمی و تا کنونی حزب حکمتیست این بوده و هست که باید حزب را به داخل منتقل کرد، اینکه این حزب فقط موجودیت تبعیدی و خارج کشوری آن نیست، باید آنرا به پایه اجتماعی وسیعی که در ایران داریم متکی کرد، حزب داخل کشور را در سرنوشت جنبشی و حزبی خود دخیل کنیم، حزب داخل کشور را به رسمیت بشناسیم. اینکه عدم رفتن روی این جهت هر حزب کمونیستی را مستقل از استواری ایدئولوژیک - سیاسی کادرها و رهبران آن، به موجودی بیگانه به جامعه و حاشیه ای تبدیل میکند. تغییر ریل رفقا تلاشی برای بازگرداندن حزب در نیم راه این تلاش است.

متد این رفقا تبدیل کردن مباحث مهم منصور حکمت، به تئوریهای ایستا، استفاده از مباحث منصور حکمت بعنوان آیه هایی که باید آنها را تکرار کرد، و همچون ورد به اطراف خواند، به این امید که خود این آیه ها راه متحقق شدنشان، در دنیایی که دیگر منصور حکمت در آن نیست، را باز کنند و محصول دهند. این نه شایسته منصور حکمت است، نه مارکس و نه لنین و در دنیای امروز چپ جهان، صفی از کسانی که خود را به اصلاح مارکسیست - لنینیست میدانند، مشغول این نوع فعالیت مذهبی - سیاسی هستند، کم نیست.

پلاتفرم رفقا یک تعرض سیاسی به دستاورهای تاکتونی حزب حکمتیست است و همانطور که خود رفقا اعلام کرده اند پلاتفرم یک "تغییر ریل" است. تغییر ریلی که رفقا لازم دارند بردن حزب حکمتیست به آغوش "گرم و آشنای" چپ حاشیه ای است. اینکه حزب حکمتیست به این تغییر ریل تن میدهد یا نه جدالی است که حزب و مدافعین خط رسمی و تاکتونی این حزب در همه سطوح آن با آن روبرو اند.

در باره اختلافات در حزب حکمتیست

اسد گلچینی

اختلاف سیاسی یا روش برخورد به اختلاف سیاسی؟

وضعیت کنونی در حزب حکمتیست ناشی از اختلاف نظر سیاسی بین دو جناح رهبری آن نیست. اختلاف ما را به اینجا نرسانده است. حزب سیاسی بدون داشتن اختلاف، حزب سیاسی نیست و حزب حکمتیست از بدو ایجاد با خط مشی، تعدد نظر و وحدت اراده، عجبین بوده است. اعتقاد به این موضوع و برسمیت شناختن آن، امکان تبدیل شدن حزب حکمتیست به حزب توده ای در میان طبقه کارگر و جامعه را ممکن میکند. حزبی که اینگونه آرا و عقاید مختلف سیاسی را در درون خود برسمیت نشناسد صرفاً فرقه است. حزب حکمتیست افتخار این را دارد و قابلیت و توانایی انرا تاکنون از خود نشان داده است که میتواند به حزبی سیاسی و همچنین حزبی توده ای تبدیل شود. آیا حزب حکمتیست میتواند با این مشخصه به فعالیت خود ادامه بدهد؟ تحولات کنونی در حزب این مسأله را هم زیر سوال برده است. بخشی از رهبری حزب عملاً برخورد به اختلاف سیاسی را نه از اعتقاد به این داده حزب بلکه با تصمیم تشکیلاتی و قیچی کردن اختلاف نظر از طریق تصمیمات تشکیلاتی پیشه کرده است و با دست بردن به این اهرم، اختلافات سیاسی متعدد در حزب را با "قاطعیّت" از طریق اعلام پلاتفرمی که سیاستهای تاکتونی مصوب حزب را زیر سوال برد "فیصله" داد.

حزب حکمتیست بنا به همه شواهد و بنا به اطلاعاتی که همه کادر های حزب و دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان هم داشتند بر سر مسایل متعدد سیاسی دارای اختلاف نظر بود. این اختلاف نظرات در روالی طبیعی باید مورد بحث و جدل قرار میگرفتند و سیاستهای مورد توافق کمیته های رهبری حزب به عنوان سیاست و اجرای آن توسط حزب اتخاذ میشدند. سیاستهای تاکتونی حزب حکمتیست بعد از خروج کورش مدرسی از رهبری حزب با سرعت بسیار بیشتری مورد تعرض بخشی از رهبری حزب قرار گرفت. متأسفانه این تعرض نه در قامت آوردن سیاست های الترناتیو به کمیته های حزبی و کمیته مرکزی و دفتر سیاسی بلکه با عملیات پارتیزانی و در کریزور های حزب و در محافل رشد کردند و خورد خورد در حزب تنیده شد. به جرات میتوان گفت که حتی یک سند الترناتیو از جانب رفقای هئیت دائم حزب به کمیته های رهبری حزب نیامد تا مورد بحث و بررسی قرار بگیرد اما تقریباً همه سیاستهای تاکتونی مورد سوال قرار گرفت و یک بازبینی پنهانی و بقول آنچه در حزب ما معروف شده است قطره چکانی در پیش گرفته شد. این اساس حرکت این بخش از حزب بود تا جایی که وقتی در پلنوم 22 حزب این رفقا به اکثریت در دفتر سیاسی دست یافتند بلافاصله پلاتفرم رهبری که سر تا پای آن مورد مناقشه و بحث جدی در حزب بود را بعنوان سیاست حزب در میان خودشان و حتی بدون اینکه لازم بدانند به دفتر سیاسی حزب بیاورند تصویب و بعنوان سیاست دوره ای حزب منتشر و اعلام کردند.

مصادق این حرکت را رفیق رحمت فاتحی در سخنرانی روز 17 دسامبر در لندن اینگونه بیان کردند که: 2 سال است در این حزب اختلاف سیاسی وجود دارد و حزب در برزخ بود و ما با اتخاذ این تصمیم و این اقدام حزب را از این وضعیت بیرون آوردیم.

این فرصتی بود تا اختلاف جدی در حزب بوسیله این اقدام تشکیلاتی از طرف جمعی که نظراتش را از طریق محفلی در حزب جاری کرده است و به همین صورت میخواهد به تصویب برساند فیصله یابد. آیا این رفقا چنین اختیاراتی داشتند؟ واضح است که نه و رهبری که متعهد به رهبری حزب و حفظ حزب است اینگونه با حزب رفتار نمیکند. این اولین نشانه یک رهبری است که عدم قابلیت و توان مقابله سیاسی و قانع نکردن حزب به درست بودن سیاستهایشان را نشان میدهد و بقول رفیق کورش مدرسی این رفقا حتی به خط سیاسی خودشان رحم نکردند و آنرا از معرض انتخاب کنار گذاشتند و به روشی در برخورد به اختلاف سیاسی روی آوردند که جایی برای بحث و اقناع و تبدیل آنها به سیاست در کمیته های حزبی و مراجع حزبی نگذاشتند.

دومین ایراد این است که این رفقا میخواستند خط کنونی حزب را که تماماً با خط کورش مدرسی "الوده" بود را بدون نیاز به رد این خط و جهت با خط دیگری که خودشان انرا خط منصور حکمت نام گذاشته بودند تعویض کنند بدون اینکه به جنگ آشکار و رودر با سیاستهایی بروند که منتج از مباحثات کورش مدرسی در حزب بوده است.

سومین ایراد این است که این رفقا فکر کردند با در اختیار داشتن هئیت دائم و اکثریت در دفتر سیاسی قادرند خود را به حزب و خط و سیاست های تاکتونی و مصوب شده در مراجع حزبی تحمیل کنند. این اشتباه فاحش چه دلیلی دارد؟

وقتی که یک محفل هم نظر و با این سابقه در برخورد به اختلاف سیاسی، رهبری حزب را در دست میگیرد دیگر نیازی به نمایندگی حزبی که آنها را به عنوان رهبری حزب انتخاب کرده است نمیدانند. خود این رفقا میدانند که در دو و سه پلنوم قبلی تقریباً هیچ سیاستی دقیقاً به دلیل اختلاف نظر سیاسی جدی مورد تصویب قرار نگرفت و بویژه پلنوم 21 دقیقاً به دلیل محکم کردن پیچ و مهره های تصمیمات حزبی به قراری مبنی بر تاکید بر سیاستهای تاکتونی حزب به اتفاق آرا به تصویب میرساند و رهبری حزب قاعدتاً مجری این مصوبه ها و سیاستهای مصوب باید باشد و حزب را اینگونه به این رهبری تحویل میدهند. اما آنچه اکنون اتفاق میفتد عکس این است. هئیت دائم دفتر سیاسی نه تنها نماینده حزب و کمیته مرکزی نبود بلکه حتی نتوانست و به این قائل نبود که پلاتفرم منتشر شده اش را به دفتر سیاسی برای تصویب بیاورد. همه اینها نشان از کارکرد یک محفل دارد که سیاستها و نظرات محفل برایشان مقدم تر بر حزب است.

اکثریت بودن این رفقا در دفتر سیاسی به آنها اجازه این کار را نمیداد؟

واضح است که نمیداد. در هیچ سیستم و رژیم نمیتوانید ببینید که دولت بتواند و یا حتی برود و سر خود کلنگ در دست پایه های نظامشان را به این دلیل که خودشان این گونه معتقدند بتوانند عوض کنند. در همین جمهوری اسلامی اشنای خودمان چند مرجع قانونی برای تصویب و بررسی طرح های دولت وجود دارد؟ حزب سیاسی هم همینگونه است و اگر اینطور نباشد حزب نیست محفل است و همه چیز را محفلی و دست در گردنی روبراه میکنند و میتوانند تغییر بدهند و کسی هم نتواند از مجرای تعریف شده و برابر جلوی آنها را بگیرد. حزب حکمتیست دقیقاً مانند هر سیستم رسمی و منضبط و محکم قانون و نظم دارد و نمیتوان سر خود و حتی با وجود اینکه رهبری را در اختیار داشته باشید بتوانید سیاست های کلان حزب را تغییر بدهید. رفتاری که هئیت دائم دفتر سیاسی حزب با حزب و سیاست و اجرای قوانین و نظم کرد کاملاً عکس بود صرفاً به این دلیل که رهبری را دارد و قادر به این کار است. این

تصور و واژگونه از حزب حکمتیست و مکانیسم تغییر سیاست های تاکتونی و جایگاه ارگانهای رهبری همچون پلنوم و کنگره است. باید زحمت زیادی بتواند بکشید تا حزب حکمتیست را از رهبری تا کادرها قانع کنید که نیازی به "تغییر ریل" هست. "دگرگونیهای اساسی" و "تغییر ریل" در حزب حکمتیست جرم نیست. تغییر و محو کردن سیاستهایی که کورش مدرسی 7 سال در این حزب با تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در مجامع رسمی حزبی مصوب کرده است جرم نیست و همه اینها ممکن است اما باید برای آن به همان اندازه تلاش کرد و رهبری و کادرهای بسیاری را که هم اکنون مانع این تغییر ریل شده اند و نیازی به تغییر ریل نمی بینند را قانع کرد و جواز قانونی برای این کار را از کنگره بگیرد. همگامی و همقدمی و بازگویی خاطره ها با منصور حکمت و تکرار مبهم "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" که من معتقدم این رفقای ما برداشتشان کاملا در تناقض با حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت است، این مجوز را به آنها نمیتواند بدهد و زیادی سطحی و بی مایه است.

اختلاف واقعی بر سر چیست؟

کسی که امروز می خواهد بداند اساس این اختلافات در چیست و چرا رفقای هئات دائم با گرفتن رهبری بلافاصله پلاتفرمشان را خود تصویب کرده و بنام حزب منتشر کردند باید سری به دیگر پلاتفرم های موجود در حزب بزند، سراغ آنها برود و بداند چرا لزومی به تغییر پلاتفرم و اساسا چرا لزومی به تغییر تغییر ریل دیده شده است. قبل از این یک زمینه برای پلاتفرم ها را باید یادآوری کرد.

انقلاب ۲۲ خرداد ۱۳۸۸

سیاست و فعالیت بسیار روشن، طبقاتی و مارکسیستی حزب حکمتیست در تحولات سال 88 و جنبش سبز را همه میدانند. سر سختی این حزب در تاکید بر صف مستقل طبقه کارگر و تلاش برای آگاه کردن هر چه بیشتر کمونیستها و طبقه کارگر و تلاش برای بیرون آوردن آنها از زیر آوار جنبش سبز و جنبش های بورژوازی، خود حزب را هم قدمها برای این طبقه و این جنبش به جلو پرتاب کرد. خود آگاهی این حزب و شاید بسیاری از کارگران و فعالین کمونیست را موجب شد. هر چه بود این حزب بسیار بیشتر از دوران طولانی سابقه ما در سیاست و فعالیت کمونیستی مهر حزبی مارکسیستی و متعلق به جنبش کارگری و فعالین کمونیستش را خورد. در درون حزب این پیشروی با تثبیت آن در اجلاس حزبی و بطور مشخص در دو سند بسیار مهم آن دوره خود را نشان داد و تثبیت شد. "جزوه آنچه باید آموخت" و "اولویت و اقدامات پلنوم 15 حزب حکمتیست" در فعالیتهای رهبری و کمیته ها جاری شد. این اسناد به بهترین شکل عملکرد حزب و تعلق طبقاتی و مارکسیستی اش را نشان داد و نمایندگی کرد و در پلنوم 15 فکر کنم فقط با یک رای ممتنع در کمیته مرکزی حزب به تصویب رسیدند. در همین زمان البته که اسناد دیگری هم بودند که نمیتوانست این موقعیت حزب را نمایندگی کنند و کنار گذاشته شدند. دو سند فوق اساسا از طرف کورش مدرسی تهیه شدند و استنتاجات عملی آن که برای حزب به معنی منطبق کردن خود با جنبش ما و تاثیرات کمونیستها و از جمله حزب ما در این تحولات بود. حزب میبایست عوض شود. حزب میبایست با قبول این واقعیت که پراکندگی و تفرقه و عدم آگاهی به انقلاب سوسیالیستی در میان کارگران مانع مهمی در عدم ایجاد صف مستقل طبقاتی آنها بوده است گام بردارد. در جازدن حزب و قانع شدن به اینکه سیاست و موضع درست و مارکسیستی در این تحولات گرفته است در نیمه راه ماندگار شدن بود. سند اولویت و اقدامات حزب که مصوب پلنوم 15 حزب است پراتیک کردن این سیاست حزب در این تحولات و برای آینده حزب را تثبیت کرد. این سند نقطه عطف مهمی در تاریخ حزب حکمتیست و حتی تاریخ کل کمونیسم کارگری بود. هیچگاه حزب ما این گونه همه جانبه و خود آگاه معطوف به سازماندهی طبقه کارگر و سازماندهی کمونیستی آن و سمت و سو دادن به همه حزب در بخش علنی و در داخل کشور نبود. این اقدامات و اولویتهای میبایست در فعالیتهای همه حزب معنی پیدا میکرد. این رگه مهم در حزب جاری شد و با وجود کشمکش های دشوار در حزب و مانع های نه چندان کم بسیاری از کادرهای حزب مصمم به اجرای این فعالیت ها شدند. این در واقع تغییر ریلی جدی در کار و فعالیت حزب حکمتیست بود. تبدیل حزب به حزبی داخل کشوری و ایجاد حزب در داخل کشور مهمترین نکته این سند بود و فعالیتهای همه بخشهای حزب و همه کمیته هایش را بر این اساس ترسیم کرد. این سند مبنای فعالیت رهبری حزب و کمیته هایش بود.

کنگره چهارم مقطع مهمی در دوره بازبینی در مورد این جهت گیری و سند شد. خلا کورش مدرسی بویژه در بعد از کنگره چهارم حزب بیشتر موجب شد تا با سرعت بیشتری تجدید نظر در جهت گیری و مصوبات پلنوم 15 از طرف بخشی از رفقای رهبری صورت بگیرد. مشخصا این بازبینی از بازگرداندن اختیارات به کمیته کردستان در مورد سازماندهی از طرف این کمیته در شهرهای کردستان شروع شد و دسته بندی تحت عنوان کمیته کردستان در مقابل کمیته سازماندهی که مسئول و مجری امر سازماندهی در داخل بود بتدریج ایجاد شد. دبیر کمیته مرکزی متاسفانه از همان ابتدای انتخابش به این عنوان و بعد از کنگره چهارم حزب در راس این بازبینی قرار گرفت و عملا تبدیل به دبیر یک بخش از کمیته مرکزی که اساسا در کمیته کردستان حزب متشکل بودند قرار گرفت و اره کردن سند های مصوب پلنوم 15 از کانال بازگرداندن اختیارات به کمیته کردستان و مخالفت همه جانبه با کمیته سازماندهی و فعالیتهاش شروع شد و در حاد ترین شکل آن که اکنون باشد ادامه داشته است و پلاتفرم مصوب این رفقا تحت نام پلاتفرم حزب در واقع جمع بندی همه بازبینی و مخالفت های این بخش رهبری در مورد سیاست ها و مصوبات پلنوم 15 است. (سند ضمیمه است و لازم است با پلاتفرم رفقا که تحمیل عقب گردی مهم به حزب از همه لحاظ است مقایسه شود).

با این سابقه و آشنا شدن با زمینه این پلاتفرم باید تا حدودی واضح شود که چرا وقتی که این جمع 6 نفره هئات دائم دفتر سیاسی به قدرت میرسند در اولین اقدام خود پلاتفرم پیروزی شان بر پلنوم 15 را با تصویب و انتشار آن اعلام میکنند و در واقع مهر سیاست ها و جهت های یک جمع و محفلی که سیاستهای کلانش را در هیچ پلنوم و کنگره ای به تصویب نرسانده بود به حزب زده میشود. این در واقع کودتایی خزنده و مخفی و دور از چشم حزب و کمیته ها و کادرهایش بود. این کار تحت عنوان اینکه ما اکثریت هستیم و میتوانیم این کار را بکنیم توجیه شد و ظاهرا عامه پسند هم بود. این در حالی است که بقول رفیق رحمت و دیگر رفقای هم نظر هئات دائم، اختلاف سیاسی در حزب حدود دو سال بود که موجود بوده است و به این شیوه این رفقا آنرا "حل" کردند. این در حالی است که همه کادرهای حزب و دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان در حداقل 3 پلنوم اخیر حزب حکمتیست از نزدیک شاهد اختلافات ما در کمیته مرکزی بوده اند و نقش بسیار مسئولانه ای در جلوگیری از تحمیل جدایی و پراکنده کردن حزب ایفا کرده اند. همه این رفقا شاهد این اختلافات بوده اند و درگیر بوده اند و همه میدانند که این کشمکش ها که چکیده آن در پلاتفرم هئات دائم است در این پلنو ها هم حل نشده است و یکبار به با انتشار آن از طرف جمعی که با ندیدن این واقعیت ها خود را قدرت مطلقه برای این تصمیم مهم میدانند مواجه میشوند و همانطور که اشاره شد حزب را و اختلافات سیاسی اش را به این شیوه "حل" کردند.

عکس العمل ما بعنوان بخشی از رهبری حزب دقیقا برای حفظ حزب از این گونه رفتار بود. نه تنها ما بلکه بخشی از حزب و کمیته های ارگانهای مختلف آن این رهبری را فاقد صلاحیت برای رهبری و صاحب صلاحیت برای پیشبرد حزب اعلام کردند. در واقع این رفقا خود از خود سلب صلاحیت کردند. ما تعهد کردیم که حزب را به کنگره ببریم.

این واقعیت که حزب عملا به دو بخش تقسیم شده است را فقط رفقای هئات دائم ظاهرا نمیتوانند ببینند و یا در واقع برسمیت بشناسند. بیش از 200 نفر از کادرهای مسئول و عمیقا دلسوز در همین چند روزه و تا هم اکنون، بعلاوه رهبری دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان و بسیاری از کمونیستهای انقلابی و دلسوز به حال حزب حکمتیست در مبارزه کمونیستی و کارگری در داخل و خارج، این اتفاق مهم را میتوانند حس کنند و راه حل آنرا بطور طبیعی کنگره میدانند.

تجربه های یکسال گذشته ما نشان داده است که پلنوم نمیتواند این سطح از اختلاف را حل کند. این مساله بسیار روشن است و فکر میکنم دقیقا به همین دلیل هم بود که رفقای رهبری دو حزب عراق و کردستان پیشنهاد حل مشکل از طریق کنگره را کردند (که با مخالفت رفقای دیگر دفتر سیاسی روبرو شدند). در ثانی در حال حاضر بر سر این مساله همه کادرهای حزب و همه اعضای حزب بطور همه جانبه ای دخیل هستند و سرنوشت حزب اکنون دیگر نه تنها در دست این سطح رهبری حزب بلکه در دست همه سطوح رهبری حزب در کمیته ها و کادرها و اعضا حزب است. کادرهای حزب شاید برای اولین بار است که اینگونه گسترده و آگاهانه تر خود را محق و صاحب صلاحیت برای تصمیم گیری در مورد سرنوشت حزب میدانند و در این کشمکش های کنونی کسی اجازه ندارد و نمیتواند آنها را به پشت درهای بسته و پر از کشمکش پلنوم بکشاند یا حتی آنها را به روی صندلی های پلنوم به عنوان نظاره گر صرف دعوت کند و ببینند که تصمیمات کمیته مرکزی باز هم بر زمین میماند و روانه کریدور های حزب میشود. کادرها باید خواهان شرکت مستقیم و دارای اختیار و رای برابر برای دخالت در تعیین سیاستهای حزب باشند و نباید اجازه بدهند بدون آنها و دخالت آنها سرنوشت حزب رقم بخورد. این مساله در عین اینکه تحول مهمی برای حزب حکمتیست و رهبری آن است در این چنین کشمکش پیچیده و غیر نرمالی راه حل برای حزب و خارج شدن از وضعیت کنونی است. کنگره حزب هر سیاست و سندی را به تصویب رساند، مخالف این اسناد و مصوبات ما باشیم یا رفقای دیگر، حق دارند و میتوانند از مجرای قانونی حزب از جمله با تشکیل فراکسیون با تصمیمات و سیاستهایی که با آن مخالفند کارشان را ادامه بدهند و در مجامع دیگر حزب تلاش کنند همه حزب را با خود ببرند. پلانفرمی هم که اکنون و در واقع از طرف صرفا یک جمع بسیار کوچک 6 نفره و یا 8 نفره به حزب تحمیل شده است و به غلط به آن تصمیمات اکثریت هم گفته میشود میتواند در کنگره یکی از پلانفرم های مورد بحث برای تصمیم گیری باشد و مورد قضاوت قرار بگیرد و به عنوان سیاست ها و جهت گیری های حزب مورد قبول واقع شود و یازد شود. راه حل همین است. ما هم اکنون رفتار محفیستی این رفقا را متوقف کردیم و امیدواریم در کنگره آن را دفن کنیم و حزب را بار دیگر بر آنچه پلنوم 15 حزب قویا تاکید کرد بازگردانیم، حزبی متعلق به سازماندهی انقلاب کارگری و سرنوشتی جمهوری اسلامی در اتکا به سازماندهی طبقه کارگر و کمونیستها برای آن. حزبی که همه وجودش را و اولویت ها و فعالیت ها و اقدامات و تقسیم کارش مبتنی بر استراتژی کمونیستی و کارگری باشد و افکار و پراتیکش را این قطب نما تشکیل بدهد. بدون چنین تلاش روشنی که پلنوم 15 در حزب تثبیت کرد، حزب میتواند در میان تصورات و راه حل های مندرج در پلانفرم مصوب هئات دائم دفتر سیاسی، همانند احزاب دیگر کمونیسم کارگری و امثالهم، سرباز جنبشهای دیگر بشود، در انتظار "انقلابی که در راه است" باشد و یا در سناریوی سیاهی که ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران بشود صرفا با دادن شعار و بدون سازمان کمونیستها در میان طبقه کارگر و متکی بر تشکل های کارگران و ارتش آنها در پس کوچه های بازار سیاست غرق شود و به افتخارات پر شکوه گذشته صرفا دلخوش باشد که دیگر برای طبقه ما و کمونیستهایی که باید بتوانند تغییری در اتکا به آگاهی و سازمان خودشان ایجاد کنند بشدت نا کافی است.

کوروش مدرسی چرا دخالت میکند؟ میگویند زود بود که دخالت کرد!

رفقای که این ملاحظاتی را ابراز میکنند قبل از هر چیز راستش به حزب به عنوان ابزار سیاست های معینی نگاه نمیکند. حزب را تا سطح محافلی که با هم سابقه های طولانی دوستی و فعالیت مشترک و ... را داشته اند تنزل میدهند و بعضا به همین دلیل ایراد میگیرند که چرا کوروش مدرسی اینگونه دخالت کرد. رفقا متوجه نیستند که شاخک های حسی مثلا حزب کمونیست کارگری ایران و حزب اتحاد کمونیسم کارگری و امثالهم بسیار تیز و بسیار جانبدارانه حساس است و آرزوی دفن سیاستهای تاکتونی حزب حکمتیست که اساسا منتج از مباحثات کوروش مدرسی و اساسا تحت تاثیر فعالیت او بوده است میباشد. این رفقا انتظار دارند که کوروش نظاره گر متلاشی شدن حزب بوسیله محافلی بشود که اینگونه با حزب رفتار کردند.

نکته مهمتر اینکه این رفقا که فکر میکنند کوروش نمیبایست زود دخالت بکند، عکسی از بروز اختلافات در این مقطع را مبینند و دو سال اختلاف سیاسی در درون این حزب و رهبری این حزب را نمیتوانند ببینند و یا شاید بطور واقعی از آن بی خبرند. این چنین وضعیتی هر رفیقی و همه ما و بویژه رفیقی مانند کوروش که این حزب را مانند بچه اش بزرگ کرده است و شب و روز برای سلامتی و سعادت و موفقیتش تلاش کرده است نمیتواند بی تفاوت باشد و خوشبختانه بی تفاوت نبوده است و همانطور که از اسناد منتشر شده مبیند با وجود وضعیت جسمی اش مسئولانه دخالت کرده است و من امروز با مراجعه مجدد با آنها تاسف میخورم که چرا با دقت بسیار بیشتری و همه جانبه تری مجری این جهت ها نبوده ام. کاش این افتخار امروز بیشتر نصیب من میشد. رفقای که این چنین به کوروش خرده میگیرند متاسفانه همچنان در موقعیت پاسیوی در برخورد به سیاست و جهت های تاکتونی حزب که پیشبرنده حزب و موجب گسترش آن از هر لحاظ بوده و خواهد بود هستند. سیاست و تئوری، تعیین تاکتیک و استراتژی کمونیستی برای حزب حکمتیست و طبقه کارگر حیاتیات را تشکل میدهد و هر نوع بی توجهی ما به اینها حزب را به محفلی تبدیل میکند که در حاشیه به جست و خیز میپردازد و تاثیری بر جنبشی که قرار است سازمان بدهد و طبقه ای که قرار است جامعه را به سوسیالیسم برسد نخواهد داشت، اینگونه احزاب پر مدعی و ادم پر مدعی و بی ربط هم کم نیستند. حزب حکمتیست نمیتواند و نباید یکی از آنها باشد و این تلاش و تصمیم مشترک را نباید کنار گذاشت.

اولویت ها و جهت گیری ها

مصوب پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست

۶ سپتامبر ۲۰۰۹

مقدمه:

حزب حکمتیست برای سازمان دادن انقلاب پرولتری و بنای جامعه سوسیالیستی ایجاد شده است. تنها مانع این انقلاب پراکندگی صفوف طبقه کارگر (چه در بعد سیاسی و چه در بعد توده ای) و فقدان آگاهی لازم برای انجام این انقلاب است. فائق آمدن بر این مانع تنها یک امر آگاهگرانه نیست. مهمتر از آن یک امر مبارزاتی است. سرنگونی جمهوری اسلامی پیش شرط انقلاب سوسیالیستی است. حزب ما باید نیروی محرکه سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی باشد به نوعی که بیشترین امکان برای انقلاب سوسیالیستی تضمین گردد. ما برای یک انقلاب بیوقفه تلاش میکنیم.

شرایط امروز ایران و جمهوری اسلامی و تغییراتی که در رابطه بخش اعظم بورژوازی ایران و جهان با جمهوری اسلامی پدید آمده است، طبقه کارگر و کمونیست ها را با مصاف های جدیدی روبرو کرده است. بخش اعظم بورژوازی که پیشتر، به هر عنوان سرنگونی طلب بود، مبارزه خود را به درون جناح های جمهوری اسلامی منتقل کرده و به عنوان متحد این یا آن جناح ظاهر میشود. بخش اعظم روشنفکران و سازمان های سیاسی مختلف در اپوزیسیون نیز مبلغ پیوستن کمونیست ها، طبقه کارگر و بخش های انقلابی جامعه به مبارزه میان جناح های جمهوری اسلامی شده اند.

اولویت های این دوره حزب حکمتیست باید علاوه بر مسائل دائمی پیش پای ما این واقعیات را نیز در نظر داشته باشد.

اولویت ها:

اولویت اساسی ما کماکان تبدیل حزب به نیروی محرکه اصلی مدعی قدرت سیاسی و آماده کردن فکری، عملی و تشکیلاتی حزب برای پاسخگویی به مسائل دوره جدید است. حزب باید به اصلی ترین نیروی اپوزیسیون رژیم اسلامی و به یک حزب سیاسی توده ای که بخصوص در برگیرنده طبقه کارگر است تبدیل گردد. برای تضمین این امر اقدامات زیر باید انجام گیرند:

۱ - حضور دائمی حزب و همه تشکیلات های آن در مبارزه برای آزادی های سیاسی، خلاصی فرهنگی در جامعه و مبارزات اقتصادی طبقه کارگر است. حزب باید در این رابطه نه تنها یک حزب مبلغ بلکه باید امر سازمان دادن و رهبری مبارزه در دنیای واقعی را در راس امور قرار دهد.

۲ - ایجاد یک حزب وسیع و توده ای کمونیستی حول یک سازمان مستحکم از کادرهای حرفه ای (حرفه ای در مقابل آماتور و نه در مقابل پارت تایم) ممکن است. بدون وجود چنین سازمانی شانس کمونیسم در شکل دادن و یا دخالت در هر تحول سیاسی در جامعه ایران مینیمال است.

سازمان حزب در ایران باید محمل قدرت کارگران، زحمتکشان و متشکل شوندگان در آن در مقابل رژیم، در مقابل سرمایه داران و در مقابل خطر سناریو سپاه باشد.

سازمان حزب باید طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی ایران را موضوع کار خود قرار دهد. تلاش برای آگاه کردن و متحد کردن کارگران در محیط کار و زیست خود و تقویت شبکه های رهبران و آژیتاتورهای طبقه کارگر یکی از مضامین پایه ای کار ما در ایران است. ایجاد کمیته های کمونیستی مطابق طرح های مصوب و اساسنامه حزب باید حاصل این تلاش باشد.

۳ - تصرف سیاسی و فکری و متشکل کردن جوانان انقلابی و جنبش زن برای رهائی یکی از محورهای اساسی فعالیت حزب در این دوره خواهد بود.

۴ - مبارزه تبلیغی، ترویجی و تئوریک حزب باید متوجه این واقعیت باشد که آگاهی و تشکل طبقه کارگر و توده زحمتکشان جامعه هم یک فعالیت آگاهگرانه در نقد مارکسیستی باورهای موجود است و هم بخصوص یک فعالیت مبارزاتی و در نقد گرایش ها و داده های بورژوازی است.

طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران زیر فشار دائم داده ها، سنت ها و توهامات بورژوازی قرار دارد. ایجاد صف طبقاتی کارگری در ایران از جمله نیازمند مبارزه دائم با این داده ها، باورها، توهامات و توجیهات تئوریک متناظر با آن ها است. طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بیش از هر جا در متن مبارزه اقتصادی و سیاسی است که میتوانند خود و جریانات بورژوازی را بشناسند. رهبری کردن مبارزه سیاسی در جامعه باید همراه این فعالیت وسیع تبلیغی و ترویجی انجام شود. در این رابطه بویژه امروز محورهای زیر در تبلیغات، ترویجات و فعالیت تئوریک حزب در صدر وظایف قرار گیرد:

الف - آموزش و فعالیت روشنگرانه مارکسیستی ارتدکس مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت در مقابل باورهای موجود بورژوازی. این آموزش باید اساسا طبقه کارگر و فعالین، رهبران و آژیتاتورهای کارگری را مد نظر داشته باشد

ب - افشاگری دائم و بی امان ایده ها و جریانات بورژوازی در زندگی و مبارزه روزمره بویژه:

- ناسیونالیسم غربگرای و پوپولیستی غالب در چپ

- نفوذ جریان نئوتوده ای، بخصوص در قالب یکی از خط های موجود در کومه له

- پوپولیسم و کلاشی مستضعف پناهانه جریانات درون جمهوری اسلامی

- مبارزه دائم نظری و سیاسی با انواع ناسیونالیسم و قوم پرستی

ج - جمع بندی و بررسی دائم مبارزات کارگری و توده ای

۵ - کردستان در چپ قدرت برای کمونیسم در ایران است. یک اولویت مهم حزب متصل نگاهداشتن رهبران کمونیست با جامعه و دادن امکان اظهار وجود سیاسی و دخالت در جامعه به آنها است. حزب باید به کمک این رهبران کمونیست چند خاصیت دائمی را حفظ کند:

- الف - توپخانه ای تبلیغی که بطور دائم جامعه را با گفتگو، با سخنرانی و نوشتار می پوشاند.
- ب - این رهبران باید کانون شبکه های مبارزاتی ای باشند که سازمان های حزبی بر آنها رشد میکنند.
- ج - حفظ چهره مسلح حزب و تضمین حضور منظم رهبران کمونیست در میان مردم.
- د - برافراشته نگاه داشتن پرچم کمونیسم در فضای اجتماعی و سیاسی کردستان در مقابل ناسیونالیسم کرد
- ۶ - گارد آزادی یک رکن پایه ای هر گونه شانس دخالت تعیین کننده در تحولات سیاسی ایران است. سازماندهی این گارد در کردستان و در خارج از کردستان با توجه به ویژگی های هر یک از این محیط ها اولویت مهم حزب است. رهبری حزب باید تضمین کند که ناروشنی ها و اغتشاش ها را برطرف کند و این فعالیت را برپایه اسناد مصوب سازمان دهد.
- ۷ - داب یکی از دستاورد های طبقه کارگر انقلابی است. حزب باید کمک کند تا ... داب از زیر فشار دستگاه های اطلاعاتی رژیم و موریانه تردیدی که در اساس توسط نئوتوده ای ها دامن زده میشود خارج گردد.
- ۸ - تشکیلات خارج کشور بیش از هر کمیته ای در ترسیم سیمای سیاسی، طبقاتی و اجتماعی حزب تاثیر دارد و بعلاوه منشا بخش اعظم امکانات حزب است. تغییر نوع فعالیت و عرصه های فعالیت و چهره این تشکیلات به همان اهمیت تغییر در داخل کشور است. خارج، پشت جبهه نیست بخش مهمی از جبهه است و در این رابطه باید از هر نظر نمونه یک سازمان کمونیستی کارا، منضبط، باراندمان و در ارتباط با پیشروترین فعالین کارگری کشورهای محل فعالیت خود شود. تشکیلات خارج کشور ما باید به یکی از داغ ترین کانون های دفاع از حقوق طبقه کارگر ایران در خارج از کشور تبدیل گردد.
- ۹ - مدرنیزه کردن سازمان حزب مطابق اصول اساسنامه ای امروز یک اولویت اساسی است.
- ۱۰ - تدارک کنگره برای حدود یکسال دیگر
- در انطباق با این اولویت ها سازمان ها و کمیته های حزبی، در چارچوب اساسنامه و اصول سازمانی حزب، در صورت نیاز بازسازی خواهند شد.

پلاتفرمی برای بازگشت به بستر اصلی چپ بورژوایی

بهرام مدرسی

دسامبر ۲۰۱۱

مقدمه: بخشی از دفتر سیاسی حزب پلاتفرمی که مغایر با مصوبات و سیاست های تاکتونی حزب حکمتیست است را بعنوان نقشه عمل حزب منتشر کردند که باعث اعلام عدم صلاحیتشان در رهبری حزب شد. مستقل از پروسه تحمیل این پلاتفرم به حزب و تصمیمات بعدی ارگانهای رهبری حزب، باید به محتوای این پلاتفرم پرداخت.

آنچه که نقطه تمایز حزب حکمتیست را در مقابل سایر جریانات، احزاب و گرایشهای چپ بورژوایی توضیح میدهد، نه مواضع متفاوت آن در قبال مسایل سیاسی روز، که این هم هست و نه دستاوردهای تاکتونی آن از زمان تشکیل این حزب، که این هست، میباشد. تفاوت این حزب را بدوا باید در جایگاه طبقاتی متفاوت آن، رابطه اش با طبقه کارگر و به این اعتبار نقطه شروع متفاوتش با سایر جریانات مدعی کمونیسم دید. چیزی که همه آن مواضع سیاسی متفاوت و دستاوردهای متفاوت را توضیح میدهد.

حزب حکمتیست خود را متعلق به آن گرایش کمونیستی در جنبش کارگری میداند که عمیقترین نقد مارکسیستی را به جامعه، نظام اقتصادی حاکم بر آن، روینای آن، احزاب و نیروهای دخیل در آن و راه پیروزی طبقه کارگر از نکتت جامعه سرمایه داری را نمایندگی میکند، میداند. این مبدأ اختلاف مواضع این حزب در رویدادهای سیاسی و راهکارهای آن در مراحل مختلف مبارزه طبقاتی و دستاوردهایش است.

نقد گرایش کمونیستی طبقه کارگر به زندگی اش و راه نجات خود از آن سوار بر عمیقترین نقد مارکسیستی به سرمایه داری است. از اینجا به چالش با شکل حاکم بر این جامعه، جمهوری اسلامی، میروود. همین اختلاف سرنگونی طلبی این کمونیسم را با سرنگونی طلبی همه احزاب و نیروهای دیگری که خود را چپ و کمونیست میدانند توضیح میدهد، همین رابطه این حزب با طبقه کارگر و کمونیسمی که خود را متعلق به آن میدانند توضیح میدهد. همین اختلاف مواضع تاکتونی این حزب را با همه جریانات چپ بورژوایی که همراه این یا آن جناح پوزسیون یا اپوزسیون بورژوایی شدند را توضیح میدهد. همین راه کارهای متفاوت و سیمای عملی متفاوت این حزب را با همه این جریانات توضیح میدهد. نقد این حزب از جنبش سبز برای نمونه به همین جهت پا بر اشتراک منافع طبقاتی جنبش سبز با منافع طبقاتی بورژوازی دارد. هیچ بسیج توده‌ای، هیچ هلهله سیاسی و هیچ دوقطبی کاذبی این کمونیسم را وادار به دست کشیدن از آن نقد طبقاتی و نقطه تعریف پایه‌ای خود نکرد. همین روش کار و موفقیت های متفاوت این حزب را توضیح میدهد. موفقیت های این حزب در برافراشتن مجدد پرچم طبقه کارگر در محیط های فکری و سیاسی دانشگاهی و خارج از آن نتیجه مستقیم هم نظری مارکسیسم نمایندگی شده در این حزب با مارکسیسم موجود در آن محیط ها بوده است.

پلاتفرم منتشر شده از طرف رفقای هیت دایم، پلاتفرمی برای بازگرداندن حزب حکمتیست به آن بستر عمومی چپ بورژوایی است که فاصله گرفتن از آن و به این اعتبار عمل سیاسی و اجتماعی دیگری را سازمان دادن نقطه شروع فعالیت و موجودیت حزب حکمتیست بوده است. آنچه که بازگشت به این بستر اصلی را روشن میکند، درک نویسندگان آن از "تحزب کمونیستی و طبقه کارگر" است.

پلاتفرم از ضرورت "تغییر ریل و دگرگونیهای اساسی" در حزب حکمتیست سخن میگوید. باید دید که معنی این "تغییر ریل" چیست؟

منصور حکمت نقطه شروع توضیح رابطه یک حزب کمونیستی با طبقه کارگر در تفکر چپ سنتی را چنین توضیح میدهد: "یکی از ارکان نگرش تشکیلاتی چپ غیر پرولتری در ایران دو قطبی حزب - توده ها است. در این تصور در یکسو حزب یا سازمان قرار دارد به مثابه یک ارگانیک فشرده، منضبط، رزمنده و آگاه برای عمل انقلابی، و در سوی دیگر، توده های کارگر قرار میگیرند، بصورت جمع عددی آحاد کارگر، یک توده بی شکل از کارگران منفرد، متفرق، مظلوم واقع شده ساده دل و بی اطلاع از علل فقر و رنجشان، سازمان "درد" کارگران را میداند، آنان را آگاه میکند، به ضرورت مبارزه واقف شان میسازد و یک به یک آنان را به صفوف خود، یعنی به مبارزه مضبوط تشکیلاتی در درون سازمان، جذب میکند. این شاید بیان ساده و اغراق شده ای از تفکر سازمانی چپ سنتی در ایران باشد، اما به هر حال جوهر این تفکر را بیان میکند. دو قطبی سازمان - توده ها موضوع و تم هزاران جزوه و اعلامیه و مقاله در نشریات سازمانهای چپ پوپولیست ایران بوده است. این برداشت از رابطه حزب و طبقه در واقع تعمیمی مبتنی بر زیست اجتماعی و مکانیسم رهبری و مبارزه سیاسی خورده بورواژی است. قشری که در سطح سیاسی نیز مطالباتش توسط همین چپ تحت نام کمونیسم تبلیغ میشد." - منصور حکمت، سیاست سازماندهی ما در میان کارگران. تأکید از من

طبقه کارگر برای چپ پوپولیست آن زمان و چپ بورژوایی امروز پدیده‌ای بی شکل، بدون سازمان و نامطلعی است که از طرف "حزب" مطلع میشود، سازمان داده می‌شود و شکل معینی به خود میگیرد. طبقه کارگر اینجا نه طبقه ای که خود روند تولید سرمایه دارانه مجبور به تمرکز و تشکله در بنگاه های تولیدی میشود، بلکه بعنوان آحاد متفرق طبقه ای غیرمتشکل معرفی می‌شود و نه به اعتبار نقشش در تولید و جایگاه اجتماعی، بلکه در بهترین حال بعنوان آحاد مظلوم طبقه ای سیال که باید رویش "کار کرد" پذیرفته میشود. اینکه طبقه کارگر خود در جریان تولید متشکل شده است، اینکه تشکله، همکاری، هماهنگی و کار برای هدف واحد امر داده شده زندگی روزمره طبقه کارگر است، اینکه طبقه کارگر با شناخت "ظلم و ستم" طبقه حاکم متولد شده است و مبارزه برای زندگی بهتر و دفاع از حق حیات خود امر داده شده و بخشی از زندگی روزانه این طبقه است، اینکه برای این طبقه دفاع از کمترین مطالباتش و زندگی و آینده فرزندان جنگی روزانه، تعطیل ناپذیر و همیشگی علیه سرمایه و دولت است. همه اینها در نگرش چپ بورژوایی به طبقه کارگر جایی نداشته و ندارد.

به رسمیت شناختن همه اینها هم اما این چپ را مارکسیست نمیکند! تفاوت مارکسیسم با انواع مختلف مکاتب کمونیستی پیش از او نه در کشف همه اینها بلکه در نشان دادن نقد طبقه کارگر به سرمایه داری و توضیح کارمزدی و مالکیت خصوصی و نشان دادن راه پیروزی بر حاکمان سرمایه است.

نقدی که تنها با شناخت و به رسمیت شناختن و فهمیدن همه آن خصوصیات گفته شده بالا ممکن میشود. چپ سنتی و بورژوازی با صدای بلند احکام مارکس را تکرار میکند و پرهیجان تر از هر کسی اعلام میکند که حق با مارکس است، به نقدشان اما دقت که میکنند عقبترا از ریکاردو و سیسموندی هستند. دلیل آن چیست؟ اگر فاصله میان ریکاردو و مارکس را، ارزیابی متفاوت آن‌ها از پروسه تولید سرمایه دارانه توضیح میدهد، فاصله میان چپ بورژوازی و مارکسیسم را باید در شناختن خود طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی توضیح داد این چپ به "برونو باور" نزدیک است تا مارکس. "خانواده مقدس" را باید یکبار دیگر در جواب این چپ بورژوازی منتشر کرد. "ریکاردو"، "سیسموندی" و "پروودون" به این اعتبار هزار بار نزدیکتر به مارکسیسم بودند تا چپ بورژوازی که امروز پرهیجان از مارکسیسم دفاع میکند اما مارکسیسمش ربطی به طبقه کارگر ندارد. این شامل کل آن چپی در سطح جهان هم میشود که بنام مارکسیسم سخن میگوید، اما کوچکترین ربطی نه به طبقه کارگر و نه مارکسیسم دارد.

اگر مارکس در "مانیفست کمونیست" درباره سایر احزاب کارگری چنین میگوید: "کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند. آنها هیچگونه منافعی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد ندارند. آنها اصول ویژه‌ای را بمیان نمیآورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند. فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند." "مانیفست کمونیست" فصل دوم، تأکید از من

این را بطور قطع درباره چپ بورژوازی امروز نمیتوان مدعی شد. این چپ با ندیدن طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی، کل این طبقه و سیاست مربوط به آن را از صحنه نگرشش به جامعه و خود حذف میکند و به این اعتبار از دایره "مانیفست کمونیست" خارج میشود. این چپ برای تحقق اهداف خود احتیاجی به این طبقه بعنوان یک طبقه ندارد. در بهترین حالت مترسد فرصت برای "حذب" آحاد این طبقه به صفوف خود است. اگر میشد مختصات کمونیسم پیش از مارکس را با نقدش به سرمایه داری شناخت، مختصات چپ بورژوازی را اما باید در تعریفش از رابطه‌اش با طبقه کارگر شناخت. چنین تعریفی غیر طبقه‌ای نیست. توضیح رابطه میان حزب و طبقه بیان برداشت قشر معینی در جامعه از خود و طبقات دیگر است. برداشتی که مبتنی بر نوع معینی از زیست اجتماعی و اهداف سیاسی منطبق با آن است. هیچ بخش یا آحادی از طبقه کارگر نمیتواند منکر وجود خود بعنوان یک طبقه اجتماعی باشد. این در بهترین حالت یا آشناری از خرده بورژوازی است که بسته به جایگاهش در زیست اجتماعی و تولید عاجز از درک این است و یا در بدترین حالت بخشی از دستگاه پروپاگاندا بورژوازی است که برای احقاق طبقه کارگر وجود طبقات را از بنیان منکر میشود. هیچ رجوع آتشینی به مارکس یا منصور حکمت تغییری در این واقعیت نمیدهد.

با این مقدمه به پلاتفرم رفقا پردازیم

پلاتفرم حزب حکمتیست را "به مثابه بخش متحزب کمونیسم پرولتری در ایران" معرفی میکند. "بخش متحزب کمونیسم پرولتری" در تصویری که مارکس از طبقه کارگر بدست میدهد به معنای تشکل آن بخشی از طبقه کارگر که نقد مارکسیستی به سرمایه را بر پرچم خود حک کرده است، است. به معنای تعلق و تشکل گرایش معینی از طبقه کارگر در این حزب است. این برای فعال مارکسیست طبقه کارگر در روسیه پیش از انقلاب اکتر به معنای تحزب کمونیستی خود در ظرف معینی بود همانطور که برای فعال کمونیست طبقه کارگر در سال ۱۸۴۸ به معنای اعلام تفاوتش با سایر احزاب پرولتری درون طبقه کارگر بود و در هر دو مورد به معنای تشکل بخشی از طبقه کارگر حول اهداف مشترکی هستند.

یکی از مبانی اصلی کمونیسم کارگری که منجر به تاسیس حزب کمونیست کارگری شد، یکی از مبانی اصلی که منجر به جدایی ما از آن حزب و تاسیس حزب حکمتیست شد همین نکته بود. برنامه یک دنیای بهتر اعلام میکند: "کمونیسم کارگری جنبشی جدا از کل طبقه کارگر نیست و منافعی جدا از منافع کل طبقه کارگر دنبال نمیکند. تفاوت جنبش کمونیسم کارگری با سایر جنبشها و احزاب کارگری در اینست که اولاً، در مبارزه طبقاتی در هر کشور، پرچم وحدت و منافع مشترک کارگران سراسر جهان را بر میافرازد و ثانیاً، در مراحل و جبهه‌های مختلف مبارزه طبقه کارگر، مصالح کل جنبش طبقه کارگر را نمایندگی میکند. کمونیسم کارگری لاجرم جنبش پیشروترین بخش طبقه کارگر است که شرایط و ملزومات پیروزی و هدف نهایی مبارزه طبقاتی را بدرستی میشناسد و میکوشد بخش‌های مختلف طبقه کارگر را به میدان بکشد." و در پایان: "حزب کمونیست کارگری - حکمتیست طبقه کارگر و همه کسانی را که خود را در آرمانها و اهداف حزب شریک میدانند به پیوستن به صفوف خویش فرا میخواند."

پیش شرط اعلام این در برنامه یک دنیای بهتر به رسمیت شناختن یک واقعیت اجتماعی و اعلام تعلق خود به آن واقعیت و در پایان فراخوان پیوستن یک گرایش به خود است. اعلام این است که حزب حکمتیست تلاش میکند تا دو واقعیت را به هم وصل کند. واقعیت موجودی که به خود نام حزب نهاده است با واقعیت بسیار بزرگتری که گرایش کمونیسم در طبقه کارگر را تشکیل میدهد. کل مباحثات منصور حکمت در "تفاوتهای ما" و "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" و "سیاست سازماندهی ما" و کل مباحثات کورش مدرسی و مصوبات حزب حکمتیست در رابطه با "کمیته‌های کمونیستی" و "استراتژی حزب" و "گارد آزادی" برای تحقق بخشیدن این هدف بودند.

سؤالی که مقابل جنبش ما قرار داشته و دارد این بود و هست که یا حزب حکمتیست به آن واقعیت بسیار بسیار عظیم تر از موجودیت خود میپیوندد و یا اینکه مثل سایر جریانات چپ بورژوازی در جدایی ابدی خود از طبقه کارگر و به این اعتبار در کنج سیاست‌های غیرکارگری و بورژوازی اش جا خوش میکند؟ اینجا ابدأ منظور جدایی فیزیکی دو واقعیت داده شده از هم نیست، که این هم هست. منظور تعلق سیاسی، سازمانی، زندگی و هست و نیست این دو واقعیت به هم است.

تعلق حزب حکمتیست به مارکسیسم "مانیفست کمونیست" اما تنها در سطح نظری نیست. این استراتژی حزب از ابتدای تاسیسش را رقم زد و مصوباتی را بعنوان راهنمای کار هر فعال کمونیستی در ایران قرار داد که بدوا میبایست آن "غیرممکن" را "ممکن" کند. کل استراتژی سازمانی، حزبی و سیاسی حزب حکمتیست بر این اساس بر "داخل کشوری" کردن این حزب سوار است. همین اختلاف کار، روشها و کل واقعیت این حزب را با همه احزاب خارج کشوری توضیح میدهد. مباحث کمیته‌های کمونیستی، تغییر سازمان حزب بر این اساس، تمرکز بر دانشگاه‌ها، تمرکز بر جنبش کارگری، هم سرنوشت شدن با این واقعیات، همه و همه از اینجا ناشی میشوند. کل فضای سیاسی ایران شاهد نزدیک شدن این دو واقعیت به هم شد. این را روزنامه کیهان هم اعتراف کرد. از همین جا است که زدن این حزب برابر با تحمیل عقب نشینی به یک واقعیت در آن جامعه میشود. این را در رابطه با هیچ یک

از احزاب چپ و کمونیست خارج کشور نمیتوان نشان داد. اعلام اینکه حزب حکمتیت "بخش متحزب کمونیسم پرولتری در ایران" است اعلام پایان این تلاش است. اعلام این است که این حزب احتیاجی به آن استراتژی ندارد. اعلام این است که "خارج کشوری" بودن را باید به این حزب تحمیل کرد سوت پایان همه آن واقعیاتی که اساساً موجودیت حزب حکمتیت را اعلام میکنند را کشید.

ادعای بخش "متحزب کمونیسم پرولتری" بودن را باید بتوان اثبات کرد، باید نشان داد که کدام سنت یا گرایش و بخشی از طبقه کارگر را با چه مختصاتی در خود متشکل کرده است؟ این تحزب چه تغییری به نفع زندگی روزانه و مبارزه طبقه کارگر ایجاد کرده است. تحزبی که در هیچ جا قابل رویت نباشد و تأثیری در زندگی روزانه طبقه نداشته باشد، همه چیز میتواند باشد جز تحزب کمونیستی طبقه کارگر. منطق پلاتفرم این است: ما تحزب کمونیستی طبقه کارگر هستیم و برای شانه خالی کردن از جواب به سوالهای بالا بدواً اعلام میکند که "حزب ما محافل کمونیستی موجود کارگری را به لحاظ فکری و سیاسی تغذیه میکند." تأکید از من.

تصورش را بکنید که شما فعال کمونیست در یکی از مراکز کارگری در ایران هستید. حزبی مدعی چنین جایگاهی برای خود میشود، عکس العمل شما در ضرب اول این خواهد بود، یا چنین جزی وجود دارد و شما در ایران نیستید یا اینکه این هم ادعایی در کنار ادعای هزاران گروه و سازمان پادروای دیگر است. گذشته از سکتاریسم بی اما و اگر این ادعا، پلاتفرم چیزی در اثبات این ادعا ندارد. اینجا نه مارکس هست و نه منصور حکمت و نه حتی برنامه حزب که "طبقه کارگر و همه کسانی را که خود را در آرمانها و اهداف حزب شریک میدانند به پیوستن به صفوف خویش فرا میخواند." این پروسه بسته شده است.

اعلام پایان این در عین حال پیش از هر چیز نقد و رد سیاست هایی هستند که قصد چفت کردن آن دو واقعیت را با هم دارند. سیاستها و استراتژی که در کلیه اسناد و مصوبات این حزب مدون شده اند. این نقد و رد حزب حکمتیت است که به نقش و جایگاه ویژه طبقه کارگر اشاره دارد. نقد به حزبی است که رشد و گسترش طبقه کارگر در ایران را تأکید کرده است و نشان داده است که کل آن چیزی که خود را به نام چپ اعلام میکند ربطی به این طبقه ندارد و نمیتواند به هیچ واقیعی در جامعه وصل شود و بود و نبودش تغییری در مبارزه و زندگی طبقه کارگر و کمونیسم اش در جامعه در دانشگاه ها، در جنبش جوانان و در جنبش زنان نمیدهد. اعلام پایان پروژه "داخل کشوری" کردن حزب است. پروژه ای که تغییر کل سازمان حزب در خارج کشور را هم ایجاب میکند. در این رابطه به مصوبات پلنوم ۱۵ رجوع کنید. این پایان تلاش منصور حکمت پایان تلاشی که حزب کمونیست کارگری و حزب حکمتیت بخاطر آن تشکیل شدند است. این نقل آن "تغییر ریل" است که قصد تحمیل آن به حزب حکمتیت را داشتند.

پلاتفرم اما باید نشان دهد که چگونه به "بخش متحزب کمونیسم پرولتری" تبدیل شده است؟ این را نمیتوانند نشان دهند چرا که صورت مسئله پلاتفرم اساساً این نیست. مشکل آن حزبی که "تغییر ریل" شان را به آن تحمیل کرده اند این است که او را نمیشناسند! راه این هم "قابل دسترس" بودن است.

پلاتفرم در بخش ۲ خود اعلام میکند:

"جنبش طبقه کارگر و کل صف از ادیخواه و برابری طلب به حزب کمونیستی قابل دسترس و قابل انتخاب در جدال روزمره طبقاتی اتکا میکند. حزب غیر قابل دسترس علیرغم ایده های خوب به جایی نمیرسد. در این راستا:

- بکارگیری همه اهرمهای قدرت اجتماعی، سیاسی و حزبی

حضور فعال رهبری و شخصیتها و اتوریته های اجتماعی و سیاسی و نسل جوان حزب ما در بطن مبارزه دایمی جنبش طبقاتی

اتکا به میدیای اجتماعی به ویژه تلویزیون و دیگر امکانات اتصال و اتکای حزب به جامعه.

گسترش دخالتگری سیاسی و عملی حزب در کلیه کشمکشها و جدلهای سیاسی بر سر آزادی و برابری و رفاه

قد علم کردن حزب به مثابه نیروی رهبر کل جامعه، به عنوان پرچمدار افراطی اعتراض رادیکال کارگری

حضور حزب در نبرد هر روزه بر سر افکار و کردار سیاسی توده های وسیع مردم" تأکیدات از من

حزب قرار است با بکارگیری "اهرمهای قدرت اجتماعی، سیاسی و حزبی" و حضور "شخصیتها و اتوریته ها" یش و با اتکا به "تلویزیون" بعنوان "پرچمدار افراطی اعتراض رادیکال کارگری" قد علم کند! این برنامه عملی آن حزبی است که "به مثابه بخش متحزب کمونیسم پرولتری در ایران" معرفی شده است. این آیا چیزی بیشتر از "هنرپیشگی سیاسی" نیست؟ رهبران کمونیست حتماً باید در "بطن مبارزه" حضور داشته باشند. کمونیست ها حتماً به "میدیای اجتماعی" محتاجند. حتماً باید "دخالتگری" بکنند، همه اینها اما در غیاب مارکس، منصور حکمت و کل استراتژی و مصوبات حزب، چیزی جز همان "هنرپیشگی سیاسی" نخواهد بود.

باید هر چند کوتاه به "پرچمدار افراطی اعتراض رادیکال کارگری" شدن هم پرداخت. منظور از "اعتراض رادیکال کارگری" چیست که حزب ما باید "پرچمدار افراطی" آن بشود؟ اعتراض کارگری برای مارکسیسم نه از سر رادیکالیسم که از سر منافع ویژه طبقه کارگر علیه همه طبقات دیگر معنی میابد. مارکس در مانیفست تأکید میکند که: "فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتاریاها ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند."

برنامه یک دنیای بهتر اعلام میکند: "تفاوت جنبش کمونیسم کارگری با سایر جنبشها و احزاب کارگری در اینست که اولاً، در مبارزه طبقاتی در هر کشور، پرچم وحدت و منافع مشترک کارگران سراسر جهان را بر میافرازد و ثانیاً، در مراحل و جنبه های مختلف مبارزه طبقه کارگر، مصالح کل جنبش طبقه کارگر را نمایندگی میکند." نه مارکس و نه برنامه ما چیزی از "رادیکالیسم" مورد نظر نویسندگان پلاتفرم را در خود ندارند. دلیلش این است که رادیکالیسم بیان شکل یک مبارزه است و نه محتوای آن. بیان لحظه است. اعتراض فاشیستی هم میتواند رادیکال شود، اعتراض خرده بورژوازی میتواند رادیکال شود، جنبش سبز رادیکالیسم کمی از خود نشان نداد. دماسنج پلاتفرم به مصداق همه چپ بورژوازی جهانی "رادیکالیسم" است. رادیکالیسمی که

برای این چپ به حق چهره اش نه مارکس که چگوارا است. کسی که مدعی کمونیسم است و برای رادیکالیسم غش میکند، قبلاً باید سیاست کارگری و کمونیستی را کنار گذاشته باشد. قبلاً باید جامعه را تهي از طبقات و طبقه کارگر را آحاد جامعه و خود را نماینده تام الاختیار آن اعلام کرده باشد.

اعتراض رادیکال کارگری هیچ و مطلقاً هیچ چیز درباره اینکه آیا این اعتراض به نفع طبقه کارگر است نمیگوید. شرکت طبقه کارگر در جنبش سبز احتمالاً به همان شکل رادیکالی که این جنبش در خیابان از خود نشان داد، میبود. باید از این رادیکالیسم دفاع میشد؟ جواب پلاتفرم مثبت است. پلاتفرم گارد سیاسی در مقابل بورژوازی ندارد و به همین جهت رادیکالیسمی که شیفته اش است تهي از منافع ویژه طبقه کارگر است. هنرپیشگی سیاسی را باید کنار "پرچمدار افراطی" شدن گذاشت تا بعد دیگری از آن "تغییر ریل" روشن شود. حزب حکمتیست مدافع منافع طبقه کارگر در هر تند پیچ سیاسی و لحظه به لحظه زندگی اش است، پلاتفرم اما شیفته آن "رادیکالیسمی" است که غیرکارگری و غیر مارکسیستی بودن شرط اول شیفتگی "افراطی" به آن است. تا آنجا که به "اهرمهای قدرت" مربوط میشود، جواب پلاتفرم یک چیز است: گارد آزادی! گارد آزادی که خلاف همه مصوبات تاکتونی حزب تعریف شده است. گفتیم که اگر منصور حکمت تلاش کرد حزب کمونیست کارگری و به این اعتبار کمونیسم در ایران را به بستر اصلی خود وصل کند، اگر حزب حکمتیست تلاش کرد واقعیت اجتماعی مشترکی را میان خود و کمونیسم طبقه کارگر تعریف کند، از نظر پلاتفرم همه اینها پایان یافته اعلام می‌شوند چرا که حزب حکمتیست "بخش متحزب کمونیسم پرولتری در ایران" است و "محافل کمونیستی موجود کارگری را به لحاظ فکری و سیاسی تغذیه میکند." و "تعقیب گام به گام و فعال مبارزات اقتصادی و سیاسی بخشهای مختلف کارگری. جمع بندی آنها و بیرون کشیدن درسها و تجارب آن و انتقال آن به میان کارگران" را وظیفه خود میداند و اینکه "باید کاری کنیم که محافل کمونیستی رهبران کارگری و کارگران کمونیست نسبت به کلیه وجوه مبارزه طبقاتی مواضع و سیاستهای روشن داشته باشند و به کانونهای زنده و بسیار فعالی در درون طبقه کارگر تبدیل شوند."

اینجا طبقه کارگر، سازمان درونی اش، گرایشات متعدده سوخت و ساز سیاسی درونی اش و همان دایره‌ای که مارکس در "مانیفست کمونیست" زیر تیتر "پرولتاریا و کمونیستها" به آن میبرد جایی از ارباب ندارند. نمایندگان "بخش متحزب کمونیسم پرولتری" هم محافل فکری را تغذیه میکنند، هم مبارزات کارگری را جمع بندی و هم درسهایش را به میان کارگران "انتقال" میدهند و هم "کاری میکنند" که محافل کمونیستی و رهبران کارگری موضع و سیاستهای روشن داشته باشند. این در کنار شعار "پرچمدار افراطی اعتراض رادیکال کارگری" شدن، نشان میدهد که این چه سیاستی است که قرار است مبنای "سیاست روشن" محافل کمونیستی بشود؟ تنها چیزی که نویسندگان پلاتفرم در رابطه با طبقه کارگر و مختصات اعتراضات آن و کلا موجودیت این طبقه میگویند "اعتراض رادیکال" آن است. "رادیکالیسمی" که قبل از نویسندگان پلاتفرم صفی از احزاب و جریانهای کمونیسم بورژوازی نمایندگی رسمی‌اش را برای خود ثبت کرده اند. نام آن را هم قبل از پلاتفرم "مبارزه طبقاتی" و "سیاست روشن" گذاشتند و طبقه کارگر را به شرکت در "رادیکالیسم" در خیابان فراخوان دادند. نویسندگان پلاتفرم تنها افتخار احراز نفر آخر این صف در انتظار را نصیب خود کرده اند.

چپ بورژوازی سنتاً جوابش به نقد مارکسیستی حزب حکمتیست در این رابطه متهم کردن ما به "کارگر کارگری" بودن و راهش برای حل مشکلتش با طبقه کارگر کمیپین هایش بوده است. از این آکسیون به آن آکسیون، از این فراخوان تا آن فراخوان. پلاتفرم این آکسیون‌ها را با ماجراجویی سطحی و بچه گانه اش تکمیل میکند. پلاتفرم اما برای حزب حکمتیست نوشته شده است. نویسندگان پلاتفرم نمیتوانند به این سادگی آن "تغییر ریلی" که تا اینجا نشان دادیم منظورش چیست را با همان ادبیات معمول چپ بورژوازی به این حزب "منتقل" کنند. ترم هایی که پلاتفرم برای جواب دادن به رابطه‌اش با طبقه کارگر توضیح میدهد رنگ فشار حکمتیسم را بر خود دارد. در بند ۶ میخوانیم: "سازمانیابی کمونیستی و بنیاد گذاشتن پایه های حزب کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر عرصه هویتی و ستون فقرات کار حزب ما و فونکسیونهای مستقیماً درگیر است. اساس کار ما در محل کار و زیست کارگران، منسجم کردن، متشکل و متحزب کردن گرایش کمونیستی درون طبقه کارگر است." سوال اینجا این است که اگر حزب حکمتیست "بخش متحزب کمونیسم پرولتری است"، چرا باید یکبار دیگر "بنیاد گذاشتن پایه های حزب کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر" را در دستور گذاشت؟ اشاره به بنیاد گذاشتن حزب کمونیستی در پلاتفرم اینجا تنها جاخالی دادن ناشیانه ای بیش نیست.

پلاتفرم اما باید تکلیفش را با کل گنجینه این حزب در مورد مباحثات و مصوبات مربوط به "کمیته های کمونیستی" روشن کند. پلاتفرم در بند ۵ خود اعلام میکند که: "با گسترش نفوذ ما و به ویژه با در نظر گرفتن تناسب قوا و بهبود اوضاع امنیتی، با اتکا به رهبران کارگری، آژیتاتورها و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر، کمیته های کمونیستی و حزبی را ایجاد میکنیم" تأکیدات از من

"تناسب قوا و بهبود شرایط امنیتی" اسم رمز کنار گذاشتن کل مصوبات حزب درباره "کمیته های کمونیستی" است. این را وقتی میتوان دید که همین پلاتفرم عاشق "تناسب قوا" در رابطه با گارد آزادی میگوید: "گارد آزادی اهرم قدرتمند دفاع از خود مردم و ابزار موثر دخالت در اوضاع سیاسی به نفع جبهه کارگر و کمونیسم و آزادیخواهی است. سازماندهی و فعالیت هدفمند گارد آزادی باید گسترش یابد. فرماندهی گارد آزادی در سطح سراسری و در کردستان طبق نقشه روشن پیشروی این عرصه مهم را باید تضمین کنند." از نظر پلاتفرم آن "تناسب قوایی" که مانع تشکیل کمیته های کمونیستی است شامل تشکیل واحدهای گارد آزادی در سطح سراسری نمیشود. روشن نیست که چرا این تناسب قوا شمال کار گارد آزادی که از حساسیت بسیار بیشتری برخوردار است، نمیشود؟ مشکل "تناسب قوا" اما تنها شامل کمیته های کمونیستی مصوبه حزب نمیشود، این برسمیت شناختن هر نوع تشکل، جمع و محفل کمونیستی کارگری که مستقل از آن بخش "متحزب کمونیسم پرولتری" باشد را هم شامل میشود. پلاتفرم با خروج از دایره "مانیفست کمونیست" احتیاجی به بررسی و یا حداقل برسمیت شناختن چیزی مستقل از خودش ندارد. احتیاجش به این طبقه تنها در جذب آحاد آن به خود است. آحادی که قرار است "پرچمدار افراطی" چیزی بشوند. پلاتفرم آحاد طبقه کارگر را به خود جلب میکند، با آنها "حوزه" تشکیل میدهد و بعد از آن برای اولین بار در پلاتفرم چیزی بنام "محافل" تعریف میشود. "محافلی" که نه بر اساس واقعیت داده شده طبقه کارگر، که نتیجه تشکل اعضای آن "نماینده تحزب پرولتری" در "حوزه" است که اگر روزی روزگاری "تناسب قوا" اجازه داد، می‌توانند با اجازه نویسندگان پلاتفرم به کمیته های کمونیستی "ارتقا" یابند. تا آن هنگام قرار است گارد آزادی، با تعریفی که خود از آن دارند، "ابزار موثر دخالت در اوضاع سیاسی به نفع جبهه کارگر و کمونیسم" باشد.

کنار گذاشتن مصوبات حزب در باره کمیته های کمونیستی، تنها مربوط به مصوبات این حزب نمیشود. دامن کل طبقه کارگر را میگیرد. قبلاً گفتیم که هر بالا و پایین کردن این حزب از هر سری برخلاف همه جریانات چپ بورژوازی تأثیر مستقیم بر جایی در آن جامعه دارد. این هم نمونه دیگری از آن است.

پلاتفرم اعلام میکند که ربطی به تاریخ، مصوبات و تلاش تاکتونی حزب حکمتیست ندارد. پلاتفرم هنرپیشگی سیاسی را با ماجراجویی بچه گانه اش تکمیل میکند. این استراتژی نه مارکسیستی است و نه هیچ ربطی به تعریف حزب حکمتیست از خود دارد. استراتژی که بدست تابلوی ایست مقابل آن قرار داده شد.

اختلافات در حزب حکمتیست

خالد حاج محمدی

۲۶ ژانویه ۲۰۱۲

مقدمه

اخیرا و بدنبال اعلام سندی علنی از جانب جمع ۶ نفره در هیئت دائم دفتر سیاسی حزب حکمتیست، و اعلام تغییر ریل در حزب زیر پرچم "بازگشت به بحثهای حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت"، شاهد عروج اختلافات و دوشقه شدن حزب و کل تشکیلاتهای آن هستیم. با هر تبیین و ارزیابی که هر جمع و هر کسی از مضمون اختلافات و دلایل آن دارد، بر کسی پوشیده نیست که این اختلاف و انشقاق به انتهای خود رسیده است و حزب اکنون یک مجموعه واحد نیست. در این خصوص تا کنون بحثهای زیادی از جوانب مختلف شده است. اینجا من نیز تلاش میکنم در این نوشته به جنبه های مختلف و سوالات واقعی که هر ناظری میتواند داشته باشد، بپردازم. تلاش میکنم به تاریخ اختلافات و دلایل آن و به جایگاه پلاتفرم هیئت دائم اشاره کنم. همزمان به جنبه های مختلف دیگری که در این دوره کوتاه در میان ما مورد اشاره قرار گرفته است، به جایگاه سیاست، به رهبری و درکهای متفاوت در مورد آن، به موازین سازمانی و مسائلی از این قبیل حزب بپردازم. با این مقدمه کوتاه وارد اصل بحث میشوم.

اختلاف بر سر چیست؟

بدون تردید در میان ما اختلاف سیاسی هست و این نه جدید و نه مایه تعجب است. حزب حکمتیست قرار بود فرقه ایدئولوژیک و مذهبی نباشد و به رسمیت بشناسد که این حزب گرایشهای مختلفی را در خود دارد و در این حزب از کسی امتحان ایدئولوژیک گرفته نمیشود. ما از همان اولین روز تشکیل این حزب به روشنی اعلام کردیم ما حزبی سیاسی میسازیم، که اختلاف نظر در آن برسمیت شناخته میشود، که اتحاد در حزب نه بر مبنای تحلیل و تبیین، بلکه بر مبنای مصوبات رسمی است. گفتیم ما تبیین و تحلیل و تئوری را به رای نمیگذاریم. گفتیم استنتاجات عملی باید به صورت سند جهت تصویب در ارگانهای ذیصلاح به رای گذاشته شود و حزب بر مبنایش کار کند. گفتیم حزب حکمتیست حزب تعدد نظر و وحدت اراده است، و وحدت اراده چیزی جز وحدت حول مصوبات و سیاستهای رسمی نیست. و همزمان گفتیم ما مبارزه سیاسی مخفی نداریم، هر بحث سیاسی، تئوری و هر تحلیل و نقد سیاسی، باید روشن و شفاف بیان شود. مبارزه شفاف، علنی و روشن را شرط سلامت حزب و مکانیزم سیاسی و سالم در مبارزه سیاسی تعریف کردیم. متأسفانه بروز اختلافات در حزب نشان داد که هنوز سنتهای قدیمی تر، سنت بحث شفاف نکردن، سنت سکوت کردن و اعلام ظاهری توافق و منتظر فرصت و توازن مناسب برای ابراز وجود سیاسی کردن، سنت رهبری به شیوه سنتی، سنت بحث در دالانها و محافل به جای بیان شفاف و روشن سیاست و نقد خود و دفاع صریح از آن رو به جامعه، قوی است. یا به هر حال هنوز سنت چپ فرقه ای در مبارزه سیاسی با همه دستاوردهای با ارزش این دوره ما، جابخوش کرده و در هر تند پیچی نمایان میشود. چیزی که در این دوره و یکباره در حزب سرباز کرد، بیان این حقیقت بود که به آن میپردازم.

ظاهر قضیه امروز چنین به نظر میرسد که شروع اختلافات در حزب حکمتیست از انتشار پلاتفرم هیئت دائم است. این تصویر درست نیست، من به جایگاه پلاتفرم هیئت دائم به عنوان پرچم رفقای ناراضی و اعلام آن به نام حزب بعدا میپردازم. اما در دنیای واقعی شروع اختلافات به پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی این حزب که در تاریخ ۱۴ و ۱۵ شهریور ماه ۱۳۸۸ برابر با ۵ و ۶ سپتامبر ۲۰۰۹ برگزار شد، بر میگردد. مصوبات پلنوم ۱۵ که ظاهرا همه روی آن توافق داشتند و برای دومین بار در پلنوم ۱۷ کمیته مرکزی مورد تاکید قرار گرفت، و باز در پلنوم ۲۱ کمیته مرکزی یکبار دیگر به اتفاق آرای همه شرکت کنندگان، جز یک رفیق که رای ممتنع داد، بر درستی کل سیاستهای حزب تاکید شد، در حقیقت مقطع شروع بروز اختلافات است.

جایگاه پلنوم پانزده حزب

محور اصلی اولویتهای پلنوم ۱۵ بر دو پایه استوار است. یکی ساختن حزب در ایران و دیگری تاکید به کار در میان طبقه کارگر و خصوصا پرولتاریای صنعتی ایران. سند اولویتهای حزب ما در پلنوم ۱۵ یک روزه ظهور نکرد، بلکه نتیجه بحثهای مهمی در این حزب قبل از پلنوم در اجلاس دفتر سیاسی و ارگانهای رهبری بود که سرانجام در پلنوم چکیده فرموله آن به صورت اولویتهای حزب تصویب شد. سند در حقیقت پافشاری جدی بر جهتی بود که حزب حکمتیست از روز اول تشکیل خود بر اهمیت آن به عنوان بخشی هویتی از سیاست خود انگشت گذاشته بود. مهمترین مولفه های سازمانی آن از این قرار بود:

اینکه کمیته کردستان در خارج کشور عمر کوتاهی دارد، و باید مثل هر کمیته محلی و منطقه ای در پروسه ای به خود ایران منتقل شود، اینکه نمیتوان کمیته کردستان و تهران و تبریز و اصفهان را در اروپا ساخت، و پایه های تشکیلات ما باید به خود جامعه ایران منتقل شود، تاکید بر کار در میان طبقه کارگر و خصوصا پرولتاریای صنعتی ایران، تلاش برای تبدیل شدن سوالات و مشغله های این بخش به مشغله رهبری این حزب، اعلام اینکه پراتیک روزانه حزب بر خلاف جهت ها و سیاست ها و مصوبات آن به زندگی این بخش کم مربوط است، و تلاش آگاهانه و با برنامه برای رفع آن تغییر در آرایش سازمان رهبری حزب و تطبیق سازمان حزب در خدمت جوابگویی به این نیازهای اصلی در چهارچوب موازین حزب.

این جهت گیریها و ضرورتهایی که پلنوم پانزده بر سر آن توافق کرده بود، اعتراض تعدادی از رهبری حزب و تعدادی از اعضا هیئت اجرایی کمیته کردستان را برانگیخت. اعلام اینکه چنین کمیته هائی نمیتوانند تا ابدیت زندگی در خارج را برای خود تعریف کنند و باید طی پروسه ای و با نقشه ای آگاهانه و با استفاده از همه امکانات حزب، با استفاده از اتوریته همه رهبران و فعالین خوشنام و علنی این حزب، حزب و کمیته هایش را در ایران ساخت، تعدادی را ناخوشنود کرد. عده ای احساس کردند مقام و موقعیت فردی آنها لطمه میخورد. اینکه حزب چگونه به حزبی واقعا کارگری و دخیل در مبارزه روزمره این طبقه تبدیل میشود، اینکه این حزب چگونه به ظرف اتحاد رهبران کمونیست طبقه کارگر تبدیل میشود و اینکه این حزب چگونه به ابزار انقلاب و و ظرف سازمان انقلاب پرولتری مورد ادعا تبدیل میشود، از دستور بخشی از رهبری عملا خارج شد. و جای آن را جایگاه "من"، "تاریخ من"،

"گذشته من" و "اعتبار و موقعیت رهبری من" در ذهن و عملکرد تشکیلاتی این بخش از رهبری حزب گرفت. ما در تمام طول زندگی حزب پس از پلنوم پانزده با این پدیده روبرو بوده ایم که خود را به انحاء مختلف در مقابل پیشروی حزب در این عرصه قرار داد.

"دلخوری" شخصی، معضل بخشی از رهبری شد. و از آن پس تلاشی عمیقاً منفی برای "مهندسی یک خط" متفاوت با تاریخی ساختگی، تحت عنوان "خط حکمت"، که مطلقاً کمترین ربطی به خط حکمت ندارد، در جوار و در میان بخشی از رفقا، تلویحاً و در خفا و در محافل، به رهبری حزب تحمیل شد. و طی مدتی تبدیل به غرولند تعدادی از رفقا و تقریباً کل رفقائی که در این دوره در هیئت دائم دفتر سیاسی حزب بودند، شد.

علاوه بر مسئله انتقال سازمان حزب و کمیته هایش، و از جمله کمیته کردستان، به داخل، مسئله تأکید بر کار در میان طبقه کارگر و خصوصاً پرولتاریای صنعتی ایران و ... باز اعتراض بخشی از رهبری حزب را برانگیخت. اینجا هم همان بخشی که اساساً از تجربه فعالیت در کردستان آمده بود، و در تجربه سیاسی خود صرفاً نوعی از مبارزه در شرایط ویژه کردستان را می‌شناخت یا برسمیت می‌شناخت، در دلانهای تشکیلات، اعتراض میکرد! به جای برخورد نقادانه به پراتیک حزب، و برخورد نقادانه به فعالیت مشترک همه ما، مجدداً به سنگری ساختگی، و در خارج از سوخت ساز سازمانی، خزید. به جای تلاش آگاهانه و نقشه مند و برسمیت شناختن نقاط ضعف و قدرت آن تجربه در کردستان، و به جای برخورد به کاستیهای تجربه مشترک فعالیت ما در کردستان، و تلاش برای رفع آنها، باز "گارد" گرفت و با غرولند به آن برخورد کرد. شروع اختلافات در این ابعاد اساساً به این تاریخ بر میگردد.

مشکلی که در کل این پروسه و تا هم اکنون موجود است، این است که این بخش از رفقا هیچوقت بحث خود را مطرح نکردند. و از مقطع پلنوم پانزده تا پیش از سرباز کردن اختلافات در رهبری حزب، یک صفحه نوشته از این رفقا در نقد جهت گیریهای تا کنونی حزب، و حتی در نقد اولوئیهای پلنوم ۱۵، به تشکیلات حزب و به جامعه نشان داده نشده است. تمرکز کار تشکیلاتی ما در ایران و در جایگاه کمیته سازمانده، که از پلنوم پانزده بطور ویژه شروع شد. نارضایتی و اعتراض این بخش از رفقا را حول خواست "بازگرداندن اختیارات تشکیلات شهرها به کمیته کردستان" متشکل کرد و از آن تاریخ به بعد این یکی از مسائل مورد مناقشه در حزب شد.

از آن تاریخ به بعد ما شاهد رشد و خودنمایی سنتی دیگر در تقابل با موازین و سنت سیاسی حزب حکمتیست در مبارزه سیاسی شدیم. و آنهم عدم بحث شفاف سیاسی، عدم بحث علنی و رو به جامعه، طرح نکردن بحث و اختلاف سیاسی خود به شیوه علنی، و در عوض پناه بردن به دلانهای حزبی و محافل. پیچ کردن و غرولند جای مبارزه شفاف و علنی که اصول و مبانی تحزب ما بود را میگیرد. از این تاریخ به بعد و طی پروسه ای و خصوصاً بعد از کنگره چهارم حزب، احکامی در کنار و حتی در اجلاس حزبی از جمله اینکه "باید به حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت برگشت"، اینکه "حزب دو سال و سرانجام و در ادامه اعلام شد که ۴ سال است پاسیو است"، اینکه "گرایش کارگر کارگری" در حزب است، و اینکه یک "گرایش راست و پاسیفیستی" در حزب است، از جانب رفقائی در سطح دفتر سیاسی حزب طرح شد، بدون اینکه حتی یک نفر چند کلمه در وصف این احکام و در نقد سیاست معینی طرح کند و مصوبه ای را جهت مقابله با چنین گرایشات و انحرافات به ارگانی حزبی بیاورد.

تنها امری که ما شاهد آن بودیم، آوردن قرار ی به پلنوم های حزب به نام "بازگرداندن اختیارات به کمیته کردستان" بود. و یا قرارهایی چون "دفاع از میحث حزب و قدرت سیاسی"، بدون اینکه صاحب یا صاحبین قرار از این "بازگشت" به حزب و قدرت سیاسی، سیاستی از مصوبات را به چالش بکشند و با پراتیک متفاوتی را جایش بگذارند. باز هیچ کدام و مطلقاً هیچ کدام از این رفقا، نه پنج دقیقه بحث شفاهی، و نه یک سطر نوشته در نقد یا بیان شفاف بحث خود و روشن کردن مفهوم "این قرار ها" را ندارند. بارها و در مقابل تقاضای ما در مورد پاسخ به ضرورت چنین قرارهایی، اعلام شد که این قرار ها صرفاً یک میعاد مجدد با بحث های مهم منصور حکمت، و جهت تقویت آن است.

پرسیدیم اگر ادعا دارید که حزب حکمتیست از چیزی دور شده است و یا به چیزی نزدیک شده است، بحثتان را بکنید. نمیتوان احکام سنگینی در محافل نسبت به جهت گیریها و پراتیک حزب پرت کرد و بحثی هم نکرد. گفتیم که این شروع یک پروسه بازبینی و تردید در حزب است و گفتیم این نه جرم است و نه کفر. هر کسی حق دارد به پروسه راهی که آمده ایم نگاهی دوباره کند، حق دارد سیاستهای تاکنونی را نقد کند، اما نباید اینها شفاف و روشن بیان شود و امکان قضاوت به حزب و جامعه داده شود. هشدار دادیم که راه مبارزه سالم سیاسی، بحث روشن و شفاف است که متأسفانه تا کنون هم شاهدش نیستیم. با این وجود بحث در محافل و پیچ کردن، بیشترین فعالیت سیاسی این جمع بود و یک لحظه متوقف نشد!

پیش از کنگره چهارم حزب، از جانب رفیق رحمان حسین زاده مطرح شد که او بحثی تحت عنوان "استراتژی سیاسی سازمانی حزب" دارد. و قرار بود این بحث را مطرح کند. اما تا اکنون رفیق ما نه بحثی کرده، نه کلامی نوشته و نه کسی متوجه شده است که مضمون "استراتژی سیاسی سازمانی" رفیق رحمان چیست. ادعای این که "بحث دارم" و "حرف دارم" و "مینویسم" و "نقد دارم"، همیشه چون شبی بسیار غیر مسئولانه از جانب تعدادی از اعضا دفتر سیاسی، و از جمله رفقا حسین مرادبیگی (حمله سور) و فاتح شیخ و رحمان حسین زاده، بالای سر حزب در گشت و گذار بود. اما تا کنون هم کسی چیزی رسماً نخوانده و نشنیده است. بی تردید بسیاری در محافل آن را شنیده اند! و بالاخره نتیجه این بحثهای نشده، "غرولندها در محافل"، به عنوان سندی که امروز پلا تفرم هیئت دائم است، در آمده است.

گفتم احکامی از جانب تعدادی از رفقای دفتر سیاسی، بدون کلمه ای بحث و جدل و نقد و تلاش برای اقناع، چون شبی بالای سر حزب بود که فضا را ناامن و نگرانی ایجاد کرد. رفیق فاتح شیخ قبل از پلنوم ۲۱ برای اولین بار اعلام کرد که گرایش راست در حزب هست و "اگر رگ گردنش را هم بزنند" در مقابلش خواهد ایستاد! به رفیق فاتح گفتیم اعلام این برچسبهای سنگین از جانب کسی که در مقام رئیس دفتر سیاسی است، بدون یک کلمه بحث، تنها فضای حزب را ناسالم میکند. گفتیم این تلاشی برای "تصحیح"، اگر کسی معتقد است چیزی باید تصحیح شود، نیست. و در مبارزه سالم سیاسی و در میان کسانی که امر مشترکی برای مبارزه دارند، مردم پیش از "مارک راست و چپ" زدن به کسی، بحث مضمونی خواهند کرد. و تلاش خواهند کرد که دیگران را اقناع کنند و اگر لازم میدانند "تصحیح" کنند! و مارک زدن نه مسئولانه است و نه کاری جدی. گفتیم این حکم را بدون کلمه ای بحث پرت کردن جایز نیست. از او خواستیم اگر چنین فکر میکند، بعنوان رئیس دفتر سیاسی این حزب، وظیفه دارد روشن کند که مختصات این گرایش چیست، بروزات آن کدامند و نقد رفیق فاتح به کدام سیاستها که این راست را نمایندگی میکند است.

رفیق فاتح در تاریخ این حزب و تا هم اکنون یک سطر نوشته و یک دقیقه اعلام مخالفت در هیچ اجلاس رسمی و به نسبت هیچکدام از سیاستهای مدون این حزب و حتی نسبت به مباحثات سیاسی و تئوریک رهبری این حزب، که اساساً از جانب رفیق کورش مدرسی طرح شده اند، نداشته است. از او شنیده ایم که مخالف بحثهای تحزب کمونیستی رفیق کورش مدرسی است، و اعلام کرده است که بحثش را نوشته است! کسی تا کنون یک سطر، نه در درون و نه در بیرون، ندیده است. بعلاوه کل اسنادی که تا کنون به تصویب رسیده است، و حتی تا پلنوم ۲۱ این حزب که تنها دو قرار در تائید سیاستهای تاکنونی

و در دفاع از کورش مدرسی را داشت، همگی بلااستثنا رای موافق رفیق فاتح را همراه داشته است.

یا رفیق حمه سور و اعلام اینکه ۷ سال است نمیدانند به چه رای داده است! معلوم نیست کسی که هفت سال است نمیدانند به چه رای میدهد اولاً در رهبری این حزب چه میکند؟! و ثانیاً چرا اساساً برای این پست کاندید میشود؟! و ثالثاً چرا باید به خاطر این سکوت ۷ ساله و اعلام توافق غیر واقعی، دیگران را مقصر اعلام کرد؟ این چه افتخاری، و چه نقدی به حزب و رهبری آن است که شما ۷ سال بدون اعتقاد به سیاستهای این حزب، و بدون تلاش برای تغییر و یا تصحیح آن، به آنها رای داده اید. و سرانجام به خاطر سکوت، سازش و اپورتونیزم سیاسی خود، به خود جایزه میدهید و دیگران را سرزنش میکنید!

همینطور در مورد ادعاهای امروز رفیق رحمان حسین زاده و تعداد دیگری از اعضا دفتر سیاسی که گویا حزب حکمتیست، "دو سال و یا چهار سال است پاسیو است!" یا اینکه باید به حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت برگشت! صاحبان این برجسبها هنوز هم و تا به امروز، نه مصوبه ای را نقد کرده اند، نه بحثی شفاف و روشن و مستقل و مستدلی ارائه داده اند.

پلاتفرم هیئت دائم، بخشی از همین فضا را به عنوان "لزوم تغییر ریل" و لزوم "برگشت به بحثهای حزب و قدرت سیاسی" پنهان کرده است. در ادامه این مطلب جایگاه این پرچم را توضیح میدهم.

پلاتفرم هیئت دائم پرچم چوب حراج به حزب حکمتیست

رفقای ۶ نفره در هیئت دائم دفتر سیاسی حزب در تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۱ جهت گیریهای خود را در سندی تحت عنوان "پلاتفرم سیاسی، عملی هیئت دائم دفتر سیاسی حزب حکمتیست" رو به جامعه منتشر کردند. برای این کار و با علم به مخالفت اعضائی از دفتر سیاسی و سردبیر کمونیست نشریه رسمی حزب، حتی منظر نشست رسمی دفتر سیاسی نشدند. نامه های رد و بدل شده میان من و رفیق رحمان حسین زاده قبل از انتشار سند در سایت حزب قابل دسترسی است. این سند پیشتر به پلنوم ۲۲ حزب به عنوان پلاتفرم رفیق رحمان حسین زاده آورده شد و همراه چند سند دیگر از جانب پلنوم کمیته مرکزی کنار گذاشته شد.

تجزیه تحلیل این پلاتفرم برای تعدادی، شاید بسیار تخصصی بنظر برسد. چرا که از همه چیز، از انقلاب پرولتری تا سرنگونی و کمیته های کمونیستی و ... گفته است. ممکن است کسی با خواندن آن بگوید که این سند ایرادی ندارد! مخالف مصوبات رسمی نیست! چرا که ظاهراً در مورد همه چیز گفته است.

اما برای کسانی که میدانند پشت ترم های معینی، چه سیاست هایی خوابیده است، کلی گویی های علی العموم نسبت به انقلاب پرولتری و ... حاشیه است و اصل آن ترم ها و عبارات و فرامینی است که ظاهراً جزئی بنظر میرسد. همانطور که برای جنبش کارگری در اروپا، لیبرالیزه کردن، اصلاحات، عقلایی کردن و ... همه و همه معنای چرخش به یک سیاست راست روانه جدید دولت را دارد، همانطور که برای جنبش کارگری عبارات "بهبود" و "رشد" و .. نه به خاطر معانی زیبای این کلمات در فرهنگ لغات، بلکه به اعتبار تاریخی از سیاست های راست روانه دول بورژوازی برای قطع مزایای اجتماعی و بیکاری و ... مستقیماً به معنی چرخش جدید و دست راستی تری در سیاست دولت است! برای ما هم که پشت عبارات "تغییر ریل" و "توازن قوا" برای ایجاد کمیته های کمونیستی، میدانیم چه بحث ها و انتظارات و سیاست هایی خوابیده است، پلاتفرم بیانگر یک سیاست کاملاً متفاوت و جدید است.

اینجا تلاش میکنم پرچمی که این پلاتفرم به عنوان اعلام نارضایتی از خط و سیاست تا کنونی حزب نمایندگی میکند، و هیئت دائم به شکل محفلی عهده دار این نمایندگی است را روشن کنم و همزمان چند پیام دیگر پلاتفرم این رفقا را که گوشه ای از نظرات آنها را در بر دارد نقد کنم.

اجازه بدهید به پلاتفرم این رفقا بپردازم. در پلاتفرم آمده است: "زیر تاثیر بحران اقتصادی جهان سرمایه، تحولات مهم خاورمیانه و شمال آفریقا و معضلات اقتصادی و سیاسی بورژوازی ایران و هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، تحولات مهمی در چشم انداز است. جنبش ها و جریانات مختلف برای کوبیدن مهر خود بر این تحولات در تکاپویند. جنبش طبقه کارگر و صف متمایز کمونیستی کارگری هم میتواند و باید مهر خود را بر این وضعیت بکوبد." در ادامه میخوانیم که: "وضع موجود حزب جوابگوی این رسالت نیست و سرعت باید تغییر کند. حزب ما به تغییر ریل و دگرگونیهای اساسی احتیاج دارد تا به عنوان حزب کمونیستی دخیل در مبارزات طبقه کارگر و هدایتگر کل جنبش آزادی و برابری و رهایی انسان عروج کند. در دل این تحولات پرچم انقلاب کارگری و سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و بنیاد گذاشتن جمهوری سوسیالیستی به جای آن را برافرازد. با استنتاجات روشن و امروزی از مباحث اساسی "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" تکان جدی به حیات سیاسی و دامنه تاثیر گذاری اجتماعی خود بدهد. پلاتفرم زیر گام تعیین کننده ای در این راستا است." (همه تاکیدها از من است)

در بندهای پلاتفرم که به عنوان اقدامات در دستور اشاره شده است میخوانیم که:

"- ایفای نقش رهبری به عنوان سخنگو و پرچمدار عروج مجدد مارکسیسم و کمونیسم حکمت"

"- تبلیغ و توده گیر کردن شعار جمهوری سوسیالیستی به عنوان حکومتی که باید با سرنگونی جمهوری اسلامی برقرار شود."

"- مقابله سرراست با سناریوی سیاه دخالت آمریکا و غرب برای ایران و سیاست ضد انسانی همگامی اپوزیسیون راست و چپ بورژوازی با آن" (همه تاکیدها از من است)

پلاتفرم هیئت دائم در حقیقت پرچم تغییر ریل حزب حکمتیست و اعلام مخالفت با خط تا کنونی حزب، زیر نام "ضرورت بازگشت" به بحثهای "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است. این پلاتفرم پرچم سفید طیفی از رفقای حزبی ما به مخالفان تا کنونی این حزب و این خط سیاسی زیر نام "بازگشت" به منصور حکمت است. پیام دیگر پلاتفرم در جریان بودن یک انقلاب در ایران است که به آنهم خواهیم پرداخت.

مسئله قابل توجه دیگر این پلاتفرم، اعلام غیر صریح مخالفت با کمیته های کمونیستی مصوب کنگره دوم حزب زیر نام توازن قوا است که به آنها اشاره ای خواهم کرد. اشاره این سند به بحث شورا و مجامع عمومی که سیاست رسمی ما است، در حقیقت بیان اعتراض به دفاع ما از فعالین کارگری و تشکلهای موجود در این دوره و در مقابل تعرضی راست و ضد کارگری از جانب حزب کمونیست کارگری ایران و انواع محافل حاشیه ای دیگر، به نام دفاع از مجامع عمومی و شورا و مقابله با "سندیکالیست"، است. بقیه سند تکه های پراکنده از انواع اولویتهایی است که در دوره های مختلف در اسناد ما

با نوشته های منصور حکمت، قیچی شده و خارج از زمان و مکان به هم دوخته شده است. خاصیت جمع آوری تکه های پراکنده از بحثهای منصور حکمت، اعلام وفاداری سطحی هیئت دائم به مباحث مارکسیستی منصور حکمت، خارج از زمان و مکان است. در حقیقت و خارج از هر نیت خیری، اعلام وفاداری به حکمت و مباحثات مارکسیستی او، سرمایه گذاری بر اعتماد عمیق کمونیستهای این حزب به منصور حکمت، برای پیشبرد یک جهت غیر مارکسیستی و حاشیه ای است که این رفقا به آن بازگشته اند.

خط باز نگری و پرچم تغییر ریل

خاصیت پلاتفرم هیئت دائم بلند کردن پرچمی در مخالفت با سیاستهای تاکنون حزب است، پرچمی از درون حزب و زیر نام رسمی حزب رو به جامعه. کاری که در دنیای واقعی کلاهبرداری اسم دارد و بر مبنای موازین حزبی ما ممنوع است و هر مرجع حزبی چنین اقدامی کند عملاً از مشروعیت افتاده است و صلاحیت خود در عضویت ارگانش را از خود گرفته است. محور مسئله همچنانکه در پلاتفرم اشاره شده است، این است که این حزب روی خط منصور حکمت نیست، باید تغییر ریل بدهد، به مباحث حزب و قدرت سیاسی باز گردد و متکی شود. و خلاصه با اقداماتی که گذاشته است نوید عروج مجدد مارکسیسم و کمونیسم حکمت را میدهد. صاحبان پلاتفرم در حقیقت اعلام کرده اند که آنها مخالف سیاستهای تاکنونی حزبند، که آنها نماینده "بازگرداندن و عروج مجدد کمونیسم" منصور حکمت اند، که از این حزب رخت بر بسته است. این پیام سرراست و در حقیقت خاصیت این پلاتفرم است. اینکه جمعی در حزب حکمتیست به این نتیجه رسیده اند که سیاستهای تاکنونی این حزب مارکسیستی نیست، و راهی که آمده ایم نادرست است و باید به ریل مورد نظر رفقا تغییر مکان دهیم، جای ایرادی نیست. هر انسان سیاسی میتواند برگردد و به مواضع گذشته خود نگاه کند، میتواند در آنها بازنگری کند و میتواند آنها را به نقد بکشد. این نه تنها اشکال نیست بلکه میتواند مثبت و پیشبرنده هم باشد. اما بدوا باید گفت و نوشت و استدلال کرد. راهی که ما آمده ایم، اسنادی که منتشر کرده ایم، و آنچه امروز در جامعه خوب یا بد به اسم حکمتیست شناخته میشود، نتیجه تلاشی همه جانبه و صدها بحث نظری، سیاسی و .. است. کتابها نوشته شده است، جنگها و جدلهای جدی نه تنها در درون حزب، بلکه رو به جامعه و در نقد گرایشهای دیگر، با جنبشهای دیگر و با خطوط فکری دیگر داشته ایم. ما انواع جریانات و محافل دیگر را که با پرچم و به نام منصور حکمت در مقابلمان ایستاده اند، به عنوان کمونیسم بورژوائی نقد کردیم، آنها را به عنوان جناح چپ ناسیونالیسم پرو غرب نقد کردیم. اینکه جمعی یک شبه و بدون یک نقد، بدون یک بحث مستدل، بدون داشتن یک بحث یک صفحه ای در نقد مواضع تاکنونی حزب، و بدون اطلاع نمایندگان کنگره و کمیته مرکزی این حزب، سندی را با این مضمون و با این پرچم اعلام کنند، علاوه بر فرصت طلبی، و تحمیل سیاست نگفته خود و کلاه سر حزب گذاشتن، بیش از هر چیز چهره غیر سیاسی و غیر جدی از خود میدهند. بیش از هر چیز بی خطی و بی سیاستی این رفقا را به نمایش میگذارد.

مخالفت با این حزب و اعلام اینکه این حزب روی خط حکمت نیست، جدا از برداشت عمیقاً فرقه ای و مذهبی رفقا از خط حکمت، بلند کردن پرچم سفید و اعلام پیوستن به همان جریاناتی است که ۸ سال است همینها را میگویند و همه ما و از جمله خود این رفقا جوانشان را داده ایم. متوجه نیستند که نمیتوان شبانه و دور از چشم مردم و به نام اینکه من "رهرم"، به این شیوه، حزب را به مخالفان آن تسلیم کرد. این حزب و خط آن، قابل چوب حراج زدن نیست! قابل فروش و تسلیم نیست! و عبور از این خط قرمز را کسی نمیبیرد. نگهبان قلعه در دل یک جدال بدون اطلاع صاحبان قلعه، اجازه ندارد قلعه را تسلیم کند و پرچم حکمتیست را پانین بکشد، و برای لشکر مخالفین در بیرون قلعه پرچم سفید علم کند. اگر میخواستید چنین کنید، چرا پذیرفتید که نگهبان قلعه باشید؟ چرا تصمیم خود را قبل از پذیرفتن آن از جانب اعضا قلعه به عنوان پاسدار قلعه، قبل از انتخاب شدن به اعضا قلعه اعلام نکردید؟ و مگر در چنین شرایطی تنها کار اصولی نمی بایست منع شما از نگهبانی و کشاندنتان به جمع اعضا قلعه باشد؟ یعنی کاری که ما، در دفتر سیاسی، کردیم. و هیئت دائم آنرا "زیر پا نهادن موازین" می نامد که به آن در جای خود میپردازم. همچنانکه اشاره کردم مشکل نفس اختلاف نظر و مخالفت رفقا با سیاستهای حزب حکمتیست نیست، مشکل تلاش برای یک کلاهبرداری بزرگ به نام حزب و با امضای رسمی حزب و تحمیل آن به حزب است. نمیتوان در اجلاس رسمی با پرچم دفاع از سیاستهای حزب رای اعتماد مردم را گرفت و با نشستن بر کرسی رهبری علیه تعهد خود و علیه همان سیاستها پرچمی دیگر رو به جامعه اعلام کرد. این جرم است، این تقلب به نام اینکه "رهرم" به کت کسی نمیرود.

رفقای منتقد، رفقای که اعلام مخالفت خود را با انتشار پلاتفرم مورد اشاره به جامعه اعلام کردند، پیام خود را نیز هم از ما و هم از جامعه گرفتند. نیت این رفقا هر چه باشد، امروز در بیرون جمع آنها، امروز در بیرون قلعه، صفی از مخالفان و حتی دشمنان ما کف میزنند و هر کدام به زبانی اعلام میکنند که عده ای در این حزب منتقد خط و سیاست این حزبند. عده ای میخواهند قلعه را تسلیم کنند و تعدادی مانع اند و همه صف مخالفین حزب حکمتیست، علیه این موانع، و برای تسلیم قلعه، بسیج شده اند. آنها که بسیج شده اند صف آشنای مخالفین راست و چپ ۸ ساله ما هستند. کیهان جمهوری اسلامی همین پیام را گرفته است، و به روال ۸ سال گذشته پایان کمونیسم و این خط را اعلام میکند. سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی خواست "محاکمه" مدافعان خط تا کنونی را از هیئت دائم طلب میکند. حزب کمونیست کارگری و حزب اتحاد و همه محافل حاشیه ای دیگر به شما چراغ سبز میدهند. به شما خوشامدگویی میکنند و خواهان فاصله گرفتن بیشتر و قبول حقانیت آنها در فحاشی ۸ ساله شان علیه این خط و شخص کورش مدرسی شده اند. و البته و با تاسف در میان جمع هیئت دائم نیز، تلاش برای ساختن تاریخ و سرهم بندی کردن مخالفتهای نگفته و نشنیده و نداشته با این خط و با مباحثات کورش مدرسی، شروع شده است. تلاش برای ساختن تاریخ رشادت علیه کورش مدرسی، با هر نیتی باشد و با هر قسم خوردنی به منصور حکمت، امروز و در این شرایط صف مخالف و دشمنان حزب در بیرون، را خطاب قرار میدهد. تلاشی برای جلب اعتماد صفی است که علیه کورش مدرسی هر پرونده ای ساخته است، و کتابها از توهین و اهانت و فحاشی و... زیر بغل دارد.

رفیق رحمان حسین زاده یادآوری میکند که ایشان از همان زمان بحث دولت موقت در ۷-۸ سال قبل مخالف بوده است. معلوم نیست که این "مخالفتها" و این "بحثها" و این پرونده "مخالفتها" و رشادتهای رفیق رحمان علیه کورش مدرسی کجا است و خاصیتش امروز چیست. چرا امروز یادش افتاده است که در فلا سال با کورش "مخالفت" بوده است، چرا امروز و چرا درست در دل این انشقاق و چشم طمع به حزب در صف مخالفان قدیمی ما، و چرا همیشه او و رفقا فاتح شیخ و همه سور کاندید اول قرار گرفتن در تیم رهبری رفیق کورش و در کنار او بودند. چرا حتی یک بار در زندگیشان در مقابل او کاندید نشدند، چرا تا آخرین روز به کورش مدرسی برای رهبری حزب رای اعتماد دادند؟ تاریخ درست کردن در مخالفت با کورش مدرسی جواب به کدام نیاز سیاسی امروزی است؟ چه احتیاجی به این است؟ حتی به فرض اینکه رفقا امروز به این نتیجه رسیده باشند، که ۸ سال گذشته را اشتباه کرده اند، چرا به جای بیان این از کورش مدرسی شیطان سازی میکنند؟ چرا باید امروز اعتباری برای نظرات دیروز ایشان و رفقای هیئت دائم و تاریخی از مجادلات نکرده و نداشته، قائل شد!! جای تاسف است اما این هم سنتی در سیاست است. معلوم نیست کلی بحث ما و از جمله منشور سرنگونی که نتیجه همان مباحثات و در ادامه آنها بود، چگونه با اتفاق آرای همه کمیته مرکزی و کنگره های حزب برای چندین باز تصویب شده است. این واقعیات تلاش غیر صمیمانه کسانی است که تصمیم به مخالفت گرفته اند و دنبال تئوری و ساختن تاریخ مخالفت برای تصمیم خود میگردند. متأسفانه بخشی از ادبیاتی که در

این مدت از جانب اعضای از هیئت دائم منتشر شده است، در سطحی نیست که حتی به آن پرداخت، در شان خود این رفقا نیست، سیاسی نیست، گواه سقوطی است که باید بر آن گریست.

اعلام مخالفت و تغییر ریل این جمع تصمیم آنها است و همچنانکه گفتم باز تابش هم معلوم است. اما این هنوز اول کار است، باید دید این بازبینی و فاصله گرفتن تا کجا خواهد بود. منسجم کردن خط کاریست که در مقابل رفقا است، و حزب سازی و حزب داری کاری بیشتر از اعلام مخالفت است. باید دید آینده کجا قرار میگیرند. هنوز تغییر ریل رفقا تنها اعلام مخالفت با تاریخ ۸ ساله مشترک ما است. در این صف انواع جریانات مختلف صف بسته اند، در این صف به کدامین جریانات نزدیک میشوند، امروز معلوم نیست. جهت و پراتیک تا کنونی و پرچم آنها فعلا اعلام دوری و خارج شدن و وداع با سیاستهای مورد دفاع مشترک ما و با گذشته قابل افتخار خود این رفقا است، و متأسفانه این فاصله گرفتن ظاهراً به سرعت در جریان است.

تز "انقلاب" و "تعجیل" رفقای خط بازنگری

تز دیگر پلانفورم رفقا، این است که تحولات مهمی در ایران در جریان است و باید مهر خود را به آن کوبید. فاکتورهای اصلی این تحولات مهم نیز از نظر رفقا بحران جهانی سرمایه، تحولات خاورمیانه و معضلات اقتصادی و سیاسی بورژوازی ایران و هیئت حاکمه جمهوری اسلامی است. و حزب باید در دل این تحولات پرچم انقلاب کارگری و سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و بنیاد گذاشتن جمهوری سوسیالیستی به جای آن را برافرازد. در این راستا حزب باید شعار جمهوری سوسیالیستی را به عنوان حکومتی که باید جانشین جمهوری اسلامی شود، توده گیر کند.

هیئت دائم، مژده انقلابی قریب الوقوع در ایران را میدهد که رفقا فاکتورهای آن برشمرده اند. و قرار است حزب با "تغییر ریل به مباحثات حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت" و بقیه اقداماتی که در دستور گذاشته اند آماده مهر زدن بر آن و جایگزینی جمهوری اسلامی با جمهوری سوسیالیستی شوند. این تز رفقا هیچ مبنای واقعی ندارد، بر هیچ استدلال پایه ای استوار نیست و آرزوهای شیرینی است که متأسفانه در بهترین حالت خیالپردازی است. جالب اینکه انقلاب سوسیالیستی مورد نظر رفقا از دل بحران اقتصادی و تحولات خاورمیانه و معضلات سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی بیرون می آید. با این سه فاکتور مژده انقلاب داده میشود و ظاهراً هیئت دائم کفش و کلاه کرده است تا خود را به این "انقلاب" برساند. معلوم است تز پاسیفیسم نامیدن خط تکنونی بدلیل، برسمیت شناختن اینگونه انقلابات از جانب ما است که دیگران چندین سال است نوید داده و امروز دنیا به ریش مبارکشان میخندند. برای من جای تأسف است که جمعی از رفقای با تجربه ما، رفقای که انقلاب ۵۷ را دیده اند، تحولات سه دهه گذشته دنیا و انواع انقلابات مختلف را از اروپای شرقی تا افریقا و خاورمیانه را مشاهده کرده اند و با این سه فاکتور به عنوان کمونیست مژده انقلاب کارگری میدهند. اگر قرار باشد با بحران سرمایه و معضلات اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی و تحولات در مصر و تونس در ایران انقلاب شود، اکنون می بایست در دنیا کشوری سرمایه داری پابرجا نبود. جای تأسف است که در کل این داستان یک کلمه از نیروی متحقق کننده این انقلاب و موقعیت آن حتی به عنوان یک فاکتور در کنار بقیه، که برای هر کمونیستی طبقه کارگر است، در این استدلالات خبری نیست. کلاً طبقه کارگر از فاکتور انقلاب و تحولات مد نظر رفقا غایب است. خوب با این وصف و با احترام به همه اعضا هیئت دائم، فرق این انقلاب با انقلاب دیگران در دوره سبز چیست؟ اینکه این را جمعی کمونیست میگویند و آن یکی را جمعی چپ غیرکارگری خودبخود دلیلی بر تفاوت شما نیست. اگر قرار باشد چنین تحولی با این فوریت که ترسیم کرده اند در جریان باشد، قاعدتاً توازن قوای میان کارگر و بورژوازی باید تغییرات جدی به نفع این طبقه کرده باشد. قاعدتاً میزان آمادگی ذهنی طبقه کارگر، میزان اتحاد این طبقه، میزان تحزب کمونیستی این طبقه باید خیلی تغییرات جدی کرده باشد. قاعدتاً برای کمونیستها قبل از هر بحران و اختلاف در جمهوری اسلامی، موقعیت این طبقه به عنوان مبنای واقعی هر تحول انقلابی باید مورد اشاره باشد و این تعیین کننده ترین فاکتور در هر تحول انقلابی است. قاعدتاً از دل بررسی وضع این طبقه و میزان آمادگی آن از هر نظر، تازه میتوان فهمید که در انقلاب فرضی رفقا طبقه کارگر چقدر شانس دارد. و اگر دارد به چه دلایلی و چه باید کرد تا این تحول متحقق شود. اگر بحث شرایط عینی انقلاب کارگری و تحولات انقلابی باشد، چندین دهه است که نه تنها در ایران بلکه در کل دنیای امروز این شرایط مهیا است. اما مشکل شرایط ذهنی چنین انقلابی است، مشکل درجه آمادگی طبقه انقلابی است که چنین انقلابی را باید شروع کند و به سرانجام برساند. وارد مشکلات چنین انقلابی شدن در جواب رفقای هیئت دائم، غیر لازم است، زیرا اینها اصلاً مورد سؤال این رفقا نیست. بحران جهانی هست، جمهوری اسلامی معضلات اقتصادی و سیاسی دارد و تحولات خاورمیانه هم که در جریان است، پس تحولات سرنوشت سازی در ایران در جریان است و باید چنین و چنان کرد. این کل داستان است و حقیقتاً جای تأسف است که این تحلیل و تبیین از تحلیلهای ژورنالیستی رایج هم عقبتار است. میزان آمادگی طبقه کارگر و موانعی که بر سر عروج این طبقه هست، حتی در صورت مسئله انقلاب آنها وجود ندارد. اصلاً مورد پرسش نیست، وجود ندارد و لابد احتیاجی ندارند. لذا و متأسفانه این انقلاب و این تحول که رفقا ترسیم میکنند، به فرض درستی فاکتورهایی که گفته اند، و به فرض واقعی بودن آرزوی آنها، هر چه باشد تحول انقلابی نیست و در بهترین حالت خوشحیالی است که بخش زیادی از چپ حاشیه ای چند سال است روزانه نویدش را میدهند. چنین انقلاب و تحولی میتواند انقلاب سبز، نارنجی و مخملی و ... باشد، تازه با فرض درستی مؤلفه های مورد اشاره و مژده انقلاب آنها، کارگر در این گونه انقلابات تنها و تنها سرباز سایر جنبشها است. دیدگاه رفقا در این سند، نه تنها مارکسیستی نیست بلکه در تاریخ این حزب، در تاریخ کمونیسم ما مطلقاً و مطلقاً به جهت و سیاست ما و به درک ما از تحول انقلابی و انقلاب کارگری نزدیکی صوری هم ندارد. تهییج رفقا در مورد این تحول و این انقلاب سطحی، پوچ و بی پایه است.

قبلاً اشاره کردم که اختلافات از پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی شروع شد. زمانی که تأکیدی جدی بر ساختن حزب در ایران و کار در میان پرولتاریای صنعتی شد. برای ما به عنوان کمونیست های انقلابی و بر اساس همه مباحثات مارکسیستی این حزب و از جمله بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت، حزب باید حداقل اقلیتی از پیشروان طبقه کارگر را با خود داشته باشد، باید بر روی زمین سفت پایه های حزب خود را بسازد، باید امکان قدرتگیری را در دل تحولات احتمالی درست کرده باشد. این درست کردن چیزی جز ساختن حزب در جامعه ایران نیست. چیزی که از پلانفورم هیئت دائم رخت بر بسته است. در این پلانفورم به ظاهر خیلی جامع که در حقیقت نشانه بی سیاستی و بی جهتی این جمع است، نه تنها طبقه کارگر به عنوان یک فاکتور در انقلاب آنها مورد اشاره نیست، بلکه ساختن حزب در ایران و ساختن ستون و پایه های قدرت شدن هم فراموش شده است. انقلاب رفقا و تحولات انقلابی که دنبالش هستند ظاهراً نه تنها به طبقه کارگر بلکه به حزب داخل کشوری و ساختن پایه های قدرت بر زمین واقعی و در میان طبقه کارگر هم محتاج نیست. کار را خیلی ساده کرده اند، بحران سرمایه و معضلات جمهوری اسلامی و تحولات خاورمیانه و نتیجه انقلاب در ایران. واقعا این است بازگشت به حزب منشا قدرت، حزبی که نیرو جابجا میکند، حزبی که در پیشاپیش طبقه کارگر صوت قیام را به صدا در می آورد؟ دوستان عزیزم با این سطحی نگری نمیتوان با پرچم منصور حکمت به جنگ این حزب رفت، این پرچم زرد است و صاحبان خود را دارد و ۸ سال است در جنبش سبز و هخا و همه جنبشهای ارتجاعی تمرین رهبر انقلاب شدن را میکنند و با همین پرچم و با کاریکاتور کردن بحث حزب و قدر سیاسی منصور حکمت. حقیقت این است که این نوع انقلابات نه به کارگر محتاج است و نه به چنین حزبی که نیاز انقلاب کارگری است

در ادامه در یکی از بند وظایف که از متن پلاتفرم آورده ام، اشاره به لزوم مقابله با دخالت نظامی آمریکا و خطر سناریوی سیاه دارد. معلوم نیست این چه انقلابی است که در شرایط کنونی و با خطر حمله نظامی و سناریوی سیاه، با فضای جنگی و تحریم اقتصادی که در پلاتفرم آمده است، هنوز یک احتمال قوی است. که قرار است حزب با تغییر ریل و گذار از حزب حکمتیست و زیر پرچم "دفاع" از بحثهای منصور حکمت، مهرش را به این تحولات مهم بکوبد و پرچم انقلاب کارگری و جمهوری سوسیالیستی را در دل آن به اهتزاز درآورد!!! از همین نظر باید به نقد کل پروسه برخورد ما به سناریوی سیاه در عراق و خطر حمله در دوره جنگ خلیج پرداخت. رفقا فراموش کرده اند که شلیک یک گلوله به ایران نه تنها امکان تحول انقلابی بله امکان زندگی جهانی کنونی را نیز از مردم میگیرد. نه تنها این بلکه مدنیت در ایران را از بین میبرد، که استیصال و ناامیدی را دامن میزند. همچنانکه گفتیم این به هر تحولی میتواند نزدیک باشد اما این تحول نه با انقلاب بلکه به هیچ تحول انقلابی که کارگر بهبودی در زندگی خود هم پیدا کند، قرابتی ندارد. این دیگر بر عهده خود رفقا است که بحث کامل خود را در این زمینه بکنند تا بدانیم انقلاب مورد اشاره آنها در انواع انقلابات موسوم و رایج بورژوائی به کدام نزدیک است.

کمیته های کمونیستی و توازن قوا

پلاتفرم هیئت دائم به جای بحث شفاف و مخالفت سرراست با کمیته های کمونیستی که از جمله مصوب کنگره دوم حزب حکمتیست است، با توجیه توازن قوا به میدان آمده است. در پلاتفرم نوشته اند که: "با در نظر گرفتن شرایط امنیتی اعضای حزب را در حوزه های حزبی متشکل میکنیم." و در ادامه در بندی دیگر در مورد کمیته های کمونیستی نوشته اند که: "با گسترش نفوذ ما و به ویژه با در نظر گرفتن تناسب قوا و بهبود اوضاع امنیتی، با اتکا به رهبران کارگری، آژیتاتورها و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر، کمیته های کمونیستی و حزبی را ایجاد میکنیم. (تاکیدات از من است)

سند کمیته های کمونیستی همچنانکه گفتیم از جمله مصوبه کنگره دوم حزب است. در مورد آن سمینارها و بحثهای زیادی شده است، کلی بحث از جانب کورش مدرسی به عنوان صاحب این مبحث در اجلاس رسمی ما شده است و مقدار زیادی نوشته در این زمینه داریم که سرانجام سند کمیته های کمونیستی به عنوان سیاست ما به تصویب عالیترین ارگان حزبی که کنگره باشد رسیده است. اینجا فعلا از کار خلاف رفقا در زیر پاکداشتن تصمیم بالاترین مرجع حزبی و کنار گذاشتن سیاست مصوب کنگره آنهم به نام رهبری حزب و عدم احتیاج هیئت دائم در مراجعه به موازین حزبی میگذرم. ظاهرا موازین حزبی شامل این رفقا نیست و برای آنها نوشته نشده است. اما سوال این است که کجای سند کمیته کمونیستی به عنوان سیاست رسمی که خود شما به آن رای دادید، بحثی از توازن قوا هست. کجا ما تشکیل کمیته کمونیستی به عنوان ظرف تحزب فعالین کمونیست و رهبران و آژیتاتورهای کمونیست را به توازن قوا موکول کرده ایم؟ در ثانی اگر این همه تحولات مهم در ایران در جریان است، اگر انقلابی در جریان است و باید فوری شعار جمهوری سوسیالیستی را توده ای کرد و حزب باید مهر خود را به آن بزند و پرچم انقلاب کارگری را به اهتزاز درآورد!!!، چگونه توازن قوا برای کمیته های کمونیستی مهیا نیست!!!؟ بالاخره خواننده پلاتفرم شما، اعضا و کادرهای این حزب به انقلاب باور کنند یا به عدم آمادگی توازن قوا در ساختن کمیته کمونیستی؟؟ اگر شرایط برای کمیته کمونیستی که پایه و اساس تحزب کمونیستی ما و پایه سازمان حزبی ما است آماده نیست، آنوقت چگونه انقلاب کارگری فوری هیئت دائم سازمان می یابد و پرچم کمونیسم و حکومت کارگری را به اهتزاز در می آوریم؟ بر دوش کدام نیرو؟ با اتکا به کدام سازمان و حزب و کمونیست متشکل؟؟

در ثانی رفقا در سندتان چهار سطر پائین تر نوشته اند مبنی بر اینکه: "- گارد آزادی اهرم قدرتمند دفاع از خود مردم و ابزار موثر دخالت در اوضاع سیاسی به نفع جبهه کارگر و کمونیسم و آزادیخواهی است. سازماندهی و فعالیت هدفمند گارد آزادی باید گسترش یابد. فرماندهی گارد آزادی در سطح سراسری و در کردستان طبق نقشه روشن پیشروی این عرصه مهم را باید تضمین کنند." (تاکیدات از من است)

اگر شرایط برای سازماندهی واحدهای گارد آزادی نه تنها در کردستان بلکه در کل ایران آماده است و باید گسترش یابد و فرماندهی گارد باید طبق نقشه، پیشروی این عرصه را تضمین کند، پس چرا کمیته کمونیستی که تازه گارد آزادی هم نیست، دلیل امنیتی و توازن قوا!!! امکان سازماندانش نیست؟ این یک بام و دو هوایی در توازن قوا از کجا ناشی میشود؟ آیا به این خاطر نیست که ساختن کمیته های کمونیستی در پلاتفرم تان مشروط به توازن قوا، و گسترش گارد آزادی بدون قید و شرط، ناشی از تمایل و سیاست تان است تا شرایط دنیای واقعی؟

رفقای عزیز به جای این همه عدم صراحت و مخالفت غیر صریح و غیر روشن، راحت بحثتان را میکردید. باور کنید اینگونه استدلالات، ابتدائی تر از آن است که بتوانید مدافعین پلاتفرم را هم قانع کنید. سطح شعور مردم را دست کم نگیرید و به خودتان هم احترام بگذارید. اگر کمیته کمونیستی را قبول ندارید مستدل همین را بگوئید، باور کنید احترامان بیشتر میشود. با این همه عدم صراحت نمی توان چشم کسی را از دیدن واقیبات کور کرد. این سیاست گذاری جدید به شیوه "ازیرکانه"، فقط به اعتبار شما لطمه زده است. به جای اعلام این سند که مغایر همه مصوبات ما است، به جای اعلام آن بر مسند هیئت دائم، و بنام همه حزب، به اسم خودتان حرف بزنید. آخر این چه سیاستی است که باید شبانه و دور از چشم این حزب و منتخبین شما به آنها تحمیل کنید؟

قسم خوردن به "حزب و قدرت سیاسی" توجیه زندگی در حاشیه

جمع هیئت دائم در سند خود و در کل این دوره و خصوصا بعد از اعلام پلاتفرم و انشعافی که متعاقبا به حزب تحمیل کردند، مرتب به منصور حکمت قسم میخورند و اعلام وفاداری میکنند. در پلاتفرم و با اقداماتی که در دستور گذاشته اند و مواردی را من اشاره کردم، قول "عروج دوباره" کمونیسم حکمت را داده اند. اینجا به خاصیت بحث "حزب و قدرت سیاسی" این رفقا اشاره ای کوتاه میکنم.

منصور حکمت مهمترین رهبر و شخصیت کمونیست معاصر ایران بوده است. بدون تردید همه جنبشهای سیاسی رهبران خود را ارج میگذارند و به دستاوردهای سیاسی و تئوریک و... آنها رجوع میکنند. بورژوا یا کارگر و کمونیست همه به تجارب و تاریخ خود از زاویه بهترین رهبران خود مراجعه و از دستاوردهای آنها استفاده میکنند. متأسفانه نه منصور حکمت زنده است که جواب انواع برداشتها و تئوریهائی را بدهد که به اسم او، جریانات و گروههای دیگر بیان میکنند و نه در دنیای واقعی قسم خوردن به منصور حکمت، دلیلی بر اتکای کسی به مباحث او است. امروز و در جامعه ایران و عراق، احزاب و جریاناتی که منصور حکمت را رهبر برجسته کمونیستی میدانند و خود را طرفدار او می نامند کم نیستند. صفی از جریانات و محافل مختلف به نام مدافع خط او وجود دارند. همچنانکه طرفداران مارکس و لنین در ابعاد جهانی از راست ترین جریانات، بی ربط ترین و حاشیه ای ترین جریانات، تا کمونیست ترین احزاب و محافل و آدمها را در بر میگیرد. لذا قسم خوردن رفقای ما و مرتب اشاره به منصور حکمت، همچنانکه قسم خوردن به مارکس و لنین، دال نه بر زیاد حکمتیست بودن این رفقا و نه مارکسیست بودن بقیه است. این طرز تفکر به غایت فرقه ای، حاشیه ای و مذهبی است. آدمها در دنیای واقعی

حرف خود را میزنند و رفقای ما هم به همین صورت. خاصیت این سوگند خوردنها، مستقل از موقعیت عزیز و گرامی منصور حکمت در میان صفوف ما، سرمایه گذاری رفقا بر اعتبار منصور حکمت برای پیشبرد امر سیاسی خود تحت نام حکمت است. و این در دنیای واقعی و خارج از نیت خیر رفقای ما، بدترین رفتار در قبال منصور حکمت است.

بعلاوه رفقای ما کاریکاتوری از بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت ساخته اند که دیگر سرسوزنی به بحث او مربوط نیست. حزب و قدرت سیاسی وسیله ای شده است تا به نام این بحث زندگی حاشیه ای توجیه شود. این ابداع قبل از این رفقا، توسط احزاب دیگر چه حزب کمونیست کارگری ایران و چه حزب اتحاد کمونیست کارگری و چه محافل پراکنده دیگر، صورت گرفته است. ماجرا این است که از راه دور با نوشتن و سخنرانی و داشتن تلویزیون در ایران معروف خواهید شد و رهبری انقلاب آتی خواهید شد. نمونه کامل این کاریکاتور کردن بحث حزب و قدرت سیاسی را در این چند سال از جانب حزب کمونیست کارگری دیده ایم. رفقای ما هم بعد از پلنوم ۱۵ و در حقیقت در تقابل با حزب ساختن در داخل ایران و تاکید بر کار همیشگی و مستمر در میان پرولتاریای صنعتی، با ساختن کاریکاتوری از بحث حکمت و با اتکا به تئوریهای دیگران و برداشتهای سطحی، به مقابله با جهت حزب حکمتیست برخاسته اند. اعلام وفاداری به شکل شعار گونه به بحث حزب و قدرت سیاسی، و باز اعلام اینکه این حزب روی آن سیاستها نیست بدون زحمت کشیدن و نقد کردن سیاستی معین و اعلام و جواب به معضلات سر راه، همان درک و همان بینش است. سناریو شان این است که: ما در خارج هستیم، تبلیغات میکنیم و حزب فردا با هر انقلابی در ایران قدرت میشود! جایگاه تبلیغات و تلویزیون برای حزبی مثل ما حیاتی است، اما مهمتر از هر چیز این حزب باید پایه های خود را در داخل ایران و در میان طبقه کارگر بسازد. کل مباحث منصور حکمت و کل مباحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی بدو بر این پایه استوار است که این حزب در میان طبقه کارگر اقلیتی از پیشروترین آنها، از با نفوذترین آنها را باید با خود داشته باشد. حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت امتداد دنیائی بحث مارکسیستی او و از جمله مباحثات کمونیسم کارگری است. رفتن به این سنگر و قایم شدن در پشت منصور حکمت، و با این سطحی نگری که متأسفانه رفقای هیئت دائم هم دچارش شده اند، هر چیز میتواند از آن در بیاید اما حزب و قدرت سیاسی تنها یک بهانه است و انصافاً منصور حکمت کاملاً بی گناه است.

هیئت دائم و جایگاه موازین حزبی!

رهبری در هر حزب امروزی چه کمونیستی و چه بورژوائی، یک رهبری سیاسی است. این موضوع جزو بدیهیات تاریخ ما است. ما در این حزب بر اساس سیاست و توافق بر سیاستهای معینی که امروز در جامعه ایران حزب و جریان ما را با آن میشناسند، جمع شده ایم. این سیاستها است که ما را از دیگران تمیز میدارد، بر مبنای همین سیاستها و پراتیک منتج از آنها جایگاه واقعی ما در جامعه معلوم میشود، تعدادی دوست و تعدادی به دشمن ما تبدیل شده اند. چسب درونی این حزب سیاست است. سیاست هم در شکل مصوبه در ارگانهای حزبی به تصویب میرسد. ما نه جمع نزدیکان و دوستان شخصی هستیم، نه جمع آدمهایی که دور مرید و مرشدی جمع شده باشیم، نه عاشق اخلاق و رفتار همدیگریم که اسم جمعمان را گذاشته ایم حزب حکمتیست. مبنای نزدیکی جمع ما، سیاست است، چهارچوب هائی داریم و در این چهارچوب توافق کرده و حول سیاستهای مدونی با هم متحد شده ایم. لذا رهبری در میان ما چون هر حزب سیاسی بر مبنای توافق با سیاستهای است که این رهبری نمایندگی میکند. رهبری حزب قائل نیست، رهب فرقه و دیگران مرید او نیستند. رهبری کسی یا جمعی است که این سیاستها را بدو قبول دارد و متعهد به پیاده کردن و پراتیک آنها است. لذا قرار گرفتن در رهبری حزب ضمن امکاناتی که میدهد، محدودیتهای جدی نیز تحمیل میکند. خط قرمز هائی را دارد که اگر عضو حزب از آن عبور کند کسی انتقادی نمیکند و اگر رهبری حزب این کار را بکند، ممکن است از صلاحیت رهبری حزب بیفتند. لذا رابطه بر عکس نیست، اینچور نیست که هر چه رهبری حزب گفت حرف حزب است و بقیه ملزم به اجرای آن. این قانون تا زمانی درست است که بدو رهبری حزب مدافع سیاستهای مشترک باشد که دورش جمع شده ایم و هویت مشترک ما را نشان میدهد. و رهبری را بر مبنای آنها و برای نمایندگی کردن آنها انتخاب کرده ایم. اما هیئت دائم ما فکر میکند چون در دفتر سیاسی اکثریت است، با اینکه بخش اعظم حزب، اکثریت اعضا کمیته مرکزی، کل کمیته های سازمانده و تبلیغات و آموزش، دبیرخانه و خزانه داری و بیش از نصف تشکیلات خارج و اقلیتی از کمیته کردستان با آن مخالفند، با اینکه دبیر کمیته مرکزی با آن مخالف است و با اینکه این اقدام بر مبنای موازین حزبی ما تخلف بزرگ است و از این جمع سلب صلاحیت میکند، هنوز میگوید، من "اکثریت" حق دارم. چرا؟! چون در دفتر سیاسی اکثریت هستیم.

هیئت دائم با اعلام پلانفرم خود که در حقیقت پرچم فاصله گرفتن و مخالفت با سیاستهای مورد توافق است، عملاً توافق خود را لغو و باطل کرده است. این رفقا در همه اجلاس حزبی و از جمله کنگره ها و پلنومهای کمیته مرکزی متعهد شده اند که مدافع خط این حزب و سیاستهای آن هستند. بر این اساس رای اعتماد از نمایندگان کنگره و سرانجام کمیته مرکزی برای عضویت در ارگانهای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی گرفته اند. هیئت دائم تنها بعد از چند هفته در رهبری حزب عملاً خلاف توافقات و تعهد خود، خطی دیگر را به نام این حزب اعلام کرده است. پرچم سفید در مقابل مخالفان خط سیاسی تا کنونی بلند کرد و با این کار و با عدم پایبندی به توافقات در بالاترین مرجع حزبی و با سواستفاده از موقعیت تشکیلاتی، عملاً خود را از صلاحیت انداخت. این رهبری دیگر رهبر سیاسی حزب حکمتیستی که توافقات سیاسی و مصوبات سیاسی داشت و هویت مشترک ما را تشکیل میداد نیست. کسی قرار داد و سیاست مشترک را که دور آن جمع شده بودیم، بدون توافق مدافعان آن به شیوه محفلی، پنهانی و اپورتونیستی، لغو کرده است. معلوم است با این عمل نامشروع، فرصت طلبانه و غیر اخلاقی، اولین اتفاقی که می افتد این است که مدافعان آن قرار داد و سیاستها، دیگر تحت رهبری حزب جدید شما نخواهند آمد. جمعی که در موقع انتخابات ارگانهای رهبری، سوگند یاد میکنند که مدافع خط حزب حکمتیست هستند، و زمانی که اعتماد و رای مدافعان آن سیاست و خط را گرفته است، فوری علیه همان توافقات، همان خط و سیاست اعلام جنگ میکند و کل مخالفین سیاسی ما را در این کارزار، درکنار خود به تحرک درمیآورد، دیگر بحث از موازین پوچ و تنها ابزار به تمکین کشاندن مدافعان حزب حکمتیست به هیئت دائم و حزب جدید این جمع است. امروز موازین برای این رفقا تنها و تنها کسب مشروعیت و فراخوان غیر مشروع با استفاده از موازین حزب حکمتیست از رهبری هیئت دائم است که در دنیای واقعی در راس حزبی دیگر قرار گرفته است. ما را فراخوان میدهند که از حزب جدید آنها و سیاستهای جدید و رهبری آن حزب که هیئت دائم باشد دفاع کنیم. همچنانکه گفتیم، نگهبان قلعه به بیرون خود علامت داده است که در تاریکی قلعه را تحویل میدهد. مشرو عترین کار از جانب اعضا قلعه کنار گذاشتن چنین نگهبانانی و جمع کردن اعضا قلعه جهت تصمیم در مورد آنها است. دیگر بحث موازین از جانب جمعی که خود سمبل زیر پا گذاشتن موازین حزبی اند پوچ است. هیئت دائم ما نه تنها موازین و قواعد بازی، که سیاستهای که دورش جمع شدیم و برای کار مشترک و پیشبرد آن موازین تعریف کردیم، را زیر پا گذاشت. رهبری در یک حزب سیاسی بر اساس سیاست است، مردم به سیاست رای داده اند، به من و شما برای اجرای این سیاستها رای داده اند. و زمانی که شما اساس سیاست را عوض میکنید، از گذشته پشیمان میشوید، بدو باید سیاست جدید را اعلام کنید و بار دیگر برایش رای بگیرید. این ابتدائی ترین تفاوت میان نمایندگی در این دوره با دوران ماقبل سرمایه داری است. یک حزب سیاسی بر مبنای "ریش سفیدی" و "کدخدا منشی" اداره نخواهد شد. رهبری یک حزب سیاسی، رهبری قبیله نیست و اعضا آن حزب افراد قبیله نیستند، که مجبور به تابعیت تحت هر شرایطی از رئیس طایفه و یا اوامر

رئیس قبیله باشند. هیئت دائم ما از حزب حکمتیست و سیاستهایش فاصله گرفته است و این فاصله و تغییر خط را به جامعه اعلام کرده است. بخش مهمی از حزب از دبیر کمیته مرکزی، بخشی از اعضا دفتر سیاسی، کمیته تبلیغات و آموزش، کمیته سازمانده، دبیرخانه، خزانه داری و دبیر تشکیلات خارج اعلام کرده اند که حاضر به پذیرش و پراتیک پلاتفرم این جمع نیستند، سیاست جدیدی که در هیچ مرجعی تصویب نشده است، به آن رای نداده اند، به رای گذاشته نشده است و خلاف همه موازین ما است. هیئت دائم همه اینها را دور زده است، ارگانهای دیگری را به جای آنها گذاشته است، بر خلاف همه موازین، کل این ارگانها را منهای کمیته کردستان که اکثریتش با هیئت دائم است، بقیه را به دلیل مخالفت سیاسی عوض کرده و عملاً از کار برکنار کرده است. در تمام این اعمال خود، نه احتیاجی به موازین دیده و نه به آنها رجوع میکند. دلیلش این است که رهبری هیئت دائم وقتی که نیاز دارد، خود را بالاتر از سیاست مورد توافق و موازین میداند. حال و بعد از این اقدامات خلاف موازین، به همه اعلام میکند کمیته های کاغذی شان ارگانهای حزبی هستند، رهبری آنها و دستورات آنها را باید برسمیت شناخت. امروز و بعد از این "قیچی کردن ها" و "تصفیه ها"، از همه می خواهد حول رهبری هیئت دائم با پرچم سفید پلاتفرم جمع شوند و منتظر بمانند. این کاریکاتور کردن موازین است، این دیگر حزبی دیگر است که با ریاکاری به نام موازین حزبی می خواهد به مردم تحمیل کند. این حزب حکمتیست نیست و همان حزبی است که هیئت دائم با کنار گذاشتن همه طرفداران حزب، همه را به تبعیت از حزیش دعوت میکند. و اخطار میدهد و اعلام میکند تعدادی خلافکار پیدا شده اند که موازین رسمی را برسمیت نمیشناسند. پرچم موازین برای این رفقا عمیقاً ریاکاری است.

به عنوان خاتمه

همچنانکه اشاره کردم اختلافات رفقای منتقد خط تا کنونی ما، از پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی و در تقابل با ساختن حزب در ایران و تمرکز کار در میان پرولتاریای صنعتی شروع شد. رفقا در کل این دوران بحثی روشن طرح نکردند، به جای مبارزه سالم و سیاسی و شفاف، با پرتاب "خجولانه" کلمات راست و پاسیوو... و بحث در محافل و دالانهای حزبی، فضای بی اعتمادی را دامن زدند. در کل این دوران هیچوقت در اجلاس رسمی با سیاستهای حزب مقابله نکردند، به این سیاستها رای دادند، در تمام انتخاباتها به شخص کورش مدرسی رای اعتماد دادند، هیچوقت در مقابلش کاندید پستی نشدند. تلاش کردند با پرچم دفاع از سیاستهای رسمی حزب، رای اعتماد بگیرند، فرصت طلبانه و در کمال بی پرسپیی کرسی های تشکیلاتی را اشغال کنند. و زمانی که در دفتر سیاسی حزب اکثریت شدند، زمانی که جمع هیئت دائم به هر دلیل در دوره اخیر در دست این جمع بود، سیاستهای نگفته و به رای نگذاشته خود را در تقابل با خطر رسمی حزب به نام حزب اعلام کردند.

پلاتفرم هیئت دائم در حقیقت پرچمی رو به جامعه علیه تاریخ ۸ ساله حزب ما است. بیان این مخالفت به نام "بازگشت به منصور حکمت" نه تنها مذهبی و عمیقاً فرقه ای است، در عین حال پوچ است. توضیحات و توجیهاات هیئت دائم در روشن کردن منظورشان از تغییر ریل در محافل، پوچ است. در بیرون حزب پلاتفرم و خط جدید هیئت دائم امیدهای در میان مخالفین همیشگی ما ایجاد کرده است. تلاش هیئت دائم و اعضا این جمع در ترور شخصی کورش مدرسی در حقیقت پیام این جمع و اعلام فاصله گرفتن از خطی است که در جامعه به نام حکمتیست شناخته میشود. فرهنگ و سنتی که متأسفانه در مباحثات این دوره اعضا هیئت دائم، امروز دیگر علنی بیان میشود. علاوه بر اینکه عمیقاً غیر سیاسی و عقب مانده است، در عین حال تلاشی برای ساختن حزب نفرت علیه ما و تاریخ گذشته خود است. تحریک تعصبات کور و تحریک احساسات که قبلاً از کانال محافل و در آشپزخانه مردم از جانب این سنت به جای بحث سیاسی بیان میشد، امروز به قلم اعضا هیئت دائم روزانه پخش میشود و پرده از توجیهاات و قسم خوردنهای علنی و پچ پچ کردن در محافل برداشته است. این اتفاق جای تأسف است و مسئولیتش با این جمع و صاحبان این سنت است.

این اتفاق میتوانست در این حزب نیفتد، این انشقاق میتوانست به این زودبیا و به این صورت پیش نیاید. لازم نبود، هنوز کسی و حتی اعضا هیئت دائم نیز چهار چوب مباحثات خود را نمیدانند و فردا با کلی مشکلات دست به گریبان خواهند بود. با کینه از ما و کورش مدرسی و زنده کردن تعصبات کور نمیتوان سیاست کرد. این چسب پیوستگی چهار روز دوام نمی آورد. راهی که انتخاب کردند تحمیل یک انشقاق زودرس با محاسبات غلط و با این فرض بسیار ساده که رهبری را در دست میگیرند و خط نگفته خود را اعلام میکنند، به حزب بود. رفقای هیئت دائم در دنیای واقعی هزاران سوال را در مقابل خود دارند که حتی برای یکی از آنها جواب ندارند. تحمیل تقابلی زودرس به ما و به حزب حکمتیست عمیقاً فرقه ای و عقب مانده بود. میتوانستند متمدن و سیاسی با طرح مباحثات خود، اجازه بدهند این پروسه سیاسی و سالم پیش برود. اجازه میدادند جامعه و همه کمونیستها و اعضا حزب در مورد سیاستهای آنها که هنوز برای خودشان هم معلوم نیست چیست، قضاوت کنند. این راه سیاسی و متمدنانه بود که رفقا انتخاب نکردند. حساب نکرده بودند که نمیتوان در یک حزب کمونیستی شب هنگام پرچمش را پائین کشید و پرچمی دیگر آویزان کرد.

در مورد آینده این جمع و این جریان باید دید کجا خواهند ایستاد. راه بازگشت به حزب بر روی همه این رفقا باز است، که ظاهراً تمایلی به چنین انتخابی ندارند. قدرت جنبشهای دیگر و فشار آنها، فشار سنتهای سیاسی دیگر، متأسفانه امروز بر روی آنها بیش از قدرت حزب و جریان ما، کار میکند. ظاهراً استقبال دشمنان و مخالفین سنتی حزب حکمتیست از هیئت دائم، از جانب هیئت دائم هم به عنوان فرجه ای برای فشار برای شکاندن خط حزب حکمتیست و تحویل آن به جریانهای حاشیه ای، یا تبدیل آن به جریانی بی ربط به جامعه نگاه میشود. معلوم است در این پروسه جریانی که در ۸ سال گذشته به نام حزب حکمتیست شناخته شده بود، لطمه بزرگی متحمل شد. همزمان معلوم شد رفقای منتقد خط حکمتیست در هیئت دائم نیز محاسباتی غلط کرده بودند. با "مخفی کاری" و کار "زیر زمینی" و در لوای آن کسب کرسیها به نام حزب، و سپس بدست گرفتن چاقو جراحی بر روی حزب، نمیتوان به نام منصور حکمت، اعضا و کادرهای این حزب را از حزب دور کرد. نمیتوان حزب را مصادره و به آن چوب حراج زد. طیف وسیعی از اعضا و کادرهای حزب در مقابل این تعرض ایستاده اند و از حزبشان دفاع کردند. همچنانکه گفتیم آینده این رفقا را باید انتظار کشید! متأسفانه سرعت دوری از ما و گذشته سیاسی خودشان به طرز باور نکردنی سریع است. این جای تأسف عمیق است.

چند کلمه راجع به موضع احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان

در رابطه با کشمکش های داخلی حزب حکمتیست

محسن کریم

۲۰۱۲-۱-۶

قول داده بودم که در مورد این مسله فعلا اظهار نظر نکنم. تلاش کردم تحلیل و رویکردم را در رابطه با جدالهای اخیر درون حزب حکمتیست به موازات مواضع سیاسی هر دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان فعلا دنبال کنم و در این راستا حرکت کنم. بنا بر این که شخصا در اجلاس پلنوم های ۲۱ و ۲۲ کمیته مرکزی حزب حکمتیست بعنوان عضو هیات رسمی حزب کمونیست کارگری کردستان از نزدیک شاهد این رویدادها بوده ام و در موضعیهای هر دو حزب دخالت فعال داشته ام. اما اینروزها تلاشهایی دارد صورت میگیرد که بناحق نقش احزاب ما را وارونه نشان دهند که ممکن است ناروشنیا ایجاد کنندو بعضا هم گمراهکننده باشند، این بود که من را به نوشتن این مطلب سوق داد.

بعضی ها به ناحق و در مقام زورگو می خواهند تلاش هر دو حزب ما و مواضع آنان را به نفع جناحی از حزب حکمتیست قلمداد کنند. در صورتی که برای آنها که بدون هیچ مصلحتی اقدام ما را دنبال کرده اند میدانند که ما وارد هیچ بند و بستی با هیچکدام از طرفین کشمکش نشده ایم. بیانیه ها و مواضع ما خود گواه این حقیقت اند. کسی که در دفاع از جناحی از حزب حکمتیست وارد این میدان میشود هرگز نمیتواند در مقام داور ظاهر شود و بویژه اقدامات ما را قضاوت کند. شرط اول در داوری بین طرفین یک کشمکش، بی طرفی داور است نه طرفداری از یک طرف کشمکش چون حق با آن طرف است!

وقتی رفقای هیات دایم حزب حکمتیست از ما میخوانند که در دفاع از جناح آنها وارد میدان شویم و با مقاومت و رد خواستشان از جانب ما روبرو می شوند شروع به حمله به ما کرده اند. در بیانیه ۲۷ دسامبرشان ما را به این متهم کرده اند که ما ضد حزب و تحزبیم. ضد موازین حزبی و طرفدار جناح مقابلیم! طرح ما که از تاسیس یک هیات مشترک از طرفین کشمکش حرف میزد و خودشان موافقت کرده بودند که در جلسه دفتر سیاسی از طرف هر دو جناح در مورد آن تصمیم گرفته شود، ناگهان در شمایل بی احترامی به حزب حکمتیست و به بدنه کادری و اعضای آن حزب ظاهر میشود!

نمیشود خود به عنوان یکی از دو جناح حزب حکمتیست که این حزب را به این روز انداخته اند و بارها اعتراض ما را به اقداماتشان شنیده اند در مقام "موازین حزبی و کمونیستی" اصول را به ما یادآور شد تا بلکه در دفاع از خودشان ظاهر شویم. ما حزب سیاسی هستیم و طبیعتا موازین و پرنسپ های خود را داریم. ما صاحب طرح و نقشه های خودمان بوده و هستیم. در هر دو پلنوم اخیر و بنا به اظهارات خودتان نقش ما تاثیر بر او و بسزایی در یکپارچگی حزب حکمتیست داشته است. چه شد که در یک چشم بهم زدن تمام تلاش و طرح ما همه "ضد حزبی" از آب در آمد و علیه خود ما هم عمل کرد؟! چه اتفاقی افتاد که ناخودآگاه ما در کنار یک جناح دیگر و به طرفداری از آن محکوم شدیم؟! از قرار معلوم احساس قدرت کرده اند و به ما بمانند برادر کوچک برخورد می کنند و گویا ما هم باید گوش به زنگ و فرمان آنها باشیم و مهر تایید بر جناح آنها بکوبیم! رفقای عزیز آگاه باشید که معامله شما با ما قابل قبول نیست. بدانید که ما خود صاحب فکر و صاحب نظریم. صاحب سیاست، قانون و موازینیم. هنوز نقش ما و تقدیر شما در دو پلنوم اخیر خشک نشده که امروز در مقام آموزگار ما ظاهر شده اید.

واقعا جای تاسف است. دلیل شما در محکومیت ما در طرفداری از جناح دیگر چیست؟ میخوانند بدنه کادری و اعضای احزاب ما را علیه رهبری اش بشورانند و اوضاع وخیم خود را به ما تسری دهند. بعنوان آموزگار کادرهای ما ظاهر شده اند تا بگویند نگاه کنید احزابتان دارند قوانین را زیر پا میگذارند! همان کاری را میکنند که حزب حمید تقوایی سال ۲۰۰۴ مرتکب شد! از اینها بگذریم اما این یک حقیقت تلخ است! حزب تقوایی دقیقا بر سر دفاع ما از شما مهر راست روی به ما زد و امروز دقیقا به دلیل عدم دفاعمان از جناح تان لقب "ضد حزب" و ضدیت با موازین و غیره میگیریم. تاریخ تکرار میشود اما بشکل کمدی. ما آشکارا و علنی به هر دو جناح حزب حکمتیست اعلام کرده ایم که متاسفانه شما به دو جناح تبدیل شده اید که هر کدام دنبال منفعت خود میباشد! ما در سنرگ هیچ جناحی نایستادیم. ما آگاهی که کشمکش این دو جناح نه بر سر موازین، ضوابط و نه هیچ چیز کدام از اینها. نوشته مظفر محمدی تحت عنوان "به امید برون رفت" شاهدهی بر این مدعا است.

هر دو طرف، موازین حزب را زیر پا گذاشته اند. هر دو طرف شاکای دارند. رفیق شمال علی که در دفاع از هیات دایم میگوید جناح اقلیت "یاعی" شده اند، چه چیزی با رفقای هیات دایم میگوید که با پلاتفرم که مورد کشمکش بود، این انفجار را درست کرد! ما در پلنوم ۲۲ تقاضا کردیم که پلاتفرم را خارج کنند و تشخیص مان این بود که این پلاتفرم حزب را دو شقه میکند. در نتیجه پلاتفرمهای دو جناح به رای گذاشته نشدند. چرا رفقای هیات دائم انرا دوباره آورده اندو هیچ توجهی به وضعیت نابسامان حزب نکرده اند؟! رفقای هیات دایم به محض اینکه در دفتر سیاسی اکثریت شدند و به پستشان رسیدند پلاتفرم را تصویب کردند. ما در پلنوم ۲۲ درست ان واقعه ای که الان رخ میدهد پیشبینی کردیم و به رفقا هم هشدار دادیم. چرا این رفقا علیرغم هشدارهای ما برای تصمیم پلنوم احترام قایل نشدند؟! الان انتظار دارند که ما به دفاعشان برخیزیم؟! طبق کدام قانون و اصول چنین حقی برای خود قایل شده اند؟! آیا این خود آنها نیستند که در عرض سه هفته که رهبری حزب حکمتیست در دستشان بود، در شرایطی که سه پلنوم بود حزب در استانه انشعاب قرار گرفته بودو بمکمل ما در دو پلنوم اخیر تاخیر شد، نتوانستند یکپارچگی حزب را حفظ کنند؟

متاسفانه رفقای که زحمات و تلاشهای ۶ ماهه احزاب ما را، که مبنی بر حفظ یکپارچگی حیزب حکمتیست بودو هست، نادیده میگیرند نه تنها پروسه دخالتگری کمونیستی ما را برسمیت نمی شناسند بلکه میخوانند که ما در دفاع از جناحی از آنها برآیم. این رفقا قصد داشته باشند یان نه با این اقدام، نه فقط پروسه ای از هم پاشیدن حزب حکمتیست را تسریع میدهند بلکه همین سناریوی جناح بندی و اهانت به شخصیتها و رهبران کمونیست به احزاب عراق و کردستان نیز منتقل میکنند. اگر این موضع در ضاهر دلسوزی برای "موازین" و "حزبیت" باشد اما در عمل ان بیماری به احزاب خود انتقال میکنند که

محکومش میکنند. ما اگر در آن موقعیتی نیستیم که جلوی اتفاقات امروز در حزب حکمتیست را بگیریم، اما در قبال احزاب خود در عراق و کردستان مسئولان اول هستیم! من شخصا هر چه در توان داشتم علیه سرایت آن بیماری به احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان خواهم ایستاد و در این راه دریغ نخواهم کرد. حاضر نیستم دو دهه از مبارزه سیاسی بی‌امان خودم و رفقای عزیزم را بر باد دهم و امید صدها کمونیست و برابری طلب را دود کنم.

ما در رهبری احزاب عراق و کردستان حاضریم که حرفها و موضع‌گیریهای خود را در مورد همه موازین شکنی‌ها بدون تن دادن به دیپلوماسی صریحا و بدون هیچ تعارفی در یک دادگاه حزبی اعلام کنیم. در این راه دآوری هیچ جناحی از حزب حکمتیست را برسمیت نمیشناسیم و از طرح هیچ جناحی پشتیبانی نخواهیم کرد. همان اندازه که پلنوم فوق‌العاده رنگ جناحی بر خود دارد به همان اندازه طرح کنگره با نمایندگان کنگره ۴ از جانب سایر رفقا. پلنوم فوق‌العاده طرح جناحی از رهبری حزب حکمتیست است برای فیصله دادن به کشمکش‌ها. موافقت اکثریت کمیته مرکزی با این طرح در شرایط موجود به یکپارچگی حزب کمک نخواهد کرد. این در حالی است که حزب از بالا تا پایین ترک برداشته است و در چنین وضعیتی حرف از پلنوم کمیته مرکزی و تعیین ملزومات برگزاری کنگره یکپارچه حزب خوش بینی است. این پلنوم جناحی است که دارد نیرو و برایش جمع می‌کند. گوشش بدهکار نیست که ۱۴ نفر عضو کمیته مرکزی در آن شرکت نخواهند کرد. من گمان میکنم که مشکلات امروز حزب اگر به پلنوم راه یابد کار به جاهای باریکتر ختم نخواهد شد. در نتیجه چنین طرحی که عامه‌پسند به ظاهر میرسد، اوضاع امروز حزب حکمتیست را وخیم‌تر خواهد کرد و به انحلال حزب حکمتیست می‌انجامد. بدون توافق بر سر چگونگی برگزاری کنگره بین هر دو جناح حزب حکمتیست، سخن گفتن از هرگونه باهم جمع شدن، پلنوم و کنگره ای متحد و یکپارچه حزبی تنها پنهان کردن واقعیت موجود حزب است و نه چیزی دیگر!

متأسفانه جناح هیات دایم حاضر به قبول این واقعیات نیست که حزب از بالا تا پایین شکاف برداشته است. دفاع از هر جناحی به بهانه اکثریت و اقلیت یا دفاع از موازن حزب اصل قضیه را میپوشاند و گمراه کننده است. اصل قضیه این است که دو جناح در حزب حکمتیست هست. هر کس که میخواهد از موازین و حزبیت و حیثیت کمونیسم کارگری دفاع کند نمیتواند وارد این جناحی به بهانه دفاع از حزب حکمتیست شود. اولین راه این است که دو طرف را وادار به مذاکره بر سر این کرد که از چه طریق و با کمترین تلفات راهی کنگره شوند. ما خواهان پایان دادن به این مسخره بازی‌ها هستیم که نتیجه جناح بندی‌های غیر واقعی در حزب حکمتیست میباشد. احزاب ما رسماً از دو طرف این کشمکش خواسته است که در یک جلسه مشترک بر سر مسایل و اقدامات مربوط به برگزاری کنگره متحد حزب توافق کنند. اما متأسفانه این انتظار از آنها نمیرود. جناح هیات دایم آشکارا این درخواست را رد کرده است. آیا واقعا دو طرف یک جنگ برای رسیدن به صلح نمیبایست جایی با هم مذاکره کنند؟! آنها که حتی نمیخواهند رخسار همدیگر را ببینند چگونه است که میتوانند در یک پلنوم یا کنگره به توافق برسند؟! آنها که حاضر به نشست در یک هیات نیستند که از جانب ما پیشنهاد شد چگونه میتوانند پلنوم برگزار کنند؟! در جنگ رسم بر این است که دو طرف برای خاتمه دادن به آن بر سر مسایلی توافق کنند و به امضای دو طرف برسد، در صورتی که این دو جناح آماده چنین کاری نیستند و انتظار دارند در پلنوم و کنگره هم شرکت کنند؟! واقعا ما تهمت زده ایم که گفته ایم هر کدام از جناحین ساز خود را مینوازند؟!

در خاتمه چند کلمه در مورد موضع حزب ما در انشعاب ۲۰۰۴ را خدمتتان عرض کنم. میگویند که ما علیه جناح حمید تقوایی بخاطر عدم شرکت شان در پلنوم و فراخوان شان برای رفتن به کنگره ایستادیم. متأسفانه آنچه گذشت با آنچه در حزب حکمتیست میگذرد تنها ظاهرشان به هم شبیه است. زنده کردن و باد زدن این مسله چیزی جز حيله گری در مقابل کادرها و اعضای حزب و جنبشمان نیست. زیرا که : ۱- آن زمان حمید تقوایی اعلام کرد که همه رفقای حکمتیست امروز از دم راست و مک کارتیست اند. در نتیجه اولین کارشکنی آنها جایگزینی کنگره نمایندگان حزب با کنگره اعضا بود. آنها با تهمت زدن به جناح مخالف و با اعلام بیرون کردن راست از حزب اعلام کنگره کردند. میخواستند در کنگره اعضای حزب و نه نمایندگان واقعی حزب غایب را ختم کنند. در نتیجه آنها به حزب تعدد نظرات باور نداشتند. اما حزب حکمتیست که قرار بود حزب تعدد نظرات و وحدت اراده باشد! ۲- رفقای حزب حکمتیست در حزب قبلی که اکثریت کمیته مرکزی بودند اعلام کردند که هیچ قراری را بر مبنای اکثریت و اقلیت و بدون همکاری با جناح حمید اجرا نخواهند کرد. آنها نه تنها نرفتند بلکه کنگره اعضا را فراخوان دادند. امروز جناح هیات دایم هم حاضر به توافق و نشست در جلسه‌ای به نمایندگی از طرف ما و جناح مقابل نیست! در دفتر سیاسی بر حسب اقلیت و اکثریت و بدون توافق سیاسی پلاتفرمشان را تصویب کردند و به شهادت هیات ۵ نفره احزاب کردستان و عراق چاشنی اتفاقات امروز شدند. آیا واقعا نباید شک کرد که چه ضمانتی هست که در پلنومی که فراخوان میدهید این اعمال تکرار نشود؟! ۳- ما آن زمان و در بحبوحه انشعاب ۲۰۰۴ از طیف حمید تقوایی خواستیم که اجازه دهند که در این اتفاقات دخالت کنیم. به ما گفتند که انتظار بکشید تا مسئله تمام شود بعد از آن میتوانی اعلام موضع کنید! همانند اینکه ما برادر کوچک یا مرید آنانیم که باید دنباله رو آنان بمانیم. جناحی که پرنسیب سیاسی اش این است و فرهنگ برخوردش به یک حزب سیاسی هم جنبشی اش در این مایه است آیا سزاوار حمایت است؟! به این منظور موضع حزب ما بر سر انشعاب ۲۰۰۴ در حزب کمونیست کارگری ایران تنها بر سر دور زدن پلنوم توسط حمید تقوایی و بارانش نبود. آنها هم بدون هیچ زحمتی برای روشنکردن سیاستهای حزب ما، ما را راست خواندند! متأسفانه امروز هدفمند تلاش میشود که این حقایق انکار شود. این واقعیاتی است که باید در ارتباط با آن دو رویداد و موضعگیری در نظر گرفته باشد.

ترجمه: از رفیق فواد عبداللهی

توضیح: در ترجمه رفیق فواد جاهانی بود که فکر کردم قصد من را روشن نمیکند. خودم تلاش کرده‌ام که آنها را تصحیح کنم اما از ناپختگی فارسیم معذرت میخواهم.

بارانی بی ابر و حمله ای به هر دو حزب! در حاشیه بحران درون حزب حکمتیست!

سامان کریم

saman.karim5@gmail.com

اگر تاریخ پیوسته نباشد، باران بی ابر هم ممکن میشود. این نوشته شبیه به دو نوشته قبلی من در رابطه با این معضل نیست، بلکه جوابی است به آن رفقای که تاریخ را کاریکاتور میکنند، جوابی است به آن رفقا که، در زیر اسم قانون و اساسنامه که خود بیش از هر کس و طرفی آن را پایمال کرده اند، علیه هر دو حزب عراق و کردستان دست به حمله ای دون کیشوتی زده اند.

این حمله در روز ۸ ژانویه، یعنی دو روز پیش شروع شده است. رفقا سلام زیجی در مصاحبه ای با تلویزیون پرتو در بخش پنجم فایل یوتیوب آن و صالح سرداری در فیس بوک سرلشگرهای این حمله هستند. اما مانع من در این راه این است که بدون فهم تاریخ این بحث قابل جواب نیست و زمانی از تاریخ صحبت میشود لازم است که به تاریخ معضلات در حزب حکمتیست برگردیم. چون بحث و حمله آنها بر سر ما از آنجا شروع میگردد. تقصیر از من نیست خود آنها این میدان را مشخص کرده اند، ما را ناچار کرده اند به میدانی برویم که من حقیقتاً از آن بیزارم.

۱۴ دسامبر تاریخ جدید!

این دو رفیق و تمامی هیئت دائم و آنهایی که از ما انتقاد میکنند از ۱۴ دسامبر شروع میکنند. در این روز، نه، در نیمه شب پایان این روز، از نظر این رفقا بارانی در آسمان صاف و بی ابر شروع به باریدن میکند، در این روز عده ای "کودتاچی" سلاح هایشان را صیقل میدهند و به کاخ رهبری به قصد پایین آوردن دبیر و هیئت حمله میبرند. چرا؟ از طرف این رفقا و جناح هیئت دائم هیچ جوابی برای این نیست. چون تاریخ از آن روز شروع میگردد و ما انسانهای ماقبل تاریخ هستیم. از این نظر، قبل از این شب و حتی تا ساعات ۱۱-۱۰ شب به وقت اروپای مرکزی هیچ اتفاقی رخ نداده است، ناگهان بیانیه ای نازل میشود، "بیانیه کودتاچی ها" و سرانجام تاریخ آغاز میشود. این درک این رفقا از تاریخ است، اگر چنین است باید درک آنها از اساسنامه و قانون و سیاست و تحزب به چه فرمی خواهد بود؟!

اما تاریخ به کسی رحم نمیکند و اشتباه هم از کسی قبول نمیکند، هرکس و طرف و حزب و جناحی هم در آخر حق خود را بگیرد، اگر انسانها به مانند "اصحاب کهف" به خلوت پناه ببرند این دیگر گناه تاریخ نیست. قبل از این روز اتفاقات زیادی افتاده است که تأثیر بزرگی دارد بر تمام آن بحرانی که یقه حزب حکمتیست را چسبیده است. اگر به هر قاضی ای مراجعه کنید و از او بپرسید، سوال میکند آن "5 رفیق دفتر سیاسی" چرا آن بیانیه را منتشر کردند؟ نمی شود جوابی وجود نداشته باشد.

مشکل از روز ۲۲ نوامبر علم میگردد، میگویم مشکل نه اختلافات، چون اختلافات از نظر من خیلی قدیمی تر هستند و این خیلی عادی است. زمانی که هیئت دائم در این روز پلاتفرم سیاسی - عملی خود را تصویب میکند و آن حق قانونی را به خود میدهد که این عمل را انجام دهد، آنوقت است که درگیری شروع می شود. ۲۴ نوامبر خالد حاج محمدی در این باره به هیئت دائم هشدار میدهد و به روشنی به آنها میگوید که شما حق این کار را ندارید و بعد از این به مرحله ای میرسید که او ناچار میشود از سردبیری نشریه کمونیست هفتگی کنار بکشد. یعنی در بین ۲۲ نوامبر و ۱۴ دسامبر، که درست ۲۲ روز میشود به غیر از آن نامه که تا جلسه دفتر سیاسی در روز ۱۰ دسامبر چندین نامه و شکایت و اعتراض، همراه نامه دبیر کمیته مرکزی، کمیته سازمانده، کمیته تبلیغ موجود است. به جای جواب به اینها جناح هیئت دائم از مستی اکثریت بودن در دفتر سیاسی پلاتفرم خود را تصویب میکند و در ۱۱ دسامبر اینبار به اسم دفتر سیاسی منتشر میگردد. اگر هیئت دائم حق قانونی دارد دیگر تصویب این پلاتفرم در دفتر سیاسی چه لزومی داشت؟ تنها هیئت دائم است که میتواند به این جواب بدهد.

ما از طرف رئیس دفتر سیاسی رفیق رحمان حسین زاده در روز ۱۲ دسامبر از این معضل با خبر شدیم. همان روز من و عثمان حاجی مارف نامه ای برای رحمان حسین زاده و ثریا شهابی نوشتیم، از آنها تقاضا کردیم که مشکلات را تا یک هفته علنی نکنند و اسناد را هم برای ما بفرستند. روز بعد از سیزده هم ماه که هنوز روزی به شروع شدن تاریخ مانده بود، من و عثمان و ریوار احمد دوباره نامه ای به آنها نوشتیم... و در آن به روشنی تقاضا کرده ایم که "پلاتفرم هیئت دائم" را معلق کنند و از روی سایت بردارند و به اطلاع صفوف حزب برسانند که آن پلاتفرم معلق گردیده و تمام اجرائیاتی که شده است از جمله پاز پس گیری پست و غیره تا گرفتن پلنوم فوق العاده فسخ گردد. اما انزمان هیئت دائم و آن رفقای که الان پلنوم را به "شینی مقدس" تبدیل کرده اند هیچ جوابی ندادند، عجیب است که حالا پلنوم تبدیل به درمان همه دردها گشته است. این هم باید رفقا خود به آن پاسخ دهند. پس پیش از ۱۴ دسامبر هم تاریخ وجود داشته است و اتفاقات رخ داده است. بر حسب این بحث رفقا و گوینده "پرتو" که از ۱۴ شروع میشود برای تاریخ کشنده است. از طرف هیئت دائم درخواست های هر دو حزب رد گردید. لابد اگر یک جواب نیمه ناتمام هم به این دو حزب میداند میتوانست مشکلات به این حد بزرگ نگردد. بیانیه ۱۴ دسامبر نتیجه است نه علت. در این باره من شخصا سواى نامه هر دو حزب نامه ای رفیقانه به رفیق رحمان نوشتم و در این جا برای اولین بار آن را در ضمیمه این نوشته منتشر می کنم.

اما فقط این نیست، پیش از ۲۲ نوامبر در پلنوم ۲۲ پاکچ همه پلاتفرم و قرارهای هر دو طرف فسخ گردید و به آن معنی تمام گردید. این پلاتفرم هم در آن پلنوم و به این معنی آن هم پس گرفته شد و قضیه فیصله پیدا کرد. پس این باران بی ابر نبود و تاریخ هم به هم پیوسته است.

توسط هیئت دائم کاری انجام شده است مثل هر قانون فیزیکی و اکتش خود دارد. در اینجا باز هم بحث من این نیست که چه کسی حق دارد و چه کسی ناحق است، بلکه بحث من بازگو کردن حقیقت یک رویداد است.

همانطور که در بالا هم اشاره کردم و در نتیجه دخالت بیطرفانه ما را مثل اینکه رفقای هیئت دائم به ضرر خود میبینند (این طور نیست و در پایین آن را توضیح میدهم) !! منفعت محفلی در برابر منفعت حزب تبدیل به یک پایه نیرومند حرکت کردن گشته است. دست به کمپینی بر علیه هر دو حزب زده اند ، چه هدفی دارند برای من مهم نیست. رفیق سلام زیجی در یک مصاحبه میگوید "بخشی از رهبری حزب عراق تحت تأثیر مستقیم سازماندهندگان توطئه گر قرار گرفته اند ... هر پلاتفرمی که پیشنهاد میکنند اجرای آن توطئه است. نمیشود گفته های آنها را بیاورید و به من تحویل دهید و از من بخواهید که به عنوان میانجی قبولتان کنم ... از نقش آنها راضی نیستم" این محتوای قسمت پنجم بحث رفیق سلام زیجی است در یوتیوب. اکنون ببینیم که رفیق سرداری چه میگوید "اکنون که رهبری هر دو حزب از جناحی طرفداری میکنند که تمام موازین و پرنسپیهای شناخته شده کمونیسم کارگری را پایمال کرده است دیگر ساکت بودن را جایز میدانم و در آینده وظیفه خود و هر کمونیستی میدانم که در برابر این ناحق بایستند" همچنین مینویسد "با این بیانیه که منتشر شده است و تأییدی که از کودتا بر علیه رهبری کرده اید، اگر این تبدیل به نرم گردد هر کس میتواند در هر زمانی از این روش استفاده بکند و فردا برای هر چند نفر در هر حزبی جایز است دست به این شیوه ببرد" منظور رفیق سرداری بیانیه ۱۵ دسامبر هر دو حزب است.

ماهیت گفته ها و بحثهای این رفقا ماهیت بیانیه جناح هیئت دائم است که در روز ۲۷ دسامبر منتشر گردید (ما این بیانیه را خودمان به کردی ترجمه کردیم). ما را به توطئه گر، به بی احترامی به قانون و اساسنامه حزب، به تحت تأثیر بودن از جناح مقابل متهم می کنند. از این بابت از آنها متشکریم اما رفیق سلام چیزی را فراموش میکند و آنها این است، به جای اینکه بگوید بخشی از رهبران عراق میبایست بگوید تمام دفتر سیاسی و حزب کردستان هم تماماً فراموش کرده است. حال به جواب این رفقا بپردازیم.

ما در پلنوم ۲۱ و ۲۲ به دلیل دخالت هر دو حزب به توافق رسیدیم. با توافق ثریا شهابی و حسین مرادیگی را به کابینه رحمان حسین زاده اضافه کردیم و در آنجا یک بار دیگر تعهد داده شد که حزب حکمتیست بر روی سیاستهای خودش است و حتی از کورش مدرسی دفاع میکند، در پلنوم ۲۲ به همین شیوه نوعی توافق وجود داشت، بر این اساس تمام پلاتفرمها فسخ گردیدند، در آن زمان برای رفقا بحث اساسنامه و قانون وجود نداشت، "معلوم است که در آن موقع کار بجایی کردند"، بعداً چرا در ۱۴ دسامبر که ثریا شهابی پلنوم و ما قبل از آن در ۱۳ ماه همین درخواست را کردیم جوابی ندادند؟!

اینها سؤالیهای مهمی هستند و لازم است که هیئت دائم به آنها جواب دهد.

ما سیاست خود را پنهان نکرده ایم و روشن حرف خودمان را زده ایم و به همین دلیل است که در صفوف جنبش کمونیستی استقبال بی نظیری از آن بوده و هست، به غیر از جناح هیئت دائم، چند بار دیگر تکرار میکنیم که مسئله ما نیست و نبوده که کدام طرف محق است و کدام طرف اقلیت است و کدام طرف اکثریت، سیاست ما یکپارچه نگهداشتن حزب حکمتیست است و تا حالا، اما این را به روشنی بگویم این نظر خود من است و قبلاً هم گفته ام، که هیئت دائم اجازه ندارد پلاتفرم سیاسی عملی تصویب کند و همه اولویتها و سیاستهای حزب را تغییر دهد، حتی اگر صحیح هم باشد. خواهشاً این نظر من است، و بار قانونی این مسئله را هم در نوشته های قبلی ام و هم در نامه ام برای رفیق رحمان که ضمیمه این نوشته است روشن کرده ام. اما بگذارید دست از سر قانون برداریم چون در این معضل قانون تبدیل به بازیچه سیاست گشته است. چرا؟ اساسنامه مانند قانون اساسی یک کشور، زمانی که رهبر آن کشور پایبند به این قانون کشور نباشد مردم دست به شورش میزنند، آن وقت دیگر نه رهبر و نه مردم بر اساس قانون قبلی حرکت نمیکند، تا شرایط آرام نگردد. این شرایط حزب حکمتیست است. بر این اساس موضع ما در ۱۵ دسامبر این است که دو جناح هستند و هیچکدام نماینده گی یکپارچگی حزب حکمتیست را نمی کند. در آن زمان در سال ۱۹۹۶ در ماه جون که در حزب ما فراکسیون سر بلند کرد منصور حکمت بعد از سوال کردن از ما پیشنهاد کرد و نامه رسمی فرستاد برای رهبری حزب، که رهبری حزب در آن محلهایی که در آن فراکسیون هست تقسیم به دو بخش گردد که بخشی از آن از فراکسیون و بخشی از آن از رهبری موجود حزب (تازه هیچکدام از آن رفقای فراکسیون عضو کمیته مرکزی نبودند)، ما در آن زمان تحلیل خود را کردیم، اما اتفاقات ۳۱ اوت شرایط را عوض کرد و الا ما ناچار بودیم این را پیاده کنیم. آیا میگوئید منصور حکمت به قانون و اساس نامه حزب بی احترامی کرد و متأثر از توطئه گری (معلوم است که من آن رفقای فراکسیون را توطئه گر خطاب نمیکنم) بود!!! مرگ حزب را اعلام کرد!!!. فراکسیون ما از زیر فرش که روی آن نشسته بودیم و یکبار در جلسه حزبی اسناد خودشان را بیرون کشیدند ... بدون هیچ سابقه ای. فکر کنم که رفیق اسد گلچینی در آنجا حضور داشت.

اگر جناح هیئت دائم کمی بیشتر فکر کنند، دخالت هر دو حزب بیشتر به نفع آنها بوده است. اما نه دوره فکر کردن نیست و دنیای انشعاب و خلاصی از قید و بند سیاست ۸ ساله حزب حکمتیست مجال به فکر کردن از این نوع نمی دهد. همان وقت قبل از تاریخ، یعنی قبل از ۱۴ دسامبر ما گفتیم این "تغییر ریل چیست" گفتند بحث خود را روشن ارائه خواهیم داد، که تا کنون ارائه نکرده! اگر تغییر ریلی موجود نیست، برداشتن آن دو جمله بار بسیار سنگینی نیست، و اگر هست و اگر تغییر ریل است "به روشنی لازم است که اعلام گردد و اگر اعلام گردد پس تغییر سیاست و اولویتهای حزب (هر چند درست هم باشد) طبق اساسنامه حزب حکمتیست (بند ۸ متمم اساسنامه) این شکستن قانون حزب است. معلوم است که رفقا این را بخوبی مطالعه کرده اند و به این دلیل است که بحث روشن ارائه نمیدهند. آیا این شکستن اساس نامه و قانون نیست!؟

به وجود این ما گفتیم تمام شکایتها و آن بحثها باید در یک مرجع حزبی قضاوت شود، قبل و در ۱۳ دسامبر گفتیم پلنوم، رفقا جوابی نداشتند، ثریا شهابی فراخوان داد دوباره جوابی ندادند و به او فحاشی کردند ... بعد که وضعیت منفجر و علنی شد دیگر ما راه چاره خودمان را در پانزدهم ما منتشر کردیم، اما تا این موقع به زعم رفقای هیئت دائم هیچ نشده و مشکلی وجود ندارد و حزب در جای خودش باقی است! اما تمام مشغله آنها همان "هیچی نشده است" گردیده.

رفقای هیئت دائم، فرقی بین میانجیگری و توافق با وضع واقعی حزب و اساسنامه حزب قائل نیستند، اگر وضع نورمال است و هیچ اتفاقی روی نداده است و دو جناح موجود نیست، چرا خواهان دخالت ما هستند؟ و اگر بحث توافق است، بحث تنازل است، بحث اساسنامه نیست که در یک مرجع حزبی یکپارچه باشد. کسانی که خود ناقض اساسنامه و قانون هستند نمیتوانند درس قانون و اساسنامه به دیگران بدهند. فرض کنیم حق با هیئت دائم است، آیا واقعا سازش و تنازل برای مصلحت یکپارچه نگهداشتن حزب کاری نامسئولانه است یا برعکس است؟ آیا واقعا آماده نیستند که در برابر احزاب بورژوازی سازش بکنند و تنازل بکنند؟ تاریخ جنبش کمونیستی پر است از این نوع سازش و تنازل، اگر در برابر رفقای خودمان این کار را انجام دهیم چه مشکلی در آن هست!؟

اما نه، این رفقا فقط این نیست که از طرح ما ناراضی هستند و ما را به بی احترامی به قوانین حزب متهم میکنند بلکه حتی آماده نیستند با این رفقا جلسه

ای تشکیل دهند. آخرین پیشنهاد ما در سوم ژانویه همین بود که هر دو طرف با هم در جلسه ای حاضر شوند، نه بحث از هیئت مشترک بود و نه بحث هیچ فونکسیون حزبی، جلسه هر دو طرف در حضور هر دو حزب، این و نه چیز دیگری، با هم بنشینند و در حضور هر دو حزب به همدیگر گوش کنند. دو کشور در زمان جنگ، نماینده های آنها با هم می نشینند!! عجیب نیست که این رد شود. اگر این را رد میکنی دیگر چگونه ضمانت گرفتن یک پلنوم سالم را میدهید، با کدام فاکت و کدام مدرک؟ آیا مقبول است یک رهبر کارگری کمونیست، نه بگذارید بگویم یک رهبر سندیکایی به این طریق گوش به حرف رفقای ۳۰ ساله اش ندهد و احترامی برای دو حزب و رفقای خود سندیکایش قائل نباشد و به درخواست تشکیل یک جلسه از طرف آنها گوش ندهد؟ فکر نکنم رهبری از این نوع را بشود پیدا کرد.

من از ته دل امیدوارم که این سد شکسته شود، ما در این چنین گشتی ای شرکت نمیکنیم، تا انتها تلاش و امید ما این است که این حزب متحد بماند، و گرنه قبل از هر جناحی حزب است که متضرر میگردد، و سرنوشت هر جناح چه خواهد شد، من هیچ قضاوتی در این رابطه نمیکنم.

ضمیمه

به رفیق رحمان حسین زاده

موضوع: نامه خصوصی به شما

با سلام

به راستی من نه از بحث و گفته شما و نه از بحث و گفته رفیق آنر که بعد از بحثهای شما بود، نفهمیدیم که شما آن سند پلاتفرم رهبری را در هیئت دائم تصویب کرده اید تا نامه های رفیق خالد را دریافت کردیم، آن وقت برای من روشن گردید که سند قبلا در هیئت دائم تصویب شده است و بعد به دفتر سیاسی برده شده است و آنجا چون اکثریت هستید (با بیرون رفتن بقیه رفقای مخالف) قبول گردیده است. در رابطه با این مسئله میخواهم مانند رفیقی نزدیک نظر خودم را برایت توضیح دهم که نظر شخصی خودم است و حزب اطلاعی ندارد. و دوباره تأکید میکنم که این نامه تنها در رابطه با این مسئله است و نه در رابطه با هیچ مسئله ای دیگر.

اول: من با این آرایش کنونی حزب حکمتیست خیلی آشنا هستم و مدت یک سال و هشت ماه در این پست در حزب عراق کار کرده ام. سند نادر که در پلنوم آن موقع حکک ایران در این باره تصویب گردید و این روشن است.

دوم: در آن سند دفتر سیاسی پایه است نه هیئت دائم، و به همین دلیل نظارت دبیر کمیته مرکزی بر دفتر سیاسی مشخص گردیده است و نه هیئت دائم. به یک بند از این سند توجه کنید "پلنوم کمیته مرکزی همچنین یک نفر را بعنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب میکند. دبیر کمیته مرکزی نباید عضو دفتر سیاسی باشد. دبیر کمیته مرکزی یک مرجع اجرایی و یا سیاست گذار و رهبری کننده نیست. نقش اصلی دبیر کمیته مرکزی اعمال نظارت مستقل از طرف کمیته مرکزی بر فعالیت دفتر سیاسی و رهبری حزب و ارائه یک گزارش جداگانه به پلنوم است. فراخواندن و سازماندهی پلنومهای کمیته مرکزی با دبیر کمیته مرکزی است." (تأکید از من است) آن نکته ای که شما در جواب به گمانم خالد حاج محمدی آورده اید... صحیح نیست و کار هیئت دائم را تشریح میکند نه صلاحیت آن را، نکته ای قبل تر از آن خیلی روشن توضیح میدهد و میگوید "۲- تقسیم اختیارات کمیته مرکزی میان لیدر و دفتر سیاسی منتفی میشود. همه اختیارات رهبری حزب در فاصله دو پلنوم به دفتر سیاسی منتقل میشود. رهبری نشست (که در این طرح هیئت دائمی دفتر سیاسی نام گذاشته شده است)، بخشی از خود دفتر سیاسی است که از طرف دفتر سیاسی برای رهبری سیاسی و هدایت عملی و سازماندهی حزب انتخاب میشود." (تأکیدها از من است)

سوم: به این دلیل تصور میکنم از طرف هیئت دائم اشتباهی شده است که نیاز به یک دل مارکسیستی بزرگ است که به این اشتباه اعتراف کند. من شخصا از شما توقع چنین کار بزرگی را دارم. به من مربوط نیست که چه اتفاقی میافتد و یا اینکه چه میشود و یا نمیشود، یا شما و یا طرف دیگر از طرح دو حزب راضی هستید یا نه... بلکه خواهان یک موضع سیاسی و کمونیستی بزرگ از شما هستم. اما جدای از این رحمان جان: سندی که 5 عضو یک فونکسیون از آن راضی نباشند تازه در شرایط بحرانی که حزب حکمتیست در آن هست، من نمیفهمم که معنی اش چیست؟ آیا واقعا با آن میشود کاری انجام داد؟ فکر نمیکنم. رحمان جان معذرت میخواهم اگر بگویم در مستی پیروزی است که این تصمیم را گرفته اید و این دوچندان مشکل را عمیقتر کرده و آن را به لبه دیوار مرگ رسانده است.

به هر حال، حزب در لبه ای ترسناک نگهداشته شده است و کار به جایی رسیده است که چشم انتظار از هم پاشیدن حزب باشیم، حزبی که تا دیروز جای امید همه ما بود... به نظر من اگر زمانی باقی باشد تنها امشب است (و آن هم مطمئن نیستم). مثل حزب چیزی که از دست ما ساخته بود فکر کنم که دریغ نکردیم و جواب هر دو حزب در نزد شما موجود است تقاضای من بیشتر از شما عزیز است. اگر حزب از هم بپاشد همه ما بازنده ایم، مارکسیست پیشرو کسی است که حزب را نجات بدهد... از این بیشتر هیچ حرفی ارزش ندارد.

پیروز باشید

سامان کریم

2011-12-13

ترجمه از کردی

فرزاد نازاری

کینه توزی چپ سنتی

در باره فراخوان اصغر کریمی

ربوار احمد

حزب کمونیست کارگری ایران با یک اطلاعیه و اصغر کریمی با یک نوشته در باره اختلافات حزب حکمتیست اعلام موضع کرده اند. هر دو این مواضع سر تا پا کینه توزی است علیه کورش مدرسی و خط سیاسی و مارکسیستی حزب حکمتیست. نوشته اصغر کریمی که بیشتر تشریح اطلاعیه حککا و فراخوانی است خطاب به رهبری حزب حکمتیست، که جادارد در باره آن مختصر به نکاتی اشاره کرد.

بخش اعظم این نوشته تلاش و تشویقی است خطاب به یکی از جناحهای حزب حکمتیست برای دو شقه کردن حزب و جدا کردن خود از خط کورش مدرسی و از این منظر معلوم است که آنها برای خود محاسباتی کرده اند. اما اصغر برای تعقیب هدفش سرتاپای نوشته اش را به کینه توزی و نفرت علیه شخص کورش مدرسی و خط کنونی حزب حکمتیست آغشته است. او و حزب کمونیست کارگری به این امید هستند که حزب حکمتیست را از خط تاکنونی خود، که به خط کورش مدرسی شناخته شده است و او سهم اساسی در ساختن این حزب و خط سیاسی آن داشته است، در واقع تبدیل به حزبی دیگر شود که با حزب آنان هم رای گردد.

در نوشته اصغر و بیانیه حککا به غیر از تکرار سیل گونه " راست روی کورش " تنها چند جمله مانند مدرک " این راست روی کورش " و حزب حکمتیست آمده است. من هم به اختصار جوابی به همین منوال به این چند جمله خواهم داد.

اصغر، سوای اینکه هر بحثی در باره این بحث که اسم آن را " تز ارتجاعی دولت متعارف " گذاشته است داشته باشد، به راستی الگویی تمام و کمال از بپوش چپ سنتی را در این جمله به نمایش گذاشته است. بحث کورش تحلیلی است در باره وضعیت دولت جمهوری اسلامی، هر مارکسیستی میتواند با ارائه دلیل موافق یا مخالف این بحث باشد و آن را تحلیلی واقعی و یا غیر واقعی قلمداد کند. اما این چه دیدگاه عجیبی است که هر کس رژیم را نامتعارف بنامد تبدیل به انقلابی میشود و هر کس متعارف تبدیل به ارتجاعی میشود؟! این کودکانه ترین کاریکاتور سازی از بحث منصور حکمت در این باره است. اینطور معلوم است، که در این بپوش کمونیسم و انقلاب کارگری تنها زمانی جواب معضلات جامعه است که رژیم نا متعارف باشد!! هر زمان هم که رژیم متعارف میشود بجای کمونیسم و انقلاب کارگری نوبت به ارتجاع میرسد. این تز فقط مایه خنده است و هیچ ربطی به مارکسیسم و حکمت ندارد.

بحث کورش در باره نقش حزب الله که اصغر به عمد آن را به تمجید از حسن نصرالله متهم میکند، انتقاد عمیق مارکسیستی ای است از بی تأثیری چپ در آن صحنه سیاسی. بحث این است که به دلیل غیبت چپ است که کینه پرستی اسلامی به مانند ناجی آن مردم ستمدیده ظاهر میشود. آیا اصغر این را بیاد دارد که سال ۱۹۹۵ منصور حکمت در باره سرگردانی کردستان، بحث این را کرد که اگر کمونیسم راه چاره ای کارساز برای بیرون کشیدن کردستان از آن گرداب نشان ندهد، من اگر شهروند اهل سلیمانیه باشم به برکناری جلال طالبانی و سر کار آمدن حزب کمونیست کارگری رأی میدهم، چون حداقل از طریق جلال طالبانی غرب خوراک و دارو در بین مردم تقسیم میکند. کسی از این تمجید جلال طالبانی و پشت کردن به حزب کمونیست کارگری را استخراج نکرد، بلکه روشن بود که این بپوش طرفدارانه و پیگیر است از آن حزب که همزمان مسئولیت سیاسی مهمی به گردنش می اندازد تا مانند ناجی آن جامعه ظاهر شود و همزمان افق کمونیستی برای آن نشان داد. بحث کورش در باره حزب الله انتقادی است از چپ برای اینکه از حاشیه بیرون بیاید و اسلام سیاسی را از صحنه بیرون کند. اما چپ سنتی کی قادر به درک این است.

بحث بارانه ها هم مانند آن خوش باوری و ساده لوحی ای است که برای محافظت از منافع طبقه کارگر در برابر بازار آزاد، از سرمایه داری دولتی پشتیبانی بکنید. این هم یک تز خیلی عقب مانده چپ سنتی است که خیلی وقت پیش توسط کمونیسم منصور حکمت جواب خود را گرفته است. اما برآستی بحث اصغر و حککا در باره جنبش سبز برای رساندن موسوی به ریاست جمهوری، که آنها به آن میگویند " انقلاب ۸۸ " و هیاهوی حزب کمونیست کارگری در این باره که کورش مدرسی و حزب حکمتیست " انقلاب مردم ایران را با طرفداری از یک جناح رژیم تخطئه و لکه دار " کرده است، بحثی خیلی آشنا است بخصوص برای ما کمونیستهای عراق. ما اولین بار این تز مشعشع را از عبدالله مهدی شنیدیم که منصور حکمت را به لکه دار کردن قیام ۱۹۹۱ کردستان عراق متهم کرد، و بعد از آن جلال طالبانی در کشمکش با اتحادیه بیکاران به رهبران آن سازمان گفت که شما طرفدار منصور حکمت هستید و منصور حکمت هم شخص مشکوکی است که انقلاب و قیام مردم کردستان را جنبشی کهنه پرستانه و طرفدار آمریکا قلمداد میکند. الان بعد از بیست سال حزب کمونیست کارگری در برابر کورش و حزب حکمتیست دست به آن آرشو میبرد. اگر کسی به دنبال درک تفاوتها و محتوای ارتجاعی این هیاهوست بهتر آن است که یک بار دیگر به نوشته های منصور حکمت " ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق " و " فقط دو گام به پس " نگاه کند. اصغر به اسم نجات دادن بخشی از حزب حکمتیست به جناحی از آن فراخوان میدهد که بر علیه این خط سیاسی که هویت واقعی و متمایز حزب حکمتیست است از چپ سنتی است، شورش کنند. گمان بر این نیست که هدف نویسنده با آن همه نفرت و کینه که در برابر این حزب بیرون ریخته است، این باشد که بخشی از این حزب را نجات دهد، بلکه تکاپویی است برای تعمیق معضلات این حزب و به شکست کشاندن آن. اما اگر کسی و یا کسانی به پیشواز فراخوان اصغر کریمی بروند، و اگر این حزب از آن خط سیاسی ای که تا کنون داشته و بر روی آن پیش رفته است، برگردد، به نظر من اگر هر چیزی باشد، از نظر ماهیت سیاسی دیگر آن حزب حکمتیست نمی باشد که ۷-۸ سال با خط مارکسیستی و دخالتگر و متمایزش تبدیل به خاری در چشم جمهوری اسلامی و تمام بورژوازی ایران گشته و اینچنین مورد کینه و نفرت چپ سنتی امثال حککا است.

۶ ژانویه ۲۰۱۲

برگردان از کردی

فرزاد نازاری

از وحدت طلبی تا وحدت اراده

امان کفا

"روزگاری به ذهن يك مرد غیوری فکری خطور کرد مبنی بر اینکه دلیل غرق شدن در آب، خیال و هم مردم به ایده ای جاذبه است. و اگر آنرا، نظیر تصویری خرافی یا مفهومی مذهبی، از سرشان بیرون کنند، از خطر غرق شدن در آب در امان می‌مانند. او تمام زندگی خود را صرف مبارزه علیه این توهم به جاذبه کرد. عاملی که از نتایج زیان بار آن هم، شواهد و آمارهای زیادی بدستش رسیده بود."

در اختلافاتی که امروز در حزب حکمتیست بیان می‌شود، یکی از نکات گریه خود را تحت عنوان "وحدت و وحدت طلبی" بیان کرده است. با همین عنوان سیاست های گوناگونی معرفی شده است و اعلام موافقت و مخالفت هائی هم حول آن مطرح شده است. با برداشت های گوناگونی که از وحدت طلبی می‌شود نتایج گاه بسیار عجیبی ابراز می‌شود. اینجا مسلماً جای مناسبی برای بحث وسیع و همه جانبه از آن نیست، ولیکن نگاهی هرچند گذرا به آن می‌تواند بی‌فایده نباشد.

متد مارکس، با ارجاع به تاریخ نگارش مانیفست کمونیست، ایجاد اتحاد سیاسی گرایش کمونیستی در درون طبقه کارگر بود. تا نه در تخاصم و تقابل با سایر گرایش‌های درون جنبش کارگری، بلکه در کنار آنها، مبنای اختلاف و وحدت گرایش کمونیستی با سایر گرایش‌های درون جنبش طبقه کارگر را، معلوم کرده باشد.

بعبارتی دیگر اتحاد و وحدت طبقاتی را با سیاست بیان داشت، تا کارگران بمثابه یک طبقه ابراز وجود کنند. نقد برنامه گوتا، و ارائه مانیفست در آن زمان، گرایش معینی در طبقه کارگر را فرموله و آن را مهجور به برنامه کرد. بدون مشخص شدن اختلافات، بقول لنین اصلاً وحدت بی پایه است. بر همین اساس است که برنامه، باز بقول لنین نه هدفی در خود بلکه بیانگر سیاست است. برنامه را لنین سندی معرفی می‌کرد "که دیدگاه های اساسی ما را فرموله میکند، و نظرات سیاسی فوری ما را دقیقاً مشخص می‌کند". وقتی در ایران هم، در جنبش کمونیستی برای اولین بار در دوره بعد از انقلاب، برنامه کمونیستی ارائه شد، بر این نکته تأکید شد که میتواند کوششی در همین راستا باشد. مضافاً اینکه راه از بین بردن تشنّت و پراکندگی قبل از هر چیز، باید در تلاش برای پایان دادن به تشنّت فکری باشد.

همه و همه جا می‌گفتند که چپی‌ها نمی‌توانند متحد شوند، و برسر یک حرف و یک جمله، از هم جدا می‌شوند و هزاران تکه و جناح می‌شوند. پاسخ چپی‌هایی که خود را بخشی از یک جنبش وسیع اجتماعی نمی‌دیدند، و هرکدام نیروی خودشان را تنها با اعضایشان می‌شمردند، برای تبدیل شدن به نیرویی در صحنه سیاست این میدانستند که سراغ همدیگر بروند و سعی کنند به هر ترتیبی "متحد" و "یکی" شوند. این خیال و توهمی بیش نبود. در دوره ای که چپ در ایران به دنبال وحدت می‌گشت، و "کنفرانس وحدت" با شرکت دهها سازمان را تشکیل می‌دادند، کمونیسم ما از وحدت صوری اجتناب کرد و اظهار داشت که سیاست مبنای وحدت است، نه جمع جبری هر آنکه خود را با هر تعریفی کمونیسم میدانند و معرفی می‌کنند! بر همین اساس و بر مبنای سیاست، این کمونیسم دست بکار شد و ارکان مبنای فکری و سیاسی را در دستور کار قرار داد، که از جمله به تشکیل حزب برسد. برنامه و سنت برنامه داشتن برای چپ و کمونیسم ایران، یکی از محصولات چنین تلاشی بود. در حقیقت مبنای وحدت، سیاست است و که بازتابش در تشکیلات متجلی می‌شود. برخلاف چپ سنتی، برای کمونیست ها، مبنای قرار دادن سیاست، اصلی داده و مفروض بود. در زمان تشکیل حزب کمونیست ایران، گرایش‌های متعددی حول سیاست ارائه شده در موافقت با برنامه ای معین، گرد هم آمده و وحدت شان هم در همان رابطه معنی گرفت. در همان دوره چپ سنتی، وحدت و اتحاد و تشکیل حزب را امری دست نیافتنی می‌پنداشت و مرتباً با بحث‌هایی نظیر "پیوند با طبقه" و شکل‌گیری حزب را از درون طبقه، موانعی در مقابل ساختن حزب ایجاد میکرد. در نهایت حزب کمونیست ایران با گرایش‌های متعدد، که انعکاس جنبش و موقعیت آن در آن زمان بود، تشکیل شد.

چند سال بعد، در دوره ای دیگر، در پایان جنگ سرد و جنگ اول خلیج، نیز همانطور که بسیاری از ما بخوبی بیاد داریم در دوره اختلافات در حزب کمونیست ایران، همان متد عمل کرد. می‌گفتند که چرا از حزب کمونیست ایران جدا می‌شوید؟ شما که اکثریت هستید! و چرا تشکیلات را نگاه نمی‌دارید؟ همچنان باز هم سیاست مرکز تقلی بود که تمایزات را آشکار می‌کرد تا وحدت بعدی را ممکن کند. بحث‌های حول کمونیسم کارگری و اثر "تفاوت‌های ما" منصور حکمت بروشنی بر این نکته تأکید می‌کند. در مقابل سنت تشکیلات داری (وحدت طلبی) ابراهیم عزیززاده و همفکرانش همه بیاد داریم که گفتیم برای آنها سیاست ثانوی و تشکیلات اولویت است و این نوع اتحادها صوری و فرمال است. ابتدا بایستی سیاست را تعیین کرد و وحدت در این صورت ممکن می‌شود. سانتری قوی در آن حزب سعی بر این داشت که تشکیلات را نگه دارد، و سیاست را زیر فرش کند و اختلافات سیاسی را به بازی با کلمات تقلیل دهد.

این سنت تشکیلات داری همچنان ادامه یافته و تصور می‌کرد که با ایدئولوژیک کردن سازمان و حزب می‌توان وحدت را تضمین کرد و پایه های مادی اختلافات را فلکتور گرفت. در زمان جدایی ما از حزب کمونیست کارگری هم همین سنت عرض اندام کرد. در دوره اختلافات آن موقع هم گفتیم که حزب از گرایش‌های گوناگون تشکیل شده است و سنت های گوناگون دارد. در اختلافات شکی نیست، باید این اختلافات به جدل های سیاسی مبدل شده و به مصوبه بیانجامد تا در چهارچوب آن اتحاد معنی پیدا کند. در آن زمان، ابتدا توافق نامه ای نوشته و به امضای دفتر سیاسی وقت رسید و علنی هم انتشار یافت. اختلافاتی که در سطح دفتر سیاسی وقت مطرح بود، بایستی به ارگان بالاتر، کمیته مرکزی ارجاع می‌یافت. گفتیم که اصل بیان علنی و شفاف سیاست هاست و نباید به تشکیلات محدود بماند. به همین دلیل پست های تشکیلاتی را به آنها دادیم، تا سر آنها جنگ راه نیاندازند. کورش مدرسی که لیدر آن حزب بود، در پلنوم کاندید نشد و حمید تقوایی لیدر شد. اما آنها نیز که در آن موقع خواهان تغییر خط رسمی و مصوبات حزب بودند، ناگهان احساس قدرت کردند. برای همین ما خواهان برگزاری پلنوم شدیم، تا جلوی تحمیل سیاست "قطره چکانی" شان بایستیم، و از مصوبات دفاع کردیم. گفتیم به پلنومی که در دستور کار بود بیايید. سیاست هایتان را مدون کنید! بحث هایتان را در مجامع رسمی بیان کنید! و به توافقنامه ای که امضا کردید متعهد بمانید! و محافل درون دالان ها را منحل کنید. اما آنها زیر تمام توافقات زدند.

اساساً کنگره در دستور کار نبود، ولی آنها جمعی از آحاد را بنام نمایندگان برای کنگره فراخواندند. قرار گذاشتند هر عضوی در خارج کشور که بتواند خود را در روز موعود به محل کنگره برساند، صاحب رای باشد. مجمع عمومی اعضا حزب را بطور غیرقانونی و خودسرانه جایگزین کنگره نمایندگان

تشکیلاتها کردند. انقلاب ایدئولوژیک براه انداختند و ما را کفرگو و مخالف آیه های آسمانی کردند. تحلیل شان این بود که ما "حجاریانی" هستیم و "ندای انقلاب در ایران را نمی شنویم" و برای اینکار استناد به هیچ مصوبه ای لازم نبود، همان فتواها کافی بود!

ایراد ما به آنها این بود که ما گرایشات متفاوت هستیم، و مبنای وحدت ما، نه در تحلیل، بلکه در اراده، یعنی حول سیاست و مصوبات ارگانهای رسمی است. و حاضر نشدیم این پرنسپ را قربانی تشکیلاتداری و وحدت تشکیلاتی کنیم. و به همین دلیل اعلام داشتیم که دور زدن پلنوم را نمی پذیریم. سنت ما همان بود که امروز هست، سیاست مبنا است و باز هم با مخالفت سائتر طرفدار "وحدت طلبی تشکیلاتی" مواجه شدیم که بجای اصرار بر وحدت حول مصوبات، به وحدت افراد در تشکیلات راضی بود. در این وحدت طلبی کاذب، عدم اتحاد نه با رجعت به سیاست، بلکه در اشخاص متجلی می شود. کورش مدرسی به همین دلیل مظهر انحلال، و هزاران القاب دیگر معرفی شد، تا سیاستی که بیان می کرد را زیر فرش کنند.

با تشکیل حزب حکمتیست، هر آنچه که زمانی مفروض خوانده می شد را مدون و مصوب کردیم. گفتیم که در جنبش کارگری این ها فرض است و نیازی به اثبات و تدوین ندارد ولی این حزب هم بنا به شرایط تشکیلش، گرایشات گوناگون درونی اش، و برای آن که معیار را نه تحلیل، بلکه سیاست قرار دهد، اصل "تعدد نظرات و وحدت اراده" حول سیاست های مصوب را بایستی اساسنامه ای کند. چپ های سنتی هم که بنای احزاب و تشکل هایشان منتج از اعتقاداتشان و ایدئولوژی است، آنرا به تمسخر گرفتند که این بیان "عدم وحدت" است و تمامی سعی شان این بود که مرتباً چنین تبیینی را "ذهنی و خیالی" معرفی کنند.

اینبار در اختلافات این حزب هم باز همان سنت کمونیستی را دنبال کردیم. گرایشی در این حزب با سیاستی مخالف خطر رسمی حزب عرض اندام کرد، این اولین بار نبود، سابقه داشت و در چندین مرحله خود را ابراز کرده بود، ولی در مقابل سیاست رسمی تاب نمی آورد و عموماً سکوت را انتخاب کرد، و شاید یکی از مقاطع تعیین کننده پلنوم پانزده این حزب بود و مصوبات آن پلنوم و تأیید آن متعاقباً در کنگره چهارم جهت و خطر رسمی این حزب را برای دوره ای مصوب کرد. سیاست معلوم شد و وحدت گرایشات حول آن و در آن چهارچوب ممکن شد.

بعد از کنگره، گرایش مخالف این مصوبات و خطر رسمی شرایط را مناسب دید، ولی سعی اش بر تغییر سیاست رسمی ممکن نشد. یکی از عرصه های این اختلاف در رابطه با اختیارات تشکیلاتی کمیته کردستان بود. تصویری که در آن پلنوم ۱۵ به مصوبات انحامیده بود، بر اساس این بود که حزب در ایران ساخته شود و کمیته سازمانده و حدود و اختیارات آن، و کمیته های دیگر این حزب بر مبنای همان تصویر ساخته شدند. اینکه حزب علنی، و در خارج، در حقیقت بخشی از یک واقعیت وسیعتر حزب را بیان می کرد. اعتراض و خواست بازگرداندن اختیارات به کمیته کردستان اعلام و نقطه کلیدی ابراز اختلاف با این تصویر بود که در پلنوم های قبلی و جلسات دفتر سیاسی نتوانست مصوب شود. اعتراضات مخالفت با خطر رسمی و مصوب در عرصه های دیگر سر باز کرد و در مقطع پلنوم ۲۰ به اوج خود رسید. پلنوم ۲۱ بحث ها را شنید، و در آن پلنوم سنت سیاست پیروز شد به این معنی که قرار شد برای تعیین عمق اختلافات نیاز به طرح آن در سمینارهای حزبی و علنی است و پلنوم خواست تا زمان بیشتری برای ابراز این بحث ها داده شود. همه قرار ها و قطعنامه های پیشنهادی از دستور خارج شد و توافق شد که فقط به مصوبات تاکنونی پایبند بمانیم. این توافقی بود که صورت گرفت. پلنوم تصویب کرد که سیاست تاکنونی را تأیید می کند، و از نقش کورش مدرسی تجلیل کرد. قرار شد که طبق همان مصوبات عمل کنیم. اما مخالفین به کار خود ادامه دادند. دیگر، راه حلی باقی نمانده بود.

با تصویب طرح تغییر آرایش رهبری و بازگرداندن اختیاراتی تشکیلاتی به کمیته کردستان (برخلاف مصوبات پلنوم ۱۵ بدون ارائه تصویری همه جانبه) در پلنوم ۲۲ گفتیم که پست تشکیلاتی را به شما می دهیم و در اجلاس دفتر سیاسی بعد از پلنوم، برای عضویت در هیئت دائم کاندید نشدیم، تا جلوی جدال داخلی بر سر پست تشکیلاتی را بگیریم. و همانطور که در پلنوم ۲۲ اعلام شده بود، به کنگره برویم تا فرصتی دیگر باشد که بحث های شان را مطرح کنند. و فرصت دهیم تا در مجامع رسمی سیاست هایشان را ارائه دهند. اما باز به اتکا اهرم هیئت دائم، توافقات را زیر پا گذاشتند. و خارج از اختیاراتشان، سیاست های گرایش شان را بنام حزب اعلام کردند.

بدرستی نمایندگان موافق سیاست رسمی، طبق ضوابط اساسنامه ای زمام امور را در دست گرفتند و در پاسخ به اعتراضات رسیده، فراخوان پلنوم داده شد تا جلوی این بی سیاستی هیئت دائم گرفته شود و به زیرپا گذاشتن مصوبات حزب، و به شکایات از هیئت دائم رسیدگی شود. به این فراخوان پاسخ رد دادند. معلوم شد که تنها راه کنگره ای است که در دستور کار بود. تا دوباره وحدت را حول مصوبات ممکن کنیم.

ناگهان، هیئت دائم یاد پلنوم افتاد، و آنهم نه برای سیاست، نه در جواب به اینکه چرا به فراخوان اولیه پاسخ رد دادند و و به این اعتبار ارگان ها را دور زدند، و نه اینکه چرا به تشکیل هیئت برای رسیدگی توافق نمی کنند. فراخوان پلنوم در واقع کمپینی جدید بود برای تصرف تشکیلاتی با پرچم وحدت طلبی.

متأسفانه بار دیگر استراتژی کمونیستی، که برای جلوگیری از سکوت و فرار کردن از ارائه بحث و نظر در مجامع رسمی دنبال می شد، با سدی تحت نام "وحدت طلبی" مواجه است. این "وحدت طلبی" فقط در لغت با وحدت طلبی پلنوم ۲۱ یکی است. در آن پلنوم به اشتباه نه کل بحث هایی که صورت گرفت، بلکه فقط نتیجه پایانی آن، یعنی تصویب تأیید و تأکید بر سیاست و خطر رسمی حزب، علنی و برای جامعه مطرح شد. باید از آن عملکرد و با علنی نکردن اختلافات سیاسی در رهبری حزب، با نقد فاصله گرفت. و به همین دلیل نباید امروز قبول کرد که تحت نام "وحدت طلبی" باز بجای تأکید بر سیاست شفاف و علنی، اجلاسی (پلنوم یا کنگره) برگزار شود. نشست یا نشست هایی که نه در تأیید یا رد هیچ سیاستی، بلکه تنها بر محور "تقبیح جناح بندی صورت گیرد! جناح و خط سیاسی که گناه نیست، اصل است، عدم ارائه شفاف و مصوب نکردن آن در ارگان های رسمی ذیصلاح است که بایستی تقبیح شود.

امروز زمان برای جلوگیری از سناریو تکراری ایجاد غیرسیاسی و وقت هست. "وحدت" را در "پس گرفتن پلاتفرم هیئت دائم" جستجو کردن توهم است. سیاست و مصوبه اصل است. هیئت دائم نباید پلاتفرم خود را پس بگیرد، بلکه همانطور که گفته بودیم بایستی از طریق ارگان های رسمی و موجود آنرا مصوب کند و به خاطر انتشار آن به نام کل حزب، از خود انتقاد کند. تصویب "تغییر ریلی" که هیئت دائم نه در کنگره، بلکه در میان جمع خود به تصویب رسانده، ایرادی ندارد، گناهی نیست. ایراد این است که این مصوبه را به نام کل حزب، بدون تصویب آن در کنگره رسمی اعلام کرده است. وحدت واقعی و نه صوری در همین است. که مصوبات را در ارگان های صلاحیتدار در هر عرصه ای رسمیت داد، در غیر اینصورت غیر اساسنامه ای و غیرقانونی و به معنی خلع ید از خود است.

امروز دیگر همه میدانند که دو حزب موجود است و خواست وحدت طلبی از راه پلنوم به همین اعتبار در بهترین حالت تنها بیانگر نیت خوب است، نیتی که در عالم واقعیت به آن می گویند تشکیلات داری، و ادامه همان سنتی است که ما حکمتیست ها برای آن کلی جنگیده ایم.

رفقایی که واقعاً خواهان جلوگیری از انشعابات و اغتشاشاتی هستند که بدون معلوم کردن سیاست، بیانگر همان سنت های چپ مایخولیایی و مریخی است، نمی توانند با تکرار اینکه که وحدت کنید، اتحاد حزبی را تأمین کنند. اتحاد حزبی با گرایشات گوناگون، چه امروز و چه فردا در شکلی دیگر، تنها یک ضامن دارد. برسمیت شناختن گرایشات، برسمیت شناختن اختلافات، و بر هم اساس اصرار بر قبول

تعدد نظرات و وحدت اراده حول مصوبات و سیاست نه تحلیل در ارگان های ذیصلاح حزبی.

رفقا، پلاتفرم ارائه شده هیئت دائم و خواستشان برای تغییر ریل حزب را نباید از سر سهو و بی پایه دانست. باید نظر و تصویرشان را

شناخت و اجازه نداد که از ارائه دیدگاهشان طفره روند. این حق این رفقا است. باید به آنها امکان داد تا برای نظرشان و جلب رأی برای آن تلاش کنند. این امر تنها از طریق کنگره ممکن است. در کنگره ای که این رفقا اطمینان خاطر داشته باشند که بحث هایشان شنیده می شود و سیاسی به آن برخورد می شود. این حق این رفقا است که سیاست رسمی این حزب را در کنگره به چالش بطلبند.

این امر نه از لطف به این یا آن رفیق، بلکه پایه و اساس برسمیت شناختن گرایشات و تعدد نظر در این حزب است. سوال اینجاست که چه کنگره ای می تواند بهترین شرایط را برای این امر فراهم کند. انتخاباتی دوباره و تغییر سهمیه های تشکیلاتی؟ مسلماً نه، چه بسا که هر تغییری امروز با هزار دلیل و بهانه می تواند باری دیگر، کل پروسه را ملغی اعلام کند و آنرا از اعتبار بیاندازد. چرا همان کنگره قبلی را معیار نگذاریم؟ پروسه کنگره ای که در پلنوم قبلی اعلام شده بود را چرا عوض کنیم؟

آیا بخشی از این حزب حق ندارد بگوید که همچنان که در مورد دفتر سیاسی عمل کردند، هیئت دائم سهمیه نمایندگان کنگره را با رأی جناحی می کند! و پس از تصرف دیپلماتیک تشکیلات، سیاست را اعلام می کند. تغییر در سهمیه های تشکیلات حزبی از هر طرفی دال به رأی بری می شود. تشکیل کنگره با همان نمایندگان کنگره چهارم، تضمینی برای جلوگیری کردن از این تصویر رأی جناحی کنگره است. لاقلاً در سطح جامعه هرگز ادعایی مبنی بر رأی جناحی در کنگره چهارم این حزب نشده است و کل نمایندگان آن کنگره، و منتخبین آن در کمیته مرکزی نیز چنین ادعایی را مستند نکرده اند.

یک فرض که متأسفانه در فضای امروز بایستی تکرار کرد این است که مسلماً هر مجمع و ارگانی منجمله کنگره حزبی، در صورت تصویب هر سندی، به معنی پیروزی آن جناحی است که ارائه دهنده و یا موافق آن سند است. و معلوم نیست که از کی این هم گناه شده است! پلنوم ۲۲ که خط رسمی این حزب را مصوب کرد، پلنوم جناحی بود؟ پس چرا اگر کنگره پنج همین کار را کند، کنگره جناحی می شود! این ادعا پوچ است. جناحی نشان دادن کنگره ۵ با نمایندگان کنگره ۴ با چنین روشی سفسطه گرایانه است. کل چپی های مخالف این حزب، از روز اول می گفتند که حزب حکمتیست، جناحی است و چه همان موقع و چه امروز که دندان تیز کرده اند ما گفتیم که مارکسیسم جانب دار است، بی طرف نیست، و جناح ایراد نیست، و گفتیم که رأی را جناحی کردن سم و کشنده است. این هم بخشی از تاریخ مبارزه مارکسیست ها بود با سنت کهنه ای که در کومه له و چپ سنتی بود. سابقه مقابله مارکسیست ها با سنت رأی شکنی، رأی جناحی و حذف تشکیلاتی مخالفان سیاسی، بخشی از تاریخ نه چندان دور خود ماست. به این اعتبار، تشکیل مجامع بر اساس رأی و جلوگیری از ابراز رسمی سیاست است که جناح را غیر رسمی می کند، نه تصمیم دلخواهی که تصویب هر آنچه با آن مخالف است را به جناحی بودن "متهم" می کند. کنگره پنجمی که بر اساس نمایندگان کنگره چهارم تشکیل شود، به همین دلیل فارغ از رأی جناحی و معتبر است.

من امیدوارم که رفقای این حزب، جدا از موقعیت و پست های تشکیلاتی، از کمیته مرکزی تا هر رفیقی که خود را با این حزب می داند، اتحاد واقعی را دنبال کند، خواهان چنین کنگره ای شوند، که نمایندگی واقعی و موجود این حزب را دارد. و باری دیگر نشان دهیم که جنبش ما قدرت و اتحادش را نه فرمال و صوری بلکه با وحدت اراده حول سیاست مصوب برسمیت می شناسد و از وحدت پشت پرده و از جنس همان "کنفرانس وحدت" چپ های سنتی، فاصله بگیرد.

عروج و افول جنبش سبز آغازی دیگر برای حزب حکمتیست

ثریا شهابی

بستر رسمی اپوزیسیون سرنگونی طلب جمهوری اسلامی در خارج کشور، پیشتر و تا پیش از مرگ منصور حکمت، در انحصار کمونیسم کارگری بود. پس از مرگ منصور حکمت، پیکره اصلی بخش خارج کشور کمونیسم کارگری، به سمت اپوزیسیون راست چرخش کرد. در مورد دلایل این چرخش، اظهار نظرهای زیادی شده است، که موضوع مورد بحث این نوشته نیست. پس از این چرخش، بستر رسمی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج کشور، به تدریج به انحصار جریانات راست در اپوزیسیون جمهوری اسلامی درآمد.

امروز بستر رسمی اپوزیسیون سرنگونی طلب جمهوری اسلامی در خارج کشور، چه راست و چه چپ آن، پدیده جدیدی است که راسا و به اعتبار خود، نقشی در تحولات سیاسی ایران، ندارد. این اپوزیسیون زمین گیر و درمانده که تماما به سرانجام شکاف دول غربی با جمهوری اسلامی چشم امید دوخته است، دستش از دخالت مستقلانه در سرنوشت جامعه ایران، کاملا کوتاه شده است. از صف سازمانها و احزاب "پروسبز" و "پرو دوقرادی"، تا سلطنت طلبان و انواع احزاب و سازمانهای چپ خرده بورژوا - سنتی به خود مشغول و سرگردان در انتظار معجزات فشارهای دول غربی برای "نجات ایران"، از این انتخابات تا آن انتخابات، امروز را به فردا می‌رسانند. این واقعیت و این تغییر در موقعیت اپوزیسیون رسمی، در رهبری حزب حکمتیست بازتاب جدی پیدا کرد و موجب سرباز شدن شکافی در سطح رهبری آن شد. شکافی که در سطح، خود را در مناسبات سازمانی و تشکیلاتی، بروز داد.

قطب چپ اپوزیسیون "رسمی" جمهوری اسلامی در خارج کشور، اپوزیسیونی است که به خاطر برچسب مشترک "کمونیسم و چپ و کمونیسم کارگری"، خود را با حزب حکمتیست "هم خانواده" میدانند. "هم خانوادگی" که ریشه آن اساسا به تاریخ مشترک، و بخشا به وجود این گرایش در حزب حکمتیست، مربوط است. گرایش "چپ سنتی به خود مشغول"، در درون حزب حکمتیست از روز تشکیل این حزب وجود داشت و با این حزب متولد شد. گرایشی که در مقاطع مختلف، و به اشکال مختلف، در مقابل مصوبات و جهت گیریهای رسمی حزب، ابراز وجود کرده است. "حزب تعدد نظرات و وحدت عمل"، از جمله با به رسمیت شناختن این گرایش، و با فراهم کردن شرایط و امکان زیست مشترک آن با خط رسمی حزب، مفهوم واقعی پیدا کرد.

تعدادی از سخنگویان سیاسی و روشن تر این گرایش، با نقد و با به چالش کشیدن سیاست ها و جهت گیریهای حزب حکمتیست، رسماً بعنوان اپوزیسیون این حزب، صفوف این حزب را ترک کردند. اما پیکره اصلی گرایش چپ خرده بورژوا - سنتی در حزب حکمتیست، اساسا در سکوت و با توسل به گلابه و شکایت از مسائل "تشکیلاتی"، و بهانه گیری اخلاقی از "رفتارهای شخصی این و آن"، با سیاست های رسمی حزب حکمتیست کمابیش "همزیستی" میکرد. و با این روحیه، اتوریته سیاسی مصوبات و جهت گیریهای رسمی حزب حکمتیست را پذیرفته بود. به خاطر سازش سیاسی اش با مصوبات و جهت گیریها و تصمیمات حزب، در انتظار "پاداش" در مقابل سکوت معنی دارش، بود. گاه و بیگاه با نشان دادن این که "خطر" شکستن "سکوت" وجود دارد، انتظار داشت که رهبری حزب این گرایش و "شخصیت های" آن را "مراعات" کند! و رهبری حزب همیشه از این گرایش "دلجویی" کند. امری که به هردلیل، تا مدتی، به سوخت و ساز رهبری حزب تحمیل شده بود. "مقام" و "پست تشکیلاتی"، "پاداشی" بود که این گرایش، عملاً در مقابل سکوت خود، همیشه مطالبه میکرد.

این گرایش چپ خرده بورژوا در حزب، با همه مشکلات "روحي" و سیاسی، در مجموع حزب حکمتیست را برای خود "سرپناه سیاسی" معتبری میدانست. اعتبار و احترام حزب حکمتیست، رهبری کمونیستی منحصر به فرد و پیشرو آن، فعالیت های اجتماعی حزب و ... همه و همه حائل و سپری ساخته بود، که مانع از آن شد که مشخصات سیاسی، فرهنگی و سنتی این گرایش، و شخصیت هایش، را جامعه و حتی کل حزب علناً رسماً ببینند. حزب حکمتیست، سیاست ها و مصوبات و فعالیت هایش، باضافه فعالیت اصلی طیفی از حکمتیست ها در رهبری آن، به مثابه "تور نجاتی" از سقوط، زیر پای این گرایش و شخصیت هایش، همیشه باز بود.

این بخش، آن گرایشی است که امروز سخنگویانش در جمع تشکیلاتی "هئیت دائم"، قرار گرفته اند. گرایشی که تحت تاثیر فرصت و مقتضیات زمان خود، بالاچار و پس از کنار رفتن حائل و سپری که تاریخا بخش دیگری رهبری حزب برایش ساخته بود، و با کنار رفتن "تور" حمایتی گرایش حکمتیستی در رهبری حزب، به نحو "فاجعه باری" عرض اندام کرد. سکوتی که قرار بود "به تدریج"، "درخفا" و در "آرامش"، شکسته شود و سرنوشت حزب را تغییر دهد، یک باره شکسته شد! این گرایش "پوسته" حزب حکمتیست را شکافت، تمام قد و با تمام مشخصات خود را در مقابل جامعه قرار داد. "بنام خود" رسماً علیه سیاست های ناکتونی حزب، ابراز وجود کرد. گرایشی که دیگر این حزب را، سرپناه سیاسی "معتبری" برای خود نمی دانست، سرپناه معتبر دیروز را، امروز وزنه سنگین و بازدارنده ای در مقابل حیات گرایش خود در حزب حکمتیست میدید. حزب حکمتیست دیروز "فعال" را، امروز "پاسیو"، و خط "دیروز کمونیستی" آن را، امروز "راست و خارج"، میدانند!

این واقعیت، خود را در روبنا و سطح، در شکل مسائل تشکیلاتی و سازمانی در رهبری حزب حکمتیست منعکس کرد. اما بسرعت مسائل و معضلات اپوزیسیون چپ خرده بوروایی، آرزو ها و آمالهای آن چپ، دروازه رهبری حزب حکمتیست را از پاشنه کند! و خود را به آن تحمیل کرد. تغییر موقعیت گرایش چپ خرده بورژوا در حزب حکمتیست، اساسا از یک طرف حاصل فشار این جنبش از بیرون بر روی حزب حکمتیست بود، و از طرف دیگر از تضعیف رهبری کمونیستی در حزب، (خارج شدن کورش مدرسی از رهبری)، تغذیه میکرد. این فشار و این شرایط، ریشه بحران در رهبری حزب حکمتیست است.

دنیای بیرون

نگاهی به دل مشغولیت ها، مسائل و سیمای بخش اصلی اپوزیسیون راست، از "سبز اسلامی" تا "نپلی سلطنتی"، و در پرتو آن نیم نگاهی هم به صف چپ خرده بورژوا به خود مشغول، به خوبی مسائلی که به رهبری حزب حکمتیست تحمیل شد را، بازگو میکند. برای روشن تر کردن این ادعا، لازم است که به صف اپوزیسیون، نگاه کوتاهی بیندازیم.

شکست جنبش سبز، بعنوان اصلی ترین اپوزیسیون درون خانوادگی بورژوازی برای دست بدست کردن قدرت در ایران، توازن قدرت بین مردم و جمهوری اسلامی، بین طبقه کارگر و حاکمیت بورژوازی در ایران، بین اپوزیسیون جمهوری اسلامی با هم و با حاکمیت را تماما دستخوش تغییرات جدی کرد. عروج و افول جنبش سبز، دپرسیون عظیم سیاسی در صفوف اپوزیسیون راست و بورژوازی، بوجود آورد. این عروج و افول، صف عظیم و میلیونی مردمی که در آرزوی سرنگونی جمهوری اسلامی و دستیابی به حداقلی از آزادیهای سیاسی و مدنی به آینده جنبش سبز اصلاح رژیم امید دوخته بودند، را تماما از صحنه دخالت در سرنوشت سیاسی جامعه عقب نشانند و نامید کرد. میدان سرنگونی فوری جمهوری اسلامی، "خالی از سکنه"، خالی از سکنه مجاز، منحصر در اختیار سایر رقبای مجاز در صف بورژوازی، دول غربی و ارتجاع میلیتاریستی غرب، قرار گرفت. در این سیر، متأسفانه کمونیسیم و طبقه کارگر، به اندازه کافی برای تسخیر این میدان، و پرکردن خلا نیاز به یک جنبش سرنگونی انقلابی - پرولتری، مجهز و متشکل و آماده نبود. در چنین "برهوت" و استیصالی، صف راست مایوس و شکست خورده، از رضا پهلوی و رهبران سبز تا چپ بورژوازی ساکن "اردوگاههای خارج کشور"، برای تغییر حکومت بخشا یا تماما، خجولانه یا شجاعانه، بدنبال سناریو های سیاه و "رنگین" دول غربی، چون تحریم و تحریکات نظامی و "دخالت بشردوستانه" ناتو به مدل عراق و لیبی برای تغییر در ایران، امید بسته است.

آقای پهلوی، که پس از شکست سبز، با تشکیل "شورای هماهنگی" منتظراند که ناتو برای شاهزاده، آقای خامنه ای را همچون قزافی از سوراخ بیرون بکشد و ایشان به مشروطه شان برسد، قطب راست این اپوزیسیون است. انواع و اقسام سازمانهای چپ ساکن "اردوگاههای خارج کشور" که بعد از نامیدی از موسوی و کروبی و کور شدن افق انقلاب پوپولیستی همگانی برای به قدرت رساندن اسلام سبز، دیگر برایشان "دل و دماغی" باقی نمانده است، با حفظ عشق و علاقه زیاد به توده ها و قدرت انقلاب توده ای، از توده ها نا امید شده، رسماً بدنباله رو انواع کمپین های دول غربی شدند. و دخیل شان را از درخت عظیم اسلام سبز باز کردند و آن را به حرم مقدس ناتو و سازمان ملل، گره زدند. این طیف چپ خرده بورژوا و فرصت طلب، هر روز به امید محصول دادن یک نیروی فشار دول معظم و رقیب جمهوری اسلامی، از این کمپین به آن کمپین روان اند. یک روز بدنبال وزیر خارجه آلمان، روز دیگر به بدنبال کمپین خانم کلیتون و آقای سارکوزی، در راه "تسکین وجدان مبارزاتی" خود، مشغول "زندگی سیاسی"، در "اردوگاهها" و سرپناه هایی بنام احزاب و سازمانهای چپ اند.

قطب چپ و راست این نوع بخصوص از اپوزیسیون، خواهان نوع بخصوصی از "سرنگونی" جمهوری اسلامی است. و بدنبال سرنگونی یا به همت جناحی از حاکمیت یا دول غربی، پاندول وار در نوسان است. این دو قطب چپ و راست یک جنبش، طبعاً انتقاداتی، به کم کاریها یا زیاده رویهای همدیگر، هم دارند. یکی به راست روی های "زیادی" شاهزاده انتقاد میکند، و دیگری به چپ روی های "زیادی" ساکنین سرپناههای سیاسی احزاب و سازمانهای چپ حاشیه ای در خارج کشور. با انتقاد و بی انتقاد، این دو صف، قطب های راست و چپ یک جنبش، آنهم جنبش ناسیونال رفرمیست ایرانی، کرد و فارس، اند. ناسیونال رفرمیسمی که در بی افقی و استیصال، امروز بدنبال انواع سناریوهای مخرب و سیاه در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی، روان شده است. به سناریو عراق و لیبی برخی انتقادات درون خانوادگی دارد. اما شکل و جنس تغییری که در ایران جستجو میکند قرار است از طریق همان نیروهایی که در عراق و لیبی تغییر ایجاد کردند، صورت بگیرد. و البته در مقابل مردمی که منجلا ب عراق و لیبی را به عیان می بینند و به سختی و عده متفاوتی برای ایران را میپذیرند، طیف چپ این اپوزیسیون "امیدوار"، اعلام میفرمایند که "از آنجا که سوسیالیسم ضرورت تاریخ است" و این "چپ هم در صحنه است"، بنابر این محصول "انقلاب منتج از دخالت ناتو"، همانا "انقلاب انسانی" و یا "کارگری" خواهد بود. و قطب راست این جنبش هم، با اطمینان قول میدهند که از آنجا که ایران فرهنگ و تاریخ غنی دارد و سرزمین پارسی های پرافتخار و شیر مردان و شیر زنان کرد و ترک و بلوچ و عرب است، عواقب فشارها و دخالت ارتجاع امپریالیستی غرب برای ایران از نوع عراق و لیبی نخواهد بود، و آزادی و دموکراسی برای ایران قطعی است! و عده ای که خود تحلیل گران پنتاگون و ناتو نه تنها نمی دهند، که در مورد تکرار به مراتب مخرب تر سناریوهای عراق و لیبی در ایران، به تجهیز سیاسی - تبلیغی خود مشغول اند!

ناسیونال رفرمیست های ایرانی ما، کرد و فارس، که پس از شکست اپوزیسیون اسلامی سبز، امید و اعتقادشان به این که نیروهایشان از پائین بتواند راسا منشا اصلاحات و رفرمهایی باشند را تماما از دست داد، تماما به نیروهای پشت جبهه کمپین های مختلف "حقوق بشری" و "انتمی" و "میلیتاریستی"، و تحریم سیاسی و اقتصادی، غرب تبدیل شدند.

جنبش ناسیونال رفرمیستی ایران، قطب راست و چپ آن، پس از عروج و افول سبز، بخش اعظم خرده بورژوازی ناراضی شهری را با خود همراه کرد. خرده بورژوازی شهری و ناراضی که در صورتیکه طبقه کارگر در راس تحولات سیاسی جامعه باشد، با آن همراه میشود. این بخش عظیم از پتانسیل و نیروی اعتراضی در جامعه، با عروج و افول سبز، تماما به بدنبال رهبران جنبش ناسیونال رفرمیستی روان شد و با شکست و عقب نشینی آن جنبش، سرخورده شد و عقب نشست. اکتویبیست های آن در ایران در انتظار فرجی، و به امید محصولات شکاف بین دول غربی و جمهوری اسلامی، به لاک خود خزیدند و مشغول جنگ برای "مطالبات" محدود و مشروعی که در جمهوری اسلامی مجاز است، شدند. و بخش خارج کشوری آن، به سرپناههای سیاسی که بر آنها نام سازمان و احزاب چپ و کمونیست گذاشته اند، عقب نشست. و به برگزاری برخی مراسم سیاسی و کمپین های اعمال فشاری رضایت داد. و خود را تا اطلاع ثانوی که جریانهای اصلی اپوزیسیون راست تعیین کنند، مشغول نگاه داشته است. نیم نگاهی به سایت های رنگارنگ و بسیار مشغول طیف وسیعی از اپوزیسیون چپ، که در صدور اطلاعیه و ابراز موضع و ابراز نظر و تحلیل، بدون داشتن کمترین نقشی در سازماندهی مبارزات طبقه کارگر و دخالت در اعتراضات مردم، فعال ترین اکتویبیست های جهان را در خود جای داده است، گواه این به خودمشغولی است. به خود مشغولی که قرار است به این ترتیب نیرهایش را در فاصله دو "اپیزود" از تحركات جریانهای اصلی راست در اپوزیسیون، مشغول و در صحنه نگاه دارد.

تلاقی سرخوردگی چپ خرده بورژوا با حزب حکمتیست

از این بررسی به حزب حکمتیست باز گردیم.

مقدمتا" حزب حکمتیست، بعنوان یک حزب سیاسی، از روز تشکیل، خود را در مقابل فرقه های سیاسی - مذهبی، یک حزب غیر ایدئولوژیک تعریف کرد که در آن تعدد نظرات و تبیین و تحلیل و ... آزاد است. حزبی که در عین حال تضمین کند که با وجود به رسمیت شناختن انواع گرایشها در درون خود، میتواند یک فعالیت متحد و منضبط و حتی نظامی را در شرایط مخفی و علنی سازمان دهد و پیش ببرد. در این حزب انواع گرایشها، و از جمله چپ غیر کارگری، چپ سنتی که آمل و آرزوهای آن از افق آمل و آرزوهای خرده بورژوا ناراضی شهری و حتی روستایی فراتر نمی رود، در کنار

گرایش اصلی آن که گرایش کمونیسم کارگری و حکمتیست است، وجود داشت و وجود دارد. در حزب حکمتیست کسی از کسی امتحان ایدئولوژیک نمی گیرد. حزب سازمان دادن یک فعالیت سیاسی - اجتماعی وسیع است، نه فرقه همفکران و هم مسلکانی که بود و نبود، اکتیو یا پاسیو بودنشان تاثیر اجتماعی مهمی در زمان خود ندارد. این حزب، بعنوان یک حزب کمونیستی و رادیکال، با مشخصات یک حزبی که در آن تعدد نظر آزاد است، به شرطی که به رعایت موازین و مقررات و مصوبات جمعی متعهد بود.

از جمله با این مشخصات، حزب حکمتیست توانست طی مدت کوتاهی بعنوان تنها حزب کمونیستی معاصر ایران در جامعه ریشه بدواند، و رشد کند. و توجه طیفی از نسل جوان کمونیست های ایران، نسلی از رهبران جدید کمونیست ها، رهبران مبارزات اجتماعی و رهبران عملی طبقه کارگر را به خود جلب کند. حزبی که در پیچیده ترین شرایط، به طبقه کارگر و به جامعه نشان داد که سخنگوی استقلال طبقه کارگر، در دل جدالهای سیاسی در جامعه است و بر سر منافع طبقه کارگر هیچگونه سازشی نمی کند. این نقش برجسته این حزب را، همگان در روزهای سخت و طوفانی عروج سبز، دیده اند. و امروز بسیاری آن را تحسین میکنند.

حزب حکمتیست، بعنوان سرسخت ترین دشمن جمهوری اسلامی که به هر نوع حاکمیت بورژوازی، سبز و نیلی، اسلامی یا غیراسلامی در ایران، نه گفته است، وارد مرحله دیگری میشود. سبز افول میکند، طیف وسیعی از اپوزیسیون بی سرپناه میشود، و از پشت سبز به پشت ناتو شیفت میکند. این واقعیت بیرونی، گرایش چپ خرده بورژوا سنتی در حزب حکمتیست را، که تا دیروز با سیاست های رسمی آن سازش کرده بود، به تحرک در میآورد. و برای تصاحب رهبری سیاسی حزب به میدان میآورد.

این واقعیت، و واقعیت سوخت ساز هر حزب سیاسی - اجتماعی است که نه برای تملق متقابل، یا زندگی سیاسی با هم و دست در گردن یاران قدیم یا جدید، که برای یک امر اجتماعی تشکیل شده است. این تفاوت یک حزب سیاسی با سکت های ایدئولوژیک - سیاسی، دستجات ملی و مذهبی و قومی، است. وجود انواع گرایشات در یک حزب سیاسی و همچنین در یک حزب کمونیستی، که خود را به جامعه مربوط میداند، به همان اندازه طبیعی است که در جامعه طبیعی است. در صف بورژوازی انواع و اقسام گرایشات و در صف طبقه کارگر انواع و اقسام گرایشات، وجود دارد. و این گرایشات در مقاطعی در همسویی و در مقاطعی در جدال اند. بورژوازی در کشورهای پیشرفته، و طبقه کارگر در تجربه بلشویکها، سنت تاریخی در تشکیل چنین احزاب اجتماعی دارند. مسئله نه وجود گرایشات مختلف در حزب حکمتیست، که بر سر نحوه سوخت و ساز، همسویی و تقابل، این گرایشات است. حزب حکمتیست در این زمینه گنجینه غنی از دستاوردهای مکتوب دارد. دستاوردهایی که متأسفانه در شکاف جاری در میان گرایشان مختلف در رهبری حزب، توسط گرایش خرده بورژوا سنتی تماماً زیر پا گذاشته شد.

اگر این تجربه برای حزب حکمتیست درسی داشته باشد، آن درس فراهم کردن شرایطی است که در آن هرگز گرایشات مختلف سیاسی در حزب، به شکلی که گرایش خرده بورژوا سنتی به حزب تحمیل کرد، قادر نباشند عمل کنند. حزب حکمتیست باید امر تبدیل شدن به حزب تعدد نظرات و وحدت عمل، را مجدد بررسی کند. و برای تامین و تضمین آن، کار کند.

در این مورد، در مقالات بعدی به تفصیل نوشته خواهد شد.

تخطی کننده از قانون، نمیتواند درس قانون بدهد!

متن کتبی سخنان مظفر محمدی در جلسه کادرهای استکبم در چند نوبت

رفقا!

ما در این حزب یک عده عوام الناس یا سکت مذهبی جمع نشدیم تا از اتحاد و اخوت و شفقت و برادری با هم حرف بزنیم و سرمان را به دیوار بکوبیم. ما یک عده اشباح و شیاطین نیستیم که در فضای مجازی با هم بجنگیم. ما یک عده انسان بی طرف نیستیم که در حاشیه گود نشسته و تماشا می کنیم. و از بازی کنان فول می گیریم. همه ما بازیکنان صحنه ایم. ما یک عده کمونیست جانبدار و صاحب فکر و استقلال فکری هستیم که تصمیم گرفته ایم چیزی را تغییر بدهیم.

اگر اینطور نگاه کنیم، آنوقت مخالف سیاسی خود را شیطان و ضد این و آن کار و یا توطئه گر و شارلاتان و غیره نمی بینیم. بعنوان مخالف سیاسی خود می بینیم...

این را به عنوان مقدمه گفتیم.

حال به این سوال برمی گردم که دعوا و صورت مساله چیست؟

از نظر من دعوا بر سر سیاست، خط مشی، روش و سنت ها و داده های کمونیسم و کمونیسم کارگری حکمت است. و این دعوایی است به عمر کمونیسم کارگری... هم در جامعه و هم در درون حزب.

تا جلو آمدیم در این دعوای سیاسی و اجتماعی و درون حزبی دسته دسته و گروه گروه در تندبیج های این تاریخ راهشان را کج کردند و رفتند.

حزب ما حزب حکمتیست چکیده و تداوم باور به کمونیسم کارگر است. در دفاع از این خط ما هم موفقیت داشتیم و هم ناکامی.

جدال سیاسی و اجتماعی ما در مواردی به ثمرنشستند و در مواردی زورمان نرسید. گارد آزادی، جنبش آزادی، برابری در دانشگاه ها، کمیته های کمونیستی حزب در میان کارگران و در جامعه، حقوق جهانشمول، منشور سرنگونی، ایستادگی بی اما و اگر در مقابل ناسیونالیسم ایرانی و کرد، ایستادگی بی اما و اگر در مقابل جنبش سبز، مبحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر که توجه محافل کارگری و فعالین ورهبران کارگری را به حزب حکمتیست جلب کرده است و ده ها سیاست و خط مشی و تاکتیک کمونیستی و انقلابی دیگر... همه این ها حزب حکمتیست را سر و گردنی از کل خطوط چپ و راست بالا نگه داشته است. این را دوست و دشمن به آن اذعان دارند. جمهوری اسلامی و کیهان ارگان رهبری، داب تهران، توسل به اینترنت علیه ما و فقط علیه ما... تنها نمونه هایی از آن هستند. خطر کمونیسم ما را بورژوازی فهمیده و اعتراف کرده و جنگ همه جانبه علنی و مخفی ای را علیه ما سازمان داده است...

در بعد تحزب و روش و سنت های سازمانی ما سنتی را رایج کردیم. متکی کردن حزب به اصول سازمانی، قبول اختلاف نظر بر اساس تعدد نظر و وحدت عمل و اراده... در این عرصه هم ما سر و گردنی بالاتریم. و همه این دستاوردها با ارزشند و باید از شان دفاع کرد. این سیاستها از کجا آمده اند؟ رهبران و مروجین و مبلغین و فعالین و پراتیسین های این سیاستهای کیهان هستند و کجا قرار دارند؟

امروز دیگر این قضاوت را میتوان به آسانی کرد که صاحبان پلاتفرم هیات دایم، مدافعان این خط نیستند. منتقدانش هم نیستند. مخالفانش هستند. مخالفان ساکت دیروز، امروز همه حرفهایشان را در یک جمله در پلاتفرم هیات دایم زده است: تغییر ریل حزب حکمتیست. تجدید نظر در سیاستها و سنتهای سازمانی اش، کنار گذاشتن کمیته های کمونیستی و علم کردن حوزه های حزبی، تغییر آرایش رهبری، تغییر استراتژی سازمانی تمرکز کار سازمانی در سراسر ایران تحت عنوان بازگرداندن اختیارات به کمیته کردستان، سیاست انتظار و انقلاب در راه است، صدرژیمی گری در مقابل مبارزه طبقاتی دوطبقه اصلی جامعه: بورژوازی و پرولتاریا تحت عنوان دخالتگری حزب کل جامعه. خود را رهبر پرولتاریا معرفی کردن و...

این گرایش در حزب، اول صاحب اصلی سیاست ها و خط را می زند. آنهم نه رو در رو و در یک جدال سیاسی و شرافتمندانه بلکه در دالان های حزبی... گفتند کورش مدرسی می گوید بورژوازی ایران متعارف شده، گفتند با سیاست تمرکز سازمانی در یک نهاد واحد، کمیته کردستان را بی وظیفه کرده، گفتند کورش گفته تاریخ مصرف کمیته کردستان تمام شده و به این بهانه دو سال تمام دست به سیاه و سفید نزدند. گفتند کورش حزب و قدرت را کنار نهاده و رفته سراغ کارگر تا کاری نکنند. گفتند تحزب کمونیستی طبقه کارگر و کمیته های کمونیستی جنبشی سازش با بورژوازی است. به ما گفتند شما از احمدی نژاد اسطوره ساختید چرا که گفتیم جمهوری اسلامی بخش عظیمی از بورژوازی را نمایندگی می کند و اقتصاد را به نفع طبقه خود به بهترین وجهی سازمان داده است... گفتند دیدگاه شما که مبارزه طبقاتی را اصل و اساس می داند، همان نظر ایرج آذرین است و الی آخر...

همه این کارها را کردند و زمانی که این گرایش در پلنوم تصادفا و با اختلاف یک رای اکثریت می شود، پرچم استراتژی سیاسی و سازمانی خود را علیه خط و سیاستهای تاکتونی حزب علم می کند... و با این سیاست از حزب حکمتیست فقط یک نام باقی می ماند.

این واقعیت و حقایق را نمی توان با تحریک احساسات و با شعار موازین را رعایت کنید پنهان کرد.

رهبری ای که موازین سهل است، استراتژی سیاسی و سازمانی حزب را با استفاده از موقعیت نصف به علاوه یک اش تغییر می دهد و حداقل دو سال است قطره قطره سم اش را به این سیاستها تزریق می کند، در واقع خط قرمز را رد کرده است. و این عمل و رفتار و شیوه فرصت طلبانه نه مذاکره بردار است و نه با مامشات و فعلا صبر کنیم تا ببینیم چه می شود جواب می گیرد.

من در جلسه دفتر سیاسی گفتم که کورش نه به مثابه فیزیک انسان بلکه به مثابه عنصر اصلی مصوبات و سیاستهای تاکتونی برای من خط قرمز حزب حکمتیست است. این حزب بر شانه های او ساخته شد. کسی که میگوید 7 سال است نمیداند به چه رای داده و حالا پشیمان است، کسی که میگوید 2 سال است و بعد میگوید 4 سال است این حزب روی خط حکمت نیست، ادبیات حکمت دور زده شده، حزب و قدرت سیاسی کنار گذاشته شده...، صاحب این حزب نیست. اگر به خاطر یک رای بیشتر از من رهبری را گرفته و میخواهد 4 سال یا 7 سال پشیمانی اش را به من بفرودد، از اش نمی خرم. این فرصتی طلبی آشکاره... شوریدن علیه فرصت طلبی آخرین راه چاره کسی چون من است و گرنه مثل بره قربانی بی آزار این سیاست میشوم.

آخرین جمع ها و ادم هایی که از این حزب رفتند همین ها را گفتند. گفتند این خط کورش است خط حکمت نیست و رفتند.

همچنین کسی که میگوید دعوا و جدال سر منافع کارگر و کمونیسم نیست حقیقت را نمی گوید. بروید مباحث سرواوضاع سیاسی ایران را بخوانید، یا کسی که میگوید من حزب دخالتگر می خواهم و تو نمی خواهی سر سوزنی با واقعیت نمی خواند. منی که احمدی نژاد را تقدیس می کنم، منی که باعث شدم حزب دو سال و چهار سال پاسیو بشه از همه کسانی که این شعار دخالتگری را می دهند بیشتر دخالت کرده ام. سر همه چیز، از مساله زن تا جوان تا کارگر، علیه ناسیونالیسم ایرانی و کرد تا سازماندهی گارد آزادی و کمیته های کمونیستی...، کسی که بر اثر شک و بی اعتقادی به سیاستی دو سال دست روی دست می گذارد و کاری نمی کند چرا پاسیفیسم خود را به من نسبت می دهد!؟

زمانی که رفیق من از 7 سال قبل مشغول چرتکه انداختن است تا ببیند چه درست است و چه نیست، من و خیلی های دیگر در این حزب مشغول کار و دخالت و جدال سیاسی بودیم و دستاوردهایی را تثبیت کردیم که جنبش آزادی، برابری، ایستادگی در مقابل جنبش بورژوازی سبز... فقط نمونه هایی از آن هستند. ه

رفقا! رهبر فکری این گرایش معلوم است. کسی است که 7 سال را با نق زدن گذرانده آن پرچم تغییر ریل حزب را در دست دارد و بقیه زیر آن جمع شده اند...

ما همه این ها را گفتیم و نوشتیم. ما از هیات دایم بخاطر تخطی اش از استراتژی و سیاست تا کنونی حزب و تخطی از قرار پلنوم 21 به دفتر سیاسی شکایت کردیم. ما استدلال کردیم که این کار غیرقانونی است. و در دنیای متمدن کسی که کار غیرقانونی می کند باید استعفا بدهد. گفتیم کاری که کردید و میبانی اش عملکرد چند سال اخیر شما است، قابل قبول نیست. حتی نگفتیم استعفا بدهید. گفتیم پس بگیرید و برویم بر اساس قرار پلنوم سیاستهای تاکتونی را اجرا کنیم. گفتیم تغییر استراتژی سیاسی و سازمانی حتی کار پلنوم نیست کار کنگره است.

به ما گفتند بهانه می گیرید. تغییر ریل فقط دو کلمه است. آخر وقت روز اول جلسه دس من گفتم اگر واقعا شما فکر می کنید ما بهانه می گیریم و تغییر ریل دو کلمه است بروید آن دو کلمه "ناقابل" را بردارید و کمیته های کمونیستی را بر اساس سیاست تا کنونی تعریف کنید و زیر فرش نکنید، ما هم رهبری تشکیلاتی شما را قبول می کنیم. رفتند و صبح برگشتند گفتند پلانفرم ایرادی ندارد و ما چیزی را تغییر نمی دهیم. گفتند شما بیاید با ما "رهبران" مصاحبه کنید تا ما بگوییم منظورمان از تغییر ریل چیست و تا بگوییم که کمیته های کمونیستی چه هست و چه نیست...

و این نشان داد که نه تغییر ریل دو کلمه است و نه ما بهانه می گیریم. آنها به عقاید و سیاست تغییر ریل شان باور دارند و جدی هستند و پایش می ایستند و ما هم مصمم علیش بایستیم. ما این تخطی غیر قانونی و زورگویی را نپذیرفتیم. و هیات دایم طبق مفاد اصول سازمانی که حالا پرچمدارش شده اند قانونیت و مشروعیت ندارد. از این تاریخ بیعد صاحب حزب و سیاستهایش مانیم.

و حالا امیدیم میگوییم ما مدافع سیاستهای تا کنونی حزبیم. گرایش دیگر برود کار کند و زحمت بکشد و استدلال کند که سیاستهای تا کنونی خط حکمت نیست. ما میگوییم هست. این گرایش برود در پلنوم یا کنگره حزب را قانع کنند که می خواهند حزب را سر ریل دیگری ببدانند.

آیا کار ما قانونی است؟

آره هست. هیات دایم با کار غیر قانونی اش مشروعیتش را از دست داده است. اینجا دیگر اقلیت و اکثریت و تعداد تعیین کننده نیست. مثل این است که به جمعیت چند صد نفره در پاریس که به افزایش سن بازنشستگی اعتراض دارند بگویید، اعتراضتان قانونی نیست! بگویید بابا جان مملکت قانون دارد، پارلمان دارد، بروید شکایت کنید. ما شکایت هم کردیم. بی فایده بود. این یک کار غیر متعارف و فراقانونی است میدانم. آیا قابل تعمیم است. نمیدانم. ادم های زنده درمقاطع مختلف تصمیمات خود را می گیرند، بهر صورت ممکن و بهر صورت موثر!

می گویند کودتا یا شورش کردید. هر کس دلش می خواهد اقدام ما را شورش بنامد. بالاخره کسی پیدا می شود بپرسد چرا کاری کردید که این ها کارد به استخوانشان برسد؟ برعکس این مخالفین ما هستند که باید جواب بدهند که چرا علیه سیاستهای مصوب حزب کودتا کردند. اقدام ما در مقابل عمل غیرقانونی هیات دائم است. آره باید علیه بی پرنسپیی و زورگویی و کار غیر قانونی شورید. وقتی راهی را برای نمی گذارند، وقتی مدام اقلیت و اکثریت را به رخت می کشند، وقتی حزب را تغییر ریل می دهند و حتی یک مشورت هم باهاش نمی کنند، وقتی به ابزارهای تشکیلاتی متوسل می شوند، وقتی صلاحیتدارترین کادر این حزب برای تبلیغ که به شهادت دوست و دشمن در تمام این دوره ستون حزب بوده را خلع مسوولیت می کنند به بهانه این که ما رهبریم و نشریه حزب باید دست ما باشد. وقتی صلاحیتدارترین کادر حزب که ستون محکم کار سازمانی حزبی و اجتماعی و به اعتراف جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات هم هست را از دبیری کمیته سهل است حتی از عضویت در کمیته خلع می کنن. وقتی مقاله من را تحت عنوان اینکه سندیکا را تبلیغ می کنید و ما شورایی هستیم در نشریه نمی زنند. وقتی ...

راهی برای ما نمی ماند جز این که بگوییم، شما صلاحیت و مشروعیت رهبری حزب را از دست داده اید و ما صاحب خط و سیاست و این حزبیم... حزب را می بریم تا کنگره و آنجا گرایشات مختلف تعیین تکلیف می شوند...

ما نه تنها تا کنگره بلکه می بایست برای یک هفته هم به این رهبری غیرقانونی تسلیم نشویم. اگر تسلیم بشویم بیشتر از این تحقیر شده، خفت داده و کنار گذاشته می شدیم. این گرایش و این سنت حرمتی برای ما باقی نمی گذاشت، اسب شان را می تازند و ما می بایست جلوشان را بگیریم و سلاح خط کشیدن

سیاستهای تاکنونی و قلع و قمع را از دستشان بیندازیم. این ها به بهانه اینکه اکثریتند دور برداشته اند و هیچی برای ما باقی نمی گذاشتند و نگذاشتند...

ما شکایت کردیم. ما گفتیم پلانفرم و استراتژی تعیین کردن کار شما نیست. گفتیم شما در فاصله دو جلسه دس باید حزب را نمایندگی کنید. حزب را، نه تراوشات ذهن خودتان را و نه مخالفتها با سیاستهای تا کنونی حزب را ... ما صلاحیت مان را برای رساندن حزب به کنگره و برگزاری کنگره از کسی نمی گیریم. حزب حکمتیست را ما می شناسیم. تخطی کننده از قانون نمیتواند به من، به حزب و به جامعه درس قانون بدهد!

رفقا! من حتی به عنوان شخص راه دیگری نداشتم. حتما راه های دیگری بود. می توانستم استعفا بدهم. می توانستم ان وسط بایستم و دو طرف را سرزنش کنم و نصیحت کنم و خواهش کنم، می توانستم چند ماه دیگر خفت تحمل کنم وساکت بنشینم. می توانستم توجیهات قانونی برای کار غیرقانونی را قبول کنم... به همه اینها فکر کردم. اما این تنها راهی است که نه تنها نجات حزب و سیاستهایش بلکه نجات وجدان و شرافت خودم را هم در آن دیدم و می بینم.

بقیه اش می ماند انتخاب آدم ها. و هر کدام از شماها با هر تیبینی که از اوضاع می کنید هر تصمیمی میگیرید قابل احترام است ولو اینکه با سیاست ناظر بر این تصمیم مخالف باشم.

آیا هنوز راهی هست؟

همیشه راه برون رفت برای اینجور کارها هست. هیات دائم پلانفرم غیرقانونی را کنار بگذارد. حزب سرچایش هست و میرویم کنگره. این راه هم موقتی است راه نجات نهایی این است که اعضا و کادرهای این حزب تصمیم بگیرند از همه سیاستهای تا کنونی حزب دفاع کنند و هیچگونه تخطی از آن را به کسی اجازه ندهند.

رفقا! در مقابل وضع موجود راه درست این است که کادرها و کمیته ها و اعضای حزب با هم مشورت و تبادل نظر کنند، اجلاس کنند، حرفهای ما را بشنوند و سیاستها را ببینند و نظر بدهند و انتخاب کنند. سرزنش کردن و محکوم کردن و با نصیحت کردن و یا ادعاهایی چون کودتا و شورش و توطئه و شیطان سازی کار مخالفین ما در بیرون از حزب است. ما باید انتخاب کنیم. ما حزب را انتخاب کردیم. نه استعفا کردیم و نه انشعاب. می گویند صبر می کردی یا فراکسیون می زدیدی. فراکسیون را عده ای می زنند که مخالف سیاستهای تا کنونی حزب اند و می خواهند حزب را جای دیگری ببرند. این را اصول سازمانی می گوید. لطفا بروید بخوانید. من که مخالف سیاستهای حزب نیستم علیه چه و که فراکسیون درست کنم. من می بایست در مقابل تعرض گرایشی در حزب به سیاستهایش و به روشهای حزبی و سنتهایش سدی می بستم. اگر این کار را نمی کردم شما کادرهای حزب فردا می بایست من را استیضاح کنید که چرا ساکت شدید. چرا مرعوب شدید.

ما موظفیم حزب را تا کنگره ببریم و تحویل صاحبان واقعی اش بدهیم. مخالفین مصوبات تا کنونی حزب، گرایشی که شک کرده و به هر چه تاحالا رای داده پشیمان است، گرایشی که می خواهد تغییر ریل بدهد و حزب را جای دیگری برید بیاید به کنگره و انجا حرفش را بزند. استفاده از فرصت، استفاده از ابزار تشکیلاتی برای تحمیل تغییر ریل، روشی فرصت طلبانه و زورگویی آشکار است. ما در مقابلش ایستادیم. کسی که کار ما را غیر قانونی می نامد، بخواد نخواهد حزب و ما را در مقابل اعمال غیرقانونی گرایشی در حزب خلع سلاح می کند. می گویند انها غیر قانونی عمل کردند اما شما هم غیرقانونی عمل کردید!!

این باهیچ منطقی نمی خواند. چرا اگر من در مقابل یک عمل غیرقانونی بایستم کار غیرقانونی کرده ام؟ چرا من باید حتی برای یک روز هم زیر بار عمل غیرقانونی ای برم که طرف رفته خودسرانه و فرصت طلبانه سیاستهای ضدحزبی اش را به سیاست حزب تبدیل کرده است. چرا؟ چون اقلیت یعنی سکوت؟ یعنی توسری خوردن؟ یعنی مامشات؟ یعنی تسلیم بی قانونی و زورگویی اکثریت؟

بگذریم که من اقلیت نیستم. مدافع خطر رسمی و سیاستها و مصوبات حزب اقلیت نیستم، اکثریت قاطع است. هیات دائم که پلانفرم تغییر ریل حزب را برافراشته اقلیت واقعی است و باید برود و تلاش کند و زحمت بکشد استراتژی تغییر ریل اش به رای اکثریت حزب تبدیل کند. نه با استفاده از فرصتی که به دست آورده و خود به جای کنگره و پلنوم و حتی دفتر سیاسی ای که برای یک ماه انتخابش کرده است برود استراتژی حزب تا آخر زندگی من را و تا جمهوری سوسیالیستی را تعیین کند و حزب را تغییر ریل بدهد و برود جای دیگر. ایستادن در مقابل این مجاز و نفس قانون است. راه قانونی را به کسانی نشان دادن که حزبشان مورد تعرض عمل غیرقانونی و زورگویی آشکار قرار گرفته است، هیچ منطق انسانی ای در خود ندارد.

رفقا خطر برای احزاب سیاسی فقط انشعاب نیست. خطر بردن حزب زیر پرچم سیاستهای نادرست هم هست. حزب توده شاید کم ترین انشعاب داشته است. اما مدام این حزب زیر پرچم های مغایر با منافع کارگر و زحمتکش به این طرف و انطرف کشانده شده بدون اینکه انشعاب و انشقاقی رخ دهد.

شما شاهد هستید که در همین جلسه کل ادعا و نتیجه گیری رفیق فاتح این است که می گوید سیاستهای شما شکست خورد، در پلنوم رای نیاوردید بهانه گرفتید و کافه را بهم زدید!!

این ادعا و استدلال سرسوزنی با واقعیت مطابقت ندارد. غیرسیاسی است. سوال من از فاتح این است که اینکه شما تلاش کردید سیاستهای تا کنونی را کنار بگذارید حقیقت است؟ این که شما در پلنوم نه با چلنج سیاسی بلکه با فشار محفلی و روشهای مغایر با سنتهای حزب، یک گام حزب را به عقب بردید و برگرداندن اختیارات به کمیته کردستان و تغییر آرایش رهبری را به حزب تحمیل کردید هم یک واقعیت است؟ واقعیت است اما وارونه است. نتیجه تغییر آرایش این شد که کمیته های حزبی که ستون فقرات حزب اند حاشیه ای شدند و تعدادی "خبرگان" رهبری حزب را عهده دار شدند تا به قول خودتان از اقلیت در هیات دبیران در بیابید. اما شما به این هم راضی نشدید و با استفاده از فرصت اکثریتی چند هفتگی، پلانفرم تغییر ریل را هم به جامعه اعلام کردید. و جالب است که این کار را هیات دایمی می کند که خود در دفتر سیاسی اقلیت است و حتی مشورتی با دفتر سیاسی ای که او را انتخاب کرده است را هم لازم نمی بیند. ما جلو این موجودی که بحرکت در آمده بود تا ریشه سیاستهای حزب حکمتیست را بزند ایستادیم، متوقفش کردیم و ابزارهای تشکیلاتی را که ابزار غیرقانونی عمل کردنش بود از دستش انداختیم و هر اندازه حزب را که به این خطر متوجه بود را آگاه کردیم. این وظیفه ما بود. اگر این کار را نمی کردیم، کمیته مرکزی و کادرهای حزب حق داشتند فردا روز ما را استیضاح کنند که چرا بموقع در مقابل این خطر و این عمل غیرقانونی نایستادید. این عمل غیرقانونی راه استعفا را و راه خروج از حزب را با اشاره انگشت به درب خروجی به ما نشان می داد. عاملان این عمل غیر قانونی به ما گفتند بروید بنویسید جوابتان را می دهیم. در حالی می دانستند که تا زمانی که عضو دفتر سیاسی و کمیته مرکزی هستیم حق انتقاد از

سیاست و پلاتفرم مصوب شان را نداشتیم. بنا بر این بایستی من بیرون می رفتم تا بتوانم انتقاد کنم.

نهایتاً ما به کنگره می رویم. کنگره دو راه در پیش دارد:

1- یا اینکه سیاستهای تاکنونی حزب حکمتیست را تایید می کند و رهبری متعهد به اجرای آن را انتخاب می کند و به او اجازه تجدیدنظر و تغییر ریل رانمی دهد

2- و یا کنگره اعلام می کند که سیاستهای تاکنونی سر خط حکمت نیست و حزب باید تغییر ریل بدهد و رهبری متعهد به این تغییر را انتخاب می کند و اجازه هر تعرض و بدعتی را به او می دهد.

در صورتیکه این دومی اتفاق بیفتد این حزب دیگر حزب حکمتیست نیست. حزب دیگری است. و من در این حزب نیستم. این تنها راهی است که من را مجبور به ترک حزب می کند نه فشار آوردن و هل دادن هیات دایمی که از نظر من غیرقانونی است و صلاحیت حتی یک روز اداره حزب را ندارد تا کنگره...

17 دسامبر 2011

اولویت ها و جهت گیری ها

مصوب پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست

۶ سپتامبر ۲۰۰۹

مقدمه:

حزب حکمتیست برای سازمان دادن انقلاب پرولتری و بنای جامعه سوسیالیستی ایجاد شده است. تنها مانع این انقلاب پراکندگی صفوف طبقه کارگر (چه در بعد سیاسی و چه در بعد توده ای) و فقدان آگاهی لازم برای انجام این انقلاب است. فائق آمدن بر این مانع تنها یک امر آگاهگرانه نیست. مهمتر از آن یک امر مبارزاتی است. سرنگونی جمهوری اسلامی پیش شرط انقلاب سوسیالیستی است. حزب ما باید نیروی محرکه سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی باشد به نوعی که بیشترین امکان برای انقلاب سوسیالیستی تضمین گردد. ما برای یک انقلاب بیوقفه تلاش میکنیم.

شرایط امروز ایران و جمهوری اسلامی و تغییراتی که در رابطه بخش اعظم بورژوازی ایران و جهان با جمهوری اسلامی پدید آمده است، طبقه کارگر و کمونیست ها را با مصاف های جدیدی روبرو کرده است. بخش اعظم بورژوازی که پیشتر، به هر عنوان سرنگونی طلب بود، مبارزه خود را به درون جناح های جمهوری اسلامی منتقل کرده و به عنوان متحد این یا آن جناح ظاهر میشود. بخش اعظم روشنفکران و سازمان های سیاسی مختلف در اپوزیسیون نیز مبلغ پیوستن کمونیست ها، طبقه کارگر و بخش های انقلابی جامعه به مبارزه میان جناح های جمهوری اسلامی شده اند.

اولویت های این دوره حزب حکمتیست باید علاوه بر مسائل دائمی پیش پای ما این واقعیات را نیز در نظر داشته باشد.

اولویت ها:

اولویت اساسی ما کماکان تبدیل حزب به نیروی محرکه اصلی مدعی قدرت سیاسی و آماده کردن فکری، عملی و تشکیلاتی حزب برای پاسخگویی به مسائل دوره جدید است. حزب باید به اصلی ترین نیروی اپوزیسیون رژیم اسلامی و به یک حزب سیاسی توده ای که بخصوص در برگیرنده طبقه کارگر است تبدیل گردد. برای تضمین این امر اقدامات زیر باید انجام گیرند:

۱ - حضور دائمی حزب و همه تشکیلات های آن در مبارزه برای آزادی های سیاسی، خلاصی فرهنگی در جامعه و مبارزات اقتصادی طبقه کارگر است. حزب باید در این رابطه نه تنها یک حزب مبلغ بلکه باید امر سازمان دادن و رهبری مبارزه در دنیای واقعی را در راس امور قرار دهد.

۲ - ایجاد یک حزب وسیع و توده ای کمونیستی حول یک سازمان مستحکم از کادرهای حرفه ای (حرفه ای در مقابل آماتور و نه در مقابل پارت تایم) ممکن است. بدون وجود چنین سازمانی شانس کمونیسم در شکل دادن و یا دخالت در هر تحول سیاسی در جامعه ایران مینیمال است.

سازمان حزب در ایران باید محمل قدرت کارگران، زحمتکشان و متشکل شوندگان در آن در مقابل رژیم، در مقابل سرمایه داران و در مقابل خطر سناریو سیاه باشد.

سازمان حزب باید طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی ایران را موضوع کار خود قرار دهد. تلاش برای آگاه کردن و متحد کردن کارگران در محیط کار و زیست خود و تقویت شبکه های رهبران و آژیتاتورهای طبقه کارگر یکی از مضامین پایه ای کار ما در ایران است. ایجاد کمیته های کمونیستی مطابق طرح های مصوب و اساسنامه حزب باید حاصل این تلاش باشد.

۳ - تصرف سیاسی و فکری و متشکل کردن جوانان انقلابی و جنبش زن برای رهائی یکی از محورهای اساسی فعالیت حزب در این دوره خواهد بود.

۴ - مبارزه تبلیغی، ترویجی و تئوریک حزب باید متوجه این واقعیت باشد که آگاهی و تشکل طبقه کارگر و توده زحمتکشان جامعه هم یک فعالیت آگاهگرانه در نقد مارکسیستی باورهای موجود است و هم بخصوص یک فعالیت مبارزاتی و در نقد گرایش ها و داده های بورژوائی است.

طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران زیر فشار دائم داده ها، سنت ها و توهمات بورژوازی قرار دارد. ایجاد صف طبقاتی کارگری در ایران از جمله نیازمند مبارزه دائم با این داده ها، باورها، توهمات و توجیحات تئوریک متناظر با آن ها است. طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بیش از هر جا در متن مبارزه اقتصادی و سیاسی است که میتواند خود و جریانات بورژوازی را بشناسند. رهبری کردن مبارزه سیاسی در جامعه باید همراه این فعالیت وسیع تبلیغی و ترویجی انجام شود. در این رابطه بویژه امروز محورهای زیر در تبلیغات، ترویجات و فعالیت تئوریک حزب در صدر وظایف قرار گیرد:

الف - آموزش و فعالیت روشنگرانه مارکسیستی ارتدکس مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت در مقابل باورهای موجود بورژوائی. این آموزش باید اساسا طبقه کارگر و فعالین، رهبران و آژیتاتورهای کارگری را مد نظر داشته باشد

ب - افشاگری دائم و بی امان ایده ها و جریانات بورژوائی در زندگی و مبارزه روزمره بویژه:

- ناسیونالیسم غربگرای و پوپولیستی غالب در چپ

- نفوذ جریان نئوتوده ای، بخصوص در قالب یکی از خط های موجود در کومه له

- پوپولیسم و کلاشی مستضعف پناهانه جریانات درون جمهوری اسلامی

- مبارزه دائم نظری و سیاسی با انواع ناسیونالیسم و قوم پرستی

ج - جمع بندی و بررسی دائم مبارزات کارگری و توده ای

۵ - کردستان در چپه قدرت برای کمونیسم در ایران است. یک اولویت مهم حزب متصل نگاهداشتن رهبران کمونیست با جامعه و دادن امکان اظهار وجود سیاسی و دخالت در جامعه به آنها است. حزب باید به کمک این رهبران کمونیست چند خاصیت دائمی را حفظ کند:

الف - توپخانه ای تبلیغی که بطور دائم جامعه را با گفتگو، با سخنرانی و نوشتار می پوشاند.

ب - این رهبران باید کانون شبکه های مبارزاتی ای باشند که سازمان های حزبی بر آنها رشد میکنند.

ج - حفظ چهره مسلح حزب و تضمین حضور منظم رهبران کمونیست در میان مردم.

د - برافراشته نگاه داشتن پرچم کمونیسم در فضای اجتماعی و سیاسی کردستان در مقابل ناسیونالیسم کرد

۶ - گارد آزادی یک رکن پایه ای هر گونه شانس دخالت تعیین کننده در تحولات سیاسی ایران است. سازماندهی این گارد در کردستان و در خارج از کردستان با توجه به ویژگی های هر یک از این محیط ها اولویت مهم حزب است. رهبری حزب باید تضمین کند که ناروشنی ها و اغتشاش ها را برطرف کند و این فعالیت را برپایه اسناد مصوب سازمان دهد.

۷ - داب یکی از دستاورد های طبقه کارگر انقلابی است. حزب باید کمک کند تا ... داب از زیر فشار دستگاه های اطلاعاتی رژیم و موریانه تردیدی که در اساس توسط نئوتوده ای ها دامن زده میشود خارج گردد.

۸ - تشکیلات خارج کشور بیش از هر کمیته ای در ترسیم سیمای سیاسی، طبقاتی و اجتماعی حزب تاثیر دارد و بعلاوه منشا بخش اعظم امکانات حزب است. تغییر نوع فعالیت و عرصه های فعالیت و چهره این تشکیلات به همان اهمیت تغییر در داخل کشور است. خارج، پشت جبهه نیست بخش مهمی از جبهه است و در این رابطه باید از هر نظر نمونه یک سازمان کمونیستی کارا، منضبط، باراندمان و در ارتباط با پیشروترین فعالین کارگری کشورهای محل فعالیت خود شود. تشکیلات خارج کشور ما باید به یکی از داغ ترین کانون های دفاع از حقوق طبقه کارگر ایران در خارج از کشور تبدیل گردد.

۹ - مدرنیزه کردن سازمان حزب مطابق اصول اساسنامه ای امروز یک اولویت اساسی است.

۱۰ - تدارک کنگره برای حدود یکسال دیگر

در انطباق با این اولویت ها سازمان ها و کمیته های حزبی، در چارچوب اساسنامه و اصول سازمانی حزب، در صورت نیاز بازسازی خواهند شد.

پلاتفرم سیاسی، عملی هیئت دائم دفتر سیاسی حزب حکمتیست

(اول آذرماه ۱۳۹۰ - بیست و دوم نوامبر ۲۰۱۱)

حزب حکمتیست برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا و ایجاد جامعه سوسیالیستی ایجاد شده است. سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری سوسیالیستی به جای آن امر فوری ما است. ما تحقق این استراتژی را در شرایط پیچیده ای پیگیری میکنیم. اکنون حوزه مستقیم فعالیت حزب ما، جامعه ایران، در مقابل تلاطمات سیاسی و اجتماعی جدی قرار دارد. زیر تاثیر بحران اقتصادی جهان سرمایه، تحولات مهم خاورمیانه و شمال آفریقا و معضلات اقتصادی و سیاسی بورژوازی ایران و هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، تحولات مهمی در چشم انداز است. جنبش ها و جریانات مختلف برای کوبیدن مهر خود بر این تحولات در تکاپویند. جنبش طبقه کارگر و صف متمایز کمونیستی کارگری هم میتواند و باید مهر خود را بر این وضعیت بکوبد. تحقق این امر تماما به نقش عنصر فعاله کمونیسم طبقه کارگر و حزب کمونیستی دخالتگر و مدعی قدرت سیاسی گره خورده است. حزب حکمتیست به مثابه بخش متحزب کمونیسم پرولتری در ایران باید ایفاگر این نقش سرنوشت ساز باشد.

برای ایفای این نقش، حزب ما بر ظرفیتهای و تواناییهای مهمی از دستاوردهای سیاسی و سازمانی و پراتیکی سه دهه اخیر کمونیسم حکمت تکیه دارد و در عین حال تناقض مسئله آنجا است که با کمبودها و نارساییهای سیاسی و سازمانی و سبک کاری خطیری هم روبرو است. وضع موجود حزب جوابگوی این رسالت نیست و بسرعت باید تغییر کند. حزب ما به تغییر ریل و دگرگونیهای اساسی احتیاج دارد تا به عنوان حزب کمونیستی دخیل در مبارزات طبقه کارگر و هدایتگر کل جنبش آزادی و برابری و رهایی انسان عروج کند. در دل این تحولات پرچم انقلاب کارگری و سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و بنیاد گذاشتن جمهوری سوسیالیستی به جای آن را برافرازد. با استنتاجات روشن و امروزی از مباحث اساسی "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" تکان جدی به حیات سیاسی و دامنه تاثیر گذاری اجتماعی خود بدهد. پلاتفرم زیر گام تعیین کننده ای در این راستا است.

۱- تامین رهبری سیاسی: در این راستا:

- ابراز وجود رهبری سیاسی کمونیستی در قامت اجتماعی و فراحزبی و دخالتگر در جدالهای سیاسی و اجتماعی ایران

- ایفای نقش رهبری به عنوان سخنگو و پرچمدار عروج مجدد مارکسیسم و کمونیسم حکمت

- ایفای نقش ویژه برای تضمین اتحاد سیاسی و وحدت عمل حزب

- منطبق کردن هر چه بیشتر شیوه کار رهبری بر "تراهی رهبری کمونیستی"

- فاصله گرفتن از سنت کار آکسیونیستی و محفلی و ماقبل حزبی، متکی شدن به اصول و موازین کار تعریف شده حزبی و تامین رهبری جمعی مسئولیت پذیر، باز و متکی بر آگاهی و آمادگی نیروی جنبش خود و کادرها و فعالین حزب

۲- حزب قابل انتخاب و قابل دسترس طبقه کارگر و جامعه

جنبش طبقه کارگر و کل صف آزادیخواه و برابری طلب به حزب کمونیستی قابل دسترس و قابل انتخاب در جدال روزمره طبقاتی اتکا میکند. حزب غیر قابل دسترس علیرغم ایده های خوب به جایی نمیرسد. در این راستا:

بکارگیری همه اهرمهای قدرت اجتماعی، سیاسی و حزبی

حضور فعال رهبری و شخصیتها و اتوریته های اجتماعی و سیاسی و نسل جوان حزب ما در بطن مبارزه دائمی جنبش طبقاتی

اتکا به میدیای اجتماعی به ویژه تلویزیون و دیگر امکانات اتصال و اتکای حزب به جامعه.

گسترش دخالتگری سیاسی و عملی حزب در کلیه کشمکشها و جدلهای سیاسی بر سر آزادی و برابری و رفاه

قد علم کردن حزب به مثابه نیروی رهبر کل جامعه، به عنوان پرچمدار افراطی اعتراض رادیکال کارگری

حضور حزب در نبرد هر روزه بر سر افکار و کردار سیاسی توده های وسیع مردم،

استنتاجات مداوم از مباحث پایه ای "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" و حدادی کردن ابزارها و امکانات و ابتکاراتی که حزب را قابل دسترس جامعه و طبقه کارگر میکند.

۳- پرچم سیاسی کمونیستی، شکل دادن به آلترناتیو پرولتری در قبال قدرت سیاسی:

- برافراشتن قاطع پرچم سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و تامین آزادی و برابری در تحولات سیاسی ایران.

- اعلام نه قاطع به همه ابعاد موجودیت و قوانین جمهوری اسلامی و تبدیل حزب به قاطعترین و موثرترین نیروی اپوزیسیون

- فعال کردن ماکسیمال ظرفیتهای حزب در صحنه تحولات سیاسی

- تبلیغ و توده گیر کردن شعار جمهوری سوسیالیستی به عنوان حکومتی که باید با سرنگونی جمهوری اسلامی برقرار شود.

۴- طرد و ایزوله کردن اپوزیسیون بورژوازی:

- مبارزه بی امان علیه همه پرچمها و نیروهای بورژوازی اعم از ناسیونالیسم پروغرب، ملی مذهبیها، جریانات سبز، جریانات سناریو سیاهی و ناسیونالیست محلی، فدرالیستها، احزاب و جریانات ناسیونالیسم کرد و ...

- مقابله سرراست با سناریوی سیاه دخالت آمریکا و غرب برای ایران و سیاست ضد انسانی همگامی اپوزیسیون راست و چپ بورژوازی با آن

- ادامه تقابل آشکار و بی ابهام با سیاستهای ارتجاعی اپوزیسیون بورژوازی ایران در دفاع از سیاست ضد انسانی تحریم اقتصادی و فضا سازی جنگی و تهدید نظامی

- نقد و منزوی کردن همه شاخه های کمونیسم بورژوازی

۵- تامین حضور فعال در ابعاد مختلف مبارزات طبقه کارگر

سند "مبارزات جاری طبقه کارگر و حزب حکمتیست" مصوب پلنوم ۲۱ کمیته مرکزی حزب، مبنای سیاست این دوره است. بر این مبنا بر محورهای زیر تاکید ویژه میگذاریم.

- ظاهر شدن حزب به عنوان مرجع صاحب نظر در برخورد به معضلات واقعی زندگی و مبارزه کارگری. فوکوس محوری بر مسائل گرهی آگاهی، اتحاد و سازمانیابی پرولتاریای صنعتی ایران.

- تعقیب گام به گام و فعال مبارزات اقتصادی و سیاسی بخشهای مختلف کارگری. جمع بندی آنها و بیرون کشیدن درسها و تجارب آن و انتقال آن به میان کارگران. فوکوس بر مطالبات اساسی کارگری در هر دوره.

- ما پرچمدار جنبش مجامع عمومی و شورایی هستیم. مصوبه پایه ای حزب ما "شورا، مجمع عمومی، سندیکا" مبنای هویتی کار سازماندهی توده ای ما در میان کارگران است. در این زمینه فعالیت متمرکز برای تقویت و گسترش جنبش مجامع عمومی را در دستور میگذاریم. از اشکال دیگر سازمانیابی توده ای امثال سندیکا و ... که با اتکا به نیروی کارگران و مستقل از دولت ایجاد میشوند، حمایت میکنیم و در رشته های پراکنده کارگری خود مبتکر سازماندهی آن خواهیم بود.

- فعالیت موثر برای تقویت و سازماندهی جنبش اتحاد کارگری علیه بیکاری

- جدل شفاف و روشن با گرایشهای بانفوذ در میان کارگران

۶- سازمانیابی کمونیستی طبقه کارگر

سازمانیابی کمونیستی و بنیاد گذاشتن پایه های حزب کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر عرصه هویتی و ستون فقرات کار حزب ما و فونکسیونهای مستقیما درگیر است. اساس کار ما در محل کار و زیست کارگران، منسجم کردن، متشکل و متحزب کردن گرایش کمونیستی درون طبقه کارگر است. مسیر فعالیت و پیشروی در این زمینه به روشنترین وجه سیاسی و پراتیکی در اثر مهم "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" ترسیم شده است. بر این اساس در مقطع کنونی محورهای کار عبارتند از:

الف - تقویت افق و سیاست کمونیستی مشترک با رهبران کارگری و کارگران کمونیست، تامین سریع دسترسی به طیف رهبران کارگری و کمونیست طبقه کارگر، تلاش نقشه مند برای ایجاد همدلی سیاسی و همگامی عملی با این طیف و تحکیم رابطه عملی با آنها کلید پیشروی ما در سازمانیابی کمونیستی کارگران است.

ب- **تقویت محافل کمونیستی کارگران**: حزب ما محافل کمونیستی موجود کارگری را به لحاظ فکری و سیاسی تغذیه میکند. باید کاری کنیم که محافل کمونیستی رهبران کارگری و کارگران کمونیست نسبت به کلیه وجوه مبارزه طبقاتی مواضع و سیاستهای روشن داشته باشند و به کانونهای زنده و بسیار فعالی در درون طبقه کارگر

تبدیل شوند.

ج - **عضوگیری وسیع کارگری**: سیاست عضوگیری وسیع در میان کارگران و محافل کمونیستی درون طبقه کارگر را پیگیری میکنیم. بر مبنای سیاست سازماندهی ما هر کارگر و فعال کارگری که خود را با حزب حکمتیست تداومی میکند، عضو حزب ما محسوب میشود. صرف نظر از اینکه به دلایل امنیتی امکان اعلام رسمی به آنها وجود داشته باشد یا نه.

د - **حوزه های حزبی**: با در نظر گرفتن شرایط امنیتی اعضای حزب را در حوزه های حزبی متشکل میکنیم. حوزه های حزبی باید کانونهای فعالی در شبکه های سیاسی و مبارزاتی موجود در جنبش کارگری باشند. حوزه ها از نظر ماهیت کار باید به صورت یک تجمع محفلی فعال در این شبکه ها و در تشکلهای توده ای و کارگری عمل کنند.

ه - ایجاد کمیته های کمونیستی : با گسترش نفوذ ما و به ویژه با در نظر گرفتن تناسب قوا و بهبود اوضاع امنیتی، با اتکا به رهبران کارگری، آژیتاتورها و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر، کمیته های کمونیستی و حزبی را ایجاد میکنیم. شاخص مهم برای رسمیت دادن به این کمیته ها، درجه اطمینان به ادامه کاری آنها بعد از اعلام موجودیت آنها است. نباید کمیته ها را زودرس و تصنعی و فقط با ابتکار از بالا ایجاد کرد. در پیدایش شرایط مساعد این کار، فاکتور اولاً تناسب قوای مساعد و اوضاع امنیتی و ثانیاً درجه آمادگی رهبران کارگری و فعالین کمونیست کارگران برای ایفای نقش خود در قالب کمیته کمونیستی رهبری کننده را باید در نظر گرفت.

۷- تامین حضور موثر در جنبش رهایی زن:

متمرکز کردن و فعال کردن ظرفیتهای رهبری و کادرهای سرشناس و با تجربه حزب در این عرصه، حول یک نشریه موثر و یا ابتکارات دیگر تلاش برای ایجاد تشکل توده ای و اجتماعی زنان حمایت از نهادهای رادیکال مدافع حقوق زنان

۸- احیای موقعیت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاهها و در میان نسل جوان

- سازماندهی انرژی نسل جوان جذب شده به حزب در این عرصه
- بکارگیری درسهای گرانمایه تجربه داب در فعالیتهای آتی
- تلاش برای ایجاد سازمان جوانان آزادیخواه و برابری طلب که در داخل و خارج بر فعال کردن ظرفیتهای نسل جوان تمرکز کند.
- تسهیل قرار گرفتن نسل جوان در موقعیتهای کلیدی کار حزب بر اساس مصوبه پلنوم بیست و دوم

۹- حزب در کردستان:

- موقعیت کمونیسم و حزب در کردستان یک اهرم قدرت بزرگ این حزب است. در نقشه ای هدفمند این موقعیت را باید فعالتر کرد.
- انرژی و توان رهبران و شخصیتهای اجتماعی این حزب در کردستان و نسل جوان کمونیستهای موجود این بخش حزب را باید در تشکیلات کردستان سازمان داد. تشکیلات کردستان حزب باید جوابگوی همه وجوه مبارزه طبقاتی در جامعه کردستان باشد.
- تشکیلات کردستان ما باید به ظرف اعتراض رهبران و فعالین کارگری در عرصه های مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در کردستان تبدیل شود.
- تشکیلات کردستان باید متکرر تنگ کردن عرصه بر جمهوری اسلامی در کردستان و الهام بخش اعتراضات رادیکال و حق طلبانه کارگران و مردم باشد.
- نقد و جدال دائمی با جنبش بورژوا ناسیونالیسم کرد و نمایندگان حزبی و غیر حزبی آن و طرد و منزوی کردن آن
- نقد و منزوی کردن کمونیسم ملی در کردستان

۱۰- گارد آزادی و پروژه حضور رهبران کمونیست در میان مردم:

این دو عرصه مهم کار را باید فعال کرد.

- گارد آزادی اهرم قدرتمند دفاع از خود مردم و ابزار موثر دخالت در اوضاع سیاسی به نفع جبهه کارگر و کمونیسم و آزادیخواهی است. سازماندهی و فعالیت هدفمند گارد آزادی باید گسترش یابد. فرماندهی گارد آزادی در سطح سراسری و در کردستان طبق نقشه روشن پیشروی این عرصه مهم را باید تضمین کنند. نسل جوان و انسانهای علاقمند را باید در این عرصه سازمان دهد.
- تلاش برای اجرای پروژه حضور رهبران کمونیست در میان مردم و از میان برداشتن مشکلات سر راه آن. حفظ پتانسیل مسلح حزب در کردستان

۱۱- خارج کشور:

- نمایندگی کردن صدای اعتراض طبقه کارگر و اعتراض رادیکال جامعه ایران در خارج کشور. خارج کشور پشت جبهه نیست، یک جبهه مهم اعتراض سیاسی علیه جمهوری اسلامی و حاکمیت بورژوازی در ایران است.
- تامین حضور موثر در فضای سیاسی ایرانیان مقیم خارج کشور
- گسترش سازمان حزب و عضو گیری از میان علاقمندان
- تعریف روشن تر وظایف کمیته ها، مجمع کادرها و دیگر نهادهای حزب در خارج کشور و استاندارد کردن سازمان حزب در کل خارج

- امکانسازی موثر مالی برای حزب و ارتقا ابتکارات و ظرفیت تشکیلات خارج کشور در این زمینه .

- حمایت فعال از مبارزات کارگران جهان و تلاش برای ایجاد روابط موثر با بخشهای مختلف طبقه کارگر جهانی

- ایفا کردن نقش فعال در تحرک ضد جنگ و فضا سازی جنگی کشورهای غربی علیه ایران

۱۲ - آموزش مارکسیسم در صفوف حزب و به طور ویژه آموزش و بازخوانی مبانی پایه ای کمونیسم کارگری (سمینارها و ادبیات پایه ای حکمت)

- شکل دادن به یک شالوده کادری قوی مارکسیست و مجرب در حزب

۱۳ - کانالیزه کردن اختلاف نظرات و تحکیم حزب و حزبیت

- ایجاد بیشترین فرجه برای طرح اختلاف نظرات سیاسی، کانالیزه کردن اصولی اختلاف

نظرات و تلاش برای به نتیجه رساندن آن.

- تبدیل نظرگاههای مختلف به اسناد مدون و قابل تصویب. تضمین تبعیت کل رهبری و حزب از مصوبات حزبی

- تضمین وحدت عمل حزب، تحکیم انضباط حزبی و پافشاری بر اجرای موازین و مقررات حزبی.

- تضمین فضای سالم سیاسی و رعایت پرنسیپهای کمونیستی در مبارزات سیاسی درون حزبی

- تضمین اینکه مباحثات درونی حزب، راندمان فعالیت رو به بیرون حزب را تحت تاثیر قرار ندهد. حضور فعال و دایمی حزب در جدالهای رو به بیرون باید تضمین شود.

- تضمین اینکه در جریان مباحثات درونی موازین حزبی نقص نشود. برخورد قاطع به موارد نقص موازین حزبی

- مبارزه قاطع با نسبییت سیاسی و محفلیسم و بروز فدرالیسم تشکیلاتی

۱۴ - کار در خاورمیانه: تحت تاثیر تحولات جدید منطقه، کمونیسم ما و هر سه حزب با وظایف کمونیستی جدیدی روبرو هستیم . در راستای جوابگویی به این مسئله :

- دوره آینده حزب باید نقش فعالتری ایفا کند.

- ادامه حمایت بیدریغ از "مرکز کمونیسم پرولتری در جهان عرب"

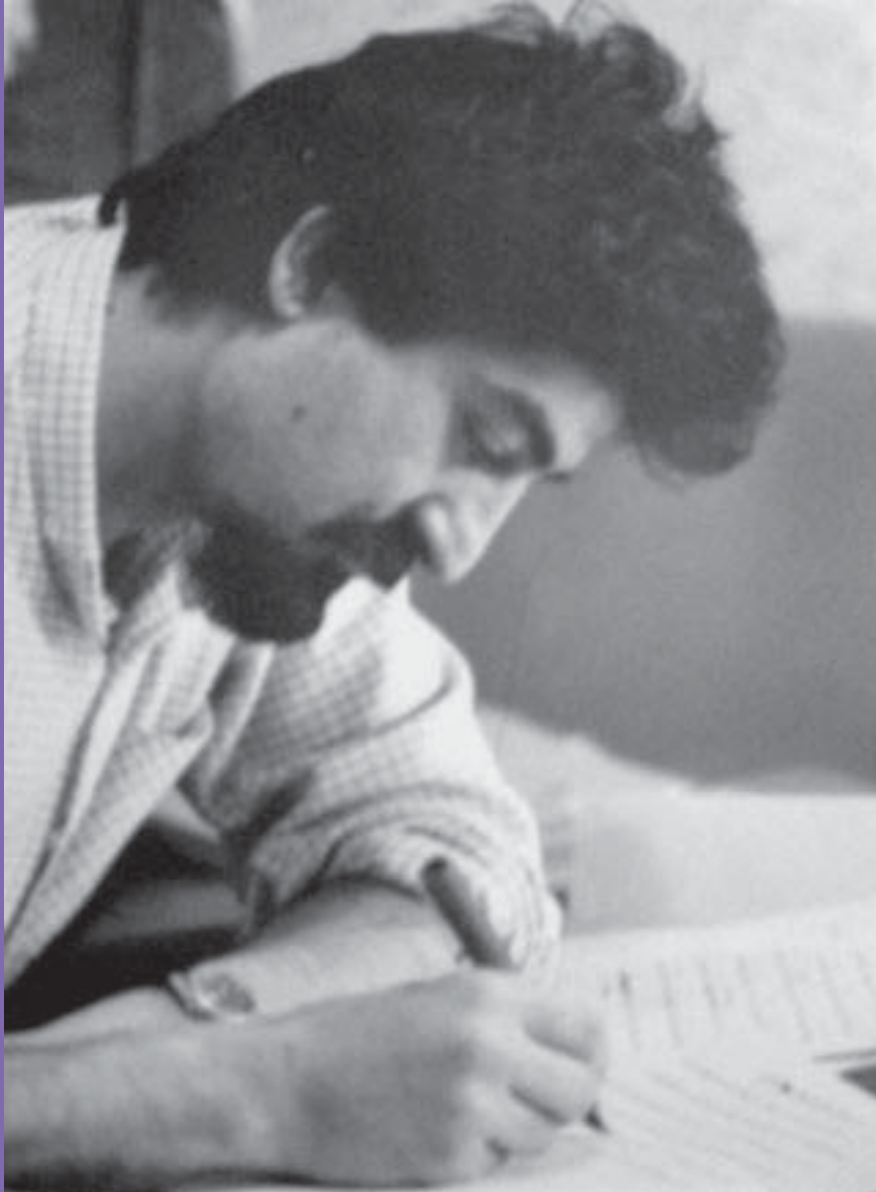
- تقابل سیاسی شفافتر با دخالت آمریکا و غرب در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا (الگوی لیبی و مشابه) و رسوا کردن این سیاست

۱۵ - رابطه سه حزب: تحکیم رابطه سه حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان و حکمتیست و ارتقای کار مشترک در سطوح مختلف

۱۶ - مالی: گسترش امکانسازی مالی، تدوین ابتکارات جدید، سروسامان دادن به سازمان مالی و اختصاص نیروی جدی به این عرصه

HEKMAT

A Marxist Theoretical Journal of Worker - Communist Party of Iran - Hekmatist



“The basis of socialism is the human being. Socialism is the movement to restore human being’s conscious will.”

Mansoor Hekmat (1950 - 2002)